

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228247

UNIVERSAL
LIBRARY

تاریخ

قرن هیجدهم و انقلاب کبیر فرانسه وامپراطوری ناپلئون

(۱۷۱۵ - ۱۸۱۵)

تالیف

آلبر ماله

با

۴۴ گراور و ۸ نقشه

ترجمه

آقای رشید یاسمی

از نشریات گیسیرن معارف

حق طبع محفوظ

اردیبهشت ماه ۱۳۱۰

مطبعه مجلس

تاریخ

قرن هیجدهم و انقلاب کبیر فرانسه

و امپراطوری ناپلئون

(۱۷۱۵ - ۱۸۱۵)

تالیف

آلبر ماله

با

۴۴ گراور و ۸ نقشه

ترجمه

آقای رشید یاسمی

از نشریات کنیسیون معارف

حق طبع محفوظ

اردیبهشت ماه ۱۳۱۰

مطبعه مجلس

بنام خداوند بخشنده مهربان

از دوره تاریخ عمومی عالم تألیف پروفیسور آلبرمالہ و ژول ایزاک فرانسی کہ از طرف کمیسیون معارف و سائل ترجمہ آن فراہم شدہ است تاریخ ملل شرق و یونان و تاریخ رُم طبع و منتشر کردید اینک تاریخ قرن ہجدم و انقلاب کبیر فرانسیہ و امپراطوری ناپلئون کہ از مؤلفات آلبرمالہ است بموقع انتشار گذاشتہ میشود تاریخ قرون وسطی - قرون جدیدہ و مجلدات دیگر نیز ترجمہ شدہ متدرجاً

طبع و نشر خواہد شد اردیہشت ماہ ۱۲۱۰ نایب رئیس کمیسیون معارف
احمد سعیدی

اسامی اعضاء اولیہ کمیسیون معارف بترتیب حروف تہجی نام خانوادگی آقایان

آقای حاج میرزا یحیی دولت آبادی	آقای سلیمان میرزا اسکندری
آقای حاج میرزا محمودخان علامیر (احتشام السلطنہ)	مرحوم میرزا احمد خان بیدر (نصیر الدولہ)
آقای دکتر محمدخان مصدق (مصدق السلطنہ)	آقای میرزا حسن خان پیرنیا (مشیر الدولہ)
مرحوم میرزا اسماعیلخان مرتضائی (ممتاز الملک)	آقای میرزا حسنخان پیرنیا (مؤتمن الملک)
آقای حاج مهدیقلیخان ہدایت (نحیر السلطنہ)	آقای میرزا سید محمدخان تدین

اسامی اعضاء فعلی کمیسیون معارف بترتیب فوق

آقای میرزا احمد خان سعیدی	آقای سلیمان میرزا اسکندری
آقای ارباب کیخسرو شاہرخ	آقای میرزا یوسفخان اعتصامی (اعتصام الملک)
آقای حاج میرزا محمودخان علامیر (احتشام السلطنہ)	آقای میرزا حسنخان پیرنیا (مشیر الدولہ)
آقای حاج مهدیقلیخان ہدایت (نحیر السلطنہ)	آقای میرزا سید حسنخان تقی زادہ
	آقای میرزا ابراہیم خان حکیمی (حکیم الملک)

فصل اول

پادشاهی لوی پانزدهم در فرانسه

نیابت سلطنت . مجالس شوری . امور دینی . مشکلات مالی

۳	تشکیلات نیابت سلطنت
۴	نایب السلطنه
۵	رُنود
۶	وقایع مهمه دوره نیابت سلطنت مجالس متعدده
۹	اوضاع مالیه
۱۰	تدابیر مالی
۱۲	لاس نقشه لاس بانک
۱۳	ایجاد بانک *
۱۴	شرکت های تجارنی
۱۵	سقوط تشکیلات لاس
۱۶	نتیجه کارهای لاس
۱۸	رشد و بلوغ لوی پانزدهم وزارت دوك دوبوربون ، عروسی لوی پانزدهم
۱۹	صدارت فلوری
۲۰	لوی پانزدهم
۲۳	محبوبه های پادشاه ، دوشس دوشاتورو مارکیز دو بیادور
۲۴	گنتیس دوبازی
۲۵	وزراء
۲۸	طرز حکومت امور دینی ژان سینسم
۲۹	ژان سینسم یا فرقه مخالف و معترض مشاجرات
۳۱	مسئله اوراق اعتراضیه جنگ با فرقه ژرژویت
۳۴	مشکلات مالی
۳۵	سعی در اصلاح مالیه ، ماشو

صفحه	فهرست مندرجات
۳۶	تری و افلاس
۳۷	مخالفت پارلمانها
۳۸	قضیه دیکویو و لاشالوته
۳۹	مویو } الغای پارلمانها }
۴۱	سیاست خارجی
۴۳	فصل دوم
	انگلستان در قرن هیجدهم
	تشکیل حکومت پارلمانی ، بحران مشروطیت
	ارتجاع حزب توری (۱۷۶۰-۱۷۸۳)
۴۳	مبادی حکومت پارلمانی
۴۵	جلوس سلاطین خاندان هانور } قیام جاکوبیت ها }
۴۶	ژرژهای نخستین
۴۷	احزاب
۴۸	وزرای حزب ویک ، استان هوپ } والبول }
۵۰	بحران در انگلستان
۵۱	بیداری حس دیانت ، و سلی
۵۳	ویلیام پیت
۵۴	حکومت انگلیس
۵۵	شاه } کابینه وزراء }
۵۶	پارلمان
۵۷	طرز انتخابات
۵۸	طرز عمل مجلس عوام } ژرژ سوم و سیاست شخصی او }
۵۹	ژرژ سوم و حزب توری ، افساد و ارتشاء
۶۰	نتایج سیاست شخصی شاه
۶۱	قضیه ویلکس
۶۲	توسعه مطبوعات
۶۳	سقوط نورث و انتصاب پیت دوم

صفحه	فهرست مندرجات
۶۵	حریت در انگلستان
۶۸	فصل سوم
	امپراطوری روسیه در قرن هیجدهم
	اصلاحات پتر کبیر ، سلطنت کاترین دوم
۶۹	طفولیت پتر اول
۷۰	جلوس پتر اول
۷۱	مقاصد پتر
۷۲	شخص و اخلاق پتر
۷۶	جنگ با عثمانیان { فتح آزووف }
۷۷	جنگ با دولت سوئد { دولت سوئد اتحاد بر ضد سوئد }
۷۹	ناروا { نخستین فتوحات روس }
۸۰	حمله بروسه ، بولتاوا
۸۱	تجدید جنگ با عثمانی
۸۲	انهدام امپراطوری سوئد
۸۳	وفات شارل دوازدهم ، صلح نیشناد { سفرهای پتر }
۸۵	تبدیل روسیه
۸۶	مؤسسات سیاسی و اداری و مذهبی
۸۷	قشون بری و بحری
۸۸	بنای سن پترزبورگ
۸۹	مقاومت طایفه استرلنسی ، مهوریت آنها
۹۰	پتر و پسرش
۹۱	نتایج { جانشینان پتر }
۹۳	الیزابت
۹۴	پتر سوم { جلوس کاترین دوم }
۹۵	کاترین دوم

صفحه	فهرست مندرجات
۹۷	فن تبلیغ و کسب شهرت
۹۸	رعایا و شورش یوکاجف
۹۹	حکومت داخلی { استعمار
۱۰۰	سیاست خارجه
۱۰۲	فصل چهارم
	دولت پروس در قرن هفدهم و قرن هیجدهم
	منتخب بزرگ ، فردريك كیتوم اول و فردريك دوم
۱۰۳	اجزاء دولت پروس ، ایالت براندبورگ
۱۰۵	ایالت پروس
۱۰۶	دوک نشین گلیو { ایالات مکتسبه ، دودمان هوهن زولرن
۱۰۸	کیفیت ایالات هوهن زولرن
۱۰۹	نقشه هوهن زولرن ها
۱۱۰	منتخب کبیر
۱۱۱	توحید ایالت پروس { استعمار
۱۱۳	سیاست خارجه و استقلال پروس { فردريك كیتوم و لوی چهاردهم
۱۱۴	فهرلین { تجصیل سلطنت
۱۱۵	شام سلحشور
۱۱۸	اداره و استعمار { لشکر پروس
۱۲۱	فردريك كیتوم اول و سیاست خارجی { عهد جوانی فردريك ثانی
۱۲۲	تربیت ولیعهد
۱۲۳	ایام توقف ولیعهد در رینس برک
۱۲۴	سلطنت فردريك دوم
۱۲۶	پیشه سلطنت
۱۲۷	کشور گیری { امور داخله

صفحه	فهرست مندرجات
۱۲۹	نتایج سلطنت فردريك
۱۳۰	فصل پنجم
	دولت اطريش در قرن هيچدهم
	وصيت و فرمان پراگماتيک ، ماري تيرز ، اصلاحات ژوزف دوم
۱۳۱	قلمرو دولت اطريش
۱۳۲	خصايص دولت اطريش
۱۳۴	شارل ششم
۱۳۵	وصيت شارل ششم
۱۳۷	ماري تيرز
۱۳۸	اصلاحات ماري تيرز
۱۴۰	ژوزف دوم
۱۴۲	اصلاحات اجتماعي
۱۴۳	اصلاحات سياسي
۱۴۴	اصلاحات مذهبي
۱۴۵	مقاومت
۱۴۶	نتایج
۱۴۷	فصل ششم
	سياست دول در داخله اروپا از ۱۷۱۵ تا ۱۷۶۳ - سياست دولت
	فرانسه - خصوصت پروس و اطريش - رقابت فرانسه و انگلستان
	پليتيک فرانسه - تصفيه نزاع وراثت سلطنت اسپانيا - جنگ
	توارث لهستان - رقابت پروس و اطريش و فرانسه و انگليس
۱۴۷	اېهام و پيچيدگي سياست اروپا در قرن هيچدهم
۱۴۹	صفات کليه سياست خارجي فرانسه
۱۵۱	I
	سياست فرانسه ، تنظيم قطعي طرز توارث سلطنت اسپانيا ،
	جنگ وراثت تاج و تخت لهستان
۱۵۱	علل دوستي فرانسه و انگليس

صفحه	فهرست مندرجات
۱۵۳	اتحاد هانور
۱۵۴	اتحاد دول ثلاث و ترتيب توارث تاج و تخت اسپانيا
۱۵۶	آلبیرونی
۱۵۷	عزل آلبیرونی
۱۵۸	صلحنامه وين اتفاق فرانسه و اسپانيا وراثت سلطنت لهستان
۱۵۹	مداخله فرانسه
۱۶۰	جنگ با امپراطور
۱۶۱	صلح وين
۱۶۲	نتايج جنگ وراثت لهستان
۱۶۲	II
	خصوصیت پروس و اطریش و فرانسه و انگلستان با یکدیگر
۱۶۲	امپراطور و جنگ با عثمانیان
۱۶۳	وراثت سلطنت اطریش علل جنگ
۱۶۵	دشمنان و دوستان ماری ترز
۱۶۶	فرديک در سيلزی
۱۶۷	دخالت فرانسه
۱۶۸	ماری ترز و اهالی هنگري
۱۶۹	خروج ساردنی و پروس از صف محاربین جنگ فرانسه
۱۷۰	جنگ دوم سيلزی
۱۷۱	جنگ هالاند فوتنوا
۱۷۵	فتوحات دیگر صلح اگس لاشاپل
۱۷۶	صلح مسلح
۱۷۷	تهیه جنگ در فرانسه
۱۷۸	تجهيزات جنگی در پروس
۱۷۹	تدارکات جنگی اطریش
۱۸۰	انعکاس اتحادها مهمه‌ی فرانسه و اطریش

صفحه	فهرست مندرجات
۱۸۲	اتحاد انگلیس با پروس
۱۸۳	مهاجرت و رسای
۱۸۴	جنگ هفت ساله
۱۸۵	میدانهای جنگ جنگ در آلمان غربی
۱۸۶	جنگ در آلمان مرکزی جنگ روسیاب
۱۸۸	جنگ لوتن
۱۹۰	جنگ از ۱۷۵۸ تا ۱۷۶۳ کونزسُرف
۱۹۱	صلح هوبر تسبورک
۱۹۲	علل فتح فردریک
۱۹۴	کارهای فرانسه
۱۹۶	فصل هفتم
	سیاست استعماری
	مناقشات در امریکا تا سنه ۱۷۶۳ . کمپانیهای تجارتی در هندوستان
	تشکیل امپراطوری انگلستان
۱۹۷	انگلستان و علل عمده منازعه
۱۹۸	آغاز تجارت بحری و استعماری
۱۹۹	تشکیل شرکتهای تجارتی
۲۰۰	آغاز شرکتهای
۲۰۲	هندوستان در قرن هیجدهم
۲۰۳	ترقی کمپانی فرانسه
۲۰۴	مستعمرات مستعمرات انگلیس
۲۰۵	مستعمرات فرانسه ، کانادا
۲۰۶	اکتشافات
۲۰۸	کاویله دولاسال واکتشاف لوپزیان
۲۰۹	ایرئویل ، تصرف لوپزیان امریکای فرانسوی
۲۱۰	جنگ ۱۷۴۳ تا ۱۷۴۸
۲۱۱	دویلیکس

صفحه	فهرست مندرجات
۲۱۲	فتح مدرس
۲۱۳	فتوحات دهلکس
۲۱۴	عزل و احضار دهلکس
۲۱۵	عهدنامه گودهو
۲۱۶	جنگ هفت ساله ، از دست رفتن هند
۲۱۷	جنگ در امریکا
۲۱۸	دفاع از کانادا مون کالم
۲۱۹	از دست رفتن کانادا
۲۲۰	جنگ در اروپا ، معاهده پاریس
۲۲۱	علل شکست فرانسه
۲۲۲	بی اعتنائی بمستعمرات
۲۲۳	کوشش انگلستان
۲۲۴	تسلط انگلیس بر هندوستان
۲۲۵	کلایو ، فتح بنگاله
۲۲۶	قانون تشکیلات کیانی
۲۲۷	واین هاستینگس
۲۲۸	قانون هندوستان
۲۲۹	فصل هشتم
	شورش مستعمرات انگلیس
	تأسیس دول متحده امریکا تا سنه ۱۷۸۷
۲۲۹	سیزده مستعمرة امریکا
۲۳۰	تشکیلات سیاسی
۲۳۱	اوضاع اقتصادی { مبداء شورش
۲۳۲	تیم و جای
۲۳۳	اتحادیه منع واردات
۲۳۴	اعلان استقلال
۲۳۵	جنگ { واشنگتون
۲۳۶	تسلیم سارانوکا

صفحه	فهرست مندرجات
۲۳۷	دولت فرانسه و شورشیان
۲۳۸	فرانکلین ، اتحاد با فرانسه
۲۳۹	جنگ فرانسه و انگلیس
۲۴۰	جنگ در امریکا ، فتح یورك نُون { جنگ بحری
۲۴۱	صلح ورسای
۲۴۲	نتایج جنگ امریکا
۲۴۳	بحران حکومت امریکا
۲۴۴	مجلس ۱۷۸۷
۲۴۵	قانون اساسی ۱۷۸۷
۲۴۷	فصل نهم سیاست شرقی تاریخ لهستان و عثمانی تا سال ۱۷۹۵
۲۴۷	جمهوری لهستان
۲۴۹	اوضاع جامعه لهستانی ، دهقانان
۲۵۰	نجیاه
۲۵۱	روحانیون { تشکیلات سیاسی شاه
۲۵۲	مجلس دیت
۲۵۳	لشکر
۲۵۴	لهستان و همسایگانش { روسها در لهستان
۲۵۶	اتحادیه بار { جنگ عثمانی و روسیه قشون ترك
۲۵۷	جنگ
۲۵۸	جنگ چشمه
۲۵۹	فردريك و تقسیم لهستان
۲۶۱	اولین قرارداد تقسیم { صلح قینارجی
۲۶۲	طرح ریزی تجزیه عثمانی
۲۶۳	جنگ دوم عثمانی

صفحه	فهرست مندرجات
۲۶۴	دومین تقسیم لهستان
۲۶۶	سومین تقسیم لهستان {
	نتایج تقسیم لهستان }
۲۶۷	فصل دهم
	صفات عامه قرن هیجدهم
	جامعه فرانسه - محافل - مصادر امور مالیه - صنایع - علوم
	ادبیات - افکار فلسفی و اقتصادی « استبداد منور » اداره نظار
۲۶۷	I
	اوضاع اجتماعی فرانسه - محافل - عمال مالیات - صنایع - علوم
۲۶۷	وضع دهقانان
۲۶۹	زراعت
۲۷۰	شهرها
۲۷۱	پاریس
۲۷۳	نویسندگان {
	متصدیان امور مالی }
۲۷۴	عمال بزرگ مالیه
۲۷۶	کلوب آنترو سول
۲۷۷	محافل
۲۷۹	آداب و رفتار
۲۸۰	صنعت معماری
۲۸۲	تزیینات و اثاث الیت
۲۸۳	نقاشی و حجاری
۲۸۴	نقاشان
۲۸۷	حجاران
۲۸۸	صنعت در اروپا
۲۸۹	فن موسیقی
۲۹۰	علوم
۲۹۲	فیزیک
۲۹۳	بخار {
	برق }

صفحه	فهرست مندرجات
۲۹۴	شیمی
۲۹۵	علوم طبیعی
۲۹۶	II
	ادبیات - افکار فلسفی و اقتصادی - استبداد منور - اداره نظار
۲۹۶	اختصاصات ادبیات فرانسه در قرن ۱۸
۲۹۸	اصول قدیمه { مبادی اصول جدیده
۲۹۹	فلاسفه و علمای اقتصاد
۳۰۱	مونتسکیو
۳۰۲	ولتر ، آغاز کار او
۳۰۶	روسو
۳۰۸	علمای اقتصاد
۳۰۹	لغوئون
۳۱۱	استبداد منور
۳۱۳	الغای فرقه رزویت
۳۱۵	امناء
۳۱۶	یکی از مصالحین نظار ، تورکو { تورکو در لیموزن
۳۲۰	فصل یازدهم
	لوی شانزدهم
۳۲۰	لوی شانزدهم
۳۲۱	ماری آنتوانت
۳۲۴	وزارت تورکو { وضع مالیه ، مقاصد تورکو
۳۲۵	صرفه جوئی { اصلاحات ، فرمان غلات
۳۲۶	الغای نظامات اصنافیه و حق سخره
۳۲۷	پیشنهاد بلدیّه
۳۲۸	مخالفت با تورکو { انتراضات پارلمان

صفحه	فهرست مندرجات
۳۲۹	عزل تورکو
۳۳۱	نیکر { صورت محاسبه
۳۳۲	انجمنهای ایالتی
۳۳۴	کالون
۳۳۵	بحران مالیه { مجلس بزرگمان
۳۳۶	بری بن ، مخالفت پارلمان
۳۳۷	بیانیه ۳ مه ۱۷۸۸
۳۳۹	دعوت مبعوثان ، سقوط بری بن { بازگشت نیکر ، نمایندگان طبقه سوم
۳۴۱	فصل دوازدهم
	فرانسه در ۱۷۸۹
	دربار - دولت - ادارات - مالیه - عدلیه
	اوضاع اجتماعی - روحانیون - نجباء - بلاد - دهقانان
۳۴۱	I
	دربار - دولت - ادارات - مالیه - عدلیه
۳۴۲	شاه و قدرت او
۳۴۳	دربار
۳۴۵	حکومت مرکزی { حکومت ایالات
۳۴۷	عدم وحدت
۳۴۹	قضاوت
۳۵۰	مالیه
۳۵۱	مالیتهای مستقیم
۳۵۳	مالیتهای غیر مستقیم
۳۵۵	رنجش عمومی
۳۵۶	II
	اوضاع اجتماعی - روحانیون - نجباء - بلاد - دهقانان
۳۵۶	روحانیون

صفحه	فهرست مندرجات
۳۵۷	ثروت روحانیون
۳۵۸	بدهی روحانیون
۳۵۹	نجباء
۳۶۰	بزرگان
۳۶۲	نجبای ولایتی
۳۶۳	نجبای اهل قلم
۳۶۴	طبقه سوم { بورژوازی {
۳۶۵	صنعتگران { برزگران {
۳۶۶	بدهی رعایا
۳۶۷	فقر عمومی
۳۶۹	فصل سیزدهم
	سلطنت در زمان انقلاب
	مبعوثان ملت - مجلس مؤسسان - الغای طرز حکومت سابق
	قانون اساسی سال ۱۷۹۱
	مجلس مقنن - مقاومت شاه - تأسیس حزب جمهوری طلب - سقوط سلطنت
۳۶۹	I
	مجلس طبقات ثلاثه و مجلس مؤسسان - الغاء طرز قدیم حکومت
۳۷۰	انتخابات
۳۷۱	کتابچه های دستور العمل
۳۷۳	شاه
۳۷۴	افتتاح مجلس مبعوثان طبقات ثلاثه
۳۷۵	مجلس ملی
۳۷۶	منازعه شاه و مجلس
۳۷۸	مجلس مؤسسان { مقدمات کودتا { مداخله مردم پاریس {
۳۷۹	تسخیر قلعه باستیل
۳۸۰	نتایج حوادثی که در ۱۴ و ۱۵ ژویه واقع شد

صفحه	فهرست مندرجات
۳۸۱	رعب عظیم شب ۴ او
۳۸۲	ایام اکتبر
۳۸۴	ملت و مجلس
۳۸۵	اتحاد عمومی
۳۸۷	فرار شاه
۳۸۸	وایرن
۳۸۹	حزب جمهوری خواه
۳۹۰	تیربازان در میدان م ق
۳۹۱	ختم مجلس مؤتسان
۳۹۱	II
	قانون اساسی ۱۷۹۱
۳۹۱	کارهای مجلس مؤتسان
۳۹۲	ضبط دارائی روحانیون
۳۹۳	اسکناس
۳۹۴	قانون اساسی ۱۷۹۱ اعلان حقوق بشر
۳۹۵	مقدمه
۳۹۷	حکومت انتخابی
۳۹۸	طرز انتخابات } قوة مقننه } قوة مجریه }
۳۹۹	قوة قضائیه تشکیلات اداری
۴۰۰	امداد مالی
۴۰۱	معایب قانون اساسی ۱۷۹۱
۴۰۲	قانون انتصاب رؤسای روحانیون
۴۰۳	معایب قانون تشکیلات روحانیون
۴۰۴	احزاب
۴۰۵	خطباء
۴۰۸	روابط احزاب با یکدیگر

صفحه	فهرست مندرجات
۴۰۸	III مجلس مقنن - مقاومت شاه - تشکیل حزب جمهوری طلب ^۱ سقوط سلطنت
۴۰۹	مجلس احزاب فویانها { زیر و ئندنها
۴۱۰	زا کونین ها
۴۱۲	کور دلیه
۴۱۳	عدت اختلاف شاه با ملت { دسایس شاه و ملکه
۴۱۵	مهاجرین { قرار داد پیل نیتر
۴۱۶	احکام
۴۱۷	جنگ
۴۱۸	بیستم ژون
۴۱۹	وطن در خطر
۴۲۰	اعلان بر وئسویک
۴۲۱	مقدمه شورش { دهم او
۴۲۳	تعلیق شاه { حکومت بلدی
۴۲۴	توقف مظنونین
۴۲۵	قتل عام سپتامبر
۴۲۷	فصل چهاردهم جمهوری
۴۲۷	I مجلس کنوانسیون - احزاب - شورشها - حکومت انقلابی ارتجاع ماه ترمیدور - قانون اساسی سال سوم - کارهای کنوانسیون
۴۲۸	کنوانسیون { احزاب

صفحه	فهرست مندرجات
۴۲۹	روئسای حزب ژیروند روئسای فرقه مونتانی اختلاف فرقه ژیروندن با حزب مونتانیار
۴۳۱	جمهوری محاکمه و قتل شاه
۴۳۳	نتایج سیاست شاه منازعه فرقه های سیاسی
۴۳۴	سقوط ژیروندنها
۴۳۵	قانون اساسی ۱۷۹۳
۴۳۶	حکومت دیکتاتوری ، مجلس کنوانسیون
۴۳۷	حکومت انقلابی کمیته نجات ملی
۴۳۸	محکمه انقلابی هیئت منتخب نمایندگان
۴۳۹	مجامع عمومی
۴۴۰	کارهای کمیته نجات ملی ترور
۴۴۲	فرقه های جدید اعتدالیون فرقه آراژه و حزب ضد منهب
۴۴۳	اضمحلال فرقه آراژه
۴۴۴	سقوط فرقه اعتدال فرمانروائی روبس پیر
۴۴۶	عبد خدای متعال قانون پرریال
۴۴۸	خونریزی عظیم سقوط روبس پیر
۴۵۰	روز یکشنبه ۹ ترمیدور
۴۵۱	عکس العمل ماه ترمیدور
۴۵۲	نهضت شاه طلبان آخرین ایام شورش ملی شورش روز اول پرریال
۴۵۳	ترور ابیض احکام دوئلت
۴۵۴	۱۳ ماه واندیمیر ، مغلوبیت شاه پرستان کارهای کنوانسیون ، دفاع ملی

صفحه	فهرست مندرجات
۴۵۵	کارهای داخله
۴۵۶	توحش انقلابی
۴۵۷	II
	هیئت مدیره
۴۵۸	فانون سال سوم { علل اغتشاش {
۴۶۰	جدال با ژا کوینها { جدال با سلطنت طلبان {
۴۶۱	کودتای ۱۸ فروکتیدز
۴۶۲	کودتای ۲۲ فلورئال { افکار عمده در ۱۷۹۹ {
۴۶۳	سیاست سر یس { تجدید خونریزی {
۴۶۴	مراجعت بنایارت { تهیه کودتا {
۴۶۵	کودتای ۱۹ برومر
۴۶۷	III
	تغییر احوال جامعه فرانسه در نتیجه انقلاب کمپیر
۴۶۷	مساوات سیاسی و اجتماعی
۴۶۸	یروستائنها و یهود { دهقانان {
۴۶۹	اصل مساوات و قوانین اساسی { مساوات مدنی ، مجموعه قوانین {
۴۷۰	قوانین وراثت { ازدواج و طلاق { مقررات جنائی {
۴۷۱	انقلاب و آزادی
۴۷۳	فصل پانزدهم
	جنگ با اروپا
	فتوحات - معاهدات

صفحه	فهرست مندرجات
۴۷۴	I
	فتوحات
۴۷۴	فرانسه و اروپا در ۱۷۸۹
۴۷۵	علل عمده جنگ
۴۷۷	{ بهانه جنگ امراء آلزاس }
۴۷۸	{ تجهیزات مهاجرین اعلان جنگ }
۴۷۹	{ هجوم بفرانسه عبور از آرکون }
۴۸۰	والی
۴۸۱	اهمیت جنگ والی
۴۸۲	حمله فرانسویان، جنگ ژماب
۴۸۳	آغاز فتوحات و سیاست تبلیغ
۴۸۴	سرحدات طبیعی
۴۸۵	انگلستان و تصرف بلژیک
۴۸۶	{ نخستین اتحاد نقشه تجزیه فرانسه جنگ }
۴۸۷	هجوم ثانی بفرانسه
۴۸۸	{ دفع حمله فتح ثانی بلژیک }
۴۸۹	{ تسخیر هلاند انحلال اتحادیه دول، عهدنامه بال }
۴۹۰	{ قرارداد لاهه علل شورش وائده }
۴۹۱	{ رؤساء شورشیان جنگ وائده }
۴۹۲	تقسیمات لهستان
۴۹۳	جنگ با اطریش
۴۹۴	نابلیون بنیارت
۴۹۶	لشکرکشی ایتالیا
۴۹۷	مبارزه در بیمون
۴۹۸	اعمال جنگی در نباردی

صفحه	فهرست مندرجات
۴۹۹	معاهده تولتینو
۵۰۰	حمله به وین { علل پیشرفت شاپارت ، اسلوب جنگی او
۵۰۲	معاهده کامیوفورميو
۵۰۳	اوصاف و اختصاصات عهدنامه بال و معاهده کامیوفورميو
۵۰۴	کنگره راشات { جنگ با انگلستان
۵۰۵	بنایارت و مصر
۵۰۶	حمله بمصر
۵۰۷	حمله بشام
۵۰۸	انجام تصرف مصر
۵۰۹	نتایج اتحاد ثانی دول اروپا و علل آن {
۵۱۱	از دست رفتن ایتالیا
۵۱۲	فتح زوریخ
۵۱۳	رفتار صالح جویانه بنایارت
۵۱۴	جنگ ۱۸۰۰ ، ژن ، مارانگو
۵۱۶	هوهن لیئدن { صلح لونویل
۵۱۷	انگلستان و صلح
۵۱۸	صلح آمین { تغییرات سرحدی
۵۱۹	تغییرات داخلی آلمان و قطعنامه ۱۸۰۳ مجلس دیت
۵۲۰	تغییرات در ایتالیا
۵۲۰	II
	لشکر ها و سردارها
۵۲۱	داوطلبان قشون { خدمت نظامی عمومی
۵۲۲	نظام وظیفه
۵۲۳	مزاج و اختلاط { تشکیلات قشون و تقسیمات آن
۵۲۴	تسلیح و تجهیز نظامی

صفحه	فهرست مندرجات
۵۲۶	اسلوب جنگ در عهد انقلاب
۵۲۸	فنون جنگ در زمان انقلاب
۵۲۹	کارنو
۵۳۰	فصل شانزدهم
	حکومت قنسولی و امپراطوری
	قانون اساسی سال هشتم و تغییرات آن
	مشخصات حکومت امپراطوری - تشکیلات داخلی - قراردادکنگردها
	و متمّمات آن - منازعه باپاپ
۵۳۱	I
	حکومت قنسولی
۵۳۱	اوضاع فرانسه در ۱۷۹۹
۵۳۲	راهزنی {
	خرابی صنایع و تجارت {
	هرج و مرج و شورش {
۵۳۳	افکار عامّه {
	تدوین قانون اساسی {
۵۳۵	قانون اساسی ، قوه مجریه {
	قوه مقننه {
	مجلس سنا {
۵۳۶	فهرست اسامی منتخبین {
	صفات قانون اساسی جدید {
۵۳۷	تشکیلات اداری
۵۳۸	صفات تشکیلات جدید اداری {
	تشکیلات قضائی {
۵۳۹	تشکیلات مالیه
۵۴۰	اجراء قانون جدید {
	بنایارت و مسائل مذهبی {
۵۴۱	کنگردها
۵۴۲	مواد متممه کنگردها {
	مجموعه قوانین مدنی {
۵۴۳	مؤسسات دیگر {
	تغییر حکومت قنسولی {

صفحه	فهرست مندرجات
۵۴۴	قنصول اادام الحیات تغییر در قانون اساسی
۵۴۶	بنایارت و سلطنت طلبان توطئه کادودان
۵۴۷	اعدام دوک دانگین استقرار امپراطوری
۵۴۸	II
	حکومت امپراطوری
۵۴۸	قانون اساسی امپراطوری
۵۵۰	سوگند امپراطور
۵۵۱	نایلتون
۵۵۴	حکومت امپراطور
۵۵۶	تشکیلات دولت امپراطوری دربار امپراطوری
۵۵۷	نجباء دوره امپراطوری
۵۵۸	حکومت استبدادی
۵۵۹	بلیس و زندانیهای دولتی مطبوعات
۵۶۰	نایلتون و تعلیمات عمومی
۵۶۱	دار العلوم (اونیورسیتی)
۵۶۲	انعصار تعلیمات امپراطور و روحانیت
۵۶۳	اختلاف نظر با پاپ
۵۶۴	توقیف و تبعید پاپ تجمع دینی ۱۱۸۱
۵۶۵	پاپ در فوتن بلو
۵۶۶	ناخرسندی عمومی مالیاتهای غیرمستقیم
۵۶۷	نظام اجباری
۵۶۸	امور عام المنفعه

صفحه	فهرست مندرجات
۵۷۰	فصل هفدهم سیاست خارجی ناپلئون
	نزاع با انگلستان - جنگها تا معاهده تیل سیت - اوسترلیتز - ینا فریدلند - قرق و محاصره بڑی - مقاومت ملل - اسپانیا - اطریش
۵۷۲	I مخاصمه با انگلستان
۵۷۲	علل عمده جنگهای عهد امپراطوری
۵۷۳	علت قطع روابط با انگلستان { مسائل تجاری
۵۷۵	مسئله جزیره مالت
۵۷۶	قطع روابط
۵۷۷	اعمال بحری و سفاین جنگی انگلیس { قوای فرانسه
۵۸۱	نتایج جنگ ترافالگار
۵۸۲	II جنگهایی که بمعاهده تیل سیت منتهی گردیده اند اوسترلیتز، ینا، فریدلند
۵۸۲	منشاء اتحاد ثالث اروپا
۵۸۳	تشکیل اتحاد دول { مکر و خدعه اطریش
۵۸۴	سیاه بزرگ
۵۸۶	جنگ اولم
۵۸۷	جنگ اوسترلیتز { اوسترلیتز
۵۹۱	مصالحه برسنبورگ { امپراطور غرب
۵۹۲	تغییر مملکت آلمان { اتحاد رن
۵۹۳	انجام امپراطوری مقدس { مذاکرات ناپلئون با روسها و انگلیسها در یاریس
۵۹۴	سیاست پروس، فردریک گتوم ثالث

صفحه	فهرست مندرجات
۵۹۵	تردید رای و تلّون فردريك گیتوم
۵۹۶	اتحاد رابع
۵۹۷	مقدمه قطع روابط
۵۹۸	جنگ ساگس
۵۹۹	ینا
۶۰۱	اورشتان
۶۰۳	هزیت سیاه پروس
۶۰۴	لشکرکشی به لهستان
۶۰۵	ایلو تداركات نظامی و تدابير سياسی
۶۰۶	فریدلند
۶۰۹	صلح تیل سیٹ
۶۱۰	اتحاد فرانسه و روس آلمان ناپلئون
۶۱۱	علل اتحاد روس و فرانسه
۶۱۲	III
	فرق و محاصره بری - مقاومتهای ملل : اسپانیا - اطریش
۶۱۲	منشاء محاصره بری و مقصود از آن
۶۱۳	اقدام در فرق بری فرمان برلن
۶۱۴	فرمان میلان نتایج اقتصادی محاصره
۶۱۵	نتایج سیاسی
۶۱۶	دولت اسپانیا
۶۱۷	ناپلئون و اسپانیا واقعه بايون
۶۲۰	جنگ اسپانیا و اهمیت آن صفات ممتازة جنگ اسپانیا
۶۲۲	تسلیم قشون فرانسه در بیلن
۶۲۳	نتایج واقعه بیلن
۶۲۴	ملاقات در ارفورت
۶۲۵	خیانت تالیران

صفحه	فهرست مندرجات
۶۲۶	نابلئون در اسپانیا { اتحاد خامس
۶۲۷	جنگ ۱۸۰۹
۶۲۸	محاربه اِکول
۶۳۰	اسلینگ
۶۳۲	اردوگاه جزیره لوبو
۶۳۳	واگرام
۶۳۴	صلح وین
۶۳۵	صفات مختصه محاربات ۱۸۰۹، نهضت ها
۶۳۶	کمال ترقی نابلئون
۶۳۹	فصل هیجدهم
	انجام امپراطوری
	اصلاحات پروس - لشکر کشی بروسیه - اتحاد عام
	هجوم نخستین - دوره تجدید سلطنت - صد روز - واترلو
	معاهدات پاریس و وین - تغییرات ارضی در ممالك اروپا
۶۳۹	علل انحطاط امپراطوری
۶۴۰	I
	اصلاحات پروس
۶۴۰	پروس بعد از تیل سیت { وطنخواهان
۶۴۱	طرز تجدید حیات پروس
۶۴۲	اصلاح اجتماعی
۶۴۳	اصلاحات لشکری
۶۴۴	کرومیرها
۶۴۶	دارالعلوم برلن
۶۴۷	II
	لشکر کشی به روسیه
۶۴۷	قطع رشته اتحاد میان فرانسه و روس
۶۴۸	آلکساندر

صفحه	فهرست مندرجات
٦٤٩	قطع روابط
٦٥٠	اتحاد سادس
٦٥١	لشکرکشی بروسیه ، قشونها
٦٥٣	حمله
٦٥٤	مسکوا
٦٥٥	حریق مسکو
٦٥٦	بازگشت
٦٥٧	دسیسه ژنرال ماله
٦٥٨	III
	ا اتحاد عام - لشکرکشی بالکان
٦٥٨	نهضت ملی در پروس ، اتحاد هفتم
٦٥٩	لشکرکشی ١٨١٢
٦٦٠	لوئرن و بوئرن
٦٦٢	کنگره پراگ
٦٦٣	دیرسند ، لیبزیک
٦٦٤	لیبزیك { هانو
٦٦٥	از دست رفتن اسپانیا
٦٦٦	IV
	مهاجمه - تجدید سلطنت بوربون دفعه اول
٦٦٦	هجوم
٦٦٨	مجاربه در فرانسه { جنگ فوریه
٦٦٩	جنگ در ماه مارس
٦٧١	ملت و جنگ
٦٧٣	دسایس سلطنت طلبان
٦٧٤	انقراض امپراطوری
٦٧٥	استعفای ناپلئون
٦٧٦	اولین معاهده پاریس
٦٧٧	صلح و افکار عامه { خطای بوربونها

صفحه	فهرست مندرجات
۶۷۹	V
	• صد روز - واترلو - معاهده دوم پاریس
۶۷۹	بازگشت از جزیره اب
۶۸۰	متن قانون اساسی
۶۸۱	جنگ بلژیک
۶۸۲	لینبی
۶۸۳	واترلو
۶۸۸	دومین استغفاء تجدید سلطنت بوربون باردوم {
۶۸۹	مهاجۀ ثانیه معاهده دوم پاریس {
۶۹۰	انجام کار ناپلئون
۶۹۱	VI
	سپاه امپراطوری
۶۹۱	سربازگیری
۶۹۲	تشکیلات قشون
۶۹۳	اصناف نظامیان
۶۹۴	تجهیزات و تدارکات
۶۹۵	سربازان ، پرستش امپراطور
۶۹۸	VII
	کنگره وین - تغییرات ارضی در ممالك اروپا
۶۹۹	موضوع کنگره وین { مقصود متحدین متحدین و فرانسه
۷۰۰	کارهای تالیران
۷۰۱	مسئله ساکس و لهستان
۷۰۲	کسیختن رشته اتحاد
۷۰۳	کارهای کنگره وین { اروپا در ۱۸۱۵
۷۰۶	ناراضیها
۷۰۷	اهمیت انقلاب کبیر و امپراطوری

صفحه	فهرست کراورها و نقشه ها
	فصل اول
	پادشاهی لوی پانزدهم در فرانسه
۵	فلیپ دورلثان نایب السلطنه
۲۱	لوی پانزدهم پادشاه فرانسه
۲۶	لامارکیزدو پیمادور
	فصل دوم
	انگلستان در قرن هیجدهم
۴۴	نقشه انگلستان در قرن هیجدهم
۵۳	بیت اول
۵۹	ژرژ سوم پادشاه انگلیس
۶۴	بیت دوم صدر اعظم انگلستان
	فصل سوم
	امپراطوری روسیه در قرن هیجدهم
۷۳	پتر کبیر
۷۸	شارل دوازدهم
۹۶	کاترین دوم ملکه روسیه
	فصل چهارم
	دولت پروس در قرن هفدهم و قرن هیجدهم
۱۰۳	نقشه دولت پروس
۱۱۲	فردریک کیوم ملقب به منتخب کبیر
۱۱۷	فردریک کیوم اول ملقب به شاه سلحشور
۱۲۵	فردریک دوم ملقب به کبیر
	فصل پنجم
	دولت اتریش در قرن هیجدهم
۱۳۱	نقشه دولت اتریش در قرن هیجدهم
۱۳۹	ماری تِرِز
۱۴۳	ژوزف دوم امپراطور اتریش
	فصل هفتم
	سیاست استعماری
۲۰۱	نقشه متصرفات انگلیس و فرانسه در هندوستان « قرن هیجدهم »

صفحه	فهرست کراورها و نقشه ها
۲۱۱	دوپلکس
	فصل هشتم
	شورش مستعمرات انگلیس
۲۳۶	ژرژ واشنگتن
۲۳۹	بنیامین فرانکلین
	فصل نهم
	سیاست شرقی
۲۴۸	نقشه اروپای شرقی و تغییرات آن در قرن هیجدهم
	فصل دهم
	صفات عامه قرن هیجدهم
۲۹۵	لاوازیه
۳۰۱	مونتسکیو
۳۰۴	ولتر
۳۰۷	ژان ژاک روسو
۳۱۰	جسمه دیدرو
	فصل یازدهم
	لوی شانزدهم
۳۲۲	ماری آنتوانت
۳۳۳	تالارمنویله زیر
	فصل سیزدهم
	سلطنت در زمان انقلاب
۴۰۶	میرابو
	فصل چهاردهم
	جمهوری
۴۳۲	لوی شانزدهم
۴۳۹	محکمه انقلابی
۴۴۷	ماکسیمیلین روبسپیر
	فصل پانزدهم
	جنگ با اروپا
۵۰۶	نابلیون بناپارت در ۱۷۹۸

صفحه	فهرست گراورها و نقشه ها
۵۱۴	توپ کوهستانی قشون فرانسه در ۱۸۰۰
۵۲۵	نمونه تفنگ در اواخر قرن هیجدهم
	فصل شانزدهم
	حکومت قنسولی و امپراطوری
۵۳۴	نایلتون بنایارت در زمان قنسولی
۵۵۳	قالب سر و روی نایلتون کبیر
۵۶۵	پاپ بی هفتم
	فصل هفدهم
	سیاست خارجی نایلتون
۵۷۸	نلسون امیر البحر انگلیس
۵۸۴	فرانسوای اوّل
۶۰۷	لان از سرداران معروف نایلتون
۶۱۲	آلکساندر اوّل تسار روسیه
۶۱۸	ژواشیم مورا از سرداران نایلتون
۶۲۱	نقشه میدان جنگ سیاه نایلتون در اسپانیا و برتقال
۶۲۷	آرشیدوک شارل اطریش
۶۳۷	نقشه امپراطوری فرانسه در سنه ۱۸۱۰
	فصل هیجدهم
	انجام امپراطوری
۶۴۳	اشتین وزیر اعظم پروس
۶۵۲	نقشه میدان جنگ نایلتون در روسیه ۱۸۱۲
۶۶۱	بلوخر سردار بزرگ پروس در میدان جنگ واترلو
۶۸۷	ولینگتون سردار بزرگ انگلیس در میدان جنگ واترلو
۷۰۱	برنس دو تالیران وزیر خارجه نایلتون

تاریخ

قرن هیجدهم و انقلاب کبیر فرانسیا

و امپراطوری ناپلئون

فصل اول

پادشاهی لوی پانزدهم در فرانسه

نیابت سلطنت . مجالس شوری . امور دینی . مشکلات مالی .

سلطنت لوی پانزدهم پس از عهد پادشاهی لوی چهاردهم طولانی ترین ادوار سلطنتی تاریخ فرانسه است . مدت آن ۵۹ سال بود (از اوّل سپتامبر ۱۷۱۵ تا ۱۰ مه ۱۷۷۴) و بدو دوره تقسیم میگردد : اوّل از ۱۷۱۵ تا ۱۷۲۳ که زمان صغر لوی پانزدهم و نیابت سلطنت دوک دورلئان^(۱) است ، دوّم از ۱۷۲۳ الی آخر که عهد سلطنت شخصی لوی پانزدهم است .

این پادشاه در دوره سلطنت شخصی خود زمام امور را ابتدا در کف کار دینال دوفلوری^(۲) ، سپس در دست محبوه های خود از قبیل مادام دو پمپادور^(۳) نهاد . بقسمی که وزراء بفرمان آنها معزول و منصوب میگرددیدند . در داخله مملکت این پادشاه از قدرت مطلقه که میراث لوی چهاردهم بود سوء استفاده کرد و بسبب اصراف و تبذیر در اموال دولتی مشکلات عظیمه در امور مالیه تولید نمود و باینجهت کراراً مورد اعتراض پارلمان گردید و مفاسد سلطنت مطلقه بر عموم مردم ظاهر و ثابت شد ، در روابط خارجی هیچ زمانی باین درجه برای مملکت فرانسه مشغوم و بد عاقبت نبود . در این زمان بزرگترین و عالیترین اراضی مستعمره مثل مملکت کانادا در امریکا و هندوستان در آسیا از دست فرانسه خارج شد و نسبت بمقام سلطنت هم این دوره بسیار بد نتیجه و مشغوم بود زیرا که مقدمات انقلاب کبیر و بر باد رفتن دستگاه سلطنت را فراهم آورد .

(۱) - duc d'Orléans

(۲) - Cardinal de Fleury

(۳) - Mme de Pompadour

تشکیلات نیابت سلطنت

پس از لوی چهاردهم نواده او که پسر منحصر بفرد دوک -
دوبورگونی^(۱) بود ویش ازینجسال نداشت بنام لوی پانزدهم
بسلطنت رسید، پدرش در اینوقت در حیات نبود.

لوی چهاردهم قبل از وفات وصیت نامه رسمی در تعیین نایب السلطنه ترتیب داده
و پیرلمان پاریس سیرد و تقلد مهام نیابت سلطنت را بانجمنی وا گذاشت که خود قبلاً
اعضاء آنرا معین کرده بود، ریاست این انجمن را برعهده نزدیکتر خویشان یعنی داماد
خود دوک فیلیپ دورلئان گذاشت. ریاست دوک دورلئان بر انجمن مزبور بکلی
افتخاری بود و اکثریت انجمن صاحب قدرت حقیقی بشمار میرفت. در این مجمع
بنابر وصیت لوی چهاردهم دونن از فرزندان نامشروع او موسوم به کنت دو تولوز
ودوک دومن^(۲) عضو بودند، این دو فرزند را لوی چهاردهم از مادام دومونتسپان^(۳)
داشت و آنان را لقب پرنسی تفویض کرده بود. دوک دومن فی الحقیقه شخص اوّل
انجمن محسوب میگشت چه بنا بر وصیت لوی چهاردهم نظارت در تربیت پادشاه
جدید باو محوّل بود و در واقع سمت اتابیکی داشت، همچنین فرماندهی لشکر نیز
باو متعلق بود.

باوجود این پیش بینی هائی که لوی چهاردهم کرد کار بروفق خواش او
صورت نگرفت و نخستین واقعه تاریخی دوره نیابت سلطنت کودتائی بود که کارها
را واژگون ساخت. وصیت لوی چهاردهم نیز مثل وصایای پدرش لوی سیزدهم
ملغی شد، یکروز پس از فوت لوی چهاردهم (۲ سپتامبر ۱۷۱۵) بنا بر تقاضای
دوک دورلئان پارلمان پاریس وصیت را نقض و نایب السلطنه را مجاز کرد که بمیل
خود انجمن را تشکیل دهد و فرماندهی لشکر را از دوک دومن منتزع سازد.
دخالت پارلمان در امور سلطنت پادشاه صغیر یکی از وقایعی است که نتایج
بزرگ داشته است، میدانیم که سه ربع قرن پیش از این تاریخ در زمان صغر لوی
چهاردهم پارلمان پاریس چه ادعاهای مالایطاقی مینمود و در دوره فروند^(۴) چه

(۱) - duc de Bourgogne (۲) - comte de Toulouse و duc du Maine (۳) - Mme de Montespan

(۴) - Fronde

اغتشاشاتی از آن بروز کرد. لوی چهاردهم چون بحدّ رشد رسید پارلمان را باین طریق تنبیه نمود که حقّ اعتراض را از او سلب کرد (۲۴ فوریه ۱۶۷۳) متجاوز از ۴۰ سال پارلمان پاریس جز بموضوعات قضائی بکاری نمیتوانست دست بزند.

در سال ۱۷۱۵ نایب السلطنه در مقابل همراهی و همدستی که پارلمان با او کرد حقّ اعتراض را مجدداً باو تفویض نمود: و از اینوقت پارلمان خود را قادر یافت که در امور سیاسی دخالت کند و این حال تا پایان سلطنت لوی پانزدهم برقرار بود.

نایب السلطنه فیلیپ دورلئان که مطلقاً بنایب السلطنه مشهور است پدرش موسیو برادر لوی چهاردهم و مادرش یکی از خانمهای آلمانی موسوم به بالانین^(۱) بود. این خانم در ذکاوت فطری و عفت و خشونت ذاتی و صدق و صراحت جبلی معروف است، روزی در حضور گروهی از درباریان پسر خود را سیلی زد چرا که میخواست مادموازل دوبلو^(۲) یکی از دختران لوی چهاردهم و مادام دو مونتسپان را بزنی بگیرد. نایب السلطنه هنگامی که بزمامداری رسید چهل و دو سال داشت و صاحب صفات عالیّه بود، هوش تند و سرشارش بر معضلات امور احاطه مییافت و مسائل مشکله را بسهولت حلّ و عقد مینمود، طبعاً کریم و سخی و مؤدّب و خوش مشرب و بسیار دلیر بود و این صفت اخیر را از هازری چهارم ارث برده بود.

نخستین بار شجاعت خویش را در سنّ هیجده سالگی هنگام جنگ اُگسبورگ^(۳) بمنصّه بروز رسانید و در اشتین رکک^(۴) در سنّه ۱۶۹۲ جراحاتی یافت. سال بعد فرمانده چند ستون لشکر بود و پنج بار بقریه نیرومندن^(۵) حملات مردانه کرد، در جنگ جانشینی سلطنت اسپانی در ظاهر تورن^(۶) بار دیگر مجروح شد.

بدبختانه صفات حمیده اش مقهور اخلاق رذیله بود، مادرش میگفت: «پسرم هر هنری را داراست مگر هنر استفاده و بکار بردن هنرهای خود». مردی

(۱) - Palatine (۲) - Mlle de Blois (۳) - Augsburg (۴) - Steinkerque
(۵) - Neerwinden (۶) - Turin

لا ابالی بود، « در هیچ کار قوه مداومت و

کسی دارای پشتکار باشد. « تنبل و هوس ران و عشرت طلب هم بود. این جوان



هوشیار پسر عموی خود رئیس بزرگ کلیسای واندوم^(۱) را بحدی دوست میداشت که قریب بستایش و پرستش بود و سبب این محبت فوق العاده را این میگفت که مشاراً الیه چهل سال است هیچ شبی خالی از مستی سر بر بالین خواب ننهاده است، چون بنیابت سلطنت نایل آمد در همین قبیل لذات پست فرو رفت چنانکه هیچ روزی بی می و مطرب بسر نمیدرود شبی بی محفل بزم و روزنیا آورد، میگساران و مهمانان مجلس او هر شب چنان سر مست میشدند که

فیلیپ دوزلئان نایب السلطنه

(۱۶۷۴-۱۷۲۳)

هنگام خروج باستعانت ملازمان بخانه های خود باز میگشتند.

سر مشقی که نایب السلطنه بمردم داد بزودی پیروی شد، دربار
رنود

شاهی ناگهان برخلاف رسوم دوره سابق قیام کرد، درسی سال آخر سلطنت لوی چهاردهم از حسن اداره مادام دو منتنن^(۲) وضع دربار و رسانی در کمال ابتهت و انتظام و موافق وقار و شرافت بود، پادشاه اظهار قدس و تقوی میکرد و اهل دربار نیز متابع شهریار خود بودند که گفته اند: الناس علی دین ملوکهم. لا برویر^(۳) که یکی از نویسندگان بزرگ فرانسه است گوید « پرهیزکار کسی است که اگر پادشاهش کافر و خدا شناس باشد او نیز کفر و خدای شناسی را شعار

(۱) - Vendôme

(۲) - Mme de Maintenon

(۳) - La Bruyère

خود قرار دهد. « باری لوی چهاردهم اگر چه برای ظاهر سازی هم بود اظهار کمال پرهیزکاری میکرد. اما در عهد نیابت سلطنت بجای درباریان مقدس مآب مردمان بیعقیده و متظاهر بفسق تقرب یافتند و خود دوک دورلثان نایب السلطنه هم این مقلدین عشرت رانی و شاگردان هوسبازی خود را رونود (۱) نام نهاده بود.

وقایع مهمه دوره نیابت سلطنت
این تبدیل آداب و رسوم نخستین واقعه اساسی بوده که در زمان نیابت سلطنت وقوع یافت، این تغییرات از دربار شروع شد و در میان مردم خاصه طبقه منوره شیوع گرفت بحدی که تمام قرن هیجدهم تاریخ فرانسه از آن متأثر شد و از این جهت در قرن مزبور بیش از سایر قرون جدیده بیدینی و تظاهر بضدیت مذهب رواج گرفت. دو حادثه دیگر نیز در عهد نیابت سلطنت رخ داد که از مختصات این زمان محسوب میشود یکی ارتجاع طبقه عالیّه برضد حکومت مطلقه که لوی چهاردهم تأسیس کرده بود بنحوی که دولت مجبور شد طرز دیگر از حکومت قائم کند و متشبهت بطرز پلّی زی نویدی (۲) بشود (۱۷۱۵-۱۷۱۸)، دیگر مشکلات مالی که محض دفع آنها دولت بوسایل خطرناک متوسّل گردید و تشکیلات لاس (۳) را معمول و مجری داشت (۱۷۱۶-۱۷۲۰).

مجالس متعدده
چنانکه دیدیم لوی چهاردهم تدریجاً دست اعیان و متنفذین را از امور دولتی کوتاه نمود و فقط پنج نفر از توانگران را بکار گماشت: یکی از آنان مفتش کل مالیه شد و چهار تن دیگر شغل وزارت یافتند. این پنج نفر هر چند در نظر پادشاه آلات کار و ملازمان فرمانبرداری

(۱) - Roués - وجه این تسمیه آن است که ظرفا در حق فسّاق و فجّار مزبور میگفتند:

این مردم برای نبل بهر مقامی و دخالت در هر مهمی لایقند خاصه برای بالا رفتن بر ماشین سیاست و چون چرخى که مقصّرین را با آن سیاست میکردند رو Roue نام داشت نایب السلطنه از تسمیه این اشخاص به روه قصدش این بود که بارها برجرج سیاست نشسته اند و سالم فرو آمده اند، فی الحقیقه معنی این کلمه باصطلاح عوام « کرک باران دیده یا شخص بخور و یاردم سائیده » است و از این رو لفظ رونود که در صورت و معنی شباهت باروه داشت در ترجمه اختیار شد مترجم

(۲) - Polysynodie

(۳) - Law

بیش نبودند لکن در چشم مردم مقامی بس ارجمند داشتند چرا که مجری اراده پادشاهی بشمار میرفتند. یکی از نویسندگان موسوم به دوک دو سن سیمون^(۱) که با این پنج تن خصومت داشت در کتاب خود آنرا « پنج سلطان فرانسه » نام نهاده است. همچنین پوشیده نیست که درسی سال آخر عهد لوی چهاردهم افراط در استبداد و ناکامیابی هائی که در سیاست خارجی نصیب آن پادشاه شد مردم خاصه نجبای درجه اول را بانقصاد و عیب جوئی واداشت و جمعی کثیر بر آن شدند که حکومت مطلقه نتایج ناکوار دارد و اصلاح امور دولتی در نهایت لزوم است. فنلون^(۲) و تلیماک^(۳) شرح تشکیلات فرضیه شهر سالنت^(۴) را میداد در واقع غرضش این بود که در پرده نیات اصلاح طلبان فرانسه را بیان کند، مخصوصاً حزبی که اشخاص عالیه مقام در او عضویت داشتند مانند دوک دو بوبلیه^(۵) و دوک دو شولن^(۶) و دوک دو سن سیمون. این حزب اصلاح طلب به دوک دو بورگونی نوئه لوی چهاردهم امید داشتند که فنلون سابق الذکر مرتبی مخصوص او بود، در نوامبر سنه ۱۷۱۱ که مردم حدس میزدند دوک دو بورگونی بسطنت برسد فنلون طرحی از کلیات اصلاحاتی که باید صورت انجام پذیرد بنگارش در آورد، اساس این طرح اصلاحی آن بود که از شدت و قدرت حکومت مطلقه پادشاه کاسته و بر نفوذ و قوت نجبا و اعیان افزوده شود. لکن دوک دو بورگونی پس از سه ماه از این مقدمه جهان را وداع گفت و نقشه اصلاح طلبان ناکهان محو و منهدم گردید فوریه ۱۷۱۲.

اما دوک دورلئان از اصول این طرح اصلاحی آگاهی یافت و بمحض وصول بمقام نیابت سلطنت خود را طرفدار آن معرفی کرد و در ۱۵ سپتامبر در پارلمان پاریس فرمانی قرائت نمود که بموجب آن مشاغل مفتش کل مالیه و چهار وزیر سابق الذکر محذوف گردید و بجای آنها مجالسی چند تأسیس گشت و از قول پادشاه

(۱) - duc de Saint-Simon

(۲) - Fénelon

(۳) - Télémaque

(۴) - Salente

(۵) - duc de Beauvilliers

(۶) - duc de Chaulnes

فرانسه بوکلای مجلس اخطار شد که « این ترینب جدید را شاه ماضی پیش بینی و توصیه فرموده بود و چون مرگ او را مجال نداد اینک ما بموقع اجراء میگذاریم ».

عده این مجالس در ابتداء شش بود از اینقرار: مجلس وجدانیات مخصوص رتق و فتق امور دینیّه، مجلس مهام خارجه، مجلس حرب، مجلس بحریّه، مجلس مالیه و مجلس داخله. پس از چندی مجلس دیگر نیز بآنها الحاق شد که آنرا مجلس تجارت نام نهادند.

هریک از این مجالس ده عضو داشت و با اکثریت رئیس خود را انتخاب میکرد. اعضاء مجالس را از طبقات عالیّه و نجبا اختیار نمودند و طرفداران اصلاح نخستین مقام را در آنها احراز کردند، نایب السلطنه که دشمن بسیار داشت باینطریق دارای هوا خواهان و دوستان فراوان شد. این طرز حکومت را که زمام امورش در کف مجالس متعدده بود پولی زی نودی نام نهادند که مرگب از دوکله یونانی است و ترجمه تحت اللفظش کثیر المجالس میشود و باید دانست که این قسم حکومت نازکی نداشته و از مختصرات آن عهد نیست. در اسپانیا از قرن شانزدهم متداول بود و دولت اسپانی جز تعویق کارها و سستی جریانات نتیجه ای از آن نبرد، در فرانسه هم بهتر از اسپانیا نتیجه نداد. یکی از اهل آن زمان موسوم به مارکی دارژان سون^(۱) گفته است که این مجالس متعدده: « فی الحقیقه مراکز اغتشاش گشتند، اعضاء مباحثات و مذاکرات بسیار میکردند، ولی هیچوقت توافق نظری حاصل نمیشد و نتیجه ای جز هرج و مرج و اغتشاش بدست نمیآمد، مینشستند و میگفتند و بر میخواستند. » لکن محض تکمیل تجربه تاسه سال این طرز را دوام دادند، بعد منسوخ شد. در آخر قرن هیجدهم و زمان انقلاب کبیر نیز همین طرز بنام کمیته متداول گردید. باری در ۲۴ سپتامبر ۱۷۱۸ مجالس مذکوره منحل گشتند و بجای آنها مجدداً « پنج سلطان^(۲) » را بر قرار کردند.

(۱) - marquis d'Argenson

(۲) - مقصود مفتش کل مالیه و چهار وزیر است

اوضاع مالیّه

از مجالسی که نایب السلطنه تشکیل داد هیچیک کارش بدشواری مجلس مالیّه نبود زیرا که وضع مالیّه در عهد لوی چهاردهم بسبب اسراف پادشاه و مصارف سی سال لشکر کشی بمجّدی دچار اغشاش گردیده بود که فرانسه کمتر چنان وضعی را بخود دیده است. دوک دورلئان در ماه دسامبر ۱۷۱۵ خود بیمارمان حاضر شد و اوضاع مالیّه را چنین تشریح کرد: «دیناری وجه نقد در خزاین سلطنتی و صندوقهای عایدات نداریم که لازمترین مصارف را بتوان پرداخت، چون بامور مالی رسیدگی میکنم می بینم خالصجات دولتی فروخته شده، عواید دولتی تقریباً معدوم گردیده و عایدات عادی نیز مساعدۀ بمصرف رسیده و انواع و اقسام اسناد دولتی در دست مردم است که بمبالغ هنگفت بالغ شده و حتّی محاسبه و تعیین میزان آن نیز از امکان خارج است.»

در این بیان بهیچوجه مبالغه ای نیست در روز وفات لوی چهاردهم صندوقهای سلطنتی محتوی ۸۰۰،۰۰۰ لیره بود ولی قروض بسه میلیارد بالغ میشد - تخمیناً مطابق قرضی است که دولت فرانسه در سنه ۱۹۱۴ داشت - از این مبلغ تقریباً دو میلیارد و نود میلیون قرض منفعتی وثابت بود که طلبکاران حق نداشتند از دولت تأدیه آنرا تقاضا نمایند و فقط سالیانه مبلغ هشتاد و شش میلیون ریخ آنرا دریافت میکردند^(۱). اما قریب هشتصد میلیون دیگر قرض عند المطالبه بود زیرا که این قسمت از وجوه را دولت یا بمصرف خرید لوازم جنگی رسانیده یا مدّت نزدیکی برای پرداخت تعیین نموده یا محض تأدیه قیمت بلیت هائی که در ایام جنگ جانشینی سلطنت اسپانی رواج داده و بجای وجه نقد بکار برده بود (چنانکه پیش از این دیدیم). سند این قرض اوراقی بود موسوم به بلیت دولتی که طلبکاران در دست داشتند و از فرط احتیاج دست بدست میگردانند و وسیله معامله قرار میدادند

(۱) - وضع کنونی مالیّه فرانسه که نتیجه جنگ عمومی است علی الظاهر وخیم تر از آن زمان است زیرا که قرض ملی بمبلغی عجیب و فوق العاده یعنی دویست و هفتاد و پنج میلیارد بالغ میشود که هشت برابر قرض فرانسه است در سنه ۱۷۱۵. معذک اگر این دین را با مبلغ کلّ ثروت فرانسه مقایسه کنیم خطر در نظر کوچکتر و متناسب تر میشود چه قبل از جنگ عمومی ثروت مجموعی فرانسه را قریب سیصد میلیارد تخمین کردند ولی در سال ۱۷۱۵ محققاً بچهل میلیارد تخمین رسیده است

لکن دارنده آنها ضرر های هنگفت میدید زیرا که بواسطه عدم اطمینان بدولت مردم بسهولت و بدون کسر بلیت را قبول نمیکردند.

از طرف دیگر عایدات خالص دولت سالیانه مبلغ ۷۵۰۰۰۰۰۰ بود و این حتی برای پرداخت ربح قروض نیز کفایت نمیکرد (۱) مخارج عمومی بانضمام ربح قروض بمبلغ صد و چهل میلیون میرسید از اینقرار کسر سالیانه شصت و پنج میلیون بود ولی در نفس الامر بایستی کسر سال ۱۷۱۶ را صد و چهل میلیون محسوب داشت یعنی درست معادل میزان مخارج زیرا که عواید آن سال را قبلاً بمصرف رسانیده بودند (۲) و چیزی در محل نبود و بهمین جهت در سنه ۱۷۱۷ نیز کسر را بایستی از همین قرار محسوب کرد.

تدابیر مالی
برای تخلیص دولت بعضی اشخاص بفرار اعلان ورشکست افتادند اما بنا بر قول سن سیمون « کسی حاضر نشد که قدم پیش گذارد و همه از عظمت ظلم و جور که نتیجه این امر میشد بو حشت افتادند » هیئت مالیّه که ریاستش با دوک دو نوای (۳) بود بنا بر مشورت برادران پاری چاره ای

(۱) - عایدات واقعی ۱۶۶ میلیون بود لکن بیش از نصف این مبلغ ۸۴ میلیون در دست متصدیان مالیات غیر مستقیم میبماند.

(۲) - جدول ذیل خلاصه ارقام مالی است که در ابتدای جلوس لوی یازدهم معین شده و در ستون دیگر میزان هر رقم به فرانک تعیین گردیده و این مطابق تسعیری است که اخیراً از لیره آن زمان نموده اند.

نقد	۸۰۰۰۰۰۰	لیره تقریباً	۹۰۶۰۰۰۰۰۰	فرانک
دين ربحی Dette Consolidée	۲۰۰۰۰۰۰۰۰	«	۲۴۰۰۰۰۰۰۰۰۰	«
قرض عند المطالبه	۷۸۱۰۰۰۰۰۰۰	«	۹۰۳۷۲۰۰۰۰۰۰۰	«
دين متحرك	۱۳۷۰۰۰۰۰۰۰	«	۱۰۷۳۴۰۰۰۰۰۰۰	«
جمع كل قروض	۲۰۹۱۸۰۰۰۰۰۰۰	«	۳۵۰۱۰۶۰۰۰۰۰۰۰	«
منافع دين Interets de La Consolidée	۸۶۰۰۰۰۰۰۰	«	۱۰۰۳۲۰۰۰۰۰۰۰	«
عایدات خالص سالیانه	۷۵۰۰۰۰۰۰۰	«	۹۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰	«
جمع كل مخارج سالیانه	۱۴۰۰۰۰۰۰۰۰	«	۱۰۶۸۰۰۰۰۰۰۰۰	«
کسر سالیانه	۶۵۰۰۰۰۰۰۰۰	«	۷۸۰۰۰۰۰۰۰۰۰	«

(۳) - duc de Noailles

اندیشید که در مملکت سابقه داشت و بیش‌رانی آن نیز چندان ظاهر و بارز نبود و آن چاره عبارت بود از معاینه و تجدید ضرب مسکوکات و تحقیق در منشاء عایدات و زوت توانگران چنانکه در ادوار انقلاب معمول است.

معاینه نوعی از ورشکست بود یعنی ورشکستگی ناقص، دارندگان بلیت دولتی بایستی اوراق خود را برای ملاحظه و معاینه ارائه بدهند، ششصد میلیون بلیت محض معاینه بدولت تسلیم شد اما دولت فقط دویست میلیون از آنرا تصدیق کرده و اوراق جدید بصاحبانش داد، در واقع باین ترتیب طلبکاران از دولت طلب خود محروم ماندند و بحیران این محرومیت دولت بآنها وعده داد که تا موقع پرداخت سالیانه از قرار صدی چهار تنزیل خواهد پرداخت.

این ورشکست و توقیف دو ثلث از اسناد قروض هر چند مبلغ کل دیون عندالمطالبه را تنزّل میداد لکن وجه نقدی بخزانۀ خالی وارد نمیشاخت. ناچار دولت محض تحصیل پول نقد بتجدید ضرب مسکوکات تمسك جست و این اقدام نیز جز اختلال امور تجارتی نتیجه نبخشید، از طرفی دولت اشخاصی را که از مال دولت متمول شده بودند تعقیب کرد. در مارس ۱۷۱۶ محکمه قضائی تشکیل گردید بنام محکمه مشتمله^(۱) سی نفر از مشاورین پارلمان در آن عضویت داشتند باین قصد که بسابقه اشخاصیکه لوازم جنگی بدولت فروخته بودند رسیدگی کنند و در احوال آنان که و بان^(۲) به لوی چهاردهم معرفی کرده و آنها را «زلوهای دولت» مینامید و مستوجب «اعمال شاقه» میدانست تحقیق نمایند. مقصود تحصیلداران و صاحبان ابواب جمععی مالیات غیر مستقیم بود که بیش از نصف مالیاتی که مودیّان بایستی بپردازند در دست آنها میماند. محکمه مشتمله دامنۀ تحقیقات را تا سنه ۱۶۸۹ که ابتدای جنگ اتحاد اوگسبورک باشد توسعه داد یعنی شروع تحقیق را از آن سال نمود. محض رهائی از تفتیش بعضی از صرافان و مالداران مبلغی نقد تقدیم کردند مثلاً کروزا^(۳) هفت میلیون و شموئیل برنار^(۴) نه میلیون تأدیه نمود. تقریباً پانزده هزار

(۱) - Chambre ardente

(۲) - Vauban

(۳) - Crozat

(۴) - Samuel Bernard

نفر متهم باختلاس و خیانت در اموال دولتی شدند و مبلغی که باید از آنها مسترد گردد بدویست میلیون بالغ میگشت اما محکومین بیش از هفتاد میلیون نپرداختند و از این مبلغ هم بیش از پانزده میلیون بخزانة عاید نگردید.

لاس (۱) چون تجربه ثابت شد که تکرار تدابیر سابقین برای اصلاح مالیه فایده ندارد یکنفر از اهالی اسکاتلند موسوم به لاس پیشنهادی بنایب السلطنه تقدیم کرد که فوراً و کاملاً نقایص مالیه را رفع نماید.

لاس پسر صرّافی بود از اهل ادنبورگ که زرگری نیز میکرد پس از برانداختن قسمت اعظم میراث پدری در ممالك اروپا سفر کرد و در بلاد عظیمه و مراکز تجارت و صرّافی از قبیل آمستردام و ژن و فلورانس و ونیز چندی توقف مینمود و بوسیله قمار درصدد جبران خسارات خود برمیآمد. در سال ۱۷۰۰ نخستین بار بفکر این نقشه افتاد و خیال خود را در اسکاتلند ابراز نمود و در فرانسه به لوی چهاردهم نیز همان پیشنهاد را تقدیم داشت لکن مؤثر نیفتاد و در سنه ۱۷۱۵ نیز عین همان طرح اصلاح مالیه را بانجمن نیابت سلطنت تقدیم کرد و چندان واقعی بآن نگذاشتند اما لاس دوک دورلثان را با فکر خود همراه نمود و در نهان مقدمات اجرای آنرا از طرق غیر مستقیم فراهم ساخت.

نقشه لاس بانك یکی از فروع نقشه وی این بود که شیوه معامله مختصه بتجّار را تعمیم بدهد. میدانیم که تجّار همیشه قیمت مال التجاره دریافتی خود را نقداً نمیپردازند غالباً در مواردیکه خریدار معتبر باشد پرداخت قیمت را بوعده قرار میدهند مثلاً قید میکنند که پس از سه ماه «کارسازی» خواهد شد. در این مورد خریدار سندی بفروشنده میدهد که روز انقضای وعده را در آن قید کرده است. این سند که حاکی از قبول پرداخت وجه است بلیت نام دارد. اگر بایع در این ضمن معامله ای بکند سند فوق را بطلبکار میدهد و او نیز بدیگری تسلیم مینماید و همین ترتیب سند بگردش میافتد تا روز وعده برسد و در واقع حکم وجه نقد پیدا میکند. برحسب اعتبار امضای

(۱) - تلفظ صحیح این کلمه لا است ولی چون در فرانسه از قرن هیجدهم تا کنون بملط لاس تلفظ میشود در این ترجمه متابعت از استعمال شد (مترجم)

صاحب سند دفعهٔ این ورقه کاغذ بمثابه مسكوك واقعی میشود .

چیزی که هست این طرز معامله فقط میان اشخاصی صورت میکرد که باحوال یکدیگر معرفت داشته باشند . برای اینکه سند مذکور را همه کس بجای وجه نقد بپذیرد بایستی امضای کسی را داشته باشد که نزد عموم معروف و معتبر است .

لاس بفکر تشکیل مؤسسه‌ای اقتاد موسوم ببانک مرکب از جمعی مردمان توانگر که اهل مملکت در ثروتمندی و اعتبار آنان تردیدی نداشته باشند و بامضای آنان اعتماد کنند و این بانک پس از دریافت مختصر تنزیل قبوض و اسناد تجار را خریده و تا انقضای مدت نگاه بدارد . در عوض اوراقی بدارندگان قبوض بدهد بامضای مدیر بانک که بجای وجه نقد دست بدست بگردانند و محض مزید اعتماد عمومی قید بشود که وجه این اوراق نقداً پرداخته میگردد بر خلاف حواله تجار که مدت داشت .

این طرز معمول بانک دوفرانس است و همین ترتیب در بانک انگلستان نیز از بیست سال قبل (۱۶۹۴) معمول بود .

لاس در نظر داشت پس از آنکه بنابر اطمینان عمومی بلیت بانک قائم مقام وجوه نقد شد و عیناً مثل مسكوكات بجریان اقتاد قروض دولت را باهمان اوراق بپردازد .

ایجاد بانک
بانک در ماه مه ۱۷۱۶ با شش میلیون سرمایه تشکیل یافت
این وجه عبارت بود از دوازده هزار سهام پانصد لیره‌ای که

یکربع نقد و سه ربع بلیت بانک محسوب میشد . ابتدا این مؤسسه صورت خصوصی داشت و دولت در آن دخالتی ظاهر نمیشاخت . فقط دولت متعهد بود که امتیاز بانک را تا بیست سال محفوظ داشته و از رقابت رقبای مصون نماید . مردم بزودی دریافتند که بلیت بانک از حدیث سبکی و سهولت انتقال بر مسكوكات سنگین فلزی رجحان دارد .

بنابر پیشنهاد لاس از طرف نایب السلطنه مقرر شد که دوایر دولتی بلیت بانک را بجای وجوه مالیات بپذیرند (اکتبر ۱۷۱۶) و در هر مورد که شخصی بلیت بانک را یکی از صندوقهای خزانه برد فوراً تبدیل بوجه نقد بکنند (آوریل ۱۷۱۹)

از این تاریخ دیگر مردم جز بلیت بانک چیزی نخواستند . پس از دو سال که از

عمل بانک گذشت و جریان معاملاتی بدوۀ تعالی و ترقی رسید در ۴ دسامبر ۱۷۱۸
اسم آنرا بانک شاهی نهادند و کاملاً منتسب بدولت شد. در ژانویه ۱۷۱۵ لاس
بسمت مفتش کل مالیه معرفی گردید.

بانک یکی از فروع نقشه‌ای بود که لاس برای اصلاح مالیه در
شرکت های تجارتي نظر داشت. محض توسعه تجارت و احیای صناعت و رفع قروض
پیشنهاد کرد که شرکت هائی ایجاد شود با حق انحصار در امور مختلفه خاصه در
حق تصرف و تفحص اراضی مستعمره. در سنه ۱۷۱۷ لاس شرکتي بنام شرکت
غرب و میسیسیپی^(۱) تشکیل داد - که بعدها بکمپانی هند غربی موسوم گشت -
این شرکت حق انحصاری مستعمره جدیدی را که در زمان لوی چهاردهم در
امریکای شمالی کشف شده بود و لوئیزیان^(۲) نام داشت همچنین حق مالکیت
جميع اراضی که در اطراف شط عظیم میسیسیپی بعد ها کشف بشود از دولت
گرفت. همین شرکت در سنه ۱۷۱۹ صاحب امتیاز تجارت هندوستان و چین شد
و پس از چندی انحصار ضرب سکه و فروش تنباکو و نمک و وصول مالیات مستقیم
نیز باو تعلق گرفت.

سرمایه این شرکتهای مختلف بسهامی تقسیم شده بود که هرکس میخواست از آن
میخرید و شریک منافع کمپانی میشد. لاس این اسهام را هر یک ۵۰۰ لیره بفروش
میرسانید و مثل اسهام بانک یکریع نقد و سه ربع بلیت بانک قبول میکرد و این قبول
بلیت بجای وجه نقد متضمن دو خدمت بدولت بود هم براعتبار اوراق بانک میافزود
و هم از میزان قروض دولت میکاست.

از آنجائیکه منافع کثیره ب مردم نوید میدادند و از معادن طلا و جبال احجار
کریمه در مستعمره لوئیزیان سخن بمیان میآوردند همه کس طالب خرید سهام شد.
از ولایات فرانسه حتی از ممالک خارجه مثل آلمان و هلاند و انگلستان مشتریان
بیاریس روی نهادند. میگویند در ظرف دو ماه سی هزار نفر وارد پاریس گردید

(۱) - Mississippi

(۲) - Louisiana

کالسه های چاباری که از ولایات بیاریس آمد و شد داشتند هفت الی هشت هفته قبلاً کرایه میشدند. لاس باکال مهارت شرکت های مختلف را با هم متحد و مخلوط میکرد ولی حق ابتیاع اسهام کمپانی هندوستان و شرکت تنباکو را که منافع حتمی و قطعی داشتند باشخاصی میداد که دارای سهامی از شرکت میسی سی پی باشند. هر کس چهار سهم از شرکت میسی سی پی داشت يك سهم از شرکت هندوستان باو داده میشد یا بنا بر تعبیر آن زمان " هر کس چهار مادر داشت يك دختر باو تفویض میکردید ". دلالت آن از اطراف بی بازار ریخته و چنان همهمه در انداختند که نرخ سهام بزودی ترقی فاحش کرد. در ماه سپتامبر ۱۷۱۹ لاس شروع بامر خطیری کرد و بوسیله کمپانیهای مختلف مبلغ هزار و شصدمیلیون استقراض نمود که با این وجه دولت قروض خود را بپردازد و مردم بجای دولت از کمپانی ها طلبکار باشند. در مقابل دولت سرو کارش فقط با کمپانی ها بوده و تنزیل این مبلغ هنگفت را از قرار صدی سه بکمپانیها بپردازد در صورتیکه بطلبکاران مختلف سابق از قرار صدی پنج و صدی شش تنزیل داده میشد. این عمل را امروز ما تبدیل میگوئیم و فایده اش آن بود که تنزیل سالیانه قروض دولت را از ۸۶ میلیون به ۴۸ میلیون تنزل میداد.

سقوط
چند هفته بعد قیمت هر يك سهم کمپانی به بیست هزار لیره که
چهل برابر قیمت اصل است بالغ گردید اشخاصیکه سهام را
تشکیلات لاس
باین مبلغ ابتیاع کردند و قتیکه منافع حاصله تقسیم شد (۳۰)

دسامبر ۱۷۱۹) دیدند که صدی يك بیشتر عاید نگردیده است. پس ناگهان بهمان حرارت و سرعتی که سهم خریده بودند شروع بفروش کردند قیمت سهام تنزل نمود و اعتماد از شرکتها حتی از بانک هم سلب گردید. جمعی از معامله گران محتاط که اسهام شرکت را فروخته و در مقابل بلیت بانک گرفته بودند مشغول تبدیل بلیت بمسكوك شدند. در فوریه ۱۷۲۰ خبری شایع شد که یکی از شاهزادگان بلا فصل موسوم به دوك دوبوربون^(۱) یکدفعه مبلغ شصت میلیون طلا از بانک خارج کرده

و در سه گاری بخانه برده است. وحشت بر همه غالب شد و هر کس محض تبدیل بلیت بنقد روی بجانب بانک نهاد.

بانک سه میلیارد بلیت صادر کرده بود و در مقابل وجه نقد کافی نداشت زیرا که تمام مسکوکات مملکت فرانسه بنا بر حسابی که پانزده سال قبل ^وبان کرده بود بقریب ۴۸۰،۰۰۰،۰۰۰ یعنی کمتر از نیم میلیارد میرسید. پس ادای وجه بلیت ها برای بانک غیر ممکن شد. در نتیجه علی رغم مساعی و تبلیغات دولت دیگر کسی بلیت نمیپذیرفت حکم عمومی دولت هم که مردم را مجبور بقبول بلیت بانک میکرد مؤثر نیفتاد و اینکه هیچکس حق ندارد بیش از مبلغ بانصد لیره طلا یا نقره نگاهدارد همچنین بیفایده شد. دولت محض مشمژ کردن و دلسرد نمودن عامه از مسکوکات دستور داد که در ظرف یکسال چهارده دفعه عیار مسکوک را در ضرابخانه تغییر بدهند لکن این هم تأثیری نبخشید و مردم را بلیت بانک متوجه نساخت. در ماه دسامبر ۱۷۲۰ قیمت بلیت نود در صد تنزل کرد یعنی بلیت صد لیره ای را بده لیره قبول میکردند. نرخ سهام نیز از پانصد لیره بدویست رسید. نقشه لاس منجر بورشکست شد و خودش مجبور بفرار از فرانسه گردید (دسامبر ۱۷۲۰) هنگام ورود بفرانسه چندین میلیون ثروت داشت و چون بیرون رفت بکلی خراب و فقیر شده بود و عاقبت در شهر و نیز در کمال فلاکت زندگانی را وداع گفت.

نتیجه کارهای تصفیه مطالبات و قروض بانک و کمپانیها و ختم دعاوی مردم

بر آنها برادران یاری محوّل شد که از دشمنان و مخالفان

لاس بودند. نقشه لاس با اینکه منجر بورشکست گردید با لاس

نتایج خوب بخشید. اولاً از دیون دولت قریب ۳۵۰،۰۰۰،۰۰۰ تأدیه شد و

تنبیلی که دولت میبرداخت بنصف رسید و در سال ۱۷۱۷ دولت موفق شد که

مالیات عشریه را ملغی سازد و این آخرین تخمیلی بود که در زمان لوی چهاردهم

بمردم شده بود. علاوه بر اینها لاس چند قسم عوارض مالیاتی دیگر را هم که هیچ

فایده در بقای آنها نبود حذف کرد و از جمع کل حقوق و مستمری که دولت

میدر داخت مبلغی کاست. اما خدمت بزرگش ایجاد کمپانیها بود که موجب احیاء صنعت و ترقی تجارت گردید. اراضی لوئیزیان در امریکا آباد شد و بنادر فرانسه از قبیل بُردو و نانت و هاوَر بحدی آبادان و معمور گشتند که حتی در بهترین اَیام وزارت کُلبِر^(۱) نیز بآن درجه نرسیده بودند.

در مقابل این فوایدی که گفته شد مضرّاتی چند عاید گردید منجمله رواج اسهام معاملات را شبیه بُرد و باخت قمار نمود و چنان سهولتی در خرید و فروش و ترقی و تنزّل ثروت ایجاد کرد که مال و ملک اشخاص بسرعت فوق العاده از دستی بدستی منتقل میشد. بقول سن سیمون یکی از شاخِ مهمّه تشکیلات لاس این بود « که مال عمرو را در جیب زید داخل کند ». جای بانک در کوچه ای بود موسوم به کنکامپوا^(۲) که از فرض باریکی در بعضی نقاط یک کالسکه هم بزرحت میتوانست عبور کند. این کوچه شبیه بیورس امروز شده بود و طبقات عماراتش از فرش تا بسقف منزل دلالان و معامله کران بود. در همین کوچه باندک مدّتی منافع بیشمار و ثروتهای محیّر العقول کسب شد. گویند شخصی که شغل سابقش خرازی فروشی بود پس از چند هفته دارای میلیونها گردید و مرد نو کربابی در ظرف هشت روز ده میلیون بچنگ آورد و عطّاری صاحب یکصد و ده میلیون گردید. مکنّت و ثروتی که باین سهولت و باین سرعت دست بدست میکشت در نفوس مردم آنزمان همان تأثیر ناپسندی را بخشید که امروز شرط بندی ها و مسابقه ها در اهل این زمان میبخشد. هر کسی میل کرد که توانگر بشود نه بکدّ بعین و عرق جبین بلکه از طریق قمار و این یش آمد لطمه سختی بر شرافتمندی و عزّت نفس عمومی زد. از طرفی نو دولتان هم جز صرف گنج باد آورد خود آرزوئی نداشتند و برای اقناع شهوات و اطفای هوسهای زشت خود مثل ریگ پول پاشیدند و عامل مؤثر فساد اخلاق شدند.

(۱) - Colbert

(۲) - Quincampoix

رشد و بلوغ
 خلاصه حوادث دوره نیابت سلطنت در داخله تشکیل هیئت های
 متعدده و اجرای نقشه لاس بود و در مناسبات خارجه و از کون
 لوی پانزدهم
 شدن ترتیبات سیاسی سابق و عقد اتحاد با انگلستان و هلند
 (۱۷۱۷) و قطع روابط با اسپانیا (۱۷۱۹) چنانکه بعد از این خواهیم دید.
 چون در تاریخ ۲۲ فوریه ۱۷۲۳ لوی پانزدهم بسن سیزده سالگی رسید و رشد
 او اعلام شد علی القاعده اختیارات نایب السلطنه پس از هفت سال خامه یافت لکن
 باز هم چند ماهی در واقع دوک دورلثان دوره فرمانروائی خود را دوام داد. باین
 ترتیب که صدر اعظمی انتخاب نمود موسوم به کاردینال دوبوا (۱) که فی الحقیقه
 کارها را بامر او انجام میداد و چون کاردینال وفات کرد خودش صدارت یافت
 و مستقیماً حکمرانی نمود. اما مرگ او را مجال نداد بسبب افراط در فسق و فجور
 مزاجش علیل گردید و در سن ۴۹ سالگی بسکته بدرود جهان گفت (۲) دسامبر
 (۱۷۲۳).

وزارت
 لوی پانزدهم آموزگاری داشت موسوم به فلوری (۲) که کشیش
 فرژوس (۳) بود. پس از فوت دوک دورلثان پادشاه را واداشت
 دوک دو بوربون
 که دوک دو بوربون را بصدارت بر دارد این شخص مقدم
 عروسی لوی پانزدهم شاهزادگان بلا فصل ونوه کننده بزرگ (۴) بود. بسبب معاملات
 بزرگی که در خرید و فروش سهام کرده بود ثرونی هنگفت داشت و از این جهت
 میان مردم نیکنام نبود. قریب سه سال صدارت را تکلل کرد یکی از کارهایش این
 بود که محض پیدا شدن وارثی برای تاج و تخت لوی پانزدهم را درس پانزده سالگی
 با ماری لکزینسکا (۵) دختر استانیسلاس (۶) پادشاه مخلوع لهستان که هفت سال از
 داماد بزرگتر بود وادار بمزاجت نمود: این پادشاه مخلوع در ویسمبورک (۷) از
 بلاد آلماس مسکن داشت و از خزانه شاه فرانسه شهریه برایش فرستاده میشد

(۱) - cardinal Dubois

(۲) - Fleury

(۳) - Fréjus

(۴) - Condé

(۵) - Marie Leczinska

(۶) - Stanislas

(۷) - Wissembourg

کسی آنوقت از نتیجه این ازدواج مستحضر نبود لکن بعد ها منجر بالحاق ایالت لورن بفراanse شد.

ده ماه پس از مزاجت پادشاه غفلةً دوک دو بوربون تبعید شد
صدارت فلوری (۱۱ ژون ۱۷۲۶) علت این بود که مشاراً الیه میخواست
فلوری را که نفوذ قوی داشت از پادشاه دور کند. اما قضیه معکوس شد لوی پانزدهم
او را تبعید کرد و فلوری را بجایش بصدارت نشانید و مقارن همانوقت وی را برتبه
کار دینالی ارتقاء داد.

فلوری بواسطه ملائمت و سادگی که داشت عقل شاگرد خود را فریفته و قلب
او را مفتون خویش ساخته بود. او از جمله عدّه قلیلی بود که لوی پانزدهم نسبت
بآنها محبت صمیمانه داشت و او را تا زمان مرگ (ژانویه ۱۷۴۳) بشغل وزارت
باقی گذاشت. در مدت ۱۷ سال پادشاه حقیقی او بود لکن لوی پانزدهم در ظاهر
بنا بر اشاره و تعلیمات استاد خود «اراده سنیه» خویش را در تمشیت امور ظاهر
میساخت و علناً میگفت ما مطابق سرمشقی که از جد بزرگوار خود لوی چهاردهم
یافته ایم جهانداری میکنیم. فلوری که طبعی محتاط و سلیم داشت و تجربه ۷۳
ساله نیز وی را محتاطتر کرده بود غالباً میگفت: «من دعوی ندارم که زمان صداتم
عهدی تاریخی بشود» در امور کشور باقتصاد تمام رفتار میکرد و حتی از تبذیر
و اسراف پادشاه نیز جلوگیری مینمود و بکمک او (۱) که محاسبی دانا و مدبری
امین بود و از ۱۷۳۰ ببعد شغل مفتشی کل داشت در اصلاح و تنظیم مالیه بذل
جهد کرد. در سال ۱۷۳۸ صدر اعظم موقه بمقصود خود نایل گشت زیرا که در
این سال بودجه تعادل یافت و نظیر این امر را از سال ۱۶۷۲ و دوره وزارت کلب
بعد کسی بخاطر نداشت و از آن پس هم تا قرن نوزدهم و عهد ناپلئون اول تکرار
نشد. در دوره صدارت فلوری اگرچه فرانسه وارد جنگ جانشینی سلطنت لهستان
گردید لکن اوضاع طوری شد که این مملکت نفسی باسراحت کشید و چنانکه

شاتوبریان^(۱) نویسنده معروف گفته است «آسایش این دوره فرانسه را مجال داد که بقوت بنیه نیرومند خویش دفع کسالت و رفع ضعف از خود نماید».

لوی پانزدهم چون فلوری در هشتاد و نه سالگی وفات یافت مردم غالباً گمان میکردند که لوی پانزدهم عاقبت زمام امور را بدست خویش خواهد گرفت معروف شد که چون خبر فوت کاردینال را باو دادند گفته است: «بسیار خوب آقایان اینک صدارت بمن رسید».

لوی پانزدهم سی و سه سال داشت و بسیار جمیل بود بنا بر قول یکی از وزرای او موسوم بمارکی دارژان سون «وقتیکه او را حسب المرسوم برای مسح و تدهین برهنه کردند بسیار شباهت بربّ التّوَع عشق داشت» عموم رعیت محبّت و عشقی مفرط باو داشتند در ۱۷۴۴ که در عتّز^(۲) مبتلا بمرضی سخت گردید مردان و زنان فرانسه همه جا بکلیسا شتافتند. اهل پاریس فقط در کلیسای نوتردام ۶۰۰۰ مجلس دعا برای سلامتی پادشاه نذر کردند. در همین اوقات بود که شاه لوی محبوب لقب یافت.

هیچ پادشاهی برای چنان علاقه و محبّت عامی بقدر او نالایق و ناسزاوار نبوده است. طرز تربیت لوی پانزدهم بسیار ناپسند بود. از بدبختی در سن پنجسالگی پیداشی رسید و پدر نیز نداشت. در اطرافش درباریانی بودند که از همان سن قلیل هم میخواستند خود را مطبوع شاه نمایند. از حرکات و کلمات این متملّقان حسّ خود خواهی و نخوت در او انبساط یافت. روزی مارشال دوویل روا^(۳) که للّه او بود از روی ایوان عمارت اهل پاریس را که بدیدن شاه آمده بودند باو نموده و گفت «قربان، این مردم همه مال و مملوک اعلیحضرت هستند».

کسی آن قدرت نداشت که در رفع معایب اخلاقی او قدمی پیش بگذارد علاوه بر نقص تربیت طبعاً نیز شریر و مودی بود. در دوازده سالگی هوس کرد که شخصاً بُز کوهی رام و خانگی را بکشد تیر انداخت و بُز مجروح شد آن حیوان دوان دوان

(۱) - Châteaubriand

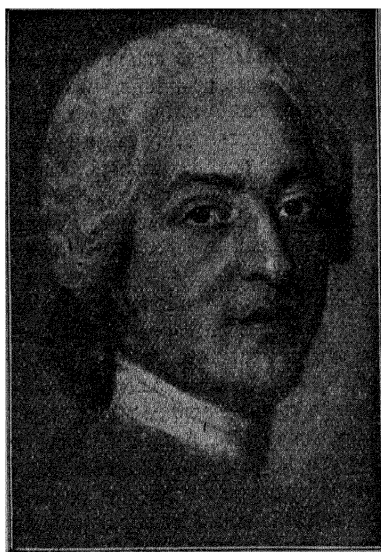
(۲) - Metz

(۳) - maréchal de Villeroy

نزد او آمد و دستش را

مدّت العمر سنگدل و

سال قبل از وفات در وصف شاه می‌گفت: « مردی بی عاطفه و بی عقل است مانند



اطفال که از آزار جانوران لذّت
میرند او نیز از ارتکاب شایع تفریح
میکند گوئی تمام عیوب و نقایص
پست ترین مردمان و نادان ترین
خلاق در او جمع است .

هوشیار ولی تنبل بود و بایستی
فی الحقیقه بجای لوی محبوب لوی
تنبل لقب مییافت مادام دو تانسن^(۲)
از قول برادرش کاردینال که عضو
هیئت بود در سال ۱۷۴۴ راجع
بپادشاه چنین مینویسد « که طبع
جامدش او را بطرفی که مشکلات
کمتر باشد میکشاند اگر چه آنرا
بدترین راه ها باشد . » این کمال
بدبختی فرانسه بود که چنین پادشاهی
بروی حکمروا باشد . در زمانی که

لوی پانزدهم پادشاه فرانسه

در سی و پنج سالگی

(۱۷۷۴-۱۷۱۰)

جمع سلاطین ممالک اروپا از بذل جان و مال در طریق تعالی ملک و رعیت خود مضایقه
نداشتند مانند فردریک دوم در پروس و ماری تزر^(۳) و ژوزف دوم در اتریش
و کاترین دوم در روسیه . تقصیر پادشاه فرانسه در این بود که برای العین حدوث
خطرات عظیمه را میدید و میگفت « این چرخهای محکم تا ما زنده ایم برقرار

(۱) - Choiseul

(۲) - Mme de Tencin

(۳) - Marie Thérèse

خواهند ماند! و همینقدر که برای شخص او خطری متصور نباشد بیاقی کارها کاری نداشت و زمام امور را بمحبوبه ها و وزراء خود وامیگذاشت و وزراء هم بنابر قول مارکی دارژان سون در ظرف هفته نیمساعت بزمحت میتوانستند بحضور شاه رسیده و در مهمام مملکت سخن برانند. نادر اتفاق میافتاد که بر شورای دولتی ریاست کند « با نهایت لاقیدی » هر چه نزد او میآوردند امضا میکرد و چنانکه مادام دو تانسن مینویسد « مثل شاگرد مدرسه ای است که عجله دارد زودتر تکلیف خود را انجام داده و راحت شود. »

شاه وقت خود را بچند چیز صرف میکرد: شکار و صحبت محبوبان و صرف قهوه در عمارت دختران و تماشای بافتن قالی و مطالعه اخبار جزئی و راپرتهای نالایقی که از اداره پلیس باو داده میشد و قرائت مراسلات مخصوص که باو خطاب میکردید این مکاتیب را نخست دفتر خاص او که کابینه سیاه نام داشت باز میکرد و بعد بنظر او میرسید. خلاصه کلام این شاه فرانسه عادات و اخلاق ملازمان فرومایه و نوکران خیانت پیشه را داشت. بعد از سنه ۱۷۵۰ لوی پانزدهم در منجلا ب زشت نامی فرو رفت دیگر ملت نسبت باو جز تنفر و کینه و تحقیر چیزی ابراز نمیداشت. در ماه مه ۱۷۵۰ چهار روز در پاریس انقلابی بزرگ شد بقسمی که پلیس از جلو گیری عاجز ماند و نظامیان مجبور بدخالت شدند اهل پاریس میخواستند بقصر و رسای هجوم برده و عمارات سلطنتی را بسوزانند. از این تاریخ آتش کینه مردم دائماً رو بتزاید نهاد و شاه دیگر جرئت نکرد بپاریس بیاید و چون در ۱۰ ماه ۱۷۷۴ بمرض آبله وداع زندگانی گفت ممکن نشد که تابوت او را از معابر پاریس عبور داده بمقبره سلطانی سن دنیس (۱) برسانند ناچار شبانه از پشت حصار جسد او را گذرانیدند. در وقتی که کالسه بباخت تابوت را از جنگل بولونی (۲) عبور میداد در کنار جاده تماشاگران فریاد میزدند تاپو! تاپو! و این بانک مخصوص صیادان است در موقعی که سگ را از پی شکار میاندازند.

محبوبه های پادشاه از سالی که فلوری صدر اعظم فوت شد تا آخر سلطنت لوی دوشس دوشاتورو (۱) پانزدهم یعنی مدّت سی و یکسال از ۱۷۴۳ تا ۱۷۷۴ چند تن از محبوبه های شاه بجای او فرمانروائی میکردند. وزراء عموماً دست نشاندۀ و آلت اجرای مقاصد آنان بودند. نخستین محبوبه ای که نفوذ کامل یافت دوشس دوشاتورو نام داشت. این زن میخواست قدرت خود را در مصالح و فواید فرانسه صرف کند مشاور او شخصی بود موسوم به دوک دوریشلیو (۲) که نمونه کامل ظرافت فاسقانه و فساد اخلاق و بی اعتقادی آن زمان بشمار میرود. مادام دوتانس هم از تحریک کنندگان او بود و میگفت: «نمیدانم چطور ممکن است مردی که میتواند در عالم چیزی باشد خود را عمداً هیچ کند.» مقصودش لوی پانزدهم بود. دوشس دوشاتورو محبوبه شاه هم میخواست کاری بکند که پادشاه بکار سلطنت پیردازد و شغل خسروی را انجام بدهد. در اینوقت جنگ جانشینی اطریش درکال اشتداد و اشتعال بود و کار دولت فرانسه رو بخرابی داشت. دوشس مذکور شاه را وادار کرد که شخصاً ریاست قشون اعزامی به هلاند و بلژیک را عهده دار شود. اما حمله ناگهانی اطریشی ها بایالت آلزاس شاه را مجبور نمود که رو بجنب متمرکزگارد. این عشق و شوق بدفاع مملکت در مردی که تا آنوقت خود را بهر چیز لاقید و لاابالی نشان داده بود محبت سرشار ملت را تحریک کرد بحدّی که چون شاه در شهر متمرکز مریض و مشرف بموت شد مردم عموماً نمایشهای شاه پرستانه دادند چنانکه سبق ذکر یافت. مقارن این حال مردم دوشس دوشاتورو را هُو کردند و از دربار دور ساختند و ملکه را از قصر ورسای باجلال تمام بیاریس وارد کردند (ماه او ۱۷۴۴) محبوبه شاه چهار ماه بعد مجدداً قدرت کامل یافت لکن بمرک ناگهانی درگذشت (دسامبر ۱۷۴۴).

مار کینر
دو پمپادور

بعد از دوشس دوشاتورو ژان پواسن (۳) که زنی بیست و چهار ساله از طبقه متوسطین بود و هوش و جمال و هنر و کمالی داشت و در آتش جاه طلبی میسوخت فرمانروای حقیقی فرانسه

(۱) - Duchesse de Chateauroux

(۲) - duc de Richelieu

(۳) - Jeanne Poisson

شد. شوهرش یکی از صاحبان ابوابجمعی جزء مالیات موسوم به لونورمان دتیول^(۱) بود. لوی پازدهم این زن را ملقب به مارکیز دویمپادور ساخت. فردریک دوم از روی استهزاء او را «علیا حضرت کوتیون سوم» مینامید. در دربار فرانسه نیز این رفتار پادشاه موجب غوغا و آشوب شد معذک شاه او را علناً «مُترس رسمی» خود معرفی کرد و در قصر ورسای عمارتی باو تخصیص داد. این زن تا وفات یافت سلطان حقیقی مملکت بود و دوره قدرتش قریب بیست سال طول کشید از ۱۷۴۵ تا ۱۷۶۴. وزراء را عزل و نصب میکرد و هر وزیر پیش از هر کار بایستی از وی کسب اجازه نماید. فرماندهی لشکر را نیز بمیل خود باین و آن میداد. از جمله کارهای مهم این زن در داخله فرانسه انحلال حزب دینی ژزویت بود. در امور خارجه نیز اقداماتی کرد مثلاً شاه را واداشت که با اطریش هم عهد شود و در نتیجه فرانسه را وارد جنگ مشموم هفت ساله نمود. ارباب صنایع و هنرمندان را بسیار مینواخت خود نیز در جنگاکی و کراورسازی مهارت داشت. نویسندگان را هم از قبیل ولتر^(۲) و مخصوصاً مؤلفین دایرة المعارف بسیار اکرام میکرد و از این جهت در مجامع ادبا شهرت و خوشنامی تحصیل نمود و ادبا در باب دقت فکر و لطف ذوق او غلو کردند. اما ملّت او را مسبب مغلوبیتهای فرانسه در سیاست خارجی میدانست و از وی متنفر بود.

کنتس دوباری^(۳) آخرین محبوبه پادشاه ژان بکو^(۴) نام داشت که شغلش تهیه و اختراع کلاه و لباس زنانه بطرز و سلیقه جدید بود عاقبت با دربار شاهی راهی یافت. محض اینکه شاه بتواند مطابق رسوم جاریه این زن را علناً بدربار راه بدهد او را بایکی از نجبا کیوم دوباری نام که از حلیه غیرت و شرافت عاری بود عقد بست سپس وی را لقب کنتس داد (۱۷۶۹) و بعد از آنکه شوهرش وفات یافت گویند قصد داشت او را بعقد خود در آورد (۱۷۷۲) این زن برخلاف مادام دویمپادور چندان دخالتی در سیاست نمیکرد و میل مفروطی

(۱) - Le Normand d'Étiolles (۲) - Voltaire (۳) - La comtesse du Barry (۴) - Jeanne Bécu

باین قبیل مسائل نداشت معذلك بی تأثیر هم نبود. هر چند معروف است که عزل و نصب آخرین وزراء لوی یازدهم با اختیار او بوده ولی چنین نیست همینقدر میتوان گفت که در عزل و نصب آنها دستی داشته و در حفظ وزیران اعمال نفوذی میکرد است. این زن تا زمان انقلاب کبیر حیات داشت و بوسیله گیوتین^(۱) سیاست شد.

وزراء بعضی از وزراء لوی یازدهم مردان لایقی بودند مانند کنت دارژان سون و ماشو^(۲) و دوک دوشوازل و موپو^(۳).

کنت دارژان سون چهارده سال وزارت جنگ داشت (۱۷۴۳-۱۷۵۷) و در مدت جنگ جانشینی اطریش لوازم و وسایل لشکری را بخوبی فراهم آورد و قبل از جنگ هفت ساله اصلاحات مفیده در قشون نمود.

ماشو دارنویل مردی عفیف و سختگیر بود او را «آهنین سر» میگفتند مفتش کل مالیه (۱۷۴۵) و مهرداد (۱۷۵۰) و وزیر بحریه (۱۷۵۴) شد و مدت دوازده سال (از ۱۷۴۵ الی ۱۷۵۷) خدمت کرد باهمان او دولت فرانسه دارای بحریه‌ای گردید که بسیار محتاج آن بود. اما خدمت مهم او چنانکه خواهیم دید در امور مالیه بود که افکار مبتکر و عاقلانه از خویش ظاهر ساخت.

اتفاقاً شی از شبهای ماه ژانویه سنه ۱۷۵۷ در ورسای شاه میخواست بکالسه بنشیند دامین^(۴) نام پیشخدمت که معروف بخفت عقل بود بضرب کاردشاه را مجروح نمود قصد کشتن نداشت میخواست «شاه را بتکلیف خود متوجه سازد». دامین را قطعه قطعه کردند و بکیفر خراشی که بر پهلوی شاه وارد کرد بیچاره یکساعت و نیم بسخت ترین غذاها گرفتار بود تا جان داد. در این حیص و بیص که شورش در دربار افتاده بود ماشو بر آن شد که مادام دو پمپادور را از میان بردارد و تبعید کند. چون غوغا فرو نشست کار معکوس شد مادام دو پمپادور شاه را واداشت که ماشو و دارژان سون را که او نیز نسبت بمادام ابراز خصومت مینمود معزول کند.

(۱) - Guillotine

(۲) - Machault

(۳) - Maupeou

(۴) - Damiens

چون این دو وزیر از کار خارج شدند مادام دو پمپادور یکی از طرفداران مطیع خود را موسوم به دوک دوشوازل بوزارت منصوب کرد. شوازل از اهل ولایت لورن



لامارکیز دو پمپادور: (۱۷۶۴-۱۷۹۱) در سن سی و یک سالگی

بود و در قشون پادشاه فرانسه خدمت مینمود. ابتداءً او را کنت دو استن ویل (۱) می نامیدند، دختر کروزا (۲) از مدیران مالیّه را بزنی گرفت و از این راه بترت هنکفت

(۱) - comte de Stainville

(۲) - Crozat

رسید و فرمانده لشکر شد اتفاقاً روزی اطلاع یافت که جمعی میخواستند شاه را معذور نموده یکی از خویشان او را بر تخت بنشانند او این خبر را بمادام دو پمپادور رسانید و از اینجا همای سعادت بدام او افتاد. از شغل نظام بامور سیاسی پرداخت و مکرر بسفارت رفت نخست در دربار پاپ (۱۷۵۳ - ۱۷۵۷) پس از آن در دربار ماری ترز ملکهٔ اطریش (۱۷۵۷ - ۱۷۵۸) عاقبت در سنهٔ اخیر وزیر امور خارجه شد و معاهدهٔ خانوادگی را میان سلاطین اروپا که از دودمان بوربون بودند در سنه ۱۷۶۱ او منعقد ساخت و هم او بود که از سوء حظ قرارداد پاریس را با انگلیس ها امضاء نمود و جنگ نامبارك هفت ساله را در سنه ۱۷۶۳ خاتمه داد.

بعد از این عهدنامه شوازل دائم بفکر انتقام بود و با اینکه وزارت امور خارجه داشت وزارت جنگ و بحریه را نیز بدست آورد لشکر را مجدداً تنظیم بخشید و بحریه را ترمیم نمود و کمر بجنگ انگلیس بست. لکن چون شاه مخالف این تصمیم بود اصرار شوازل در اجرای خیال خود موجب عزل او گردید (۱۷۷۰) این عزل و خانه نشینی شوازل را در انتظار عامه بزرگ کرد بحدی که بیش از اندازهٔ لیاقت ذاتی شهرت یافت و در ردیف مردان بزرگ سیاست قرار گرفت.

پس از شوازل قدرت کامل به موپو رسید که از سنه ۱۷۶۸ منصب مهرداد سلطنتی و ریاست کل هیئت های دولتی را داشت. موپو بشرکت دو نفر دیگر: آبه ترری (۱) و دوک د گویون (۲) وزارتی تشکیل داد که معروف بحکومت وزراء ثلاث است (۳) از وزرای لوی پانزدهم هیچیک بحسارت وقوت عزم و اراده او نبودند چنانکه بعد ذکر خواهد شد. موپو در صدد برآمد که تشکیلات عدلیه را زیر و رو و اصلاح نماید و بهمین نظر پارلمان هارا منحل ساخت و خرید و فروش مناصب و مشاغل عدلیه را موقوف نمود (۱۷۷۱) لکن مرگ لوی پانزدهم. او را از کار انداخت و اصلاحاتش بی نتیجه و ناقص ماند.

(۱) - l'abbé Terray

(۲) - duc d' Aiguillon

(۳) - Triumvirat

طرز حکومت اسباب حکمرانی در عهد لوی پانزدهم بعینه مثل زمان لوی چهاردهم عبارت بود از وزراء و مجالس و حکام و نظار همچنین تصورات لوی پانزدهم نسبت بمنشأ قدرت و مبنای سلطنت با تصورات لوی چهاردهم تفاوتی نداشت یعنی اوهم خود را آمر مطلق و فرمانروای یگانه در مملکت میدانست و در پارلمان میگفت: « این تاج را خداوند بمانع عطا فرموده حق قانون گذاری منحصر بمانست و در این حق تابع و شریک هیچکس نیستیم » (۱۷۷۱) میخواست این قدرت مطلقه را بمیل خود و محض اقتناع هوسهای خویش بکار برد و تا امکان داشت همین قسم رفتار میکرد.

امور دینی لیکن این خود رایی و خودکامی بی عایق و مانع نبود دونوع اشکال در داخله داشت که سرتاسر تاریخ سلطنت اورا فرا گرفت ژان سنسیم اول مسائل مذهبی دنباله کار ژان سنست ها و دفع حزب ژزوبت. دوم مسائل مالی. این دو موضوع موجب مخالفت ها و جدال هایی شده که پارلمانهای پاریس و ولایات مراکز آن محسوب میگشتند.

مشکلات دینی که پیش آمد دنباله جدالی بود که در اواسط قرن هفدهم ژزوبت ها که طرفداران تفویض و اختیار بودند بر خلاف طایفه ژان سنست و عقیده ضاله جبر و قسمت ازلی برپا کردند.

در سال ۱۷۱۳ فتوایی از پاپ صادر گردید معروف به بول اونی زنی توس (۱) که مدلول آن رد و تکفیر یکی از کشیشان فرقه اوراتوار (۲) موسوم به پرکنل (۳) مؤلف کتاب تفکرات اخلاقی بود و این فتوی ضربتی دیگر بر فرقه ژان سنست وارد آورد. لوی چهاردهم با این نظر موافقت کرد و دو هزار مکتوب سربمهر نیز در تأیید فتوای پاپ از نقاط مختلفه واصل شد.

چون لوی چهاردهم وفات کرد در زمان نیابت سلطنت محبوسین رها شدند و طریقه ژان سنسیم رواج گرفت. چندین مدرسه علوم دینی و علمای مدرسه سوربون (۴)

(۱) - Bulle Unigenitus

(۲) - Oratoire

(۳) - Père Quesnel

(۴) - Sorbonne

و کشیشان معتبر مثل کاردینال دونوای مطران پاریس موافقت خود را نسبت بفرمان پاپ نقض کردند و مساعده نسبت بتصمیمات انجمن بزرگ روحانی که یقیناً بر ضد آنها رأی میداد استیناف دادند. این دسته از معترضین را بهمین مناسبت مستأفان نام نهادند و در مقابل فرقه ای که نسبت بامر پاپ وفادار و راضی بودند راضیان نام یافتند.

این واقعه ابتدای جدالی بود که قریب نیم قرن یعنی تا اواخر
 عهدلوی پانزدهم دوام یافت و مملکت را سخت منقلب ساخت.
 پارلمانها نیز بحکم اعتقاد مذهبی در این کار مداخله کردند لکن
 علت اصلی دخالت آنها دو چیز بود یکی میل باستقلال کلیسای
 کالیکان^(۱) (هیت مذهبی فرانسویان) و دیگر ضدیت با اعتقادات ماوراء الجبل
 یعنی دستگاه پاپ که نسبت بخاك فرانسه در ماوراء جبل آلپ واقع است و چون
 ژریت ها در فرانسه نمایندگان حقیقی پاپ بودند و پارلمانها در دفع آنان همرأی
 شدند ملت هم خائسه اهل پاریس با پارلمانها همراه بودند. یکی از وکلای دعاوی
 موسوم به باریه^(۲) که خود شاهد واقعه بوده مینویسد: «جمع اهل پاریس از
 مردان و زنان و کودکان خرد سال تابع پارلمانند اگر چه نمیدانند مطلب چیست.»
 همچنین یکی از مقاصد پارلمان این بود که شکستی بدولت بدهد زیرا که دولت با
 ژان سنیست ها دشمن بود و تقویت فرقه ژان سنیست تضعیف دولت محسوب
 میگشت که گفته اند «نباشد دشمن دشمن مگر دوست». این جدال گاهی بسیار
 سخت میشد. نویسنده سابق الذکر میگوید «این جمعیت چنان دیوانه وار حرکت
 میکنند که گوئی شیطان در پوست دارند زنان محترم و نسوان طبقه پست حتی
 خدمتکاران منازل چنان گرم جدالند که از قطعه قطعه شدن باك ندارند.»

یکی از وقایع برجسته این جدال در فاصله ۱۷۲۶ الی ۱۷۳۲
 مشاجرات واقع شد. از آنجائیکه نایب السلطنه طالب صلح و امنیت

(۱) - Gallicane

(۲) - Barbier

مذهبی بود بوسیله وزیر خود دوبوا وسیله آشتی دو فرقه مستأنفان و راضیان را فراهم آورد که اصول عقاید خود را در يك مجموعه توفیق داده و رفع گفتگو بکنند. عموم کشیشان با این نظر موافقت کردند. اما در سال ۱۷۲۶ سونن^(۱) نام کشیش سنز^(۲) که یکی از قصابات آلب سفلی است و معروف بتقوی و برهیز بود عهد موافقت خود را نقض کرد. این کشیش را در مجمع ملی امور مذهبی که در امبرون^(۳) تشکیل یافت و ریاست آن با کاردینال تانسن بود محاکمه و محروم از جمیع مناصب خود کردند (۱۷۲۷). تمام فرقه مستأنفان بر ریاست کاردینال دونوای مطران پاریس بحمايت محکوم برخاستند و نمایندگان بیارلمان پاریس فرستادند و بر عدم انتظام و نامشروعیت مجمع محاکمه اعتراض کردند.

در این اثنا شماس پاریس که از روحانیون متمول و بسیار کریم بود و در میان فرقه ژان سنیسست مقام قدس داشت بدروود زندگانی گفت. کمی بعد در پاریس و لوله پیدچید که در سر مزار کشیش متوفی واقعه در سن مدار^(۴) کرامات و خوارق عادنی مشهود میگردد. دسته مستأنفان فوج فوج بمقبره رفتند و عده کثیری بحال غش و سرع افتادند این حال تنفر انگیز کم کم مثل امراض مسریه در تمام پاریس سرایت کرد چنانکه دولت محض سد منبع فساد مجبور شد در سنه ۱۷۳۲ بوسیله قوای قهریه در مقبره را ببندد.

در این بین نوای و علمای مدرسه بزرگ علوم دینی پاریس که از این غش و ضعف ها منزجر شده بودند مجدداً داخل اتحاد اصول دو فرقه سابق الذکر شدند. چند تن از روحانیون که متهم باعتراف ژان سنیسست بودند از مشاغل خود محروم گشتند و شاه بوسیله اخطار عمومی جمیع روحانیون را ملزم نمود که بلا شرط فرمان پاپ را اطاعت کنند (مارس ۱۷۳۰) لکن پارلمان اعتراض کرد و بکشیشانی که از شغل دینی خود محروم گردیده بودند اجازه داد که بکار مشغول شوند. این رفتار پارلمان دخالت در امری بود که بهیچوجه جزء وظایفش شمرده نمیشد. چند

(۱) Soanen

(۲) - Senez

(۳) - Embrun

(۴) - Saint-Médard

تن از اعضاء انجمن ها محبوس و بعضی نفی بلد شدند (۱۷۳۲). پس از آن شاه عفو عمومی داد و کم کم صلح و سلام برقرار شد و علی الظاهر رفع نگرانی گردید؛

هفده سال بعد در سنه ۱۷۴۹ باز جدال تجدید شد و این بار

مسئله اوزاق

بکمال سختی رسید مطران پاریس که آنوقت کریستف دومون (۱)

اعترافیه

نام داشت بکشیشان تابع خود امر داد که اعمال مذهبی را نسبت

باشخاصیکه ورقه اعترافیه در دست ندارند بجا نیاورند حتی از تلقین و ذکر اسرار

مذهبی باموایی که دارای آن ورقه نباشند خود داری کنند این ورقه حاکی بود از

اظهار اطاعت کامل بفتوای یاپ (موسوم به بول اوئی ژنی توس). در آلمان بنا بر

رسم عمومی هر مرده ای که این اسرار را بشکل تلقین باو نمیکفتند از دفن شدن در

خاک مالمثضا را ممنوع بود. پارلمان این مطلب را بهانه کرد و با اینکه مسئله بگلی

روحانی و از حیطة وظایف او خارج بود در قدرت خود اسراف نمود. در مارس

۱۷۵۲ کشیش سنت اتین دومون (۲) از تلقین گفتن بر جنازه یکی از روحانیان

فرقه مستأنفه خود داری کرد پارلمان امر بتوقیف شخص و اموال او داد. سپس

حکم نمود که مال و منابع دخل مطران بزرگ را نیز توقیف کنند. اما شاه احکام

پارلمان را نقض کرد و اکثر اهل پاریس بمدد پارلمان برخاستند. پارلمانهای بلاد

نولوز و اکس هم تأسی بپارلمان پاریس کردند این زد و خورد چهار سال طول

کشید و هزاران حادثه در این ضمن اتفاق افتاد. پارلمان در صدور احکام و اعتراضات

اصرار نمود و پادشاه گاهی اعضاء پارلمان و گاهی مطران پاریس را نفی بلد میکرد.

این بحران داخلی تا ۱۷۵۶ باقی بود در این سال یاپ از روی کمال عقل و نهایت

ملاطمت واسطه شد و گفتگو را ختم نمود.

دوام این مناقشات موجب انزجار خاطر اعضاء پارلمان از جنگ

طایفه ژزویت شد زیرا که این فرقه را محرک مطران پاریس

ودامن زننده جنگ ضد ژان سنیست میدانستند. در فرانسه

با فرقه ژزویت

(۱) - Christophe de Beaumont

(۲) - Saint - Étienne - du - Mont

بلکه در تمام اروپا ژویت ها دشمن بسیار داشتند. یکی از اعداء آنها فرقه ژان سنیست بود که مدعی بودند در ظرف سی و هشت سال (از ۱۷۱۵ تا ۱۷۵۳) طایفه ژویت ۴۵۰۰۰ مکتوب سر بهمر بر خلاف آنها تهیه دیده است. دیگر از دشمنان ژویت فرقه گالیکان را باید شمرد که طرفدار استقلال روحانیت فرانسه و عدم تبعیت از پاپ بودند و ژویتها جداً با این عقیده مخالفت میورزیدند. دیگر از مخالفین آنان عبارت بود از مردمان بیدین و بی اعتقاد و همچنین اشخاصی که فیلسوف و انسیکلوپدیست^(۱) (یعنی اتباع مؤلفین دایرة المعارف) شهرت داشتند و پیشرو این حکماء و لتر بود که در تخریب بنیان دین بجان میکوشید. دشمنان ژویت با هم متحد شدند و بدفع آن فرقه بوسایل مختلفه همت گماشتند از جمله بوسیله رسالتی که بیول اتحادیه ضد ژویت طبع و نشر میشد.

در سنه ۱۷۶۰ چهار سال بعد از ختم مناقشاتی که در باب اوراق اعترافیه وقوع یافت هر دو طرف دست از کینه کشی و انتقام جوئی برداشتند. اما دولت پرتغال اولین سرمشق را در سرکوبی ژویت ها داد: در نتیجه کشف سوء قصدی که نسبت بشاه پرتغال شده بود دولت امر باخراج عموم ژویت ها صادر کرد (۱۷۵۹). یکی از ژویتهای فرانسه هم که در جزایر آنتیل^(۲) تجارت مینمود در جنگ فرانسه و انگلیس ورشکست و سه میلیون مطالبات مردم سوخت شد ۱۷۵۵. چون مقام روحانی پاپ همواره کشیشان را از آرایش بتجارت و سوداگری منع مینمود و اخیراً پاپ موسوم به بنوای چهاردهم^(۳) نیز این حکم را تجدید کرده بود ورشکستن ژویت مزبور از دو لحاظ لیاقت تعقیب و توبیخ داشت هم مالی و هم دینی. تجار ماریسی که ضربت این ورشکست مستقیماً بآنان وارد شده بود برخلاف فرقه ژویت قیام کردند و عموم فرقه را مسئول قروض آن کشیش شمردند (۱۷۵۶). چون در شهر ماریسی فرقه ژویت محکوم و موهون شد بیمارمان پاریس التجا برد و محض اثبات اینکه عموم فرقه دخالتی در تجارت پر لاوال^(۴)

(۱) - Encyclopédiate

(۲) - Antilles

(۳) - Benoît XIV

(۴) - père La Valette

نداشته اند و ورشکستن او امری شخصی است نه مذهبی اساسنامه خود را بپارلمان عرضه داشتند. اما پارلمان پاریس اعتنائی نکرد و فرقه را محکوم بتأدیه قروض نمود (۱۷۶۱). بعلاوه نسخه اساسنامه فرقه را تحت مطالعه قرار داد و اخطار کرد که این اصول مخالف قوانین مملکتی است زیرا که مطابق این اساسنامه طایفه ژزویت جز پاپ هیچ مرکز مطاعی را برسمیت نمیشناسند. در نتیجه این اخطار پارلمان عموم فرانسویان را ممنوع کرد که من بعد داخل فرقه ژزویت بشوند و ژزویته‌ها را هم از تدریس و تعلیم در خاک فرانس باز داشت (ماه او ۱۷۶۱). پارلمانهای ایالات و ولایات نیز در اساسنامه مطالعات لازمه نموده و بپارلمان پاریس تأسی جستند.

پادشاه فرانسه به رُم رجوع کرد که اصلاحات لازمه در اساسنامه حزب ژزویت بعمل آورند لکن ژنرال ژزویته‌ها جواب داد: « یا همین است که هست یا هیچ نخواهد بود. » چون این پاسخ بپارلمانها و اصل شد فرقه ژزویت را در سر تا سر خاک فرانسه ممنوع و موقوف ساختند. از آنجائیکه ژزویته‌ها از مسح و تدهین مذهبی مادام دومپادور خودداری مینمودند و از این جهت مادام نسبت بآنها کینه داشت همچنین شوازل وزیر نظربدوستی با فلاسفه مخالف این فرقه بود این دونفر گویا کوشش بسیار نمودند تا لوی بانزدهم پس از دو سال تردید فرمانی برطبق حکم پارلمان صادر کرد (فوریه ۱۷۶۳). معذک ژزویته‌ها مجاز شدند که در فرانسه بعنوان شخصی و مثل کشیشان عادی مسکن نمایند.

از این بیش آمد دوطایفه ضد ژزویت که گالیکان و ژان سنیتست باشد شادمانی بسیار نمودند از فرط مستی ظفر و شوق کامیابی و کوری از حس کینه خواهی از این نکته غافل بودند که در حقیقت بدشمنان و مخالفان اساسی دین خود خدمت کرده‌اند و چنانکه دالامبر^(۱) به ولتر مینویسد: « طایفه ژان سنیتست مجری اوامر عادلانه حکمت و فلسفه هستند و بدون اینکه بدانند از احکام حکمت اطاعت میکنند »

باین معنی که هر قدر فرق دینی ضعیف کردند علم و حکمت قوت می یابد و مخالفت این فرقه ها موجب پیشرفت طرفداران حکمت و دشمنان دین خواهد شد.

مشکلات مالی در وقتیکه مشاجرات مذهبی در کار نبود و شاه و محبوبه های او بخود رائی و هوسبازی حکمرانی میکردند مالیّه نیز دچار مشکلات بسیار سخت گردید. یکی از آفات مالی کثرت مخارج بنائی را باید شمرد در ظرف سی و شش سال ۳۵۰ میلیون لیره صرف ساختمان قصور و جشن های با شکوه و مواجب درباریان شد و این مبلغ با آنچه درسه جنگ بزرگ خارجی یعنی جنگ جانشینی لهستان، جنگ جانشینی اطیش و جنگ هفت ساله خرج شد مالیّه مملکت را بسرعت تمام دچار اختلال و فلاکت کامل ساخت.

هر گز خزانه هیچ مملکتی باینقسم بیاد یغما نرفته است یکی از وزراء آن عهد موسوم به برنيس (۱) مینویسد: «ما پول گرافی خرج میکنیم و کسی نمیداند بچه مصرف میرسد و هیچگاه نتیجه مفیدی از این مصارف بدست نمیآید مگر تأیید آسمانی بطور خارق العاده ما را از این گرداب بیرون بکشد» نه تنها بی حساب خرج میکردند بلکه بنا بر ترتیبی که لوی پانزدهم داده بود در مقابل مختصری وجه نقد مفاصاحساب کُلّی بیدهکاران میدادند و باین ترتیب دیگر رسیدگی بحساب پرداخت خزانه هم مفید فایده ای نبود. اینقسم پرداخت فقط در سال ۱۷۴۵ بالغ به ۲۱۰ میلیون لیره شد. در خزانه پادشاه آلمان مثل سرای سلطان عثمانی در سنوات اخیر هر سال بهترین و نقد ترین عایدات مملکت که عبارت بود از ۶۸ الی ۷۰ میلیون بمصرف میرسید در صورتیکه جمع کل عایدات از ۱۴۷ میلیون تجاوز نمینمود. شاه محض رفع دلتنگی و بیکاری علاج نا پذیر خود که نتیجه تنبلی ذاتی او بود دائم بتغییر مکان و نقل و انتقال امر میداد. در بعضی سنوات دو ماه هم در قصر ورسای نمیداند. مصارف انتقال دستگاه شاهی بطور خیلی ساده از ورسای به عمارت تریانون که در سمت دیگر باغ بود بصدهزار لیره بالغ میکردید. دارزان سون مینویسد:

« هر وقت با اعلیحضرت از اقتصاد و صرفه جوئی و حذف مخارج دربار گفتگو میشود شاه پشت به وزیری که مشغول صحبت است میکند » و همین شخص درسنة ۱۷۵۱ مینویسد: « این دربار دهمه ملت است » مادام دوپمپادور در ظرف ۱۹ سال سی و شش میلیون گرفت و مادام دوبارگی در مدت سه سال ۱۸ میلیون دریافت کرد. برنس دوکننده سالیانه مبلغ پانصد هزار لیره مستمری میگرفت و دفعه هم يك میلیون و نیم لیره برای تأدیه قروض خود اخذ نمود. دوک دوشارتر پسر دوک دورلثان سالی ۹۰۰،۰۰۰ لیره مأخوذ میداشت. در يك جشن که مادام دوپمپادور گرفت فقط قیمت تزئینات ظروف چینی آن دویست هزار لیره شد و دو میلیون بمصرف يك شب آتش بازی رسید (۱۷۵۱).

در نتیجه حتی در موقع صلح نیز وجهی برای پرداخت حقوق و جیره نظامیان نداشتند همانطور که دیروز در عثمانی اتفاق افتاد صاحبمنصبان و افراد لشکر و بحریه چندماه در انتظار حقوق بسر میبردند. مارکی دارژان سون در اکتبر سال ۱۷۵۳ مینویسد: « هشت ماه است بحریه چیزی پرداخته نشده نه بصاحبمنصبان و نه بافرا دونه بمللّاحان. اما دو میلیون کنار گذاشته اند که در وقت تفرّج فونتن بلو (۱) بمصرف جشن برسانند » حتی مستخدمین سلطنتی هم گاهی سه سال حقوقشان عقب میافتاد و در ماه دسامبر ۱۷۵۳ عیالات مهتران اصطبل شاهی را دیدند که مثل زمان قحطی بزرگ ۱۷۰۹ در کوچه های ورسای گدائی میکنند. کسر و نقصان عایدات دائمی بود معذلك عواید سنوات آتیه را پیش خور میکردند. در نوامبر ۱۷۵۳ عواید مالیاتی دوسال بعد یعنی مالیات ژانویه ۱۷۵۵ را « خورده بودند ».

یکی از مصلحین ماشو بود که در اصلاح امور مالیّه بذل جهد نمود. در سال ۱۷۴۵ مقارن جنگ جانشینی اطریش ماشو سعی کرد که تزايد و ترقّی قروض را جلو گرفته و بارسنکین تنزیل سالیانه دیون را تخفیف بدهد پس متشبّث بوسیله

سعی
در اصلاح مالیّه
ماشو

استهلاك يعنى پرداخت تدريجى و منظم ديون گريد. محض حصول اين مقصود مالياتى وضع كرد كه بر وضع و شريف و على ودانى از طبقات سه گانه روحانيون و اعيان و رعابا تحميل شود. اين ماليات عبارت بود از نيم عشر هدايات هر كس (ماه مه ۱۷۴۹). اما اشخاصى كه سابقاً ماليات نميدادند بمخالفت برخاستند و پارلمان از ثبت و قانونى كردن اين طرح مالياتى خود دارى نمود اهالى ايالت برتاني شورش كردند و انجمن دينى روحانيون اعتراض شديد نمودند. لوى پانزدهم تسليم شد و روحانيون را معاف كرد و ترتيب آيونمان را قبول نمود اين طرز عبارت بود از پرداخت مبلغ معينى وجه نقد كه از ميزان ماليات بمراتب كتر ميشد. نتيجه اين حوادث اين شد كه ماليات نيم عشر بالتمام بر رعايا تحميل گرديد و دو طبقه نجبا و روحانيون معاف گشتند.

چيزى نگذشت كه ماليات نيم عشر مضاعف شد و حتى در سنه
 ترى ۱۷۵۹ سه برابر گرديد عوايدى كه از اين محل بدست آمد
 و افلاس و بنا بود فقط بمصرف استهلاك قروض برسد كم كم جزء عوايد
 عمومى مملكت و داخل مجراى مخارج سابق الذكر گرديد.

آبه دوبرنيس وزير امور خارجه نوشته است: «چنانكه شبنم از هوا توقع دارند همانطور هم انتظار پول ميكشند.» در سال ۱۷۵۹ كسر به ۲۱۸ ميليون رسيد. در آخر عهد لوى پانزدهم آبه ترى كه مردى وقيح و مقتضح بود متصدى امور مالى گرديد و بزودى معروف بكيسه بر شد زيرا كه در اغلب موارد دولت را بادعاى افلاس و اميدداشت و هر جا وجهى سراغ ميكرد دست روى آن ميانداخت حتى و جوهى را كه اشخاص متفرقه در خزانه امانت ميگذازدند ضبط ميكرد و در مقابل وعده ميداد كه منفعتى از قرار سالى چهار در صد بآنها خواهد پرداخت هر وقت او را از اين اعمال شبیه بدزدى ملامت ميكردند جواب ميداد: «شاه صاحب اختيار همه است و الصّرورات تبيح المحذورات.» در باب اوضاع ماليّه با كمال وقاحت بشاه چنين ميگفت: «طريق منحصر بفرد پرداخت ديون اظهار

مخالفت

پارلمانها .

سلطنت زشت لوی پانزدهم موجب وباعث حوادثی شد که در عهد لوی چهاردهم هرگز کسی بفکر آن نمیافتاد . افراد ملت بسختی پادشاه مخالف شدند و حتی بعد از سنه ۱۷۵۰ سعی بلیغ کردند که در مقابل اراده شاهی مقاومت کامل بخرج بدهند . مثل یک قرن پیش در عهد مازارن^(۱) وزیر مرکز مخالفت در پارلمان بود اما در سال ۱۶۴۸ پارلمان پاریس بتنهائی علم ضدیت را برداشته بود لکن در این وقت دوازده پارلمان ایالات فرانسه هم بپارلمان مرکز متحد شدند و گفتند پارلمانهای ولایات شعب مختلفه پارلمان پاریس هستند و جدائی ندارند و در اعتراضات ماه آوریل ۱۷۵۶ اظهار داشتند که تمام پارلمانهای خاک فرانسه « بمنزله یک پیکر متحد و متفقند دارای روح واحد و پیرو اصل واحد و جو بای مقصد واحد . » این مقصد بنا بر اظهارات پارلمان پاریس عبارت بود از « اجرای کلیه قوانین و نظامات ملکی و تطبیق سیاست و روش دولت با قوانین موضوعه . » و بنا بر این اظهارات قدرت شخص پادشاه هم مشمول نظارت پارلمان واقع میشد . در یکی از اعتراضنامه های پارلمانی بشاه چنین خطاب شده بود : « اعلیحضرتا شما از جانب قانون پادشاه هستید و جز مطابق قانون نمیتوانید حکمرانی کنید . » پارلمان که ایجادش برای رسیدگی بامور قضائی بود کم کم مدعی حق دخالت در سیاسیات شد و « علاوه بر حق اساسی او که عبارت باشد از رسیدگی و تفتیش قوانین موضوعه قبل از اجراء » حق تفتیش و تحقیق اعمال دولت را نیز ادعا میکرد بنابراین اصل نظری پارلمان پاریس و پارلمان روان^(۲) در سال ۱۷۶۳ با کمال جسارت از شاه تقاضا کردند که « صورت مقایسه عایدات و قروض مملکت را بپارلمان بفرستد تا علاج و چاره ای بیندیشند . »

پارلمانها ابتداء متمسک بوسایل مخالفتی شدند که از قدیم الایام مرسوم بود یعنی از ثبت فرمان های مالی و احکام مربوطه بامور مذهبی در دفتر قوانین خودداری

کردند و در موارد بسیار با شجاعتی روز افزون تا سه دفعه اعتراض خود را تکرار نمودند و در اعتراضاتی که در سال ۱۷۶۳ کردند نهایت دلسوزی را نسبت بحفظ اموال عمومی و صیانت حدود منافع شاه و مملکت اظهار داشتند شاه از ترتیب معموله تجاوز کرد و بنا بر مرسوم خود در پارلمان حضور یافته بر سریری که در مواقع رسمی مخصوص بسلطان است جلوس مینمود و امر میداد در حضور خودش احکام صادره را در دفتر پارلمانی به ثبت برسانند. این سریر را کرسی عدالت میگفتند. چون پارلمان از اینکار هم حاصلی نبرد محض اعتراض بحضور پادشاه و ترتیب «کرسی عدالت» متمسک باعصاب گردید. اعضاء پارلمان متفق الکلمه از قضاوت در امور خود داری کرده و با هم استعفا دادند. این نوع اعتصاب از سال ۱۷۵۰ تا ۱۷۷۰ پنج مرتبه در پاریس و روان و رین اتفاق افتاد. ابتداء شاه بخشم آمده مستغفیان را نفی بلد کرد لکن هر دفعه از ترس ناخشنودی ملت مجبور میشد تبعید شدگان را بوطن مراجعت بدهد.

قضیه دگوییون
ولا شالوته (۱)
اما در سال ۱۷۷۱ مشاجره ای میان شاه و ملت اتفاق افتاد که بطرز دیگر خاتمه گرفت. علت این مناقشه رقابت و جاه طلبی دوک دگوییون حاکم موقتی ایالت برتانی و لاشالوته مدعی العموم پارلمان رن بود که مخالفتهای مسلکی هم بآن افزوده شده بود. حاکم مزبور بجرم عدم لیاقت پسر لاشالوته را از انتخاب شدن بجای پدرش منع کرد. از طرفی هنگام جدال پارلمان با فرقه ژزویت لاشالوته شکایتنامه ای برخلاف ژزویتهای فراهم آورد که در میان دشمنان این طایفه انعکاس و شهرت عجیبی نمود. بالعکس دوک دگوییون با ژزویت ها موافقت داشت. دیگر از علل مخالفت آنکه پایه جاه طلبی لاشالوته بانجا رسید که کتابة وزارت میکشید و حاکم مذکور را رقیب خود میدانست از قضا نظر بسنگینی مالیاتی که بدون رضایت مردم وضع شده بود رعایای ایالت برتانی بهیجان آمدند و پارلمان رن هم با آنها همراهی کرد ۱۷۶۵. مکاتیب سرایا دشنام

به وزراء نوشتند این تحریکات را به لاشالوته نسبت دادند و چون ثابت گردید که مشارالیه وکلاء را بمقاومت واداشته است (۱۷۶۶) او را محبوس ساختند. اگر چه دگوبون والی ایالت بر تانی دخالتی در این امر نداشت لیکن لاشالوته بکمک فلاسفه و ولتر چنان وانمود کرد که فدای ظلم دولت و حقد و کینه ژرژیت ها شده است. از طرفی هم پارلمان رن مدعی بود که دگوبون از قدرت حکومتی خود سوء استفاده کرده و وسایل زهر دادن به لاشالوته را فراهم ساخته است (۱۷۶۹) دگوبون مستدعی محاکمه و تحقیق قانونی شد. چون مشارالیه لقب دوکی و منصب عضویت دائمی مجلس و سمت امارت داشت شاه فرمان داد که پارلمان پاریس باین امر رسیدگی نماید (آوریل ۱۷۷۰). اتفاقاً بدون هیچ مقدمه و با وجود بیمیلی خود دگوبون شاه محاکمه را تعطیل کرد و بیمارلمان امر نمود که بهیچوجه این قضیه را تعقیب نکند (ژون ۱۷۷۰) پارلمان بر شدت عمل افزود.

در اینوقت صدراعظم مویو بود که سابقاً ریاست پارلمان پاریس را داشت و او خوب میدانست که اعضاء پارلمان با ایندخالتها بی مو یو
 که در امور سیاسی میکنند قدرت شاه را بجه پایه از ضعف خواهند رسانید و او در این باب نوشته است که « این اقدامات پارلمان يك موضوع اداری نبود بلکه قوانین اساسی مملکت و تاج و تخت شاه را در خطر میانداخت مقاومت و مخالفت عجیب پارلمان بجائی رسید که شخص از خود سؤال میکرد آیا فرانسه يك پادشاه دارد یا دوازده حکمران؟ »

الغای پارلمانها
 در ماه دسامبر ۱۷۷۰ شاه فرمانی صادر کرد که بموجب آن پارلمانهای ایالات و مرکز حق نداشتند با یکدیگر مکاتبه کنند و جریان قضاوت را بهیچ تأویل قطع نمایند شاه این فرمان را شخصاً بیمارلمان برد و در کرسی عدالت جلوس نموده امر داد آنرا در دفتر قوانین ثبت رسانند. پارلمان اعتصاب کرد و شوازل وزیر که متمایل بحفظ پارلمان بود مغضوب و معزول گردید (۲۴ دسامبر ۱۷۷۰). شاه امر داد که پارلمان بکار خود مشغول شود لیکن عموم

اعضاء رسماً فرمان را رد کردند آنگاه شاه در شبهای ۱۹ و ۲۰ ژانویه ۱۷۷۱ دسته‌ای از فننگداران را مأمور نمود که دومین بار جواب قطعی از اعضاء پارلمان بگیرند و حکم داد که باید « بدون تعلل و ابهام صریحاً اظهار بدارند که اطاعت میکنند یا نه » باز عموماً رد کردند و شب بعد همگی تبعید شدند. موبو بجای این پارلمان شش هیئت عالیہ تشکیل داد که عهده دار رتق و فتق امور باشند. خرید و فروش مشاغل و مناصب در این هیئت ها لغو شد. اعضاء را شاه معین میکرد و هیچیک حق نداشتند بهیچ اسم و رسم از عارض و معروض وجهی بگیرند (۲۳ فوریه ۱۷۷۱).

نسبت به پارلمان های ایالاتی هم که با پارلمان پاریس اتحاد داشتند همین معامله شد و حتی پارلمانهای روان و دوه^(۱) بکلی ملغی گشتند. این اصلاحات بد نبود لکن چون بدست وزیری اجراء میگردد که پادشاهش منفور عالمه بود حس از جار عمومی را تحریک کرد. افکار عالمه طرفدار پارلمانها شد زیرا که با کمال دلیری مقاومت کرده بودند. در ابتداء مشکلاتی در تشکیل محاکم رخ داد طرفین دعوی و وکلای مراغه هم خیال داشتند بمتابعت قضاة پارلمانی اعتصاب کنند. حملات شدید به موبو شد و شاهزادگان بلا فصل او را دشمن منافع عمومی خواندند لکن مشارالیه از جا بدر نرفت و میکوشید تا در سال ۱۷۷۱ تمام مخالفین را مقهور کرد و تشکیلات قضائی جدید بخوبی در جریان افتاد.

اما خشم عمومی نسبت بشاه و وزراء سه گانه همانطور رو با افزایش بود اهل پاریس از غضب میلرزیدند و فردای آنروز بکه شوازل وزیر معزول شد اعلانی باین مجریه انتشار دادند « نان دوشاهی. صدراعظم بدار آویخته یا شورش در پاریس » و آنکه برنيس نوشته است مملکت در باتلاقی دهشتناک فرو رفته و دست و پامیزدوان جدید از هر طرف گسیخته میشود و مردم کابیش از حقیقت اوضاع اطلاع پیدا کرده اند. اشخاصیکه در اواخر دوره سلطنت فرانسه بیاد داشتهای دارزان سوخته شده اند.

و چهار سال قبل نوشته بود رجوع مینمودند البته با کمال حیرت میدیدند که این وزیر از آنوقت وقایع را پیش بینی کرده و افکار عمومی را خوانده بوده است مثلاً در یادداشت ماه سپتامبر ۱۷۵۲ چنین میخواندند: « رفتار ناهنجار حکومت مطلقه ما بالاخره تمام فرانسه و اروپا را معترف میکند که بدترین طرز حکومت است..... همه چیز بجانب فتنای ملی رهسپار است. همه چیز علی الدوام قطعه قطعه و پراکنده میشود..... فقط افکار عامه است که رو بقوت و اعتلاء نهاده و عاقبت ممکن است بیک انقلاب عمومی منجر شود. »

سیاست خارجی در زمان سلطنت لوی پانزدهم فرانسه داخل سه جنگ بزرگ شد: جنگ جانشینی لهستان، جنگ جانشینی اتریش و جنگ هفت ساله. در این نزاع اخیر که میدانش اروپا و آمریکا و آسیا بود تمام مستعمرات وسیعه فرانسه از دستش رفت.

لکن در اواخر دوره سلطنت این پادشاه زمانی که شوازل وزارت داشت ایالت لورن و جزیره کرس بفرانسه ملحق گردید. الحاق لورن مطابق قرار دادی بود که ۲۸ سال قبل در موقع ختم جنگ جانشینی اسپانیا منعقد گردیده بود اما ضم جزیره کرس بطریق ذیل بعمل آمد: این جزیره اگر چه اصولاً باهالی ژن تعلق داشت لکن عملاً همواره در شورش بود و اگر یکی از ممالک صاحب بحریه نیرومند بآن جزیره دست مییافت سواحل خالک فرانسه در خطر عظیم میافتاد. چون دولت لوی پانزدهم مطلع شد که انگلیسها خیالی دارند در سال ۱۷۳۷ با اهل ژن قرارداد بست که ببهانه کمک در دفع شورشیان جزیره کرس دولت فرانسه حق وارد کردن قشون پیدا کرد. در ابتدای جنگ هفت ساله موافق قرارداد جدیدی فرانسه مجاز شد که در قلاع ساحلی آن جزیره ساخلو بگذارد. در ماه مه ۱۷۶۸ مطابق عهدنامه دیگر چنین مقرر شد که قلاع مزبور وثیقه مخارجی باشد که پادشاه فرانسه برای دفع شورشیان جزیره خواهد کرد باین ترتیب تدریجاً فرانسه صاحب آن جزیره گردید. اما این تصاحب بسهولت انجام نگرفت قریب یکسال قشون فرانسه

با پاولی (۱) که رئیس شورشیان جزیره بود و انگلیسها او را تحریک میکردند
جنگ کرد. فتح جزیره در وقتی خاتمه یافت که ناپلئون بنایارت در آژاکسیو (۲)
قدم بدنیا مینهاد (۱۵ او ۱۷۶۹).



فصل دوم

انگلستان در قرن هیجدهم تشکیل حکومت پارلمانی بحران مشروطیت

ارتجاع حزب توری (۱۷۶۰ - ۱۷۸۳)

قرن هیجدهم قرن بزرگ تاریخ انگلستان است. وقوع سه واقعه اساسی موجب امتیاز آن از سایر قرون گردیده است.

در خارج انگلیس با فتح ممالک هندوستان و کانادا که بنیان مستعمرات وسیعه انگلستان محسوب میگردد موفق شدند.

در داخل حکومت پارلمانی (یعنی فرمانروائی ملت بوسیله نمایندگان) تشکیل شد. این تأسیس حکومت پارلمانی نتیجه صحیحه انقلاب ۱۶۸۸ بود که بموجب تشدید مبانی حکومت ملی و بنخت نشستن خانواده جدید سلاطین انگلیس موسوم بخاندان هانور^(۱) گردید. دو پادشاه اول این خاندان تقریباً در انگلستان بیگانه بودند سومین موسوم به ژرژ سوم^(۲) بر آن شد که قدرت پادشاهی را در مملکت بیفزاید: و همین اقدام باعث بحرانی در حکومت مشروطه شد که متجاوز از بیست سال طول کشید (۱۷۶۰ - ۱۷۸۳) ولی بالاخره نتیجه آن استحکام طرز حکومت پارلمانی شد.

در قرن هیجدهم ترقی صنعتی انگلستان آغاز گشت بطوریکه در قرن بعد نخستین دولت اقتصادی عالم گردید.

انقلاب ۱۶۸۸ عملاً ثابت کرد که ملت انگلیس حکمران میباید
حقیقی است. ملت خاندان سلطنتی را تغییر داد، ماری^(۳)
حکومت پارلمانی و کیوم دورانت^(۴) را ملکه و پادشاه ساخت. قبل از انتخاب

(۱) - Hanovre

(۲) - George III

(۳) - Marie

(۴) - Guillaume d'Orange

ملکه و شاه را مجبور نمود که سوگند یاد نمایند همواره حافظ حقوق ملت باشند و شرایط و مقدمات این قسم را در اعلامیه رسمی ثبت نمود بنا بر این سوگند



پادشاه نمیتوانست بدون تصویب پارلمان مانع اجرای قانونی بشود یا در موقع صلح بتجهیز و ترتیب قشون دائمی بپردازد یا مالیاتی جدید وضع نماید. انتخابات و مذاکرات پارلمانی بایستی بکلی آزاد باشد و محض رفع مناقشات و اصلاح و تقویت قوانین موضوعه بایستی پارلمان اغلب اوقات انتخاب و تشکیل گردد.

کلیّه اصول پارلمانی در همین اعلامیه منطوی بود و پادشاهان انگلیس نهایت احترام را نسبت بآن مرعی میداشتند. در ابتدای قرن هیجدهم سلاطین مزبور ناچار بودند این احترام را بجا بیاورند زیرا که خاندان جدید هانور ریشه ای در مملکت انگلیس نداشت و دودمان پادشاهان سابق موسوم به استوارتها (۱) هنوز دارای هوا خواهان بسیار بود.

جلوس سلاطین چون ملکه انگلیس که آن (۲) نام داشت ناگهان وفات یافت و توانست جاک سوّم (۳) برادر خود را که مدعی سلطنت بود خاندان هانور بجانشینی اعلام نماید انتخاب کننده ایالت هانور که از طرف مادر نواده جاک اوّل بود مطابق فرمان استقرار (۴) بیادشاهی انگلستان دعوت شد و ژرژ اوّل نام یافت (ماه او ۱۷۱۴).

قیام جاکو بیت ها هوا خواهان جاک سوّم در ولایات شمالی قیام کردند و در مملکت اکوس (۵) قسمتی از رعایای کوهستانی قریب ۶۰۰۰ نفر به ادمبورگ حمله ور شدند. اما جاکو بیت ها شجاعت و چالاکی از خود بروز ندادند و خود جاک سوّم هم که مدعی تخت و تاج بود بسیار دیر وارد اکوس شد و بمحض ورود امر ببازگشت لشکر داد و خود بشتاب هرچه تمامتر فرار اختیار کرد (سپتامبر ۱۷۱۵ - مارس ۱۷۱۶).

معذک اهای اکوس دست از دودمان استوارت برنداشتند بطوریکه سی سال بعد در سپتامبر ۱۷۴۵ هنگامیکه دولت انگلیس مشغول جنگ جانشینی اطریش بود شورشی عظیم در اکوس رخ داد رئیس انقلاب شارل ادوارد (۶) پسر جاک بود. پس از فتح ادمبورگ بمملکت انگلیس روی آور شدند اما بی نظمی شورشیان مانع پیشرفت شد چون به ۱۲۰ کیلومتری لندن رسیدند دیگر جلو نرفتند و همین وقفه باعث شد که در کولودن (۷) شکستی عظیم بآنها وارد گردید (۲۷ آوریل).

(۱) - Stuarts (۲) - Anne (۳) - Jacques III (۴) - L'acte d'Établissement
(۵) - Écosse (۶) - Charles-Édouard (۷) - Culloden (رجوع شود بمجلد قبل)

(۱۷۴۶). فانچین چنان کشتاری کردند که دوک دوکبرلند (۱) پسرثانی ژرژ دوم در نتیجه همین قتل عام قصاب اکوس لقب یافت. پس از شکست کولودن حق استوارت ها بکلی پامال و فراموش شد.

این شورش های بی ثمر در واقع نتایج عمده بخشید زیرا که خانواده سلاطین جدید از این وقایع درس عبرت گرفتند و دانستند که نباید با افکار و عواطف ملت مصادمه نمود و لازم است که سیاست خود را با آمال و مقاصد ملی وفق بدهند همین نظر که سلاطین داشتند بعلاوه خصوصیات دوره سلطنت هر يك از آنها موجب شد که حکومت پارلمانی با کمال سهولت استقرار یابد.

ژرژ های نخستین پادشاهان خاندان هانور همه ژرژ نام داشتند. سه تن از آنها در قرن هیجدهم سلطنت کردند. پادشاهی ژرژ اول از (۱۷۱۴ الی ۱۷۲۷) و سلطنت ژرژ دوم از (۱۷۲۷ تا ۱۷۶۰) و ژرژ سوم از (۱۷۶۰ تا ۱۸۲۰) بود.

ژرژ اول چون بیادشاهی رسید ۵۴ سال داشت مردی عامی و درشت بود که در اطرافش همیشه جمعی پیرزن که محبوه های ایام جوانی او بودند اجتماع داشتند تقریباً هر شب مست لایعقل میافتاد و عاقبت بسبب خوردن خربوزه نارس مبتلا بسوء هضم گردید و وفات یافت. ژرژ اول آلمانی محض بود و يك کلمه انگلیسی نمیدانست و هر وقت بایستی باوزراء مذاکره کند بزبان لاتن متوسل میشد. پسرش ژرژ دوم انگلیسی میفهمید لکن نمیتوانست حرف بزند این پسر و پدر چون پس از عروج بر تخت سلطنت انگلستان هنوز سمت قدیم خود را که عبارت بود از انتخاب کنندگی هانور داشتند مجوز انتخابیه خود بیش از مملکت انگلیس توجه میکردند و چنانکه بیت (۲) وزیر ژرژ دوم گفته است در نظر این دو پادشاه مملکت انگلیس یکی از مضافات ایالت فقیر هانور محسوب میگردد. از آنجائیکه ژرژ اول و دوم سخن وزراء را نمی فهمیدند و مقاصد خود را هم چنانکه شاید باید نمیتوانستند با آنها بفهمانند و چندان ذوقی هم در مسائل مربوطه به انگلستان نداشتند بلکه هم خود

(۱) - duc de Cumberland

(۲) - Pitt

را مصروف حوزهٔ انتخابیه هانور مینمودند در هیئت وزراء حضور بهم میرسیدند و در مذاکرات شرکت نمیکردند وزراء مطلق العنان بکار حکومت اشتغال میورزیدند و چون این دوری و پرهیز شاه از دخالت در امور مملکت قریب سی و شش سال دوام یافت بالطبع این قول حقیقت پیدا کرد که گفته اند در انگلستان «شاه سلطان است لکن سلطنت نمیکند».

احزاب پس قدرت بدست رؤسای احزاب قویّهٔ مملکت که در پارلمان اکثریت داشتند افتاد. بطوریکه گفته شد در زمان جاک دوم دو حزب معتبر تشکیل گردید: حزب ویک (۱) و حزب توری (۲).

حزب ویک همراهی کیوم دوراثر موجب انقلاب سال ۱۶۸۸ شد. این حزب مرگب بود از چند خانوادهٔ اشراف و متمولین بلاد و سرمایه داران بنادر و تجار و صنعتگران. اما طبقهٔ صنعتگر در اوایل قرن هیجدهم چندان وسیع نبود. در تمام ممالك متحدۀ انگلستان فقط يك کارخانهٔ پارچه بافی در شهر نورث ویچ (۳) وجود داشت. دیگر از طرفداران حزب ویک عبارت بودند از مخالفین مذهب رسمی از قبیل فرقه پوریتن (۴) و فرقهٔ مستقلّه و پیروان کالون (۵) که از فرانسه بخاک انگلیس پناه آورده بودند و تمام این فرق در ضدیت کاتولیک ها و آنکلیکانها (۶) متفق الکلمه بودند. از آنجائیکه رواج صنعت و تجارت منوط بامنیت داخلی است طرفداران حزب ویک نفع خود را در آزادی ملت و مصونیت از تعدّیات مستبدانهٔ سلاطین میشناختند. بعبارة اخری حزب ویک مدافع اقتدار ملت بود و بنام حفظ منافع و تشدید قدرت ملی میخواست اقتدار پادشاه را محدود سازد.

حزب توری مرگب بود از ملاکین اشراف و عموم اشخاصیکه صاحب اراضی بودند همچنین نجبای ده نشین و پیروان مذهب آنکلیکان. حزب توری مدافع و محافظ قدرت پادشاه و طالب تشکیل سلطنتی بود که با کمال قوّت در سرتاسر مملکت فقال ما یشاء باشد.

(۱) - whig

(۲) - tory

(۳) - Northwich

(۴) - puritains

(۵) - calvinistes

(۶) - Les anglicans

علی القاعده سلاطین انگلیس بایستی حزب توری را پیش کشیده و طرفدار خود میساختند اما از افراد این حزب بعضی بهوا داری سرتی استوارت ها یعنی سلسله سلاطین مخلوع متهم بودند و استوارتها را وارث تاج و تخت میدانستند بشرط آنکه مذهب کاتولیکی را رفض و انکار نمایند. پس سلاطین جدید ناچار افراد حزب ویک را بکار گماشتند و باین ترتیب قدرت شخص سلطنت را فدای حفظ تاج و تخت خویش کردند. بعبارة اخری راضی شدند که سلطه پادشاه انگلستان ازین رفته قدرت بدست ملت بیفتد بشرط آنکه کسی مزاحم عنوان سلطنتی آنها نگردد.

وزرای حزب ویک
 ۱۷۱۴ الی ۱۷۶۰ که سال جلوس ژرژ سوم است. وزرای
 مشهوری که از این حزب برخاست استان هوپ، روبرت والپول (۲)
 و ویلیام پیت (۳) بودند.

استان هوپ در جنگ جانشینی اسپانی بنبوت رسانید که یکی از سرداران بزرگ قشون انگلیس است. چون ژرژ اول او را بوزارت برداشت در امور خارجه نهایت سلامت روی و صلح طلبی بخرج داد. از کارهای او لغای عهد نامه و دادیه فیما بین فرانسه و انگلیس بود (۱۷۱۷). در داخله انگلستان کار عمده او عبارت بود از پیشنهاد (قانون هفت سال) که بموجب آن مدت دوره اجلاس مجالس سه سال بهفت سال رسید و پارلمان هم آن را تصویب نمود. نتیجه این قانون آن شد که فرقه ای که اکثریت را حائز بود یعنی حزب ویک مدت مدیدی افرادش در کرسی نمایندگی میماندند. چون استان هوپ در سال ۱۷۲۱ وفات یافت وزارت به والپول رسید و نظر بهمین اکثریتی که حزب ویک در مجلس داشت مدت مدیدی درمسند وزارت باقی ماند.

این وزیر ۲۱ سال وزارت کرد. (از ۱۷۲۱ تا ۱۷۴۲).
 والپول
 اصلاً از نجبای ده نشین و بالطبع جزء حزب توری بود لکن

(۱) - Stanhope

(۲) - Robert Walpole

(۳) - William Pitt

مرام حزب و یک را پذیرفته و از افراد مبتز آن فرقه شد. هوشی متوسط و معلوماتی قلیل داشت لکن دماغ نیرومند و متفکر و مهارت عملی او جبران قلت معلوماتش را میکرد. چون خود اراضی بسیار داشت سیاستش هم از نوع سیاست ملاکین و سرمایه داران بود. جدّ بلیغ کرد که انگلستان را بجلب ثروت و جمع سرمایه نایل سازد. برای اجرای این مقصود کمال مسالمت را در سیاست بخرج داد. با فرانسه عهد اتفاق بست و در داخله صنعت نوزاد را قوّت و توسعه بخشید. افکار اقتصادی او نسبت بآن زمان بسیار فوق العاده و دلیرانه بود. در دوره‌ای که تمام ممالک بواسطه وضع تعرفه گمرکی تجارت خود را در چهار دیوار محبوس نموده بودند و صادرات و واردات را منع میکردند و مستعمرات سایر ممالک حق نداشتند جز با مرکز خود یعنی مملکتی که آنجا را استعمار کرده است وارد تجارت شوند و الیول ابواب تجارت را بر روی همه باز کرد و طرفدار آزادی مبادلات گردید و مستعمرات را از نعمت آزادی تجارتی بر خوردار گردانید. تجار داخله را اجازه داد که هر قدر بخواهند مواد اولیه را که برای صنایع لازم است وارد کنند و سهولت هائی برای صدور اشیاء مصنوعه کارخانه‌های انگلیس ایجاد نمود. توفیقی که در این راه نصیب او شد صحت نظر او را ثابت کرد. بلاد بریستول (۱) و لیور پول (۲) و منچستر (۳) و بیرمنگام (۴) که امروز مرکز صناعت و تجارت انگلستان هستند بهمت این وزیر آباد شدند. از ابتدا تا انتهای وزارت او صادرات انگلستان مضاعف شد یعنی ارزشش میلیون به دوازده میلیون رسید و بهمین جهت قیمت املاک سه برابر شد.

اما این وزیر در حینی که مردم انگلیس را متمول میساخت در افساد آنان هم میکوشید. در مواقع مشکله رای و کلاء را میخرید. مدّعی بود که هر وجدانی قابل ابتیاع است تفاوتی که هست در قیمت وجدان هاست. همچنین ادّعا میکرد که نرخ وجدان جمیع وکلّار را میداند.

عاقبت مردم حتّی آنان که در ظلّ سیاست و الیول غنی شده بودند سیاست این

(۱) - Bristol

(۲) - Liverpool

(۳) - Manchester

(۴) - Birmingham

وزیر را خطرناك یافتند چه دیدند طریقۀ مسالمت والپول همانقدر که اسباب استفادهٔ مملکت انگلیس است سایر دول نیز از آن فایده میبرند. چنانکه دیدیم تشکیلات لاس فعالیت جدیدی در تجارت فرانسه ایجاد کرده بود. در هندوستان و امریکای شمالی مؤسسات تجارتی فرانسه توسعه یافته و حس رقابت و حسد انگلیس ها را تحریک مینمود. دولت اسپانیا بهمت وزیران کاردان مثل آلبرونی (۱) و ژوزه پاتینو (۲) از فلاکت اقتصادی بیرون میآمد چنانکه میخواست انگلستان را مجبور کند که کاملاً مطابق مقررات عهدنامهٔ اوترک (۳) رفتار نماید و چون انگلیس ها موافق عهدنامه مجاز بودند که فقط سالی یکدفعه کشتی موسوم به رخصت را در مقابل بنادر مستعمرات اسپانیا نگاهداشته و امور تجارتی خود را فیصله بدهند لیکن کشتی مزبور علی الدوام در مقابل بنادر مزبوره لنگر انداخته و بقاچاق امتعه مشغول بود دولت اسپانی میخواست از این کار خلاف عهد نامه جلوگیری کند. اما تجارت نامشروع یعنی قاچاق در مستعمرات اسپانیا واقعه در امریکا یکی از منابع استفاده و شعب ترقی اقتصادی انگلستان محسوب میشد. خلاصه همانطور که کلبه وزیر فرانسه میخواست منع و جلوگیری هلندیها را که از تجارت فرانسه میکردند «بضرب گلوله توپ درهم بشکند» همانطور هم در انگلستان قسمتی از حزب ویک که معروف بوطن خواهان بودند بنام منافع تجارتی انگلستان طالب جنگ شدند و بالاخره موفق گشتند نخست در سال ۱۷۳۹ با اسپانیا و سپس در سنه ۱۷۴۲ انگلستان را بچنگ عمومی وارد کردند.

در این وقت والپول از وزارت افتاد علت سقوط او حملات وطنخواهان بود که حزب توری هم با آنها مساعدت کرد. وزیر مزبور يك دسته دشمن جدید هم داشت موسوم به ول گردها که رئیس آنها ویلیام پیت نام داشت و مخالف طریقۀ افساد و ارتشاء و «وجدان خری» والپول بودند.

همگام سقوط والپول چندین سال بود که بحران مذهبی و بحران در انگلستان اخلاقی در مملکت انگلیس حکمفرمایی میکرد و از این جهت

(۱) - Alberoni

(۲) - José Patino

(۳) - Utrecht

خیلی شباهت به فرانسه داشت در زمان نیابت سلطنت . یکی از هنرمندان بزرگ انگلیس هوکارث^(۱) نام (۱۶۹۷ - ۱۷۶۴) که در نقاشی و حکاکی بی نظیر بود در آثار خود موسوم به احوالات یکنفر فاسق بیدین (۱۷۳۵) و عروسی معمول این زمان (۱۷۴۵) همچنین یکی از نویسندگان ارجمند انگلیس بنام سویفت^(۲) (۱۶۶۷ - ۱۷۴۵) در افسانه عجیب و غریب و خیالی خود موسوم به سرگذشت گولیور^(۳) شرح کاملی از این پستی اخلاق و فساد دیانت انگلیس ها بیادگار گذاشته اند که هیچوقت کرد فراموشی بر آن نخواهد نشست . مونتسکیو^(۴) فیلسوف فرانسوی گوید : « هرکس در زمان اقامت خود در لندن از دین سخن بمیان آورد تمام حصار باو میخندند » هم او مینویسد : « اینجا نه تنها شرف و تقوی وجود خارجی ندارد بلکه وجود ذهنی را هم در اذهان مردم فاقد است » مستی یکی از عیوب عمومی شده بود . طبقه اشراف شراب های گران بها از مملکت پرتغال وارد میکردند و عوام الناس با دهشاهی هر شب مقداری جین که نوعی از عرق حبوبات است میخربندند . در این ملت که مبتلا بامراض مزمنه قمار و فسق و فجور بود کوئی تصوّر وطن پرستی هم زوال پذیرفته بود . یکی از انگلیس ها گفتند ممکن است قشون فرانسه بمملکت شما حمله بیاورد در جواب گفت : « من حاضرم بول بدهم ! » اما اگر بخواهند مرا بمیدان جنگ بفرستند هرگز هرگز ! » یکی از سیاستون موسوم به لرد چستر فیلد^(۵) که دوست ولتر و مونتسکیو بود بانده و حزن فراوان مینویسد « گذشت ! ما دیگر ملتی محسوب نمیشویم ! » اگر فرانسه غیر از لوی بازدهم پادشاهی داشت انگلستان در قرن هیجدهم دچار بدترین مشکلات و عظیم ترین مخاطرات میکردید .

چون ناقابلی لوی بازدهم خطری متوجه انگلستان ننمود و آن مملکت بحال خود باقی ماند تدریجاً انقلابی در احوال مردمش پدید آمد و حسّ دیانت و وطن پرستی از خواب گران سر بر آورد و چیزی نگذشت که نظر بهمین بیداری انگلیسها	بیداری حسّ دیانت وسلی
--	-----------------------------

(۱) - Hogarth (۲) - Swift (۳) - Gulliver (۴) - Montesquieu (۵) - Chesterfield

گوی سبقت و فائزیت را در جنگ هفت ساله در ربودند.

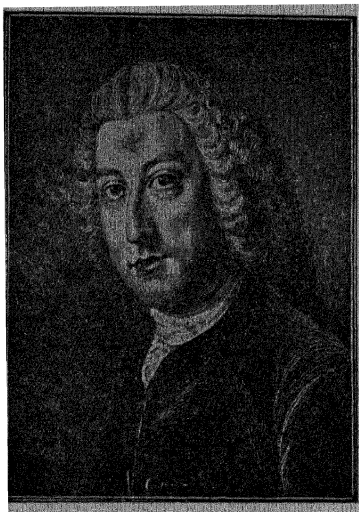
ابتدا حسّ دینات بیدار شد. جمعی از طلاب مدرسهٔ افسورد (۱) مثل واکردهای سابق الذکر از سیاست افساد و خرید و فروش وجدان و اراء و عقاید اظهار از جارج کردند. این طلاب ابتداء بکشیتهای آنکلیکان که مخصوص مملکت انگلیس است حمله ور شدند و آنان را از تحمل فساد و بی اعتنائی نسبت بامور دینی ملامت نمودند و گفتند کشیش های آنکلیکان بالنسبه بکشیشان سایر ممالک در امر دین غافل تر و در رفتار و اخلاق سهل انگار ترند. رئیس این دسته طلاب که در ۱۷۳۰ تشکیل شد کشیش بیست ساله ای بود موسوم به وِسلِی (۲) (۱۷۰۳ - ۱۷۹۱) این دسته متشّبت بمذهب پروتستان بودند لکن ریاضات مذهبی کاتولیکها را میکشیدند و در امور معاش و معاد سختگیری فوق العاده میکردند چنانکه آنان را از فرط زهد و رعایت دقایق احکام دینی متودِست (۳) نامیدند. این طایفه در سال ۱۷۳۸ بلندن آمدند و چون نمیتوانستند در کلیساها وعظ کنند در کوچه بموعظه پرداختند چنانکه امروز و غاظ «سپاه رستگاری» در معابر بموعظه مشغولند تدریجاً در تمام انگلستان منتشر شدند. در مزارع برای برزگران و در معادن برای عملجات ذغال سنگ وعظ میکردند و در احوال ملت انگلیس تأثیری عظیم نمودند. اهمیت این طایفه در کثرت عدد نبود زیرا که هر چند امروز بچند میلیون میرسند در وقت وفات وِسلِی پنجاه سال بعد از تأسیس (۱۷۹۱) عدّه آنان از صد هزار نفر تجاوز نمیکرد. اهمیت آنان در حس تقلید و رقابتی بود که در سایر فرق مذهب پروتستان تولید کردند و طوایف دیگر را نیز بتبعیت خود در امر دین جاهد و ساعی ساختند. بر اثر مجاهدات این فرقه تعطیل روز یکشنبه که یکی از خصوصیات انگلستان است در نهایت سختی تعمیم یافت و حسّ احسان و اتفاق چنان رواج گرفت که اکنون بنام نهضت «نوع پرستی» معروف است. مریضخانههای بسیار با موقوفات معینّه ساخته شد و محبس ها مرمت و اصلاح گردید. اما کار عمده آنها مخالفت با برده فروشی بود که بالاخره در اواخر قرن هیجدهم و ابتدای قرن نوزدهم منجر بمنع تجارت سیاهان افریقائی گردید که مقدمه منع عمومی

(۱) - Oxford

(۲) - Wesley

(۳) - methodistes

بر
نشود و نیز از نتایج اقدامات! این فرقه تجدید خصوصت
و عناد با مذهب کاتولیک بود که در اثر تعقیب و بغض این طایفه کاتولیکها در
غالب امور بیگانه و مستثنی شمرده شدند و این حال تا سال ۱۸۳۹ در انگلستان
باقی بود.



و یلیام پیت
اُمّا بیداری
حسّ وطن -
پرستی بوسیله و یلیام پیت صورت
گرفت (۱۷۷۸-۱۷۰۸). پیت
هم مثل والپول از نجبا و ملاّکین
ده نشین محسوب میشد. ابتداء
صاحب منصب سواره نظام بود ولی
در ۲۶ سالگی مبتلا بنقرس شد
و ناچار خدمت قشون را ترک گفته
وارد سیاست گردید و از طرف قصبه
الدسارم (۱) عضویت مجلس عوام
انتخاب گردید (۱۷۳۴).

پیت در عزّت نفس و شرافتمندی
پیت اوّل (۱۷۷۸-۱۷۰۸)

و بی طمعى سرآمد اقران شمرده میشد چنانکه مدّت ده سال صندوق دار قشون
بود (۱۷۴۶-۱۷۵۵) و برخلاف دیگران دیناری ثروت نیندوخت و قناعت
ذاتی که داشت اورا از هر خیانتی بیزار و بی نیاز میساخت. چون نماینده مجلس عوام شد
کمر بدشمنی والپول بر بست و بشیوه ارتشاء و افساد اخلاق که آن وزیر پیش گرفته بود
حملات شدید نمود. در این وقت دسته ولگردان سابق الذّکر اورا بریاست خود قبول
کردند. نظر بحسن بیان و فصاحت گفتار معروف «بوکیل بزرگ» شد و در میان عاّمه شهرتی

فوق العاده یافت. حسّ وطن پرستی شدید و تعصّب آمیزی در قلب او زبانه میکشید. کافی نمیدانست که وطنش فاتح باشد بلکه آرزو داشت دشمنان انگلیس خاصّه فرانسه بکلی معدوم الاثر شوند. غروریت بدرجه وطن پرستی او میرسید. متکبرانّه میگفت: « میدانم که رهائی وطن فقط بدست من است و جز من کسی از عهده این امر بر نخواهد آمد. » فعالیت و عشق او بکار چنان بود که در حال نزع امر داد او را بمجلس اشراف ببرند تا در مذاکرات شرکت بجوید. مذاکرات این جلسه راجع به پیشنهاد ترك جنگ با مستعمراتی بود که شورش کرده بودند و پیت آن پیشنهاد را برای انگلیس مضرّ و مشئوم میدانست. بعد از این جلسه چهار روز بیشتر در حیات نبود. اقدامات پیت نیروئی جدید بانگلستان بخشید. از کلمات اوست که گوید: « شما هم ملّتی بشوید، هر چیز را فراموش کنید جز سود عمومی را. » مردم قول او را در گوش گرفتند. در سال ۱۷۵۷ با اینکه ژرژ دوم اورا دوست نداشت و مایل بوزارتش نبود وزارت یافت مقارن این احوال قشون فرانسه در دریای مدیترانه و کانادا و خاک آلمان شکست های بزرگ بقوای انگلیس داده و در حال پیشرفت بود چنانکه بعضی لشکر فرانسه را در دروازه لندن میدیدند یعنی در دشت « سالیسبوری (۱) » ولی پس از چهار سال (اکتبر ۱۷۶۱) که پیت دوره وزارت خود را ختم کرد و مستعفی شد انگلیسها کانادا و هندوستان و تقریباً باقی مستعمرات را از چنگ فرانسویان خارج کرده بودند.

حکومت روزی که پیت از کار کناره جست یکسال از وفات ژرژ دوم گذشته و سلطنت بنوّه او ژرژ سوّم رسیده بود (۱۷۶۰).
انگلیس ژرژ سوّم خیلی با اسلافش اختلاف داشت میخواست طرز حکومتی را که سابقین مستقر ساخته بودند از میان بردارد از وقتی که سلاطین خاندان هانوفر بر سر پادشاهی انگلستان نشستند قانون اساسی جدیدی بر مجموعه قوانین اساسی انگلستان که یادگار قرون ماضیه بود افزوده نکردید. این مجموعه عبارت بود از شارت بزرگ که ژان سان تر (۲) در (۱۲۱۵) عطا کرد و قانون موسوم به

(۱) - Salisbury

(۲) - Jean sans Terre

درخواست حقوق که یادگار عهد شارل اول است (۱۶۲۸) و قانون مسمی به اعلام حقوق که در سال (۱۶۸۸) وضع گردید. اما علاوه بر این قوانین اساسی بمرور زمان رسوم و آدابی مستحکم شده بود که فقط بحکم سابقه منزلت قوانین موضوعه داشتند و بنا بر این سوابق تاریخی قوای دولتی انگلیس مشترک میان شاه و وزراء و پارلمان بود.

شاه و وزراء و عمال درجه اول دولت و صاحبمنصبان ارشد و غیره را اختیار و بکار منصوب میکرد. بنا بر تصویب وزراء قوانین موضوعه پارلمان را صحه میگذاشت و قوت قانونی میدبخشید. عبارتیکه شاه در روی قوانین مینوشت این جمله فرانسه بود که از قرن سیزدهم و زمان سلاطین نورمان^(۱) بیادگار مانده و امروز هم متداول است: «شاه تصویب میکند» و عبارتی که بالاخص روی قوانین مالی مینوشت این جمله فرانسه بود که اکنون نیز مرسوم است: «شاه از رعابای صدیق خود متشکر و حسن نیت آنانرا پذیرفتار است و این قانون را تصویب میکند.» چون از سال ۱۷۰۷ بعد سلاطین کلیه قوانین را بلااستثناء صحه گذاشته و هیچیک را رد نمیکردند رسم بر این جاری شده بود که گویا صحه گذاشتن برای شاه اجباری است و حق رد قوانین را ندارد. شاه را اصولاً جایز الخطا نمیدانستند اگر دولت خطائی میکرد البته از ناحیه وزراء بود نه شخص پادشاه بنا بر این شاه انگلیس هیچ نوع مسئولیتی نداشت.

کابینه وزراء شاه و وزراء را از میان نمایندگان انتخاب میکرد چرا که حضور وزراء در موقع مذاکرات و رأی گرفتن در باب وضع مالیات و سایر قوانین لازم بود و جز وکیل کسی حق حضور در پارلمان نداشت بنا بر این وزیر بایستی سمت نمایندگی هم داشته باشد تا بتواند در موقع رأی حاضر شود. طبعاً وزراء از دسته صاحب اکثریت انتخاب میشدند و تا زمانیکه اکثریت مذکور بآنها اعتماد و همراهی داشت در مقام خود ثابت میماندند. وزراء هیئتی

تشکیل میدادند که بکابینه موسوم شده و یکی از آنان بعنوان رئیس الوزراء یا شخص اوّل بر آن ریاست میکرد. غالباً رئیس الوزراء لیدر وقائد اکثریت پارلمان نیز بود. چون ژرژ اوّل و ژرژ دوم هیچوقت در هیئت وزراء حضور بهم نمی‌رساندند سابقه براین جاری شده بود که باید کابینه وزراء دور از حضور پادشاه تشکیل بیابد. رئیس الوزراء نتیجه مذاکرات را از طرف وزراء دیگر بعرض میرسانید و وزراء مسئولیت مشترکه داشتند یعنی همه مسئول اعمال یکدیگر بودند. اگر رأی عدم اعتماد نسبت بیکدی از آنها داده میشد وزراء بالاجماع بایستی استعفا بدهند. اگر وزیری منهم بقصیری میشد مجلس عوام میتوانست اقامه دعوی نماید و مجلس اشراف بایستی محاکمه کرده حکم صادر کنند. در مقابل این حق که مجالس داشتند وزراء هم میتوانستند پارلمانها را منحل نموده و تجدید انتخاب بعمل آورند. در اینصورت اگر وکلائی انتخاب میشدند که نسبت بوزراء حسن نظر نداشتند هیئت دولت بایستی از کار کناره کند این طرز حکومت که وزراء از میان اکثریت پارلمان انتخاب شده و زمامداری نمایند موسوم است بحکومت پارلمانی و عبارت است از حکومت مملکت بوسیله نمایندگان اکثریت اهل مملکت.

پارلمان
پارلمان در قصر وست مینستر^(۱) لندن مقام داشت. مذاکرات وکلا تا اواسط قرن هیجدهم سری بود لکن بعدها منتشر گردید. نمایندگان که در اتنای مباحثات و مذاکرات در مقام خود جای داشتند چون نوبت برآی دادن میرسید بایستی از مجلس خارج شوند و تا سال ۱۷۷۱ جراید ممنوع بودند که شرح مذاکرات پارلمان را چاپ کنند.

پارلمان مرکب بود از مجلس اشراف (لردها) و مجلس عوام. انتخاب لردها بشاه بود و هر قدر اراده میکرد میتوانست منصب لردی عطا نماید. در سال ۱۷۱۴ عده نمایندگان اشراف ۲۰۸ نفر بود و ژرژ اوّل و دوم نیز صد و پنجاه لرد جدید ایجاد کردند. منصب و لقب لردی موروثاً انتقال مییافت.

(۱) - Westminster

مجلس عوام تشکیل میشد از دو صنف وکیل و کلای ایالات و نمایندگان بلاد و قصبات. جمعاً عدّه آنها به ۵۵۸ نفر میرسید بعد از قانونی که استان هوپ وزیر و وضع کرد مدّت وکالت آنها هفت سال شد هر ایالت یا شهر یا قصبه ای دو نفر وکیل انتخاب مینمود. طرز انتخابات مجلس عوام با این طرز انتخاب کاملاً نماینده ملت انگلیس محسوب نمیشد. اولاً در خارج شهر تنها ملاک و متصرفان خالصه انتقالی و در شهر و قصبات فقط اعضاء اتحادیه ها و شهر نشینان معاف از مالیات حق انتخاب وکیل داشتند. در خارج شهر عدّه متصرفان خالصه انتقالی روز بروز کم میشد زیرا که صنعتگران متمول که حق انتخاب در شهر نداشتند اراضی دهات را بقیمت گزاف خریده جزء ملاک معتبر محسوب میشدند و باینوسیله حق انتخاب مییافتند. نقص دیگر این بود که صورت قصبات و حوزة های انتخابیه در قرون وسطی مرتب شده و یادگار زمان شارل بزرگ محسوب میگردد و آخرین اصلاحی که در آن کرده بودند در ۱۶۷۳ بود. بنا بر این بلاد عظیمه مانند لیور پول و منچستر و غیره که در قرن هیجدهم بعمران و آبادی نایل گشتند در آنصورت منظور نبودند و نماینده نمیدادند. بالعکس بعضی از قصبات معموره و برجعیّت قرون وسطی در قرن هیجدهم روبرو خرابی نهاده و سکنه آن به پنج خانوار رسیده بود. بقسمیکه در تمام ده جز یک نفر که حائز شرایط انتخاب کنندگی باشد وجود نداشت و همان یک نفر هم بحکم قانون دو وکیل انتخاب مینمود. مثلاً قصبه یاقریه الد سارم که پیت اول از انجا انتخاب شد همین حال را داشت.

این قصبات خالی السکنه را قصبات فاسده میگفتند و غالباً ملک اشراف درجه اول بودند. یکی از اشراف موسوم به دوک دونیوکاسل^(۱) بقدری از این قصبات فاسده داشت که ثلث نمایندگان مخصوص قصبات را او انتخاب میکرد. طبعاً کار بخريد و فروش میرسید. علناً بازار بیع و شری دایر میگردد و هر کس بیشتر میداد نمایندگی مال او میشد. قیمت هر کرسی گاهی بچهار هزار لیره بالغ میگشت. رو بهمرفته از هشت میلیون جمعیت فقط صد و شصت هزار نفر حق انتخاب کردن داشتند و باقی مردم

(۱) - duc de Newcastle

محروم بودند. در زمان پیت دوم سی قریه که جمعاً ۳۰۷۵ نفر انتخاب کننده داشتند شصت نفر نماینده بمجلس میفرستادند. چنین طرز انتخاباتی البته بایستی اصلاح بشود. اکثر مردم با این اصلاح موافقت داشتند معذک پیشنهادی که پیت در سنه ۱۷۸۵ ترتیب داد بتصویب نرسید و تا سنه ۱۸۳۲ بموقع اجرا نیامد. تشکیلات داخلی مجلس عوام و ترتیب اداری آن از اینقرار طرز عمل مجلس عوام بوده و هنوز هم هست: مجلس یکنفر ناطق برای اداره جلسه و ریاست انتخاب میکرد. این شخص نماینده تمام و کلا و خطیب عمومی بود. هر وقت نطقی لازم میشد او بایستی حرف بزند و سایر ناطقین هم که شروع بکلام میکردند روی سخن باو داشتند. این ناطقین فقط در محل خود ایستاده و صحبت میکردند. منبر نطق خاصی در میان نبود. مجلس دستور اعمال و مذاکرات را خود تهیه میکرد. مسائل مهمه مخصوصاً طرح قوانین مربوطه بمالیه و تجارت قبل از مطرح شدن در مجلس در کمیسیونها تحت مطالعه قرار میگرفت و پس از ختم تحقیقات خبر آن بمجلس عمومی تقدیم میگردد. اخذ رأی بوسیله بلند کردن دست صورت میگرفت و اگر اشتباهی رخ میداد تمام نمایندگان از مجلس خارج شده و مجدداً باز میکشند. موافقین از يك در و مخالفین از در دیگر و هنگام دخول شماره درسته را یادداشت میکردند. اگر مطلبی فوریت نداشت مجلس بزودی در آن رای نمیداد بلکه معمولاً طرح ها و پیشنهادها را سه مرتبه تحت شور قرار داده و در سه جلسه بفاصله چند روز سه بار اخذ رأی میکرد. پس از اخذ رأی در مجلس عوام قانون بمجلس اشراف فرستاده میشد و عاقبت بعد از توضیح بصح همایونی قوت قانونی و قابلیت اجرا مییافت. ژرژ سوم و سیاست

شرایط انتخاب و کلاء بطوریکه ذکر شد کار ژرژ سوم را که از سال ۱۷۶۰ تا ۱۷۸۳ در صدد تأسیس حکومت مطلقه شخصی او شخصی و تغییر حکومت پارلمانی بود آسان میکرد. ژرژ سوم خیلی با اسلاف خود اختلاف داشت. تولد و تربیتش در انگلستان صورت گرفته و از این جهت یکنفر انگلیسی واقعی بشمار میآمد. این پادشاه بیست و دو ساله

بسیار ساده بود و بهمان سادگی باقی ماند. او را بتجای صخرانشین تشبیه میکردند. شرافتمند و دارای رفتار پسندیده بود و از این لحاظ کاملاً با تیاکان خود اختلاف داشت هوش و فکرش محدود و خیره سری و استبدادش بکمال بود.



مادرش که زنی جاه طلب از اهالی آلمان بود شخصاً در تربیت فرزند مراقبت کرد تا زنده بود بر او تسلط کامل داشت و این فکر را در مغز پسرش جای داد که باید « پادشاه واقعی » بشود چند لحظه قبل از وفات پسر را گفت : « سعی کن که در پادشاهی لایق این عنوان باشی » قصد مادرش آن بود که ژرژ بر خلاف اجدادش عملاً در سیاست دخالت کند و خود را بالاتر از احزاب و وزراء قرار بدهد یا بنابر قول گرین (۱) مورخ شاه رئیس - الوزراء مملکت بشود. معنی این اقدام

ژرژ سوم (۱۷۳۸-۱۸۲۰) ۶۰ سال در انگلستان پادشاهی راند در سنه ۱۸۱۰ مجنون شد تبدیل حکومت پارلمانی به سلطنت مطلقه شخصیه بود و ژرژ نهایت کوشش در نیل باین آرژو مینمود.

ژرژ سوم و حزب توری حزب توری در این مقصود پادشاه مساعدت کرد زیرا که چون در سنه ۱۷۴۵ جا کویت ها یعنی طرفداران جاک سوم مدعی سلطنت کلی مغلوب و معدوم شدند امید حزب توری در افساد و ارتشاه

(۱) - Green

اعاده سلطنت استوارتها مقطوع شد و مجبور گشتند که بسلسله هانوری یعنی سلطان حاضر مملکت متوسل و متوجه شوند. جز اینهم وسیله نداشتند تا بار دیگر زمام امور حکومت را در دست بگیرند زیرا که متجاوز از هفتاد سال دیشتان از هر منصب و مقام مهمی بریده بود. علاوه بر این چون مرام آنها عبارت بود از طرفداری قدرت ممتاز پادشاه، در این مورد از مساعدت بشهریاری که در صدد توسعه اقتدار خویش است و بعنوان خشک و خالی اکتفا نداشته طالب سلطنت حقیقی است نقضی در مرام آنها رخ نمیداد سهل است ماده اساسی مرام بموقع اجراء و عمل گذاشته میشد.

پس ژرژ سوم از طرفی حزب نوری را بحکم مرام خودشان بیاری خود آورد و از طرف دیگر چند نفر از حزب وینگ را نیز با خود مساعد گردانید باین طریق که طرز سیاست والپول را پیش کشید و دست بدامن ارتشاء یا « خرید و جدان » زد. محض اینکه جمیع وکلا با او همدستان باشند شاه عموم منتخبین و منتخبین را ابتیاع کرد تا صمیمانه با او یار و فادار باشند و این را « حمایت مقام سلطنت » مینامید. شاه شخصاً هر روز بنابر رأی که وکلاء در مجلس میدادند صورت اسامی نمایندگان که بایمقی پادشاه یا ثنیه نمود مرتب میکرد. مناصبی که مورد دخل بود بوکلای موافق عطا میشد و دیگران از آن مقامات محروم بودند. کار و قاحت بجائی رسید که در روزهای مهم قبلاً آراء را بوجه نقد میخريدند. بعضی جلسات مجلس باین ترتیب بیست و پنج هزار لیره استرلینگ برای شاه تمام میشد.

نتایج سیاست
 این طرز حکومت تقریباً از ابتدای سلطنت ژرژ سوم شروع شد و در این وقت پیت از وزارت افتاد و مقام او به لرد بیوت (۱) شخصی شاه
 مرتبی سابق پادشاه تفویض شد. معذک نه سال طول کشید تا شاه هیئت وزرائی کامل عیار و مطابق دلخواه و آلت دست و مطیع اراده خویش بدست آورد. این کابینه که ریاستش با لرد نورث بود ۱۲ سال دوام یافت (۱۷۷۰-۱۷۸۲).

در سیاست خارجی این حکومت شخصی نتایج و خیمه داد و موجب عدم رضایت و اعتراض امریکای شمالی^(۱) که آنوقت مستعمرهٔ انگلستان بود گردید (۱۷۶۵-۱۷۷۴) و کار بجائی رسید که آن مستعمره دم از استقلال زد و بکمک فرانسه مستقل شده بممالک متحدهٔ امریکای شمالی موسوم گردید (۱۷۷۴-۱۷۸۳). در داخله هم این سیاست شاه باعث مناقشات ملت و سلطنت شد و یکی از مواردی که کاملاً میول ملت و مدعیات پادشاه باهم مقابله کردند قضیهٔ ویلکس^(۲) است که هفت سال تقریباً طول کشید (۱۷۶۳-۱۷۶۹) و دونتیجه از آن بدست آمد: یکی توسعهٔ مطبوعات، دیگر اثبات لزوم تغییر طرز انتخابات.

قضیهٔ ویلکس ویلکس نمایندهٔ مجلس عوام که مردی زشت اخلاق بود از رئیس الوزراء موسوم به بیوت تقاضا کرد که او را سفارتی بدهد و چون مقبول نیفتاد برای ضدیت بارئیس الوزراء جریده ای بنام نورث برایتون^(۳) تأسیس کرد. این جریده اهمیت و مقبولیت تمام یافت. در آوریل سال ۱۷۶۳ ویلکس لفظ پادشاه را انتقاد کرد بعباراتی که در نظر پادشاه توهین آمیز بود. هیئت وزراء مشارالیه را توقیف نمود لکن چون توقیف موافق نظامات جاریه صورت نگرفت قضاة محبوس را رها کردند و وزراء و مأمورین مربوطه را بپرداخت جریمهٔ سنگینی محکوم ساختند. مردم شهر لندن را چراغان کردند نه محض خصوصیت و محبت به ویلکس بلکه برای اینکه میدیدند در این قضیه حق آزادی انتقاد و حریت مطبوعات در خطر زوال و حقوق آنها دستخوش استبداد است. دولت هم بسختی مشغول تعقیب قضیه شد و این بار نکات قانونی را کاملاً رعایت نمود. ویلکس که در این اثناء بفرانسه گریخته بود محکوم بمنع حضور گردید (فوریه ۱۷۶۴). مشارالیه در موقع انتخابات ۱۷۶۸ به انگلستان مراجعت کرد و از طرف یکی از مهمترین ایالات موسوم به میدل سکس^(۴) بعنوان مجلس عوام انتخاب شد.

(۲) - Wilkes

(۳) - North - Briton

(۱) - فصل هشتم رجوع شود

(۴) - Middlesex

شاه طرد و اخراج او را از مجلس خواست و پذیرفته شد و در حین آنکه ویلکس شخصاً بمحکمه رفته و سعی میکرد که خود را از محکومیت سابق الذکر مبرا سازد مجلس او را محکوم کرد و بمجلس انداخت آنگاه انتخاب کنندگان بر ضد مجلس قیام کردند و آتش جدال بالا گرفت.

در مدتی کمتر از سه ماه (از فوریه تا آوریل ۱۷۶۹) سه مرتبه مجلس ویلکس را اخراج کرد و محرومیت او را از انتخاب اعلام نمود معذلتك سه مرتبه از طرف انتخاب کنندگان برگزیده شد و هر دفعه دارای اکثریتی بیش از پیش بود. عاقبت مجلس نه‌ور بن‌رج داد و نمایندگی رقیب او را تصویب نمود.

ملت انگلیس با دقت و شوق تمام مراقب این جدال بود. اجتماعات عظیمه در هوای آزاد برای دفاع ویلکس تشکیل یافت زیرا که اهل انگلیس قضیه ویلکس را مربوط بهیئت جامعه و متعلق با آزادی و حقوق اساسی ملت میدانستند. دفعه اول کمکی که مردم باو کردند محض صیانت آزادی مطبوعات بود لکن این بار دفاع ملت برای حفظ حق انتخاب طبقه انتخاب کننده بود که مجلس میخواست حق انحصاری برگزیدن وکیل را از آنها سلب نماید. پیت که تازه بمنصب عضو دائمی مجلس اشراف رسیده بود و لقب لرد چثام^(۱) داشت مجلس عوام را در این رفتار غاصب حقوق ملت و بامال کننده قانون معرفی نمود و گفت «این مجلس نماینده حقیقی ملت نیست» و با این انتقادات فکر تغییر و اصلاح قانون انتخابات را در مردم ایجاد کرد. اهالی لندن ویلکس را بسمت مشاور بلدیّه انتخاب کردند و در سال ۱۷۷۴ به بلندترین مقامات بلدی بالا برده ملقب به لرد مئیر^(۲) شیخ البلد ساختند سال بعد ویلکس وارد مجلس عوام شد و ملت عاقبت الامر بر پادشاه غلبه نمود.

هیجانی که از قضیه ویلکس در انگلستان رخ داد موجب توسعه مطبوعات
توسعه و تقویت مطبوعات گردید. در حین که آتش جدال از

(۱) - Lord Chatham

(۲) - Lord Mair

دو طرف مشتعل بود مطبوعات استفاده عظیمی کردند و آن حق درج مذاکرات پارلمانی بود که تا آن زمان حق انتشارش را نداشتند و فقط گاهی مختصراً نتیجه مذاکرات مجلس را درج مینمودند آنهم از بیم اعتراضات در هزار برده و بعنوان اخبار واصله از پارلمان ممالک موهومه مثلاً مذاکرات مجلس اشراف لی لی پوت (۱). در ۱۷۷۱ مجلس عوام که گاهی از حدود خود تجاوز کرده بکارهاییکه در حیطه تکالیف او نبود دست میزد یکی از مدیران مطابع را بجرم انتشار مذاکرات پارلمانی حبس نمود. قضاة لندن مداخله نمودند و محبوس را رهایی بخشیدند در مقابل مأمور پارلمان را که بر خلاف ترتیب بتوقیف اقدام کرده بود حبس نمودند. این واقعه موجب هیجان و شوق عمومی شد و چون مجلس درجه حرارت و اضطراب عمومی را ملاحظه کرد دست از تعقیب برداشت و اجباراً خاموشی گزید. از این تاریخ بعد ملت انگلیس روز بروز مراقب سیر حوادث بود و از تصمیمات مجلس و دولت آگاهی یافته فوراً بقضاوت میپرداخت و با ابراز میل و اظهار اراده خویش پارلمان را مجبور میساخت که بخواهش او رفتار نماید. جراید مهمه که در آن زمان تأسیس یافت عبارت بودند از: نورث برایتون و مخبر عمومی (۲) در این جریده اخیراً بامضای مجعول جونیس (۳) مقالات آتش باری بر ضد شاه و وزراء انتشار یافت که امروز جزء اسناد مهمه ادبی محسوبند و تا حال کسی کشف نکرده است که اسم حقیقی نویسنده چیست. بعضی از روزنامههای بزرگ امروز انگلستان هم یادگار آن دوره هستند از قبیل تایمز، مورنینگ پست، مورنینگ کرویکل و مورنینگ هرالد (۴).

سقوط نورث در ایام جنگ امریکا (۱۷۷۴-۱۷۸۳) نظر بمحوادث جنگی و تأثیر سلطنت شخصی پادشاه در انگلستان احزاب و انتصاب پیت دوم بدسته های معین تقسیم شدند. بعضی از افراد فرقه ویک بحزب

(۱) - Lilliput

(۲) - Public Advertiser

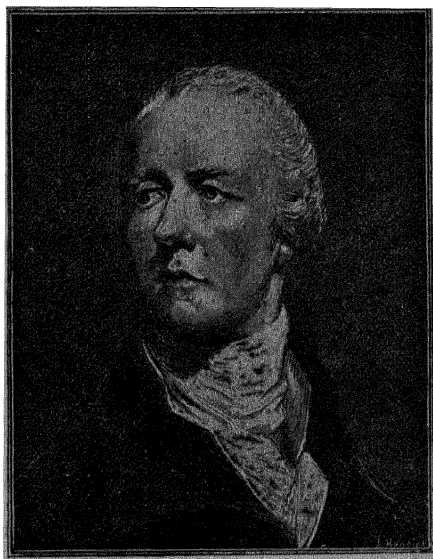
(۳) - Junius

(۴) - Times, Morning Post, Morning Chronicle, Morning Herald.

و توری با هم اتحادی کردند و دسته

جدیدی تشکیل دادند.

یکی از جماعات متّحده
مرگب از ویگ و توری که
عدّه ویگ ها در آن بیشتر
بود نورث را از صدارت ساقط
ساخت ۱۷۸۲. متّحدین
مزبور پیشنهادی تهیّه دیدند
راجع بکمپانی هندوستان که
آن کمپانی را کاملاً تابع وزارت
خانه قرار میداد و این پیشنهاد
موجب شد که تمام تجار برضدّ
متّحدین قیام کردند.



شاه این ناخشنودی تجار
را بهانه کرد و وزراء را باستعفاء
مجبور نمود و پسر لرد چثام
را که به پیت دوّم معروف است
و آنوقت بیست و چهار سال
داشت (دسامبر ۱۷۸۳)
بوزارت اختیار کرد. این
انتخاب پادشاه قاعده بایستی

پیت دوّم (۱۷۵۹-۱۸۰۶)

در سن ۲۱ سالگی نماینده پارلمان و در
۲۴ سالگی صدراعظم انگلستان شد قریب
۲۰ سال سلطان حقیقی آن مملکت و دشمن
بزرگ فرانسه بشمار میآمد

موجب خرسندی عمومی بشود زیرا که پیت در طیّ سه سال نمایندگی با فصاحت
بیان عامّه را کاملاً فریفته و بخود متمایل ساخته بود و آثار صحتّ عمل و اراده و عزم

راسخ از جبین او ظهور کامل داشت. اما برخلاف این واقع شد اعضاء مجلس عوام اظهار خصومت شدید کردند و در ظرف سه ماه شانزده مرتبه آن وزیر جوان را در اقلیت گذاشتند.

معذلک علی رغم رسوم جاریه پیت استعفا نداد زیرا که میدانست افکار عامه با او همراه است تدریجاً مخالفت نمایندگان را محو و باطل ساخت و چون یقین حاصل کرد که غلبه محقق است با انحلال پارلمان مبادرت نمود. در انتخابات جدید دشمنان پیت ۱۶۰ کرسی پارلمانی را از دست دادند و عده آنها بسیار قلیل شد و اکثریت مجلس عوام هوا خواه وفدائی پیت گشت (۱۷۸۴). پس از این تاریخ ویلیام پیت که که هم طرف توجه شاه و هم مورد اعتماد ملّت بود تقریباً حکمران حقیقی مملکت انگلیس گردید و بیست سال بر آن مسند باقی ماند. در این مدت انگلستان وارد جنگهای خونین بر ضد فرانسه و تشکیلات انقلابی آن مملکت شد.

حریت
در انگلستان

باری بجران مشروطه انگلستان که از سال ۱۷۶۰ شروع شد و اقداماتی که زرّز سوم برای تأسیس سلطنت شخصی کرد عاقبت پس از بیست و چهار سال کشمکش بغلبه حکومت پارلمانی خاتمه یافت. باید دانست که در سخت ترین وقت بجران که پارلمان در نهایت ضعف و شاه در کمال قوّت بود باز دولت انگلیس را اگر با سایر دول آن زمان مقایسه کنیم خواهیم دید که بیش از سایر ممالک حکم قانون نافذ و هوس مستبدانه شاه بی تأثیر بوده است. بر خلاف دول دیگر در انگلستان صورت خرج سالیانه را نمایندگان تعیین و ترتیب میدادند. اهالی از نعمت نظامات مدنی برخوردار و در اداره امور مملکت سهیم و شریک و مال و عرض و حرّیت آنها در حمایت قانون از دست برد امنای دولت محفوظ بوده است. مثلاً در قضیه ویلکس دیدیم که چون پارلمان او را بر خلاف قانون توقیف کرده بود بیدرنگ رهائی یافت و وزرائی که بجنین توقیف غیرقانونی حکم داده بودند از طرف قاضی بتأدیه جرمه بسیار سنگینی محکوم گشتند در صورتیکه امروز هم حتی فرانسویان چنین مصونیت قانونی ندارند.

مقارن آن احوال در فرانسه یکی از نجبا^۱ ولتر را بچوب بست و چون او تقاضا نمود که از طریق عدالت بابقوه^۲ قهر^۳ به چوب زننده را مجازات کنند خود را بزدان افکندند. اتباع خارجه خاصه فرانسویانی که در انگلستان اقامت داشتند بر استحکام تشکیلات و انتظام امور این مملکت غبطه میخوردند. مونتهسکیو مینویسد: «هر فردی از افراد این کشور خود را سلطانی تصور میکند» آزادی نطق و تحریر و طبع و حق تجمع و شرکت برقرار بود این دو حق اخیر را مثلاً فرانسویان در اواخر قرن نوزدهم توانستند بدست بیاورند. مشاهده حریت و مساوات انگلستان موجب شد که فرانسویان حکومت استبدادی پادشاه خود را کمتر تحمل نمایند. دارژان سون وزیر در سال ۱۷۵۱ مینویسد: «از کشور انگلستان نسیمی بجانب ما میوزد که آمیخته بحکمت و نوید حکومت آزاد و مبشر ختم دوره استبداد است.» آزادی اسباب آبادی عمومی انگلستان شد. غنای اقتصادی فوق العاده این مملکت از قرن هیجدهم خاصه از سال ۱۷۶۰ شروع گردید. کم کم این مملکت زراعتی مبدل بکشوری صنعتی شد. یکی از علل نیرومندی او ازدیاد نفوس بود که از ۱۷۰۰ تا ۱۷۸۰ مضاعف گردید. مخترعین طریقی یافتند که فلزات را در عوض آتش هیزم بوسیله ذغال سنگ ذوب نمایند و چون انگلستان صاحب معادن وافر ذغال سنگ است این طریقه بزودی رواج یافت و مملکت انگلیس را در صنعت فلز سازی بدرجه ای رسانید که مدتهای مدید هیچ دولتی رقیب او نمیشد. بعد از سال ۱۷۶۷ بحرای رودخانه ها را اصلاح و جداول بسیار حفر کردند و جدولی عظیم فیما بین شهر لیورپول و منچستر ساختند. باین ترتیب انگلستان دارای طرق و معابر کامل گردیده وسایل ارتباطیه بنحواتم فراهم شد و مصالح بنائی و مواد و اشیاء ثقیله که سابقاً حمل آنها بعلت گرانی و نبودن وسایط نقلیه بسیار دشوار بود بآسانی حمل و نقل گردید. در همین اوقات چندین ماشین پنبه زنی از جمله ماشین نخ تابنی معروف به میول جی^(۱) (۱۷۶۴-۱۷۷۶) اختراع شد. وات^(۲) نیز با تکمیل ماشین

(۱) - Mule-Jenny

(۲) - Watt

بخار وسیله تحريك آلات و اسباب سابق الذكر را فراهم آورد (۱۷۶۹-۱۷۷۹).
 بهمت این دانشمند ماشین بخار که تا آن زمان باز یچه‌ای بیش نبود و از اطاقهای امتحان
 علماء خارج نمیشد در دسترس عموم افتاد و سرچشمه جاویدان تولید قوی و تحريك
 آلات گردید. با این اختراع وات مثل این بود که چندین میلیون کارگر توانا
 تقدیم ملت انگلیس کرده است. باین ترتیب مردم انگلستان در تولید قوای صنعتی
 ترقی عجیب و فوق العاده نمودند و از این حیث بر جمیع ملل عالم برتری یافتند.



فصل سوم

امپراطوری روسیه در قرن هیجدهم اصلاحات پتر کبیر سلطنت کاترین دوم

در قرن هیجدهم نقشه سیاسی و توازن دول اروپای شمالی و شرقی کاملاً دیگرگون گردید و کمتر میتوان در تاریخ واقعه ای نشان داد که از حیث اهمیت و عظمت با این وقایع برابری کند. دو دولت یعنی روسیه و پروس قدم در مدارج ترقی نهادند و دو دولت دیگر یعنی سوئد و ترکیه روی بنقص و انحطاط گذاشتند. سوئد که در اواسط قرن هفدهم بر ممالک اطراف بحر بالتیک تسلط یافته و قریب پنجاه سال بزحمت بسیار این سلطه و اقتدار را حفظ کرده بود در این قرن قدرت مکتسبه را از دست داد. عثمانی هم که از اواخر قرن پانزدهم بپس از چشم اروپا را ترسانیده و برای ملل مسیحی خطری عظیم محسوب میشد با آنکه دویست سال تفوق خود را نگاهداشت در این قرن رو بضعف و انحطاط گذاشت. سوئین مملکتی که در این عصر ضربت مهلك یافت لهستان بود که همسایگانش پروس و روس و اطریش آنرا تجزیه و تقسیم کردند.

روسیه که قبل از قرن هیجدهم در ردیف دول آسیائی محسوب میگشت در عهد سلطنت خاندان رومانف در صدد وصول بتمدن اروپای غربی برآمد و در این قرن همدوش دول معظمه گردید. آن دولت پس از طی دو مرحله بسر منزل مقصود نایل شد: ابتدا بشمشیر پتر کبیر رشته اقتدار سوئد را در سواحل بحر بالتیک از هم کسبخت، سپس بتدبیر کاترین دوم^(۱) دولت لهستان را از صفحه سیاست محو کرد. پتر کبیر در حینی که روسیه را از حیث سیاست قرین دول اروپائی مینمود جدّ

(۱) - Catherine II

بلیغ داشت که رسوم و اخلاق ملت را کاملاً تغییر بدهد و تمدن اروپائی را بر اهل روسیه تحمیل کند. کاترین دوم کارهای پتر را تعقیب نموده باتمام رسانید.

طفولیت* تسار فئودور^(۱) سومین پادشاه سلسلهٔ رومانوف در سال ۱۶۸۲

بلا عقب فوت شد. برادری داشت پانزده ساله ایوان نام که عاقل و علیل و تقریباً ابله و احمق بود. اما برادر صلی او پتر اول

پتر که طفل نه ساله از بطن زن دوم تسار آلکسیس^(۲) بود مغزی هوشیار ودلی بیدار داشت. تسار متوفی غیر از این دو برادر چندین خواهر نیز داشت از جمله صوفی که دختری ۲۶ ساله و بسیار جاه طلب بود. بوئیارد ها^(۳) چنین مصلحت دیدند که پادشاهی از آن پتر باشد و تا بسن رشد نرسیده است مادرش زمام امور را در دست بگیرد. اما صوفی سترلتسی^(۴) ها را بشورش تحریک نمود و ایوان را در عنوان سلطنت با پتر شرکت داده خود نیابت سلطنت یافت و هفت سال در آن مقام باقی ماند.

این کودتائی که صوفی کرد بنفع پتر تمام شد و باب سعادت را بر روی او بگشود پس از این واقعه پتر از قصر سلطنتی کرملین^(۵) که بمنزلهٔ سیاه چال اولاد تسار بود و یکی از مورخین روسیه آنرا «قصر وزندان» نام نهاده است رهائی یافت و از تربیت و تعلیمی که اولاد تسار در این قصر مییافتند و در نتیجه خوی حیوانات و درایت احقان میگرفتند معاف شد. خواهرش او را به پیر آب - راجنسکوی^(۶) که قریه‌ای بود در مقابل دروازهٔ شهر و تقریباً مجاور با محلهٔ خارجیان مسکو فرستاد. این محله اسلو بودا^(۷) نام داشت و اتباع خارجه مجبور بودند فقط در این محله مسکن اختیار کنند. سکنهٔ این محله بسیار مختلف و مختلط بود. اتباع آلمان و اکوس و هلند یش از سایر ممالک در آن جا مقام داشتند. سیاسیون و سرمایه داران معتبر و معماران و صاحب منصبان نظامی که منتظر شغل بودند

(۱) - Le tsar Féodor

(۲) - tsar Alexis

(۳) - Boiards

(۴) - streltsi

(۵) - Kremlin

(۶) - Préobrajenskoïé

(۷) - Sloboda

ویدیه و ران و عدهٔ کثیری از مردمان فرومایه و در بدر در پهلوی هم منزل گرفته بودند. پطر با چند تن از خارجیان آشنا شد. ابتداء دو نفر هلندی را شناخت یکی معماری موسوم به تیمرمن^(۱) که مختصری از مبادی علوم باو آموخت. دیگر نجاری براند^(۲) نام که محض تفریح خاطر پطر کشتی کوچکی شرعی ساخته و در آب مردابی افکند و ابن اولین سفینه‌ای بود که تزاری از تزاران روس در آن مینشست. اما پطر سر بازی را بیش از ملاحتی دوست داشت. بامهرتران اصطبل امپراطوری (که سه هزار اسب در آن بود) و با شاگرد آشپزها و اطفال همسال خود وعده‌ای از جوانان خارجی فوجی بعنوان بازی ترتیب داد (۱۶۸۲). این فوج تدریجاً رو باز دیاد گذاشت تا اینکه هفت سال بعد لشکری آراسته شد دارای پیاده و سواره نظام و توپخانه و در واقع اولین هستهٔ سپاه کنونی روسیه گردید. روزی محض امتحان بیکی از قلاع واقع در قریه حمله بردند و آنرا فتح کردند. بازی این اطفال جدی بود پس از هر جنگی که واقع میشد چندین مجروح و گاهی مقتول در میدان جنگ میماند چون خبر بصوفی خواهر پطر میرسید میگفت «طفل است بازی میکند.»

در ماه او ۱۶۸۹ که آن طفل جوانی هفده ساله شده بود
 جلوس
 باو خبر دادند که خواهرش صوفی پس از آنکه خود را ملکه
 پطر اول
 روسیه خوانده عزم جزم کرده است که مادام العمر سلطنت
 را در دست خویش نگاهدارد. پطر بكمك همبازی هایش از حقوق خود دفاع نمود.
 استراتسی‌ها که حامی صوفی بودند خود را کنار کشیدند و او را بی‌یاور گذاشتند.
 پطر خواهر را در یکی از صوامع محبوس کرد و خود زمام امور را در دست گرفت
 (سپتامبر ۱۶۸۹). این مصادف بود با سالی که گیوم دورانت انگلستان را منقلب
 ساخت و لوی چهاردهم جنگ معروف به لیگ دو کسبورک^(۳) را شروع نمود.
 پطر بمحض اینکه مالک الترقاب روسیه شد بیش از پیش بمحلهٔ اسلوبودا آمد

(۱) - Timmerman

(۲) - Brandt

(۳) - Ligue d'Augsbourg

و زفت کرد و رابطه مستحکم با بعضی از خارجی‌ان ساکن آن جا بست مخصوصاً با کوردون (۱) و لوفور (۲). کوردون از نجبای قدیم اکوس و از سرهنگان قشون اطریش بود که سی سال اخیر را در مسکو بسر میبرد. چون روسها او را مرد جنگ میدانستند صوفی او را در یکی از جنگها سرداری لشکر داد. لوفور پسر دوافروشی بود از اهل سویس که برای تحصیل معاش بروسیه آمده و پانزده سال مانده بود او نیز مثل کوردون در قشون خدمت میکرد و چون ثروتی هنگفت داشت مهمانیهای بزرگ بخارجیان هم محله خود میداد و پطر هم هفته چند روز خود را بخانه او دعوت میکرد و در آنجا نخستین بار منظره‌ای از تمدن و عیش و عشرت اروپائیان را مشاهده کرد و تفاوت آنرا با زندگانی اهل روسیه دریافت.

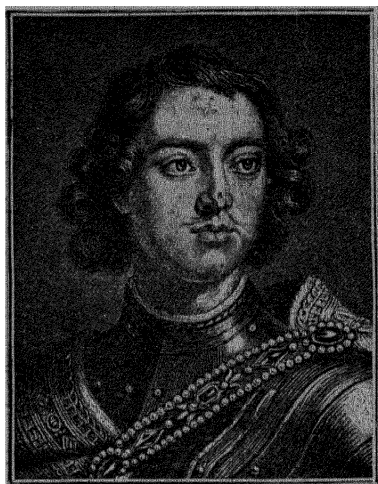
ارتباط پطر با اروپائیان مقیم مسکو اساسی ترین وقایع دوره جوانی و مهمترین حادثه تغییر دهنده زندگانی او محسوب میشود. از این اروپائیان کمی لغت آلمانی و هلاندی و قدری از مبادی حساب و هندسه و سایر علوم را آموخت و این معلومات دریچه‌ای از تمدن مغربی بر روی او باز کردند بقسمیکه مغز جوان او فریفته شده در همان اوقات با خود عهد کرد که حتی الامکان بهتر با آن تمدن درخشان آشنا شود و ملت نیمه آسیائی خود را هم طوعاً و کرهاً هم رنگ اروپائیان سازد.

مقاصد پطر محض حصول باین مقصود بایستی روسیه بسهولت و آزادی کامل بتواند با مغرب زمین مرتبط گردد. لکن دولت سوئد ایالات لیونی و استونی و انگری و کارلی و فنلاند را در تصرف داشت و میان روسیه و بحر بالتیک حائل بود. دولت عثمانی نیز مصب رود دنیپر و رود دون را متصرف بود و مانع از ورود کشتی روسیه ببحر سیاه میشد. لهستان هم روسیه را از اروپای مرکزی جدا میساخت. پطر کبیر میگفت از میان یکی از این سه دیواریکه سوئد و عثمانی و لهستان بین ما و اروپا کشیده اند بایستی « پنجره‌ای باز کنیم ».

پس انجام دو کار لازم بود: تبدیل کیفیات داخلی و تغییر اوضاع خارجی روسیه

و پطر در مدت سی و شش سال سلطنت (۱۶۸۹-۱۷۲۵) هم خود را مصروف نمود که این دو مقصود را با هم پیش ببرد و هر دو را یکدفعه قرین انجام سازد. **شخص و اخلاق** پطر از مردانی است که میتوان گفت از وجود آنان تغییری در روی کره زمین حاصل شده است. پس لیاقت دارد که احوال پطر او را قدری مفصّلتر بنگاریم.

پطر مردی عظیم الجثه بود قامتش بدو متر و چهار سانتیمتر میرسید. حرکاتی چست و چالاک و پشتمی مختصر خمیده داشت. قوّت او مثل پهلوانان افسانه بود. در مهمانی آگوست دوساکس پادشاه لهستان پشقاب نقره مقابل خود را برداشته و چون موم بدور انکشتان پیچید. تحمّل او در خستگی خواه از زحمت و خواه از افراط در شرب و غیره بحدّی است که بتصوّر نمی گنجد. گاهی اتفاق می افتاد که يك شبانه روز حتّی چهل و هشت ساعت بلا اقطاع در میخانه ای بشرب شراب یاودکا (عرق روسی) مشغول میشد و چون بیرون می آمد سه چهار ساعت بیشتر استراحت نمیکرد و همین مقدار راحتی برای رفع کسالت و تجدید نشاط او کافی بود. بنیه ای داشت که از هیچ صدمه ای بستوه نیامد قوّت و فعالیت از سرتا پای او ظاهر بود کار و کوشش برای او همانقدر لزوم داشت که تنّفس برای دیگران لازم است و غالباً اعمال او مثل عمل تنفس انجام میگرفت یعنی بی تفکّر و تأمل. لحظه ای نمیتوانست بیکار بنشیند دائم در حرکت بود و از این سرحد بسرحدّ دیگر مملکت سیر مینمود یا فرمان صادر میکرد یا لشکر عرض میداد یا کشتی رانی مینمود یا نقشه شهر میکشید یا در کارخانه های ساحلی تیشه ورنده برداشته نجاری میکرد. در کاربنائی عمارات مداخله داشت با علماء بتشریح اجساد، با سلعانیها بتراشیدن ریش، با خیاطان ببریدن لباس اشتغال میورزید بدست خود ریش و لباس روسهای کهنه پرست را کوتاه میکرد که شبیه باروپائیان شوند هنگام لزوم در میرغضب خانه بشکنجه محبوسین و بریدن سر مقصرین بوسیله آلات مختلفه سیاست مشغول بود.



پتر کبیر در سن ۲۶ سالگی

(۱۶۷۲-۱۷۲۵)

پتر قریحه و رفتار وحشیان داشت ناگهان چنان بخشم میآمد که هر کس را حتی سهرای خارجه که در مقابل خود میدید میزد. یکر و زسفر هلاندر ابادمشت گرفت و ملازمی را که سرعت کلاهنش را برنداشته بود بضرب عصا هلاک کرد. از مسخرگیهای بسیار پست و بازیهای مضحك عامیانه که گاهی بجای ناپسند و زشت میرسید خوشش میآمد، در سفر اروپا عماراتی را که میزبانان منزل او قرار میدادند بیاد غارت میداد، پنجره را خراب میکرد، میل و اثاثیه را میشکست، تابلوهای نقاشی را میدرد

و اشیائی را که میپسندید بر میداشت و اگر کسی مانع میشد آنها را ضایع و خراب مینمود. این کار چنان بالا گرفت که پادشاهان اروپا که اموال خود را دوست داشتند منل فردریک کیوم اوّل پادشاه پروس چون از مسافرت پتر در سنه ۱۷۱۸ خبردار شدند عماراتی را که برای پذیرائی او مهیا کردند قبلاً امر دادند که آنچه اشیاء تجملی در آن است بمحل دیگر انتقال بدهند که از دستبرد پتر مصون باشد.

هوش تند پتر کبیر شبیه بهوش مخصوص وحشیان بود که بسوق طبیعی مفید را از غیر مفید فوراً تمیز میدهند و قیمت عملی هر چیز را سرعت ادراک میکنند لکن نمیتوانست از ظواهر باعماق مسائل فرد رود و باین جهت چیزهای جدیدی را که بر مملکت خود وارد و بر مردم تحمیل کرد نتوانست با اوضاع خاص روسیه وفق بدهد و مناسب احوال روسها در اخذ آثار تمدن انتخابی بعمل آورد فقط

تقلید میکرد و غالباً تقلید هایش سطحی بود. بقول والیس زوسکی (۱) نویسنده روسی کارهای پتر «مثل مثبت کاری و ظاهر سازی» از ابتکار خالی و عاری بود و فی الحقیقه چون کاراصلاحات بانجام رسید روسیه دارای قشونی آلمانی و جهازاتی هلندی و اداراتی سوئدی گردید. باز از آثار توحش که در پتر دیده میشد فقدان نظم و ترتیب و عجله در مبادرت بهمه چیز و بی صبری در اتمام همه کار بود.

معذک این مرد وحشی از بزرگان عالم بود از علائم بزرگی او بقای عزم و کوشش متمادی و مستمر در انجام مقاصد را باید شمرد. نه از شکست خارجی نومید میشد، نه از توطئه داخلی میترسید، نه از تنبلی و سستی زیردستان خسته و دلسرد میکرد. همیشه بمحض شکست خوردن قوه سعی و مجاهدت او تجدید و تحریک میشد اصرار در کار و نیروی طبیعی بالاخره جمیع موانع را ازپیش پایش برداشتنند. برای اینکه کاملاً بدانیم که ابرام و اصرار او در کار بجه پایه و چه اندازه بود لازم است باین عبارت دقت نمائیم که از قول پتر نقل میکنند که بعد از یکی از سخت ترین مغلوبیتهای خود بر زبان رانده است: «سوئدی ها دیر زمانی ما را شکست خواهند داد لکن عاقبت از بس ما را شکست میدهند طریق شکست دادن را بما میآموزند.»

دیگر ازعلامات بزرگواری او این بود که میزان وظایف پادشاهی را احساس میکرد و در امر مملکت داری خود را زیر بار مسئولیتی گران میدانست و حتی المقدور این نظر بلند را باعمل توافق میداد. پتر نیز مثل لوی چهاردهم خود را صاحب اختیار مطلق و مالک مال و جان رعابای خویش دانسته و مانند او «هر چیز را از لحاظ نفع مملکت ملاحظه میکرد» اما از این حیث پتر از آن سلطان بزرگ فرانسه بالاتر بود که خود را اولین خادم مملکت میشمرد و کلیه قوی و وسایل و جمیع فکر و هوش و تمام نیروی کار و حیات خویش را وقف خدمت مملکت ساخته بود و فقط شخصی که از حیث عظمت فکر و بلندی همت در آن عصر باو میرسید

فردريك گيوم صاحب پروس و براند بورگ بود. بمحض اينكه صوفى در صومعه
 بزدان افتاد و زمام اختيار بدست پطر درآمد نخستين كارش اين بود كه ميراث
 پدرى را بمملكت بخشيد. اين بخشش عبارت بود از پنجاه هزار خانوار و دوست
 هزار روبل عايدى ساليانه كه بحساب امروز به سه ميليون فرانك بالغ ميشود.
 فقط مزرعه اى داراى هشتصد نفر رعيت براى خود نگاهداشت كه از عوايد آن و
 مواجيبى كه دولت در عوض خدماتش ميداد معاش ميكرد و اين مواجب از اينقرار
 بود: چند وقت ۲۶۶ روبل ميكرفت بنام استاد نجار يعنى بعنوان خدماتى كه در
 نجار خانه دولتى انجام ميداد و ۴۰ روبل بنام پطر ميخالويچ از صندوق نظام باو
 ميرسيد و پس از آنكه در قشون بدرجه سرهنكى ارتقاء يافت (سنه ۱۷۰۷) اين
 حقوق بمبلغ ۴۶۰ روبل بالغ شد. نظر باین قلت عايدات تسار لباس ژنده اى دربر
 ميكرد و به قبائى از ماهوت مندرس ساده و چكمه پاره پاره و جورابى خاكستري رنگ
 پراز و صله وينه اكتفا ميكرد و باز بسبب همين فقرمالى اشخاصى را كه ميخواست
 ملاقات نمايد نزد خود نميخواند بلكه بخانه خدمتگزاران عزيز خویش دعوت ميكرد
 از قبيل منچيكوف^(۱) كه سابقاً شاگرد شيرينى پز بود و لوفور و كوردون و غيره
 و مصارف مهمانى را صاحب خانه ميپرداخت. پطر يك دينار از وجوه مملكتى را
 جز در راه مملكت بمصرف نميرسانيد و يكشاهى براى كسب لذات و ارضائى هوسهاى
 خویش خرج نميكرد. در شب تاجگذارى بعضى از زينت هاى نقره اى كه موقوفه
 لباس رسمى او دوخته بودند بزمين افتاد پطر بخشم تمام فرياد برآورد: «آه كه در وقت
 جاروب كردن اينها را با خاك بدور خواهند ريخت در صورتيكه با اين نقره نمكّن بود
 مواجب يكي از نظاميان خود را بپردازم!» با اين صرفه جوئى و خرده بينى كه
 موجب خنده سياستمداران آن عهد اروپا ميشد روسيه تدريجاً صاحب قشون بزرگ
 و بحرى گرديد و دو وسيله مؤثره ترقى خویش را بدست آورد.

جنگ

با عثمانیان

پنج سال اول سلطنت پتر ایام خوشگذرانی بود که از جمله عرض لشکر و مانور و مشق نظامی را باید شمرد. در این زمان میل مسافرت به اروپا و مطالعه اوضاع آن سامان در پتر پیدا شد. اما قبل از مبادرت بسفر لازم دید که کاری بزرگ و درخشان بکند تا در اروپا معرّف او باشد از این رو در سنه ۱۶۹۵ نظری سیاست خارجی انداخته و سعی کرد که از سمتی به اروپا راهی باز کند و این منظور جز با گرفتن یکی از بنادر متعلقه بسوئد در بحر بالتیک یا از متصرفات عثمانی در سواحل بحر سیاه صورت انجام نمیپذیرفت.

پتر بدو جهت حمله بعثمانی را مقدم داشت نخست آنکه عثمانیان را ضعیف تر از سوئدی ها میدانست زیرا که سلطان عثمانی با اطیش و ونیز جنگ داشت دوم آنکه عثمانیان مسلمان بودند و کینه آن دولت اسلامی که شهر قسطنطنیه یعنی مرکز مذهبی ارتدوکس ها را در تصرف داشت عمیق ترین کینه های ملی اهالی روسیه مخصوصاً پیروان مذهب ارتدوکس محسوب شده و هنوز هم میشود. بنابراین جنگ با عثمانی مقبول عامه و بمشابه جهاد بود.

فتح آزوف

پتر بر آن شد که بندر آزوف را در مصب رود دون بچنگ آورد. در نخستین جنگ که لشکر روسیه فقط از راه خشکی حمله بردند مجبور بعقب نشینی گشتند (۱۶۹۵). تسار سفاین چند تهیه دید و سال بعد از طریق آب نیز قلعه آزوف را در محاصره افکند و در (ژویه ۱۶۹۶) مفتوح ساخت.

فتح آزوف در سرتاسر اروپا مشهور گردید. در این لشکر کشی کوردون و لوفور فرماندهی داشتند و پتر که آنوقت ۲۳ ساله بود در یکی از چهار فوج طرز اروپائی خود سمت توپچی ساده ای داشت. پتر تا آخر سلطنت همین سادگی و احتیاط و فروتنی را حفظ کرد مثلاً در ترقیات نظامی درجه بدرجه مطابق قواعد معموله بالا رفت تا برتبه سرهنگی نایل شد و در هیچ جنگی شخصاً فرمان نمیداد.

جنگ با دولت

تسخیر آروف با وجود تمام اهمیتش روسیه را بطور خیلی ناقص به اروپا متصل میساخت. قلعه آروف در پشت دو بندر مسدود و محصور بود یکی دریای آروف، دیگر بحر سیاه که عثمانیان در قسطنطنیه

سوئد

گذرگاه آن را در اختیار خود داشتند بعلاوه جمیع سواحل بحر سیاه در تصرف عثمانیان بود و بالعکس بحر بالتیک فیما بین آلمان و لهستان و سوئد و دانمارک مشترک بود و جنبه بین المللی داشت و بنابراین رسیدن به بالتیک در نظر بطر خیلی مفیدتر از بحر سیاه میآمد. پس چهار سال بعد از آنکه دیوار عثمانیان را از جانب دریای سیاه سوراخ کرد روی بجانب بالتیک آورد که در حصار سوئدی ها نیز رخنه ای بکند. جنگی که در این طرف شروع شد بیست و یکسال دوام یافت از سال (۱۷۰۰ تا ۱۷۲۱).
گوستاو آدلف^(۱) پادشاه سوئد در قرن هفدهم آرزو داشت دولت سوئد

که بحر بالتیک دریاچه سوئدی باشد یعنی تمام سواحلش بتصرف سوئد درآید و آن دولت تقریباً آرزوی پادشاه سابق خود را برآورده و بر آن دریا مسلط شده بود. در ساحل شرقی فنلاند و انگری^(۲) و کارلی^(۳) را از دولت مسکوی (یعنی روس) گرفت و ایالات لیونی^(۴) و استونی^(۵) را از لهستان دربربود. در ساحل جنوبی یعنی در خاک آلمان مصب رود ادر^(۶) و استرال سوند^(۷) و پمرانی^(۸) شرقی را مستخر ساخت و ناحیه اسکانی^(۹) یعنی منتهی الیه جنوبی شبه جزیره اسکندیناو را در مقابل تنگه ای که بحر بالتیک را با اوقیانوس اطلس متصل میسازد بعلاوه چند جزیره از قبیل گوتلاند^(۱۰) و داکو^(۱۱) و اوسل^(۱۲) از دولت دانمارک گرفت. دولی که ایالات و نواحی مذکوره را از دست داده و مغلوب اتحاد برضد سوئد

سوئد شده بودند طبعاً کینه دولت غالب را در دل گرفته در پی فرصت میگشتند و این فرصت در اواخر قرن هفدهم بدست آمد چه در این وقت (۱۶۹۹) شارل دوازدهم پادشاه سوئد بیش از هفده سال نداشت و طفل محسوب

(۱) - Gustave Adolphe

(۲) - Ingrid

(۳) - Carélie

(۴) - Livonie

(۵) - Esthonie

(۶) - Oder

(۷) - Stralsund

(۸) - Poméranie

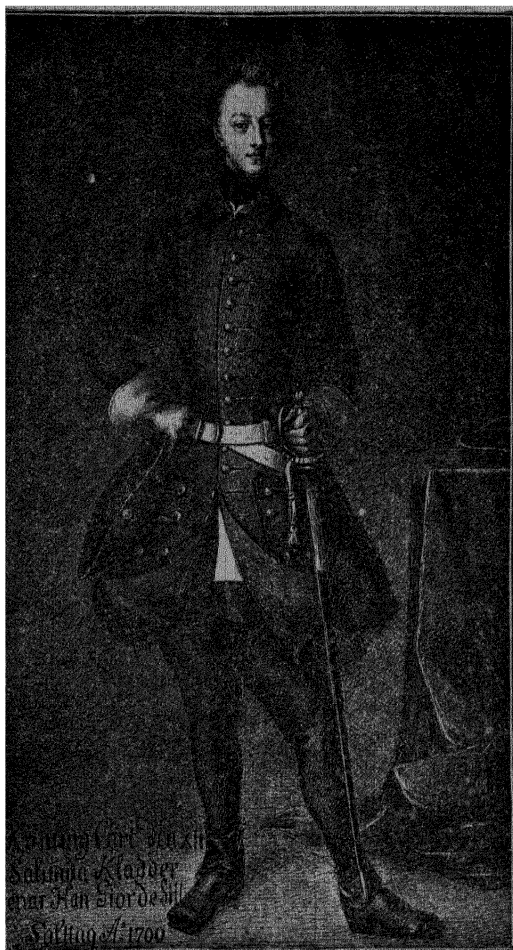
(۹) - Scanie

(۱۰) - Gottland

(۱۱) - Dago

(۱۲) - Oesel

میشد. پس بطر
 اول تسار روسیه
 را گوست دوم
 پادشاه لهستان که
 انتخاب کننده
 ساکس نیز بود و
 فردریک چهارم
 پادشاه دانمارک
 عزیزت بر آن
 نهادند که با شارل
 دوازدهم پنجه
 در انداخته و
 مشترکاً آن جوان
 را از میان بردارند
 پس سه پادشاه
 سابق الذکر
 برای حمله بسوئد
 سه عهدنامه در
 کپنهاگ و مسکو
 بستند (۱۶۹۸-
 ۱۷۰۰) و در
 سنه ۱۷۰۰
 خصومت آغاز



شارل دوازدهم (۱۶۸۲-۱۷۱۸)

نهادند. بطر لشکر به لیونی کشیده شهر ناروا (۱) را محاصره کرد.

(۱) - Narva

ناروا

اما از قضا پادشاه هفده ساله سوئد جوانی تیزهوش و دلادوری ذاتاً سلحشور و بی باک بود. بواسطه سرعت حرکت و شدت حمله تمام دشمنان را بیچاره کرد. در ماه مه ۱۷۰۰ ناگهان لشکر پیای حصار کپنهاگ آورد و دانمارکی‌ها را بعد قرارداد ترانندال^(۱) مجبور کرد و در ماه نوامبر باستخلاص شهر محصور ناروا شافت و با کمتر از نه هزار نفر که دوروز بدون راحتی طی مسافت کرده بودند بصوف خصم حمله برد و چون برف و دمه نیز از طرفی کار را بردشمن تنگ کرده بود چهل هزار قشون روس را که قسمت عمده آن هنوز بترتیب نظام اروپائی آشنائی نداشتند در ظرف نیمساعت درهم شکست.

نخستین

فتوحات روس

اگر شارل پس از این فتح نمایان بروسیه روی میآورد بطر در خطر عظیم میافتاد اما پادشاه سوئد بجنگ لهستان شتافت و در مدت شش سال از ۱۷۰۱ الی ۱۷۰۶ بتعاقب پادشاه آن مملکت پرداخت. نخست او را از لهستان آواره کرد و استانیسلاس لکزینسکی را در (ژویه ۱۷۰۴) بجای اوسلطنت داد سپس پادشاه فراری لهستان را در ایالت ساکس که حوزه انتخاب او بود تعقیب کرد و او را مجبور نمود که استانیسلاس را بیادشاهی لهستان بشناسد (سپتامبر ۱۷۰۶).

بطر از این شش سال فرصت استفاده کامل کرد. شکست ناروا بهیچوجه اسباب دلسردی او نشده بود و چون میدانست که شارل دوازدهم در اینموقع چه اوقات کرانهائی را ضایع و تلف میسازد لاینقطع موجبات گرفتاری او را فراهم میآورد و هر قدر اگوست پادشاه لهستان شکست میخورد بطر مجدداً او را بمال و لشکر مدد میکرد و خود بتقویت و ترقی قشون همت میگماشت و محض آسانی اخذ نفرات لشکری خدمت نظام اجباری را مرسوم کرد و برای تهیه توپ باوجود همه و ممانعت روحانیون ناقوسهای کلیسا را ذوب نمود و بلاد رنگ لشکر بجانب بحر بالتیک رانده ایالات انگری و لیونی و استونی را مستحضر ساخت (۱۷۰۱-۱۷۰۴).

در این اوقات شارل باصرار و جهد هر چه تمامتر در صدد خلع پادشاه لهستان بود و از دشمن بزرگ خود غفلت داشت. پطر در ۱۶ مه ۱۷۰۳ در اراضی که تازه از دشمن گرفته بود یعنی در ساحل رود نوا (۱) و منتهی الیه خلیج فنلاند شالوده و اساس پایتخت جدید خود موسوم به سن پترزبورگ و قلعه کرنشتاد (۲) را میریخت و در عین حال چون میدانست که شارل دوازدهم او را آسوده نخواهد گذاشت به تحکیم قلاع جنگی آن نواحی میپرداخت.

حمله بروسیه
پولتاوا (۳)
این حمله در ژانویه ۱۷۰۸ شروع شد. شارل با ۳۳ هزار نفر روی بروسیه نهاد پطر درخواست صلح کرد و متعهد شد که تمام ایالات مفتوحه را به شارل پس بدهد مشروط بر اینکه بندری از بنادر بالتیک را باو واگذارد. اما شارل در پاسخ گفت: «در مسکو قراری خواهیم داد.»

پس پطر همان خدعه ای را که چندی بعد در (۱۸۱۲) اخلافش نسبت به ناپلئون کردند پیش گرفت یعنی از جنگ روی برگردانده بداخله روسیه گریخت و در راه هر چه آذوقه که حملش مقدور نبود ضایع کرد و چیزی از پس خود بجای نگذاشت. لشکر سوئد بی آذوقه و بی منزلتگاه مراحل دراز میپیمودند و درمانده و مغلوب میشدند. شارل بجای اینکه مستقیماً بسمت مسکو براندر روی بجانب جنوب و ایالت اوکرانی نهاد چه یکی از رؤسای طایفه قزاق موسوم به مازپا (۴) او را دعوت کرده بود و شارل امید داشت که تمام طوایف قزاق را بمدد خود آماده سازد لیکن مازپا بیش از سه هزار سوار بیاری او نیاورد. لشکری که بریاست یکی از بهترین صاحبمنصبان شارل دوازدهم موسوم به لوون هویت (۵) بمدد میآمد در کنار رود دنیپر شکست خورد و تمام لوازم و آذوقه جنگی خود را از دست داد (نهم اکتبر ۱۷۰۸). زمستان معروف ۱۷۰۹ در روسیه بسختی هر چه تمامتر شروع گردید. هزاران نفر از لشکر سوئد تلف و تمام اسبان قشون هلاک شد و توپ ها در صحرا

(۱) - Néva (۲) - Kronstadt (۳) - Poltava (۴) - Mazeppa (۵) - Lævenhaupt.

ماند بجز چهار عدد که هر قسم بود با خود میبردند . وقتی که این لشکر در مانده و خسته بیای قلعه کوچك پولتاوا رسید بیش از ۱۹۰۰۰ تن از آن باقی نبود (مه ۱۷۰۹) پطر با شصت هزار نفر و ۷۲ توپ در رسید و روز هشتم ژوئیه ۱۷۰۹ جنگی خونین و صعب روی داد . تسار شخصاً ریاست فوج پیاده را داشت و جانبازی میکرد . لشکریان سوئد که باروتشان تمام شده بود بجنک تن بتن و سر نیزه و شمشیر پرداختند و در اندك وقتی همه یا کشته و یا اسیر گشتند . خود شارل در این جنگ شرکت نداشت چرا که ده روز قبل گلوله پاشنه پایش را شکسته بود و نمیتوانست سوار شود . از بیم گرفتاری جمعی از سپاهیان او را بر چهار چوبی نهاده بنزدیکترین سرحدات خاك عثمانی که (بندر) نام داشت رسانیدند . شارل پنج سال در این مکان توقف نمود (۱۷۰۹ - ۱۷۱۴) .

کتر جنگی چنین نتایج مهمه داشته است . بیک ضربت شوكت و قدرت سوئد بخاك افتاد و دیگر برنخاست و روسیه نخستین دولت اروپای شمالی و خطر ناگهانی ممالك اروپا گشت . آلفرد رامبو^(۱) مبالغه نکرده است در این کلام که گوید : جنگ پولتاوا در تاریخ عمومی عالم مبداء جدیدی محسوب میشود .

تجدید جنگ معذلك نزدیک بود که دو سال بعد نتایج فتح پولتاوا در يك روز بر باد برود . عثمانیها بتحریک شارل دوازدهم و تأیید و مساعدت سفیر فرانسه بروسیه اعلان جنگ دادند (نوامبر ۱۷۱۰) . پطر بشتاب تمام حمله ور شد و چون تصوّر میکرد که جمع کثیری از مسیحیان خاك عثمانی بمدد او قیام خواهند کرد متهورانه بایالت مولداوی^(۲) داخل شد و تا ساحل رود پروت^(۳) پیش راند . در آنجا قشونش که قسمتی از قحط آذوقه تلف شده بود دچار لشکری پنج برابر افزونتر شد . پطر هلاکت و شکست را در برابر میدید ناگاه بخاطرش آمد که از فساد اخلاق و رشوه خواری ترکها استفاده کند زنش کاترین هم با او مساعدت کرد . این کاترین ابتداء پرستار اطفال

(۱) - Alfred Rambaud

(۲) - Moldavie

(۳) - Pruth

وچندی « مترس » و شش ماه قبل زن بطر شده بود . در این گیر و دار هر چه الماس باخود داشت به تسار داد و او نیز هر قدر طلا در اردو بود گرفته بر آن افزود و بفرمانده اردوی ترك كه وزیر اعظم محمد بلتجی بود تقدیم داشت . این هدیه با « بخشش » دوست هزار روبل وزیر اعظم را بمذاكره و آشتی مجبور نمود و عهدنامه معروف به پروت منعقد شد باین ترتیب بطر و لشكریانش از خطر جستند و بندر آزوف مجدداً جزء ممالك سلطنت عثمانی شد (۲۳ ژوئیه ۱۷۱۱) .

انهدام امپراطوری
سوئد
بطر قوای خود را بجانب بالتیک متوجه ساخت . بمحض ختم جنگ پولتاوا متحدین سنه ۱۷۰۰ تجدید اتحاد کردند .

امپراطور و فردریک گیوم اوّل پادشاه پروس نیز بسلاطین سابق الذّكر ضمیمه شدند و دندان برای دریدن شكار خود یعنی مملكت سوئد نیز کردند . تسار جزایر آلاند (۱) را گرفته و تسخیر ایالت لیونی و فنلاند را انجام داد . اگوست دوساكس پادشاه فراری لهستان هم وارد مملكت خود شده و استانیسلاس - لکزینسکی دست نشاندۀ شارل دوازدهم را بیرون نمود (۱۷۰۹) و شاه دانمارك تهیه سفاین میدید كه بخاك سوئد لشكر پیاده كند و شاه پروس ایالت پومرانی (۲) غربی را بتصرف در آورد .

باین تفصیل شارل دوازدهم از عثمانی بیرون نمیآمد و سعی داشت كه سلطان را بتجدید اعلان جنگ وادارد و چون مجلس سنای سوئد از او درخواست كرد كه یاخود بوطن باز گردد یا اجازه نصب نایب السلطنه بدهد جواب داد كه عنقریب موزه پای خود را خواهم فرستاده كه شمارا اداره كند . در نوامبر سال ۱۷۱۴ شارل از عثمانی مأیوس شد و فرار اختیار نمود لکن در این موقع از متصرفات سوئد در جنوب بالتیک جز قلعه استرال سوند (۲) چیزی باقی نمانده بود و شارل این قلعه را هم كه بقیه السیف امپراطوری بزرگ سوئد محسوب میشد نتوانست نجات ببخشد و نگاهدارد . شاه پروس آنجا را محاصره كرد و در دسامبر ۱۷۱۵ مسخر گردانید .

(۱) - Aland

(۲) - Poméranie

(۳) - Stralsund

وفات

شارل دوازدهم در استرداد ایالات از کف رفته کوشش نکرد و بسمت دیگر یعنی جانب اوقیانوس اطلس متوجه شده با دولت اسپانی پیمانی بست و برآن شد که مملکت نوروز را از تصرف دانمارك خارج سازد اما بمحض شروع جنگ درخندق مقابل قلعه فردريك شال بقتل رسید (۱۱ دسامبر ۱۷۱۸) خواهرش اولريك - الهه اونور^(۲) که بجای او سلطنت یافت با سلاطین لهستان و پروس و دانمارك عهد دوستی بست و اراضی را که دو پادشاه اخیر گرفته بودند بآنها واگذاشت و پس از چندی در سنه ۱۷۲۱ که قشون روس در نواحی استکهلم پیاده شد سوئدی ها بتوسط دولت فرانسه عهد نامه نیشناد را با روس منعقد ساخته ایالات لیونی و استونی و انگری و کارلی و قسمتی از فنلاند را به پتر کبیر واگذار نمودند (۳۰ او ۱۷۲۱).

خلاصه این جنگ ۲۱ ساله بفتح درخشان پتر خاتمه یافت و خیلی بیش از آنچه در ابتداء آرزو داشت نصیب او شد. اوّل میخواست پنجره ای بسمت دریای بالتیک بگشاید عاقبت صاحب جلوخانی بطول چندین صد کیلومتر گردید.

سفر های پتر پتر مقارن اوقاتی که بفتح ممالك همسایه اشتغال داشت اصلاحات و تغییرات داخلی روسیه را از نظر نمیکذاشت. چند ماه بعد از تسخیر آرزوف تسار محض دیدن تمدن اروپای غربی و رفع نقایص مملکت خود سفری بممالك اروپا کرد و این عبارت را شعار خود قرار داده بود: «من محصلم و به استادان محتاج» آوریل ۱۶۹۷. بنام پتر میکائیلویچ قسمتی از خاک آلمان را سیاحت نمود، چهار ماه در هلاند ماند و از این مدت فقط هشت روز در ساردم^(۳) توقف کرد لیکن ولتر و غیره مدت ماندن او را در آنجا یکسال نوشته اند و این روایت مجعوله در میان مردم شیوع تام دارد. چون پتر میل مخصوصی بدیدن کارخانهای کشتی سازی داشت و شنید که انگلیس ها برخلاف هلندی ها طریق علمی در ساختن سفاین دارند بآنگلستان سفر کرد و سه ماه متوقف شد و چون

(۱) - Nystadt

(۲) - Ulrique - Éléonore

(۳) - Saardam

نوی چهاردهم بتدابیر مؤدبانه او را از ورود بفرانسه منع کرد بجانب وین رهسپار گردید . چنانکه سن سیمون بعد از سفر ۱۷۱۷ پطر به پاریس نوشته است حس کنجکاوی او « همه جا میرسید و از دانستن هیچ چیز روگردان نبود » و در هر موضوعی ازبسی فایده عملی میکشت . با حرارتی که مخصوص سن بیست و پنجسالگی او بود بکارخانهای بحری و کارگاههای صنعتی و موزه ها و مجموعه های آثار علمی سرکشی میکرد . بعنوان نجّار در نجّارخانه و بسمت کارگر در کارخانه کاغذسازی مشغول خدمت میشد . مجموعه قوانین و ابزار و ادوات صنعتی و نمونه و نقشه کشتی و ماشین های مختلف و غیره را میخرید . از خریدن يك پوست تمساح پرکاه معلوم میشود که پطر در ضمن کنجکاوی های با فایده خود قدری بوالهوسی نیز داشته است . چندین مهندس و معمار و صاحب منصب و طبیب و ملاح و استاد فن طبع حتی سرعمله و عمله های مختلف استخدام نمود . عده اشخاصی که فقط در هالاند اجیر کرد بیافند نفر میرسید و درواقع چنانکه دراین عصر معمول است که برای آبادی و اعمار ممالك جدیده هیئتی از مراکز متمدنه استخدام و اعزام میدارند پطر نیز برای تعلیم ملت روس گروهی عظیم از معلمین و استادان مختلف با خود برد . دوّمین سفر پطر پس از بیست سال درسنه ۱۷۱۶ شروع گردید . ممالك آلمان و دانمارك و هالاند را سیاحت نموده دو ماه در پاریس اقامت گردید (مه و ژوئن ۱۷۱۷) . چون در این اوقات پطر نام و شهرتی بسزا داشت رسماً سفر میکرد و در فرانسه بیشتر برای انجام مقاصد سیاسی متوقف شد شاید با نایب السلطنه فرانسه عهدنامه ای ببندد که دولتین در حمله و دفاع پشتیبان و مددکار یکدیگر باشند اما جز بعقد يك معاهده تجارتی که موادش سابقاً در امستردام باعضا رسیده بود موافق نگشت (او ۱۷۱۷) . در اثنای عقد این قرار داد پطر در پاریس نیز مشغول مطالعه و کنجکاوی اوضاع کلی و جزئی بود و بقول سن سیمون « تفحصات پطر در امور مربوطه بطرز حکومت و مسائل تجارت و تعلیم و تربیت و انتظامات بلدی « بعبارة آخری در مجموع وسایل حسن تشکیلات مملکتی بود .

تبدیل روسیه بطر کبیر اقداماتی را که برای تغییر اوضاع داخله میکرد
 « تبدیل روسیه » میخواند و بنابر قول یکی از مورخین روسی
 این تبدیلات نتیجه اقدامات کثیره‌ای بود که بدون نظم و ترتیب انجام میگرفت و جز
 احتیاجات متفرقه وهوس نامر تب یا خیالات اتفاقی تسار مقیاسی نمیتوان برای
 آن فرض نمود. لکن محض سهولت ضبط و نظر به هدف این خیالات میتوان اقدامات
 بطر را در تحت سه عنوان کلی جمع کرد.

برخی از کارهای بطر متوجه تغییر رسوم جاریه و اخلاق موروثی روسها
 بود، تسار میگفت میخواهم: « کله حیوانات خود را بلباس انسان درآورم » یعنی
 بجای لباس نیمه آسیائی که از لحاظ سختی سرما بی تناسب هم نبود میخواست جامه
 اروپائی متداول کند. فرمان مورخ ۱۶۹۹ داشتن ریش و زلف بلند و قبای بلند را
 ممنوع میداشت و پنجسال مهلت میداد که در این مدت جمیع اهالی روسیه شکل و لباس خود
 را مناسب میل تسار قرار بدهند اما تسار تا انقضای مدت صبر نکرد. قبل از وقت
 مکرر مأمورین و عمال دولتی را بجرم تهاون در اجرای اوامر شلاق و چوب فراوان
 زد. از سنه ۱۷۰۵ بعد سامانیان و خیاطان موظف در دروازه شهر ها منتظر
 وارد و صادر بودند. ریش و زلفهای بلند را کوتاه میکردند و قباها را باندازه لباس
 معمول اروپائیان میبردند. بامر تسار حجاب نسوان ممنوع شد و مقرر گردید که
 زنان از حر مخانه ها بدرآمده بامردان معاشرت کنند (۱۷۱۸). هر کس در حضور
 تسار مخالف رسوم جدید رفتار میکرد فوراً بمجازات میرسید. گاهی تسار متخلفین
 را شخصاً چوب میزد و گاهی آنان را مجبور میساخت که لاجرعه مقداری کثیر
 عرق بنوشند و این اندازه مشروب غالباً اشخاص را مست لایعقل و قریب بهلاکت
 میساخت.

اقدامات اقتصادی از قبیل تشویق زراعت، استکشاف و استخراج معادن و تأسیس
 قریب دویست کارخانه و حفر جداول بسیار و غیره بفرمان بطر انجام پذیرفت و باین
 ترتیب روسیه آباد و ثروت خیز گشت و تجارتش رو بترقی نهاد. تسار منافع حاصله

از این اقدامات را در کار جنگ و سیاست خارجی بمصرف میرسانید. پتر در امور تعلیمات هم از همین قسم مساعی مبذول داشت اگرچه تعلیمات ابتدائی و متوسطه رواجی نیافت و فقط دستور تشکیلات آن برشته تحریر درآمد لیکن مدارس عملی چند مثل مدرسه بحریه و مدرسه جراحی و مدرسه مهندسی تأسیس شد. از این مدارس هم چندان سودی حاصل نکردید چرا که شاگردان اطلاعات ابتدائی نداشتند و بعضی از واردین بمدرسه حتی الفبا هم نمیدانستند.

مساعی جمیله و مهمه پتر در امور سیاسی و اداری و مذهبی صورت گرفت. مقصود از این مساعی آن بود که روسیه دارای تشکیلاتی بشود نظیر ممالك معظمه اروپا و در نتیجه قدرت و نفوذ شخص تسار روی باز دیاد بگذارد. غالب تأسیساتیکه بطر کبیر در این سه رشته کرد تا عصر حاضر یعنی تاسقوط سلطنت تسارهای روسیه در ۱۹۱۷ باقی بود. مهمترین آنها از اینقرار است:

مؤسسات سیاسی
و اداری
و مذهبی

بطر حکومت مرکزی و حکومت ایالات و ولایات را متمایز ساخت، حکومت مرکزی مرکب بود از سنا که در حقیقت منزلت شورای دولتی داشت و وظیفه او مطالعه امور و تهیه پیشنهادهای و تدارك نقشه تصمیمات لازمه بود و در غیاب تسار بحل و عقد امور میپرداخت. بعد از سنا ده کلکتر یا کمیته بجای وزارتخانه های معمول دایر بود. حکومت ایالات و بولات و حکام سپرده میشد، در زمان پتر دوازده ایالت تعیین گردید که هر يك بچندین ولایت و ناحیه تقسیم میگشت، عموم عمال بشدت هر چه تمامتر مربوط بمحکومت مرکزی بودند.

بطر کبیر محض تهیه مستخدمان امر داد که کلیه نجبا موطنند از سیزده سالگی تا آخر عمر به تسار خدمت نمایند. هر کس برای گریز از خدمت تشبثی میکرد خائن محسوب میشد و فوراً دارائی او توقیف و خودش از ازدواج محروم میگردد. بالعکس هر کس بخدمت تسار در میآمد سمت نجات مییافت و نیز فرمان داد که عموم عمال را اعم از اصیل النجابه یا جدید النجابه بموجب اهمیت شغلی که دارند بدوازده

درجه قسمت کنند که هر درجه را به روسی يك 'چین' میگفتند.

برای توسعه نفوذ و تسطیع اطلاع و تشدید مبنای حکومت پتر یلیس نیرومندی تأسیس کرد و تشکیلات قدیمه روحانیت روس را تغییر داد. اداره اصلی پلیس عبارت بود از شانسلیری سرّی که اداره تحقیق و تفتیش دولتی محسوب میشد. این اداره پلیس که وظایفش مافوق قوانین جاریه بود از آن زمان تا کنون رکن اعظم استبداد و حکومت مطلقه روسیه بشمار است.

ریاست روحانیون روسیه با بطریق^(۱) بزرگ بود که از جانب طبقه کشیش ها انتخاب میکردید. پتر مقام بطریقی را حذف کرده بجای آن مجمعی موسوم به سن-سینود^(۲) مرکب از اساقفه مستقر گردانید که یک نفر مدعی العموم بوکالت از جانب تسار در آنجا حضور مییافت.

باین طریق پتر روحانیون را که در قلوب رعایا نفوذ داشتند باختیار آورده وسیله اجرای مقاصد خویش گردانید. لکن پتر اقدام بانقلاب مذهبی شبیه باقدام هانری هشتم در انگلستان ننمود و هیچ عنوان مذهبی اختیار نکرد و برخلاف آنچه معروف بود و روز بروز در اذهان راسخ تر میشود نه پتر کبیر و نه جانشینان او هیچیک ریاست کلّ مذهبی روسیه را عهده دار نشدند.

قشون روسیه تدریجاً من البدو الى الختم تغییر یافت و بتقلید سپاه آلمان تشکیل و تربیت شد. در آخر سلطنت پتر قشون روس برّی و بحری باستثناء قزاقی های چریکی بقریب صد هزار بالغ گردید که از

این عدد پنجاه و هشت هزار نفر پیاده نظام بود و بجهل فوج تقسیم میشد و سی و شش هزار سواره نظام که بسی و سه فوج توزیع میکردید. مبالغ هنگفت در تهیه سفاین بحری بمصرف رسید و عده کشتیهای کوچک و بزرگی را که از هر نوع و هر قسم در زمان پتر کبیر ساخته اند متجاوز از هزار میشمارند. اما اکثر این جهازات که با شرایط نامناسب و وسایل نادرست میساختند بزودی ضایع

و بیفایده میگردید. در پایان شهر یاری پطر دولت روس فقط یازده سفینه بزرگ و دوازده کشتی کوچک و کم ظرفیت در بحر بالتیک داشت.

بنای سن پترزبورگ یکی از یادگارهای پطر شهر سن پترزبورگ است که بتنهائی حکایت از عزم راسخ و اراده قوی و میل عمران و مقاومت با حوادث و نا ملایقات طبیعی و سیاسی این تسار بزرگ میکند و اگر بدیده عبرت در آن پایتخت جدید بنگرند خلاصه ایست از تمام کارهای پطر کبیر.

محلّی که پطر برای بنای شهر جدید معین کرد عبارت بود از زمینی در ساحل دریای بالتیک و سر راه اروپا و در اراضی که تازه از دشمن گرفته بود روی جزایری پست و فرو رفته که شعب پراکنده رود نوا در آنجا بدریا میریخت. در آن مکان و اطرافش جز مرداب و چند قطعه جنگل و اراضی لم یزرع دیده نمیشد همه چیز را بایستی در آنجا حاضر بلکه ایجاد کرد. کارگران حتی ابزار و وسایل حفر هم نداشتند، باچوب زمین را میکنند و با چنگ و مشت خاک را بیرون کشیده و در دامن قبا بدور میریختند. عمده های نخستین که عبارت بودند از چهل هزار رعیت که بجزیر از دهات گرفته بودند شب بی غذا در زیر آسمان میخوابیدند و یک هزار یک هزار تلف میشدند و دائم مأمورین بجای آنها رعیت تازه نفس بکار وا میداشتند. ساختمان شهر در سنه ۱۷۰۳ شروع شد و تا آخر عهد پطر کبیر دوام داشت چنانکه گفته اند این شهر «بزرگ و صدور فرمان» از خاک بالا آمد. عمارات این پایتخت ابتداء همه از چوب بود و تسار یکخانه چوبین بطرز ابنیه هلاندی برای خود ساخت اما چیزی نگذشت که فرمان صادر شد هر کس در غیر شهر سن پترزبورگ بنائی از سنگ بسازد محکوم بتبعید خواهد شد. هر يك از ملاّکین بایستی در آنجا عمارتی دو طبقه بنا گذارند. هیچ کشتی را بآن حدود راه نمیدادند مگر اینکه مقداری سنگ بنا آورده تحویل نماید. تسار خودش هم دو قصر دستور داد بسازند و یک نفر معمار فرانسوی با حقوق سنگین استخدام شد که شهر جدید را از هر حیث باشکوه و عظمت نماید. تسار که با اراده آهنین خود مراقب کارها بود و اغلب وجود خویش را هم

بخطر میافکنند بر هر مانعی غالب آمد. اگر بر فرض در مدت سلطنت پطر جزینای سن پترزبورگ کاری انجام نمیگرفت باز این مرد توانا سزاوار لقب کبیر بود که ملت روسیه یکروز پس از انعقاد عهد نامه صلح با دولت سوئد باو داد.

مقاومت طایفه استرلتسی
پطر کبیر در مقابل خیره سری و مقاومت روسهای کهنه پرست که بابتدیلات او مخالفت میورزیدند سیاستهایی میکرد که واقعاً سزاوار لقب « پطر قسی القلب » میشد.

مقهوریت آنها
او امر پطر کبیر راجع بترك عادات قدیمه و اخلاق موروثه به تنبی و کهنه پرستی روسها گران میآمد متمعجبانان از خود میپرسیدند « این تسار کیست که هیچ چیز را مقدس نمیشمارد و آنچه قرنهای متمادی اساس اعتقادات و حیات ممالك مقدسه روس بود در چشم او ارزش و مقامی ندارد؟ » این تسار کیست که سیکار میکشد و در دریا کشتی میراند و « خوراك قورباغه صرف میکند! » آیا اصلاً عثمانی است یا آلمانی است یا دجال است؟

در ۱۶۹۷ که پطر کبیر بسياحت اروپا رفته بود طایفه استرلتسی که از تشکیل افواج جدید و نظامات مقررّه رضایت نداشتند و گویا صوفی خواهر پطر هم آنانرا تحريك میکرد سر بطغیان بر داشتند. چون پطر بازگشت هر چند مدتی از خاموش شدن آتش عصیان گذشته بود معذلك دست بکشتار و قصابی قوم استرلتسی برآورد. چهارده سیاستگاه دایر شد و پانصد تن از آلطایفه بانواع شکنجه و عذابهای جانگداز گرفتار گشتند. آنگاه تسار فرمان داد که محکومین را در میدان سرخ مسکو سر ببرند و خود نیز چند سر از تن جدا نمود و مقربین درگاه را جبراً واداشت که باین عمل زشت مبادرت ورزند. دوستان آن قوم را در زیر پنجره های صومعه ای که صوفی در آن محبوس بود بدار آویختند. آنگاه حکم قتل عام استرلتسی صادر گردید و تا چند ماه هزار هزار از آنها بهلاکت رسیدند و سالها کتله ها بر سر نیزه و اجساد از دار آویخته ماند. خشم تسار بخانواده محکومین هم سرایت کرد، زنان و فرزندانشان را از مسکو خارج نمودند و امر شد کسی کاری بآنان رجوع نکند و لقمه نانی بدستشان ندهد.

پطر و پسرش

پس از این قتل عام مخالفتها صورت سَرّی گرفت، کهنه پرستان روس امید درپسر و ولیعهد پطر موسوم به آلکسیس بستند. مشارالیه بواسطه قلّت اطلاع و تنبلی و کودبی فطری و بسبب سختیها و بد رفتاریهایی که از پدر میدید با افکار تسار مخالفت داشت و گاهی هنگام سر مستی از باده ناب میگفت که پس از وفات پطر «جهازات جنگی طعمه آتش خواهند شد و سن پترزبورگ در قعر مرداب فرو خواهد رفت» تسار از کندی و کودبی پسر سخت غضبناک بود و در سال ۱۷۱۵ باو نوشت «میبینی که من بر جان خود و بر حیات هیچیک از تبعه و رعیتم رحم نمیکنم، گمان مدار که در حق تو استثنائی قائل شوم، باید خود را اصلاح کنی و برای مملکت مفید سازی و گرنه از وراثت تاج و تخت محروم خواهی شد.»

در ۱۷۱۶ که آلکسیس بسن بیست و شش رسید اقداماتی برای منزوی ساختن او در یکی از صوامع بعمل آوردند. آلکسیس فرار کرد و با مپراطور شارل ششم پناهنده گشت. لکن مأمورین پدرش در نایل باو رسیدند و بمسکو مراجعتش دادند (ژانویه ۱۷۱۸). پطر پس از آنکه وی را مجبور ساخت که از وراثت تاج و تخت استعفا بدهد در سن پترزبورگ محکمه عالی تشکیل داده او را تحت محاکمه آورد و بدون دلیل متقن و مدرک محکمی او را بارتباط با خارجیان و آرزو کردن مرگ پدر و اندیشه انهدام تشکیلات و اصلاحات جدیده متهم و محکوم باعدام ساختند. آلکسیس در قلعه محبوس شد و در ظرف پنجروز بیش چشم پدر پنج دفعه او را شکنجه کردند و عاقبت در روزیکه بنا بود او را سیاست نمایند در زیر آلت شکنجه موسوم به کنوت^(۱) که تازیانه است بر سر آن سرب آویخته جان داد (۲۶ ژون ۱۷۱۸). پس فردای آنروز جشن بزرگی بمناسبت آب انداختن جهاز بزرگی گرفته شد و بنا بر یادداشت منچیکوف که از مقربان حضرت تسار بود پطر در این جشن حاضر شد و شادمانی و تفرّج بسیار نمود.

نتایج

آلات شکنجه مثل کنوت و تبر و دار و دولاب و غیره در دست پتر کبیر اسباب ترقی و تعالی روسیه محسوب میشد. فردریک اول درست میگوید که پتر در احوال رعایای خود همان تأثیر را کرده است که «تیزاب در آهن» میکند و این تأثیر از لحاظ سیاست بسیار عمیق بود. روسیه در آخر عهد پتر در ردیف دول معظمه اروپا قرار گرفت، اما تأثیر اقداماتیکه در تبدیل اوضاع تمدنی روسیه کرد بالعکس چندان عمقی پیدا ننمود، صورت ظاهر تغییر یافت و تصویری سطحی از تمدن نمایان گشت، لیکن بنابر قول کونت دوسگور سفیر فرانسه در زیر این قشر نازک روح و قلب و ملیکات ملت بحال سابق برقرار ماند، قبای بلند بلباس کوتاه مبدل گشت اما روس جدید همان مسکوی پدش بود.

جانشینان

پتر

پتر در ۲۸ ژانویه ۱۷۲۵ در سن پنجاه و سه بمرض ذات الریه وفات یافت و علت مرض آن بود که در عین زمستان برای کمک در نجات قایقی که مشرف بغرق بود خود را برودنوا افکند. پتر کبیر برای اینکه مبادا پسر فرزند مقتولش آلکسیس وارث سلطنت بشود در سال ۱۷۲۱ اصول و رسوم مربوطه بوراثت تاج و تخت را ملغی کرده اعلام نمود که من بعد تعیین ولیعهد بمیل خود تسار است و در این انتخاب تابع هیچ سابقه و رسمی نخواهد بود، لیکن مرگ مجال نداد که جانشین خود را معین کند. زلش کاترین بمدد منچیکوف که سابقاً کاترین رخت شوی خانه او بود بهر يك از افراد قراولان خاصه سی روبل رشوه داده و بكمك آنها امپراطريس یا ملکه روسیه شد، تا سال ۱۷۶۲ تقریباً هر وقت تغییری در سلطنت رخ میداد بهمین روش بود و تا ۲۷ سال قانون جانشینی تسار و وراثت تخت و تاج عبارت بود از زور و رشوه و در وصف این احوال یکی از سفرای فرانسه مقیم روسیه چه درست گفته است که: «اینجا مالک الرقاب کسی است که یا سر نیزه یا زرّ ناب یا انباری پر از عرق دارد.»

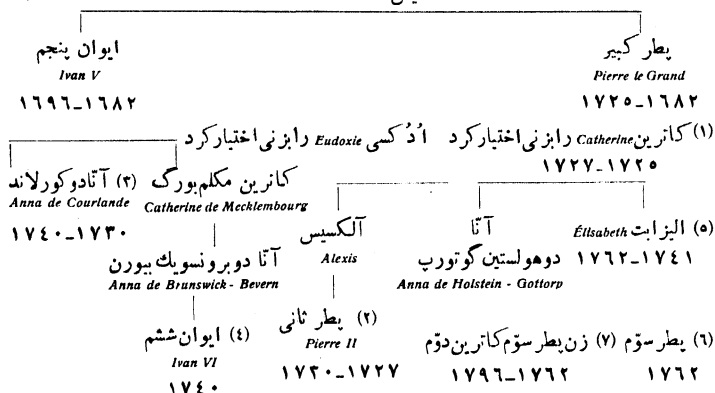
دوره فرمانروائی کاترین شش ماه بود، پس از او تاج سلطنت به پسر آلکسیس

موسوم به پطر ثانی رسید (۱۷۲۷-۱۷۳۰) که دوازده سال یش نداشت و منچیکوف میخواست او را داماد خود سازد اما منچیکوف مغضوب و به سیریه تبعید گردید و پطر ثانی در سن پانزده سالگی جهان را بدرود گفت. پس از آن جمعی از بویارها محض شکست قدرت خانواده پطر تخت و تاج را به یکی از اعیان ایوان برادر پطر کبیر دادند. دختر ایوان که آنا دوشس دوکورلاند (۱) نام داشت از ۱۷۳۰ تا ۱۷۴۰ پادشاهی کرد و نواده ایوان موسوم به ایوان ششم که طفلی دو ساله بود از ۱۷۴۰ تا ۱۷۴۱ سلطنت نمود جمعاً دوازده سال امپراطوری در خانواده ایوان باقی ماند (۲) آنا همان اشخاص را که در رسیدن او بقدرت مساعدت نموده بودند ازدَم تیغ آبدار گذرانید چنانکه روسها وی را آنای خونخوار لقب داده اند. در این اقدامات همدست و مساعد آنا مردی بیرن (۳) نام بود که سابقاً مهتر اسپان و پس از چندی مقرب درگاه و محرم اسرار آنا شده و جمعی مسلح

(۱) - Anna duchesse de Courlande

(۲) - ذیلاً سلسله نسب نساهاى روسیه را در قرن هیجدهم مینگاریم ، اشخاصی که سلطنت رسیده اند در کنار اسم آنها عددی گذاشته میشود که هم از اشخاصی که سلطنت نیافته اند ممتاز باشند و هم ترتیب پادشاهی آنها پس از پطر کبیر معلوم گردد .

آلکسیس ۱۶۷۵-۱۶۷۰



(۳) - Biren

از اهل آلمان در اختیار خود آورده و اشغال مهمه مملکتی را بخود و هوا داران آلمانی اش اختصاص داده بود. نفوذ آلمانیها چنان بالا گرفت که این دوره تاریخ روسیه را عهد سلطه آلمانی نام داده اند و رسوم و آداب آلمان در این برهه از زمان در روسیه سخت جایگیر و مؤثر شد.

الیزابت (۱) اما این اقتدار اتباع آلمان دوامی نیافت. روسها انتقام سخت کشیدند و دختر دوم پتر کبیر و کاترین را که الیزابت نام داشت بتخت نشاندند. الیزابت در میان نظامیان قبول عام داشت چرا که با صاحبمنصبان برفاقت و صمیمیت معاشرت میکرد و محفل شرب و عیش میآراست و افراد لشکر او را روس حقیقی میگفتند. پس باین زمینه مساعد الیزابت برای عروج بر سریر سلطنت مصادف بامشکلاتی نشد. بنابر قول سفیر فرانسه مشارالیهها مینقد که بسر باز خانه رفت و خود را معرفی کرده مبلغ قلیلی طلا و مقدار کثیری عرق توزیع نمود بالا اتفاق اورا بیادشاهی برداشتند. اما این تبدیل سلطنت مستلزم سختگیری و سیاستی نسبت بمخالفین نگردید. الیزابت برخلاف پدرش پتر کبیر شخصی ملایم و رحیم بود و در تمام مدت دولتش بکفر را مجرم سیاسی مجازات نکرد. این امپراطریس هوشی متوسط و دانشی قلیل داشت و اوقات را صرف آرایش صورت و لباس خویش میکرد. گویند روزی چهار پنج مرتبه جامه و زینت خود را عوض میکرد و پس از وفاتش هزار و پانصد دست لباس در صندوقخانه او یافتند. در زمانی که پتر بفرانسه رفته بود خیال داشت الیزابت را بحاله نکاح لوی یانزدهم در آورد و کاترین اول هم در دوره سلطنتش چون فرانسه پادشاه نداشت میخواست دخترش را بیک از شاهزادگان درجه اول فرانسه موسوم به دوک دوشارتر پسر نایب السلطنه بدهد. اما چون فرانسویان از سابقه و مبدا و منشاء کاترین اطلاع داشتند به پیشنهاد او قعی نگذاشتند. الیزابت نظر باین پیشنهادها و خیالاتی که پدر و مادرش داشتند بالطبع تمایلی بفرانسه پیدا کرد و چون زمام امور بدستش افتاد (از ۶ دسامبر ۱۷۴۱ - ۵ ژانویه

۱۷۶۲) نفوذ فرانسه بجای سلطه آلمان در روسیه مستقر گردید و در پترزبورگ و مسکو زبان فرانسه زبان رایج محافل عالیه و مجالس ظریفه گردید. اگرچه این امپراطریس شخصی متوسط و عادی بود لیکن سیاست روس در عهد او بالا گرفت و روسها در امور خارجه مداخلات مؤثره کردند. لشکر روس باتفاق سپاه اطریش در جنگ هفت ساله کارهای مهم انجام داد چنانکه پس از این خواهیم دید.

پطر سوم الیزابت پطر سوم را که پسر خواهرش آنا بود جانشین خود قرار داد. پدر پطر پرنس هولستین گوتورپ^(۱) نام داشت که از مردم آلمان بود. ابن پطر که نوه پطر کبیر محسوب میشد جوانی دایم الخمر و کم عقل و خیره سر بود. به نسب آلمانی خود بیش از نژاد امپراطوری روسیه افتخار میکرد و روسها را به چشم حقارت مینگریست و فردریک دوم را ستایش مینمود و بدون هیچ پرده پوشی دعا میکرد که فردریک در جنگ مظفر شود. هنگامی که آتش قتال میان لشکر روس و فردریک اشتعال داشت در خفیه نقشه جنگی روس را نزد فردریک میفرستاد. امپراطریس چون از این وقایع آگاهی یافت پطر را از حضور در جلسات شورای نظامی منع نمود، چون نوبت امپراطوری به پطر سوم رسید نخستین کار او صلح با فردریک و واگذاشتن قوای جنگی روسیه بود در اختیار مشارالیه که مطابق نظام پروس بترتیب و تنظیم آنان همت گماشت.

جلوس کاترین دوم پطر سوم شش ماه پادشاهی کرد، زنی داشت بنام کاترین که بر حسب عدم تجانس فطری و بعلافت برتری فکر و هوشش پطر او را دوست نمیداشت و اهانت و خواری بسیار بر او وارد میکرد و در ملاء عام او را نافهم و بی شعور خطاب میکرد و میگفت روزی کاترین را از نزد خود رانده و محبوبه روسی خویش را بمقام او ارتقاء خواهم داد و یکی از سفرای فرانسه راجع بمحبوبه مذکوره نوشته است که «این زن بیکی از خدمتکاران مهملخانه های پست شباهت دارد». کاترین با چند تن از صاحب منصبان مخصوصاً سه برادر موسوم به ارف^(۲) همدست شده روز ۹ ژویه ۱۷۶۲ صبح بسیار زودی که پطر از

(۱) - Holstein - Gottorp

(۲) - Orloff

پطرزبورگ خارج و در یکی از قصور اطراف ساکن بود افواج گارد را حرکت داد و بنیروی آنها خود را امپراطریس خواند.

پطر که ناگهان چنین ضربت هولناکی خورد بکلی خود را باخته و مقاومت چندانی نکرد از جایی که بود در کشتی نشسته رو بشهر سن پطرزبورگ نهاده چون میخواست قدم بخشکی گذارده وارد ارك شود قراولی فریاد بر آورد « سیاهی کیستی؟ » پطر جواب داد « امپراطور است » قراول گفت: « امپراطوری در کار نیست بدریا برگرد! » پطر اطاعت نمود. پس از آن به کاترین پیشنهاد کرد که سلطنت روسیه را تقسیم کنند، کاترین جوابی نداد و پطر مجبور شد استعفا بدهد یا بقول فردریک دوم « مثل طفلی که او را بخوابگاه میفرستند » سر بزیر افکنده رو بستر نهاده، چهار روز بعد خبر مرگش منتشر شد و علت آن را « قسمی از قولنج بواسیری که عوارض آن متوجه دماغ گردیده » ذکر کردند و در حقیقت اعوان کاترین او را زهر داده بودند.

کاترین دوم در سی و سه سالگی بیادشاهی رسید و سی و سه کاترین دوم سال هم سلطنت راند (۹ ژوئیه ۱۷۶۲ - ۱۷ نوامبر ۱۷۹۶). هوشی سرشار و جسارت و عزمی بکمال و حرص و جاه طلبی فوق العاده داشت. در اوقاتی که ملکه الیزابت حیات داشت و کاترین زن ولیعهد بود بخيال سلطنت افتاد و بسفیر انگلستان چنین میگفت: « من مصمم شده ام یا بمیرم یا بسلطنت برسم » پس جد بلیغ میکرد که نسب آلمانیش را مستور داشته خود را محبوب القلوب روس ها کند. عاقبت بمقصود نایل شد و این زن آلمانی از تمام ملکه های روسیه روسی تر گردید.

کاترین در زندگانی بسیار ساده بود، غالباً محض اینکه زن خدمتکار را صبح زود از خواب بیدار نکند خود چراغ را روشن میساخت و هیچوقت از خاطر نمی برد که هنگام دخول بروسیه از خانم های درجه ادنی و مبتلا بفقر و فاقه بوده است و اظهار خضوع و فروتنی کامل میکرد از این جهت ملازمانی که در خدمتش محرمیت

و عسوب میشدند. کاترین
دموازل کار دل (۱) او را



کاترین دوم ملکهٔ روسیه (۱۷۲۹-۱۷۹۶)

تربیت کرده بود با ادبیات فرانسه مائوس و بنویسندگان فرانسه عاشق بود. در لیاقت
حکمرانی هم از هیچیک از معاصرین خود مثل فردریک دوم و ماری تریز و

(۱) - Mile Cardel

ژوزف دوّم عقب نمی ماند. گاهی در روز پانزده ساعت کار میکرد و در تمام مدّت سلطنتش بقول یکی از شعرای روسیه « دیده بانی بود که هیچوقت عوض نمی شد » یعنی در کارها چنان مراقبت داشت که لمحّه‌ای فارغ از دیده بانی نمی گردید. درعزم و ثبات نظیر پتر کبیر بود و بعلاوه در خویشتن داری و وقار بجوئی مهارت و قدرت داشت که زیردستان را نیز باحترام اوامر و تقلید حفظ و وقار خود وادار میکرد. نومیدی و بّأس در او راه نمی یافت و حتّی در مقابل عظیمترین مخاطرات و سخت ترین شکست ها چنان ثبات و امیدی نشان میداد که اتباع مردّد خود را هم دلیر و مصمّم ساخته نایل بفتح و فیروزی میکرد.

فن تبلیغ
و کسب شهرت

کاترین مثل بازیگران تیاتر در نمایش کار های خود مهارت داشت. مثلاً محض آنکه صیت قدرت و عظمت خود را در اقصای ممالک فرنگستان منتشر سازد پانزده سال مرتباً با ولتر مکاتبه مینمود (۱۷۶۳ - ۱۷۷۸) و از این نویسنده معروف تمجید فراوان میکرد و قیمت رسالاتی که در حقّ او مینوشت باضعاف میبرد اذیت و چون خبر یافت که دیدرو (۱) از نویسندگان فرانسه تنگدست شده است محض مساعدت باو کتابخانه اش را خریداری کرد مشروط بر اینکه کتب مزبور در پاریس بماند و دیدرو کماکان مستحفظ آن بوده و از طرف امپراطریس وظیفه کتابداری را منظمّاً دریافت بدارد و دالامبر (۲) نویسنده فرانسوی را نیز مربّی پسر خود پول اول (۳) قرارداد و باینوسیله تمام فلاسفه فرانسه را که آنوقت مجرای نشر شهرت و تبلیغات محسوب میشدند طرفدار خویش ساخت و واقعاً فلاسفه مزبور نیز اجر کاترین را ضایع نکردند و بخوبی او را پاداش دادند.

کاترین در سالهای اوّل سلطنت خود (۱۷۶۷) هیئتی مرگّب از ششصد نفر نماینده جمیع طبقات و اصناف روسیه فراهم آورد و تشکیل این هیئت را اهمّیت بسیار داده در عالم مشهور نمود. دستور این هیئت تهیه قانونی مبتنی بر اصول آزادی

(۱) - Diderot

(۲) - d'Alembert

(۳) - Paul I

و حریت مذهبی و مساوات اجتماعی بود که فلاسفه و مؤلفین دایرة المعارف فرانسه مبلغ و ناشر آن محسوب میشدند. کاترین شخصاً مقدمه‌ای بر این قانون نوشته بود بنام «دستور» که مطالبش مأخوذ از کلمات مونتهسکیو فرانسوی و بکاریا^(۱) ایتالیائی بود مثلاً این عبارت «ملت برای سلطان نیست بلکه سلطان برای خدمت او است» مساوات افراد ملت یعنی مطیع بودن بقانون واحد.

یکی از روستاهائی که طرفدار حکومت قدیمه بود میگفت: «این عبارت حصارهای بلند را از پای میافکند!» در فرانسه انتشار «دستور» کاترین ممنوع شد.

این هیئت دو سال دوام یافت و چون متن دستور امپراطریس را در مجلس قرائت کردند همگی از فرط رقت و شوق بگریه افتادند. آن انجمن دویست بار جلسه رسمی تشکیل داد و در هر باب مباحثات طویل کرد لکن تصمیمی نگرفت. سفرای فرانسه و انگلستان بدون اینکه صراحةً بر زبان بیاورند این هیئت را فیما بین خود انجمن بازیگران و مجمع شوخی و تقلید مینامیدند. لکن ولتر و مؤلفین دایرة المعارف فرانسه که ظاهر امور را میدیدند کاترین راستایش نموده و برا سیمیرامیس شمال^(۲) و شهریار آزادی خواه بزرگوار میخواندند.

رعایا و شورش
ما در نفس الامر عهد سلطنت کاترین برای رعیت موجب مزید بدبختی و سنگینی بار اسارت شد و کار رعیت ببندهائی پوگاچف^(۳) و بردگی کشید. مثلاً دهقانان را از حق تظلم مستقیم بیادشاه محروم داشتند یعنی مردم دهات حق نداشتند در مقابل ظلم و جور ارباب و ملاکین خود شکایتی بیادشاه بکنند و مالکین را حق دادند که بلا شرط و بلاحد هر قسم سخره و بیکاری که بخواهند از رعیت بگیرند و آنان را مثل حیوانات بفروشدند و از زمین و زراعت خود دور سازند و بموجب فرمانهای کاترین خرید و فروش رعیت چنان مرسوم شد که در جراید اعلان میکردند. مثلاً در ۱۷۹۸ روزنامه سن پترزبورگ این اعلان را منتشر ساخت:

(۱) - Beccaria

(۲) - Sémiramis du Nord

(۳) - Pougatchef

« یکنفر سلمانی و يك رأس گاو اصیل بفروش میرسد. »

شورش رعایا که از سنه ۱۷۷۱ تا ۱۷۷۳ بالا گرفت و مشرق روسیه را برهم زد و نزد يك بود منجر بانقلاب عمومی بشود در نتیجه فقر و بدبختی طبقه مोजيك^(۱) بظهور پیوست. دامن زن این اغتشاش یکی از قزاقهای فراری بود پوگاچف نام که میگفت من پتر سوم هستم که از چنك جلاد رها شده و باین نواحی آمده ام.

پوگاچف از ناحیه اورال طلوع کرد و در اطراف رود ولگا قریب پنج سال با سپاه روس مقاومت نمود. رعیت آن نواحی با او یار شدند و بمدد او برخاستند. پوگاچف قسمتی از قشون دولت را مغلوب ساخت و شهر قازان^(۲) را متصرف شده بیاد غارت داد و ملائکین را بدار آویخت و هر جا گذشت حکومت ملی تأسیس نمود. وقتی چنان قوت گرفت که میترسیدند بمسکو حمله بیاورد و بنا بر حسابی که کرده بودند اگر پوگاچف بآن حدود میآمد صد هزار رعیت بمدد او برمیخواست. عاقبت همراهان پوگاچف خیانت کردند و او را تسلیم نمودند. مأمورین دولت او را به سن پترزبورگ آورده بمجازات رسانیدند.

حکومت داخلی مهمترین کارکاترین تنظیم ادارات کشوری وقضائی بود. مملکت را به پنجاه ایالت تقسیم کرد و این تقسیم تا زمان ما برقرار ماند. در روسیه مثل انگلستان امور قضائی و اداری مخلوط و مشتبه بود. کاترین وظایف هر قسمت را جدا و معین کرد و بمأمورین مخصوص سپرد (۱۷۷۵).

کاترین در مورد تشکیلات قضائی اصول مساوات و عدالتی را که اظهار میکرد فراموش نمود و برای هر طبقه از طبقات مردم محاکم خاصی تشکیل داد مثلاً نجبا و توانگران و رعایای آزاد هر يك محکمه ممتاز و مخصوص داشتند اما برای رعایای زر خیزد بهیچوجه محکمه ای تعیین نشد.

استعمار از کارهای درخشان و پرفایده کاترین مسکون کردن ولایات خالی السکنه روسیه بود، کاترین نیز بشیوه امرای پروس اتباع

ممالك خارجه را بمملكت خود دعوت نموده و در ايالات جنوبی مثل اوكرن (۱) و ولگا (۲) جای میداد. مأمورین موظف دائمی از طرف کاترین در آلمان بدعوت مردم اشتغال داشتند و هزار هزار مردمان زارع و صنعت پیشه را بروسیه کوچ میدادند. این مهاجرین که بخرچ دولت مسافرت کرده وارد خاک روسیه میشدند هر يك خانه و باغی و دوابی چند و اسباب و ابزار کشت و زرع مییافتند. پس از ده سال توقف خانه و باغ ملك طلق آنها میشد و در سال اوّل ورود مك خرج روزانه ای که معاش آنها را تأمین کند از دولت دریافت میکردند. باین ترتیب قریب دویست شهر و قصبه در جنوب روسیه آباد شد.

مدیر امور مربوطه بمهاجرت پوتامکین (۳) نام داشت که از محارم و محبوبان کاترین محسوب میشد و بعد از پوتامکین مقربان و محارم ملکه سمت رسمیت یافتند و اشغال رسمی مملکتی بعهده آنان محوّل شد. چنانکه در دربار لوی پانزدهم زنان مقرب و محبوب پادشاه زمامدار امور گشتند. پوتامکین که از دودمانی نجیب بود در موقع طلوع انقلاب ۱۷۶۲ در فوج گارد درجه صاحبمنصبی جزء داشت. کاترین او را ابتداء برتبه کنت سپس بمقام پرنسی رسانید و در اسرار خود محرم ساخت. افکار پوتامکین متشت و بی انتظام بود لکن هوشی تند و قوه ابتکار و اختراعی فوق العاده داشت. پوتامکین قورخانه خرسون (۴) را در کنار رود دنیپر ساخت و شهر سباستوپول (۵) را در شبه جزیره کریمه بنا نهاد. وقتیکه پوتامکین شروع بجلب مهاجرین کرد در تمام اراضی جنوبی روسیه دویست هزار نفر سکنه نبود و چون او در سال ۱۷۹۱ وفات نمود جمعیت آن نواحی بهشتصد هزار نفر رسید. سیاست خارجه اهمیت و عظمت دوره سلطنت کاترین در سیاست خارجه اوست. کاترین بمتابعت پطر کبیر همت بر آن گماشت که روسیه را باروپای غربی نزدیک کند. عثمانی و لهستان را که چون سدّی سدید میان روسیه و اروپا حایل بودند از میان برداشته و مملکت را از طرف جنوب بدریای مدیترانه

(۱) Ukraine (۲) - Volga (۳) - Potemkin (۴) - Kherson (۵) - Sébastopol

و از جانب مغرب باطریش و آلمان برساند همانطور که غلبه بر سوئد بطور کبیر را دارای «جلو خانی» مشرف بر بحر بالتیک ساخت در زمان کاترین دوم هم روسیه دارای «جلو خان» دیگر شد و پس از تجزیه دولت لهستان که میان پروس و اطریش و روس تقسیم گردید (۱۷۷۲ - ۱۷۹۵) کاملاً با اروپای مرکزی ارتباط و اتصال یافت.

اما در مقابل اقدامات کاترین در سمت جنوب و سرحدات عثمانی به نتیجه مهمتی نرسید. میخواست عثمانی را هم مثل لهستان تجزیه کند و در اسلا مبول دولتی یونانی تشکیل بدهد که سلطنتش با نوۀ دوم او باشد. لیکن موفق نشد چرا که دول معظمه که از سرعت ترقی و توسعه روس بیمناک بودند بالاتفاق در صدد جلوگیری او برآمدند. عاقبت کاترین دو جنگ بزرگ با عثمانیان کرد یکی (از سال ۱۷۶۸ تا ۱۷۷۴) و دیگر (از سال ۱۷۸۸ تا ۱۷۹۲) و اگر چه نتوانست راهی بدریای مدیترانه باز کند اما شبه جزیره کریمه و تمام سواحل شمالی بحر سیاه را از قفقاز الی رود دنیپر بتصرف در آورد.

کاترین در سن ۶۷ سالگی سکنه کرد. مرگ او مصادف شد با ۱۷ نوامبر ۱۷۹۶ که ناپلئون بناپارت بفتح معروف آرگول^(۱) نایل آمد. در عهد سلطنت این ملکه روسیه از سمت جنوب و مغرب مالک اراضی وسیعه شد که جمعاً وسعت آن با خاک فرانسه برابر و جمعیتش قریب هفت میلیون بود.

فصل چهارم

دولت پروس در قرن هفدهم و قرن هیجدهم

منتخب بزرگ

فردریک گیوم اول و فردریک دوم

دخول پروس در صف دول معظمه یکی از حوادثی است که مانند ورود روسیه در ردیف ملل قویه اروپائی در تاریخ قرن هیجدهم نخستین درجه اهمیت را حائز است.

پروس مملکتی نیست که مهندس طبیعت حدود و ثغور آنرا معین کرده باشد بلکه نتیجه خیال و اندیشه یکی از خانواده‌های بزرگ است که بقوت عزم و نیروی لشکر جزار خویش آن اندیشه را از قوه بفعل رسانیده و مملکت پروس را ایجاد کرده اند. رؤسای این خاندان که موسوم به هوهن زولرن^(۱) است مثل سلسله سلاطین کاپه سین^(۲) فرانسه در قرون وسطی هم خویش را مصروف بترقی و توسعه ملک نمودند و هر یک از آنها که زمامدار امور شد کار سلف خود را تعقیب کرد و نقشه پیشینیان را اجرا نمود بقسمی که تمام رؤساء خاندان هوهن زولرن مقصد و منظور واحد داشتند و بلا انقطاع در وصول بآن میکوشیدند. این مقصد عبارت بود از توحید ایالات متفرقه که در تصرف آنان بود مثل دوک نشین کلو^(۳) و حوزة انتخابیه براندبورگ^(۴) و دوک نشین پروس و غیره که در چهار گوشه مملکت وسیعه آلمان از سواحل رود رن تا کنار شط و یستول و از کوهستان مرکزی اروپا تا ساحل دریای شمال و بحر بالتیک متفرق بودند. اقدامی که خانواده هوهن زولرن در

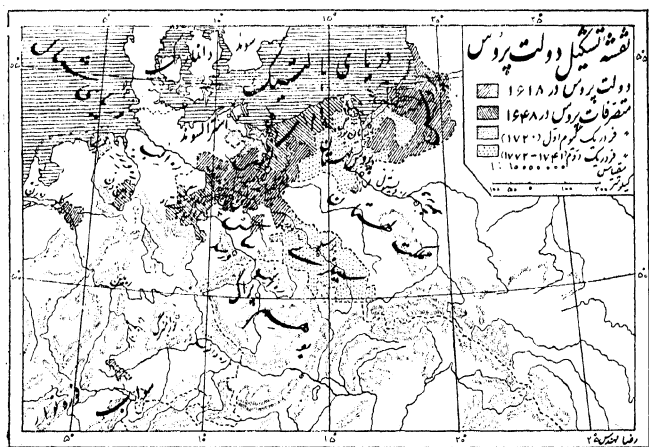
(۱) - Hohenzollern

(۲) - Capétiens

(۳) - Clèves

(۴) - Brandebourg

توحید و مزج این ولایات پراکنده کردند در قرن هفدهم بدست فردریک گیوم منتخب کبیر^(۱) شروع گردید (۱۶۴۰-۱۶۴۸) و در قرن هیجدهم فردریک گیوم اول ملقب بشاه سلحشور^(۲) (۱۷۱۳-۱۷۴۰) و فردریک دوم (۱۷۴۰-۱۷۸۶) آنرا تعقیب کردند لیکن اتحاد و ارتباطی که در نظر داشتند بعمل نیامد و تا سنه ۱۸۶۶ صورت انجام نگرفت.



این پادشاه اخیر که آلمان ها او را فردریک بیهمال لقب داده اند ولایت سیلزی را متصرف شد و پروس را بعظمت نایل کرده از رتبه دولت درجه دوم بدرجه اولی رسانید. اسباب این ترقی سپاه بود که خاندان هوهن زوگرن آنرا « اصل و غایت هر چیز میدانستند » و وسیله این عظمت جنگ بود که « حرفه ملی قوم پروس محسوب میشود. »

اجزاء اولیه ای که دولت پروس بعدها از آن تشکیل یافت بترتیب	اجزاء
زمانی که بتصرف خانواده هوهن زوگرن درآمدند عبارتند از	دولت پروس
حوزه انتخابیه براندنبورگ و دوک نشین پروس و دوک نشین کلو.	ایالت براندنبورگ
براندنبورگ در اصل یکی از اراضی جنگی و قطعات سرحدی	

(۱) - Frédéric-Guillaume, le Grand Électeur

(۲) - Le roi Sargent

بود (مارش) که ظاهراً در عهد شارلمانی برای جلوگیری از قوم اسلاو تأسیس شده بود و آنرا (مارش کهن) می‌گفتند. در قرن دهم زمان هانری لواز لور (۱) (۹۱۹ - ۹۳۶) و پسرش موسوم به اوتون کبیر (۲) (۹۳۶ - ۹۷۳). مهاجمین اسلاو (۳) موسوم به واند (۴) اراضی ماوراء رود الب را تا ساحل شط اودر (۵) بتصرف آوردند. این اراضی دنباله (مارش کهن) شد و (مارش میانه) نام یافت. لیکن قوم واند در اواخر قرن دهم سر از اطاعت آلمان هاباز زدند (۹۸۳). آلمان نتوانست کاملاً آن قوم را مقهور سازد مگر صد و پنجاه سال بعد در زمان فردریک باربروس (۶) که آلبر لورس (۷) از سلسله آسکانین (۸) مارش کهن و قلعه براننبور (۹) را که اکنون براند بورگ نام دارد بتصرف آورد و این قلعه از استحکامات معتبره قوم واند بشمار می‌آمد (۱۱۵۷) آن پادشاه فاتح ساحل یمین رود اودر را نیز ضمیمه متصرفات خویش ساخته آنرا (مارش نو) نام نهاد. در ابتدای قرن سیزدهم این سه مارش را منضم ساخته ایالت براندبورگ را تشکیل دادند (۱۲۰۳). صد و بیست سال بعد از این تاریخ ایالت مذکوره بفرمان امپراطور لوی دوبایر (۱۰) مبدل بمحوزه انتخاب شد و چون در اواسط قرن چهاردهم امپراطور شارل چهارم فرمان موسوم به فرمان زرین (۱۱) را صادر کرد و تقسیمات رسمی مملکت خود را معین ساخت ایالت براندبورگ کاملاً و بطور دائم از حوزہ های انتخابیه شمرده شد.

ایالت براندبورگ یکی از فقیرترین نواحی دشت آلمان بود. فردریک دوم آنجا را «ریگزار آلمان» میخواند سرتاسر آن اراضی غیر قابل زرع و سکونت و پوشیده از خار و نیزار بود. مرداب و باتلاق بسیار با آبهای را کد و متعفن سطح آن ایالت را فرو گرفته بود. در بعضی نقاط درختان کم قوت و نزاری بنظر میرسید. در عوض این اوضاع ناپسند طبیعی ایالت براند بورگ موقعی بسیار مناسب داشت که از

(۱) - Henri l'Oiseleur

(۲) - Otton le Grand

(۳) - slaves

(۴) - Wendes

(۵) - Oder

(۶) - Frédéric Barberousse

(۷) - Albert l'Ours

(۸) - Ascanienne

(۹) - Branibor

(۱۰) - Louis de Bavière

(۱۱) - Bulle d'Or

حیث مکان جغرافیائی کمتر زمینی بآن اهمیت تواند بود. در دو جانب این ایالت دو شطّ بزرگ اِلِب و اوِدر که طرق طبیعی ارتباطیّه آلمان در سمت شمال هستند در جریانند. در واقع این ایالت مرکز طبیعی مملکت آلمان محسوب میشود و جمیع طرقی که از شرق بغرب و از شمال بجنوب اراضی رن را برود و یستول و کوهستان مرکزی اروپا را بدریای شمالی مربوط میسازد از این ایالت میگذرند.

ایالت پروس ناحیه ایست مستور از جنگل انبوه و باتلاقیهای وسیع و آن هم مثل ایالت براندبورگ ابتدا مارش یعنی ناحیه سرحدی بود که محض جلوگیری از قوم بوروس (۱) که جزء طوایف اسلاو بودند تأسیس یافته بود. مؤسّسین این ناحیه سرحدی که در ماوراء اراضی آلمان و لهستان جای داشت دو فرقه جنگجوی مذهبی بودند موسوم به شوالیه های پورت کلو (۲) و شوالیه های توتونیک (۳) که در قرن سیزدهم میلادی ناحیه مذکوره را بتصرّف آوردند. فرقه اوّل که از اهل محل بودند در نواحی پرگل (۴) مسکن اختیار کردند (۱۲۰۱) و فرقه دوّم یعنی شوالیه های توتونیک در ایام جنگهای صلیبی در فلسطین بودند و چون از مسلمانان شکست خوردند با اروپا آمده در کنار رود و یستول منزل گزیدند (۱۲۳۰). این دو فرقه در سنه ۱۲۳۷ متحد و مخلوط شده بجهاد پرداختند و سواحل بحر بالتیک را از مصب شطّ و یستول تا مصب رود نیمن (۵) مسخر کردند. قلاع مهمّه این مجاهدین یکی کونیکسبرگ (۶) بود در مصب پرگل (۱۲۵۴) و دیگر مارین بورگ (۷) در روی رود و یستول (۱۲۸۰). این طایفه با دولت لهستان مدّتی مدید زد و خورد کردند و عاقبت در نیمه دوّم قرن پانزدهم فرقه توتونیک مغلوب گشته و بموجب عهدنامه تورن (۸) (۱۴۶۶) تابع و رعیت دولت لهستان محسوب شدند. در قرن شانزدهم رئیس کلّ این طایفه موسوم به آلبرد براندبورگ که از خاندان هوهن زولرن بود بمذهب لوتر (۹) گروید. دارائی و املاک شوالیه ها

(۱) - Borusses

(۲) - les Chevaliers Porte-Glaives

(۳) - les Chevaliers Teutoniques

(۴) - Pregel

(۵) - Niémen

(۶) - Koenigsberg

(۷) - Marienbourg

(۸) - Thorn

(۹) - Luthéranisme

را از توقیف شرعی خارج کرده و ملک شخص خود ساخت. این اراضی وسیع
دوک نشین پروس نام یافت و کاکان در تحت سلطه دولت لهستان باقی ماند (۱۵۲۵).

دوک نشین
دوک نشین کلو از نواحی غربی آلمان و در دو جانب رود رن
در مجاورت کلونی^(۱) و جمهوری ایالات متحدہ واقع بود.
کلو
وسعت بسیار نداشت لکن بر خلاف پروس و براندبورگ

زمینش حاصلخیز بود و از حیث قدمت تمدن با ممالک مغرب اروپا برابری میکرد.
ایالات مکتسبه
خانواده هوهن زولرن این ایالات را که نام بردیم از قرن
پانزدهم تا هفدهم متدرجاً بتصرف در آوردند.
دودمان

دودمان هوهن زولرن که تا دیروز مالک الزقاب امپراطوری
هوهن زولرن آلمان بودند در ابتداء امرای کوچک و حقیری در جنوب
آلمان بشمار می آمدند. قلعه آنها در مکانی مرتفع از روه آلپ^(۲) در ولایات
سواب^(۳) درست در میان نکار^(۴) و دانوب واقع بود. این قلعه قدیم را در
زمان ما تعمیر و تجدید کرده اند. در تاریخ ۱۲۷۳ یکی از افراد خانواده
هوهن زولرن موسوم به فردریک ثالث هنگامیکه موقع انتخاب امپراطور شد
خدمات نمایان کرد و چون رودلف دوهابسبورگ^(۵) بامپراطوری آلمان رسید^(۶)
ایالت نورمبرگ^(۷) را باو بخشید و مالکیت آنها در دودمانش موروثی نمود.
افراد خانواده هوهن زولرن باین طریق صاحب ملکی وسیع و حاصلخیز شدند
و چون طبعاً صرفه جو بودند کم کم مالی فراوان اندوختند. یکی از آنان
که فردریک ششم نام داشت مبلغی خطیر بامپراطور آلمان سیگیسموند^(۸)
(۱۴۱۱-۱۴۳۸) که پول لازم داشت قرض داد. این امپراطور همان شخصی
بود که در جنگ هوسیت^(۹) از او نام بردیم^(۱۰) و برای تأمین دین خود حوزه
انتخابیه براندبورگ را در ابتداء قرن پانزدهم بطلبکار خود تفویض کرد (۱۴۱۵).

(۱) - Cologne (۲) - Rouhe Alp (۳) - Souabe (۴) - Neckar

(۵) - Rodolphe de Habsbourg (۶) - رجوع شود به مجلد قبل

(۷) - Nuremberg (۸) - Sigismond (۹) - Hussites (۱۰) - رجوع شود به مجلد قبل

ویش از این گفتیم که چگونه در قرن شانزدهم یکی از هوهن زولرن ها دولک نشین پروس را تهیه دید و ملک خود گردانید. در آغاز قرن هفدهم (۱۶۰۹) خاندان مزبور بواسطه وصلت و از طریق ارث مالک ولایت کلو شدند و ده سال بعد یکی از آنان موسوم به ژان سیکسیمونندایالت پروس را هم بارت برد (۱۶۰۸-۱۶۱۸) و در این سنه اخیره ایالات براندبورگ و پروس و کلو در تحت سلطه مالک واحد در آمدند.

مقارن این احوال جنگ سی ساله شروع شد و ژان سیکسیموند سابق الذکر وفات یافته حکومت به ژرژ گیوم^(۱) رسید (۱۶۱۸ - ۱۶۴۰) فردریک کبیر که نوه ژرژ گیوم است صفات جد خود را چنین میشارد: «ضعیف النفس، قابل ترحم، تنبل، کم هوش، دائم الخمر، مژدد و بی جربزه» از بدبختی ژرژ گیوم ویش از ۲۳۰ سرباز نداشت در صورتیکه ایالتش در قلب آلمان واقع و معبر منحصر بفرد اقوام جنگی و ملل محارب بود خاصه در عهد گوستاو آدلف^(۲) و ورود لشکر سوئد. در این جنگ ایالت براندبورگ ویران شد و نصف جمعیتش بهلاکت رسید. یعنی از سیصد و سی هزار نفر یکصد و چهل هزار تلف شد و بنا بر روایت فردریک دوم بعد از ختم جنگ ایالت براند بورگ «بیابانی دهشتناک شده بود که بزحمت کسی میتوانست آثار آبادیهای سابق را کشف کند و از سکنه نقاط مختلفه نمونه ای بدست آورد.»

در سال ۱۶۴۸ که معاهدات وستفالی^(۳) منعقد گردید جانشین ژرژ گیوم فردریک گیوم در مقابل ضررهائی که عاید او شده بود ولایت کاهن^(۴) و یومرانی شرقی را در ساحل یسار رود اودر و ایالت اسقف نشین ماگدبورگ و ولایت هالبرشتاد^(۵) را در کنار رود الب و اسقف نشین میندن^(۶) را در ساحل وزر^(۷) متصرف شد. این نواحی که از مشرق و مغرب بقلمرو خاندان هوهن زولرن افزوده

(۱) - Georges - Guillaume

(۲) - Custave Adolphe

(۳) - Westphalie

(۴) - Camin

(۵) - Halberstadt

(۶) - Minden

(۷) - Weser

گردید اهمیت فوق العاده در سر نوشت دودمان مزبور داشت. فی الحقیقه این ولایات بمنزلهٔ مراحل بودند که میان ایالت مرکری یعنی براندبورگ و سایر ایالت متعلقه با آنان مثل پروس و کلو واقع شده و بیش از پیش ایالات پراکنده را با اتصال و ارتباط نوید میدادند. خانوادهٔ هوهن زولرن بعد از این اضافات مصمم شدند که هر طور هست نقاط دیگر را هم بتصرف آورند که مملکتشان يك پارچه و متصل بشود.

کیفیت ایالات همان اختلافی که از حیث وضع جغرافیائی میان ایالات براندبورگ و پروس و کلو و پومرانی و غیره بنظر میرسید در اواسط قرن هوهن زولرن هفدهم از لحاظ سیاست نیز فیمابین آنها مشهود بود. این ایالات مملکتی واحد محسوب نمیشدند بلکه ممالکی ممتاز و تابع دول مختلفه بودند. مثلاً براندبورگ و کلو جزء امپراطوری آلمان و پروس ضمیمهٔ دولت لهستان بود. میان این ایالات متفرقه جز پادشاه مابه الاشتراکی دیده نمیشد و از این جهت هوهن زولرن ها خیلی بخانوادهٔ هابسبورگ شباهت داشتند.

این ایالات با وجود اختلافات مذکوره اوضاع متشابهی هم دارا بودند. چون استقلال داخلی و تشکیلات اداری خاص داشتند هر ایالتی بحد و شوق تمام مایل بحفظ استقلال خود بود و ابداً نمیخواست با ایالت دیگر در ترتیب اداری شریک باشد بلکه میخواست بوسیلهٔ هموطنان خود اداره بشود. مایل بشناختن احوال یکدیگر و اختلاط و ارتباط نبودند. اهالی ایالت کلو که در سال ۱۶۴۸ در خطر مهاجمات دشمن اقتادند اظهار کردند که در موقع لزوم دست بدامان هلندیها میزنند ولی هیچ مساعدتی از اهل براندبورگ نخواهند پذیرفت و در سنه ۱۶۷۳ که ایالت پومرانی مضرب خیام دشمن شد اهل براندبورگ و پروس از مدد فرستادن خود داری نمودند.

پادشاه در هر ایالتی چند هیئت از نمایندگان اهالی در مقابل خود میدید که هر هیئتی رایك اشتاند^(۱) میگفتند و مثل مجالس دیت^(۲) اطریش کارشان نظارت

(۱) - Stände

(۲) - Diètes

در امور مالی بود. بفرمان این انجمنها مالیات وصول و ایصال و توزیع و خرج میشد. تادینار آخر نظارت میکردند که وجوه مالیاتی فقط بمصرف احتیاجات ولایت خودشان برسد. دست پادشاه از این پول ها کوتاه بود و بایستی فقط از عواید املاک شخصی خود امرار معاش نماید. چنانکه امراء قرون وسطی نیز بهمین طریق زندگی میکردند.

هیچیک از این ایالات سرحدّ طبیعی نداشتند. چون همه در دشت واقع بودند هیچ سدّی آنها را از هجوم همسایگان حفظ نمیکرد اما از آن طرف هم هیچ سدّی همسایگان را از هجوم اینها محفوظ نمیداشت بمقتضای قوّت و ضعف نظامی ایالات گاهی کوچک و گاهی بزرگ میشدند.

باستثناء دوک نشین کلو باقی ایالات فقیر و کم جمعیت بودند. در هر يك اراضی وسیعه غیر مسکون دیده میشد که یکی از سلاطین آنجا موسوم بفر دريك گيوم اول آنجاها را « مناطق لم یزرع و بیابان » میخواند.

از جمله وجوه مشابهت آنها این بود که هیچکدام استقلال تام نداشتند بلکه تابع مملکتی بزرگتر از خود بودند. انتخاب کننده براند بورگ و دوک کلو در در تحت او امر امپراطور و ملتزم بمخدمتگزاری او بودند و دوک پروس رعیت پادشاه لهستان و خادم مطیع او محسوب میشد. فی الحقیقه سلاطین هوهن زولرن در هیچیک از ایالات خود نمیتوانستند خود را پادشاه مستقل شمرده و بعد از خدا مالک الرقاب رعیت بدانند.

نقشه
سلاطین هوهن زولرن در اواسط قرن هفدهم چون نظری بقلمرو خویش افکنده و از حقیقت اوضاعی که برشمرديم مستحضر هوهن زولرن ها گشتند بالطبع نقشه عاقلانه ای برای اعمال خود کشیدند.

میخواستند قلمرو خود را از هجوم همسایگان محفوظ داشته حتی الامکان توسعه بدهند پس بایستی لشکری نیرومند تدارك کنند. میخواستند که سپاهی بسیار فراهم آورند پس بایستی مناطق غیر مسکونه را مسکون ساخته باستعمار پیر دازند. میخواستند

که در این لشکر وحدت نظم و نسق باشد پس بایستی ایالات خود را متحد و دارای تشکیلات واحد کنند. این وحدت تشکیلات مقدمه وحدت خاک و ارتباط اراضی بیکدیگر شد. مقصود اصلی از جمیع این اقدامات آن بود که استقلال و قدرت کامل یافته و مثل امپراطور آلمان جز خدا کسی را بالا تر از خود نبینند.

خلاصه اصول این دستور و نقشه عبارت بود از لزوم قشون بمباره آخری آغاز همه چیز را از سپاه و انجام هر کار را از سپاه میدانستند. سلاطین خانواده هوهن-زوگرن که از سنه ۱۶۴۸ تا ۱۷۸۶ بلا انقطاع باعزم راسخ و رأی رزین در صدد اجرای این نقشه و انجام این دستور بزرگ برآمدند از قرار فیلند:

منتخب کبیر فردریک گیوم (۱۶۴۰-۱۶۸۸).

فردریک اول (۱۶۸۸-۱۷۱۳).

فردریک گیوم ملقب بشاه سلحشور (۱۷۱۳-۱۷۴۰).

فردریک دوم ملقب بکبیر (۱۷۴۰-۱۷۸۶).

منتخب کبیر فردریک گیوم معاصر لوی چهاردهم مؤسس سلطنت پروس و سزاوار لقب منتخب کبیر است. امیری ساده و بی پیرایه، متجسس و مایل بکسب دانش، متکبر و مغرور و در حفظ استقلال خویش بسیار سعی بود و چون پیش از هر کار خود را موظف بصیانت استقلال دولت و توسعه مملکت میدانست و همسایگان قوی پنجه داشت ناچار بوسایل مختلف دست میزد و غالباً بغدر و خیانت مجبور میشد. باندک ناملایمی بنحش میآمد لکن چنان نبود که زمام اختیار از دستش بدر رود و آرزو را از حیث احکام تجاوز بدهد و بکاری دست بزند که از قوه او خارج باشد.

بیست ساله بود که بسلطنت رسید و در چهل و هشت سالی که پادشاهی کرد (۱۶۴۰-۱۶۸۸) به بسی کارهای مفید دست زد و همواره جنبه نفع و فایده را در کارها منظور داشت ولی مفیدترین و اساسی ترین کارهایش دو چیز بود: یکی توحید و دیگر استعمار.

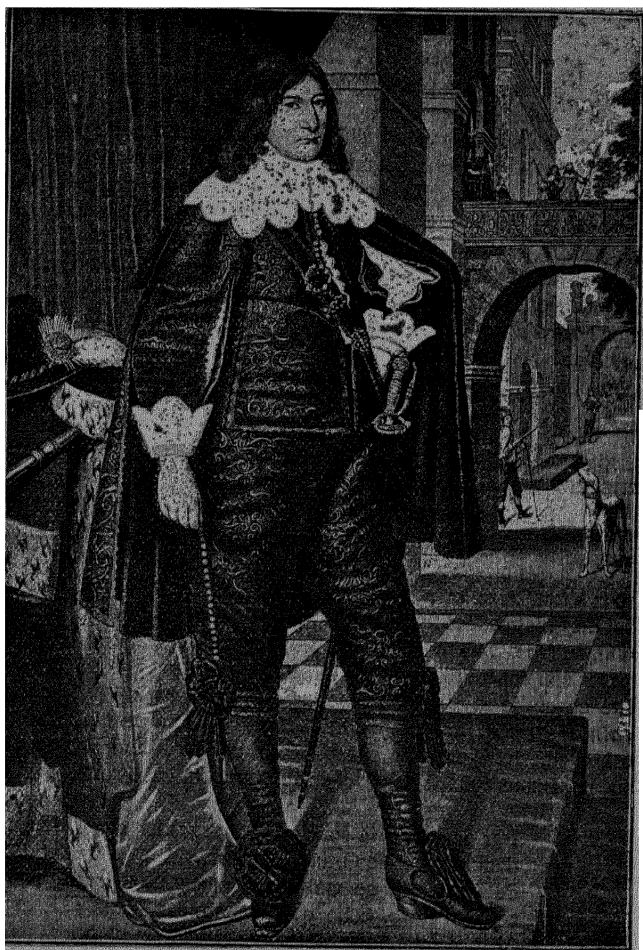
توجیه فردريك گيوم برای توحيد تشکيلات اداري مملکت خود بيست و سه سال با اهالي ايلات زد و خورد کرد (۱۶۸۳-۱۶۹۰).
ايلات پروس بقوت عزم ثابت عاقبت همه را مجبور بقبول تشکيلات واحد نمود و بقول خودش با ايلات متفرقه فهمانيد که « همه اعضاء بکري واحد هستند » و حق وصوله هالياتهای درجه اول را از آنها سلب کرد. مثلاً هاليات آب جو و هاليات مستقيم که بتناسب جريب از اراضي اخذ ميشد. اين هالياتها ابتداء بطور موقت و بعد بتأديت قروض شخصی پادشاه پرداخته ميشد. بعد هاب عنوان نگاهداري قشون دائمي بماليات دائمي تبديل يافتند. اين لشکر دائم السلاح را اهالي دوست نداشتند و آنرا السباب اجرای مقاصد استبدادي پادشاه بشمار میآوردند. پدر فردريك گيوم ۳۳۰ نفر بيشتر سر باز نداشت. خودش يك لشکر بيست و چهار هزار نفری ترتيب داد « هيچيك از اهراء مملکت آلمان چنان قشونی نداشتند ».

استعمار فردريك گيوم هم خويش را مصروف بعمران نواحی خالی التكنه کرد و بنحوی که امروز در مستعمرات افريقا ياد ممالك وسيعه امريكاي شمالی و جنوبی مثل برزيل و آرژانتين و كانادا معمول است از خارجه مهاجرين بسيار جلب نمود و بوسيله اعطای امتياز و تفويض اراضي و معاقيت از ماليات و حتی مساعدت نقدی جمعی كثير از خارجه بداخله آورد و ايلات برانديورک را مأمن و ملجاء فراريان و مقصران ممالك همجوار قرار داد.

از هلند و از ساير نقاط آلمان و از فرانسه مردم بآنجا روی نهادند. يكسال قبل از نقض فرمان نانت (۱) (۱۸ اکتبر ۱۶۸۵) و فرمان پوتسدام (۲) (۲۹ اکتبر ۱۶۸۴) اعلانی چاپ کرده در فرانسه منتشر ساخت خطاب به پير وستانها که لوی چهاردهم در صدد آزاد و تبعيد آنان بود باین مضمون که: منتخب برانديورک ابواب مملکت خود را گشاده است و خرج سفر مهاجرين را ميدهد و تا ده سال آنانرا از هر عوارضي معاف ميکند و خانه و زمين و شغل به آنان عطا مينمايد. بزودی

(۱) - Nantes

(۲) - Potsdam



فردريك گييوم ملقب به منتخب كبير

(۱۶۸۸-۱۶۴۰)

براند بورگ دارای بیست هزار رعیت مهاجر شد که ولایت را آباد کردند و در یایتخت برلن تغییرات مهمه دادند. پنج فوج سرباز با اختیار فردریک گذاشتند و اولین کارخانه های صنعتی را در پروس دایر کردند. از خیالات فردریک کیوم یکی این بود که در خارج از قاره اروپا هم مستعمراتی بدست آورد پس ابتداء سعی کرد که در دریای شمال بحریه ای تشکیل بدهد و برای اکتشافات و تجارت در سواحل گینه افریقا شرکت تجارتنی و استعماری تأسیس نمود.

سیاست خارجه فردریک کیوم همانقدر که در عمران داخلی مهارت وقوت عزم

بخرج داد در مهام خارجه نیز لیاقت ظاهر ساخته و نتایج معتمدی

نحصول کرد. چون در این هنگام دولت سوئد و دولت لهستان

و استقلال پروس باهم جنگ داشتند و قلمرو فردریک کیوم در میان آن دو خصم

واقع بود شیوه درروئی پیشگرفت و بدون هیچ ندامت و شرمی گاه با شاه سوئد

شارل دهم گوستاو و زمانی با پادشاه لهستان ژان کازیمیر (۱) عقد اتحاد بست

و در ظرف یکسال از دوستی آن بموافقت این منتقل شد (۲۰ نوامبر ۱۶۵۶ -

۶ نوامبر ۱۶۵۷) و مزد حمایت و همدستی خود را از این و از آن گرفت. مثلاً

دولت لهستان در مقابل یاریهای فردریک کیوم او را از تابعیت لهستان معاف داشته

ریاست و امارت مطلقه او را بر ایالت پروس رسماً شناخت. پس از آنکه صلح

اولیوا (۲) (۱۶۶۰) منعقد شد این استقلال خانواده هوهن زولرن هم رسمی شد.

فردریک کیوم پس از این وقایع منتخب کبیر محض حفظ استقلال خویش

بمناسبت اینکه والی ایالت کلو بود وارد سیاست عمومی

و لوی چهاردهم اروپای غربی شد و چنان مهارت بخرج داد که با وجود حقارت

قلمروش تعادل سیاسی دول معظمه اروپا را در مقابل فرمانروائی مطلق لوی چهاردهم

باختیار خود آورد. بمحض اینکه جنگ هلند شروع شد و هلندیها مشغول دفاع

گشتند فردریک کیوم اول شخصى بود که بجمایت آنان برخاست و بقدری کوشید که

(۱) - Jean - Casimir

(۲) - Oliva

تمام دول اروپا را باستثنای سوئد برضد لوی چهاردهم متحد و متفق ساخت . در سنه ۱۶۷۴ در هجومی که بایالت آلزاس شد شرکت کرد و در پایان مصاف های مشهور تورن^(۱) در تورخیم^(۲) مغلوب شد (۵ ژانویه ۱۶۷۵) ه

فهربلین^(۳) شش ماه بعد از این واقعه منتخب کبیر متوجه سوئدی ها شد و در محلّ فهربلین در پنجاه کیلومتری برلن فتحی نمایان کرد (۲۸ ژون ۱۶۷۵) . این فتح یروس و شکست سوئد همان نتایج مهمّه را داد که ظفر یافتن لشکر فرانسه بر سپاه اسپانیا در محلّ روکروا^(۴) داد و پس از این واقعه نفوق و بزتری آلمان چنان بر سوئد ثابت شد که من بعد هیچوقت معکوس نگردید .

در ظرف دو سال (۱۶۷۶-۱۶۷۸) ایالت پومرانی متعلّقه بسوئد بدست فردریک کیوم افتاد اما بعد از صلح نیمگ^(۵) لوی چهاردهم محض رعایت دولت سوئد که نسبت باو وفاداری کرده بود فردریک کیوم را مجبور نمود که بموجب معاهده سن ژرمن اراضی متصرفه را بدولت سوئد مسترد دارد (۱۰ او ۱۶۷۸) . نتیجه ای که از این فتوحات برای منتخب کبیر باقی ماند همان عنوان معنوی و شهرت بزرگی بود که در سرتاسر امپراطوری آلمان کسب کرد .

تحصیل سلطنت نظر باین اقدامات عاقلانه و تدابیر و دوراندیشی که منتخب کبیر نمود پس از بیست سال در اوایل قرن هیجدهم پسرش فردریک اوّل توانست که دولت یروس را همدوش ممالک معظمه قرار دهد (۱۶۸۸-۱۷۱۳) یا بنا بر قول فردریک کبیر « یروس را بر تخت شهریاران مستقر سازد » . فردریک اوّل فکری محدود داشت و بر خلاف اسلاف نه در جمع مال و نه در تجهیز سپاه کوشش ننمود . عاشق تجمّلات و سرمست از عجب و پندار بود بمحض وصول بامارت با امپراطور لئوپولد^(۶) مشغول هذا کرده شد که اجازه بدهد عنوان پادشاهی بر خود بگذارد . لکن باینکه در جنگ امپراطور با عثمانیان

(۱) - Turenne

(۲) - Turckheim

(۳) - Fehrbellin

(۴) - Rocroy

(۵) - Nimègue

(۶) - Léopold

مبالغ هنگفتی تقدیم داشت امپراطور تاسال ۱۷۰۰ عنوان پادشاهی را با و تفویض نکرد. در این تاریخ جنگ وراثت تاج و تخت اسپانیا شروع میشد و امپراطور برای تفوق یافتن بر رقیب خود لوی چهاردهم بیش از پیش محتاج به مال و لشکر بود و فردریک اول که لشکری جرّار و مالی بسیار از پدر خود منتخب کبیر ارث برده بود ده هزار سرباز و شش میلیون تالر که معادل شصت میلیون فرانک است با امپراطور لئوپولد تقدیم کرد و در عوض این همد معتمد به امپراطور بموجب قرارداد موسوم بتاج (۱۶ نوامبر ۱۷۰۰) بفردریک اجازه داد که خود را پادشاه پروس بنخواند.

پس فردریک در ۱۸ ژانویه ۱۷۰۱ در کونیگسبرگ جشنی عظیم ترتیب داد که چندین میلیون بمصرف آن رسید، لباس ارغوانی مرصع بالماس پوشیده و در حالتیکه صدن پیشخدمت و خدمتکار اطراف او را داشتند تاج سلطنت را بدست خود بر سر نهاد. دول معظمه در اوترک این پادشاه جدید را برسمیت شناخته (۱۷۱۳) باینکه خاندان هوهن زولرن شهر برلن را که کرسی ایالت براندبورگ محسوب میشد پایتخت قرار دادند مملکت آنرا دولت پروس میگویند.

فردریک اول کمی قبل از ختم قرار داد اوترک (در ۲۷ فوریه ۱۷۱۳) زندگی را وداع گفت و پسر بیست و پنج ساله او فردریک گیوم اول بجای او نشست و هم‌روز اول از صد نفر پیشخدمت خاص سلطنت نود و شش تن را منفصل نمود و در جشن تاجگذاری بیش از ۲۵۴۷ تالر قریب سی هزار فرانک خرج نکرد. اسبان سلطنتی و کالسکه‌های تجملی و احجار کریمه و اشیاء مرصعه را بمزایده گذاشت و قسمتی از ظروف زرین و سیمین پدرش را ذوب کرده بمصرف ضرب مسکوکات رسانید اما هنوز دوعاه از جلوسش نگذشته دو فوج بمب انداز بر لشکر پروس افزود.

فردریک گیوم فرد کامل خانواده هوهن زولرن و معرف حقیقی جمیع صفات اعضاء آن دودمان است. ذاتاً و طبعاً سرباز بود و هر قدر بدیگران سختگیری میکرد

بخود نیز صعوبت میداد بقول خودش میخواست او را فرمانفرمای مطلق بدانند و در مقابل امرش کسی استدلال و احتجاج نکند، میخواست فرمانش چون کوهی آهین استوار و بی تغییر باشد، درکارها طالب فواید عملی و حقایق محسوسه بود و در حفظ مال و صرفه جوئی کارش بخت و لثامت میکشید، از عهد طفولیت حساب پول خود را بدقت هر چه تمامتر نگاه میداشت و هر چه بدست میآورد برامحه میداد و بقول خودش همش مصروف بود که بچه تدبیر دیناری بر دینارهای خود بیفزاید. در سالی که است دوساکن پادشاه لهستان ببرلن آمد فردریک از وی پذیرائی کرده و در این باب مینویسد: «چون شاه لهستان از برلن بازگشت امر دادم که کافی السابق نهایت صرفه جوئی را در مخارج منظور بدارند. مقرر کرده ام که روزی ۹۳ تالر (۳۴۰ فرانک) بیشتر بمصرف نرسانند و نظرم این است که از این مبلغ هم حتی الامکان چیزی بکاهم. و قتی که علیا حضرت ملکه هم اینجا بیایند این مبلغ را به پنجاه و پنج تالر (۲۰۰ فرانک) میرسانیم.»

فردریک رفتار و احوالی شبیه با واسطه الناس و ذوقی چون روستائیان داشت. جز کشیدن سیگار تفریحی نمیشناخت، شبها در محفلی موسوم بمحفل تنباکو حضار اسلامی او چاق میکشیدند و حتی المقدور برای صرفه جوئی در شرب آب جو امساك میکردند. این پادشاه هم مثل اوی چهاردهم نسبت بوظایف سلطنتی خویش تصوّراتی عالی داشت و میگفت «خداوند پادشاهان را سلطنت نمیدهد که در تحصیل لذات وقت بگذرانند، تفویض قدرت بآنان برای تمشیت امور است، پادشاهان برای کار کردن خلق میشوند و اگر طالعند که شرافتمندانه سلطنت برانند باید شخصا کارهای خود را اداره کنند.» این فکر در دماغ او و جانشینانش راسخ شده بود که «رئیس کل قوی و وزیر مالیه و نخستین خدمتکار پادشاه پروس هستند» بعبارة آخری افراد خاندان هوهن زولرن يك سلطان خیالی تصوّر میکردند که بر ملك پروس حکمفرماست و بر خود واجب میدانستند که مانند مطیع ترین خدمتکاران باین سلطان خیالی خدمت کنند، در واقع سلطان پروس خدمتگزار سلطنت پروس محسوب

میشد، وزراء و مستشاران در ساعت هفت صبح بایستی سرکار حاضر باشند و تا وظیفه خود را بانجام نمیرسانیدند حق خروج از اداره نداشتند، از دیر بادره آمدن بازود



فردریک گیوم اول ملقب به شاه سلحشور
(۱۶۸۸ - ۱۷۴۰)

رفتن جریمه میشدند، اگر وزیری از یک جلسه هیئت وزراء غائب میشد شش ماه حقوق او را توقیف میکردند و در صورت تکرار از خدمت منقضی میشدند.

اداره

و استعمار

فردريك گيوم نیز مثل اسلاف خود هيچ چيز از وسايل ترقي و آبادی پروس را از نظر دور نداشت ، در طرز تشکيلات مللکتی تغييراتی داد و جميع شعب را تحت اختيار هيئت درآورد موسوم به هيئت عاليه ماليه و جنگ و خالصه که خود غالباً رياست آنرا عهده دار ميشد . نواحی کم جمعيت را بوسیله جلب مهاجران و فراریان مالک اطراف آباد کرد . از ایالت سالتزبورگ (۱) یکدفعه بدست و پنجهزار مهاجر به پروس کوچ نمود و فردريك اين مهاجرت را « نعمت خدائی » نام نهاد . اعلانی بزبان آلمانی و فرانسه چاپ و در اطراف و اکناف اروپا منتشر کرد که هر کس مایل بمهاجرت بخاک پادشاه پروس باشد کرایه و توشه راه او پرداخته ميشود و بمحض ورود وجهی بعنوان مساعده و زمین و ابزار کار و دواب و بذر کافی مجاناً باو داده خواهد شد . فردريك گيوم باین تدبیر توانست ۳۳۲ قریه و یازده شهر فقط در پروس آباد کند و جمعيت آن ایالت را از ۴۴۰۰۰۰ به ۶۰۰۰۰۰ برساند . کارخانه ها را توسعه و ترقي داد خاصه دستگاه های ماهوت بافی که بزودی رفع احتیاج لشکر را از اجناس خارجی کرد و فردريك با کمال تکبر و افتخار میگفت امروز سپاه ما بماهوت و وطنی ملبس ميشود و سالی ۴۴۰۰۰ توپ بارچه هم بخارجه ميتوانیم بفروشیم ، باین تدابیر عایدات خود را باضعاف بالا برد ، سالی هفت میلیون ونیم تالر (متجاوز از صد میلیون فرانك) بدست میآورد و بواسطه صرفه جوئی دقیقی که داشت در خزانه قشون نیز همین مقدار ذخیره میکرد .

لشکر پروس

کار عمده فردريك گيوم ترقي لشکر بود و همین جهت او را شاه سلحشور لقب دادماند . از روزگار کودکی شوق سربازی در او پیدا شده بود و مثل پطر کبیر که در قریه پیر آب راجنسکوی فوجی از کودکان را نظام خود ساخت فردريك گيوم هم دسته ای از اطفال را فراهم آورد چون بتخت شاهی نشست چنانکه دیدیم هيچ هوس بتجملات سلطنتی نداشت مگر يك هوس که در راه آن دوازده میلیون تالر (متجاوز از ۱۲۰ میلیون فرانك)

(۱) - Salzbourg

بمصرف رسانید و آن عبارت بود از جمع آوردن فوجی مردان قوی بنیه و درشت اندام که فوج قراولان و بمب اندازان او باشند. بعضی از این غولان را با صرف سیدصد هزار فرانک پدست آورد.

فردریک گیوم میخواست لشکر را بسیار نیرومند کند چرا که سپاه را اساس هر امنیت و پایه هر اطمینانی میدانست و در دستوری که راجع بطرز تربیت ولیعهد خود موسوم به فردریک ثانی نوشته است این عبارت دیده میشود: «عشق حقیقی حرفه سربازی را در دل فرزند من جای بدهید و او را معتقد سازید که در عالم هیچ چیز پادشاهان را بافتخار و ظفر نایل نمیسازد مگر شمشیر - پادشاهی که این تیغ آبدار را دوست ندارد و افتخار بی نظیر را در سایه شمشیر و بوسیله شمشیر نجوید حقیرترین و پست ترین مخلوقات روی زمین است، عروس ملک کسی در کنار گیرد تنگ که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد.» چون میخواست که پروس وسعت بیابد روز بروز در تقویت سپاه میکوشید و میگفت: «با قلم جهان گیری نتوان کرد، پادشاهان فتح ممالک و ضبط مسالک باستعانت شمشیر کنند.»

سکنه قلمرو فردریک گیوم به دو میلیون و نیم میرسید، عده قشون که در ۱۷۱۳ ۴۵۰۰۰ نفر بیشتر نبود بهمت این پادشاه در سنه ۱۷۴۰ بهشتاد و سه هزار بالغ شد در صورتیکه خانواده سلاطین اطیش با داشتن بیست و چهار میلیون رعیت صد هزار نفر سرباز نداشتند.

این سپاه جرّار مثل سایر قوای نظامی آن زمان بوسیله منادیان مخصوص جمع آوری میشد، این منادیان در آلمان و ممالک همجوار خاصه ایالات شرقی فرانسه گردش کرده داوطلب میگرفتند یا نظامیان دول دیگر را بفرار از خدمت و هجرت به پروس و امید داشتند. اما اخذ نفرات در خارجه گران تمام میشد و گاهی تولید مشکلات سیاسی میکرد. از این راه نتیجه کافی بدست نیامد و فقط چهل هزار نفر سرهم رفته داوطلب گرفته شد. پس فردریک گیوم بر آن شد که از خود پروس سرباز بگیرد و این اصل را وضع نمود که «جمع افراد مملکت موظف بخدمت در نظام هستند.»

این فرمان در قرن هیجدهم مطلب تازه‌ای بود. اما امروز اساس تجهیز نظام ملی و تشکیلات لشکری ما محسوب میشود. لکن در عمل تمام اهل پروس مشمول نظام نمیشدند، اکثر اهالی بلاد و ارباب حرف و صنایع را معاف کردند و تقریباً فقط از دهقانان سرباز میگرفتند. از لحاظ سربازگیری مملکت را بچندین ناحیه تقسیم نمودند، هر فوجی بیک یا چند ناحیه اختصاص داشت و هر ساله بقدر لزوم از اهل آن نواحی سرباز میگرفتند، اشخاصی که باین طرز وارد قشون میشدند اصولاً دوره خدمتشان بیست سال بود لکن در عمل بعد از یکسال خدمت غالب آنانرا مرخصی میدادند و در مقابل افراد داوطلب که هسته و مغز لشکر محسوب میشدند مدت خدمتشان انتهائی نداشت، چنانکه در زمان فردریک دوم افراد پنجاه ساله در لشکر پروس بسیار دیده میشد.

این سپاه نیمه ملی که افراش تقریباً از ملت گرفته میشد در نفس الامر لشکر اشرافی بود چرا که فردریک گیوم جز نجباء و اشراف هیچکس را بر تبه صاحب منصبی نپرسانید. مایل نبود که سربازان عادی هر قدر هم لایق و شجاع باشند از درجه صاحب منصب جزء تجاوز کرده بدرجات عالیّه ارتقاء بیابند و این ترتیب هنوز هم بدقت کامل در نظام آلمان محفوظ و منظور است. فردریک گیوم لازم میدانست که صاحب منصبان عالم باشند از این جهت مدارس چند برای تعلیمات نظامی تأسیس نمود. بزور تمرین و مشق که هزاران بار تکرار میشد فردریک گیوم سربازان خود را مثل آلات بیروح و متحرّکین بلا اراده کرد تا بحدّی که چندین هزار نفر هنگام مشق چنان باتوافق و انتظام اعمال نظامی را اجرا میکردند که کوئی نفس واحد هستند. در باب چابکی و چالاکی لشکریان و دقت آنان در حرکات و سکنتات و پر کردن تفنگ و تیراندازی مورّخین راه مبالغه و اغراق پیموده اند، آنچه مسلم است پیش از آن زمان هیچ سپاهی بآن پایه از حسن انتظام نرسیده بود و پیشرفت پروس در جنگهای اواسط قرن هیجدهم بیشتر مبتنی بر این کار آزمودگی و پختگی نظامیان بود و دول اروپا طرز تعلیم و تربیت لشکر پروس را در نظام خود تقلید کردند.

فردريك گيوم اول فردريك گيوم سپاهی را که با آن عشق مفرط در مدت سی

سال سلطنت خود تدارك دیده بود داخل هیچ نوع جنگ

سختی نکرد و آنرا از ائتلاف قوی محفوظ داشت. مثلاً اگر با

سیاست خارجی دولت سوئد وارد جنگ شد از آن جهت بود که لشکر سوئد

در میدان پولتاوا (روسیه) مضمحل شده و شارل دوازدهم در عثمانی متواری بود

و فردريك گيوم مانعی برای حمله به ایالت پومرانی ننمیدید پس قلعه استراسونند

را (در دسامبر ۱۷۱۵) محاصره و فتح کرد و بموجب عهدنامه استکهلم در سنه

۱۷۲۰ بطور قطع مالك آن شد. در حقیقت این لشکرکشی را از آن جهت کرد

که خطري تصور نمیشد و از این رو در حق او گفته اند که «تصور جنگ را دوست

میداشت لکن از حقیقت آن گریزان و محتز بود.» هم خود را فقط مصروف

تدارك سپاه و فراهم آوردن وسایل نیرومندی پروس کرد و استعمال آن وسایل را

به فرزند خود فردريك ثانی وا گذاشت.

با وجود این کار فردريك گيوم خالی از اهمیت نبود و فردريك ثانی در حق

پدر خود از روی انصاف چنین میگفت: «آن پادشاه کارهای بزرگ کرد تا آب و

خاك پروس را بقائی هست آثار تدابیر حسنه او بر ملت پروس باقی خواهد ماند.»

فردريك ثانی معاصر لوی پانزدهم و لوی شانزدهم چهل و شش
عهد جوانی

سال پادشاهی راند (۱۷۴۰-۱۷۸۶) وی از مردانی است

فردريك ثانی که صفحه اروپارا تغییر داده و دولت کوچک پروس را بسلطنتی

عظیم مبدل ساخته است.

فردريك ثانی ایام کودکی را در سختی گذرانید زیرا که خلق و ذوق و طرز

فکر و جنس خیالات او موافق میل پدرش نبود. فردريك گيوم نمیخواست که

پسرش بهر چه او مایل نیست متمایل باشد و از هر چه او میخواهد بگریزد. آن

پادشاه سلحشور از لطایف و ظرایف متنفر و از علوم و فنون بی بهره و گریزان

بود، جز بحسن ترتیب امور و انشاء ساده اداری بچیزی توجه نداشت، فلسفه را حقیر

میشمرد و جزء « باد هوا » میدانست. اما هیچ چیز برای ولیعهد مطبوع تر از شعر و فلسفه نبود و از همان روزگار کودکی با وجود منع و تهدید پدر شبها در نهان کتاب میخواند و نور چراغ را در زیر روپوش بخاری مستور میداشت و ولیعهد بیشتر بکتاب فرانسه مایل بود یکی بواسطه ذوق فطری، دیگر بسبب آنکه دایه اش ماداموازل را کول^(۱) و لاله اش دوهان دوزان دون^(۲) پسر یکی از منشیان تورن هر دو فرانسوی بودند. فردریک دوم از استعمال دود و مهمانیهای مفصل و مجالس شرب و بزم و شکار تنفر داشت، خسیس و صرفه جو نبود و عشقی مفرط بامور نظامی نداشت و معلوم است که هر یک از این اخلاق و افعال در چشم پدرش خطائی منکر و جرمی عظیم مینمود و پسر را از روی تحقیر و توهین « مارکی کوچک » یعنی آقا زاده خطاب میکرد و میگفت تو کارهای مرا برباد خرابی خواهی داد و محض اینکه عادات و اخلاق فرانسویان را ترك کند پسر را در ملاء عام با مشتش و عصا كتك ميزد و گاهی او را بزمین افکنده و مجبور بیوسیدن پای خود میکرد.

این رفتار خیلی برو ولیعهد گران آمد، در سن ۱۸ سالگی عازم فرار بانگلستان شد و با یکی از دوستانش که صاحب منصب ژاندارمهای گارد و پسر یکی از سرداران کهن سال فردریک گیموم بود و کات نام داشت رخت سفر بر بست (او ۱۷۳۰). اما هر دو گرفتار و بعنوان فراری قشون بمحکمه نظامی جلب شدند، محکمه از دادن رأی مضایقه و از خود سلب صلاحیت نمود، پس شاه شخصاً بمبادرت بصدور حکم کرد و پسر را از خدمات نظامی خارج و در قلعه کوسترین^(۲) محبوس نمود. در موضوع کات محکمه حکم بحبس ابدی داد اما پادشاه حکم محکمه را باعدم مبدل ساخت، فرمان داد محکوم را بپای قلعه کوسترین برده پیش چشم ولیعهد سر بر بندند (نوامبر ۱۷۳۶).

ترویت ولیعهد : چندی بعد حبس قلعه را مبدل بتوقیف در شهر نمود و یکسال تقریباً ولیعهد را بشغل مستشار خالصه منصوب کرد. در این

(۱) - Rocoul

(۲) - Duhan de Jandun

(۳) - Custrin

مدت ولیمهد یکی از اعضاء مالیّه و سرپرست املاک پدری بود. صورت محاسبات را نزد او میآوردند و او تفشیش و رسیدگی میکرد و ترتیب زراعت مزارع را کاملاً میآموخت و عملاً از رشته های مختلف امور ملکی پروس استحضار یافت. پس از آن مجدداً وی را با درجه سرهنگی وارد قشون کردند و ریاست فوج ساخلوی نیورویین^(۱) را که از بلاد صغیره ایالت براند بورگ است بوی سپردند. فردریک دوم در این محل چون رئیس یکدسته از نظامیان بود از جزئیات امور لشکری وقوف یافت و بحقایق امور مطلع شد. پدرش میگفت قصدم این است که بدانی: «کفش نظامیان چطور است و در خارج چقدر دوام دارد.» فردریک شخصاً در اخذ نفقات و توزیع اسلحه و مهمات و تقسیم غذای افراد و مشق و تعلیم و سان قشون حضور داشت. یکی از علل خفیه لیاقت فردریک همین تربیت عملی بود برخلاف ولیمهدهای فرانسه که در کنج خانه تعلیمات میگرفتند. بعد از آنکه کاملاً لیاقت خود را نشان داد و بکمال رسید پدر او را اجازه داد که چندی بمیل خود زندگی کند و او هم دور از شهر برلن و دور از پدر قلعه رینس برک^(۲) را مقام خویش قرار داد. فردریک در این محل در ضمن رسیدگی بامور فوج خود که نمونه ایام توقّف عالی افواج پروس محسوب میشد و در عین مراقبت بکار املاک ولیمهد خالصه و رسیدگی باجاره و استجاره مزارع قوای جوانی و در رینس برگ سن بیست و سه سالگی خویش را وقف آموختن علوم و فنون و حکمت و ادب کرد «بیش از یکنفر راهب» کتاب میخواند و از این وقت با مطالب معقول خو گرفت چنانکه بعدها در عین جنگ و لشکر کشی هم روزی یکی دو ساعت وقت خود را صرف مذاکرات ادبی و محاورات فلسفی میکرد و بصدای بلند تیاتر های کرنی^(۳) و راسین^(۴) شعرای فرانسه را که محبوب او بودند میخواند و تفسیر و تأویل مینمود و لغت فرانسه را هم مثل زبان مادری آموخت و از آن پس چون بیادشاهی رسید غالباً بآن زبان صحبت میکرد و گاهی احکامی

(۱) - Neu - Rupplin

(۲) - Reinsberg

(۳) - Cornelle

(۴) - Racine

هم بفراشه صادر مینمود. شعر میساخت، نی میزد و قطعات موسیقی ترکیب میکرد، با ولتر مرتباً مکاتبه داشت ولی در عین جستجوی لذات و خوشگذرانی بفکر فایده مملکت بود، یکشاهی خرج تجملات نمیکرد و دیناری به بهای تابلوی نقاشی و مجسمه نمیداد، حتی وقتی شروع به بنای پوتسدام و قلعه سان سوسی^(۱) نمود که مبلغ وجوه پس انداز خودش کفایت آن مصارف را میکرد، آنگاه محض افزایش جلال و شکوه مملکت دست بساختن آن عمارت زد. تفریح و تفریح در عمارت رینس برگ او را از توجه بامور سیاسی باز نمیداشت، بدقت تمام احوال ملل را مطالعه مینمود و از منابع ثروت و مراکز قوای آنان استخبار میکرد و از نقشه های مخفی دول استکشاف مینمود، بقوه توجه و تفکر در این قبیل امور خود را حاضر میساخت تا چون پدرش چشم بهم گذارد و سلطنت باو برسد عاری و بیگانه از عمل نباشد.

واقعۀ ای که ولیعهد انتظار داشت واقع شد و پدرش در سی و سلطنت یکم ماه مه ۱۷۴۰ مملکت را باو گذاشت و رفت. سه هفته بعد فردریک دوم پدریك دوم در کاغذی که به ولتر نوشته چنین مینگارد: «من از یکطرف ۱۶ گروهان و ۶ اسکادرون سوار و یک اسکادرون گارد بقوای خود افزوده ام و از طرف دیگر شالوده آکادمی جدید را ریخته ام.» تمام شخصیت فردریک از این دو کار او معلوم میشود.

در این وقت ۲۸ سال داشت، فکرش در روشنی و طلاق نظیر فرانسویان بود و مسیو لایس در حق او گفته است: «هیچ فرانسوی ساکن در مملکت فرانسه هم باندازه او دارای روح فرانسوی و صاحب ذوق در ادبیات قدیمه فرانسه نبوده است.» قوای دماغ او در سرعت تصوّر و تصمیم و عمل بی نظیر بود و در غالب مباحث نیشی و کنایه ای بکار میبرد، ابداً وفا و مهر و عاطفه را نمیشناخت، هیچوقت در مسائل سیاسی تصوّر عزت نفس و منع وجدانی و مقتضای شرافتمندی را بخاطر

خطور نمیداد، تا پای نفعش در میان بود بعهد خود وفا میکرد و چون کار اندکی از سود او منحرف میشد پیمانرا میشکست. فردريك دوم تابع این عقیده خلاف اخلاق



فردريك دوم ملقب به کبير در سن ۲۸ سالگی
(۱۷۸۶ - ۱۷۱۲)

بود که ظفر و غلبه حق شکنی و ظلم را با مال و محو میسازد و میگفت: «در مسائل ملک و ملت شخص باید هر وقت فرصت مییابد بهره بر دارد، فقط وقتی مردم او را مقصر و خطا کار خواهند گفت که مجبور شود هر چه گرفته است مسترد بدارد.»

فردريك مجيل و دسيسه كار بود، در تحريك حسد و رقابت و بسط دايره سوء ظن و عدم اعتماد دسى قوى داشت، بمناسبت جلوس خود سفيرى بانگلستان و سفيرى فرانسه فرستاد، نخستين موسوم به تروچس^(۱) و دوم موسوم به سرهنك كاماس^(۲) بود. در دستورى كه بسفير انگليس نوشت اين عبارت ديده ميشد: «هر وقت بمردم فرانسه ميرسى نسبت بانگليشها خيلى اظهار دوستى بكن اگر چه عده فرانسويان بسيار قليل هم باشد، مخصوصاً اعزام سرهنك كاماس را خيلى اهميت بده و از روى حسد و رقابت بگو كه سرهنك مزبور طرف توّجه و محل اطمينان پادشاه است و مأموريتش بفرانسه بسيار اهميت دارد.»

و همچنين بسفير فرانسه دستور ميداد كه «چون بفرانسه رسيدى بكاردينال فلورى احترام كامل بجا بياور، اگر تعارف و الفاظ ميان تهى بخرج تو دادند تو نيز مقابلۀ بمثل بكن و اگر دم از راستى زدند دم از صداقت بزن، مخصوصاً آتش رقابت ميان فرانسه و انگليس را دامن زده و تحريك كن.»

پيشۀ سلطنت فردريك دوم هم باندازه پدرش مقتصد و صرفه جوشد و حتى دراواخر عمر كار حرص او بدنائت و ثلثات كشيد. خزانه دولت را بمنزله تابوت العهد بنى اسرائيل محسوب ميداشت كه «لايمسه الا المطهرون.» خزانه شخصى خود را گنجى ميدانست كه هيچوقت نبايستى دينارى از آن خرج شود مگر «محض دفاع مملكت و رفع آلام ملت.» فردريك دوم هم مثل پدرش خود را خدمتگزار پادشاه ذهنى و خيالى پروس معرفى ميكرد و ميگفت «من اوّلين خادم رعيّت خود هستم.»

اين شهر يار بسيار كار ميكرد، فصل تابستان ساعت سه بعد از نصف شب و فصل زمستان ساعت چهار بر ميخواست و مراسلات چاپارى را شخصاً باز ميكرد و ميخواند و چهار نفر منشى را كه در پر كارى مثل سپاهان افريقا بودند براى صدور جواب خسته و در مانده ميكرد. چون هر چيز را خود رسيدگى مينمود و در هر كارى

(۱) - Truchees

(۲) - Camas

شخصاً تصمیم میگرفت اورا « وزیر واحد و وزیر عام » مملکت گفته اند. یکروز هم در مدت عمر از این پرکاری و کوشش خسته نشد، این طرز تمرکز امور در دست شخص واحد و فلیح کردن سایر مراکز مهمات نتایج بسیار بد عاید مملکت پروس ساخت، تا دستی قوی چون دست فردریک چرخ کارها را میگردانید همه چیز منظم بود، لکن بمحض رفتن او چرخ از کار بازماند و فنرها کسیدخته شد بطوری که بیست سال بعد از وفات فردریک دوم دولت پروس بیک ضربت ناپلئون در محل ینا^(۱) مضمحل گردید (۱۴ اکتبر ۱۸۰۶).

کشورگیری
فردریک دوم با گرفتن ایالت سیلزی از دولت اطریش و تجزیه پروس لهستان از دولت لهستان مملکت خود را وسعت کافی بخشید.

مناقشات مربوطه بالحاق ایالت سیلزی در بیست و سه سال اول سلطنت فردریک دوام داشت و موجب سه جنگ شد که موسوم بجهنگهای سیلزی هستند (۱۷۴۰-۱۷۶۳). دو جنگ اول مصادف با منازعات بر سر وراثت تاج و تخت اطریش و سوم معروف بجهنگ هفت ساله بود. در این زدو خورد اخیر دولت پروس با ممالک متحدۀ اروپا (اطریش، فرانسه و روسیه) مواجه شد و اگرچه فاتح بیرون آمد لکن قوایش ضعیف و توانائیش هبذل بناتوانی گردید. (۲)

اما تصرف پروس لهستان تا این درجه موجب درد سر برای فردریک نشد، مدتی مدید بمذاکرات سیاسی و ارسال رسل صرف شد و جنگی اتفاق نیفتاد، الحاق این ایالت چون اسباب اتصال براند بورگ به پروس شد در واقع آمال خانواده هوهن زولرن را که عبارت بود از توحید قلمرو خویش بانجاح رسانید.

امور داخله
بیست و سه سال آخر عهد فردریک دوم ببحران خسارات جنگ هفت ساله و آبادی و استخراج منابع ثروت داخلۀ مملکت گذشت. ابتداء فردریک دوم خزانه خالی قشون را معمور ساخت و قورخانه ها و

(۲) - برای اطلاع از تفصیل این جنگها بفصل ششم این کتاب رجوع شود (۱) - Léna

انبار های جدید برای مهمّات جنگی تهیّه دید آنگاه ب تبعیّت اجداد خود شروع باستعمار کرد. دو مأمور دائمی در شهر هامبورگ و فرانکفورت قرارداد که کارشان جلب مهاجرین بود و باین ترتیب سیصد هزار مهاجر بداخله مملکت آورد و نهصد قریب آباد کرد. فقط در ایالت سیلزی که در جنگ هفت ساله خرابی بسیار دیده بود شصت هزار نفر جای داد و مالکین معتبر را مجبور نمود که در اراضی خود هر یک قریه ای بسازند. گاهی کار استعمار و جلب مهاجرین بغارت و ترکتاز منجر میشد، مثلاً در ابتدای سال ۱۷۷۱ که قشون پروس قسمتی از اراضی لهستان را بتصرف در آورد فردر یک فرمان داد که هفت هزار دختر از لهستان گرفته بایالت پومرانی برده و آنجا بشوهر بدهند. اولیای دختران مجبور بودند برسم جهیز یک کاو و دو خوک و یک تختخواب و سه دوکا (مسکوک طلا) بصیّبه خود بدهند.

فردر یک سعی بلیغ داشت که جنس مزروعات را خوب کند و ناممکن است باراضی زراعتی بیفزاید، از این جهت باطلا قهای وسیعی را خشک کرد و قریب پانصد کیلومتر مربع بر اراضی قابل زرع افزود. صنایع را هم ترویج مینمود و بوسیله ازدیاد ثروت ملّی عواید دولتی را هم تکثیر میدبخشید. همچنین فردر یک جدّ وافی در تعلیم و تربیت ملّت بنجر میداد و این کار او در آن عهد کمتر نظیر داشت. مدارس بسیار باز کرد و اگر چه کاملاً عملی نشد تعلیمات را اجباری نمود. ژزویت هائیکه از مالک مغربی اروپا نفی بلد میشدند به پروس پناه آورده در مدارس بتعلیم مشغول میکشتند. فردر یک محض تکمیل وحدت ایالات خود مقرر داشت که قوانین مختلفه و مختصّه محلی را منسوخ داشته و قانون واحد بجای آنها وضع و مجری نمایند.

اگر بدقت در اعمال این بادشاه حکیم بنگریم می بینیم که اصلاح اساسی نکرده و تغییری عمیق در اوضاع اجتماعی سابق نداده است. ترتیب طبقات ممتاز و اصناف مختلفه را کافی السابق محفوظ داشت بقسمی که هیچکس از طبقه خود نمیتوانست تجاوز کند. رعیت بطبقه (بورژوا) کسبه و توانگران شهری نمیرسید و آنان هم برتبه نجبا نایل نمیشدند. در واقع پروس مثل قرون وسطی بحال خان خانی باقی

ماند و مهمترین طبقات اهالی آن نجبا یا بونکرس بودند و اراضی و املاک مملکت بشاه و دولت و این طبقه تعلق داشت. تمام صاحبمنصبان و عمال درجه اول کماکان از این طبقه استخدام میشدند و سایر مردم (توده رعایا) که اکثریت هم داشتند در حال عبودیت و ورقیت ماندند کارشان بیکار و سخره بود و با مزارع بمعرض بیع و شری درآمد و اباً عن جدّ توقف درقرای معینه بآنها ارث میرسید هیچوقت حقّ تبدیل مکان و مهاجرت نداشتند مگر با اجازه مالک که اختیار تغییر محل و نفی و مصادرّه با او بود. اما طبقه بورژوا که کسبه و توانگران مقیم شهر باشند در هیچ يك از نقاط مملکت حتی در ولایات مشرقی هم اهمیت سیاسی و اجتماعی نداشتند زیرا که مملکت اساساً فلاحتی بود.

نتایج
سلطنت او نتایج ذیل بدست آمد: جمعیت مملکت سه برابر و سلطنت فردریک وسعت خاک دو برابر شد، در سال ۱۷۴۰ که فردریک دوم بتخت نشست مساحت مملکت ۱۲۰،۰۰۰ کیلومتر مربع بود و در سال وفاتش (۱۷۸۶ او ۱۷) بدویست هزار بالغ شد. همچنین عدد سکنه از دومیلیون و نیم بسه میلیون رسید. لشکر از هشتاد هزار بصد و شصت هزار نفر بالا رفت و چون جنود متحدّه ممالک اطریش و فرانسه و روسیه را درهم شکست نخستین مقام اهمیت را در اروپا احراز نمود. در خزانه قشون ۵۵ میلیون تالر ذخیره شد که بحساب امروز ۱۷۰۰ میلیون فرانک میشود. در موقع تنظیم مسائل بین المللی شاه پروس را در ردیف سلاطین فرانسه و انگلستان و اطریش و روسیه قرار میدادند. عجب این است که چنین ترقی و افزایش قدرتی در کمتر از نیم قرن حاصل شد پس رعایای فردریک حق داشتند که او را فردریک بیهال نام بدهند.



فصل پنجم

دولت اطریش در قرن هیجدهم وصیت و فرمان پراگماتیک . ماری ترز . اصلاحات ژوزف دوم

در قرن هیجدهم عادت بر آن جاری شد که مجموع ایالات و ممالك متعلقه بخانواده هابسبورگ را دولت اطریش بگویند در صورتیکه اطریش یکی از جمله ممالك کثیره ای بود که این خانواده بر آن فرمانروائی داشتند . دولت اطریش در آغاز قرن هیجدهم هنگام جنگ وراثت تاج و تخت اسپانیا وسعت فوق العاده یافت لکن در اواسط همین قرن بنا بر مناقشاتی که راجع بوراثت سلطنت اطریش فیما بین دول معظمه بر خاست این مملکت میدان تاخت و تاز دول و مرکز سیاست اروپا گردید . در سنوات (۱۷۴۱-۱۷۴۸) پروس و فرانسه و اسپانیا و امراء آلمان برای اضمحلال اطریش متحد شدند و اگر ثبات قدم و نیروی اراده ماری ترز نمی بود اطریش بکلی تجزیه میشد . اما فقط ایالت سیلزی را از دست داد و در جنگ هفت ساله کوششهایی که برای استرداد آن کرد مفید واقع نگردید (۱۷۵۶-۱۷۶۳) . در سال (۱۷۷۲) دولت اطریش قسمتی از مملکت لهستان را ضمیمه قلمرو خویش ساخته فقدان ایالت سیلزی را جبران نمود .

پس از ختم آن جنگهای طولانی دونفر از پادشاهان اطریش یکی ملکه ماری ترز و دیگر ژوزف دوم (۱۷۸۰-۱۷۹۰) دست بآبادی و اصلاح مملکت خویش نهادند و همانطور که خانواده هوهن زولرن در پروس موفق باصلاحاتی شده بودند ایشان نیز در کارهای خویش کامیاب گشتند . مقصود عمده سلاطین اطریش هم مثل پادشاهان پروس ایجاد تشکیلات واحده و مزج ایالات مختلف و متشتت بیک مملکت متحد بود و این خیال را صد و پنجاه سال قبل هنگام جنگهای سی ساله فریبناند دوم نیز در محیله خطور میداد .

در آغاز قرن هجدهم دولت اتریش مرگب بود اولاً از ایالات
موروته یعنی ایالات اتریش و دوک نشینهای استی ری (۱)
دولت اتریش و کارنتی (۲) و کارنیول (۳) و کنت نشین تیرول (۴). ثانیاً مملکت
فلسرو



دولت اتریش در قرن هجدهم
کیلومتر

بوهم (۵) و مملکت هنگری (۶). در آخر قرن هفدهم بموجب عهدنامه کارلوتسی (۷)
(۱۶۹۹) مقداری از اراضی عثمانی هم باین مملکت اخیر الحاق شده بود.

- (۱) - Styrie (۲) - Carinthie (۳) - Carniole (۴) - Tyrol (۵) - Bohême
(۶) - Hongrie (۷) - Carlovtsi

همچنین ولایت میلان و ایالت ناپل و ساردنی در ایتالیا و هلاند هم بموجب عهدنامه اوترک و راشات جزء قلمرو اطریش محسوب میشد و در واقع سهمی بود که از حق وراثت سلطنت اسپانیا باطریش رسید.

در عهد شارل ششم این تقسیمات اراضی کراراً تغییر یافت (از ۱۷۱۵ تا ۱۷۴۰). خانواده اطریش در سنه ۱۷۲۰ بموجب قرارداد مادرید برای ختم مناقشات جدید که با دولت اسپانیا پیش آمد (۱۷۱۷-۱۷۲۰) ساردنی را در ایتالیا با سیسیل معاوضه کرد. سپس نظر بدخالتی که اطریش در نزاع وراثت تاج و تخت لهستان کرد بموجب عهدنامه وین (۱۷۳۵) سیسیل و ناپل را از دست داد اما در مقابل دوک نشین بام (۱) را در جوار میلان ضمیمه قلمرو خویش ساخت. اطریش در جنگ جدیدی که با عثمانیان کرد (۱۷۱۵-۱۷۱۸) پس از فتح پرنس اوژن (۲) در ظاهر شهر بلگراد (۱۶ و ۱۷۱۷) بنا بر مقررات عهدنامه یوجاروات (۳) مجبور شد که ولایت سرحدی تمسوار (۶) را که جزء مملکت هنگری است به عثمانیان وا گذارد.

عهدنامه ای که حدود قطعی متصرفات عثمانی را ساحل جنوبی رود دانوب قرار داد قسمتی از ایالت والاشی (۵) تا حدود آلو تا (۶) و ساحل یمن دانوب را از اونا (۷) تا تیموک (۸) بعبارة اخری قسمتی از بوسنی (۹) و بلگراد و تقریباً تمام صربستان کنونی را بدولت اطریش ملحق ساخت.

اما در نتیجه جنگ دیگر که با عثمانیان پیش آمد (۱۷۳۷-۱۷۳۹) بموجب عهدنامه بلگراد (۱۷۳۹) این قسمت اخیر از اراضی ملحقه از تصرف دولت اطریش خارج شد.

پس از این تغییرات، مملکت اطریش دارای ۲۴ میلیون جمعیت و ششصد هزار کیلومتر مربع مساحت شد در آن زمان جمعیت فرانسه از نوزده میلیون تجاوز نمی کرد اما چنانکه دیدیم

خصایص
دولت اطریش

- | | | | |
|----------------|---------------------|------------------|--------------------------|
| (۱) - Parme | (۲) - prince Eugène | (۳) - Pojarevats | (۴) - Temesvar |
| (۵) - Valachie | (۶) - Aluta | (۷) - Una | (۸) - Timok (۹) - Bosnie |

امتياز عمده دولت اتریش فقدان کامل وحدت بود. قطعات قلمرو اتریش در سراسر اروپا پراکنده بود از پادوکاله^(۱) تا ابتدای دشت روسیه و از دشت آلمان شمالی تا ولایت یو^(۲) در ایتالیا. حتی بعضی از قطعاتش مثل هالاند و میلان در میان ممالک خارجه جای داشت. ناپل^(۳) با سایر قسمت های مملکت اتریش جزا از طریق بحری ارتباط مستقیم نمی یافت. سکنه امپراطوری اتریش دارای السنه مختلفه و نژاد های متباین بودند مانند فرانسوی و فلامان و ایتالیائی و آلمانی و چک و مجارستانی و صربی و رومانی و غیره. در واقع دولت اتریش بسبب ترکیب از اینهمه نژاد های مختلف نمونه کوچکی از تمام قاره اروپا محسوب میشد.

هر یک از این قطعات پانخت خاص و دولت و مجلس مخصوص داشتند، امپراطور کاملاً محتاج مساعدت مجالس مختلفه ایالات بود چه در تجهیز سپاه و چه در وضع مالیات و چه در اجرای قوانین. مملکت بوهم و هنگری تشکیلات مستقلی داشتند مثلاً در هنگری دو مجلس بود: مجلس بزرگان و مجلس نجبا^(۴) دولت اجباراً بایستی نمایندگان این مجالس را سالی یکبار انتخاب کند و حتی گاهی دفعه هم مجلس بطور فوق العاده تأسیس می یافت. ماده ۳۱ از فرمان زرین مخصوصاً باهل هنگری حق میداد که اگر امپراطور بر خلاف قوانین موضوعه رقاری بکند قیام مسلح نمایند. ایالات و قطعات دولت اتریش هیچ مابه الاشتراکی نداشتند جز وحدت امپراطور که صاحب تاج و تخت چندین مملکت بود. ولی در حقیقت همانطور که قطعات خاک پراکنده و مختلف بود فرمانفرمای واحدی در سراسر اتریش دیده نمیشد، هر ولایتی فرماندهی داشت. در واقع مملکت اتریش مرکب میشد از قطعات پراکنده ای که یک هیئت مرکزی مرکب از شاهزادگان و سلاطین بر آن فرمانروائی داشت. امپراطور علاوه بر تاج سلطنت ممالک سابق الذکر افسر شاهنشاهی آلمان را نیز دارا بود و این افسر را در مدت سه قرن انتخاب کنندگان ایالات آلمان مرتباً با افراد خانواده هابسبورگ تقدیم میکردند. بعبارة اخری بنا بر انتخاب امراء منتخب آلمان

(۱) - Pas de Calais

(۲) - Pô

(۳) - Naples

(۴) - Nonces

از تاریخ (۱۴۳۸) بعد یکی از اعضاء خانواده هابسبورگ عنوان شاهنشاهی آلمان را مییافت.

سرحدات قلمرو اطریش بدولت عثمانی و لهستان و پروس و ماکس و باویر و سویس و فرانسه و هلاند و دوک نشین ساوا^(۱) و جمهوری و نیز میپوست و نظر بکثرت همسایه اطریش دوچار مناقشات کثیره بود. پس بحکم احتیاط خانواده سلطنتی هابسبورگ دو منظور را تعقیب میکردند: یکی تشکیل لشکر نیرومند و دیگر توحید و تنسیق اجزاء پراکنده مملکت. اما لشکر را دوفرنز از امپراطوران موسوم به لئوپلد و ژوزف اول بکمک پرنس اوژن شروع بتجهیز کردند. در ۱۷۱۵ عدد سپاهیان به دویست هزار رسید که از آن جمله نود هزار پیاده بودند. اما در باب توحید تشکیلات ممالک بنا گذاشتند که در شهر وین نمونه ای از ادارات مرکزی که میان جمیع ممالک امپراطوری مشترک باشد تشکیل بدهند پس یک مجمع عالی جنگی برای امور حربیه و یک دیوان برای انجام مسائل مالی و یک انجمن برای مهم خارجه تاسیس کردند. این تشکیلات در حین عمل چندان عمومیت و نفاذ حکمی نداشتند بلکه بمنزله بذری بودند که بایستی تدریجاً آبیاری شده و رو بکمال بگذارند. اما شارل ششم باین امر توجهی نکرد، این امپراطور در موقع جنگ وراثت تاج و تخت اسپانیا بتأیید دول اروپا با فیلیپ پنجم پادشاه اسپانیا مقابله کرد و بعد از آنکه ژوزف اول (آوریل ۱۷۱۱) وفات یافت ریاست خانواده اطریش با او شد. شارل ششم شاهزاده کم خرد و صاحب خیالات واهی بود، چون میل داشت بیادشاهی اسپانیا برسد در عالم خیال و آرزو گمان میکرد که بمقصود رسیده و بر تخت اسپانیا واقعاً جای دارد و بنا بر این در دربار خود هیئتی بنام شورای اسپانیا تشکیل داده بود. مردی لجوج و بی اراده بود مثلاً امضای یک عهدنامه را چهار ماه بتأخیر میافکند و این مدت ورقه عهدنامه را روی میز خود نهاده مردد بود که امضا کند یا مسترد دارد. تمام حواسش متوجه تربیت و پرورش دخترش ماری تریز بود، شغل شاغل و جنون دائم او که محور سیاست

داخلی و خارجی او محسوب میشد عبارت بود از فراهم آوردن وسایل جانشین کردن ماری ترز و یافتن طریقی برای شکستن سوگند خود و نقض وصایای سلاطین سلف. تفصیل آنکه در اطریش قانونی اساسی که بموجب آن بطور حتم ترتیب توارث تاج و تخت و ولایت عهد معین شده باشد وجود نداشت. هر يك از سلاطین اطریش مختار بودند که بنا بر مقتضیات وقت و رعایت صرفه خانواده کی ترتیب خاصی در تعیین و اختیار جانشین خود بدهند مگر اینکه قبلاً بموجب قوانین و فرامین یا تعهدات دیگری این حق را از خود سلب کرده باشند. مثلاً امپراطور لئوپلد که میخواست سلطنت باولاد ذکور او برسد در سال ۱۷۰۳ وصیتنامه ای نوشته و پسران خود ژوزف و شارل را با احترام و رعایت آن سوگند داد. مقرر آنکه پس از او سلطنت به ژوزف برسد و اگر از او پسری بوجود نیاید پادشاهی برادرش شارل منتقل گردد و در صورتیکه شارل هم پسری نداشته باشد امپراطوری بدختران ژوزف برسد. بر حسب ارشدیت و بر فرض که از ژوزف دختری بجای نماند سلطنت بدختر شارل داده شود. بنابراین وصیت در سال ۱۷۱۱ چون ژوزف اول بدرود زندگانی گفت شارل امپراطور شد و دختران ژوزف اول محروم ماندند و از اینقرار شارل هم بنوبه خود بایستی این مقررات را محترم شمرده پادشاهی را پس از خود بدختران ژوزف برساند.

وصیت در سال ۱۷۱۳ شارل ششم سوگند خود را نقض کرد و فرمانی صادر نمود موسوم به پراگماتیک سانکسیون^(۱) که برخلاف شارل ششم وصیتنامه پدرش حق وراثت برادر زادگان خود (دختران ژوزف) را سلب کرده و تقدّم را بدختر خود میداد.

شارل ششم جمیع قوای خویش را صرف کرد که این وصیت بعد از وفاتش محترم شمرده شود. نخست برادر زادگان را سوگند داد که آن حکم «لا بتغیر» را اطاعت کنند و چون دختر بزرگ ژوزف را به اگوست دوساکس پسر پادشاه لهستان شوهر

داد و دختر دوم را بعقد شارل آلبر (۱) پسر انتخاب کننده باویر (۲) درآورد شوهران آنها را هم قسم داد که مطیع وصیت مزبور باشند.

شارل ششم باین طریق فرمان برا گماتیک را دستور العمل خانوادگی ساخت و بر آن شد که آنرا قانون اساسی مملکت نماید. جمیع ممالک قلمرو اطریش از سال ۱۷۲۰ تا ۱۷۲۲ آن وصیت را برسمیت شناختند. لیکن بعضی از ایالات در مقابل این شناسائی امتیازات و عطیاتی گرفتند که موجب ضعف امپراطور میگردد مثلاً اهل هنگری در عوض تقاضا کردند که امپراطور آنها را کاملاً مطمئن سازد که من بعد دولت مرکزی دخالتی در امور داخلی ادارات آنها که ریاست آن موروثی بود نداشته باشد.

پس شارل ششم مصمم شد که از دول معظمه اروپا هم شناسائی وصیت مزبور را تقاضا نماید و این قرار داد را بین المللی سازد و در ظرف ده سال تمام دول اروپا متعهد حفظ وصیت او شدند (۱۷۲۵-۱۷۳۵). اما شارل ششم مجبور گشت که در عوض پذیرفتن بعضی دول تعهداتی هم بکند از جمله در مقابل قبول اگوست-دوساکس و پادشاه روسیه تعهداتی نمود که منجر بدو جنگ گردید: یکی با فرانسه و اسپانیا (از ۱۷۳۳ تا ۱۷۳۸) در مورد تعیین جانشین پادشاه لهستان، دیگر جنگی با دولت عثمانی (۱۷۳۷-۱۷۳۹). نتیجه جنگ اول چنانکه پیش گفتیم از دست رفتن ولایت ناپل و سیسیل بود و نتیجه جنگ دوم از دست شدن ایالت والاشی و صربستان. این دو جنگ موجب اختلال عظیم در مالیه و لشکر اطریش گردید. شارل ششم در سن پنجاه و شش سالگی بمرض نقرس و سوء هضمی که از خوردن قارچ عارض شده بود وفات یافت و چندین طومار از معاهدات و اسناد راجعه بشناسائی جانشین امپراطور برای دختر خود ماری ترز بیادگار گذاشت (۲۰ اکتبر ۱۷۴۰). اما مدارک و اسناد فوق را بایستی قوای نظامی عملی کند یعنی صاحبان امضا را با احترام امضای خویش ملزم و مجبور سازد و دولت اطریش

این قوی را فاقد بود یعنی در سرتاسر مملکت هشتاد هزار سرباز و در اعماق خزاین سلطنتی سیصد هزار فرانک موجود نداشت .

ماری تِرِز: از ظواهر احوال چنین مستفاد میشد که دولت اطریش با این ضعف لشکر و فقر خزانه در عهد ماری ترز رو بزوال خواهد نهاد . دول پروس و باویر و ساکس و فرانسه و اسپانیا متفقاً بجنگ کمر بستند این پیکار معروف بجنگ وراثت امپراطوری اطریش است و از ۱۷۴۰ تا ۱۷۴۸ دوام یافت . لکن اطریش جز ایالت سیازی که فردریک دوم تصرف نمود يك ذراع از خاک خود را از دست نداد . علّت بقای دولت این بود که ممالك مختلفه قلمرو امپراطوری اطریش پشت بهم دادند و تفرقه حاصل نکردند و همچنین ماری ترز پشت کار و قدرت فوق العاده از خود بمنصّه ظهور رسانید .

هنگام جلوس ماری ترز بیست و سه سال داشت و کاملاً مہنّای سلطنت و آگاه از دقائق امور بود در وقتیکه این ملکه بهیچده سالگی رسید سفیر انگلیس آثار لیاقت در چهره او یافته و چنین نوشته است : « در این سن ماری ترز بدقایق و تفصیل کارها دخالت و از هر چیز کسب اطلاع میکند . »

از عهد کودکی ماری ترز نسبت بعظمت و شرافت خانواده خود تصوّرات عالیّه داشت ، مملکت را ودیعه خدائی و خود را مسئول ترقی آن میدانست ، پس شخصاً زمام امور را در دست گرفته و در کثرت کار از جمیع سلاطین زمان در گذشت . شی که در حال نزع افتاده بود تا صبح با پسر خود ژوزف دوم راجع بمهام مملکتی سخن میراند و چون پسر التماس میکرد که قدری استراحت کنند جواب میداد : « چند ساعت دیگر من در پیشگاه عدل الهی حاضر خواهم شد باز تو میخواهی که آرام باشم و بخوابم ! » فکری تند و رائی صائب ، عزمی راسخ و دلی قوی داشت ، نیروی اراده و ثبات قدم او هیچوقت متزلزل نشد ، حتّی در سخت ترین واقعات و معضلتین مشکلات . این ملکه بسیار خیر و منصف و خوش نیت و مهربان بود ، در سادگی بدhqانان و اوساط الناس شباهت داشت . بشوهرش نوشته است که : « در دوری شما من سکی ضعیف

بیش نیستیم « برای سادگی اطوار و رفتار او همین بس که ولادت نوۀ خود را شخصاً در تیاتر اعلام نمود یعنی از اطاق خود برخاسته بحضار فریاد زد که « خدا به لئو پلد پسری عنایت فرمود ». جمیع خصال حمیده و اطوار پسندیده در این ملکه جمع بود و بنا بر قول بروگلی (۱) « روز بروز همت شاهانه و نظر و رای خسروانۀ او در ترقی و تعالی سیر میکرد. » فردریک دوّم که مدّت بیست و سه سال از دشمنان ماری ترز محسوب میشد و طرفین در آرزوی تخریب ملک یکدیگر بودند راجع باین ملکه مینویسد: « زنی بزرگوار است که وجودش موجب شرافت جنس او و سعادت تاج و تخت اطیش است. » و هم او مینویسد: « کار هائی از این زن سر میزنند که لایق مردان بزرگ عالم است » الفضل ما شهدت به الاعداء. تاریخ هم این اظهارات فردریک دوّم را تصدیق و تأیید کرده است.

چون در سنۀ ۱۷۴۸ ولایت سیلزی از دست رفت و جنگ وراثت تاج و تخت اطیش خاتمۀ پذیرفت ماری ترز قوای فوق العادۀ خود را صرف اصلاح خرابیها و جبران شکستها کرد. مدّت ده سال باقی عهد سلطنت را تمام بکار اصلاح مالیۀ و لشکر اشتغال ورزید و عدد لشکرها بدویست هزار نفر بالغ نموده در جنگ هفت ساله (۱۷۵۶-۱۷۶۳) پیشرفتهای مهم نمود معذک نتوانست ایالت سیلزی را دوباره بدست آورد.

آنکه ماری ترز مصمم شد که بدون ایجاد انقلاب باصلاح اصلاحات ماری ترز اوضاع داخله بپردازد. بنا بر این عناوین و مراسم قدیمه و مؤسّسات سالفه را بهمان اسم باقی گذاشت و فقط کار آنها را عوض نموده تابع اصول جدیدۀ ساخت. این اقدام موجب افزایش قدرت مرکز امپراطوری اطیش شد و مؤسّساتی در پایتخت دایر گردید که مملکت را بجانب وحدت میبرد.

مثلاً در ایالات موروثه خود ماری ترز مجالس محلی را وادار کرد که قانونی راجع بمالیات مخصوصه بقشون وضع کنند و مدّت آنرا برخلاف سابق که یکسال بود ده سال

قرار بدهند. باین طریق ماری تریزدون آنکه حق خاص مجالس محلی را که عبارت از



ماری تریز در سن ۳۵ سالگی

(۱۷۸۰-۱۷۱۷)

قوانین مالیاتی و نظارت در جمع و خرج مالیات بود لغو کند حق مجالس مزبوره را موقوفه
تا ده سال خنثی و معلق ساخت و محض ازدیاد عایدات مقرر داشت که از املاک

معافی نجبا کہ تا آنوقت هیچ قسم عوارضی نمی پرداختند مالیات گرفته شود و در مقابل رعایای فقیر و مؤدیان ضعیف را از مالیات معاف دارند. در دورۀ جنگ وراثت سلطنت اطیش مالیاتی اخذ شد که مثل سرشماری فرانسه عمومیت داشت. از نجبا سری ششصد فلورن (هیدجده هزار فرانک) و از خدمتکاران و پیر زنان سری بیست و چهار شاهی مأخوذ میگردد. اجرای این اصلاحات و بهبودی وضع وصول مالیات و افزایش عوارض غیر مستقیم عایدات دولت را ترقی داد چنانکه در موقع جلوس ماری ترز (۱۷۴۰) ششصد میلیون فرانک بود و در وقت وفات او (۱۷۸۰) دو هزار و چهار صد میلیون فرانک شد.

اما خدماتی که ماری ترز در باب توحید ایالات پراکنده اطیش کرد از این قرار بود: ابتدا دروین سه اداره مهم دایر نمود، یک دیوان محاسبات که جمیع دخل و خرج ایالات را بایستی رسیدگی و تفتیش کند، یک عدالتخانه که محکمه عالیہ امپراطوری بود و یک هیئت مدیره داخلی که مراقب طرز اداره هر یک از قطعات مملکت بود و در هر یک از مجالس عملی شحنة ای مستقر گردانید که نماینده هیئت مدیره داخلی محسوب میشد. در سال ۱۷۷۶ پس از بیست سال زحمت قانونی وضع و در تمام قلمرو اطیش مجری داشته اساس قضاوت را در همه جا یکسان نمود.

باید دانست که اصلاحات ماری ترز بهیچوجه نتیجہ نقشه منظم و مرتبی نبود که قبلاً تهیه دیده باشند بلکه هر طور مقتضیات زمان حکم میکرد با احتیاط تمام در مدت چهل سال تدریجاً اجرا میشد و در همه ایالات هم یکسان و یکدفعه بموقع اجراء نیامد و در ولایات ایتالیا و بلژیک و هلاند و هنگری ابداً معمول نگردید چرا که این نقاط خاصه هنگری علاقه محکم باستقلال و آزادی و بقای مؤسسات سابقه خود داشتند پس سیاست ماری ترز بمقتضای مکان و زمان تغییر پذیر بود.

امپراطور ژوزف دوم پس ماری ترز در ۲۹ نوامبر ۱۷۸۰
ژوزف دوم بسن سی و پنج سالگی جانشین مادر شد. اگر چه ژوزف از سال ۱۷۶۵ شریک سلطنت مادر محسوب میگردد ولی ماری ترز او را از دخالت

در امور داخلی منع مینمود ژوزف فقط بکار سپاه و سیاست خارجه میپرداخت و اقدامات مهم بمنصه ظهور میرسانید. ژوزف در مشاغل خود کاملاً تابع حقایق محسوسه عملی بود و از فلسفه نظری احتراز میکرد با اینکه غالباً تکیه کلام او کلمه « عقل » بود و خود را تابع عقل میشمرد ابدأ از عقل سلیم هم تبعیت نمیکرد. جز غلبه و کامیابی منظوری نداشت هر چند از جنایت و معاصی بزرگ حاصل شود. ژوزف بود که در ۱۷۷۲ عاقبت ماری ترز را از تردید بیرون آورده و مصمم نمود که شریک جرم فردریک ثانی و کاترین دوم شده دست بچپاول مملکت لهستان و تقسیم و تجزیه آن خوان یغما بکشایند.

ژوزف بسیار فعال و ساده بود و در این صفات از فردریک دوم تقلید میکرد مادرش اگر چه شخصاً زندگانی ساده ای داشت لکن تجملات درباری اسلاف را کاملاً حفظ کرده بود. اما ژوزف بمحض عروج بر تخت سلطنت دربار را مبدل بارکان حرب کرد و چند نفر نظامی را بجای هزار و دویست تن درباریان عهد لئوپلید بخدمت خود آورد. همواره لباس نظام در برداشت یکی از سفرا مینویسد « جامه این پادشاه لباس نظامیان و صندوقخانه او شبیه جامه خانه یکی از صاحبمنصبان است » تفریحش کار و حیاتش عبارت از حرکت دائم است. « غالباً تنها به همراهی بکنفر نظامی سوار شده در سرتاسر مملکت گردش میکرد ناگهان و بیخبر وارد مهمانخانه یا قهوه خانه شده با کمال سادگی منزل میگزید. ژوزف هم مثل مادرش و مانند فردریک و کاترین با نهایت دقت و از روی عقیده حرفه سلطنت را انجام میداد.

ساعت پنج صبح بر میخواست و تا ظهر کار میکرد بعد از سه ساعت استراحت باز تا پنج بعد از ظهر مشغول کار میشد. ده سال مدت سلطنتش تماماً وقف ترتیب اصلاحات گردید و عقیده داشت که این اصلاحات موجب سعادت مملکت خواهد شد چرا که ملهم و تلقین کننده این افکار عقل است (این کلمه را ژوزف غالباً بر زبان میراند) بزرگترین تفاوت این امپراطور با مادرش همین بود که ژوزف موافق نقشه معین و از روی نظریات کلیه دست با اصلاحات میزد و مادرش چنانکه گفتیم

نقشه خاصی نداشت. چون ژوزف با افکار نویسندگان فرانسه خاصه آنانکه فلاسفه قرن هیجدهم معروفند آشنائی کامل داشت میخواست که « فلسفه قانون گذاری حقیقی کشور او باشد. » پس اصول معینی را دایر مدارسیاست خود ساخت و همان طور که ده سال بعد مجلس مؤسسان فرانسه در موقع انقلاب کبیر میخواست از روی اصول منطقی تشکیلات مملکتی را اصلاح نماید ژوزف هم طالب بود که وضع دولت اطیش را در اندک مدتی بزور فرامین مکرره مطابق نقشه نظری و عقلی تغییر بدهد بدون ملاحظه حقایق جاریه و رسوم و عادات سالفه و احساسات و عواطف اقوام مختلفه و بدون توجه باین قول کاترین که به دیدرو نوشته است « فرق است میان آنچه شخص بر کاغذ مینگارد با تأثیری که واقعاً در روی پوست بدن انسان باید بکند. » باری اگر نقشه ژوزف کاملاً عملی میشد موجب تقویت حکومت مرکزی و افزایش عایدات و پیشرفت سیاست خارجی میگردد و در واقع فلسفه نظری نتایج عملی میداد. اصلاحات او بر سه نوعند: اجتماعی، سیاسی، دینی.

اصلاحات اجتماعی ژوزف ابتدا شروع با اصلاحات اجتماعی کرد. در اطیش هم مثل پروس اوضاع ملوک الطوائفی برقرار بود. رعایا عبید مالکین بودند و هفتۀ سه روز لا اقل بایستی بسخره بروند جز مالک و ارباب خود مرجع تظلمی نداشتند و حتی در موقع ازدواج هم بایستی کسب اجازه از او بکنند. این مثل که در آلمان رایج بوده خوب وضع حقارت رعایا را نشان میدهد « دهقان برای کریه خوب است ولی هنگام خنده تنفر انگیز است. »

ژوزف يك ماه و نیم پس از جلوس بحکم « عقل و انسانیت » عبودیت رعایا را لغو نمود « زیرا که منافی حریت نوع بشر بود » (۱۵ ژانویه ۱۷۸۱). مقارن این احوال رعایا را مالک اراضی خود ساخت یعنی مزارعی که قرنها محل کشت و زرع رعایا بود و حتی از آن نداشتند بآنها تعلق گرفت فقط مقرر شد که حتی بمالکین سابق خود بدهند پس از آن ژوزف تساوی جمیع افراد مملکت را در مقابل قانون اعلام داشت. فردريك دوم که در پروس جرئت نکرده بود بچنین اصلاح مهمی دست بزند

میگفت « این کار موجب انتظام و
خواهد شد. »



ژوزف دوم

(۱۷۴۱-۱۷۹۰)

امپراتور اتریش که از سلاطین

اصلاحات موضوع اصلاحات
سیاسی سیاسی ژوزف این بود
که در ایالات مملکت
و حدنی برقرار سازد و قدرت امپراتور را
مثل سلاطین فرانسه در تمام قلمرو خود نافذ
کند و میگفت « ممالکی که تابع سلطنت اتریش
هستند همه اعضای پیکری واحد محسوب
میشوند و من بمنزله سر آن تن هستم. » پس
جز يك تاج و يك پاتخت که شهر وین باشد
نمیخواست. قصر سلطنتی براك^(۱) پاتخت
بوم^(۲) را مبدل بمركز صاحبمنصبان و ارکان
حرب نمود. تاج سلطنت هنگری را از بوداپست
کرسی آن مملکت، به وین انتقال داد که جزء
مجموعه تاج ها قرار گیرد.

چون ژوزف عنوان امپراطوری آلمان منور الفکر قرن هجدهم بشمار است
داشت و اکثر اهل ایالات موروئی او آلمانی

بودند عزم کرده ولایات خود را که دارای السنه و نژاد مختلف بودند متحد ساخته
و يك امپراطوری آلمانی تشکیل بدهد پس زبان آلمانی را رسمی کرده و بر مجارها
و کروآتها و صربی ها و ایتالیائیها آموختن آن زبان را اجباری نمود. در مقابل
اعتراض طوایف مجار ژوزف جواب داد که: « هر اعتراضی باید متکی بدلائل
متقنه و مبتنی بر برهان عقلی باشد... اگر ایالت هنگری بزرگترین و مهمترین قسمت
ایالات امپراطوری ما بود البته مابلاشك زبان هنگری را بر دیگر ولایات تحمیل
نکردم. » ژوزف کم کم از انتخاب مجلسهای ایالات خودداری کرد و تقسیمات جدید در

(۱) - Prague

(۲) - Bohême

سرحد بندی ولایات و نواحی معمول ساخت ، مملکت را بسیزده والی نشین که هر یک بیچندین حوزه تقسیم میشد بخش کرد ، جمیع عمّال و مأمورین محلی از کار برکنار شدند و شغل آنها بعمّال پادشاهی واگذار گردید .

ژوزف در ۲۰ اکتبر ۱۷۸۱ قریب یکسال پس از جلوس **اصلاحات مذهبی** با اینکه پیرو مذهب کاتولیک و دارای اعتقاد و ایمان کامل بود فرمان آزادی مذاهب را صادر کرد ، خلاصه اینکه مذهب کاتولیک مذهب رسمی مملکت است لیکن اتباع سایر مذاهب نیز در معتقدات و اعمال دینی خود آزادند و ممکن است بمشاغل دولتی برسند زیرا که « عقل حکم میکند که افکار و اعتقادات و اعمال مذهبی هر کس را محترم بشماریم . »

اما این آزادی مطلق نبود و امپراطور بنا بر مقتضای « عقل » خود بعضی حدود و قیود در آن قائل میشد . چون در بوهم جمعی بودند که خود را « الهیون » خوانده و جز بخدا بهیچ چیز اعتقاد نداشتند ژوزف فرمان ذیل را راجع بآنان صادر نمود : « اگر مردی یا زنی بخواهد اسم خود را بعنوان فرقه الهی در دفتر ایالتی ثبت کند باید بلا درنگ ۲۴ شلاق باوزدنه از این جهت که از فرقه خداپرستان است بلکه چون مدّعی خود را نمیفهمد و طالب مجهول مطلق است . » همچنین درهای صوامع سلسله متاملین^(۱) را بست . باین بهانه که « چون از اینفرقه نفعی بنوع نمیرسد البته خداوند هم از آنان راضی و خرسند نیست . »

از جمله اصلاحات مذهبی مهمتر از همه این بود که قدرت امپراطور را در هیئت روحانیون و تشکیلات کلیسا نافذ و جاری سازد . ژوزف میخواست همانطور که در فرانسه فرقه گالیکان موجود است و سلسله آنان مستقل از پاپ شمرده میشود در اطریش هم هیئت روحانی مخصوصه باطریش تشکیل گردد که از لحاظ اصول مذهبی تابع پاپ و از حیث تشکیلات مطیع اراده امپراطوری باشد این اصلاح را در تاریخ ژوزفینسم (منسوب به ژوزف) نامیده اند . پس کشیهای جدید را مجبور نمود که قبل از سوگند خوردن در خدمت پاپ در حضور او قسم یاد کنند همچنین دغدن

(۱) - Ordres Contemplatif

کرد که هیچ حکمی از طرف پاپ در قلمرو او انتشار نیابد مگر آنکه قبلاً بنظر او رسیده باشد و تمام رؤسای صوامع و کنایس را از مکاتبه با مراکز روحانی خارجه ممنوع داشت و از فرقی مختلفه مذهبی جز فرقه‌ای که کارشان تعلیم و تربیت یا پرستاری مرضی بود بقیه را منحل ساخت. دوهزار صومعه بسته شد و از مجموع اوقاف آن صوامع خالصه مخصوصی مهیا شد که آنها (اوقاف مذهبی) نام نهاده مختص بتأسیس مدارس طلاب دینی برای تربیت و تعلیم کشیشان کرد و از این محل قریب ۱۵۰۰ دارالخوری (مسکن کشیشان) در دهات ایجاد نمود.

این اقدامات از سال ۱۷۸۰ تا ۱۷۸۲ انجام گرفت، فردریک دوم مینویسد که: «برادرم ژوزف سزاوار لقب قیم کنیسه و ناظر کلیسا است.»
 یاپ پی ششم از این رفتار امپراطور مضطرب و شخصاً در فوریه ۱۷۸۲ به وین آمد مگر شاه را از بعضی تصمیمات خود منصرف سازد. امپراطور وی را با کمال احترام پذیرفت اما هیچ یک از تصمیمات خود را باطل نکرد.

اصلاحات سریع و عمومی ژوزف دوم نه تنها پاپ را پریشان کرد بلکه از خیلی جهات با رسوم و عادات ملل تصادم نمود.
مقاومت
 هیجان و اغتشاش بسیار تولید کرد که عاقبت منجر بقیام‌هنگری و شورش اهل هالاند گردید.

مردم هنگری نمیخواستند که زبان آلمانی بر آنها تحمیل شود و مملکتشان از استقلال سابق افتاده در هر چیز تابع پانخت وین باشد که جمعی آلمانی در آنجا زمام امور را در دست گرفته اند. چون مقارن این احوال امپراطور سرگرم جنگ عثمانیان بود اهل هنگری لشکر و آذوقه باو ندادند. ناچار ژوزف مجبور شد که اجرای احکام خود را در هنگری موقوف ساخته (۲۰ ژانویه ۱۷۹۰) و تاج سلطنت را مجدداً به بوداپست بازگرداند.

علت شورش هالاند (ژانویه ۱۷۸۹) آن بود که اجرای اصلاحات مذهبی و سیاسی موجب تنقید آزادی بلادفلاماند و والون میشد در صورتیکه قرن‌ها امور

اداری و مالی آنان در دست خود شان حل و عقد می پذیرفت. ژوزف تصمیم گرفت که بهر قیمت باشد مقاومت آنان را در هم شکند این عبارت را او مینویسد که: « باید یکباره بکارهای دینی آن نواحی خاتمه داد، در چنین اقدامی هر قدر خون ریخته شود قابل اعتنا نیست. » اما شورشیان بر لشکر اطریش غلبه کردند (۲۷ اکتبر ۱۷۸۹) و استقلال خود را اعلان نموده مصمم شدند که ممالك متحدۀ بلژیک را تشکیل دهند (ژانویه ۱۷۹۰) بالاخره خاتمه شورش باین نحو شد که امپراطور لئوپلد برادر و جانشین ژوزف پس از غلبه بر شورشیان آزادی قدیم را مجدداً بآنها تفویض کرد..

نتایج
گویند ژوزف دوم وصیت کرد که این عبارت را بر سنگ مزارش بنویسند « اینجاست آن پادشاهی که نیت خالص داشت اما از سوء حظ تمام اصلاحاتش عاقل و باطل ماند. » لکن ژوزف راه مبالغه میپیمود اصلاحاتش فقط در دو نقطه هنگری و هلند بهدفع کامیابی نرسید ولی در ایالات موروثی و مملکت بوهیم (یعنی در نقاطی که تا سال ۱۹۱۸ مملکت اطریش را تشکیل میداد) قرین انجام شد این ایالات را که قبل از ماری ترز دارای استقلال بودند و هیچ ارتباطی باهم نداشتند بسعی این ملکه و ژوزف دوم مبدل بیک امپراطوری آلمانی شدند. این اتحاد چنان استوار و مستحکم بود که طوایف چک با آنکه يك قرن تمام مجاهدت ورزیدند نتوانستند خود را از سلطۀ اطریش رهائی بخشند تا اینکه از حسن اتفاق « متفقین » در سال ۱۹۱۸ ممالك ژرمانی را در هم شکسته و چک ها را آزاد ساختند. بعلاوه از نتایج اصلاحات مالیاتی و اقتصادی این بود که عایدات دولت چهار برابر گردید و قشونی نیرومند و مجهز تشکیل یافت این مالیه و قشون جانشینان ژوزف دوم را قادر ساختند که دول اروپا را متحد ساخته و دو سال بعد از وفات آن امپراطور بسرحداث فرانسه روی آورده و در اطفای نایره انقلاب کبیر فرانسه بجان بکوشند.

فصل ششم

سیاست دول در داخل و اروپا از ۱۷۱۵ تا ۱۷۶۳

سیاست دولت فرانسه - خصومت پروس و اطریش - رقابت

فرانسه و انگلستان - پلٹیک فرانسه - تصفیه نزاع

وراثت سلطنت اسپانیا - جنگ توارث لهستان -

رقابت پروس و اطریش و فرانسه و انگلیس

قرن هجدهم یکی از قرون است که جنگ بسیار در آن واقع شده است

مهمترین آنها گذشته از جنگ وراثت تحت و تاج اسپانی که در آغاز این قرن

در گرفت (۱۷۰۱-۱۷۱۴) و جنگهای انقلاب فرانسه که در پایان قرن رخ داد

(۱۷۹۲-۱۸۰۲) عبارت بودند از: جنگ توارث سلطنت لهستان (۱۷۳۳-

۱۷۳۸) جنگ وراثت تاج و تحت اطریش (۱۷۴۱-۱۷۴۸) جنگ هفت ساله

(۱۷۵۶-۱۷۶۳) جنگ استقلال ممالك متحده امریکای شمالی (۱۷۷۶-

۱۷۸۳) و محاربات ترکیه و لهستان (۱۷۶۸-۱۷۷۲) (۱۷۸۷-۱۷۹۲).

تاریخ جنگهای این قرن خیلی پیچیده تر از تاریخ حروب قرن

هفدهم است بعلم ذیل: اول آنکه در قرن هجدهم دولت

مقتدر و مسلطی وجود نداشت. در قرن هفدهم زمان لوی

چهاردهم فرانسه بر سیاست اروپا مسلط و مشرف و محور و

مرکز یگانه پلٹیک بود. اما در قرن هجدهم قوای فرانسه و انگلستان و اطریش

و روسیه تقریباً تساوی داشت و هر یک از این دول از طریقی در فکر پیش بردن

مقاصد خود بودند چنانکه در اروپا چهار کانون سیاست دیده میشد.

دوم آنکه در این قرن عدد مبارزین افزوده شده بود. در قرن پیش بازیگران

معتبر سیاست اروپا فرانسه و اطریش و اسپانیا و انگلستان و هلاند بودند و در قرن هیجدهم روسیه و پروس بآنها ملحق گشتند.

فرق سوم آنکه میدان جنگ توسعه یافته و حتی بخارج قاره اروپا هم رسید در قرن هفدهم بزرگترین محاربات در عرصه اروپای مرکزی و غربی رخ میداد لیکن در قرن هیجدهم علاوه بر این اراضی مشرق اروپا و امریکای شمالی و جنوب آسیا نیز آوردگاه مبارزین شد.

چهارم رقابت هائی که قبل از قرن هیجدهم میان فرانسه و انگلستان و فرانسه و اطریش وجود داشت در این قرن دنباله آن کشیده شد و مناقشات فرانسه و انگلیس حتی از اروپا هم تجاوز کرده بجنک مستعمراتی تبدیل یافت علاوه بر خصوصت قرون سالفه دشمنی های جدید هم میان ملل بظهور پیوست و مسائل تازه ای افکار مردم را متوجه خویش ساخت: من جمله عداوت پروس و اطریش و مسئله لهستان و عثمانی که میان دول روسیه و اطریش و پروس موضوع مناقشات گردید.

علت عمده پیچیدگی امور سیاسی در قرن هیجدهم این است که فرانسه و انگلستان اگرچه در خارج اروپا سرگرم جدال بودند دست از مداخله در سیاست اروپا برنمیداشتند و در اغلب منازعات دول دخالت میکردند مخصوصاً در مجادلات پروس و اطریش. باین جهت مسائل مربوطه بمستعمرات باوقایع داخلی اروپا به یکدیگر مخلوط شدند میتوان جنگ وراثت سلطنت اطریش و جدالهای هفت ساله را بمنزاعه فیما بین انگلیس و فرانسه و فرانسه و اطریش و اطریش و پروس تعبیر نمود و محض تکمیل اشکال و ابهام دول اسپانیا و روسیه و امراء آلمان و هلاند و خانواده ساووا نیز بعنوان متحد و یاور در یکی از دو صف مبارزین قرار گرفته بودند. خانواده ساووا در شمال ایتالیا شروع بدست اندازی کرده و همان بازی را که پروس در شمال آلمان میکرد او در شمال ایتالیا انجام میداد.

صفات کلیه
سیاست خارجی
اگر از دوره انقلاب فرانسه صرفه نظر کنیم این دولت در
سیاست اروپا در قرن هیجدهم کامیابی حاصل نکرده و دوره های
سختی را گذرانده است.

فرانسه
فرانسه در چهار جنگ عظیم دخالت نمود از این قرار :
جنگ وراثت سلطنت لهستان (۱۷۳۳-۱۷۳۸) ، جنگ جانشینی امپراطور
اطریش (۱۷۴۱-۱۷۴۸) ، جنگ هفت ساله (۱۷۵۶-۱۷۶۳) و جنگ استقلال
امریکا (۱۷۷۶-۱۷۸۳) در زمان لوی شانزدهم . در این منازعات فرانسه قوای
خود را صرف کرده و جز يك ایالت « لورن » چیزی بدست نیاورد اما در مقابل
خسرانی عظیم یافت و مستعمرات هندوستان و کانادارا از کف داد . در قرن هیجدهم
دو سیاست برای فرانسه پیش آمد که زمامداران امور نتوانستند حسن انتخاب
بکنند یکی سیاست داخلی اروپا دیگر سیاست مستعمرات .

سیاست داخله اروپا سابقه طولانی داشت و از دو قرن پیش در جریان بود و
بدو جمله میتوان آنرا خلاصه نمود یکی « تنزل دادن خانواده امپراطوری اطریش »
این عبارت از قرن شانزدهم ورد زبان سیاسیه فرانسه شده بود . دیگر این جمله
که از ریشلیو بیادگار مانده است : « باید فرانسه را بمحدودی رسانید که سابقاً دولت
کلی بآنجا میرسید . » یعنی فرانسه را چندان باید توسعه بخشید که بمحدود طبیعی
برسد و سه ایالتی را که در دست بیگانگان بود یعنی لورن و ساووا و هلند را بفرانسه
ملحق ساخت . این دو منظور سیاسی لوی پانزدهم را در جنگ وراثت اطریش و
وراثت لهستان وارد کرده و ایالت لورن را نصیب فرانسه کرد .

اما سیاست مستعمراتی موضوع جدیدی بود هر چند ریشلیو بفکر آن افتاده
و کلبه دست بکار استعمار زده بود . مقصود از این سیاست بسط مستملکات فرانسه
بخارج اروپا و ماوراء بحار و تصرف قسمتی از امریکا شمالی (کانادا و لوئیزیان)
و افتتاح راه تجارتنی در هند بود که بزرگترین بازار های عالم محسوب میگردد .
بنا بر این مرام دولت فرانسه در حینی که سرگرم جنگ وراثت امپراطوری اطریش
و جدال هفت ساله بود (۱۷۶۳) با انگلستان هم که رقیب منافع و مانع تعالی
او بشمار میآمد دو مرتبه مصاف داد .

درست در وسط قرن هیجدهم (۱۷۴۸-۱۷۵۶) که جنگ وراثت اتریش خاتمه پذیرفته و جدال هفت ساله در شرف افتتاح بود دولت فرانسه بایستی از دو سیاست سابق الذکر (پلیتیک داخلی اروپا و پلیتیک استعمار) یکی را اختیار کند. جمعی از عقلا بر آن شدند که سیاست سابقین که عبارت از شکستن امپراطوری اتریش باشد موضوعی ندارد چرا که اتریش دیگر برای فرانسه خطر محسوب نمیگردد و هر کوششی که در تنزیل قدرت او بعمل آید مددی است بترقی دولت جدید پروس پس بایستی فرانسه فقط بنظارت و حفظ تعادل سیاسی اروپا اکتفا کرده و هم خود را کاملاً مصروف سیاست استعماری ساخته و بدفع انگلستان بپردازد. بنا بر همین نظر سیاسی یکی از وقایع مشهوره تاریخ آن عهد که معروف به انعکاس اتحادها (۱) است واقع گردید و دو خصم قدیم مثل فرانسه و اتریش با هم دست اتحاد داده و در یک صف بچنگ پرداختند.

اما چون در رأس دولت فرانسه یک اراده نیرومند و ثباتی وجود نداشت که بدون قوتور مراقب مسائل استعماری باشد و سیاست کهنه سابق الذکر هم هنوز در فرانسه طرفدار بسیار داشت دولت مزبور بی اختیار در جنگ بین اتریش و پروس مداخله کرد. این جنگ مشهور به هفت ساله است و هم در داخله اروپا و هم در خارج برای فرانسه گران تمام شد و مستعمرات کانادا و هند از دست آندولت رفت. ملّت و شاه فرانسه از این خسران عظیم بینهایت اندوهگین و خشمناک شدند و بدولت اتریش که باعث این شکست محسوب میشد نفرین کردند و از جار عمومی بجائی رسید که اتریش را «زلوی خونخوار فرانسه» نام دادند و مسئول خسارات خود شمرند و کینه دیرین ملّت نسبت به اتریش چنان تحریک شد که عاقبت بقتل ملکه ماری-آنتوانت که از خاندان اتریش بود منجر گردید. همچنین نسبت بانگلیس حس انتقام فرانسویان بجوش آمده و لوی شانزدهم برای کشیدن انتقام ساکنین مستعمرات انگلیس را مدد فرستاده و بشورش وا داشت و بچنگ جدیدی که منتهی باستقلال ممالک متحده امریکا گردید مبادرت ورزیده و فاتح گردید.

اگر فقط از لحاظ سیاست داخلی اروپا بتاریخ فرانسه بنگریم میبینیم که روز بروز سلطه و اقتدار آن دولت در حیات و تمثیل سیاست بین المللی روی بنقصان گذاشته است. در عهد لوی پانزدهم فرانسه مبادرت بجنب جنگ وراثت تاج و تخت لهستان نمود و در جنگ تعیین جانشین امپراطور اطریش هم بزرگترین عامل اتحاد دول بود لیکن در نفس الامر هنگام جنگ هفت ساله فقط معاون و یاور اطریش محسوب میگشت و چون نوبت بتجزیه دولت لهستان رسید ابدأ فرانسه را بیازی نگرفته و هیچ سهمی برای او منظور نداشتند.

یکی از مشخصات سیاست خارجی فرانسه در عهد لوی پانزدهم این بود که در هر پیش آمدی و در هر عقد قرار دادی روز بروز ضعف دولت فرانسه ظاهر تر و نفوذ سیاسی او ناقص تر میگردد. در اتحادی که با انگلستان و اسپانیا و اطریش کرد همواره منافع فرانسه در درجه دوم بود و این کاملاً با جریان قرن هفدهم که منافع فرانسه در هر مورد مقدم محسوب میگردد مبیّنیت داشت. در حقیقت اتحاد فرانسه با اسپانیا بجای قوت مورث ضعف فرانسه گردید و فشار دشمنان و بار خسارات و تلفات جنگی بیشتر بر فرانسه وارد شد مثلاً در پایان جنگ وراثت امپراطوری اطریش که فرانسه مملکت هالاند را بتصرف آورده بود محض همراهی با اسپانیا در معاهده اکس لاشاپل^(۱) (۱۷۴۸) مجبور بترك ولایات مستخره گردید.

I

سیاست فرانسه - تنظیم قطعی طرز توارث سلطنت اسپانیا - جنگ وراثت تاج و تخت لهستان

بعد از وفات لوی چهاردهم تا ده سال که فرانسه پادشاهی	علل دوستی
نداشت و نایب السلطنه بر تق و فتق امور میپرداخت (۱۷۱۵ و ۱۷۲۵)	فرانسه
تاریخ اروپای غربی در نهایت تیرکی و ابهام است.	و انگلیس
وقایع عمده این مدت اتحاد فرانسه و انگلستان و قطعی شدن	

(۱) - Aix-la-Chapelle

طرز وراثت خانواده سلطنتی اسپانیا بود. این دو واقعه کاملاً بیکدیگر ارتباط داشتند و یکی علت دیگری شمرده میشد یعنی موجب اصلی اتحاد فرانسه و انگلستان این بود که بطور قطع ترتیب توارث پادشاهی اسپانیا را معلوم نمایند و نتیجه منظوره هم بدست آمد.

چون صالح اوترک صورت گرفت فرانسه و انگلیس که در جنگ جانشینی اسپانیا دو مبارز عمده بودند در یافتند که احتیاج کامل باستراحت و صالح دارند. چنانکه پیش از این گفتیم در همین اوقات فرانسه شش میلیارد فرانک مقروض بود و دیون انگلیس هم اگر چه ظاهراً نمایش نداشت در باطن به بیست و چهار میلیارد فرانک میرسید و اندولت را مثل فرانسه در فشار داشت مخصوصاً از این لحاظ که انگلستان در آلمان ثروت و جمعیتش خیلی از فرانسه کمتر بود. پس عهد نامه های اوترک و راشات که بنا بر تقاضای اکثر دول اروپا طرز انتخاب پادشاه اسپانیا را معین میکرد بالطبع ثابت و استوار میماند چرا که دول جنگجو از کار زار خسته شده بودند. اما دو پادشاه ذی نفع که مدعی حقیقی بودند یعنی شارل ششم امپراطور اتریش و فیلیپ پنجم پادشاه اسپانیا باین قراردادها رضایت نداشتند. دول اروپا آن دومی را مجبور بسکوت کردند. ولی میان آنها پیمانی بسته نشد و آشتی صورت نگرفت امپراطور اتریش که در ایتالیا سیدسیل را از دست داده و بجای آن ساردنی را قسمت برده بود رضایت نداشت و بادعای خود یعنی تقاضای تاج و تخت اسپانیا برقرار بود و چنانکه گفتیم در اتریش وزارتخانه ای بنام وزارت اسپانی تشکیل داد. از طرف دیگر فیلیپ پنجم نمیدخواست ولایات ایتالیا را مثل ناپل و سیدسیل و ساردنی و میلان که دول اروپا از اسپانی منتزع ساخته و به امپراطور اتریش و دوک ساووا داده بودند از دست بدهد.

یکی دیگر از مواد عهدنامه اوترک این بود که پادشاه اسپانی من بعد حق ندارد ادعائی نسبت بتاج و تخت فرانسه بکند. این ماده را قدرت و نفوذ فوق العاده لوی چهاردهم تحمیل کرده و قبولانده بود و چون لوی چهاردهم وفات یافت پادشاه

اسپانی حاضر نمیشد که بعداً مزبور تن بدهد. نایب السلطنه فرانسه دوک دورلثان این مطلب را میدانست و بسیار بیمناک بود چرا که بموجب این ماده پس از وفات لوی شانزدهم سلطنت باو میرسید. پس ابتداء نایب السلطنه روابط حسنه با فیلیپ پنجم مستحکم گردانید ولی هر حسن استقبالی را که نایب السلطنه میکرد پادشاه اسپانیا با سوء نیت تلقی مینمود مثلاً قلاع سرحدی اسپانیا را بحال دفاع قرار داد و امتیازات و تسهیلاتی را که سابقاً تجار فرانسه در قلمرو اسپانیا داشتند ملغی ساخت و با انگلستان قرارداد تجارتی که مقدمه معاهده سیاسی بود منعقد گردانید (دسامبر ۱۷۱۵).

نایب السلطنه چون اوضاع را باین منوال مشاهده کرد در صدد عقد اتحاد با انگلستان برآمد. ژرژ اول شاه انگلیس از طرف مادر با نایب السلطنه قرابت داشت و قبل از وفات لوی چهاردهم پیشنهاد بستن قراردادی باو کرده بود در این وقت حال و موقع ژرژ شباهت تامی بوضع نایب السلطنه داشت زیرا که دوک دورلثان از پادشاه اسپانیا میترسید و ژرژ از شورش اهل آکوس و حمله ژاک استوارت مدعی سلطنت بیم داشت. پس نظر بشباهت وضع و سنخیت خطرهای طرفین حاضر شدند که عقد دوستی ببندند.

اول کسی که باین خیال افتاد یکی از محارم دوک دورلثان اتحاد هانور موسوم به دوبوا بود که سابقاً سمت معلمی او را داشت. راجع بشخص دوبوا واحوال و صفات او اهل فرانسه تامدتی دراز در اشتباه بودند زیرا که او را از روی توصیفات سن سیمون میشناختند. در حقیقت دوبوا مردی بیوجدان و عاری از ندامت اخلاقی بود اما فکری متین و آرام و رائی صائب و نافذ داشت در این اقدام که کرد هم منافع شخصی نایب السلطنه و هم سود عمومی ملت فرانسه را در نظر گرفت. نایب السلطنه دوبوا را که در این وقت شصت سال داشت مأمور مذاکره بادولت انگلیس نمود و او بالباس مبدل به هلاند رفته و استان هوپ وزیر انگلیس را ملاقات نمود (ژوئیه ۱۷۱۶) سپس در حوزه انتخابیه هانور بخدمت

ژرژ رسید (۱۰ اکتبر ۱۷۱۶). در اینجا قراردادی منعقد گشت که سه ماه بعد مبدل با اتحاد دول ثلاثه گردید و هلاند هم که تا آنوقت بنا بر قول فردریش دوم «دنباله انگلستان محسوب میشد و مثل قایقی از پی کشتی جنگی روان بود» تشخیص یافت (۴ ژانویه ۱۷۱۷).

شرایط عمده قرارداد از قرار ذیل بود: نایب السلطنه متعهد شد که ژاک استوارت مدعی سلطنت انگلستان را مجبور بترك آن مملکت و فرار با ایتالیا نماید. دول ثلاثه تعهد نمودند که سلطنت انگلیس را در خانواده هانور موروثی شناخته و وراثت تاج و تخت فرانسه را مطابق مقررات عهدنامه اوترک محترم بشمارند. این عهد اتفاق مدت یکربع قرن (تا ۱۷۴۰) فیما بین انگلستان و فرانسه برقرار ماند.

چون خبر اتحاد هانور در میان اهالی فرانسه مشهور شد و از دوستی فرانسه با دشمن قدیم و رقیب بزرگش یعنی انگلستان اطلاع حاصل گردید عموماً این اقدام را خیانت محسوب داشتند و بخطا معروف گردید که دوبوا از انگلیس پول گرفته و مملکت فروشی کرده است اما حقیقت بعکس این بود اتحاد هانور ب نفع فرانسه بود و پولی که در اینکار بمصرف رسید مبلغی بود که خود دوبوا بانگلیسها و هلاندیها رشوت داد. اما نفع شخصی دوبوا این شد که نایب السلطنه وی را بعنوان شورای مهم خارجه انتخاب کرد و چندی بعد بمقام کاردینالی و صدارت عظمی رسید (۱۷۲۲).

اتحاد دول ثلاث موجب حقیقی اتحاد هانور اغراض شخصی و حفظ منافع و ترتیب توارث سلسله سلاطین بود. اما از ابتداء دوبوا در نظر داشت که این اتحاد را وسیله صلح کل قرار بدهد و یکماه پس از مبادله تاج و تخت اسپانیا عهدنامه ها در مکتوبی که به استان هوپ فرستاده میشد می نویسد: «بهترین ثمره این اتحاد آن خواهد بود که سعی کنیم میان امپراطور و شاه اسپانیا دوستی ثابتی برقرار گردد.»

اما این دوستی ثابت ظاهراً بمشکلات جدیدی مصادف میشد. در ایتالیا دو

نزاع بی در پی راجع بوراثت دوک دوپارم و دوک بزرگ تُسکان^(۱) اشتعال یافت . زن فیلیپ پنجم موسوم به الیزابت فارنر^(۲) در این دو میراث سلطنتی حق ثابت و مشروعی داشت و چون اولاد الیزابت امید وصول بسلطنت اسپانیا را نداشتند چرا که فیلیپ پنجم از زن اول خود (ماری لویز دوساورا^(۳)) دو پسر داشت و طبعاً جانشین او محسوب میشدند . پس الیزابت میخواست هر قسم هست امارت پارم یا تُسکان را برای اولاد خود متصرف شود . اما امارت های مزبور وراثت و مدعیان دیگر نیز داشت که امپراطور اطریش محض رقابت با شاه اسپانیا آنها را تقویت میکرد .

پس علی الظاهر این ادعا های متقابل موجب ازدیاد اشکال و تأخیر مصالحه امپراطور و شاه اسپانیا میشد . لکن دوبوا و استان هوپ مصمم گشتند که همین وقایع جدید را وسیله عقد اتفاق و پیشرفت مقصود قرار دهند . پس دول معاهد مقرر داشتند که کدورت و نزاع اطریش و اسپانی بطریق ذیل تصفیه شود . بپادشاه اسپانیا وعده دادند که مسئله وراثت امارات پارم و تُسکان را بمیل او خاتمه بدهند مشروط بر اینکه از مستملکات خود در قطعه ایتالیا بکلی دست بکشد . بامپراطور اطریش ولایت سیسیل را میدادند بشرط آنکه هیچوقت نسبت بسلطنت اسپانیا ادعائی نکنند و فیلیپ پنجم را رسماً بشهریاری آن مملکت بشناسد . در این میان تمام فشار را بپادشاه ساووا که سیاست دو بهلو و مکر و غدر او تمام دول اروپا را خشمناک کرده بود وارد کردند و ایالت حاصلخیز و ثروتمند سیسیل را از او گرفته سرزمین بی حاصل ساردنی را بوی وا گذاشتند .

فرانسه بعهده گرفت که فیلیپ پنجم را مجبور بقبول کند و انگلیس ملزم شده که شارل ششم را بپذیرفتن این مقررات وا دارد . اما شارل این اقدامات انگلیس را بسردی تمام تلقی کرد و فیلیپ پنجم مقررات پیشنهادی دولت فرانسه را اصلاً رد نمود . هر یک از طرفین ادعا های بزرگتر داشتند .

(۱) - Toscane

(۲) - Élisabeth Farnèse

(۳) - Marie - Louise de Savoie

آلبیرونی

در آنوقت وزیر فیلیپ پنجم مردی ایتالیائی موسوم به آلبیرونی^(۱)

بود این شخص بسر باغبانی از اهل پارم بود که فرقه رزویت او را تربیت و داخل مسلک خود نمودند. در ایام جنگ وراثت تاج و تخت اسپانیا با دوک و اندم روابط صمیمانه حاصل کرد و بتوسط او جیره خوار لوی چهاردهم گردید و باین وسایل در حوزه خدام خاص پادشاه اسپانیا در آمد. چون زن فیلیپ پنجم فوت شد آلبیرونی بیش از هر کسی کوشید تا الیزابت فارنز را بحالۀ نکاح او در آورد (۱۷۱۴) و از آنجائیکه این ملکه جدید در پادشاه نفوذ قوی داشت آلبیرونی را بصدارت رسانید. آلبیرونی مردی بسیار فربه و کوچک اندام و فوق العاده فعال و مصرّ و جدّی بود. در این وقت پنجاه سال داشت میخواست اسپانیا را از رخوت و کسالت بدر آورده مجدداً همدوش دول معظمه سازد. پس در ظرف دو سال لشکری دارای شصت هزار سرباز تدارک دید، توپخانه مفصل و بحریه نیرومند فراهم آورد و در تشکیلات عمومی ادارات خاصه مالیه و فلاحه و صنعت ترقیات نمایان ظاهر ساخت. چنان مینامید که آلبیرونی بیش از هر چیز حبّ وطن خود ایتالیا را در دل داشت میخواست وطنش را صورت وحدانی بدهد و از سلطه خارجیان خلاصی بخشد پس دولت اسپانیا را وسیله دفع امپراطور اتریش قرار داده میخواست سلطنت ایتالیا را با ولاد الیزابت فارنز که ایتالیائی نراندند برساند.

از ماه آوریل ۱۷۱۷ آلبیرونی شروع با اجرای نقشه خود کرد در موقعیکه امپراطور اتریش با عثمانیها سرگرم جنگ بود بیهانه اینکه اتباع اتریش یکی از روحانیون اسپانیول را بقتل رسانیده اند نه هزار سرباز بحزیره ساردنی پیاده کرده و آن نواحی را متصرف شد (۱۷۱۷ او ۱۲). چون انگلیس و فرانسه اعتراض کردند آلبیرونی برای مشغول کردن آن دول و از کار انداختن آهنا دسیسه غریبی نمود. اولاً ژاک استوارت مدعی سلطنت انگلیس و شارل دوازدهم پادشاه سوئد را

از دو طرف بمقابله دولت انگلیس و داشت. در فرانسه سفیر اسپانی موسوم به سلامار^(۱) را مأمور نمود که با توافق شاهزاده خانم عن^(۲) اهالی برتانی و پواتو و ناوار را بدولت بشوراند و حتی در صدد قتل و از میان بر داشتن نایب السلطنه برآیند. علت مخالفت شاهزاده خانم مذکور با نایب السلطنه این بود که شوهرش را از عضویت شورای نیابت سلطنت معزول کرده بود و این پیش آمد بحسب جاه طلبی و غرور فوق العاده او گران میآمد.

عزل آلبرونی در اوّل ژویه ۱۷۱۸ سی هزار نفر اسپانیولی بسیسل وارد شده پالرم و مسین را بتصرف درآوردند.

اما این آخرین فتح ویدشرفت آلبرونی بود. امپراطور اتریش از جسارت و تهور اسپانیولی ها بیمناک شده بشرایط متحدین ثلاثه رضایت داده جزء اتحادیه مذکور گردید. از آن پس آنها را متحدین اربعه یا اتحاد دول اربعه خواندند (دوم او ۱۷۱۸). چند روز بعد در دریای جنوب سیسیل (دماغه پاسارو^(۳)) بینگ^(۴) امیر البحر انگلیس ۲۳ کشتی اسپانیولی را غرق یا دستگیر کرد (۱۱ او ۱۷۱۸) و از طرفی هم عثمانیان شکست یافته و عهدنامه پوجاروات را با امپراطور اتریش امضا نمودند (۲۱ ژویه ۱۷۱۸) شارل دوازدهم نیز در نوروز بقتل رسید (۱۱ دسامبر ۱۷۱۸).

در فرانسه هم خیانتکاری و دسایس سلامار کشف گردید (۵ دسامبر ۱۷۱۸) و نایب السلطنه بنا بر اصرار و تحریک انگلیس به فیلیپ پنجم اعلان جنگ داد (۲ ژانویه ۱۷۱۹). قشون فرانسه بخاک اسپانیا وارد شد و لشکری که فیلیپ پنجم بقصد پیاده کردن به اکوس اعزام داشت بسر نوشت آرما^(۵) دچار گردیده مغلوب شد پس ناچار شاه اسپانیا درخواست صلح کرد و آلبرونی را که دول اربعه متحد او را مانع صلح و عاقب آرامش عمومی میدانستند معزول ساخت (نوامبر ۱۷۱۹) و مقررات دول اربعه متحد را راجع باوضاع ایتالیا پذیرفتار شد (۲۶ ژانویه ۱۷۲۰).

(۱) - Cifamare (۲) - Maine (۳) - Passaro (۴) - Bing (۵) - Armada

معذلك كار بگلی خاتمه نیافته بود بایستی مشکلات درجه دوم
صلحنامه وین و جزئیات مصالحه و طرق اجرای آن تصفیه یابد. برای این
مقصود هیئتی در کامبره تشکیل دادند. محض تثبیت صلح و دوام آشتی فرانسه و اسپانیا
مقرر شد که لوی پانزدهم با دختر كوچك فیلیپ پنجم و الیزابت فارنز از دواج کند
پس عروس را که سه سال بیش نداشت برای تربیت و تعلیم بفرانسه بردند.

هیئت سابق الذکر بعد از سه سال مذاکره و مباحثه کارش بجائی نرسید و عاقبت
(در ماه فوریه ۱۷۲۵) دوک دو بوربون محض تحصیل اطمینان از امر وراثت
تاج و تخت مزاجت مذکور را بهمزده و دختر فیلیپ را با اسپانیا باز گردانید.
فیلیپ بخشم آمد و نماینده خود را از پاریس خواسته سفیر فرانسه را اخراج
نمود و مستقیماً با امپراطور اطریش عقد اتحاد بست. این عهد نامه که در وین
منعقد شد نسخه بدل قرار داد دول اربعه متّحده بود و جمیع مشکلات درجه دوم
را از بین بر میداشت (۳۰ آوریل ۱۷۲۵) بموجب این عهد نامه پس از ۲۵
سال جنگ و مذاکرات سیاسی ترتیب وراثت تخت و تاج اسپانیا معلوم و منظم گردید.

اتفاق فرانسه و اسپانیا
دو سال میان فرانسه و اسپانیا متار که بود چون فلوری بصدارت
رسید چندان کوشید تا فیلیپ پنجم و لوی پانزدهم را آشتی
داد (۱۷۲۷) آنگاه دو مملکت نیز بموجب معاهده سویل

اتفاق کردند (۹ نوامبر ۱۷۲۹). این قرار داد چون حاکی از امر جدیدی
نبود و همان مقررات دول اربعه متّحده را تکرار و تأیید میکرد پس اصلاً اهمیّتش
در درجه دوم محسوب میشود لکن برای فرانسه نتایج فوق العاده عظیم داشت
زیرا که اولین ظهور اتفاق و اتحاد بین فرانسه و اسپانیا بود که نیم قرن یعنی تا آخر
سلطنت فرانسه دوام یافت و در سرتاسر عهد لوی پانزدهم دولت فرانسه فقط محض
حفظ منافع معاهد خود (اسپانیا) جنگ میکرد و با دول اروپا زد و خورد مینمود.

وراثت سلطنت
اگر چه معاهدات وین و سویل علی الظاهر اروپا را بآرامش
دائم نوید میداد لکن در حقیقت این صلح دوامی نیافت و بیش
از ۸ سال باقی نبود (از ۱۷۲۵ تا ۱۷۳۳) سبب عمده

این صلح موقت هم دوستی فرانسه و انگلیس و عقل و متانت و صلح طلبی وزراء دولّت و مملکت و پول و فلوری بود. این شخص که وزارت فرانسه را داشت کراراً میگفت « من نمیخواهم دوره وزارت من تاریخی باشد » لیکن چون سال ۱۷۳۳ فرا رسید اوضاع چنان شد که صلح طلبی فلوری هم کاری از پیش نبرد و دولت فرانسه در جنگ وراثت تاج و تخت لهستان داخل شد.

تفصیل آنکه پس از وفات اگوست دوم (فوریه ۱۷۳۳) سلطنت لهستان بی پادشاه ماند، دو نفر نامزد این مقام شدند یکی اگوست سوم پسر اگوست دوم که در ولایت ساکس منصب انتخاب کنندگی داشت که از اقربای شارل ششم امپراطور اتریش بود. دیگر استانیسلاس لکزینسکی پدر زن لوی پانزدهم که سی سال قبل شارل دوازدهم چنانکه دیدیم او را بر جای اگوست دوم نصب کرد و پس از جنگ پولتاوا معزول گردید. استانیسلاس بشتاب تمام خود را به ورشو رسانیده و با کثرت ۶۰،۰۰۰ رأی منتخب شد. اگوست سوم فقط چهار هزار رأی داشت (سپتامبر ۱۷۳۳).

اما دو دولت قوی مثل روسیه و اتریش طرفدار اگوست سوم بودند. روسها از همین اوقات نسبت به لهستان نظری داشتند و نمیخواستند پادشاهی در آن کشور حکمرانی کند که بدولت فرانسه متکی است. اما علّت حمایت امپراطور اتریش این بود که اگوست سوم بسلطنت لهستان رسیده و از ادعائی که ممکن بود نسبت بوراثت تاج و تخت امپراطوری بنماید صرف نظر کند و وصیت پراگماتیک را امضا نماید. قشون روس و اتریش وارد خاک لهستان شدند، استانیسلاس لکزینسکی پس از مختصر مقاومتی در دانزیک محصور شد و بعد از شش ماه محاصره بزحمت بسیار توانست راه فرار ییش گیرد و جان از ورطه هلاک برهاند (فوریه تا ژویه ۱۷۳۴).

مداخله فرانسه
لوی پانزدهم بحمايت پدر زنش برخاست اما علّت این مداخله فقط عواطف قرابت نبود بلکه علل مهمّه سیاسی در زیر پرده وی را بچنگ و میداشتند. از قرن شانزدهم جریان سیاست بر این بود که دولت

فرانسه همواره همعهد و یاری در اروپای شرقی داشته باشد که در مواقع لازمه از طرف شرق بدولت اطریش حمله کند پس گاهی با عثمانیان و زمانی با سوئدی ها عهد اتفاق بست. چون عثمانیان عقب نشستند و بموجب معاهدات کارلوتسی (۱۶۹۹) و یوجاروات (۱۷۱۸) از متصرفات خود دست کشیده و بضعف خویش اقرار نمودند و همچنین دولت سوئد مضمحل شد و مستملکات خود را از دست داد (۱۷۲۱) دولت فرانسه در مشرق اروپا بی یار و یاور ماند و از طرفی هم امپراطوری اطریش بر قوت سابق افزوده و دولتی جدید بنام روسیه قدم در عرصه سیاست نهاد. پس فرانسه بایستی برای حفظ سوابق سیاسی نفوذ خود را در لهستان بسط بدهد.

جنگ با امپراطور اعزام قشون به لهستان از راه دریا ممکن نمیشد چرا که مستلزم مخارج کزاف و مشکلات مالابطاق بود پس فرانسه مستقیماً با امپراطور حمله برد و در ماه اکتبر ۱۷۳۳ اعلان جنگ داد لکن فرانسه و ممالک امپراطوری اطریش در هیچ نقطه سر حد مشترک نداشتند مگر از طرف هلاند که اگر لوی پانزدهم بآنجا لشکر میفرستاد موجب اضطراب و نگرانی خیال انگلستان که دولت متحد فرانسه بود میگردید پس میدان جنگی باقی نمیماند مگر ایالات ایتالیا. محض تسهیل لشکر کشی با ایتالیا لوی پانزدهم از طرفی با دوک دو ساوا که شاه ساردنی بود و از طرف دیگر با پادشاه اسپانیا پیشنهاد عقد معاهده کرد. شاه ساردنی میخواست انتقام از دست رفتن سیسیل را بکشد و ایالت میلان را بدست آورد و لوی پانزدهم بموجب قرارداد تورن متعهد شد که ولایات مطلوبه را با و تقویض کند بشرط آنکه ولایت ساوا و بفرانسه ملحق شود (۲۶ سپتامبر ۱۷۳۳).

اما فیلیپ پنجم و الیزابت شاه و ملکه اسپانیا هر چند فرزندان آنها دون کارلوس از ۱۷۳۱ بعد پاریس و پلزانس را در تصرف داشت بهیچوجه راضی و خرسند نبودند و میخواستند مملکتی عظیم را به پسر خود بدهند و بموجب قرار داد خانوادگی

اسکوریال (۱) (۷ نوامبر ۱۷۳۳) ناپل و سیدیل نیز به دون کارلوس بایستی
تعلق بگیرد.

این جنگ اگرچه نسبت بمحاربات سابقه بسیار کوتاه بود و هوسال یدشترطول
نکشید (اکتبر ۱۷۳۳ - اکتبر ۱۷۳۵) دراطراف رودرن و در ایتالیا بشدت
هرچه تمامز اشتعال یافت و باوجود امداد چندین فوج لشکر روس شارل ششم در
تمام مصاف ها مغلوب شد. درنواحی رن قشون فرانسه کهل (۲) و فیلپس بورکی (۳)
(رئیه ۱۷۳۴) را مسخر کرد. در ایتالیا که مهمترین میدان های جنگ بود
آتش محاربات هم درسمت شمال یعنی دشت پو و هم در جنوب یعنی شبه جزیرهایطالیا
مشتععل بود. در جبهه شمالی فرانسویان ولایت میلان را بدست آورده و در حوالی
پارم در کاستالا (۴) (۱۹ سپتامبر ۱۷۳۴) فتحی نمایان کردند. در جنوب لشکر
اسپانیا بسهولت ناپل و سیدیل را مسخر ساخت (از مارس تا سپتامبر ۱۷۳۴)
پس در سال ۱۷۳۵ شارل ششم تن بمغلویت داده و مقدمات صلح را با فرانسه
در وین فراهم آورد (۳ اکتبر ۱۷۳۵) اما صلح قطعی نظر بمحمد و رقابت شاه
اسپانی و شاه ساردنی تا سه سال بتأخیر افتاد.

صلح وین
این مصالحه که بموجب عهدنامه دوم وین برقرار شد (۱۸
نوامبر ۱۷۳۸) شامل مواد ذیل بود: استانیسلاس لکزینسکی
از ادعای سلطنت دست برداشته و فقط باسم پادشاهی اکتفا نمود و بمحبران
نخت و تاج لهستان ولایت نالسی و دوک نشین لورن و کنت نشین بار را باو دادند.
این دو محل اخیر بدوک فرانسوا دو لورن تعلق داشت که تازه با ماری ترز دختر
امپراطور شارل ششم عقد مزاجت بسته بود و نیز مقرر شد که پس از فوت استانیسلاس
تمام ولایات مفوضه باو بیادشاه فرانسه تعلق یمنگیرد.

شارل ششم ناپل و سیدیل را به دون کارلوس داد باین طریق مشار الیه پادشاه
هرهو سیدیل کردید ولی از ایالات پارم و پلزانی و از حق خود نسبت بامارت

(۱) - Escorial

(۲) - Kehl

(۳) - Phillipsbourg

(۴) - Guastalla

تسكان صرف نظر نمود. این چند ولایت اخیر را در عوض ولایات مأخوذه به دوله
فرانسوا دولورن سپردند.

امپراطور، نوار (۱) را بشاه ساردنی داد و باین ترتیب سرحد شرقی قلمرو این
پادشاه بساحل راست رود تسن رسید اما چون نقاطیکه بایستی بموجب عهد نامه
تورن باو تعلق بیابد نیافت ولایت ساووا را بفرانسه نداد.

دولت فرانسه هم وصیت (بر اگنیک سانکسیون) امپراطور را بعد از سالها تأخیر
و مسامحه پذیرفتارشد و حتی متعهد صیانت و حسن اجرای آن گردید.

نتایج جنگ وراثت
در واقع جمیع خسارات جنگ را امپراطور ادا نمود و در
ایطالیا بهترین ایالات قلمرو خود را از دست داد. جنگ
وراثت تاج و تخت ایطالیا نتایج غیر مترقبه داد اولاً سومین
شعبه خانواده بوربون در ناپل پادشاهی یافت. ثانیاً دولت
لهستان

فرانسه از جانب مشرق سرحد طبیعی خود رسید و ایالت لورن را ملحق بمملکت
ساخت اگر کار دینال دوفلوری صدراعظم فرانسه متابعت از هوس و جاه طلبی خود
نکرده و در عقد مصالحه با امپراطور عجله بخرج نمیداد و قول وقراری را که میدان
فرانسه و شاه ساردنی رفته بود محض خاطر امپراطور بهم نمیزد ولایت ساووا هم
بمملکت فرانسه ملحق میشد تکمیل و تو حید سرحد آن مملکت در سمت مشرق
صدسال پیشتر انجام میگرفت. خلاصه اینکه جنگهای جانشینی سلطنت لهستان برای
فرانسه منافع کثیره داشت و این واقعه در عهد لوی پانزدهم مستثنی و بی نظیر بود.

II

خصومت پروس و اطریش و فرانسه و انگلستان با یکدیگر

امپراطور و جنگ با عثمانیان
اگرچه علی الظاهر نتایج وخیمه جنگ وراثت لهستان برای
امپراطور اطریش با صلح وین خاتمه یافت لکن در حقیقت
باز وخامت آن جنگ باقی بود. امپراطور در مقابل مددی که

لشکر روس باو نمود و در ۱۷۳۶ در جنگ با فرانسه ویرا ملک کرد و عده داد که هنگام بروز جنگ روس و عثمانی قشون بمدد روسیه بفرستد. اتفاقاً در همان سال جنگ شروع شد و روسها وفای وعده را از امپراطور خواستند و نیز بامید اینکه در بالکان بعضی ولایات را بتصرف آورده جبران اراضی از دست رفته ایتالیا را بکنند بطیب خاطر پذیرفت. اما لشکر اطریش بواسطه عدم مهارت و لیاقت سرداران خود خاصه پرنس دو هیلدبورگوسن^(۱) پی در پی شکست خوردند و عثمانیان تا پشت دیوار بلگراد رسیدند. چون امپراطور مملکت هنگری را در خطر دید استدعای صلح کرد دولت فرانسه بمیان افتاد و در بلگراد دو دولت را صلح داد اما با شرایطی که برای امپراطور در نهایت و خامت بود (۲۱ سپتامبر ۱۷۳۹). تمام ولایاتی که بموجب قرار داد پوجاروات بیست سال قبل باطریش تعلق گرفته بود باوالاشی و بلگراد و صربستان از دست رفت. فقط ولایت سرحدی تمسوار باقی ماند آنهاهم بشرطی که تمام قلاع و استحکامات نظامی آنجا را خراب کنند و در واقع مملکت هنگری را بلامانع و بی حفاظ نمایند. دشوارتر از تجزیه قطعات ولایات این بود که لشکر اطریش پس از جنگ عثمانی بکلی مضمحل و بی پا شده و خزانه سلطنتی در وین کاملاً خالی و فقیر گردیده بود.

وراثت
سلطنت اطریش
بود که در نتیجه عهد نامه وین جمیع دول اروپا حتی فرانسه و عثمانی وصیتنامه رسمی او را در باب جانشینی دخترش ماری ترز پذیرفته اند اما چون پس از دو سال از عهدنامه وین شارل ششم ناکهان وفات یافت (۲۰ اکتبر ۱۷۴۰) جانشین او ماری ترز دفعه مواجه شد با دول متحده که بالاتفاق کمر بچنگ او بستند و هشت سال تمام این محاربه را ادامه دادند (دسامبر ۱۷۴۰ - اکتبر ۱۷۴۸).

علل جنگ
این منازعه سه علت عمده داشت: اولاً قانون اساسی که بموجب آن طرز توارث و ترتیب جانشینی امپراطوران اطریش را معلوم

(۱) - le prince de Hildburghausen

کند وجود نداشت بالعکس نظامات خاصی هم قبل از شارل ششم وضع شده بود که منافای انجام مقصود این امپراطور بشمار میآمد، ثانیاً سابقه قدیمه سیاست فرانسه، ثالثاً جام طلبی و حرص فردریک دوم.

نظامات خاصی که گفته شد عبارت بود از يك وصیت و يك قرار داد.

در قرن شانزدهم امپراطور فردیناند اول برادر شارل کن (۱۵۲۶-۱۵۶۴) وصیت کرد که اگر در خاندان سلطنتی اولاد ذکور نباشد اناث باید پیادشاهی برسند و در قرن هفدهم امپراطور فردیناند دوم نماینده شعبه خانواده هابسبورگ اطریش (۱۶۱۹-۱۶۳۷) با فیلیپ سوم نماینده شعبه هابسبورگ اسپانیا (۱۵۹۸-۱۶۲۱) قرار دادی منعقد کردند که بموجب آن هر گاه در یکی از دو شعبه مزبوره اولاد ذکوری نباشد سلطنت با اولاد ذکور شعبه دیگر باید برسد.

در سنه ۱۷۴۰ شارل آلبر انتخاب کننده باویر بموجب وصیت فردیناند اول مدعی امپراطوری شد زیرا که نسب او بدختر فردیناند می پیوست و فیلیپ پنجم از اعقاب فیلیپ سوم که جانشین شارل دوم شده بود مطابق قرار داد سابق الذکر دعوی امپراطوری داشت و نیز بموجب همین «قرار تبدیل میراث» شارل امانول پادشاه ساردنی که از اعقاب فیلیپ دوم بود مدعی امپراطوری شد یعنی قرار داد فیلیپ سوم را معطوف بماسبق کرد.

مقام سیاسی فرانسه از قرن شانزدهم بعد ضعیف کردن خانواده اطریش بود که حتی در سال ۱۷۴۰ هم این سابقه دوام داشت. ماری دارژان سون که در این اوقات بوزارت خارجه رسید مینویسد: «برای سیاستون این نکته در کمال اهمیت است که باید امپراطور اطریش را چنان ضعیف و ناتوان کرد که بیش از یکی از امراء آلمان نفوذ و قدرت نداشته باشد.»

اما فردریک دوم که در این وقت ۲۸ سال داشت میخواست خود را لایق جانشینی نیاکانش نماید و بافتخارات عظیمه نایل گردد «نظر بقوتی که در لشکر و نیروی که در خزانه و ضعفی که در کار دشمن خود» میپنداشت مانعی برای

حمله به اطریش نمیدید زیرا که ملکه اطریش * زنی جوان و بی تجربه و دوچار مدعیان بیشمار و گرفتار فقر مالی و ضعف نظامی بود. * فردریک بنظر این عبارت استدلال نموده و خود را در حمله باطریش محق میشمرد.

دشمنان و دوستان ماری ترز با دو تن از مدعیان سلطنت (یعنی انتخاب کنندۀ باویر و شاه اسپانیا) و پادشاه فرانسه و سلطان پروس و انتخاب ماری ترز کنندۀ ساکس و شاه لهستان و چندین امیر از امراء آلمان بایستی جنگ کنند.

پس برای مقابله با این همه دشمن در صدد تهیه معاهدین و متحدین برآمد و روسیه و انگلستان و هلند را با خود یار نمود و یکی از مدعیان امپراطوری را هم که پادشاه ساردنی باشد بزور رشوه با خود همراه کرد. روسیه محض آن وارد جنگ شد که در زمره دول معظمه داخل شده و از عوامل مهمه سیاست اروپا محسوب گردد. انگلیس چون فرانسه را دشمن ماری ترز دید با او دم از دوستی زد و همانطور که دیدیم دوستی میان انگلیس و فرانسه که مدت يك ربع قرن بواسطه مرأقت و الپول و فلوری و وزراء طرفین ثابت و برقرار مانده بود بواسطه رقابت های اقتصادی و مستعمراتی در شرف تبدل بدشمنی بود اتفاقاً مقارن این احوال جنگ وراثت اطریش هم شعله ور گردید. در این وقت یکسال بود که انگلیس بدولت اسپانیا دوست و متحد فرانسه اعلان جنگ داده بود (اکتبر ۱۷۳۹) و فرانسه هم در نظر داشت که یاسپانیا مدد بفرستد. هلاند نیز پس از قلیل مدتی نظر باصرار دولت انگلیس جزو یاران اطریش گردید زیرا که می ترسید نظر بسابقه تاریخی فرانسه در صدد تصرف آن برآید.

این محاربه از جمله پیچیده ترین وقایع تاریخی محسوب میشود چرا که دشمنان متحد اطریش هریک پیرو هوای نفس و مقصود خاص خود بودند. فردریک ایالات سیلزی را میخواست، فیلیپ پنجم ولایات جدیدی را در ایتالیا طلب میکرد، لوی پاتزدهم میخواست در هلاند لطمه ای باطریش و انگلیس متفقاً وارد آورد. بنابراین

در نزاع جانشینی اطریش میتوان سه جنگ مجزّی و معین تشخیص داد: جنگ اطریش و انگلیس و فرانسه، جنگ اطریش و پروس و جنگ اطریش و اسپانیا. از این حروب سه گانه بیکار اطریش و پروس مهم تر از همه بود چرا که نتیجه اساسی آن که عبارت از الحاق ایالت سیلزی پروس باشد موجب عظمت و شوکت دولت پروس گردید و تعادل ایالت آلمان را بر هم زده و مقدمه جنگ عظیم دیگری شد که بجز جنگ هفت ساله مشهور است.

فردریک در خصوصت از جانب فردریک دوم شروع شد همان روزی که خبر فوت شارل ششم باو رسید با اینکه جانشینی ماری ترزا را تصدیق داشت فرمان داد که لشکر بقصد تصرف ایالت سیلزی حرکت کند.

خانواده هوهن زولرن از زمان پیشین حقّی بر این ایالت داشتند اما در موقع معاهده تاج (۱) فردریک اول رسماً از حقوق مزبور صرف نظر نمود. چون نوبت شاهی بنوّه او فردریک دوم رسید بهیچوجه اعتنائی باین صرف نظر رسمی نکرد و بوزیر خارجه که پیش از پادشاه مراعات حق و عدالت را میکرد نوشته است: «سیاست رانی کار وزراء است، ما فرمان حرکت بقشون داده ایم، شما هم بکارها رنگ و روی سیاسی داده و سایل مطلقاً سازی را فراهم آورده حبّ های خود را زرنگار بسازید که ظواهر امر آراسته باشد.»

الحاق ایالت سیلزی برای فردریک دوم بسیار لازم بود زیرا که مقدار کثیری بوسعت خاک و قریب يك میلیون بر جمعیت قلمرو او میافزود و از همه مهمتر دولت پروس را صورت وحدانی میداد زیرا که پروس در سواحل دو رود خانه اودی و کوسترین واقع بود و بایستی بهر قیمت هست قسمت علیای آن دو رود خانه را نیز که عبارت از خاک سیلزی باشد بآن ملحق سازد تا از هر حیث کامل عیار و دور از گزند و دستبرد دولت امپراطوری اطریش باشد.

(۱) - صفحه ۱۱۵ رجوع شود

پس فردريك ناگهان بدون مقدمه و اعلان جنگ در آخرين روز هاى سال ۱۷۴۰ (۲۲ دسامبر) لشكر به سيلزى داخل كرد و به ماري ترز پيشنهادهامود كه اگر اين ايالت را باو واگذارد جزء همراهان و ياران او خواهد شد و چنين نوشت : « رجاء واقع و افتخار كامل دارم كه آن عليا حضرت از اقدامات من كمال رضايت را خواهند داشت و اين خدمتگزارى من موجب سرور خاطر ايشان خواهد شد » ماري ترز جواب داد : « مادام كه يك تن از نظاميان پروس در خاك آن ايالت باقى است ما هلاكت را بر دوستى و عقد قرار داد ترجيح ميدهيم » پس بزحمت فراوان لشكري فراهم آورد و سه ماه بعد از اين واقعه در محل مولوينز (۱) به فردريك حمله برد ليكن لشكرش مغلوب و فرارى شد (۴ آوريل ۱۷۴۱) .

دخالت فرانسه سياستپون فرانسه با اين سرعت تصميم نگرفتند ، ابتداء بنابر سياست حقه و نظر صائبي كه بدان اشاره كرديم لوى پانزدهم دخالت در جنگ را جايز نشمرده و گفت خانواده اطريش مثل سابق خطرى براى فرانسه محسوب نميشود كه ما كافى السابق در صدد سر كوبي او برائيم . فلورى هم با اين نظر موافقت داشت بدو علت : يكي آنكه طبعاً مردى صلح جو بود ديگر اينكه چون دوسال قبل دولت فرانسه وصيت پراگماتيك را امضا كرده بايستى اگر در حفظ آن كوشش نميكند لافل بيطرف بماند . پس به ماري ترز اخطار نمودند كه دولت فرانسه بر سر قول و بيمان خود خواهد ايستاد .

اما چنانكه گفتيم در فرانسه طرفداران جنگ با خاندان اطريش و حفظ سابقه خصومت بين دولتين بسيار بودند و فلورى را كه طالب صلح بود استهزاء ميكردند . قائد طرفداران جنگ با اطريش مارشال دو بل ايل (۲) نوئه فوكه (۳) بود كه پنجاه و شش سال از عمرش ميگذشت . فعاليتى فوق العاده ، هوش سرشار و قوه تحيلى تند و تيز داشت . عاقبت فلورى را متقاعد كرد كه بايستى امپراطورى اطريش را انتخاب كننده بواير داده شود و براى حصول مقصود لازم است كه با فردريك دوم هم دست گردند .

(۱) - Molwitz

(۲) - le maréchal de Belle - Isle

(۳) - Fouquet

پس خود او را مأموریت دادند که به آلمان رفته انتخاب کنندگان را ملاقات نموده راضی بانتخاب شارل آلبر بنماید. از جمله اقدامات این سفیر آن بود که بنا بر توسّط فرانسه در غنن بورک^(۱) بین شاه اسپانیا و انتخاب کننده باویر قرار دادی منعقد شد (۱۸ مه ۱۷۴۱) و عهدنامه‌ای هم میان فرانسه و فردریک دوم بسته شد (۵ ژون ۱۷۴۱) و انتخاب کننده ساکس هم جزو متّحدین قرار گرفت. بموجب این معاهدات انتخاب کننده باویر صاحب تاج و تخت امپراطوری و سلطنت مملکت بوهم میگردد و شاه اسپانیا نیز در ایتالیا و لایبانی را متصرّف میشد که سلطنت آنرا به پسر دوم الیزابت فارتز موسوم به دون فیلیپ میداد و فردریک هم ایالت سیلزی را بمملکت خود ملحق میساخت.

محض اجرای این مقررات دولت فرانسه بدون اینکه اعلان جنگی بمملکت اطریش بدهد یا سفیر خود را از پایتخت آن مملکت احضار کند دولشکر وارد آلمان کرد که بمعاهدین او یاری بدهند یکی از این دولشکر که مرگب بود از چهل هزار نفر سپاهی بفرماندهی مارشال دو بل ایل بقشون شارل آلبر ملحق گردید و در اوّل سپتامبر ۱۷۴۱ لنز^(۲) و اطریش علیا را متصرّف شد اما بجای اینکه مستقیماً بهوین روی آورده و هماری ترز را مجبور بمصالحه کند مارشال دو بل ایل بنا بر اصرار شارل آلبر کمر بفتح مملکت بوهم بست. در اواخر نوامبر ۱۷۴۱ شهر پراگ مسخّر شد و عوامل این فتح سرهنگ شور^(۳) و موریس دوساکس^(۴) بودند که تهوّر فوق العاده بخرج دادند. انتخاب کننده باویر بسطنت بوهم معرفی گردید (۱۹ دسامبر) و چند هفته بعد در فرانک فور امپراطور شد و شارل هفتم نام یافت (۲۳ ژانویه ۱۷۴۳).

ماری تیرز
و اهالی هنگری
علی الظاهر ماری ترز بکلی مغلوب و مضمحل شده بود زیرا که سه قسمت بزرگ از قلمرو امپراطوری مثل سیلزی و اطریش علیا و بوهم را دشمنان گرفته و تاج امپراطوری را هم بر سر

(۱) - Nymphenbourg

(۲) - Linz

(۳) - Chavert

(۴) - Maurice de Saxe

شارل آلبر نهاندن لیکن در باطن برخلاف این بود، اراده قوی و چابکی ملکه اطریش راه نجات را برای او باز گذاشت.

ملکه نخست از رعایای هنگری استمداد کرد و بمجلس ملی هنگری که در شهر پرسبورگ^(۱) تشکیل گردید چنین خطاب نمود «اکنون که یاران مرا ترك کرده اند پناهی جز وفا داری و دلیری سلحشوران نامدار هنگری ندارم و امید بیاзوی توانای آنان بسته ام» بنا بر حکایتی که ولتر جعل نموده اهل مجلس نجبا و توانگران از شنیدن سخنان نضرع آمیز ملکه جوان و مشاهده بدبختی او چنان بهیجان آمدند که بالا تفاق شمیر از نیام بر کشیده و فریاد بر آوردند «که در راه ملکه خود ماری تریز جان بر کف دست نهاده ایم» اما حقیقت امر قدری با حکایت مجعوله ولتر اختلاف دارد. سه ماه تمام میان ملکه و اهل هنگری ارسال رسل و مکاتبه شد تا اینکه مصمم گشتند و عبارت مذکور را بر زبان راندند و صد هزار سپاهی بمدد او فرستادند مشروط بر اینکه مملکت هنگری کاملاً مستقل شود و از تحت الشعاع ممالك موروثه امپراطوران اطریش بدر آید.

خروج ساردنی و پروس از صف محاربین
تدبیر دیگر ماری تریز این بود که با بعضی از دشمنان خود مذاکره نموده آنانرا از صف خصومت خارج ساخت مثلاً شاه ساردنی را بدشمنی اسپانیا برانگیخت و وعده داد که قسمتی از میلان را باو واگذارد (فوریه ۱۷۴۲) از طرفی هم با

فردریک دوم در برسلو معاهده ای بست و ایالت سیلزی را باو وا گذاشته او را بنقض پیمان با فرانسه وادار کرد (ژویه ۱۷۴۲). فردریک دوم محض حفظ احترام معاهدین خود تفصیل معاهده برسلورا به فلوری صدراعظم فرانسه اطلاع داد وبدون هیچ شرمی از شکستن عهد و میثاق، چنین نوشت: «معذلك من یدش از یدش حاضر مساعدت با شاه فرانسه وحفظ منافع آن مملکت هستم».

جنگ فرانسه
تمام بار جنگ بردوش فرانسه افتاد. قشون فرانسه مجبور شد که اطریش علیا وبوهم را تخلیه کند. بل ایل فرمانده قشون

فرانسه در پراك محصور گشت و بزحمت فوق العاده با ۱۴۰۰۰ نفر توانست راه گریز را پیدش گرفته و هشت روز تمام از طرق کوهستانی پوشیده از برف و در زیر حمله دائمی لشکر دشمن طی طریق نموده عقب بنشیند (۱۷-۲۵ دسامبر ۱۷۴۲) و این عقب نشینی یکی از مشهورترین و مهمترین اعمال نظامی قرن هیجدهم محسوب میشود. اطریشی ها ایالت باویر را گرفته شهر مونیخ را اشغال کردند (ژون ۱۷۴۳) و تا سواحل رود رن رانده ایالت آلزاس را تهدید نمودند.

فردريك از این پیشرفت سریع قشون اطریش بر خود بیمناك شده در پاریس با فرانسه مجدداً عهدی بست (ژون ۱۷۴۴). لوی پانزدهم با شاه اسپانیا نیز بموجب عهدنامه خانوادکی فونتن بلو تجدید مودت نمود (۲۵ اکتبر ۱۷۴۳) و رسماً با انگلستان متارکه کرد (۱۵ مارس ۱۷۴۴) چرا که سپاهیان این مملکت در آلمان با اعداء فرانسه همدستی داشتند و چون تا آنوقت قشون فرانسه بعنوان امداد بدشمنان ملکه اطریش وارد جنگ شده و دولت فرانسه به ماری ترز رسماً اعلان جنگی نداده بود لوی پانزدهم رسمی را اعلان کرد و ماری ترز را (ملکه هنگری) خطاب نمود. (۲۷ آوریل ۱۷۴۴).

چند ماه بعد از تجدید عهد فرانسه و پروس امپراطور شارل هفتم بدرود زندگانی گفت (۲۰ ژانویه ۱۷۴۵). پسرش که سمت انتخاب کنندگی باویر داشت بشتاب هرچه تمامتر با ماری ترز قرارداد بست از هزاردانی نسبت بوراوت شارل ششم و تاج و تخت امپراطوری صرف نظر کرد حتی در موقع انتخاب فرانسوا دولورن که بنام فرانسواوی اول با امپراطوری رسید رای موافق داد (ژون ۱۷۴۵). از این تاریخ بید جنگ وراثت امپراطوری فی الحقیقه خاتمه یافت و جنگهایی که شد بر سر تصرف سیلزی و هلالند متصرفی اطریش و ایتالیا بود.

جنگ دوم
سیلزی

درباب سیلزی دو مرحله باید تشخیص داد: در مرحله اول فردريك بسرعت فوق العاده وارد بوهم شده هم شهر براگ را بتصرف آورد و هم ایالت الزاس را که نزدیک بود بچنگ سپاه

اطریش^(۱) ییفتد نجات داد (سپتامبر ۱۷۴۴). سال بعد فردریک پس از فتح نمایانی در فریدبرگ^(۲) (۴ ژون ۱۷۴۵). ایالت ساکس را که امپرش از همدستان ماری تیرز بود مسخر ساخت و پس از فتح جدیدی در ظاهر شهر درسد^(۳) (در کسلسدورف^(۴)) ۱۵ دسامبر ۱۷۴۵ بار دیگر با فرانسه نقض عهد کرد و با ملکه اطریش عهد نامه تازه ای در درسد بسته و مفاد قرار داد برسلو را تأیید و تجدید نمود (۲۵ دسامبر ۱۷۴۵).

جنگ هلانده در هلاند قوای لوی پانزدهم با لشکر اطریش و انگلیس و هلاند مقابل شد.

اگرچه فرمانده قوای فرانسه یکی از جنگ آوران بزرگ موسوم به موریس دوساکس بود معذک چهار سال این جنگ دوام یافت چرا که برخلاف فردریک دوم و تعلیمات سرداران قدیم مثل تورن و و یار و علی رغم میل موریس دوساکس که میگفت باید بقلع و قمع سپاه خصم همت گماشت لشکر فرانسه محض اینکه شاه مثل لوی چهاردهم با شکوه و جلال خسروانه در میدان حضور بیاید، بمحاصره قلاع دشمن پرداخت و بتأنی و طمأنینه هر چه تمامتر مبادرت بچنگ حصارى نمود. و تدریجاً جمیع قلاع هلاند را مسخر ساخت. منازعات عمده عبارت بودند از جنگ فونتنوا^(۵) (۱۱ مه ۱۷۴۵) و جنگ روکو^(۶) (۱۱ اکتبر ۱۷۴۶) و جنگ لاوفلد^(۷) (۲ ژوئیه ۱۷۴۷) که بیشتر بقصد تسخیر استحکامات بعمل میآمد.

بزرگترین این فتوحات جنگ فونتنواست که آخرین فتح نمایان دولت استبدادی فرانسه شمرده میشود. در آخر ماه آوریل فونتنوا

۱۷۴۷ مارشال دوساکس با نود هزار سپاهی بسرعت از رود اسکو گذشته تورنه را بمحاصره افکند. این محل یکی از قلاع کثیره ای بود که مجموع آنها را (سد) مینامیدند و مقصود از ایجاد آنها حفظ هلاند از تجاوز فرانسه بود و از سال ۱۷۱۴ بعد لشکر هلاند بخرج دولت اطریش در آن قلاع مسکن داشتند. قلعه تورنه تسلیم گردیده

(۱) - بصفحه ۲۳ رجوع شود Friedberg - (۲)

Lawfeld - (۷) Rocoux - (۶) Fontenoy - (۵) Kesselsdorf - (۴) Dresde - (۳)

و خندق آن بتصرف در آمده بود که موريس دوسا کس از ورود ۵۱۰۰۰ نفر لشکر انگلیسی و هلاندى آگاهى يافت . اين قشون در تحت فرماندهى دوک دو کبرلند پسر دوّم ژرژ ثانی که بيست و دو سال داشت از فاصله خطّ سرحدّی و اردوگاه فرانسه يعنى از طريق مونس^(۱) پيش آمد .

موريس بدون اينکه دست از محاصره بردارد با پنجاه هزار نفر بمقابله خصم شتافت و سی هزار نفر را در اطراف حصار باقى گذاشته خود در يکفر سنگى شهر تورنه رو بطرف خاک فرانسه بحال دفاع ايستاد . در اين محل دشتى سراشيب بود از طرفى محدود برود اسکو و از سمتى بجنکلى انبوه که لشکر انگليس بايستمى از آنجا گذشته خود را بشهر تورنه برساند .

موريس سپاه خود را صليب وار قرار داده معبر را مسدود ساخت ، يکى از جناح هاى لشکر او بطور عمودى برود خانه اسکو اتصال ميايافت و ميدانى را بطول ۱۶۰۰ متر از قریه آنقوان تا رود اسکو فرا ميگرفت . اين قریه برجسته ترين نقطه ميدان و بمنزله مفصل اساسى صفوف فرانسه محسوب ميشد . سه برج و سنگر مرتفع ساخته و خانه هاى فونتنوا را هم بشکل جان پناه کنگره دار کردند بقسمى که آتش توپ و تفنگ سنگر ها تقاطع نمايند .

جناح دوّم در ميدانى بطول يك كيلومتر بموازاى رود اسکو امتداد يافت . منتهى اليه آن جنکلى بود موسوم به (بارى) که دو برج در آنجا ساخته و درختان جنگلى را از محاذات آن افکنده بودند .

در اين ميدان اکثر قواى موريس تجمّع داشت و در پشت يك برآمدگى مختصرى که از جنگل به فونتنوا ميرسيد صف پياده نظام بانضمام بربگاد گارد همابونى شاه واقع بود و بمنزله قلب لشکر بشمار ميا آمد . پانصد متر پشت سر اين صف پياده دو صف سواره نظام جاى داشت که آنها هم پانصد متر از يکديگر فاصله داشتند . قسمت ذخيره هم بموازاى سواران و پيادگان ايستاده و پشت جنگل را حفظ ميکردند .

این قسمت احتیاطی مرگب بود از افواج پیاده نظام قدیم و اسکادرون خانواده شاهی و قراران خاصه و امنیه و بمب اندازان و تفنگداران و زره پوشان. در جلو این صف سواره نظام محل مرتفعی بود که سیاستگاه قریه آنتوان^(۱) محسوب میشد و از بالای این محل شخص میتوانست تمام میدان جنگ را که بیش از دو کیلومتر درازا نداشت بیک نظر به بیند. لوی یازدهم که خبر مقابله دو لشکر را شنید از قصر ورسای خود را بمیدان جنگ رسانیده و تا آخر زدو خورد بر فراز آن بلندی قرار داشت.

در ساعت پنج صبح سه شنبه ۱۱ مه ۱۸۴۵ نایره جنگ اشتعال یافت. هلاندها بایستی جبهه جنوبی لشکر فرانسه را که قراء آنتوان و فونتنوا باشد مورد حمله قرار دهند در ساعت ۹ با کندی و سستی هر چه تمامتر روی به آنتوان نهادند و بزودی از پیشرفت باز ایستادند زیرا که از قضا در سر راه آنها و در کنار رود اسکو توپ بزرگی واقع بود که مهاجمین را در زیر آتش شدید گرفت. پس هلاندها با حرارت و قوت فوق العاده به فونتنوا حمله آوردند و سه مرتبه حملاتشان بی نتیجه ماند آنگاه از ساعت ده تا پایان روز فقط به تیراندازی بیهوده اکتفا کردند و کار مهمی از پیش نبردند.

در این ساعت پیادگان قشون انگلیس که عده آنها به شانزده هزار میرسید و از وزون^(۲) میآمدند بسه ستون تقسیم شده و در فاصله جنگل باری و فونتنوا حمله شدید نمودند. ارتفاعاتی که ذکر شد پیاده نظام طرفین را از یکدیگر مستور و محجوب میداشت. انگلیس ها چون از آن ارتفاعات گذشتند ناگهان دسته قراولان را در پنجاه قدمی خود یافته و ایستادند. یکی از صاحبمنصبان انگلیس از صف جدا شده و سلام داد صاحبمنصبان فرانسه هم کلاه از سر بر داشته باستقبال او رفتند. صاحبمنصب انگلیسی گفت: « آقا یان بنظرمیان خود فرمان شلیک بدهید. » فرانسویان جواب دادند: « خیر شما بفرمائید. » این تعارف خشک و خالی یا ادب و احترام نظامی

(۱) - Antoin

(۲) - Vezon

نبود بلکه تبعیت از فرمان موریس بود که گفته بود در موقع شلیک عمومی بایستی قسمتی از نظامیان از خالی کردن تفنگ خود داری کنند مبادا که دشمن پس از شلیک با سرنیزه و اسلحه غیر آتشی حمله بیاورد و قشون مستأصل و مضطرب گردد. شلیک انگلیس ها قریب نهصد نفر را بخاك هلاك افكند، قراولان رو بفرار نهادند و از محلی که تخلیه کرده بودند انگلیس ها پیش رفتند ناگه بصف سواره نظام برخوردند از یکطرف تیر باران سواران و از طرفی آتش توپ و تفنگ برج ها باعث شد که جناحین قشون انگلیس عقب نشست و محض مقاومت در مقابل حملات پیاده نظام فرانسوی بشکل مرتبع که ضلع پشت سر آن باز بود قرار گرفتند.

افواج فرانسه این مرتبع را لاینقطع هدف تیر ساختند و حتی بعضی دسته های قشون تا هشت مرتبه بخالی کردن تفنگ خود موفق شدند اما چون میانه ستونهای انگلیس فاصله خالی بود تیر باران فرانسویان بجائی نرسید و فقط پیش آمدن آنها را منع کرد چنانکه انگلیسها در ظرف دو ساعت بیش از ۵۰۰ متر جلو نیامدند معذک چون ساعت يك بعد از ظهر شد از فونتئوا هم تجاوز کردند و اطرافیان لوی پانزدهم زمزمه فرار را شروع نمودند. دلاوری موریس و قوت قلب پادشاه قشون را نجات داد. مارشال دوسا کسی که استسقا داشت و تازه از زیر عمل اطباء برخاسته بود و او را در سبیدی نهاده بمیدان آورده بودند در این موقع براسب نشست و فرمان داد که جمیع قوی دفعه بدشمن حمله کنند و خود فرماندهی عده احتیاط را گرفته و امر بشلیک داد. چهار توپ بزایه ستونهای انگلیس شلیک کردند و آنرا سوراخ نمودند مقارن همانوقت از طرف دیگر سواره نظام روی آور شد پس از دو ساعت و نیم جنگ مرتبع انگلیس ها آشفته شد و روی بفرار نهادند لکن تا آخر جنگ باز عده ای از آنها دلاورانه ایستادگی میکردند. تلفات اردوی انگلیس عبارت بود از ۹۰۰۰ نفر مقتول و دوهزار اسیر و چهل عدد توپ، فردای آروز سه هزار نفر دیگر باسارت گرفته شد. اما از فرانسویان فقط شش هزار تن از کار افتاده بود.

فتوحات دیگر فوئنتنوا تصرف قلاع جنوب و مغرب خاک بلژیک را آسان کرد و فتح روکو در شمال لیژ موجب تسخیر حصار های سمت مشرق گردید و فتح لافلد باب دخول بداخله مملکت هلاند را باز کرد . مستحکمترین حصار های آنجا مائستریک^(۱) بود که یکماه محاصره آن طول کشید (۱۲ آوریل تا ۱۰ مه ۱۷۴۸) و چون مفتوح گردید موجبات ترك جنگ و انعقاد صلح فراهم شد .

مبارزین مدتی بود که بترك جنگ میل داشتند مخصوصاً دولت انگلیس زیرا که شارل ادوار مدعی سلطنت آتش جنگ را در جزایر انگلستان روشن کرده^(۲) و اهالی مستعمرات علم استقلال طلبی برافراشته بودند و قشون دولت از سرکوبی آنان عاجز داشت . باین ملاحظات انگلیس مایل بصلح بود ، همچنین ماری ترز بختم جنگ علاقه داشت چرا که فتوحات اطریش را در خاک ایتالیا نسبت به هلاند که از دست میرفت پیمیزی نمیشمرد .

بنا بر این قبل از سقوط حصار مائستریک هیئتی در شهر آکس لاشاپل تشکیل یافت که در شرایط صلح گفتگو کنند ، فرانسه موقع بسیار خوبی داشت زیرا که مملکت هلاند در دست او بود و نفاق در دشمنانش راه یافته هر يك میخواست عقد دوستی با فرانسه بر سایرین سبقت بجوید ، نماینده مختار انگلستان لرد سندویچ^(۳) و نماینده مختار اطریش کونینتز^(۴) بودند و مأمور لوی یازدهم موسوم به کنت دوسن سورن^(۵) محل شور طرفین و صاحب نفوذی فوق العاده بود بحدی که میتوانست مقاصد خود را بنابندگان مختار فوق تحمیل کند اما نتوانست از این حسن موقع استفاده نماید و تاناندازه ای هم اراده لوی یازدهم آزادی را از او سلب میکرد و او را و امید داشت که بنابر میل دولت اسپانیا مسائل را بحیران انداخته و بعجله خاتمه دهد . این صلح در ۱۸ اکتبر ۱۷۴۸ انجام گرفت و از تمام معاهداتی که فرانسه بادل عالم منعقد ساخته شرم آور تر و بی معنی تر است . لوی یازدهم از جمیع متصرفات

(۱) - Maëstricht

(۲) - بصفحه ۴۵ رجوع شود

(۳) - Lord Sandwich

(۴) - Kaunitz

(۵) - Saint-Séverin

خود در هلاند و ساووا و نیس و آلات و ادوات جنگی که در قلاع و سنگرها نصیب قشون فرانسه شده بود صرف نظر نمود و متعهد شد که بنا بر تقاضای دولت انگلیس شارل ادوار مدعی سلطنت را از خاک فرانسه طرد کند و در دونکرك بندر نظامی نسازد و سیاست مستعمراتی موافق ترتیب قبل از جنگ برقرار دارد.

در عوض ولایات پارم و پلزانس از طرف ماری ترز به دون کارلوس پسر دوّم الیزابت فارتز ملکه اسپانیا تفویض شد و فرانسه در مقابل همین تفویض دست از متصرفات هلاند برداشت. سرحدات شرقی مملکت شاه ساردنی برود تسن رسید و فردريك بتملك قطعی ایالت سیلزی نایل آمد.

چون موادّ این عهد نامه در فرانسه انتشار یافت مردم بخشم آمدند و گفتند این عهدنامه يك دولت فاتح نیست بلکه دول مغلوبه چنین قرارداد میبندند و بیشتر علت غضب عامّه این بود که میگفتند شاه فرانسه این همه اموال و نفوس را تلف کرد که پادشاه پروس بمنظور خود نایل شود. در پاریس زنان در بازار بسر بکدیگر کوبیده و بجای دشنام یکی بدیگری میگفت «تو مثل صلح دولت بی معنی و بی شعور هستی.» مارشال دوساکس پادشاه هنگفت فتوحات خود نایل شد لیکن چون از او کیفیت جنگ را میپرسیدند با تلخکامی فوق العاده و از روی انصاف میگفت: «چنین که فرانسه دست از تصرفات و فتوحات خود بر میدارد در واقع با خود بجنگ است، دشمنان فرانسه بهمان قوّت و نیروی سابق باقیند و فرانسه تنها دوچار ضعف شده است، يك میلیون از جمعیتش کم گشته و تقریباً خزانه اش هم تهی شده است.»

صلح مسلّح
این صلح برای امضا کنندگان اصلی و مبارزان درجه اولی بمنزله تنفس و تعطیل موقتی جنگ بود، هیچیک از مسائل مبتلا به مستعمرات میان فرانسه و انگلیس حل نگردید و نظر بحاجه طایب و غیرت ذاتی و علاقه ای که ماری ترز بشؤون خانوادگی و شرافت امپراطوری داشت هیچوقت راضی نمیشد که ایالت سیلزی در دست فردريك دوّم بماند، قلباً این عهد نامه را باطل میدانست و از او نقل میکنند که هر وقت یکن از اهالی سیلزی

را میدید از گریه خود داری نمیکرد و همانوقت که عهدنامه اکس لاشاپل را امضا مینمود در فکر این بود که بجه تدبیر میتواند ایالت سیلزی را از چنگال خصم بیرون آورد، پس در اینصورت صلح مذکور فقط مهلت کوتاهی بود که در آن مدت مبارزین بتجدید قوی و تکمیل سلاح خود پرداخته آماده کار زار جدیدی شوند.

تهیه جنگ در فرانسه کمتر از سایر دول در فکر تجهیزات تازه بود زیرا که لوی پانزدهم و مادام دوپمپادور و مقربان حضرت عموماً صلح طلب بودند و همه کس در مملکت از تنبلی و بیکارگی پادشاه

تنفر داشت، لوی پانزدهم تمام همت خود را بتهیه وسایل اقناع شهوات و هوی و هوس خود میگذاشت و در هیچ کاری از کارهای مملکت ثبات قدم و جدّ و جهد دائم نشان نمیداد، یکی از اعضاء شوری موسوم به مارشال دونوای در سال ۱۷۵۶ هنگامی که وقایع جدید پیش آمد تنبلی شاه را چنین توصیف کرده است: «در دربار شاهی کسی بفکر کاری نیست و اگر یکی باشد که نسبت بمجاری امور تأملی کرده و اظهاری نماید همه او را تکذیب میکنند.»

با وجود این احوال مساعی جمیله در توسعه بحریه بکار رفت، در زمان دوتن از وزراء صاحب فطانت یکی روبه (۱) (۱۷۴۷ - ۱۷۵۴) و دیگر ماشو (۱۷۵۴ - ۱۷۵۷) قریب پنجاه کشتی ساخته شد. لکن نسبت بکلیات امور قشون بری هیچ کاری صورت نگرفت فقط کنت دارژان سون که آنوقت وزیر جنگ بود بعضی خدمات مفیده انجام داد. مثلاً پیاده نظام را توسعه بخشید و دسته بمب اندازان شاهی را تأسیس نمود و از افواج چریکی که بنا بر تجارب جنگ جانشینی اطیش عدم لیاقت آنها ثابت شده بود و جز برای بدرقه موبک سلطنتی بکاری نمیآمدند گروهی را برگزیده و دسته منتخبی تشکیل داد. افواج پیاده نظام را دارای اسلحه متحدالشکل کرد و همه را بیک قسم تفنگ نوع ۱۷۵۴ مسلح نمود. پیش از این اقدامات در

سنه ۱۷۳۲ مطابق نقشه ژنرال والیر^(۱) آلات توپخانه و توپ ها را متحدالشکل کرده و پنج قسم توپ اختیار نموده بودند که هر چند نسبت باسلحه سابق خفت و سهولتی داشت لکن بقیاس توپخانه پروس مجیزی شمرده نمیشد. برای تربیت مهندسين نظامی مدرسه مخصوص در میزیر^(۲) تأسیس گردید (۱۷۴۹). اما مدرسه نظام پاریس که از مؤسسات مخصوصه مادام دوپمپادور بود مدرسه متوسطه عادی بشمار میآمد و فارغ التحصیل های آن حاضر برای دخول در مدرسه صاحبمنصبی بودند. در مقابل این کار های مفید اقدامات بدنتیجه و مضری نیز شد. قوای فرانسه که در موقع صلح تقریباً به (۱۸۰،۰۰۰ نفر) میرسید پراکنده و در نقاط ساخولی متلاشی بودند و انتظام سابق را از دست دادند بنابراین رؤسای قشون که اشخاصی متوسط و کم لیاقت بودند و بنابر استبداد لوی پانزدهم یا جانبنداری مادام دوپمپادور با دسایس درباریان بمقامات عالیّه نظامی میرسیدند بهیچوجه قشونی را که در تحت فرمان داشتند نمیشناختند مثلاً سوبیز^(۳) از صاحبمنصبانی بود که هیچوقت فرمانی ب لشکر خود نمیداد و طریق سوق الجیش را ابدأ نمیدانست. از طرف دیگر بتقلید فردریک دوم و بنابر اصرار و کوشش هارشال دوساکس طرز جدیدی برای جنگ سوار و پیاده نظام اتخاذ شد و در حین که مشغول آموختن این طریقه جدید بودند ناکهان جنگ هفت ساله شروع گردید و سپاهیان فرانسه در اثناء تحوّل و تبدل دوچار جنگ شدند و بنابر قول ناپلئون دو علت عمده برای مغلوبیت لشکر فرانسه میتوان تصور کرد: اول بی لیاقتی کامل صاحبمنصبان، دوم همین عدم استقرار طرز جدید نظام و ناخننگی سپاهیان.

تجهیزات جنگی این صلح فردریک دوم را مجال داد که تدارکات جنگی را کامل نموده افراد قشون را کار کشته و منظم ساخته اسلحه را در پروس باعلی درجه اتفاق استحکام برساند. مثلاً عده قشون بصد و چهل و هفت هزار مرد رسید و ۶۵۰۰۰ از آنچه هنگام جلوس فردریک بود

(۱) - Vallière

(۲) - Mézières

(۳) - Soubise

بیشتر شد. صاحبمنصبان ارشد و صاحبمنصبان جزء قشون پروس از جمیع دول فرنگستان بهتر بودند. در توپخانه طرز جدیدی اتخاذ نمود، توپ‌ها را طوری سبک وزن ساخت که توپچی و راننده اسب هم سوار میشدند، در سایر ممالک توپچی و اشخاص راننده بایستی لکام اسب را گرفته و در پهلوی عژاده توپ پیاده طی طریق نمایند باین ترتیب توپخانه هم در سرعت پیای سواره نظام میرسید و بتاخت چهار نعل ممکن بود که عژاده توپ را از یکطرف میدان بجانب دیگر برد و نظر بهمین سرعت که در آن زمان محیر العقول بود توپخانه فر در یک معروف به توپخانه طیار گردید و یکی از علل مهمه فتوحات پروس محسوب شد.

پادشاه پروس برای اینکه نظامیان خود را به جنگ عادت دهد اردوگاه‌هایی تشکیل داد که سالی چند مرتبه جمیع افراد لشکر باعمال جنگی مبادرت میورزیدند و در واقع قشون پروس همیشه مجهز و در حال جنگ بود و بنا بر قول خود فر در یک لشکرش «هر ساعت حاضرند که بفرمان او وارد میدان جنگ شوند».

ندارکات جنگی در اطیش بایستی هر چیز را از نو تدارک دید. ماری ترز بنیروی عزم راسخ و جهد مستمر علی رغم تباین نژاد اهالی قلمرو اطیش امپراطوری و اختلاف تشکیلات و آداب و رسوم آنها موافق شد که تمام نقایص را مرتفع سازد و لشکری مرگب از صد و سی هزار مرد جنگی در سرحد پروس متمرکز ساخت و توپخانه ای بقشون خود داد که از حیث کمیت و کثرت نظیرش در اروپا نبود. صاحبمنصبان در مدرسه حربه که از مؤسسات خود ملکه بود تربیت میشدند و بتقلید فر در یک که اردوگاه‌هایی در ایام صلح تعیین کرده بود اونیز میدان‌هایی برای تعلیمات نظامی معین نمود که رؤساء و افراد قشون در آنجا مشق میکردند و ترتیب استفاده از اراضی جنگی را میآموختند بقسمی که چالاک و زبردستی آنها در این رشته موجب حیرت و شگفت فر در یک شد. افراد نظام را تجدید کردند و جوانان را بکار گماشتند و صاحبمنصبان خارجی را مناصب

عالیه بخشیدند. از جمله لودون (۱) از اهل لیونی و لاسی (۲) از مردم ایرلاند و دون (۳) اطریشی که تربیت یافته پرنس اوژن بود از صاحبمنصبان بسیار لایق آن زمان محسوبند.

اما دولت انگلیس چون اهمی در توسعه قشون بری بخرج نمیدادهم خود را مصروف تقویت قوای بحری نمود و در ظرف چهار سال صد و پنجاه کشتی بسفاین خود افزود.

همانطور که اولیاء امور حربی در فکر تکمیل قوای جنگ انعکاس اتحادها بودند سیاسیون نیز از پای ننشسته و قبل از اشتعال جنگ هفت ساله ترتیب اتحادهای سابق را بکلی بهم زدند.

در سال ۱۷۴۸ که صلح اکس لاشاپل واقع شد ترتیب اتحاد دول بقرار ذیل بود: در يك صف فرانسه و پروس و در صف دیگر اطریش و انگلستان قرار داشتند اما در سنه ۱۷۵۶ فرانسه با اطریش متحد شد و پروس دست اتحاد بانگلستان داد.

این تبدیل اتحادیه‌های سابق و انعقاد اتفاق فیما بین فرانسه و اطریش که دو قرن بخون هم تشنه بودند موجب حیرت عامه شد و همان قسم که در مورد دوستی فرانسه با انگلستان جمعی اظهار تعجب میکردند در این موقع نیز مردم بهیجان آمدند و دیری نگذشت که در فرانسه مناقشات و مجادلات فلهی و کینه ورزی شدید راجع به معهدی فرانسه و اطریش رخ داد. این اتحاد هر چند علی الظاهر در مدت کوتاهی صورت گرفت (از ژانویه تا مه ۱۷۵۶) لکن در نفس الامر اثر تکامل تدریجی و نتیجه هشت سال گفتگو بود که بطریق ذیل انجام گرفت:

جمعی از درباریان و رسای متوجه این مطلب بودند و میدانستند که اگر فرانسه سیاست مستعمراتی را تعقیب کند دارای چه مقام ارجندی در عالم خواهد شد و میخواستند بهر نحو

همعهدی فرانسه
و اطریش

(۱) - London

(۲) - Lascy

(۳) - Daun

هست دولت را منحصرأ متوجه این سیاست کنند. ابن کار مستلزم صلح در داخله اروپا بود که انگلیس نتواند اخلاقی کرده و فرانسه را از آن سمت مشغول سازد. اگر ممکن میشد که دوستی باپروس را حفظ کرده و در عین حال باطریش نیز عهد اتفاق ببندند مسئله حل و مقصود حاصل میگردد.

در جنب آن دسته که طرفدار سیاست مستعمراتی بشمار میرفتند گروهی بودند که از ترقی سریع فردریک اظهار اضطراب کرده و در وقاداری و ثبات دوستی او تردید مینمودند و موافق قول یکی از وزراء خارجه بودند که میگفت: «دیر با زود باید اقداماتی کرد که جلوگیری از خیالات جاه طلبانه و حرص و آز فردریک بشود» پس بایستی با طریش در این باب قراری داد.

از طرفی درباریان و رسای معتقد بودند که برای پیشرفت سیاست استعماری باید طریش را از انگلستان برید و از طرف دیگر ماری ترز اندیشه میکرد که برای پس گرفتن ایالت سیلزی لازم است فرانسه را از دوستی پروس برکنار داشت. همچنین ماری ترز از انگلیسها خرسند نبود زیرا که آن دولت علناً از رجوهی که در ایام جنگ وراثت امپراطوری باطریش قرض داده بود سخن بمیان آورده و مکرراً اهمیت این قرضه را خاطر نشان میکرد و در ایام جنگ هم ملکه طریش را مجبور کرده بود که بتقاضای پادشاه پروس سر فرود آورده سیلزی را باو واگذارد. علت دیگر این است که ملکه طریش در مذهب تعصب فوق العاده داشت و قلباً مردد بود آیا از لحاظ دیانت چه صورت دارد که با انگلستان پروتستان یار شده و کمر بنحوصت فرانسه کانولیک بسته است بنابراین مقدمات ماری ترز در سال (۱۷۴۹) بنمایند لوی پانزدهم میگفت: «از قول من بدربار و رسای بنویس که اوضاع امروزه بادویست سال قبل بکلی تفاوت کرده و قوای طرفین تعادل کامل یافته و اگر برخلاف سابق عقد دوستی ببندیم صلح عمومی تأمین خواهد شد.» از دربار و رسای در سنه ۱۷۵۰ چنین جواب آمد که «شاه فرانسه بهیچوجه دارای افکار سابقین نیست و معتقد است که اگر پای دوستی صمیمانه در میان بیاید اطمینان کافی و مودت

وافی برقرار خواهد شد. »

باوجود این اظهار میل که طرفین بدوستی میکردند و از ۱۷۵۰ تا ۱۷۵۵ مکرر بطور رسمی و من غیر رسم ابراز میداشتند کسی احتمال نمیداد که اتحاد فرانسه و اطریش سر بگیرد. دولت پروس عایق بزرگ این اتفاق محسوب میگردد زیرا که اصل مقصود ماری ترز این بود که لوی پانزدهم دست از فردریک بردارد و پادشاه فرانسه مایل باین امر نبود. ملکه اطریش محض حصول مقصود خویش حاضر بود که مملکت هالاند را بفرانسه تقدیم و در ماه او ۱۷۵۵ که فیما بین فرانسه و انگلیس جنگ شروع گردیده بود این پیشنهاد را بفرانسه کرد اما لوی پانزدهم عطیه ملکه اطریش را رد کرد.

اتحاد انگلیس فردریک چون بادولک انگلیس متحد شد فرانسه را واداشت که با اطریش عقد اتفاق ببندد.

باپروس از آنجائیکه انگلیس هامیخواستند بهر قسم هست مستعمرات

فرانسه را از دستش بگیرند در ژوئن ۱۷۵۵ بدون اعلان جنگ خصومت را شروع کردند و در مستعمره امریکا بتاخت و تاز مشغول شدند و از بیم اینکه مبادا فرانسه بولایت هانور که خالصه شخص زرژ دوم پادشاه انگلیس و در چشم او از سایر قطعات مملکت عزیزتر و مهمتر بود حمله ببرد یا فردریک را بتصرف آنجا وادارد از ماری ترز تقاضا کردند که قشونی به هالاند بفرستد تا چشم فرانسه را بترساند و از دست اندازی به هانور باز دارد و محض اینکه فردریک هم نتواند از محل خود حرکتی بکند در صدد عقد اتحاد با دولت روسیه برآمدند که از پشت سر فردریک را تهدید نماید. ماری ترز از اعزام قشون خود داری کرد اما وزراء الیزابت ملکه روسیه در مقابل مبلغی هنگفت که گرفته حاضر شدند که ۵۵۰۰۰ سپاهی آماده همراهی با انگلیس کنند (۳۰ دسامبر ۱۷۵۵).

چون فردریک از اتحاد انگلیس و روسیه خبردار شد از بیم حمله آن دو مملکت و اطریش باندیشه افتاد. از تنبی و بی لیاقتی لوی پانزدهم خشمگین بود و میدانست

همعهدی چنین پادشاهی برای صیانت ملك او کافی نیست باین لحاظ در صدد تقرّب بانگلستان برآمد. مذاکرات بین الدولتین در سال ۱۷۵۶ به معاهده وایت هال ختم گردید و هر يك از سلاطین معاهدین ملزم شدند که ملاکت دیگری را از دستبرد اجانب محفوظ بدارند و مخصوصاً فردريك متقبّل گردید که هانور را از هجوم هر مهاجمی صیانت کند (۱۶ ژانویه ۱۷۵۶).

معاهده ورسای هر چند ماری ترز قبلاً خبر داده بود که فردريك با انگلیسها قرارداد بسته است لکن هنگامیکه فردريك شخصاً خبر معاهده

وایت هال را بفرانسه داد حیرت و وحشت عظیمی دربار را فرو گرفت. نوبت ترس بیادشاه فرانسه رسید که از اتحاد دول انگلیس و پروس و اطریش و روسیه برضد خود بیمناک گردد. در اوّل مه ۱۷۵۶ آبه برنیس (۱) وزیر خارجه فرانسه و استارم برگ (۲) سفیر اطریش اوّلین عهد نامه ورسای را امضا کردند طبعاً در اینموقع فرانسه خود طالب اتحاد بود بر خلاف سابق که اطریش از او استدعای عقد اتفاق میکرد در اینصورت فرانسه هیچ حق و امتیاز خاصی نمیبرد و جانب او بهیچوجه رعایت نمیشد. فقط ماری ترز متقبّل شد که در جنگ انگلیس و فرانسه بیطرفی اختیار نماید و طرفین متعهد شدند که در حفظ ممالك یکدیگر کوشیده و هنگام لزوم تا بیست و چهار هزار قشون بمدد یکدیگر بفرستند.

قراردادی چنین نامتساوی تا آنوقت کسی بخاطر نداشت تمام مخاطرات متوجه فرانسه و منافع متعلّق باطریش میشد و دولت فرانسه در جنگی که با انگلیس شروع کرده بود هیچ استفاده واقعی از این معاهده نمیکرد و درآئینه هم امید سودی نداشت زیرا که در داخله اروپا بیم هیچ حمله ای نمیرفت و سروکار او در مستعمرات بود اما بالعکس اگر میان ماری ترز و فردريك جنگ شروع میشد فرانسه بدون هیچ نفعی مجبور بود که قشونی بداخله اروپا سوق دهد.

(۱) - l'abbé de Bernis

(۲) - Stahremberg

هنوز سه ماه از معاهده ورسای نگذشته نزاع پروس و اطریش آغاز نمود (۲۸ او ۱۷۵۶) و فرانسه قشون مددی را اعزام داشت. فردریک ابتدا ولایت ساکس و شهر درسد را مستخر ساخت چون دختر اگوست سوّم انتخاب کننده و امیر ساکس عروس لوی پانزدهم بود از خبر حمله فردریک به ساکس دربار ورسای بهم برآمد و اغلب بتقلید شوازل گفتند که: « این دزد تاجدار را (مقصود پادشاه پروس است) باید چنان سرکوبی کرد که من بعد نتواند آسایش عمومی را برهم بزند » جمعی دیگر از سیاستمداران بر آن شدند که محض دفع انگلستان بهتر است که به هانور حمله کنند تا در ممالك بعیده کانادا و هندوستان از پی سپاه انگلیس بشتابند. با این مقدمات میل جنگ با آلمان در دلها قوّت گرفت و بوسیله معاهده دوّم ورسای عهد مودّت را با اطریش مستحکمتر ساختند (اوّل مه ۱۷۵۷) ماری ترز ملنزم شد هرگاه مجدداً بیاری فرانسه ایالت سیلزی را بدست آورد قسمتی از بلژیک را به فرانسه ملحق سازد و لوی پانزدهم در مقابل مقبّل گردید که صد و چهل هزار مرد جنگی و سی میلیون لیره در کار جنگ آلمان بمصرف رساند در واقع تمام قوای را که بایستی نگاهداشته و در جنگ مستعمراتی با انگلستان بکار ببرد بدون هیچ استفاده در جنگ آلمان مصرف کرد.

ماری ترز با اتحاد فرانسه اکتفا نکرد با اگوست سوّم انتخاب جنگ
 هفته ساله
 کننده ساکس و شاه لهستان و اغلب امراء آلمان و پادشاه سوئد و ملکه روسیه عقد اتفاق بست. الیزابت ملکه روسیه که
 کینه فردریک را در دل داشت و از سخریه و استهزاء وی خشمناک بود بمحض استحضار از دوستی ترز دوّم و پادشاه پروس پیمان خود را با دولت انگلیس شکست و بلا درنگ بدست اندازی و ترکتاز شروع کرد و انتظاری که داشت این بود که قشون اطریش کاملاً حاضر شود آنگاه بجنگ بپردازد.

در اینوقت فردریک بوسیله یکی از منشیان سفیر اطریش مقیم برلن که اجرای خوار او بود از اتحاد دول آگاهی یافت از آن جائیکه میدانست اگر دشمنان را

زمان بدهد که تجهیزات خود را کامل سازند. خرابی و هلاک او حتمی است فوراً به‌ماری نرز اعتراض نموده خواستار شد که علت تجمع قوای اطیش را در مملکت بوهم توضیح بدهد. چون ملکه از جواب دادن مسامحه نمود فردریک بدون اعلام جنگ مبادرت بلشکر کشی کرد (۲۸ او ۱۷۵۶) شهر درسد را بچنگ آورد و قشون ساکس رادر میدان پیرنا درمدخل درّه های کوهستان بوهم محاصره نمود و بمهلت یکماهه آنها را مجبور بتسلیم کرد (۱۵ اکتبر ۱۷۵۶) و باکال بی انصافی هفده هزار تن از مغلوبین را در لشکر پروس وارد نمود.

میدان های جنگ
این محاربه که بنابر تسمیه مورّخین آلمانی سوّمین جنگ سیلزی نام دارد فی الحقیقه عبارت بود از دو جنگ متضایف یکی بین پروس و روسیه، دیگر میان فرانسه و انگلستان و ازاول تاآخر هفت سال طول کشید. میدان این صف آرائی و نبرد آلمان غربی و اراضی میانرودن و الب و همچنین آلمان مرکزی و بوهم و ساکس و سیلزی و پروس و غیره بود.

جنگ در آلمان غربی
زد و خورد های مغرب آلمان عبارت از مقابله قوای فرانسه و انگلیس بود و نتیجه آن فتح ایالت و حوزه انتخابی هانور شد. مهمترین وقایع در اوایل جنگ یعنی در سنه ۱۷۵۷

رخ داد. دوک دوریشلیو بیک حمله سرتاسر هانور را بتصرّف آورد، در آخر ماه او قشون انگلیس بفرماندهی دوک دو کبرلند در شمال هانور محصور و تسلیم گردید و بموجب قرارداد کلسترزون^(۱) متعهد شد که تا آخر جنگ یاد در میدان نگذارند. ریشلیو هم پذیرفته و از خلع سلاح کردن آنها صرف نظر نمود لیکن بنابر دسایس فردریک این قشون انگلیس خلاف عهد کرده مجدداً وارد جنگ شدند و ناگهان لشکر فرانسه را در میان گرفتند بقسمی که مجبور بتخلیه هانور گردید.

بعد از این واقعه حوادث مهمّه جنگی در فاصله رود رن و مین و زیر رخ داد و از طرق مختلفه قشون فرانسه را از ورود به هانور مانع شدند چند مرتبه قلاع

کاس و مین دن بدست فرانسه افتاد و باز پس گرفته شد (۱۷۵۸ - ۱۷۵۹ - ۱۷۶۰ - ۱۷۶۲) سردار فرانسه مارشال دو بروکلی و سرکرده فردریک فردینان دو برونسویک بود که بیاری قشون انگلیس با فرانسه جنگ میکرد؛ با وجود مجاهدات بسیار قشون لوی پانزدهم دیگر موفق به فتح ایالت هانور نگردید.

جنگ در مهمترین عرصه جدال آلمان مرکزی یعنی ایالات ساکس و سیلزی بود.

آلمان مرکزی در ابتداء بهمان حمله اوّل فردریک به بوهم وارد شده شهر براگ را در محاصره افکند اما دون او را در محلّ کولین^(۱) شکست داده و مجبور بتخلیه بوهم نمود (۱۸ ژون ۱۷۵۷). فردریک چون از طرف قشون فرانسه در مغرب و لشکر اطریش در ساکس مورد حمله واقع شده بود بسهولت بوهم را تخلیه نمود. قشون روس هم در پروس شرقی یکدسته از سپاهیان فردریک را شکست داد و شهر برلن را تهدید نمود. اما از خوشبختی فردریک دشمنانش نتوانستند بالاتفاق حمله کنند و اقدامات خود را توافق بدهند و فردریک را محال دادند که گاهی بمقابله این و گاهی بمقاتله آن پردازد و فرانسه را در روسباخ^(۲) و اطریش را در لوتن شکست بدهد (۵ دسامبر ۱۷۵۷).

جنگ روسباخ در آغاز ماه نوامبر قشون فرانسه و آلمانی های متحد اوشهر لایپزیک را تهدید نمودند و ۲۲،۰۰۰ لشکریان پروس محض دفاع و حفظ شهر مزبور بر سه ستون از رود سال^(۳) گذشته در سوّم نوامبر سه ستون مذکور در حوالی قریه روسباخ بهم پیوسته و در مقابل قشون فرانسه صف قتال آراستند. قشون فرانسه مرگب بود از ۵۵،۰۰۰ فرانسوی که مختصر نقصی در تربیت نظامی داشتند و سی هزار آلمانی که عبارت بود از چندین گروه نامرتب و بی تعلیم که از سی چهل ناحیه آلمان فراهم آمده بودند. رئیس کلّ این قوی یکی از برنهای آلمانی موسوم به هیلدبورک قوسن^(۴) بود، فرمانده قشون فرانسه نیز در تحت ریاست برنس مزبور بود. این فرمانده سوبیز^(۵) نام داشت، از درباریان بود و چون آجودان

(۱) - Kollin (۲) - Rosebach (۳) - Saale (۴) - Hildburghausen (۵) - Soublise

لوی پانزدهم محسوب میگشت ریاست قشون باو تفویض گردید. ناپلئون او را نمونه کامل: «بی لیاقتی و بی استعدادی» خوانده است.

قشون متحدین (مقصود فرانسه و امراء آلمان است) در بالای تپه ای که در شمال غربی قریه روسباخ واقع شده سنکر بندی کامل نمودند. فردریک چون میدانست که موفق براندن دشمن از ارتفاعات مذکوره نخواهد شد در شب چهارم ماه قوای خود را به پشت رود خانه باتلاقی کشید که از روسباخ بقریه بروئسدورف در طرف شمال میرود.

این اظهار ترس و عقب نشینی عمدی فردریک متحدین را دلیر کرد و برآن شدند که از جناح چپ پیش رفته از پشت سر راه فرار را بر لشکر فردریک قطع کنند. در روز شنبه پنجم نوامبر ساعت ده صبح متحدین یکدسته از قشون را در مقابل فردریک بجا گذاشته و بقیه از مأمن خارج شدند و به ستون سنگین و نامنظم تقسیم گشتند. سواره نظام در جناح یمن و توپخانه در پیش و پیاده نظام در عقب برآه افتادند بدون طلایه و پهلو دار بشکل نیم دایره علناً شروع به پیشرفت کرده اراضی جنوب روسباخ را پیدموندند. چون ساعت دو بعد از ظهر شد قشون فردریک کاملاً از نیات دشمن و خط سیر آن استحضار یافت و بحرکت آمد.

فردریک فوجی را بسمت روسباخ روانه کرد و بقیه لشکر را از اردوگاه شب گذشته رو بعقب رانده و در جانب شمال روسباخ بموازات خط مشی دشمن شروع بطی طریق نمود و برخلاف متحدین که آشکار در حرکت بودند پادشاه پروس پیادگان خود را باستتار حرکت مأمور کرد. در آن حوالی تپه ای است موسوم به ژانوسبرگ (۱) که دامنه آن بطور ملایم فرود آمده و باندازه بیست متر بر سطح دشت روسباخ مشرف است. پیاده نظام پروس خود را بآن نقطه رسانیده و فردریک ۵۳ عراده توپ در آنجا مستقر گردانید. سواره نظام با توپ هائی که اسبان قوی آنها را میکشیدند مقدمه اردو را تشکیل میدادند و در پناه تپه ها بسمت جنوب غربی رو نهاده و در پناه بعضی نقاط از ستون قوای متحدین جلو افتادند.

در ساعت چهار و نیم سواره نظام پروس از زره پوش و سنگین اسلحه و غیره شمشیر ها از نیام کشیده ناگهان بسواران متحدین که نزدیک تپه مذکور آمده بودند حمله ور گشتند. این سواران بدون اینکه بتوانند آماده جنگ شوند از حمله سواره نظام پروس ترسیده رو بعقب نشینی گذاشتند و دو ستون پیاده نظام را هم از گریز خود بو حشت انداخته پراکنده ساختند. از طرفی پیاده نظام پروس جناح چپ و مقدمه این پیاده نظام را مورد حمله قرار داده و در زیر آتش توپ خانه بالای تپه ژانوسبرگ پیشرفت مبرک کردند، سپس قسمتی از سواران هم بانجا روی آوردند. آلمانی ها در اوّلین صدای تفنگ رو بفرار نهادند و بقول رئیس خود شان مثل گوسفند پابکر بز گذاشتند، فرانسویان با سرنیزه خواستند پیش بروند اما در چهل متری پیاده نظام پروس متوقف گشتند و تاشب مقاومت کردند، تمام صاحبمنصبان فرانسوی کشته یا مجروح شدند. در ساعت شش بعد از ظهر که پرده سیاه ظلمت هر لحظه بر تیرکی خود میافزود سواران پروس از پهلو شلیک سختی کردند و صفوف فرانسه پاره شد و هفت هزار اسیر، ۶۳ توپ و ۲۷ بیرق نصیب لشکر فردریک گردید و از لشکر پروس نهصد نفر هم صدمه ندید در صورتیکه از فرانسویان سه هزار تن بر خاک هلاک خفته بودند.

جنگ روسباخ که بطور ناگهان شروع گردید بیش از یکساعت و نیم طول نکشید علت فتح فردریک حسن سوق الجیش او بود که قسمتی از قوای خود را از محلی مستور پیش راند و از جائیکه دشمن ابداً انتظار نمیبرد بر او حمله کرد این سبک جنگ مخصوص فردریک است که اگر چه مخترع آن محسوب نمیشود لیکن در تمام جنگهای بزرگ خود آنرا بموقع اجرا گذاشت، این طرز حمله در قرن هیجدهم معروف به «حمله مورب» شد.

جنگ لوتن^(۱) یکماه بعد در سیلزی فردریک با سردار اطریشی موسوم به دون مقابل شد و بهمین طریق حمله روسباخ را تکرار نموده

و لشکر خصم را شکستی فاحش داد. این جنگ بنابر قول ناپلئون « شاهکار حرکات جنگی و لشکر کشی و عزم راسخ است و برای ابقای نام فردریک همین يك واقعه کفایت میکند. »

دروقی که پادشاه پروس از ساکس باز میگشت قشون اطریش در ماه نوامبر در نزدیکی برسلو یکی از سرداران فردریک را شکست داده هشتاد توپ از او گرفته و شهر برسلو را بدست آورده ده هزار تن ساخلوی آنجا را باسارت بردند (۲۲ - ۲۴ نوامبر ۱۷۵۷).

فردریک بقیّة السیف این لشکر شکست خورده را جمع آوری کرد و با سی و سه هزار قشون که در فرمان داشت با هفتاد هزار تن اطریشی مقابل شد. دوشنبه پنجم دسامبر ۱۷۵۷ در ساحل یسار رود اودر در پانزده کیلومتری غرب برسلو بدشمن مصادف شد که جناح چپ خود را روی تپّه مرتفعی قرار داده بود که از نظر نظامی کلید میدان جنگ محسوب میگردد. قلب لشکر اطریش در قریه لوتن و جناح راست در پشت جنگل مستور بود. فردریک تمام سواره نظام خود را پیش انداخته و از مقابل صفوف خصم عبور داد و وانمود کرد که چون قوّت دشمن و استحکام موقع نظامی او را در یافته از میدان روی برتافته است. دون رئیس کلّ قوای اطریش فریب خورد و گفت: « این آقایان تشریف میبرند، آنها را بحال خود بگذاریم. » بمحاذات این صف سوار که مثل برده طولانی در صحرا گسترده بود پیاده نظام از پشت ارتفاعات زمین و حجاب مه طیّ طریق کرده خود را بجناح چپ سپاه اطریش نزدیک میساختند تا اینکه از آخر جناح مزبور هم تجاوز کرده و پیچی خورده پس از یکساعت ناگهان از پهلو حمله ور شدند. دون از این حرکت خلاف انتظار حیران شد ولی تمام بعد از ظهر را ایستادگی نمود و مصمّم شد که صف جنگ را تغییر داده قشون را بمحاذات سپاه خصم وادارد یعنی دایره وار بدور مرکز به پیچاند. اما در هر قدم قشون پروس بر او سبقت میجست، مواقع جنگی او یکی پس از دیگری بدست دشمن افتاد و سپاهیاناش بجانب لیزا عقب نشستند و تا ساعت هشت

بعد از ظهر در تیرگی شب روی در فرار نهادند. جنگی که فردای آنروز شد قریب سی هزار اطریشی را از کار انداخت از این عده هفت هزار تن مجروح یا مقتول بودند و یکصد و سی توپ و پنجاه بیرق بدست پروس افتاد. ده روز بعد فردریک برسلو را پس گرفت و هفده هزار نفر اسیر بچنگ آورد (۱۶ دسامبر ۱۷۵۷).

جنگ از ۱۷۵۸ در باقی مدت جنگ که فردریک از سمت جنوب دو چار حمله اطریش

و از جانب شرق گرفتار تاخت و تاز روس بود بحالت دفاع

تا ۱۷۶۲

ایستاد، همواره مجبور بود که از ساکس به سیلزی و از آنجا

کو نرسد ف

به براندبورگ بتازد و چنانکه خودش مینویسد نجات او بسبب

خطای دشمنان و کندی حرکت آنان بود که موجب مزید پیشرفت او میگردد

و همچنین بواسطه غفلت خصم بود که هیچوقت از فرصت و مجال مساعد استفاده

نمیکرد، مخصوصاً در ۱۷۵۹ که لشکر او نزدیک بهلاکت و مملکت در سرحد فنا

بود باز غفلت دشمن موجب رهائی او گردید.

روسها بفرماندهی سولتی^(۱) کف بعد از آنکه یکی از سرداران فردریک را

در براندبورگ نزدیک رود او در شکست دادند (۲۳ ژوئیه ۱۷۵۹) بقوای اطریش

که تحت ریاست دون پیش میآمد متصل گردیدند. این دو سپاه با اتفاق شهر فرانکفورت

را که در روی رود او در است و سه روز تا برلن فاصله دارد متصرف گشتند. فردریک

برای استخلاص پایتخت خود بمجله رو بدشمن آمد و در محل کونرسدرف برلشکر

خصم که دارای ۶۳،۰۰۰ سپاهی و دوست و پنجاه توپ بود حمله آورد. در اوایل

محاربه همان خدعه جنگی روسباخ ولوتن را تجدید نمود و موفق شد اما قلب سپاه

اطریش او را از حرکت باز داشت و پایداری و استقامت سربازان روسی باعث شد

که فتح و غلبه فردریک ناتمام ماند و شکست تبدیل یافت. راجع بمقاومت و لجاج

سربازان روسی ناپلئون میگوید: باید آنها را دو بار هلاک کرد، در این جنگ

فردریک سعی بسیار و کوشش مالا یطاق نمود و دو اسب در زیر او بهلاکت رسید

لكن سودى نبخشيد و از چهل و هشت هزار لشكر يانش بيش از ده هزار نفر در اطراف او باقى نماند نوزده هزار تن كشته و زخمى و گرفتار شدند و باقى روى بفرار نهاد يكصد و هفده توپ بجاي گذاشتند. فردريك در عصر همان روز بيكى از وزراء خود چنين مینويسد: « براى من چيزى باقى نمانده و راستى گمان ميكند كار تمام است، من پس از تسخير وطنم زنده نخواهم ماند، با شما وداع ابدى ميكويم. »

پيش قراولان روس به برلين رسيدند اما ابوالمشكر با آنجا وارد نگشت و بزودى اطريشى ها و روسها از هم جدا شدند. اطريشى ها به سيلزى وساكن رفتند و مشغول محاصره و فتح قلاع شدند و روسها بسمت رود ويستول و مملكت لهستان شتافتند. فردريك از اين حسن اتفاق حيران و مبهوت شده آن را « كرامت خاندان براندبورگ نام نهاد » و تدريجاً لشكر خود را آماده كارزار ساخت. سال بعد نظر پيراكندكى لشكر اطريش به سيلزى روى آورد و در ليگ نيتز^(۱) و توركو^(۲) واقعه در ساكس با آنان بقتال پرداخت (۲ نوامبر ۱۷۶۰).

صلح هوبرتسبورگ^(۳) اما فتح و ظفر هم موجب ائتلاف قواى فردريك بود چنانكه در سال ۱۷۶۱ شصت هزار نفر سرباز از روستائيان نياز موده

و مشق نادیده بیشتر نداشت و بنا بر قول خودش « بزحمت ميتوانست خود را بدشمن بنمايد » در اين موقع وفات اليزابت ملكه روسيه و جلوس پتر سوم موجب نجات فردريك شد. پتر سوم كه دلباخته و مجذوب فردريك بود همان افواجى را كه تا آنوقت مأمور فتح پروس بودند باختيار فردريك گذاشت. عهد شكى روسيه از يك طرف و خستگى دولت فرانسه كه مشغول امضاي مقدمات معاهده فونتن بلو با انگلستان و عقد قرارداد پاریس (۱۰ فوریه ۱۷۶۳) بود از طرف ديگر ماري ترز را مجبور بمصالحه كرد. در ۱۵ فوریه ۱۷۶۳ عهدنامه اى در هوبرتسبورگ با مضا رسيد و فردريك ايالت سيلزى را كافي السابقي در تصرف خود نگاهداشت.

(۱) - Liegnitz

(۲) - Torgau

(۳) - Hubertsbourg

علل

فتح فردريك

دراوایل جنگ هنگامی که لشکر پروس در کولین بوهم مغلوب شد (ژون ۱۷۵۷) فردريك بيکی از سفرای خود نوشته است: « شما چه میگوئید در حق این دول متحدہ که غرضی جز اضمحلال و شکست امیر براننبورگ ندارند. اگر انتخاب کننده کبير زنده بود تعجب میکرد که چگونه نوۀ او در آن واحد با روس و اطریش و تقريباً تمام آلمان و صد هزار قشون امدادی فرانسه مقابله میکند. من نمیدانم در صورت مغلوبیت باید شرمسار باشم یا نه، ولی میدانم که شکست دادن من این دول متعدده را سرافراز و مفتخر نخواهد ساخت. »

دول متحدہ هفت سال کوشیدند و نتوانستند فردريك را مغلوب سازند، این مقاومت اروپا را بحیرت افکند اما اگر بدقت بنگریم غلبه اخير فردريك چندان حیرت آور نیست زیرا که علل آن واضح است. نخستین علت آن هوش و مهارت نظامی او و اختراع فنون لشکر کشی و جلادت در راندن قشون بود، دوم ثبات قدم و ابرام و اصرار و شجاعت با دوام او که بقول ناپلئون « در سخت ترین مخاطرات عظمت فردريك را بمنصه بروز رسانیدند » مثلاً هنگام شکست زولیشو^(۱) دیدیم که عزم کرد اگر مملکت بدست دشمن بیفتد دست از زندگانی بکشد. در ۱۷۶۰ که بار دیگر از پیشرفت نا امید گردید چنین نوشته است: « هیچوقت آرزوی را نخواهم دید که مجبور بمصلحت بیفایده یا زیان آور باشم، بلاشک این جنگ را بيکی از دو نحو بآخر خواهم رسانید یا شاهد مقصود را در بر میگیرم یا شرافتمندانه هلاک میشوم و برای تحصیل مقصود از تشبث بهر حشیش و از اقدام بهر کاری باک ندارم. »

همچنین از علل پیشرفت او چنانکه خود قبل از هر کسی گفته است رفتار دشمنانش بود زیرا که اعدای او جز در جنگ زولیشو در سایر محاربات با یکدیگر هم دست و متفق نمیشدند و کاملاً قوای خود را بکار نمیکنند. مثلاً صاحب منصبان روس از یکطرف میخواستند علی الظاهر مورد توجه ملکه الیزابت که دشمن خونی فردريك

بود بشوند و از طرف دیگر و ارث الیزابت موسوم به پطرسوم که دلباخته و مقتون اعمال نظامی فردریک بود میل نداشت که قشون روس به پروس بروند و صاحب منصبان از او احتیاط میکردند و بقول ناپلئون «خود را بگردش مشغول میکردند و زمستانها در دشت پر برف و یخ خود مقام میگزیدند» که حتی الامکان با قشون فردریک مقابله نکنند. دو مرتبه قشون روس وارد برلن شد (۱۷۵۹-۱۷۶۰) اما در هیچ دفعه آنجا مسکن نگزید و بجمع سورسات اکتفا کرد.

سرداران اطریش هم مقصودی جز فتح سیلزی و مرمت قلاع آن و تهیه وسایل دفع مهاجمات فردریک نداشتند و همشان از اینجا تجاوز نمیکرد. حتی بعد از فتح زولیشو با وجود اصرار سولتی کف دون سردار اطریش بدفع الوقت قائل شده و از حمله به برلن خود داری نمود و سولتی کف در حق او گفته است که «بدست دیگران شاه بلوط را از آتش بیرون میآورد و افراد قشون خود را از صدمات محفوظ میدارد.» اطریشی ها بنا بر قول فردریک بقدری محتاط بودند که هیچ وقت جرئت نداشتند ضربت قطعی بحضم وارد آورند و در این صفت به دوك - دوبرونسویك^(۱) شباهت داشتند که ناپلئون در حق او گفته است «برونسویك همیشه در فکر شکست خوردن است و هیچوقت اندیشه غلبه را در خاطر نمیگذارد.» اما لشکریان فرانسه باستثناء جنگ روسباخ هیچوقت با فردریک مقابله نکردند و در هانوفر سرگرم جنگ با انگلیس ها بودند. علت اخیر فتوحات فردریک مساعدت و یاری انگلیس است که تا ۱۷۶۰ دقیقه ای از تقدیم کمک خرج و ارسال مال خود داری نکرد.

افکار عامه در ۱۷۶۳ متوجه این نشد که علل فتوحات فردریک را باین تفصیل کشف کند فقط بتماشا و استعجاب در اعمال او مشغول بود. خلاصه نتیجه جنگ هفت ساله این شد که پروس بطور قطع جزء دول معظمه محسوب گردید و لشکر فردریک اولین نظام اروپائی بشمار آمد.

کارهای فرانسه بنا بر قول فردريك « قربانی این جنگ فقط فرانسه بود » هم در اروپا و هم در امریکا و هم در آسیا مغلوب گردید و بقول یکی از اولیاء امور آن زمان موسوم به آبه برنيس « کارهای فرانسویان در این جنگ بوالهوسانه و شرم آور بود » و نیز او گوید که فرانسه « خود را با آخرین قدم اضمحلال خود نزدیک ساخت ». دولت خیانتکار فرانسه در این جنگ چندان کوشید که از ملّت قریب نیم میلیارد فرانک وصول کرده و رایگان به اطیش تحویل داد و دو سب هزار سرباز را در خاک آلمان بـخاک هلاک افکند. اما از این همه فداکاری چیزی عاید نشد زیرا که سپاهیان سردارنداشتند و رؤسای قشون درباریان و مقربان پادشاهی بودند که فرماندهی داشتند و نظامیان خوب میدانستند که یا مثل سوبیز نالایق و بیکاره هستند یا مثل ریشلیو غارتگر و مختلس زیرا که این شخص از منافع فرماندهی و غارتگری خود مبالغی جمع کرد و در پاریس قصری عالی بنام « کوشک هانور » بر افراشت. بنا بر این در قشون فرانسه نظمی موجود نبود و دزدی در داخله اردو و چپاول در ممالک مفتوحه رواج کامل یافت.

علاوه بر این سرداران با هم رقابت و حسد بلکه خصومت سخت میورزیدند و رفتار آنها تأثیر عجیبی در نظم قشون نمود. کار حسادت و خصومت بجائی کشید که آن صاحبمنصبانی که تادرجه ای طالب انتظام لشکری بودند خود باعث اختلال امور میشدند و مفهوم وظیفه و شرافت نظامی را از یاد میبردند. مثلاً کنت دوسن ژرمن که از سرداران خوب محسوب میگردد و تحت فرماندهی مارشال دو بروگلی از صاحبمنصبان مجرب واقع بود خیمه صاحبمنصب کل را بسربازان خود نشان داده و میگفت: « دشمن آنجاست ».

معدّلك افراد نظام و صاحبمنصبان از حسّ فداکاری و ملکه شجاعت بالکل خالی نبودند. ناپلئون راجع بآنها گفته است: « سربازان فرانسه در آثرمان از حیث لیاقت و شجاعت چیزی از قشون دشمن کم نداشتند » شاهد این مدعا پیشرفت و کامیابی است که در حفظ نقاط قراولی و طلایه داری برای آنها حاصل گردیده است.

هنوز فرانسویان فتوحات و شجاعت‌های سابقین خود را در خاطر داشتند.

در ۱۶ نوامبر ۱۷۶۰ سپیده دم، قشون انگلیس بفرماندهی فردینان دو برونسویک لشکر فرانسه را که بقیادت مارکی دو گاستری^(۱) مشغول جنگ بود مورد حمله قرار داد.

فوج اورنی که در منتهی الیه یکی از جناحین لشکر فرانسه بود و در تاریکی شب به تیراندازی اشتغال داشت ناگهائ صدائی شنید که دوست است شلیک مکنید آنان هم بکمان اینکه قشون فرانسه است دست از کار باز داشته و دوتن از صاحبمنصبان را پیش فرستادند. چون صاحبمنصبان قدمی چند جلورفتند لشکر انگلیس آنها را محصور نموده و گفتند اگر بانکی بزنید شمارا بقتل میرسانیم آنان فریادی بلند برآوردند که «بداد برسید ما فوج اورنی هستیم و در جنگ دشمن گرفتاریم!» بواسطه این فریاد لشکریان فرانسه مطلع شده بمدد آمدند



فصل هفتم

سیاست استعماری

مناقشات در امریکا تا سنه ۱۷۶۳. کمپانی های تجارتی هندوستان تشکیل امپراطوری انگلستان

مقارن همان اوقات که اطریش و پروس در اروپا صف قتال میآراستند میان فرانسه و انگلستان نیز از سال ۱۷۴۲ تا ۱۷۶۳ هم در اروپا و هم در خارج این قطعه نایره جنگ افروخته بود. این جنگ که بیست سال طول کشید قسمتی از نزاع ممتد و مستمری است که یکی از نویسندگان انگلیس سیلی (۱) نام آنرا جنگ صدساله دوم نامیده است و فی الحقیقه طول این نزاع از یکقرن هم تجاوز کرد زیرا که در اواخر قرن هفدهم (۱۶۸۸) و عهد سلطنت لوی چهاردهم شروع و بعد از انجام قرن هیجدهم در سنه ۱۸۱۵ با جنگ ناپلئون در واترلو ختم شد.

قسمتی از این مدت خصوصیت که مقارن عهد لوی پانزدهم است علت خاص همان رقابت اقتصادی و استعماری بود چرا که توسعه تجارت بحری و امپراطوری استعماری فرانسه موجب نگرانی دولت انگلیس میگردد.

میدان جنگ این دو دولت در اروپا چنانکه دیدیم دو قسمت بود: یکی هنگام نزاع وراثت تاج و تخت اطریش و یکی جنگ هفت ساله که نخستین در هلاند و دومین در هانور و سواحل رن در آلمان واقع گردید.

اما در خارج اروپا فرانسه و انگلیس در کانادا (امریکای شمالی) و هندوستان مصاف دادند. بواسطه خطای حکومت فرانسه در عصر لوی پانزدهم که جانفشانی مأمورین خود را قدر ندانست و مساعدت لازمه به مون کالم (۲) در کانادا و دوپلکس (۳) در

(۱) - Seeley

(۲) - Montcalm

(۳) - Duplex

هندوستان نکرد این جنگ دراز بسود انگلیس و بحرایی دولت استعماری فرانسه و معاهده خسران آور پاریس منجر شد (فوریه ۱۷۶۳).

انگلستان
و علل عمده
منازعه

منازعاتی که میان فرانسه و انگلیس واقع شد بنابر میل انگلستان اتفاق افتاد. این نکته را باید نصب العین قرارداد که سیاست انگلستان تابع وضع جغرافیائی آن است. چون مملکت انگلیس جزیره است طبعاً اهالی آن از هجوم بیگانگان در امانند اگر چه

دو مرتبه در قرون وسطی مورد حمله واقع و مفتوح گردید لکن عادتاً از این خطری نمی نداشتند پس هرگاه مناقشات داخلی او را از کار باز ندارد و منصرف نسازد هم اساسی انگلستان متوجه توسعه قدرت و گستردن دامنه مستملکات خود است. در خارج جزایر انگلیس و در اثنائیکه دول دیگر قسمتی از قوای خویش را مصروف حفظ سرحدات میکنند این دولت تمام وسایل را میتواند در یک طریق که راه استعمار است بکار بیندازد.

در سرتاسر قرن هفدهم طرفیت شاه با ملت موجب شد که دولت انگلیس از خارج چشم پوشیده منحصرأ بامور داخلی خود بپردازد لکن انقلاب ۱۶۸۸ که ملت را بر شاه تفوق قطعی داد این نگرانی را ختم کرد. در قرن هیجدهم قوه استملاک او متوجه قاره اروپا شد لکن نتوانست از اراضی آنجا بتصرف بیاورد چرا که محل بلا متصدی و بی صاحب باقی نبود. در قرون وسطی انگلیس ها هم خویش را بتسخیر فرانسه مصروف کردند که آنجا را جزء مستملکات جزیره خویش کنند و عاقبت توفیق نیافتند. در قرن هیجدهم چون این قبیل مداخلات امکان نداشت روی خود را بسمت آسیا و امریکا برگردانیدند چرا که افریقا در آن زمان هم جزء اماکن مدهشه و طلسمات غیر مفتوحه محسوب میشد و کسی بآن سمت توجهی نداشت پس بالطبع انگلیس هر دولتی را که میدید در خیال تأسیس مستعمرات ماوراء بحار است دشمن میداشت و هر ملتی را که در بازار عمومی عالم از حیث تجارت و صناعت و بحریه دارای نفوذی بود رقیب تجارت و صنعت و بحریه خود میپنداشت

و این قول مجلس کنوانسیون فرانسه در حق آنان مصداقی مییافت که گفته اند: «سیاست انگلیس در دفاتر تجارشان منطوی است و جنگ و صلح خود را تابع افزایش و نقصان کمرکات ساخته اند.»

در اواسط قرن هیجدهم فرانسه در صدد استملاک بهترین مستعمرات عالم بود و بهترین جزایر آنیل و امریکای شمالی و هندوستان را در تصرف داشت. اما در پهلوی متصرفات فرانسه انگلیس ها هم جای مهری گذاشته بودند. نظر باجرای تشکیلات لاس و سیاست صلح جویانه فلوری حیات اقتصادی فرانسه تجدید یافت و در هیچ زمان بنادر ساحلی اقیانوس از قبیل بوردو و نانت و سن مالو و دون کرک بآن درجه روی آبادی ندیده بودند. همچنین در اسپانیا که دوست فرانسه محسوب میشد روح اقتصادی و تجارتی تازه ای دمیده بود. اگر امروز ملاحظه کنیم که از مشاهده ترقیات صنایع و بحریه آلمان چگونه انگلیس که نخستین دولت اقتصادی است باضطراب و هیجان آمده است معلوم میشود که در قرن هیجدهم از ملاحظه وسعت دامنه تجارت و صنعت فرانسه انگلیسها درجه حالی بوده اند. پس انگلیس هم برای وسعت دادن بمستملکات خود و هم برای ذلیل کردن رقیب تجارتی و افزودن مبلغ عواید کمرکی خویش بچنگ مبادرت جست.

انگلستان و پس از او فرانسه در اواخر قرن شانزدهم و آغاز قرن هفدهم در صدد برآمدند که نفوذ خویش را از اروپا بآسیا و استعماری

در عهد هانری تودور^(۱) (۱۴۹۷) و فرانسه در زمان فرانسوای اول^(۲) (۱۵۲۴) دست باین کار زده بودند. دوفر ایطالیائی ژان و سیاستین کابو^(۳) بامر پادشاه انگلیس به دریانوردی شروع کرده در پایان قرن پانزدهم بحریه کاپ برتن^(۴) در مدخل سن لوران رسیده و آنجا را یکی از جزایر آسیا پنداشتند. سی سال بعد یکی از اهالی فلورانس ویرازانو^(۴) نام بامر فرانسوای اول مصب رود هودسن را کشف کرده و سواحل را تا

(۱) - Henri Tudor

(۲) - Jean et Sébastien Cabot

(۳) - Cap Breton

(۴) - Verazzano

شبه جزیره آکادی سیاحت نمود. ده سال بعد در موقعی که مناقشات فرانسوی اول و شارل کن در نهایت شدت بود ملاّحی از اهل سن مالو ژاک کارتیه^(۱) نام در رود سن لوران کشتی رانی کرد (۱۵۳۴) و اراضی منکشفه را فرانسه جدید نام نهادند. معذک در سراسر قرن شانزدهم تجارت عمده دریائی منحصر به پرتغالی ها و اسپانیولی ها بود. پرتغالی ها بیشتر در آسیا و جزایر جنوبی آن تجارت میکردند و اسپانیولی ها در امریکا مستعمره عظیمی که دنباله و متمم مملکت اسپانیا محسوب میشد تشکیل دادند. در عهد الیزابت دولت انگلیس و در زمان هانری چهارم دولت فرانسه شروع بتقلید از اسپانیولی ها و پرتغالی ها کرده در هندوستان تجارت خود را رواج دادند و در امریکا بفتح اراضی پرداختند. اما با این تفاوت که مساعی در ترویج تجارت هند بوسیله مؤسسات غیر دولتی و شرکت های ملی صورت گرفت و اراضی امریکا را دولت بقره قهریه بتصرف آورد. این اختلاف ابتدائی را باید در نظر گرفت زیرا که منشاء تفاوت فاحشی در طرز منازعات مستملکات گردید یعنی در هند و امریکا کشمکش دول یکسال جریان نیافت.

شرکتهای تجارتی فرانسه و انگلیس و همچنین هلند در این زمان
تشکیل
 اسهامی بود. اشخاص مختلف مخصوصاً تجار بنادر و صرافان
 و توانگران گاهی بلدیّه شهرها سرمایه های خود را رو بهم
شرکتهای تجارتی
 میریختند این وجوه برای تجهیز جهازات و استخدام ملاّحان و مأمورین و نمایندگان
 تجارتی بکار میرفت که یا در اروپا میماندند یا بمستعمرات رفته مشغول تجارت
 میشدند. کمپانیها بموجب قرارداد از دولت حق انحصاری تجارت در مستعمره معینه
 و تشکیل پلیس و مستحفظ مسلّح در محل کسب میکردند و در مستملکات هم از
 پادشاه یا امیر محلی با تقدیم مالیات یا پیشکش حق ساختمان دارالتجاره یا بندرگاه
 را تحصیل میکردند. این مراکز تجارتی در تحت اداره هیئت و مدیر خاصی بود
 و مرگب بود از دگاکین و انبارهای مال التجاره و خانه مسکونی مأمورین که آنرا

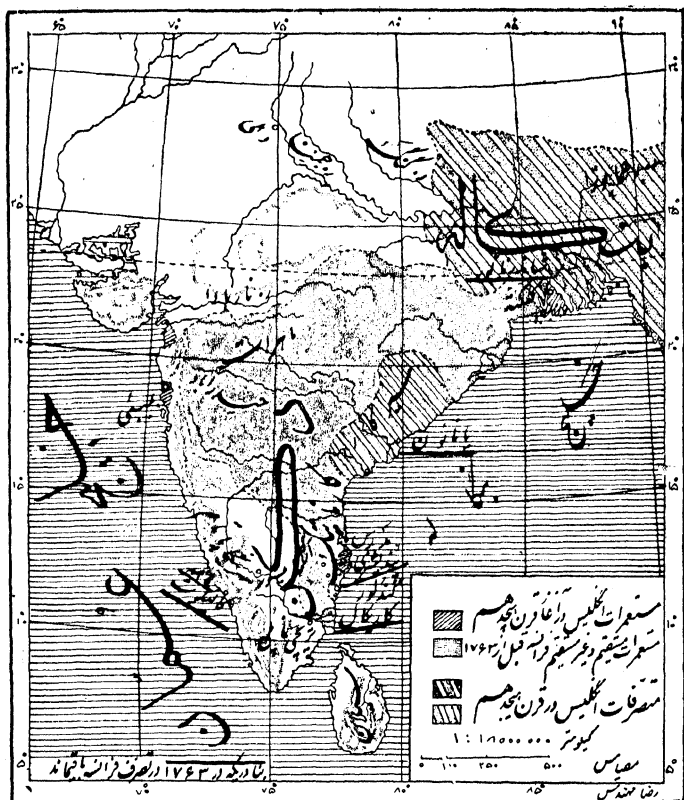
حصاری مستحکم با برج و باروی استوار احاطه میکرد تا در هنگام جنگ و هجوم دشمنان ساکنین بندر گاه مصون از تعرض بمانند تمام این مؤسسات و هیئتهای تجارتي در تحت فرمان حاکم عامی بودند که نماینده بزرگ کمپانی محسوب میشد. اداره امور اساسی شرکت با هیئتی بود مرکب از نمایندگان صاحبان سهام که در وطن تشکیل شده مراقب جریان امور بود. کار عمده کمپانیها خرید مال التجاره خارجی و فروش در اروپا بود و کمتر بصورت متاع داخلی بخارجه میپرداخت. مهمترین امتعه‌ای که از هندوستان وارد میکردند پارچه‌های پنبه‌ای معروف بجنس هندی واجناس ابریشمی و چای و برنج و ادویه بود. منافع این تجارت را هر سال بنسبت سهام میان شرکاء قسمت میکردند وغالباً مبالغ گزافی نصیب میشد. منافع شرکت هلندی هندوستان غالباً در هرسالی از نصف مبلغ سرمایه میگذشت و گاهی بسه ربع اصل سرمایه هم میرسید.

آغاز شرکتها انگلیسیان و فرانسویان تقریباً در يك زمان شروع بتجارت کردند. اولین شرکت انگلیسی برای تجارت هند شرقی در سنه ۱۵۹۹ در پايان سلطنت الیزابت تشکیل یافت و نخستین کمپانی فرانسه در ۱۶۰۴ در زمان هانری چهارم بوسیله تجار سن مالو تأسیس شد.

در ۱۶۳۹ کمپانی انگلیس در ساحل خلیج بنگاله بندر مدرس را بنام نهاد که بزودی شهری عظیم و مرکز عمده تجارت کمپانی شد.

فرانسه ابتداء متوجه جزایر اقیانوس هند گردید و در ماداگاسکار در عهد ریشلیو بندر «و لعهده» را ساخته و اراضی مجاور را بنام جزیره بوربون و جزیره فرانسه موسوم ساخت که اکنون رئونیون^(۱) و جزیره موریس نام دارد. کلبر مجدداً کمپانی را در سال (۱۶۰۵) تأسیس نمود و مصمم شد که تمام ملّت را در آن ذینفع کند و نه فقط تجار بنادر بلکه عموم اهل فرانسه را در آن سهیم سازد. پس ابتداء شاه و خانواده سلطنتی را باین امر مایل ساخت. یکی از اعضاء اکادمی موسوم

به شاریان تیه ما مورد که رساله ای برای تبلیغ و تشویق تهیه کنند و وزیر مزبور متحد المالی
خطاب به بلد به ها و مراسلاتی بعنوان توانگران مملکت بآن جزوه الحاق کرد



نقشه تصرفات انگلیس و فرانسه در هندوستان در قرن هجدهم

و چنین نوشت « آقایان شما باید در افتخارات و منافع اینکار شرکت بجوئید و هر
کس بقدر وسع خود در کمپانی سهمیم شود. من شخصاً بقدری از فواید این امر مطمئن
هستم که برای اطمینان شما حاضرم سوگند یاد نمایم » پس سرمایه ابتدائی را پانزده

میلیون لیره قرار داده از قرار سهمی هزار لیره . شاه سه هزار سهم و خانواده شاهي و درباریان نیز همین مقدار بر عهده گرفتند .

بلد به لیون هزار سهم ، بلد به روان بانصد و بلد به بور دو چهار صد سهم پذیرفت .
باین ترتیب اساس محکمی در اینکار نهاده شد که تا پنجاه سال تجارت دهند در دست این کمپانی اداره میشد . کمپانی بندری در ایالت برتانی ساخت موسوم به لوریان (۱)
که امروز از بنادر جنگی است و از اسم او که بمعنی مشرق است مقصود از بنای آنرا میتوان در یافت (۱۶۶۶) در این بندر کارخانه های کشتی سازی و قورخانه و مغازه ها و انبار های تجارتی او تمرکز داشت .

پس از این مقدمات کمپانی روی بتسخیر بازار های تجارتی هندوستان آورد و بهمت یکی از مأمورین خود فرانسوا هارتن نام که شاگرد عطاری بود پوندیچری (۲)
را متصرف شد . ۲۵ سال بعد فرانسوا هارتن پوندیچری را مبدل بشهری زیبا ساخت دارای چهار هزار سکنه که مدرسه فرانسوی محسوب میشد و کمپانی مرکز شرقی خود را آنجا قرار داد . دیگر از مراکز تجارتی که بعدها بدست آمد شاندرناگور (۳) بود در مصب یکی از شعب گنگ .

در سال ۱۷۱۹ لاس مجدداً باصلاح امور کمپانی پرداخت و دوره ترقی فوق العاده برای او پیش آورد و این ترقی مربوط بدو علت بود : نخست آنکه اتحاد انگلیس و فرانسه موجب امنیت طرق بحری شد (۴) ، دوم آنکه اوضاع سیاسی هندوستان بی اندازه با دخول خارجیان مساعد و با توسعه سیاست بیگانگان موافق بود .

هندوستان هندوستان که هفت برابر فرانسه وسعت دارد شامل فلانی مرتفع موسوم به دکن و دودره بزرگ موسوم بدره گنگ و دره سند در قرن هیجدهم است . در قرن شانزدهم و هفدهم سرتاسر هندوستان بدست يك سلسله سلاطین مسلمان از نژاد مغول اقتاد از این جهت پادشاهان هند را مغول کیر نام داده اند . پایتخت هند دهلی در ساحل رود جمنه که یکی از شعب گنگ است

(۴) - بصفحه ۱۵۴ رجوع شود (۳) - Chandernagor (۲) - Pondichéry (۱) - Lorient

واقع و از بناهای شاه جهان محسوب است (۱۶۲۷-۱۶۵۸). حصار عظیم سرخ رنگ و مساجد و معابد و قصورعالیه که بعضی دارای هزار ستون مرمر بود بواسطهٔ سبک بنا و عظمت ساختمان مسافری را بحیرت میافکند. از جمله عجایب قصورسلطنتی دهلی تالار تختگاه بود که یکنفر زرگرازاها لی بور دو موسوم به اُستن (۱) سایه بانی سیمین و زرین در آن ساخته بود که دوازده ستون ضخیم طلادر زیر آن واقع و جمله بر روی تختی از طلای قطور با پشته و متکاء مرصع بجواهر و مینا استوار بود و نیز از عجایب این شهر کثرت جمعیت بود که بدو میلیون بالغ میشد. قدرت و شوکت سلاطین مغول کبیر در اواخر قرن هفدهم زمان پادشاهی اورنگ زیب (۱۶۵۸-۱۷۰۷) و پسرش شاه جهان بدورهٔ تعالی رسید. این پادشاه که همعصر لوی چهاردهم بود مثل پادشاه فرانسه با کال غرور خود را « خداوندگار عالمیان میخواند که جمیع افراد بشر در ظلّ ظایل او غنوده اند. » پس از فوت او مملکت هند نیز مثل دولت فرانک بعد از عهد شارلمانی رو بتجزیه و انحلال نهاد. عمّال دولت و کارگزاران سلطنت از قبیل نواب و راجه ها دم از استقلال زدند و بریختن خون یکدیگر مشغول شدند.

ترقی کمپانی فرانسه این اوضاع بعضی از نمایندگان کمپانی را واداشت که طرز کار خود را تغییر دهند. نخست آنکه شرکت را از قید اطاعت و بندگی امپراطور هند برآورده و قلمرو تجارتی و مراکز و بنادر را استقلال بخشند، دیگر اینکه در امور داخلی امراء هند مداخله کرده آتش عناد و لجاج را میان آنان دامن بزنند و در مقابل تقویت از این و آن بکنند و قشونی که بحمایت آنها میفرستند مبالغ هنگفت یا اراضی وسیعه بدست آورند. باین ترتیب کم کم کمپانی صاحب اختیار هندوستان شده و منافع گزاف میبرد، نه فقط از مال التجاره بلکه از مالیات و باج داخلی هندوستان.

این مقاصد سیاسی کمپانی بزودی انجام نگرفت بلکه در اواسط قرن هیجدهم

۱۷۵۲ هنگام اشتعال نایره جنگ هفت ساله دوپلکس عملاً شروع باین اقدام کرد. سابق براین دوپلکس شخصاً اقدامات جزئی و کوچک در این باب کرده بود لکن از این تاریخ خیالات خود را تعمیم داد. فرانسوا مارتن هم در اوایل امر اشاره بفواید سیاست مداخله در امور داخله هندوستان نمود و حاکم عام موسوم به دوما از سال ۱۷۳۵ تا سنه ۱۷۴۱ شروع بانجام نظریات سیاسی او کرده و لشکری از بومیان تجهیز نمود که بطریق نظامی اروپا مشق یافته بودند و موسوم به سپاهی شدند و همین لشکر را بامراء محلی کمک داد و در مقابل کاریکال و کلکته را مالک شد و خود ملقب بنواب گردیده باین ترتیب شخص او و کمپانی از جمله اعیان و وجوه مملکت هند محسوب شدند

از طرفی تجارت داخلی هندوستان را نیز کمپانی بداره خود آورد و آنچه از بندری به بندری حمل میشد باختیار او بود.

در این موقع کمپانی انگلیس جز دو نقطه در خلیج بنگال مالک نبود یکی مدرس که قریب صد و پنجاه کیلو متر با پوندیچری فاصله داشت و دیگر کلکته که ۲۵ کیلو متر از شاندرناگور دور بود. قرب جوار اسباب اشتداد رقابت بین شرکتها و موجب نزاع بود.

اولین اقدامی که انگلستان و فرانسه برای استعمار کردند مقارن **مستعمرات** شروع بتجارت بود. انگلیسها بتوسط والترالی (۱) در عهد الیزابت (۱۵۸۴) مستعمره و برزینی را در مرکز سواحل امریکای شمالی بدست آوردند. فرانسویان در عهد هانری چهارم (۱۶۰۴) بوسیله شامپلن قدری در شمال مستعمره انگلیس یعنی در مصب رود سن لوران و شبه جزیره آکادی و در پورروایال (که امروز انابولی نام دارد) در خلیج فوندی اراضی وسیعه متصرف شدند.

انقلابات داخلی انگلستان در قرن هفدهم موجب تکثیر مهاجرین **مستعمرات انگلیس** و توسعه مستملکات انگلیس در سواحل شرقی امریکای شمالی

شد. در زمان جاك اوّل و شارل اوّل مخصوصاً در فاصله ۱۶۲۷ و ۱۶۳۷ و همچنین در اوآن سلطنت شارل دوّم فرقه مذهبی پوری تن که از قتل عام فرقه آنگلیکان میگریختند عده کثیری مهاجرت کردند و در جنوب آکادی متعلّق بفرانسه پنج مستعمره بنا نهادند که مجموع آنها را انگلستان جدید نام داده اند. در جنوب نزدیک ویرژینی سه مستعمره دیگر بتوسط نجبای آنگلیکان و کاتولیک که بعد از مغلوبیت شارل اوّل غالباً فرار اختیار کرده بودند بنا شد. در میان این مستعمرات جنوبی و انگلستان جدید سه قطعه از سواحل واقع بود که سابقاً تعلق بهلاند داشت و در زمان شارل دوّم بنا بر عهد نامه بردا (۱) جزء مستملکات انگلیس شد (۱۶۶۷) و در قرن هفدهم هنگام سلطنت ژرژ دوّم مستعمره جدیدی نیز بر متصرفات انگلیسی افزوده شد.

در سنه ۱۷۴۰ انگلیسها در فاصله کوهستان الکانی و اقیانوس اطلس دارای سیزده مستعمره بودند که مجموع جمعیت آن بیک میلیون مردمان فعال و نیرومند میرسید. این مستعمرات اگر چه هم سرحد بودند لکن از یکدیگر امتیاز داشتند هر يك دارای حکومتی بود از طرف پادشاه انگلیس و دارای مجلسی که از نمایندگان مهاجرین تشکیل مییافت. شهرهای عمده از قبیل بوستون، نیویورک و فیلادلفی در آن اراضی بنا شد.

انگلیسها در شمال کانادا اراضی و خلیج هوڈسن و در مشرق جزیره ترنو و اکادی را مالک بودند، این قسمت اخیر را فرانسه در پایان جنگ وراثت اسپانیا بموجب عهد نامه اوترک با آنها وا گذاشت (۱۷۱۳) و پس از تملک این محل ورود به سن لوران که بندر بزرگ کانادا بود برای آنها آسان شد.

بعض آنکه آکادی بدست فرانسویان افتاد بنای سیاحت در داخله کانادا گذاشته از رود سن لوران بالا رفتند، این نقاط را کانادا
ژاك کارتیه در ۱۵۳۵ بفرمان فرانسوی اوّل گردش کرده بود.

در سال ۱۶۰۸ سامول شامپلن^(۱) در روی مکان مرتفعی مشرف بر رود خانه که دنباله آن در مصب رود فشرده و باریک میشود قلعه ای برای حفظ دکان‌ها و انبارها ساخته و آنرا بلغت بومیان کبک نامید که معنی آن فشرده‌گی و باریکی است و سر زمینی که باین ترتیب بدست آمد بنا بر تسمیه عهد فرانسوای اول فرانسه جدید نامیده شد. سرتاسر این خاک پوشیده از جنگل و مرغزار بود که گله‌های گاو وحشی در آن میچرید و رود خانه‌های پرآب مملو از حیوانات مختلفه از آن میگذشت. ابتداءً جز ماهیگیران و صیّادان و تله گذاران و تجّار پوست یا مرسلین مذهبی بآنجا آمد و رفت نمیکردند. معذلک در عهد لوی سیزدهم چون ریشلیو میخواست فرانسه را دولتی بحری نماید اهمیت بسیار بمستملکات ماوراء بحار میداد. مثلاً هنگام محاصره ثانوی بندر روشل^(۲) که انگلیسها فرصت غنیمت شمرده مستعمره آکادی را تصرف کردند کاردینال ریشلیو استرداد آنجا را یکی از شروط عمده صلح ۱۶۳۲ قرار داد.

استعمار حقیقی با کلب شروع شد، او کانادا را نه فقط مستعمره بلکه یکی از ایالات فرانسه ساخت و مثل ایالات وطن‌والی و پیشکاری برای آنجا فرستاد. این وزیر صاحب تدبیر از ۱۶۶۶ تا ۱۶۷۲ چهار هزار دهقان از دهاقین نورمان و برتانی و آنژ و بفرانسه جدید کسب داشت. فرانسویان بابومیان سرخ پوست برخلاف سیاست اسپانیا که قتل عام طوایف بومی امریکای جنوبی بود رفتار کردند و در عیسوی کردن و جلب قلوب آنها جدّ بلیغ مبذول میداشتند و هر کس بدین نصارا در میآمد او را دارای حقوق و شئون فرانسوی میشناختند. این سیاست در دو طایفه بزرگ موسوم به آل‌کون‌کن و هورون^(۳) که در سواحل دریاچه‌های بزرگ مسکن داشتند تأثیر خوب بخشید.

اکتشافات
فرانسویان بتوقف در این سر زمین اکتفا نمیکردند بلکه سیّاحان و مکتشفین دلیر بداخله ممالک و اقالیم امریکا کسب

(۱) - Samuel Champlain

(۲) - Rochelle

(۳) - Algonquins et Hurons

داشته و سواحل دریاچه ها و نواحی اطراف را سیاحت میکردند و با مشکلات و حوادث طاقت فرسا مقاومت میورزیدند از قبیل اراضی باتلاقی و جنگلهای انبوه و شطوط عظیم و امراض تب و غیره و همچنین دستبرد بومیان سرخ پوست که در دورویی و غداری و دلیری و چالاکی توانا بودند و سورت سرمای سخت زمستان که شبیه باراضی قطبی میشد و حدت تابستان شدید که هوا چون کوره حدادی تافته میکشت و بارانهای طوفانی و قس علی ذلك .

با وجود این مشکلات سیاحان فرانسه از قبیل ژولیو، پرمارکت، کاولیه دولا سال^(۱) از پای ننشستند و بقوت عزم بر موانع غالب آمده و مقدار کثیری بروسعت مستملکات فرانسه در امریکا افزودند .

تصوّراتی که محرّک این مکشّفين بود و امیدی که این سیّاحان را بکار و امید داشت عین تصوّر و امیدی بود که بعد از کریستف کلمب جمیع سیّاحان اروپائی را بتحمّل مشاق و مقاسات رنج وادار میکرد و عبارت بود از « یافتن راهی از جانب امریکا بسمت ژاپون و چین . » در سال ۱۶۷۲ حا کم کانادا موسوم به کنت دوفونتناک^(۲) که مردی صاحب ابتکار و بلند همت بود یکی از تجّار بک^(۳) را با تفاق بکنفر ژزویت موسوم به پرمارکت بسیاحت رود خانه عظیمی گماشت که بنا بقول حا کم مزبور « بومیان آنرود را میسی سیپی میخوانند و گمان میروود مصب آن در سمت کالیفرنیا باشد » این دومسافر با دوازده نفر دیگر بر دوقایق که از تنه درختان ساخته شده بود نشسته و از جانب دریاچه میشیگان داخل رود میسی سیپی شده و مجرای آن شط را تا ملتقای رود آرکانزاس^(۴) طی نمودند (ژون و سپتامبر ۱۶۷۳) . در اینجا بومیان که مسلّح بتفنگهای اسپانیولی اتباعی از مکزیك بودند اظهار خصومت کرده و مانع سیر شدند . مسافرین باز گشتند و حا کم را از فواید و منافع تصرف سواحل این رود و اعزام مهاجرین باین نقاط مستعضر ساختند .

(۱) - Jolliet, le Père Marquette, Cavalier de la Salle

(۲) - le comte de Frontenac

(۳) - Québec

(۴) - Arkansas

کاولیه دولاسال قبل از سیاحت ژولیو جوانی از توانگران روان موسوم به کاولیه دولاسال (۱۶۴۳ - ۱۶۸۷) که برای کسب اکتشاف لوئیزیان ثروت در کانادا اقامت گزیده بود نواحی اوهیو^(۱) را کشف نمود (۱۶۶۹). چون جوان مزبور در نتیجه این اکتشاف بدرجه نجبا نایل شد بعد از مراجعت ژولیو و پرمارکت مصمم گردید که سرزمین اکتشافی آنان را برای لوی چهاردهم مستخر سازد. شاه او را تشویق کرد، در ۱۶۸۱ کاولیه دولاسال با اتفاق چهل و یکتن که یکی از آنها نوتر (ثبات امور شرعی و محرر قباله) بود حرکت کرد. مقصود از بردن ثبات و محرر مزبور آنکه اراضی مفتوحه را بنام شاه فرانسه قباله کند و هیجده نفر از بومیان رانیز با خود برد. ما از تفصیل این مسافرت قصد داریم که نمونه‌ای از این قبیل سیاحت‌ها بدست بدهیم. ۷ آوریل ۱۶۸۲ مشارالیه بمصب میسی سیپی رسیده وارد خلیج مکزیك شد و مملکتی را که از آن گذشته بودند بنام لوی چهاردهم لوئیزیان نام نهاد. علی الظاهر همه کس اطمینان داشت که از این سفر نتایج مهمه بدست خواهد آمد. کاولیه دولاسال بفرانسه رفت لوی چهاردهم و وزیر بحریه سین لی^(۲) رسماً از او شکرگزاری کردند و حکومت تمام اراضی مکشفه باو واگذار گردید و امر شد که در مصب میسی سیپی بندرگاهی بنا کند و در عوض دو کشتی که استدعا نمود شاه چهار کشتی برای حمل عمله و آذوقه باو داد. از سوء حظ چون کاولیه دولاسال کشتی رانی نمیدانست فرماندهی جهازات به کاپیتان دیوژو^(۳) سپرده شد که از صاحبمنصان طبقه نجبا بود و بر او گران می‌آمد که تحت فرمان یکی از اوساط الناس باشد که تازه بدرجه نجبا رسیده است. دو کشتی از چهار کشتی مزبور از دست رفت یکی بسبب نافرمانی بوژو و دیگری بعلت خیانت یکی از آنخادایان همدست مشارالیه. مسافرت چون بمحاذات محل مأموریت رسیدند از آنجائیکه مصب رود میسی سیپی ارتفاعی و نشانه ندارد و آنروزابر و مه غلیظی سواحل را مستور داشت کشتی‌ها از آنجا رد شدند و هنگامیکه خطای ملاحان

(۱) - Ohio

(۲) - Seignelay

(۳) - le capitaine de Beaujeu

کشف شد بوژو از مراجعت مضایقه کرد و کاولیه مجبور گردید که خود و ۲۵۰ تن از همراهانش بساحل قدم گذارند (مارس ۱۶۸۵) و بوژو فقط قسمتی از ملزومات و آذوقه را بآنها داده بقیه دریا مراجعت کرد. کاولیه در ساحل تکراس چهارصد کیلومتر در مغرب میسی سیپی سرگردان و متحیر ماند و بسی سعی بیهاصل کرد که خود را برود میسی سیپی رسانیده با کانادا ارتباط پیدا کند. دو سال تمام کوشید و عاقبت بدست یکی از همراهان خود که از طول مدت توقف و سوء خلق کاولیه بجان آمده بود کشته شد (۱۹ مارس ۱۶۸۷) و تقریباً تمام هیئت اعزامی عرضه هلاک شدند.

ایبرویل (۱) تصرف حقیقی دوازده سال بعد صورت گرفت بدست شخصی ایبرویل نام که نوۀ یکنفر مهمانخانه چی و ناخدای کشتی بود. تصرف لوئیزیان در ایام جنگ اتحاد اکسبورک ایبرویل با ۹۰ نفر خلیج هودسُن را که از طرف انگلیس ها استحقاقات داشت و ۱۶ توپ در آنجا بود مستخر نمود. در این واقعه بایک کشتی که داشت بسه کشتی انگلیسی حمله برد یکی را اسیر، دو می را غرق و سومی را مجبور بفرار نمود (۴ سپتامبر ۱۶۹۷). این شخص معتقد بود که شرط عمده بقای متصرفات فرانسه در امریکا تصرف لوئیزیان است و مینویسد «اگر نه مستملکات انگلیس چنان توسعه خواهد یافت که در مدتی کمتر از صد سال سر تا سر امریکای شمالی را فرو گرفته و انگلیسها ملل دیگر را بیرون خواهند راند» پس سه قلعه محکم در سنه ۱۶۹۹ و ۱۷۰۱ بنا نهاده و بر مصب میسی سیپی مسلط و مشرف شد. اما شروع آبادی لوئیزیان در زمان لاس و دوره نیابت سلطنت بود (۱۷۱۷) که مهاجرین بسیار بآنجا اعزام و شهر نوول اورلئان بنا شد.

از سوء اتفاق در مستملکات امریکائی فرانسه مهاجرین بسیار	امریکای
قلیل و پراکنده بودند. در (۱۷۴۰) در سر تا سر کانادا بیش از	
۸۰،۰۰۰ فرانسوی که بیشتر زارع بودند بشمار نمیآمد. در	فرانسوی

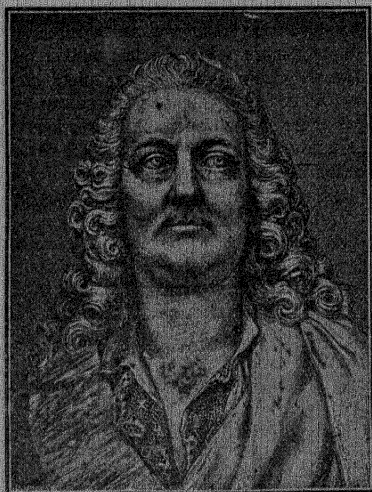
کانادادو شهر مستحکم وجود داشت : کبک و مونترآل^(۱) بعلاوه در مصب رود سن لوران و جزیره کاپ برون قورخانه دریائی عظیمی موجود بود بنام لوئیزبورگ که لاس تأسیس نموده و برای حفظ کانادا از جانب دریا و محض تکیه گاه بحریه فرانسه در استحکام آن اهتمام بخرچ داده و در ظرف بیست سال قریب سی میلیون لیره بمصرف رسیده بود. این قلعه عظیم که حصار آن از سنگ تراش بارتفاع ۱۲ متر و خندقش بعرض ۲۵ متر بود و دو یست توپ داشت مهمترین مرکز نظامی ' ینکی دنیا ' محسوب میشد.

اگرچه جمعیت مستعمرات فرانسه کم بود باز بواسطه احاطه و حسن موقع بر مستملکات انگلیس تسلط داشت. در کوهستان آلگانی راه را بر انگلیس سد کرده از ورود باراضی ساحلی منع مینمود. مهاجرین انگلیسی نیز حسن موقع فرانسویان را دانسته و خطر را احساس میکردند پس منازعه فیابین دولتین چه در امریکا و چه در هندوستان حتمی و قطعی بود.

جنگ نزاع من غیر مستقیم شروع شد، ابتداء انگلیسها با اسپانیولیها وارد جنگ شدند زیرا که تجار انگلیسی از والپول صدراعظم خواسته بودند که اعلان جنگ بشود. تفصیل آنکه بنابر معاهده میان دولتین انگلیسها حق داشتند يك کشتی در سواحل مستعمرات اسپانیا نگاهدارند و بعنوان این کشتی مجاز در سواحل مستملکات مزبوره بقاچاق امتعه پرداخته از حق خود سوء استفاده میکردند و تجار اسپانیولی را بصدا در آورده بودند. دولت اسپانیا هم میخواست این قاچاق را خاتمه بدهد. فرانسه که متحد با اسپانی و دشمن ماری ترز بود مجبور شد که با انگلیس وارد جنگ گردد و در ۱۷۴۴ اعلان حرب داد.

تنها واقعه مهمی که در امریکا رخ داد تصرف قلعه لوئیزبورگ بود (آوریل و ژون ۱۷۴۵) که انگلیسها مقارن محاربه فونتینوا آنرا مستحضر ساختند.

قشونی که حمله کرد از طرف دولت انگلیس مأموریت نداشت بلکه حاکم انگلیسی در بوستون و نمایندگان ماساچوستس (از ایالات امریکا) لشکر فرستادند. مهاجرین انگلیسی چهار هزار مرد و صد چهار و قایق برای حمل و نقل و محاصره قلعه گسیل داشتند. از اینجا خراب معلوم میشود که مهاجرین انگلیسی چه نظریات سیاسی دارا بودند و چگونه بمصالح پلیتیکی خود آشنائی داشته اند.



مهمترین ضربتهای
دو پلکس این زد و خورد
بدست دو پلکس و لایوردونه (۱)
در هندوستان زده شد.

این دو نفر که از مستخدمین
کمپانی بودند از مردمان بسیار لایق
و کارآمد بشمارند. ماهه دو لایوردونه
(۱۶۹۹-۱۷۵۵) که حکومت
جزیره فرانسه را داشت آنجا را یکی
از غنی ترین و مهمترین مستملکات
مرکز تجارتی کمپانی ساخت و باواید
ناچیز خود یک دسته جهازات جنگی
ترتیب داد. اما دو پلکس اصلاً
از اهالی شانل رو و یسر یکی از نظار
اداره خالصه بود که بعد از مدیران کمپانی
هندوستان شد. دو پلکس در سن

دو پلکس

(۱۶۹۱-۱۷۶۳)

مساعی جمیله ای که در استعمار هندوستان

بکار برد وی را مشهور ساخته است

یست و پنج سالگی رئیس قشون پوندیچری و بعد از چندی مدیر مستعمره

شاندروناگور گردید (۱۷۳۰). مشار الیه این محل را که تا آنوقت بایر و بیه‌صرف بود مرکز تجارت داخلی هندوستان و یکی از عمده ترین مراکز تجارتی گردانید. دوپلکس دختر یکی از جرجاхан کمپانی را که ران آلبر نام داشت و در هندوستان تولد یافته بود بحواله نکاح در آورد. این زن از آنجائیکه برسوم و آداب و زبان و لهجات هندی‌ها کاملاً آشنا بود و هوشی سرشار و عزیمی فوق‌العاده داشت از یاران و هم‌دستان بسیار مفید دوپلکس بشمار آمد.

دوپلکس در سال (۱۷۴۱) بعد از فوت دوماً حکومت کلّ مؤسسات کمپانی را در هندوستان یافت.

فتح مدرس
مدیران کمپانی در پاریس با کمال ساده لوحی تصوّر میکردند که باوجود جنگ ژرژ دوم و لوی پانزدهم در هندوستان صلح و صفا کافی السّابق باقی مانده و میان کمپانیهای انگلیس و فرانسه نزاعی نخواهد شد و بنابراین خیال واهی به دوپلکس امر دادند که من بعد از ساختن جهازات و صرف وجوه برای استحکامات خودداری نماید (سپتامبر ۱۷۴۶). اما دوپلکس چون خود را مجبور بمدافعه میدید اندیشه کرد که نامدرس را از انگلیسها بگیرد کمپانی فرانسه قادر بتوسعه و ترقی نخواهد شد. برای انجام این مقصود کشتی جنگی لازم بود پس از بوردوئه درخواست مساعدت کرد و با ۱۵۰۰ نفر و هفت کشتی در ظرف چهار روز محاصره بندر مدرس را بتصرّف آورد (۲۱ سپتامبر ۱۷۴۶). عقیده دوپلکس براین بود که آن بندر را با خاک یکسان کند اما لا بوردوئه بعد از آنکه غلبه فرانسویان بر انگلیسها مسلّم شد از تخریب آن بندر صرف نظر کرده و باخذ ده میلیون غرامت جنگ اکتفا کرد. علت این عدم موافقت لا بوردوئه با دوپلکس آن بود که اولاً بسبب نخوت راضی باطاعت دوپلکس نمیشد ثانیاً بنابر کشف اسناد صحیح از منابع انگلیسی نفع شخصی لا بوردوئه در امان دادن بدشمن بود چرا که

در خفیه يك ميليون باو داده بودند. (۱)

در سنه ۱۷۴۸ انگلیسها بکین خواهی برخاسته و هشت هزار نفر باسی کشتی
بریاست امیر البحر بوسکاون محاصره بندر پوند پجری فرستادند. اما باوجود دو
ماه محاصره و چهل و دو روز جنگ و ۲۲،۰۰۰ گلوله که در یک روز بحصار پرتاب
کردند بر دو پلکس فایق نگشتند و مجبور به عقب نشینی شدند. چهار روز بعد از ختم
محاصره پوند پجری عهدنامه اکس لاشاپل امضا شد و بموجب آن مدرس بانگلیسها
مسترد گردید و فرانسه مجدداً مالک لویزبورگ شد.

فتمو حات	چون صلح استقرار یافت دو پلکس بسیاست مداخله که دوما
دو پلکس	شروع کرده بود مبادرت جست و طرز و نقشه معینی برای آن
	ساخته تا شش سال لاینقطع در صدد اجراء نقشه خویش برآمد

از ۱۷۴۸ تا ۱۷۵۴.

در این موقع که منازعه بین امراء هندوستان مشتعل بود یکی نزاع وراثت امارت
انوار دی ها که نواب کارناتیک بودند و دیگر جانشینی نظام دکن که مقتدر ترین
امارت های آن شبه جزیره و دارای چهل میلیون جمعیت بود. دو پلکس از این فرصت
استفاده کرد، دوتن از مدعیان امارات مزبوره را تقویت نمود و غلبه داد نخستین را
در شهر آر کوت کرسی ایالت کارناتیک و دیگری را در حیدرآباد پایتخت دکن مستقر
گردانید در عوض نواب آر کوت شاهنشاهی کمپانی را پذیرفت و امیر دکن تحت الحمایگی
اورا قبول کرده و ولایت سیرکار را باو تفویض نمود (۱۷۴۹-۱۷۵۱). اتحادیه

(۱) - لا بور دوتنه را بر فرانسه خواسته بجرم خیانت در باستیل محبوس ساختند (۱۷۴۸) و در سنه ۱۷۵۱
بسبب کوشش دوستانش که مقدم بر همه و لتر بود از حبس رهائی یافت. هنگامی که او در زندان
بود طرفدارانش افسانه هایی راجع باو در افواه انداختند که هنوز هم مشهور است میگویند وی را
در سخت ترین سیاه چال ها افکنده و از دادن وسایل تحریر و مدافعه مضایقه نمودند مشارالیه از
سوخته قهوه مرکب ساخت و از يك پول سیاه قلمی تهیه کرد و دستمالی چند در آب برنج آهار
زد و بر آن چیز نوشت اما این افسانه هم مثل سایر روایات مربوطه بیاستیل است و حقیقت برخلاف
این بوده حاکم باستیل لا بور دوتنه را اجازه داد که با عده ای ملاقات کند و وسایل نوشتن باو داد که
بنگارش سرگذشت خود ببرد از د

مهرات ها که قصد دخالت در امور دکن داشتند بادو پلکس مقابل شدند و لشکرشان مغلوب و پراکنده شد و خود تابع کمپانی گشتند.

در سنه ۱۷۵۴ اراضی مستملکه کمپانی و ولایاتی که تحت الحمايگی او را پذیرفته بودند تمام عرض شبه جزیره را از خلیج بنگاله تا عمان فرو گرفته و سعتش دو برابر خاک فرانسه و جمعیتش سی میلیون بود. این فتوحات نمایان و نتایج حیرت انگیز با وسایل وعده خیلی قلیل انجام گرفت. مجموع قوای دو پلکس عبارت بود از دو هزار اروپائی و چهار هزار سپاهی بومی. معاون دو پلکس موسوم به مارکی دوبوسی (۱) که از جنگ آوران دلیر بود با معدودی همراهان خویش کارهای محیر العقول کرد. در جنگ کارناتیک در ظرف ۲۴ ساعت از حصن حصین معروف بجنکی بالا رفت و آن قلعه را که دارای چهار دیوار بود و گرفتن آن در انظار محال مینمود بتصرف آورد (سپتامبر ۱۷۴۹). ایالت دکن را با یک آتشبار توپخانه و سیصد سرباز فرانسوی و هزار و هشتصد سپاهی مستخر کرد و با همین عده قلیل صد هزار سوار مهرات ها را شکست داد. لکن سبب عمده پیشرفت دو پلکس اطلاع بود که از اخلاق هندوها داشت و حسن تدبیری که در هر مورد بکار میرد. انگلیسها در نقطه که خواستند اقدامات وی را باطل کنند مغلوب شدند فقط در یک محل از ایالت کارناتیک موسوم به تری چی ناپالی نظر به بی لیاقتی صاحب منصب فرانسه لاس نام که برادر زاده لاس معروف بود انگلیسها پیشرفت معتد بهی کرده و لشکر فرانسه را شکست دادند (ژون ۱۷۵۲).

عزل
اما اجرای سیاست دو پلکس مستلزم مخارج گراف بود و صاحبان سهام را رنجده خاطر می ساخت. مدیران کمپانی میگفتند و احضار دو پلکس « ما مستمعراتی میخواهیم که کمتر از این درخشان و نمایان بوده قرن آسایش و امنیت باشد » میخواستند تجارت کنند نه جهانگیری، میخواستند در عوض کشوری پهناور چند مرکز و بندر تجارتی داشته باشند مشروط بر اینکه

هر سال مبلغی بر عایدات آنها افزوده گردد بعبارة آخری زمین را طالب نبودند و پول را اهمیت میدادند (سپتامبر ۱۷۵۲). از طرفی هم دولت انگلیس که در حفظ منافع کمپانی ملّت خود کمال وفا داری و جهد بلیغ داشت مکرّر بدربار و رسای شکایت کرده و اظهار میداشت که روش سیاست دوپلکس عاقبت منجرّ بتجدید جنگ بین مملکتین خواهد شد. لوی پانزدهم و وزراء او طالب صلح بودند و درجه عظمت و اهمیت اعمال دوپلکس را نمیدانستند و لّز با کمال تحقیر این اقدامات را «جنگ تجّار» مینامید. پس همه موافق شدند که دوپلکس را فدای صلح کنند. نظر بشکست تری چی ناپالی و تقاضای کمک و مساعدت مجدّی که دوپلکس نمود او را احضار کردند (او ۱۷۵۴).

این مردی که کشوری بزرگتر از فرانسه را مسخّر ساخته بود چون بفرانسه رسید دوچار دعاوی بر علیه کمپانی گردید و چون نتوانست مطالبات هنگفتی را که از کمپانی داشت وصول نماید پس از ده سال در نهایت فقر و فاقه بدرود زندگانی گفت (نوامبر ۱۷۶۳).

عهدنامه کمپانی بجای دوپلکس مردی گودهو (۱) نام را منصوب کرد که از احوال هند اطلاعی نداشت و شخصاً از مردمان متوسّط بلکه پست تر از متوسّطین هم بود. بمحض ورود با حاکم مستعمرات انگلیس مشغول مذاکره شده مقاوله مدرس یا عهدنامه گودهو را منعقد ساخت. بموجب این قرارداد کمپانی فرانسه متعهد شد که از حقوق خود در امور داخلی ایالات هندوستان دست بردارد. علی الظّاهر این تعهد خیلی مشروع مینمود لکن بدترین ضربت و سخت ترین فربشی بود که بکمپانی فرانسه وارد آمد. در واقع کمپانی بیک حرکت قلم خود را از تمام منافع شبه جزیره هندوستان محروم میداشت اما کمپانی انگلیسی که در مقابل از مداخلات صرف نظر کرد ضرر نمیدید زیرا که حقّی و نفعی نداشت که ترك آن موجب خسروانی شود فقط مراکز و بنادر تجارتی

را دارا بود که بنا بر قرار داد کاکان در دست او میماند (۲۶ دسامبر ۱۷۵۴). جنگ هفت ساله مورّخ انگلیسی میل نام که صد سال بعد از این وقایع تاریخ فتوحات هند را برشته تحریر آورده مینویسد: «باید اعتراف از دست رفتن هند کرد که کمتر ملّتی محض ابقای صلح و عشق بسکونت و آرامش چنین فداکاری بزرگی نموده است» اما این فداکاری که از تأثیر ضعف نفس و جبن بود موجب دوام صلح نگردید و ششماه بعد از آن جنگ بشدت تمام شروع شد. انگلیسها بدون اعلان جنگ دست بچپاول نهادند و مبادرت بجنبگ کردند. در دهم ژوئن ۱۷۵۵ نزدیک ترنو سه کشتی فرانسه حامل قشون اعزامی بکانادا مورد بمباردمان توپ های انگلیسی شد که نا کهان بفرمان امیر البحر بوسکاون^(۱) شلیک کردند. چندروز بعدیش از سیصد کشتی تجارتي را انگلیس ها دربندار خود توقیف یا در دریا بوسیله سفاین جنگی خویش دستگیر کردند.

بعد از تردید و تأمل بسیار دولت فرانسه سه هزار نفر بسرداری لالی - تولاندال^(۲) (۱۷۵۸) بهندوستان گسیل داشت. لالی مردی دلیر اما خشن و کم هوش بود و نسبت باعتقادات و عواطف هندو ها تحقیر فراوان میکرد و آنان را «سیاهان فرومایه» میخواند. ابتداء پیشرفت مهم کرد و بمحاصره مدرس شتافت (دسامبر ۱۷۵۸) اما خشونت و سختگیری او تمام اقوامی را که چند سال قبل دوپلکس مطیع و معاهد فرانسه ساخته بود براو بشورانید. از طرف دیگر کمکی هم به لالی تولاندال فرستاده نشد. عاقبت قوای او به ۷۰۰ تن رسید و دشمن با بیست و دوهزار لشکر و چهارده کشتی جنگی او را در بندریوندیجری محصور ساخت. بعد از پنج ماه مقاومت و دفاع دلیرانه ناچار تسلیم شد (۱۸ ژانویه ۱۷۶۱) تسلیم یوندیجری آخرین مرحله تسلط فرانسه بر شبه جزیره هندوستان محسوب میشود. در این وقت اهل فرانسه باهمیت واقعه برخوردند و افکار عامه بر ضد لالی شد.

(۱) - Boscawen

(۲) - Lally Tollandal

اگرچه عمدهٔ تقصیر او عدم لیاقت و بدرفتاری بود معذلك ویرا بزندان افکندند و محاکمه کردند و پس از دو سال محکوم بمرگ نمودند و او را نسبت بحفظ منافع شاه و مملکت و کمپانی خائن محسوب داشتند. وی را در گردونه نهاده بیای داریزدند. چند سال بعد لوی شانزدهم نظربه پیشرفتی که پسر لالی در جنگ کرد و نظربمساعدت و لوتر خانوادهٔ او را تبرئه کرده و از وصمت و لگهٔ پیشرفتی و خیانت پاك ساخت.

جنگ در امریکا مهاجرین فرانسه و انگلیس در امریکای شمالی صلح اکس لاشاپل را بمنزلهٔ تنفس موقت و فرصتی پنداشتند که در آن بتجهیز وسایل جنگ و تکمیل قوای خویش بپردازند زیرا که عهدنامهٔ مزبور بهیچ امری خاتمهٔ قطعی نداده و حتی خط سرحدی کانادا و مستعمرات انگلیس را معین نکرده بود. این مسئله در درهٔ او هیو اشتداد خاصی داشت. این دره را که ابتدا فرانسویان کشف و سیاحت کرده بودند راه مستقیم کانادا به لوئیزیان محسوب میشد و فرانسویان بالطبع مایل بداشتن آن بودند و مساعی مکرره در تصرف آن مبذول داشتند و یکی از حکام آنجا موسوم به لاگالی سونیر^(۱) در سرتاسر آن قلاع و برجهای محکم بنا نهاد. اما انگلیس هاهم میخواستند این دره را متصرف شده و دایره ای را که فرانسه بواسطهٔ مستملکات خود دور آنها کشیده بود بشکافند و مخرجی بیابند و برای اینکه راهی به او هیو پیدا کنند مهاجرین و بیرژینی دریایان سال ۱۷۵۳ درصد ساختن قلعهٔ محکمی در ساحل رودخانه برآمدند. فرانسویان آن محل را محاصره و عملجات را خلع سلاح کردند و کار ناتمام را خود ادامه داده آنجا را قلعهٔ دوکسن^(۲) نامیدند.

در سال ۱۷۵۴ یکنفر صاحب منصب فرانسه ژونویل نام باسی نفر بعنوان رسالت بقلعهٔ نسه سبته^(۳) رفته و مستحفظین آنجا را دعوت بتسلیم کرد. رئیس ساخلو قلعه مازور و اشنگتون که آنوقت بیست و دو سال بیش نداشت چون از آمدن فرانسویان آگاهی یافت در نهان بسر راه رفته در کین نشست و هنگامی که ژونویل

(۱) - La Galissonnière

(۲) - Duquesne

(۳) - Nécessité

موضوع آمدن خود را که ایلچی گری بود اظهار میکرد و اشنگتون امر بشلیک داد. ژنویل و دهنن از همر اهاش بخاك هلاك افتادند. فرانسویان این جنایت را بزودی کیفر دادند. در اوّل ماه ژویه ششصد نفر کانادائی قلعهٔ نسه سیته را که واشنگتون و پانصد نفر در آن بودند محاصره و مجبور بتسلیم نمود بنابر این در حالیکه دولتین فرانسه و انگلیس بخیال خود در صلح بودند جنگ در امریکا شروع گردید.

دفاع از کانادا انگلیسها چه در مستعمرات و چه در مرکز سعی بلیغ و کوشش فوق العاده برای تصرف کانادا کردند و پس از چند سال ۶۰،۰۰۰

لشکری فراهم آوردند. در کانادا فرانسویان بایستی سرحدّی بطول ۱،۵۰۰ کیلومتر را حفظ کنند و بیست قلعه را نگاه دارند در صورتیکه قوای فرانسه عبارت بود از ۵،۳۰۰ تن نظامی و دوهزار نفر بحریه و سه هزار چریکی یعنی دهقانان تحت السلاح جمعاً ده هزار و سیصد نفر بودند و چریکی ها فقط چند ماه از سال در خدمت میبایستند و بقیهٔ سال دهقانان را برای امور زراعتی مرخص میکردند چرا که بایستی آذوقهٔ ساکنین کانادا از همانجا تهیه شود و ممکن نمیشد از جای دیگر حمل کنند. افراد قشون فرانسه بکفش و بی اسلحهٔ کامل بودند و بزحمت قوت لایموت بدست میآوردند. کانادا در تمام این مدت محصور بود، قیمت نان در آنجا ترقی فاحش کرد و گوشت منحصر به گوشت اسبان شد. حاکم آنجا مارکی دو و دروی^(۱) دلیر بود اما لیاقت حکمرانی نداشت. ناظر ارزاق عمومی بیگو^(۲) نام خیانت را باعلی درجه رسانید. بجای تهیهٔ آذوقه آتش قحط و غلار را دامن میزد و از قیمت آرد مبالغ هنگفت فایده میبرد.

مون کالم اما قشون کوچک فرانسه دارای سرداری لابق و جنگجویی ماهر بود موسوم به مارکی «مون کالم» که او را مقدمهٔ سرداران

دلیر عهد انقلاب باید شمرد. مون کالم مردی چهل و چهار ساله، صاحب نیروی خستگی ناپذیر و شجاعت بسیار ساده و خلق حسن و تدبیر جنگی بود. در فرانسه صاحب منصبان بزرگ او را به لوی پانزدهم چنین معرفی کردند که صاحب منصبی بینظیر و قابل ترقی است.

(۱) - marquis de Vaudreuil

(۲) - Bigot

در آن واحد از سه نقطه خط دفاعی مورد حمله دشمن شد یعنی از ساحل او هیو در جنوب غربی و در شمال شرقی در کنار رود سن لوران و در قلب نزدیک دریاچه شامپلن. این سردار نامدار قوت عدد را با سرعت حرکت و چالاکی در لشکرکشی جبران کرد. تا سه سال (تا سنه ۱۷۵۸) هر جا که بدفاع پرداخت کامیاب و مظفر باز آمد.

در سنه ۱۷۵۷ بیک حمله مردانه قلعه ویلیام هانری را که در مدخل ایالت ماساچوستس واقع بود تسخیر کرده دو هزار و پانصد نفر ساخلوی آنجا را اسیر نمود. درخشان ترین فتوحات او در کنار دریاچه شامپلن در قلعه کاریون اتفاق افتاد (۸ ژویه ۱۷۵۸) در این محل با سه هزار نفر بر بیست و پنج هزار قشون انگلیس غلبه کرد و چهار هزار تن دشمن را از میدان جنگ خارج کرد و این عدد بیش از مجموع قوای خود او بود.

از دست رفتن
کانادا
اما چندی هفته بعد انگلیس ها قلعه فرون تناک^(۱) را در سواحل دریاچه او هیو بدست آوردند و همچنین قلعه دوکسن را که فرانسویان بواسطه قوت نفرات خالی گذاشته بودند اشغال کردند باین ترتیب میان کانادا و لویزیان خط ارتباط منقطع گشت و همچنین دست فرانسویان از اقیانوس اطلس هم کوتاه شد چرا که قلعه بزرگ لویزبورگ که چندی قبل بدست انگلیسان افتاده و نیمه خراب بود در این هنگام از طرف چهارده هزار قشون انگلیسی مجدداً محصور گردیده و چهل و دو جهاز جنگی آنرا بیاد گلوله توپ گرفتند و بعد از دو ماه مقاومت دلیرانه مستحفظین آن مجبور بتسلیم شدند (۲۵ ژون ۱۷۵۸). آخرین ضربت را انگلیسها در ۱۷۵۹ زدند و قشون جدیدی بفرماندهی 'ولف' که سرداری سی و دو ساله و بسیار متهور بود اعزام داشتند. 'ولف' عازم شد که مستقیماً از سن لوران گذشته بشهر کبک در آید و در آخر ماه ژون بظاهر شهر مزبور رسید اما مون کالم کاملاً مواظب و مراقب بود چنانکه بعد از دو ماه حملات

(۱) - Frontenac

پی در پی وُلف خود را مجبور بباز گشتن میدید که ناگاه از حسن اتفاق در ۱۳ سپتامبر قشون اوپای بساحل رود خانه گذاشته ارتفاعات (ابراهام) مشرف بر شهر کبک را بدست آوردند پس جنگی عظیم افتاد و دو سردار بسختی مجروح گشتند. عاقبت چریکی های فرانسه در مقابل حملات لشکر انگلیس تاب مقاومت نیاورده مغلوب شدند و شهر کبک بدست دشمن افتاد.

باوجود این یکی از نمایان مون کالم، شوالیه دولویس در مون رِئال یکسال دیگر هم مقاومت کرد و در دروازه کبک بفتحی درخشان نایل گردید (آوریل ۱۷۶۰). اما چون از جانب دولت فرانسه هیچ امدادی نمیشد و سه قشون انگلیسی مون رِئال را در محاصره افکندند و محصورین اسلحه و آذوقه و افراد جنگی نداشتند امان آوردند. پس از این واقعه اخیر و دروی مجبور شد که مملکت کانادا را بانگلیسها واگذار کند (۸ سپتامبر ۱۷۶۰).

جنگ در اروپا مقارن اوقاتی که فرانسه و انگلیس در هندوستان و امریکا مصادف میدادند در دریا های اروپا هم آتش جنگ مشتعل بود. پس معاهده پاریس از فتح درخشانی که بحرّیه فرانسه در مدیترانه کرد و سفاین لاگالی سونیر در مقابل جزیره مینورک بر انگلیسها ظفر یافته و قلعه ماهون را که تکیه گاه بحری انگلیس در جزایر بالئار بود بدست آوردند (مه و ژون ۱۷۵۶). جنگ دریائی نظریعده لیاقت امیرالبحرهای فرانسه و کثرت عدد سفاین انگلیسها بمغلوبیت و شکست پی در پی فرانسه خاتمه یافت.

در ۱۷۵۹ فرانسیویان بر آن شدند که مجزایر انگلیس حمله بیاورند پس کلیّه سفاین را خواستند در دریای مانش متمرکز بسازند اما هنوز قوای بحری مهم ندیوسته یکان یکان در نقاط مختلفه دریا دوچار حمله جهازات انگلیس گشتند. یک جنگ در لاگوس ساحل اسپانیا (۱۷ او ۱۷۵۹) و یک جنگ در بل ایل (۲۰ نوامبر) رخ داد که مجموع تلفات فرانسه به ۶۴ کشتی بالغ شد. اتلاف بحرّیه فرانسه و از دست رفتن کانادا و هندوستان جنگ را خاتمه نداد

بلکه نظر بدخول اسپانیا از نو مجادلات تجدید شد. شوازل وزیر امور خارجه خانواده بوربون اسپانیا و ناپل را وا داشت که با لوی پانزدهم معاهده خانوادگی جدیدی منعقد سازند (۱۵ او ۱۷۶۱).

این اتحاد نتیجه ای بجز ائتلاف قطعی و کامل مستعمرات فرانسه نداد زیرا که در حین جنگ شبه جزیره فلورید متعلق با اسپانیا بدست انگلیس افتاد و لوی پانزدهم محض جبران خسارت آن دولت آخرین قطعه و بقیه السیف مستعمرات فرانسه یعنی لوئیزیان را با اسپانیا تقدیم نمود چنانکه گفتیم اتحاد فرانسه و اسپانیا در قرن هیجدهم همیشه منجر بنفع اسپانیا و خسارت فرانسه میشد.

مقدمات این معاهده در ماه نوامبر ۱۷۶۲ در فونتن بلو تهیه شده و در پاریس بصورت عهدنامه قطعی درآمد (۱۰ فوریه ۱۷۶۳). لوی پانزدهم تمام کانادا و سواحل یسار میسیسیپی را بانگلیسها وا گذاشته و از هر ادعای سیاسی نسبت به هندوستان صرف نظر نموده فقط پنج شهر که امروز هم در تصرف فرانسه است (پوندیچری - شاندرناگور - کاریکال - یانائون - ماهه) بکمپانی فرانسه مسترد شد مشروط بر اینکه هیچوقت در آنجا تجدید استحکامات نشود و فرانسه هرگز قوای جنگی در آنجا نگذارد. علاوه بر این انگلیسها جزایر آنتیل فرانسه و بنادری را که ریشلیو و کلبر در سواحل سنگال افریقا بنا نهاده بودند در سال های اخیر جنگ تصرف کردند.

علل شکست فرانسه که در سال ۱۷۵۳ نزدیک بود دارای بزرگترین و بهترین مستعمرات عالم بشود ده سال بعد ابواب توسعه براو مسدود شد و در تنگنای چهار دیوار اروپا محصور گردید. عهدنامه پاریس (دهم فوریه ۱۷۶۳) سخت ترین و خسران آمیزترین معاهداتی است که فرانسه تا کنون بسته است و مبداء تغییراتی در تاریخ عمومی محسوب میشود زیرا که این عهدنامه منشاء قدرت جهانگیر انگلستان است. از علل مغلوبیت فرانسه نخست بی لیاقتی اولیاء امور را باید شمرد. برنیس گوید:

« نه حکومت داریم ، نه تشکیلات اداری و نه لشکر ، هر چه هست در حال انحلال و انقطاع است . » صلح جوئی لوی پانزدهم و عمّال او و این اعتقاد ساده لوحانه که برای ادامه صلح کافی است که شخص طالب جنگ نباشد پیش بینی بلکه غیبگوئی وزراء دل آگاه مثل رویه و ماشو را باطل و بیفایده کرد . تجهیزاتی که میکردند بواسطه عدم استمرار و فقدان اعتبار هیچ دردی را دوا نمینمود . در موقعیکه شاه فرانسه اعلان جنگ داد فرانسه فقط ۴۵ کشتی داشت در صورتیکه انگلیس ۳۴۵ سفینه جنگی دارا بود . قورخانه های فرانسه بتجهیز سفاین جدید وفا نمیکرد ناچار توپخانه کمپانی هند را دولت باختیار خود آورد . همچنین در قشون بحری مثل لشکر بڑی صاحب منصب وجود نداشت و در تمام بحرّیه يك مرد لایق دریا نورد نشان میدادند که گالی سونیر نام داشت و او نیز در آغاز جنگ پس از فتح مینورک وفات یافت ، وزیر بحرّیه هم موجود نبود . در سال ۱۷۵۷ پس از عزل ماشو وزارت بحرّیه بر رئیس پلیس بحرّیه نام مقوض شد که چندان در کار مستعمرات و بحرّیه بی علافگی نشان داد که قسمتی از ذخایر و مواد قورخانه ها و جباخانه ها را بفروش رسانید . بالاخره علت عمده ضعف فرانسه را این باید شمرد که انگلیسها قبل از اعلان جنگ ناگهان سیصد کشتی و هزاران ملاح فرانسوی را توقیف کردند و تأثیر این واقعه در سرتاسر جنگ محسوس بود . وسایل ارتباط بحری نیز بکلی مغشوش و نامرّتب گردید .

ملّت فرانسه هم کمتر از دولتش در این امر مسؤول نیست ، توده مردم نسبت بامور مستعمرات بی علاقه و بی اعتنا بودند ، جز بمحاربات و فتوحات اروپا به هیچ چیز اهمیّت نمیدادند ، مثلاً شوازل مینوید : « يك فرسنگ مرّبع از خاک هلاندگر انبهار از يك مستعمره است » و این بیان عقیده عموم ملّت بود . جز معدودی تجّار کسی حاضر نبود که در هندوستان یا امریکا توطن اختیار کند ، مردمان منور و دانشمند پیش از سایرین این امر را بی فایده میدانستند . دارژان سون مینوید « تمام مستعمرات پیش من بقدر سوسونی قیمت ندارد » و لتر اظهار تعجب میکرد که برای تملّک چند جریب برف با دولت

انگلیس باب مجادلات را گشوده‌اند. مقصود ولتر درّهٔ پرعجایب و سرزمین دلفریب او هیو بود که ساکنین کانادا آنرا رود زیبا لقب داده و فریفتهٔ حسن مناظر و قوت خاك و كشرت منافع آن بودند و امروز یکی از مراکز صنعتی بسیار عظیم و معتبر روی زمین محسوب است. شوازل در موقع فتح مون ریال بدست انگلیس بطور مزاح به ولتر مینویسد: «اگر شما امسال زمستان هم از ما پوست خز و سنجاب توقع دارید اینك اطلاع میدهم که من بعد بایستی از انگلستان بخواهید» بعقیده همین نویسنده عهد نامهٔ پاریس «کلاهی بود که بر سر انگلیسها گذاشته شد.»

بنا بر این عقاید مستعمرات را تقریباً بحال خود وا گذاشتند. دویلیکس در ۱۷۵۱ که هنوز جنگی در میان نبود شکایت میکرد که فقط سیصد نفر «اطفال و واكس چیان و قطاع الطریق» را جمع آورده و بكمك او فرستاده‌اند و واقعاً همینطور هم بود زیرا که اغلب را از گدایان و محبوسین زندان بی‌ستر^(۱) تحت سلاح می‌آوردند. در تمام مدت جنگ فقط ۱۷ نفر بمدد لالی تولاندال فرستادند و ۳۲۶ تن بكمك مون کالم روانه نمودند. مون کالم بوزیر بحربه نوشته است «لاقل قدری باروت برای ما بفرستید» بوگن ویل که بعدها از دریا نوردان معروف شد در این زمان از جانب مون کالم بفرانسه رفت که احتیاج فوق الطاقهٔ مهاجرین را گوشزد سازد. بحربه وزیر بحربه با جواب داد: «آقا وقتی که کاشانه طعمه حریق باشد کسی متوجه اصطبل نمیشود» مقصود از حریق خانگی جنگ آلمان بود که صدها میلیون لیره و صدها هزار مردان جنگی را در آن عرصه بیفایده بیاد فنا میدادند.

انگلیس بالعکس با شوق و جدّ تمام مراقب جنگ ما و راه
 کوشش
 بحار و زد و خورد عرصه دریا بود. از همان ابتدای جنگ
 انگلستان
 صاحبمنصبان انگلیس بتجربت دریافتند که یا باید فتح کنند
 یا بمیرند. تفصیل آنکه امیر البحر بینگ پس از مغلوبیت در مینورك دستگیر و
 تیرباران شد. در ایام جنگ لایتنقطع دولت انگلیس برعهدهٔ جهازات خود میافزود

و در همانوقت سفاین را از ۳۴۵ به ۴۲۲ بالغ ساخت. پیت علی الدوام بامریکا قشون میفرستاد مثلاً در ۱۷۵۷ بیکدفعه ۲۵۰۰۰ نفر گسیل داشت و در ۱۷۵۹ قوای جدید روانه کرد.

بر این نظامیان مسلح و آزموده که از انگلستان میآمدند در مستعمرات عدّه کثیری از مهاجرین چریکی افزوده میشد. این قشون چربك خیلی از انگلیسها برهیجان تر و شائق تر بودند و همین قشون محلی از اوایل جنگ وراثت تاج و تخت اطریس شروع بحمله بلویزیان نمودند و قلاع نسه سیته و دو رکسن را بنانهادند. علت این کوشش آن بود که میدانستند حیات ومانشان بسته به پیشرفت است. فرانکلن که یکی از این افراد بود عقیده عمومی را چنین خلاصه کرده است: «تا فرانسه ها در امریکا هستند سیزده مستعمره ما روی آسایش نخواهد دید.» از حیث عدّه هم برتری داشتند. مهاجرین انگلیس ۱۲۰۰۰۰ و مهاجرین فرانسه ۸۰۰۰۰ بودند. مون کالم آن سردار دلیر درهیچ میدانی کمتر از پنجاه هزار نفر در برابر خود نداشت و بیست هزار تن از این عدّه همیشه از مهاجرین بودند.

تسلط انگلیس چون کمپانی انگلیس بموجب عهد نامه باریس از رقابت کمپانی فرانسه فراغت یافت باستوار کردن بنیان سلطنت خود در هندوستان مشغول شد و چنانکه مالسون^(۱) نویسنده انگلیس مینویسد:

«انگلیس برای انجام این امر جز طی طریقی که سابقاً هوش و عقل فرانسویان یافته و هموار کرده بود چاره ای نداشت» پس انگلیس عین همان روش و دستوری را که دوپلکس پیش گرفته بود سر مشق قرار داد و آن عبارت بود از تهیه قشون محلی مطابق نظام اروپائی. دخالت در منازعات امراء هندوستان و امداد بطرفی که بیشتر اراضی بکمپانی و میگذارد یا بیشتر بول میدهد. پس کمپانی در کمتر از پنجاه سال بوسیله خود هندو ها هندوستان را مستخر کرد و وسیله پیشرفت او دهمرد توانا بود یکی کلابو^(۲) و دیگر وارن هاستینگس^(۳).

(۱) - Malleon

(۲) - Clive

(۳) - Warren Hastings

کلايو فتح بنگاله

در واقع قبل از مغلوبیت بخرّبه و ازدست رفتن مستعمرات فرانسه و درابتدای جنگ هفت ساله انگلیس ها بوسیله کلايو شروع بفتح هندوستان کردند. کلايو (۱۷۲۵-۱۷۷۴) در سن ۱۸ سالگی بعنوان منشی وارد خدمت کمپانی شد. چون از دفتر به لشکر انتقال یافت دراولین محاصره پونديچری (۱۷۴۸) لیاقت ودلیری خویش را ظاهر ساخت. دراینوقت ۲۳ سالیش نداشت بعد چند مرتبه درکارناتیک بانخت الحمايه های دوپلکس جنگ نموده و پيش برد اّما وقایع لشکر کشی بنگاله باو فرصت دادند که لیاقت عديم النظير خویش را بمنصّه بروز و ظهور رساند.

در ماه ژون ۱۷۵۶ سوباب بنگاله بندر کلکته را که مهمترین مرکز کمپانی در مصب رود گنگ است بتصرف آورد و ۱۴۶ نفر در آنجا اسیر گرفت و بدون قصد قتل امر داد شب آنها را در سیاه چالی تنگ و تاریک که هوای خارج فقط از يك منفذ باریک بآنجا وارد میشد محبوس کنند. چون صبح شد ۱۲۰ نفر بدردو حیات گفته بودند، مستحفظین در هنگام شب گوش بفریاد تضرع محبوسین نداده و آنها را گذاشتند که تدریجاً خفه شوند.

کلايو مأمور انتقام کشیدن آنها شد، با سه هزارتن که ۹۰۰ نفر آنها انگلیسی بودند روی برزم نهاد و در طی طریق شهر شاندرناگور را مستخر ساخت (مارس ۱۷۵۷) و در خفیه بایکی از سرداران سوباب که میر جعفر نام داشت همداستان شد و ۲۳ ژون ۱۷۵۷ سوباب را با هفتاد و هشت هزار مرد در پلاسی ملاقات نمود. چون اولین توپ صدا کرد میر جعفر و اتباعش باردوی انگلیس ملحق شدند عاقبت سوباب رو بگریز نهاد و دستگیر شد و بدست میر جعفر سرش از تن جدا گردید. کلايو میر جعفر را بمقام او منصوب داشت و شش میلیون لیره نقد برای کمپانی گرفت ومقرر داشت که سالی ۷۵۰,۰۰۰ لیره نیز بخود کلايو برسانند. دولت انگلیس بیاداش این خدمت کلايو را ملقب ببارون دوپلاسی (۱) و دارای منصب لردی کرد.

بعد از فتح پلاسی ده سال تمام در ایالت گنگ بازار افساد و اغوی رواج داشت و انگلیسها سیاست دورویه تعقیب میکردند، گاهی میرجعفر و زمانی داماد او را بر میکشیدند و زمانی با پادشاه مغولی هندوستان همراهی میکردند. کلایو از سال ۱۷۶۵ حاکم عام شد و دو سال بعد بانگلستان رفت در این وقت خلاصه اوضاع بقرار ذیل بود:

کمپانی اگرچه سوباب را بحال سابق گذاشت لیکن پادشاه حقیقی هندوستان او بود، اداره امور مالی و وصول مالیات باو تعلق داشت، قشونی که بسوباب میداد ظاهراً بعنوان حفظ او و باطناً برای مراقبت و تفتیش احوال و افعال او و اشغال پایتخت مرشد آباد بود. باین ترتیب کمپانی پادشاه همان شخص محسوب میشد که چندی قبل بر او ریاست داشت، تمام نواحی وسطی و سفلی رود گنگ و ایالت سرکارها تحت الحمايه او بودند.

کلایو در ایام حکمرانی خود را فراموش نکرده و ثروتی عظیم فراهم آورده بود اما زیردستانش را جداً از تعدی و ارتشاء منع کرده و جوهی را که سابقاً بکیسه عمال کمپانی میرفت قطع کرده بود از اینجهت کینه اشخاص نسبت باو تحریک شده و چون بانگلستان بازگشت اطلاعائی از رفتار و اعمال او دادند که منجر باقامه دعوی از جانب مجلس عوام شد (۱۷۷۳).

استفاده های کلایو با ثبات رسید، اما خدمات مهمه ای که کرده بود مانع از حکومت او گردید. نظر بتلخکامی که از این محاکمات در او پیدا شد و بیکاری و افراط در کشیدن تریاک عاقبت کارش بانتحار کشید و در سن پنجاه سالگی رسته حیات خود را قطع نمود (۱۷۷۴).

قانون در انثائی که مجلس عوام مشغول تحقیقات و تفتیشات مالی ایام
حکومت کلایو بود از طرفی هم در صدد برآمدند از طریق قوه
تشکیلات کمپانی مقننه ترتیب متینی در تشکیلات کمپانی هند بدهند.

بس قانون تشکیلاتی وضع کردند که در عین اینکه جمیع شعب و مراکز کمپانی

را در تحت اختیار حکمران عام واحدی قرار میداد هیئتی هم معین میکرد که مراقب اعمال حکمران مزبور باشد. شخص حاکم اگر چه خود در این مجلس عضویت داشت لیکن بی تصویب آن مجمع حق اتخاذ هیچ تصمیمی نداشت علاوه بر این در کلسکته يك عدالتخانه ایجاد نمودند که بکلی از حکمران و هیئت مزبور استقلال داشت. علی الظاهر این نظامات بایستی موجب حسن جریان امور اداری و تضمین شرافت سیاسی در هندوستان بشود.

ارن هاستینگس نخستین حکمرانی که با این ترتیب مأمور شد وارن هاستینگس بود (۱۷۳۲-۱۸۱۸) او نیز مثل کلابو شروع بخدمت خود را در کمپانی از مقام منشی کرده بود.

این مردی بسیار هوشمند و دلیر و فعال و کاردان بود و چنان در اجرای تدابیر سیاسی تخصص داشت که هندو ها او را بیوجدان و بی عاطفه میدانستند. بعمل خود دستور داده بود که «کدخدا منشانه حکومت کنند و تاملتوانند پول بفرستند.» وارن هاستینگس حق اداری سوناب را که در داخله بنگاله داشت و کلابو همین يك حق را برای او باقی گذاشته بود سلب کرد اما نسبت بر عایا فشاری وارد نیامورد. در سایر نقاط نسبت بامراء باکمال وقاحت رفتار نمود مثلاً راجه بنارس چون در خزاین خود چیزی نیافت که تقدیم کند کمپانی شهر را از او منتزع کرد. شاهزاده خانهای عود نیز که صاحب خزاین مشهور بودند بهمین بلامتلا گشتند. انگلیس ها خدام و مقریان خدمت آن شاهزاده خانها را بزندان افکنده و پس از اخذ يك میلیون و دویست هزار لیره آزاد نمودند (۱۷۶۲)

این جوهری که با چنان طرز زشتی بحیطة وصول میآمد میان صاحبان سهام قسمت میشد جنگ مهرات ها (۱۷۷۸-۱۷۸۱) و منازعه با حیدر علی حکمران میسور و تپو صاحب پسر او (۱۷۸۰-۱۷۸۳) نتیجه همین سختگیریهای کمپانی بود. این جنگ اخیر مصادف شد بادعوی استقلال امریکا و حیدر علی بافراسه همعهد شده و از آن دولت مدد گرفت. انگلیسها در اینوقت تقریباً دستشان از کار ناتیک

خارج شد و پنج مرتبه هم در جنگ دریائی شکست خوردند لکن صلح و رسای (۱۷۸۳) تعقیب اعمال نظامی را در دکن ممنوع ساخت. تیپو صاحب آنچه گرفته بود بانگلیسها باز داد و انگلیسها نیز هر چه فتح کرده بودند بوی مسترد داشتند. مجدداً در اوان انقلاب کبیر فرانسه جنگ هند شروع شد و تا ۱۷۹۵ خانه نیافت. در این مدت دو جنگ سخت و خونین رخ داد، قشون تیپو صاحب بکلی مغلوب و خودش در محل سرینکا پانام محصور و مقتول گردید.

وارن هاستینگس را در سنه ۱۷۸۵ بانگلستان احضار کردند، حزب ویگ بقیادت فوکس تقاضا کردند که حکمران مزبور را نیز محاکمه نموده و در باب رفتار او با راجه بنارس و شاهزاده خانهای عود تحقیقاتی بکنند، محاکمه در مجلس اعیان ۹ سال طول کشید، در سنه ۱۷۹۵ وارن هاستینگس تبرئه شد، چون مخارج محاکمه بکلی او را از با درآورده و فقیر کرده بود کمپانی هند نظر بخدمات سابقه او مستمری برای او قرار داد.

چون کمپانی انگلیس از يك مؤسسه تجارتي مبدل بيك قانون
 سیاسی شده بود و بر قومی پنج شش برابر ملت انگلیس حکمرانی.
 هندوستان
 میکرد پارلمان انگلیس تصمیم گرفت که در اعمال و احوال
 او مراقبت و تفتیشی بنماید. پس بنا بر پیشنهاد پیت که آنوقت رئیس الوزراء بود
 پارلمان (قانون هند) را وضع نمود. این قانون اگر چه حق انتخاب حاکم هند
 را برای کمپانی باقی میگذاشت لکن بشاه انگلستان نیز حق میداد که هر وقت لازم
 بداند او را عزل نماید. از طرفی هیئت تفتیشیه هم در لندن معین کرد که جمیع
 اعضاء او را شاه منصوب میساخت. کمپانی بایستی هیئت مزبور را از تمام مکاتباتی
 که با عمال خود مینماید مطلع سازد. این تشکیلات تا آخر عمر کمپانی یعنی تا سنه
 ۱۸۵۷ باقی ماند. در اینوقت چند فوج از سپاهیان هندی شورش کردند و نزدیک
 بود هندوستان از دست برود ناچار دولت کمپانی را ملغی ساخت.

فصل هشتم

شورش مستعمرات انگلیس تأسیس دول متحده آمریکا تا سنه ۱۷۸۷

بیست سال بعد از عهد نامه پاریس دولت فرانسه انتقام خود را گرفته و انگلستان را مغلوب ساخت. موجب غلبه او همان مهاجرین امریکائی بودند که در جنگ هفت ساله و سایل غلبه انگلستان را فراهم ساختند. از آنجا که دولت انگلیس میخواست قسمتی از قروض خود را که در ایام جنگ پیدا شده بود بر مهاجرین مزبور تحمیل کند سیزده مستعمره آمریکا دست اتحاد بهم داده و بر دولت انگلیس شوریده و بمدد فرانسه پس از هشت سال زد و خورد فاتح شدند. بموجب عهد نامه ورسای ۳ سپتامبر ۱۷۸۳ استقلال آنها اعلام شد و دولت جدیدی که در آمریکا تأسیس کرده بودند و نخستین دولت آزاد قاره آمریکا محسوب میشود از طرف دولت انگلیس رسماً شناخته گردید.

دیدیم^(۱) که از اواخر قرن شانزدهم تا اواسط قرن هیجدهم سیزده مستعمره آمریکا بجه ترتیب مستعمرات سیزده گانه انگلیس در سواحل شرقی آمریکای شمالی تشکیل گردید. قدیمترین آنها عبارت بودند از ایالت ماساچوستس و سه مستعمره انگلستان جدید و بن سیلوانی که بانی آنها فراریان فرقه پوریتن و ساکنین آن قومی زارع و هیزم شکن و صیاد بودند که بخشونت آب و هوا و سختی کار عادت داشتند و در حفظ آداب و رسوم خویش نهایت جد و تعصب نشان میدادند و عاشق مساوات و حریت بودند. تعلیم و تربیت در میان آنها رواج داشت، بموجب قانون هر پنجاه خانوار بایستی يك باب مدرسه باز کنند و همچنین مدارس عالیّه نیز مثل هاروارد و غیره دایر بود که امروز مبدل به دارالعلوم گردیده اند.

(۱) - بصفحه ۲۰۴ رجوع شود

معذلك ثروت عمومی در جهّ عالی نداشت ، در تمام ماساچوستس و بن سیلوانی که آباد ترین ایالات بودند فقط دو شهر بزرگ وجود داشت که کرسی آن دو ایالت محسوب میگردیدند . فیلادلفی در بن سیلوانی دارای بیست هزار سکنه و بوستون در ماساچوستس صاحب پانزده هزار جمعیت . این شهر اخیر بندر تجارتی و صیادی مهمّی بود .

اما مستعمرات جنوبی از هر حیث با قطعات شمالی تفاوت داشتند ، بانی آنها اشراف و نجیبای انگلیکان و کاتولیک بودند و محل آنها در منطقه گرم و اراضی حاصلخیز بود . صاحبان املاک در وسط مزارع خویش مقام داشتند و رفاهیت کامل زندگی میکردند . در قدیمترین مستعمرات جنوبی که ماری لاند و ویرجینی باشد بیشتر زراعت تنباکو و ذرت رواج داشت و در کارولین برنج و نیل میکاشتند . زارعین نه فقط مهاجرین اروپائی بودند بلکه گروهی سیاهان آفریقائی را نیز بکمک خود میآوردند . در سال ۱۷۷۵ جمعیت این مستعمرات دو میلیون و هفتصد هزار نفر برآورد شد که بیش از یکربع آن یعنی ۶۰۰،۰۰۰ نفر از همین سیاهان بودند . اما سه مستعمره وسط که سابقاً به هلاند تعلق داشت بیشتر در صدد تجارت بر میآمدند نیویورک که پر جمعیت ترین بلاد امریکای شمالی بود و بیست و پنج هزار سکنه داشت بندر مهمّ این نواحی محسوب میشد و از این نقطه بیشتر صادرات بانگلستان ارسال میگردد .

هریک از این سیزده مستعمره استقلال خاصی داشت و بموجب تشکیلات سیاسی فرمانی که هنگام تأسیس مستعمره مزبور از جانب شاه انگلیس صادر میشد دارای حکومت مستقلّی میگردد . اجزاء حکومت این مستعمرات در همه جا یکسان و عبارت بود از حاکم و هیئت دولت و مجلس . در نه مستعمره مرسوم بود که حاکم و اعضاء هیئت از طرف پادشاه انگلیس معلوم گردد . در چهار مستملکه دیگر حاکم و اعضاء هیئت را اهالی یا ارباب انتخاب میکرد (مقصود از ارباب اولاد اولین مؤسس مستعمره است) اما نمایندگان مجلس در همه جا از طرف

مهاجرین مبعوث می‌گشتند و از يك تادوسال وکالت می‌کردند. از وظایف خاص مجلس وضع مالیات و اجازهٔ مخارج محلی بود. قضات را نیز مهاجرین انتخاب می‌کردند. باری از نقطه نظر اداری و سیاسی مستعمرات امریکا تا درجهٔ مهمی دارای آزادی و استقلال بودند.

اوضاع اقتصادی اما از نظر اقتصادی کار بر این منوال نمی‌گذشت، از این لحاظ انگلیسها هم مثل فرانسه و اسپانیا با مستملکات خود رفتار می‌کردند. این دول مهاجرین را مجبور مینمودند که حتماً با بازار مرکزی یعنی با دولت مستملک معامله داشته باشند. تجار بایستی بمستعمرات رفته و موادی را که انگلستان فاقد است و در کارخانه های وطنی بکار میرود خریده حمل کنند از این حیث بزرگترین وزیر انگلستان مثل پیت با کوچکترین وزراء بی‌لیاقت اسپانیا تفاوتی نداشت و میگفت: « اگر امریکا بخيال ساختن يك جفت جوراب يا يك مينخ نعل بيفقد من تمام قواي نیرومند انگلستان را بر سر او فرود می‌آورم. »

علت نهانی نزاع مستعمرات با مرکز خود همین طرز فکر اولیاء امور انگلیس بود زیرا که مهاجرین نمیتوانستند خود را راضی کنند که مواد فراوان امریکارا باروپا فرستاده و پس از تبدیل بلوازم زندگانی مجدداً خریداری نمایند در صورتیکه ساختن آنها در خاک امریکا کاملاً مقرون بصرفه بود. از اواسط قرن هیجدهم تمام مستعمرات یقین کردند که باید با هم متحد شده و برضد انگلستان صف آرائی کنند. در ۱۷۵۴ مجلس عمومی نمایندگان مستعمرات در نیویورک تشکیل یافت و در صدد تهیه نظامنامهٔ اتحاد عمومی برآمد اما خطر فرانسه را احساس کرده و در درهٔ او هیو بجنک پرداختند و مذاکرات داخلی قطع شد.

مبداء شورش فتوحاتی که انگلستان در جنگ هفت ساله کرد اسباب اختلاف نظر میان آن دولت و مستعمراتش گردید. چون مستعمرات از خطر هجوم فرانسه رها شدند دیگر موجهی نبود که مراعات جانب انگلستان را بنمایند. جنگ مزبور مبالغه کزافی بر قروض انگلستان افزوده و دین آن دولت را

به ۳۰۰۰۰۰۰۰ لیره رسانیده بود. مالیاتهای مختلف بدرجه ای بالا رفته بود که دیگر بر آن چیزی نمیتوانستند بیفزایند. ژرژ سوّم و وزیرش گرن ویل (۱) بر آن شدند که بجزایر زحمانی که انگلیس ها کشیده اند تا ممکن است از مستعمرات خود منافع تجارتي بردارند یعنی مستعمرات هم بسهم خود مقداری از بار انگلستان را تحمّل کرده و مخارج قشون ساخلوی امریکا را که محض حفظ آنان گذاشته شده است بپردازند. پس وزراء امر دادند که قوانین راجعه بانحصار تجارت در بانی بکشتیهای انگلیس را در کمال دقت و شدّت مجری بدارند. پارلمان حکم داد که هر حکمی که از عدلیه های مرکز و مستملکات صادر میشود باید در روی کاغذی بانشان مخصوص دولتی نوشته شود و قیمت تهیه آن قسم کاغذ بخزانۀ دولت عاید گردد. این قانون را مالیات نمبر نامیدند (۱۷۶۵) و موجب مناقشاتی شد که شانزده سال طول کشید از این مدّت هشت سال آن دعوای قضائی و حقوقی بود و بقیّه جنگ سیاسی شده منجر بشورش مستعمرات گردید ۱۷۷۴ و عاقبت پس از هشت سال جنگ منتهی باستقلال امریکا شد.

نمبر و چای تصمیماتی که راجع بانحصار تجارت گرفته شد موجب هیجان امریکائیان نشد زیرا که نظر بوسعت خاک و طول سواحل اطمینان داشتند که از طریق قاچاق جبران تضییقات را خواهند نمود. اما مالیات نمبر را نتوانستند تحمّل کنند، نمایندگان ایالات مختلفه در فیلادلفی انجمن کرده و بنام آزادی ملت انگلیس بر این قانون اعتراض نمودند (اکتبر ۱۷۶۵). میگفتند که مهاجرین اگر چه قدم از خاک انگلستان بیرون نهاده اند از ملت انگلیس خارج نیستند و در ممالک بعیده نیز حقوق ملی خویش را دارا هستند و نمایندگان ایالات ماساچوستس مخصوصاً این نکته را بیان کردند که اُس اساس حرّیت ملت انگلیس که انکار آن مستلزم انکار حقّ آزادی است این است که هیچ مالیاتی بی رضایت مالیات دهندگان یا نماینده آنها در مجلس عوام نبایستی وضع و وصول شود و چون

مهاجرین نماینده پارلمان انگلیس گسیل نمیدارند نمیتوانند مالیاتی هم بر عهده بگیرند. این نظر در نزد خود انگلیسها نیز مقبول افتاد و در پارلمان افراد حزب ویگ مخصوصاً بیت طرفدار آن گردیدند. ژرژ سوم که فکر استبدادی اواز این مقاومت مهاجرین بهیجان آمده بود میخواست هر طور هست قانون را اجرا کند اما در امریکا کسی پیدا نشد که فروش کاغذ تمبردار را به عهده بگیرد و پارلمان انگلیس مالیات مزبور را نقض کرد (مارس ۱۷۶۶). لکن در اننای الغای مالیات تمبر پارلمان حق وضع مالیات مستعمرات را بخود اختصاص داد و در (ژون ۱۷۶۷) تعرفه جدید کمرکی برای اشیاء صادره از انگلستان معین کرد مثل آهن و کاغذ و شیشه و رنگ و چای. امریکائیهها اتفاق کردند که اشیائی را که مورد مالیات جدید هستند اتباع نکنند در نتیجه تجارت صادرات انگلیس يك ثلث نقصان یافت و مخارج اداری وصول مالیات مزبور سه چهار برابر عایدات آن شد.

پس از سه سال زدو خورد دولت مالیات اشیاء فوق را نسخ کرد مگر چای که مشروب عمومی ملت بود (۱۷۷۰) امریکائیهها مصمم شدند که از ورود چای جداً ممانعت کنند. در دسامبر ۱۷۷۳ سه کشتی با ۳۴۰ کیسه چای به بوستون رسید امریکائیهها با لباس سرخ پوستان ناگهان حمله ور شدند و مال التجاره را بدریا ریختند (۱۸ دسامبر) ژرژ از این واقعه بسیار خشمگین شد و در انتظار بهانه و مستمسک نشست و میگفت «مستملکات یا باید کاملاً مرا مغلوب کنند یا سراطاعت فرود آورند» پس امر بمحاصره بندر بوستون داد که تا قیمت چای مزبور را ندهند بندر بکلی بسته باشد. مقارن اینحال پارلمان انگلیس قانون مربوطه بماساچوستس را تغییر داد و حق انتخاب قضاة و اعضاء هیئت دولت را از سکنه آنجا سلب نمود.

اتحادیه بوستون و ماساچوستس از سایر مستملکات مدد خواستند. پس پنجاه نماینده در فیلادلفی جمع شده کنگره بزری را تشکیل دادند و رسماً از نو قانون اساسی امریکا و حقوق ملت را اعلام نمودند. لب مطلب در این عبارت مندرج بود: «اساس آزادی اهل انگلیس

وهرملت آزادی عبارت ازحق اشتراك آن ملت است دروضع قوانین خود. سپس
كنگره رسماً مالالتجاره انگلیس را تحریم نموده اتحادیه منع واردات را تأسیس
کرد. در هر مستعمره هیئتی مأمور مراقبت اعمال تجارت و اهالی شد و برای کمک
باین هیئتهای تفتیش قشون چریکی گرفته وقورخانه درنقاط مختلفه ساختند.

در ۱۹ آوریل ۱۷۷۵ گروهی از قشون انگلیس که مأمور تصرف یکی از
این مراکز اسلحه بودند در لیکزینگتون ۱۶ کیلومتری بوستون بقشون چریکی
مصادف شدند از دو طرف جمعی بقتل رسید تلفات انگلیس بدویست نفر بالغ شد.
ازاین تاریخ جنگ شروع گردید و تا هشت سال دوام یافت (۱۷۷۵-۱۷۸۳).

اعلان استقلال امریکائیها با اینکه قشونی بریاست واشنگتون ترتیب دادند
وبندر بوستون را که انگلیسها مرکز قوای خود ساخته بودند
ازطرف خشکی محاصره کردند و قشونی بکانادا فرستادند که اهل آنجا را بشورش
و ادار نماید ودرحوالی كبك مغلوب گردید (ژانویه ۱۷۷۴) معذالك میگفتند که
« ما قصد شورش بر ضد انگلستان وتشکیل سلطنت مستقل نداریم » ژرژ سوم در
جواب این اظهارات قشون امیر هس کاسل را ازآلمان استخدام کرده واین لشکرا
که بیانزده هزار میرسید بامر بكا گسیل داشت.

در این حیص و بیص مستعمره ویرزینی استقلال خود را اعلان کرد (مه -
۱۷۷۶) سایر مستعمرات هم که دیرزمانی در تردید بودند از وی تقلید نمودند
و روز چهارم ژویه ۱۷۷۶ كنگره در فیلادلفی استقلال عمومی را اعلان کرد.
اعلامیه مزبور مقدمه ای داشت بقلم یکی از نمایندگان جوان ویرزینی موسوم
به توماس ژفرسون و عبارت بود از يك طرح فلسفی درباب حقوق بشری و اصول کلیه ای
که باید مبنای هر حکومت مشروطه قرار گیرد. در این شرح اظهار نموده بود که
جميع افراد بشر در خلقت یکسانند و « خالق بهر فردی حقوق ثابت و لا یتغیری
تفویض فرموده است مثل حق حیات وحق آزادی » وعلت غائی تشکیل حکومت ها
حفظ حقوق مزبور است وقوت حکومت ونفوذ کلمه اومنوط برضایت ملت خواهد

بود « هر وقت حکومتی برخلاف اصل و غایت خود رفتار کرد ملت حق تغییر و نسخ آنرا خواهد داشت و میتواند حکومت جدیدی جایگزین او سازد » در واقع این خلاصه اصول حکومت ملی و اعلام مبادی مساوات و حریت بود که پانزده سال بعد سر لوحه قانون اساسی فرانسه و دیباچه اعلان حقوق بشری گردید.

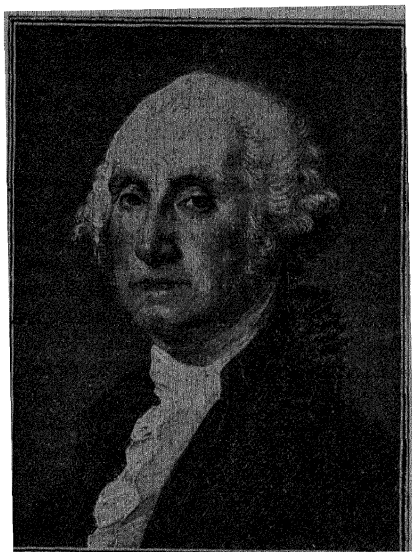
جنگ

اگرچه انقلابیون در ابتداء فایق آمدند و واشنگتون شهر بوستون را در مارس ۱۷۷۶ تسخیر نمود معذلک جنگ بسختی هر چه تمامتر مدّت مدیدی دوام یافت و مکرّر کار بجائی رسید که هر کسی بمغلوبیت امریکائیان معتقد میگردد. در آغاز کار امریکائیهها حکومت مرکزی نداشتند کمنگره فقط بمنزله رابط بین ایالات بود و نمیتوانست هر سیزده مستعمره را تحت فرمان داشته باشد. بعلاوه جمیع اهالی امریکا اعلان استقلال را تصویب نمیکردند. در ایالات مرکزی خاصه شهر نیویورک تجّار و ملاّک درجه اوّل طرفدار حفظ ترتیب قدیم و اطاعت دولت انگلیس بودند. از طرف دیگر در امریکا اسلحه و آذوقه حتی کفش و لباس و پول وجود نداشت، اسکناس رواج دادند اما جز در امریکا مصرف نمیشد باری مشکلات عظیمه در تشکیل قشون داشتند. چربکیها مردمان داوطلبی بودند که با وجود تشویقات و چیدن مرّغبات بسیار بزحمت ۱۶،۰۰۰ نفر آنها را ضمیمه خدمت شدند. مدّت خدمت خیلی کوتاه بود، حدّا اکثر از شش ماه تجاوز نمیکرد بقسمی که نظامیان در حین کار آزموده ولایق انجام خدمت میشدند مدّت کارشان بسر میآمد. معذلک امریکائیان مظفّر شدند بسه علت: اولاً واشنگتون را داشتند، ثانیاً مملکت در دست آنها بود، ثالثاً فرانسه مساعدت میکرد.

واشنگتون

ژرژ واشنگتون یکی از دهقانان و زارعان متموّل و برزینی و عضو کنکرة نمایندگان بود. در این موقع سنّش بچهل و سه سال میرسید. چنانکه دیدیم در اننای جنگ کانادا زد و خوردی با قشون فرانسه کرد و در جنگ های بعد مقامی ارجند یافت معذلک در هیچ میدانی لیاقت فوق العاده و بی نظیری از خود بمنصّه بروز نیاورد بقسمی که چون کمنگره او را بریاست کلّ

قوای شورشیان برگزید جمعی
 با اورقابت کرده حسدورزیدند
 و در پیشرفت او اشکال تراشی
 نمودند . لکن واشنگتون
 مردی قوی الاراده ، محتاط
 و بیطمع و مخصوصاً مصرّ و
 نومیدی ناپذیر بود .



واشنگتون در فنون نظام رتبه
 عالی نداشت اما بواسطه لیاقت
 فطری موفق شد که پس از
 هر شکستی بشتاب تمام قشون
 جدیدی فراهم آورده باین
 طریق هسته و مغز يك لشکر
 ورزیده نیرومندی را ایجاد
 کند . واشنگتون نه تنها در

ژرژ واشنگتون در سن ۵۰ سالگی
 (۱۷۳۲-۱۷۹۹)

جنگ ابراز لیاقت نمود بلکه در مسائل سیاسی نیز قدرت نمائی کرد چنانکه کنگره
 در موارد بسیار خود را از شنیدن نصایح و پیشنهادات او ناگزیر دید .

از علل پیشرفت امریکائیان در دست داشتن سر زمین امریکا
 بود که در آنوقت طول متصرّفات بهشتصد کیلومتر میرسید . در
 این اراضی جاده خوبی دیده نمیشد ، رود خانه بسیار بدون پل
 و جنگل های کثیر بی معبر دشمن را از پیش آمدن باز میداشت و محتاج بمصارف
 گزاف میکرد . امریکائیان نظر بهمین سختی میدان جنگ بعد از دو سال شکست
 عاقبت در سنه ۱۷۷۷ بفتحی نمایان نایل آمدند .

تسلیم
 ساراتوگا (۱)

علی الظاهر این جنگ بایستی از سایر محاربات بیشتر برای امریکائیان خطرناک باشد، انگلیسها دولشکر یکی در نیویورک و دیگری در کانادا داشتند و میخواستند مستعمرات منقلب را از وسط تسخیر کرده و با تصرف درّه هودسن روابط ایالات شمال را از جنوب منقطع سازند. گروهی از لشکر انگلیس بفرماندهی ژنرال هاو^(۱) بوسیله کشتی بخلیج چسپیک در آمده و شهر فیلادلفی را که کنگره بعجله تخلیه نموده بود بدست آورد. واشنگتن دو مرتبه بقصد پس گرفتن شهر حمله کرد و دو مرتبه مغلوب شد (۱۶ سپتامبر و ۴ اکتبر).

لکن این حمله بفیلادلفی خدعه جنگی بود، انگلیسها میخواستند توجه انقلابیون را بسمت جنوب معطوف داشته و نقشه اصلی خود را که تصرف نواحی هودسن بوسیله قشون کانادا باشد اجراء نمایند. قشون کانادا بفرماندهی ژنرال بورکوبن از سمت دریاچه شامپلن بدرّه علیای هودسن وارد شد. در این محل نظر بتلفات و خسارات فوق العاده که بواسطه سختی راه و جنگل و باتلاق و طول طریق بلشکر وارد شده وآذوقه به آخر رسیده بود اجباراً متوقف شدند و ناگهان دوچار طوفانی عظیم و بارانی سیل آسا شدند و در محل ساراتوگا نزدیک شهر آلبانی قشون مزبور محاصره افتاد چون بیش از سه روز آذوقه نداشت. قحط او را مجبور کرد که بی جنگ تسلیم شود (۱۷ اکتبر ۱۷۷۷). این واقعه پانزده روز بعد از دومین شکست واشنگتن در ظاهر شهر فیلادلفی اتفاق افتاد.

دولت فرانسه
و شورشیان
تسلیم شدن لشکری منظم بیکعده چریک محلی شهرتی عظیم کرد و فتح ساراتوگا موجب نجات شورشیان گردید زیرا که دولت فرانسه را بالاخره مصمم ساخت که با آنها متحد شود.

از ابتدای شورش دولت فرانسه متوجه جزئیات حوادث بود. بطوری که مذکور افتاد^(۲) بعد از صلح پاریس شوازل وزیر در صدد تجدید حیات قشون و سفاین بر آمد و باین امید که انگلیسها در امریکا سرگرم هستند و مواظبت کافی نسبت

بجزایر خود ندارند بفکر حمله بمملکت مزبور افتاد.

با وجود این مقدمات لوی شانزدهم چون بجای پدر بر تخت نشست سه سال بعد از اعلان استقلال امریکا بتزدید گذرانید و علناً با شورشیان اظهار موافقت نمود. جمعی از وزراء فرانسه از جمله تورکو نظر بسوء حال مالیه مملکت جنگ را مصلحت نمیدانستند. چند تن دیگر مثل کنت دوورژن و وزیر امور خارجه این عقیده صواب را چنین اظهار میکردند که فرانسه هر قسم هست باید از طریق جنگ ننگی را که در نتیجه انعقاد معاهده پاریس و هنگام تقسیم لهستان باو رسیده است جبران کند.

معدلك فرانسه ابتدا بامداد نهانی شورشیان اکتفا کرد و بوسیله یکی از نویسندگان هنرمند که مردی فعال و کارپرداز بود موسوم به بومارشه (۱) و در امریکا موقتاً تجارتخانه مفتوح ساخته بود دولت فرانسه کمکهای مهم بانقلابیون نمود و از ۱۷۷۶ بیست دو میلیون وجه نقد و دوست توپ و چهار هزار چادر و سی هزار لباس نظامی را از قورخانه و مخازن دولتی بیرون آورده بامریکائیان داد. چند نفر از صاحبمنصبان و درباریان جوان و نجیب مثل مارکی دولافایت و دوک دولوزون و دوک دونوای داوطلبانه بامریکا رفته خود را باختیار واشنگتون گذاشتند (مارس ۱۷۷۷).

بعد از فتح ساراتوگا طرفداران جنگ در دربار و رسای بیشرفت فرانکلن
اتحاد با فرانسه
حاصل کردند. شورشیان نماینده ای از طرف خود بفرانسه فرستادند
موسوم به بنیامین فرانکلن. مشارالیه در سال ۱۷۰۶ در شهر
بوستون متولد شده و در این اوقات هفتاد و یکسال داشت. پسرپانزدهم یکنفر تاجر
شمع ریز و صابون ساز بود که بشیروی عزم و پشت کار ترقی نموده و پیش خود تعلیم
یافته وبدون معلم فرانسه و ایتالیائی و اسپانیولی و لاتینی را آموخته بود. در واقع
او را نمونه کامل « مردان خود ساخته » یعنی اشخاصیکه پرورده افعال و اعمال

(۱) - Beaumarchais

خویش هستند باید شمرد. گاهی چاپ‌چی و زمانی روزنامه‌نگار و وقتی نماینده مجلس از طرف ولایت پن سیلوانی و ایامی مدیر کل پست شد. زحمات او در باب الکتریسته و اختراع برق‌گیر آوازه دانش و هنر او را بارویا هم رسانید.



در سالهای اوّل نزاع امریکا و انگلیس دومرتبه بلند شد سفر کرد (۱۷۶۶-۱۷۷۴) مگر صلح را میان مرکز و کوچ نشین های امریکا برقرار سازد اما نتیجه نگرفت. در فیلا دلفی او و جفرسون صورت اعلان استقلال را تهیه کردند. چون بفرانسه رسید مردم او را باعزاز و اکرام تمام تلقی نمودند و هر کسی طالب ملاقات او شد و مجامع و محافل علما و ظرفا بر سر دعوت او با یکدیگر جدال میکردند و چون فرانکلن سابقاً مقالات خود را

بنیامین فرانکلن در سن ۷۵ سالگی
(۱۷۰۶-۱۷۹۰)

بامضای مجعول بون هم ریشار منتشر ساخته بود همه او را باین اسم میخواندند و از طرز لباس و کلاه پوست و کبسون بلند و عینک های درشت او سخن میراندند. مذاکرات فرانکلن با ورژن^(۱) وزیر خارجه بزودی، منتهی بعقد قرار داد تجارتی و عهد نامه سیاسی گردید (۶ فوریه ۱۷۷۸).

نزاع امریکا و انگلیس در این وقت مبدل بجنگ انگلیس و فرانسه شد و بتدبیر ورژن وزیر خارجه بزودی مبدل به جنگ و انگلیس و اروپا با انگلیس شد. تفصیل آنکه ورژن ابتداء دولت اسپانیا

(۱) - Vergennes

را باخود همراه کرد (ژون ۱۷۷۹) و چون دولت انگلیس بعنوان حق معاینه و تفتیش حمل اسلحه بامریکا در کلیّه سفاین تفحصات میکرد و حتی جهازات دول بیطرف را هم معاینه مینمود و از این رهگذر عموم دول را از خود ناخشنود کرده بود و رژن بواسطه کاترین دوم ملکه روسیه دنامارك و پروس و سوئد و هلاند و پرتغال و اتریش را متحد ساخت و نام آن را اتحاد بیطرفانه مسلح نهاد باین ترتیب انگلیس بکلی تنها ماند (او ۱۷۸۱).

جنگ مدت پنجسال در ایالات متحده امریکا و در جزایر آنتیل و در بحار اروپا در اقیانوس هند دوام یافت.

جنگ در امریکا در امریکا نتیجه اتحاد فرانسه این شد که شورشیان از جوش **یورک تون^(۱)** و خروش سابق افتادند بگمان اینکه من بعد دولت فرانسه موظف بدفاع آنها است. پس قشون انگلیس پیشرفت کرد و ایالات جنوب را شروع بتسخیر نموده ایالت ژورژی و یکی از ولایات کارولین را با کرسی آن موسوم به چارلستون بتصرف آوردند (۱۷۷۹-۱۷۸۰).

در سنه ۱۷۸۱ دولت فرانسه ۷۰۰۰ نفر بریاست روشامبو^(۲) و سی و هشت کشتی تحت فرماندهی امیرالبحر کراس اعزام داشت. این قوای جنگی را لوی شانزدهم از روی ادب کاملاً باختیار واشنگتون گذاشت و او نیز در ساحل خلیج چسپایک قلعه یورک تون را که جزء ایالت ویرجینی بود محاصره کرد و ۸۰۰۰ نفر قشون انگلیس را در تحت فرماندهی کورنوالیس حصارى نمود (۲۹ سپتامبر ۱۷۸۱). بعد از بیست و پنج روز محاصره که قشون خیال حمله آخر را داشت کورنوالیس امان آورد (۱۹ اکتبر ۱۷۸۱) این فتح کاملاً امریکا را استقلال بخشید.

جنگ بحری در خارج امریکا محاربات فقط بحری بود، در این اوقات بحریّه فرانسه حیات جدیدی یافت زیرا که در عهد وزارت کلبّر بدرجه عالی رسید و در قرن هیجدهم نظر بلطامی که از اتحاد با انگلیس و جنگهای بری بفرانسه وارد گردید بحریّه او بدرجه صفر رسید. در فاصله سنوات ۱۷۷۷

(۱) - Yorktown

(۲) - Rochambeau

و ۱۷۸۳ جهازات بسیار ساخته شد (مثلاً در ۱۷۸۳ دولت فرانسه دارای ۳۲۵ کشتی مختلف بود) این بحرّیه جدید که بشتاب تمام آماده شد و صاحبمنصبان برکزیده توانا پیدا کرد توانست با بحرّیه انگلیس که نخستین مقام را در عالم داشت رو برو شده و بفتح‌حانی هم نایل گردد .

در یکی از جنگ های اوّل در حوالی برست کشتی فرانسه موسوم به بل پول سفینه انگلیسی آرتوز نام را فراری کرد . این فتح مردم فرانسه را بشوق آورد و آن را مقدمه رفع بدنامی و شرمساری جنگ هفت ساله شمرند (۱۷ ژون ۱۷۷۸) . ماه بعد امیر البحر دورویلیه^(۱) با ۳۲ کشتی در مقابل بندر کسان فاتح شد (۲۷ ژویه ۱۷۷۸) . در دریای مدیترانه دوک دو کرّیون مینورک و پورماهون را گرفت (۱۷۸۲) .

در امریکای مرکزی دوبویه^(۲) و امیر البحر استنگ^(۳) و امیر البحر کیشن^(۴) اغلب جزایر آنتیل را که در ۱۷۶۳ از دست فرانسه رفته بود مجدداً بتصرف آوردند . اما در خشان ترین فتوحات بوسیله بیلی دوسو فرن^(۵) در سواحل هندوستان نصیب بحرّیه فرانسه شد ، در جنگی که هفت ماه دوام یافت (فوریه تا سپتامبر ۱۷۸۲) مشارالیه چهار مرتبه قوای بحری انگلیس را شکست داد . در اوّلین غلبه که در مقابل مدرّس نصیب او گردید موفق شد که بندر پوندیچری را که انگلیس ها در آغاز جنگ اشغال کرده بودند پس بگیرد و پس از آن با حیدر علی عقد اتحاد بست . کامل ترین فتوحات سو فرن در گوندلور^(۶) بود (۲۰ ژون ۱۷۸۳) و بعد از آن چیزی نگذشت که صلح صورت گرفت .

صلح و رسای اگر چه یکدسته از سفاین انگلیس بفرماندهی امیر البحر رودنی^(۷) در دریای آنتیل قوای امیر البحر دوگراس^(۸) را در جزایر سنت درم شکست (۱۲ آوریل ۱۷۸۲) و اگر چه انگلیسها جبل الطارق را که دو سال

(۱) - d'Orvilliers	(۲) - marquis de Bouillé	(۳) - Estaing	(۴) - Guichen
(۵) - bailli de Suffren	(۶) - Gondelour	(۷) - Rodney	(۸) - Grasse

تمام در تحت محاصره فرانسه و اسپانیا بود خلاص نمودند اما از آنجا که قروض دولت انگلیس در ظرف هفت سال پنج میلیارد افزوده شده بود ناچار در اواخر ۱۷۸۲ پیشنهاد صلح کردند. فرانسه درخواست انگلیس را بحسن قبول تلقی نمود زیرا که پولی در بساط نمانده بود و اقدامات کاترین دوم و ژوزف ثانی در عثمانی نظر فرانسه را بنحود متوجه میساخت. با اینکه امریکائی ها متعهد شده بودند که بدون رضایت فرانسه با انگلیس وارد مصالحه نشوند معذک فرانکلن و نمایندگان مختار امریکا مقدمات صلح را امضا کردند (۳۰ نوامبر ۱۷۸۲). اما صلح تمام نه ماه بعد در ورسای صورت گرفت (سوم سپتامبر ۱۷۸۳). انگلیس استقلال امریکارا شناخته و اراضی داخلی آنجا را تا رود میسیسیپی در اختیار آندولت گذاشت و فرانسه را مجاز نمود که بندردون کرک و بعضی از جزایر آنتیل و سنکال را مستحکم سازد و جزایر مینورک و فلورید را با اسپانیا باز داد. فواید بزرگی از این جنگ بفرانسه نرسید ولی چیزی که خیلی اهمیت داشت رفع تنگ و عار عهدنامه پاریس بود که صورت گرفت.

نتایج جنگ
 امریکا

نتیجه این محاربات نه فقط ایجاد دولت جدیدی موسوم بدولت متحده امریکا یا ضعیف شدن انگلیس یا استرداد بعضی مستعمرات حقیر بدولت فرانسه بود بلکه در فرانسه نتایج بسیار سخت داد و سرمشق سیاسی شده اشتعال نایره انقلاب کبیر را پیش انداخت. فرانسویانی که در امریکا خدمت نظامی کرده بودند چون بوطن بازگشتند فکر آزادی و مساوات در سر داشتند، اعلان آزادی حقوق بشر بوسیله این اشخاص در میان عامه انتشار یافت و بحسن قبول تلقی شد زیرا که عبارت آن اعلان در کمال سادگی و ابجاز و اختصار از افکار فلاسفه و نویسندگان فرانسوی در قرن هیجدهم مثل مونتسکیو، ولتر و روسو حکایت میکرد و صورت عملی آن نظریات فلسفی را نشان میداد. عموم کسبه و توانگران از حقوق ملت و حکومت ملی دم میزدند.

از طرف دیگر این جنگ خیلی مخارج برداشت. متجاوز از يك میلیارد و نیم

بمصرف رسید و کسر عایدات را بالا برد و استقراض جدید را ایجاد نمود و رشته امور مالی را بکلی گسیخته ساخت و پادشاه را مجبور کرد که دست بدامن ملت زده و تشکیل انجمن نمایندگان ملت را تقاضا نماید.

بحران حکومت
پس از استقرار استقلال امریکائیان دو چار بحران جدیدی شدند که چهار سال دوام یافت و مکرر بجائی رسید که وجود آن دولت جوان را از صفحه سیاست محو سازد. علت این بحران گفته‌گوی

طرز حکومتی بود که بایستی در ممالك متّحده مستقر شود.

در امریکا دو حزب مهم موجود بود: یکی جمهوری طلبان که طرفدار استقلال کامل ایالات مختلفه بودند و با وجود اختلاف ثروت و سکنه ایالات بتساوی مطلق اعتقاد داشتند، حزب دیگر که بعد ها فدرالیست یا هواخواهان اتحاد نام یافتند می‌گفتند که با ایالات باید استقلال داخلی داد لکن حکومت مرکزی نیرومندی نیز باید قائم ساخت که این کوچ نشین‌های پراکنده را وحدت بخشد و در سیاست عالم صاحب مقامی بنماید.

در ایام جنگ جمهوری طلبان پیشرفتند و همان کنگره‌ای که استقلال را اعلام داشت در صدد تهیه نظامات حکومتی هم بر آمد. این کنگره در ۱۷۷۸ مواد اتفاق ایالات را تنظیم کرده و برای تصویب با ایالات مختلفه ارسال داشت که در سال ۱۷۸۱ قبول عموم یافت. بموجب این مواد کوچ نشین‌های سیزده گانه امریکای شمالی دولت متحدی تشکیل میدادند موسوم با اتحادیه دول امریکا. ایالات مزبور استقلال مطلق و کامل داشتند و نمایندگانی بکنگره مرکزی کسبیل مینمودند. اختیارات کنگره منحصر بامور نظامی و سیاسی بود ولی هیچ وسیله‌ای برای اجراء تصمیمات خود در ایالات نداشت و حتی ترتیب معینی برای اخذ مالیات عمومی داده نشده بود که هنگام احتیاج عمومی بمصرف برسد.

نتیجه این شد که پس از ختم جنگ امریکائیان وجهی که کفایت حقوق عقب افتاده قشون را بکند نداشتند و چهل و هشت میلیون قرضی را که در فرانسه و

اسپانیا و هلاند بهم زده بودند نمیتوانستند بپردازند. جمعی از اعضاء کنگره معتقد باظهار ورشکست بودند. اما قشون تهدیدات شدید کرد و بنا بر اصرار واشنگتون کنگره مصمم شد که حقوق لشکریان را بپردازد و همچنین اکثر نمایندگان دریافتند که اگر دولت امریکادر اولین قدم از عهده تعهدات خود نسبت بدول اروپائی بر نیاید بی اعتبار خواهد شد و لطمه بزرگی تا چند سال بتجارت او وارد خواهد آمد.

پس بر آن شدند که مواد اتحادیه فوق را تغییر داده و یک حکومت مرکزی ثابتی تشکیل دهند اما نظر با اکثریت جمهوری طلبان کنگره تا سه سال نتوانست اغراض خاصه آنان را دفع نموده و کار را بجائی منتهی سازد.

مجلس ۱۷۸۷ استقلال ایالات طوری برقرار مانده بود که هر ایالتی گمرک مخصوصی داشت و تجارت داخلی امریکا چنان در مضیقه افتاده بود که بالاخره ایالت ماری لاند در ۱۷۸۷ پیشقدم شده ایالات دیگر را دعوت نمود که اتحادیه تجارتي تشکیل شود. انجمن نمایندگان در شهر آنابولیس فراهم آمد (سپتامبر ۱۷۸۷).

بمحض شروع بمذاکرات نمایندگان اتفاق کردند که اساس اصلاحات تغییر طرز حکومت است پس تمام ایالات اخطار کردند که نمایندگان خود را بفیلا دلفی بفرستند تا راجع بوسایل تهیه مقدمات اصلاح حکومت دول متحده مذاکرات شود. ایالات پذیرفتند، در ماه مه ۱۷۸۷ انجمنی مرکب از ۵۵ تن در فیلا دلفی فراهم شد که بالاتفاق واشنگتون را بریاست برگزیدند. قریب پنجماء گفتگو دوام یافت و محض اینکه افکار عامه در آراء و کلا تأثیر نکند جلسات سری تشکیل دادند. بعد از جرّ و بحث بسیار انجمن موافق شد که طرح حکومت جدیدی بیندازد و این کامیابی بواسطه اعتدال و نفوذ اخلاقی واشنگتون واقع شد. طرح مزبور در ۱۷۸۸ بماءاء جمیع ایالات رسیده طرز قطعی حکومت شد که امروز هم اساس آن استقرار دارد (۱۷ سپتامبر ۱۷۸۷).

قانون اساسی

۱۷۸۷

قانون اساسی ۱۷۸۷ حق حکومت و استقلال مخصوص هر ایالت را محترم شمرد، در مسائلی که مربوط به سیاست عمومی نیست هر ایالتی بر حسب قوانین خاصه خود اداره میشود. هر ایالتی قوه مجریه و قوه مقننه و محاکم و قوانین قضائی مخصوص دارد.

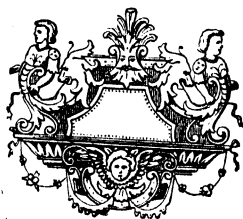
قانون اساسی مزبور سه قوه مجریه و مقننه و قضائی تشخیص میدهد که قوه مجریه در دست رئیس جمهور و مقننه متعلق بکنگره است و قدرت این دو قوه منحصر بامور خارجه و سیاست و قشون و مسائل تجارتي و تعرفه کمرکی است.

مدت ریاست رئیس الجمهور چهار سال است و ممکن است مجدداً انتخاب شود و انتخاب او بوسیله مجلسی از نمایندگان ایالات که دو برابر وکلای عادی کنگره است صورت میگيرد. مسئولیت کامل بارئیس الجمهور است، وزرائی که او بکار میکمارد بمنزله منشیان او هستند که بنا بر میل او عزل و نصب میشوند و کنگره حق دخالت ندارد. رئیس قوای بری و بحری و امضاکننده معاهدات اوست و لی بایستی بعد بتصویب مجلس سنا هم برسد، سفرا و مأمورین و غیره را او مأموریت میدهد. نایب رئیس الجمهور هم با اتفاق او انتخاب میشود که اگر رئیس الجمهور وفات یابد امور مربوطه باو را اداره کند، ریاست مجلس سنا با نایب رئیس جمهوری است. کنگره ای که قوه مقننه با اوست مرکب است از دو مجلس سنا و مجلس مبعوثان ملت. اعضاء مجلس سنا از طرف قوای مقننه خاصه هر ایالتی انتخاب میشوند و بدون ملاحظه کثرت و قلت جمعیت هر ایالتی دو نفر سنا تور بکنگره مرکزی گمیل مینماید. مدت وکالت مبعوثان مجلس ملکی دو سال است و عده آنها در هر ایالتی بنسبت جمعیت متفاوت است. کنگره در تاریخ معین منعقد میگردد. رئیس الجمهور حق انتخاب یا تمدید مدت کنگره را ندارد اما میتواند اجرای قوانین مصوبه را موقوف نموده تقاضای شور مجدد کند.

قوه مقننه در دست دیوان عالی مرکب از نه قاضی است که رئیس جمهوری آنها را مادام الحیات انتخاب میکند. این دیوان عالی که از مختصات دولت متحده

امریکا است هنگام وقوع اختلاف نظر میان ایالات یا نمایان رئیس جمهوری و کنگره حکم اوقاطع و نافذ است . میتواند هر تصمیم دولتی و هر قانونی را که بنظرش مخالف اساس حکومت باشد بنا بر میل خود یا بتقاضای یکی از افراد مملکت ملغی نموده و موقوف الاجراء سازد .

قانون اساسی ۱۷۸۷ امریکا مثل انگلستان حکومت پارلمانی قائم نساخته بلکه حکومت جمهوری دایر نمود و رئیس الجمهور را قدرت و سلطنتی بدرجات از اقتدار سلاطین ممالك مشروطه اروپا بیشتر تفویض نمود .
از آغاز سال ۱۷۸۹ قانون مزبور مجری شد ، در ماه فوریه واشنگتون بلامنازع و با اتفاق آراء ریاست جمهوری یافت .



فصل نهم

سیاست شرقی

تاریخ لهستان و عثمانی تا سال ۱۷۹۵

اروپای شرقی در نیمه دوم قرن هیجدهم محل ارتکاب بزرگترین جرم بین المللی بوده است، جرمی که تاریخ نظیر آنرا نشان نمیدهد. مقصود تجزیه و تخریب دولت لهستان است. نظر بهرج و مرج داخلی این مملکت فردريك دوم و کاترین دوم متحد شده با تفاق دولت اطریش نقشه ارتکاب این جرم را طرح کردند. نخست در سال ۱۷۷۲ یکبار آن دولت را تجزیه کردند و از این عمل خود بشوق آمده در سنه ۱۷۹۳ و ۱۷۹۵ هنگام انقلاب فرانسه آن مملکت را بکلی تجزیه و میان خود تقسیم نمودند.

مقارن این اوقات عثمانی هم دوچار همین مخاطره گردید، در نتیجه شکست فاحشی که از لشکر روس بقوای عثمانی رسید در قینارجی^(۱) (۱۷۷۴) مجبور بامضای عهد نامه مشئومی شد که هم قسمتی از خاک او بروسیه رسید و هم جمعی از عثمانیان تحت الحمايه آن دولت قرار گرفتند.

عثمانی بار دیگر باروسیه و اطریش بجنبش مشغول شد (۱۷۸۷-۱۷۹۲) و مجدداً شکست یافت. از سال ۱۷۸۲ ببعد ژوزف دوم و کاترین دوم نقشه تجزیه مملکت عثمانی را بتفصیل رسم کرده بودند اما نظر بانعطاف توجه عموم دول بانقلاب کبیر فرانسه اجرای نقشه مزبور معوق ماند.

دولت لهستان در پایان قرن چهاردهم در صحاری شمال شرقی جمهوری لهستان اروپا تشکیل و از وجه تسمیه پولونی که بلغت اسلاو یعنی دشت است معلوم میشود که وضع جغرافیائی آن کشور چیست. در ۱۳۸۶

(۱) - Kaïnardji

ولادیسلاس -

ژاژلون (۱)

مملکت لهستان

یعنی اراضی

اطراف رود

ویستول که

کرسی آن

ورشو است و

ارضی شرقی

دوک نشین

بزرگ لیتوانی

بعبارة اخرى

ولایت نیمن

وپریت را که

شهر عمده آن

ویلناست تحت

اقدار خویش

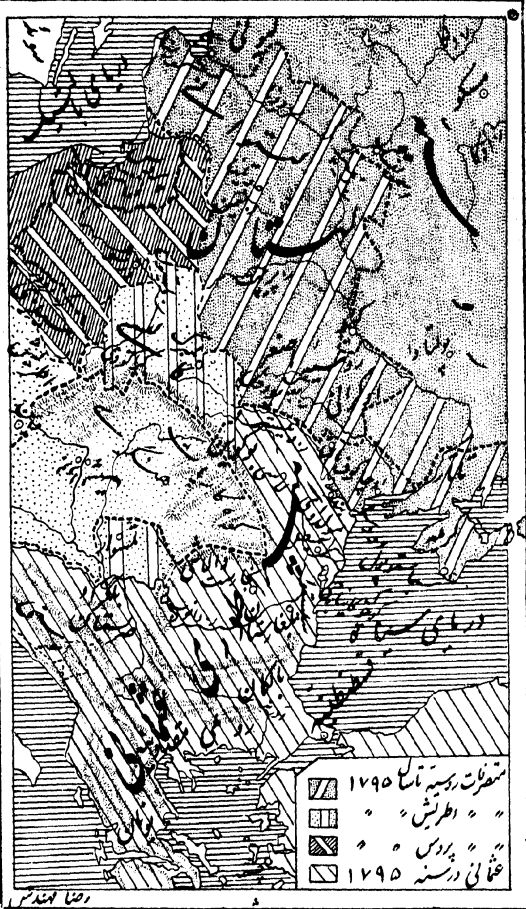
آورد. اگر چه

دوک نشین

لیتوانی از

حیث مساحت

بزرگتر از کشور



حدود روسیه و اتریش و عثمانی در سال ۱۷۰۰

شماره ۱
نقشه اروپای شرقی و تغییرات آن در قرن بیستم

اصلی پولونی بود معذک اسم این قطعه اخیر بر جمع خاک لهستان اطلاق شد. این

دولت در قرن شانزدهم بفتحوات پرداخت و در قرن هیجدهم ولایات مفتوحه او بدست سوئدی ها و روسها و عثمانیان افتاد معذک در اواسط قرن هیجدهم حدود لهستان بقرار ذیل بود: در شمال بحر بالتیک، در جنوب سلسله کارپات و رود دنیستر که حد فاصل این مملکت از هنگری و عثمانی محسوب میشد، از جانب مشرق مسافت بعیدی در داخل روسیه حالیه پیش میرفت و از رودهای دونا و دنیپر گذشته تقریباً با سمولنسک می پیوست. از سمت مغرب در طرف آلمان خط سرحد قراردادی او بمحاذات رود او در پیش رفته بایالات سیلزی، براندبورگ و پومرانی ملحق میشد. در واقع مملکت پروس در قسمت شمالی لهستان محصور بود.

این مملکت که سرحد طبیعی نداشت بمثابه چهارراهی بود که بلبل مختلفه در آنجا بیکدیگر تلاقی میکردند، در مرکز لهستانی ها و در مغرب (یعنی پروس لهستان) آلمانی ها، در مشرق روسها و لیتوانی ها اکثریت داشتند و قوم یهود در تمام نقاط ساکن بودند. مجموع اهل لهستان تقریباً هفده میلیون بود، هر قومی مذهب خاصی داشت، آلمانی ها پروتستان، روسها اورتودکس و لهستانی ها و لیتوانیها کاتولیک بودند و فقط کاتولیک ها اکثریت و نفوذ کلمه داشتند. در اوایل قرن هیجدهم از سال ۱۷۱۹ تا ۱۷۳۳ تصمیماتی گرفته شد که هر چه غیر کاتولیک بود از مشاغل دولتی بلکه از جمیع حقوق ملی و سیاسی محروم شدند.

اوضاع جامعه لهستانی دهقانان

جامعه لهستانی مثل ملت روس دو طبقه بود: نجبا و دهاقین. دهقانان مملوک و مطیع و منقاد نجبا بودند که بقول فردریک دوم «مثل چهار پایان با آنها رفتار میکردند» بهر نوع سخره و بیکار که میخواستند رعیت را محکوم میکردند، تمام مالیات را بر رعایا تحمیل مینمودند و هیچ حقوقی برای آنان قائل نبودند، رعایا هرگز از طبقه وزی خود نمیتوانستند خارج شوند، منزل آنان در کوخ های گلی بود، همگی کدا و زنده پوش و دارای کفشی از پوست درخت بودند و چنانکه مورخ انگلیس کوکس^(۱)

(۱) - Cox

نام که در سال ۱۷۷۸ از آن مملکت میگذشت نوشته است: «فقرتر و ستمدیده تر و بدبخت تر از این رعایا در عالم وجود ندارد» و قبل از این مورخ هم فقر و فلاکت آن قوم در امثال سایر شده بود. در سال ۱۶۷۵ یکی از نظار بَرّی^(۱) در عریضه‌ای که راجع بفقّر اهالی حوزه نظارت خود به لوی چهاردهم نوشته میگوید این مردم «از مالیك تركیه و رعایای لهستان بدبخت ترند.»

نجبا
نجبا مالك اراضی و طبقه آزاد مملکت محسوب میشدند، عده آنها بیک میلیون و نیم میرسید، اگر چه اصولاً نجبا از یکدیگر امتیازی نداشتند لکن در عمل آنان را هم سه دسته تقسیم میکردند: نجبای درجه اولی (ماگنا)^(۲) و نجبای درجه وسطی و نجبای درجه ادنی.

ماگنا ها بیشتر در لیتوانی ساکن بودند و عده آنها سیصد دودمان میرسید از جمله سه با چهار خانواده مثل کزار توریسکی^(۳) رادزی ویل^(۴) که از نسل ژاژلونها بود و پوتوکی و لوبومیرسکی^(۵) مالك ایالات وسیعه بودند. رؤسای این خانواده ها صاحب قدرت پادشاهانه و دارای پانخت و حکومت و عمال و قشون مخصوص بودند. کزار توریسکی ها مالك یازده قلعه و پانزده شهر بودند و لوبومیرسکی ها بیست و دو شهر داشتند، قشون رادزی ویل بده هزار نفر بالغ میگردد.

نجبای متوسط از سی هزار خانوار بیش نبودند و هر کدام يك الى دو قریه در تصرف داشتند اما نجبای درجه ادنی که شماره آنان بیک میلیون و سیصد هزار نفر میرسید جز عنوان و امتیاز نجابت و رخصت پوشیدن لباس آبی و نصب مهمیز بچکمه خود چیزی نداشتند، ما ملک آنها منحصر بشمشیری و اسی و چند قطعه مزرعه بود که بایستی خودشان شخصاً کشت و زرع نمایند، گاهی فقر آنها بدرجه‌ای بود که مهمیز را روی پاشنه برهنه و بی کفش می بستند. راجع بکوچکی مزارع این نجبا گفته اند که اگر سگ آنها در مرگ ملکشان بنشیند دم او در مزرعه همسایه قرار خواهد گرفت. این طبقه نجبا نجابتشان بمعرض بیع و شری در میآمد و هر کس

(۱) - Berry

(۲) - Magnats

(۳) - Czartoryski

(۴) - Radziwill

(۵) - Potocki Lubomirski

وجهی بآنان میداد و معاش آنها را تأمین میکرد خدمت او را کمر می بستند.

روحانیون روحانیون طبقه خاصی نبودند، کشیشان بزرگ را از خانواده‌های بزرگ انتخاب میکردند اما عده کمی از کشیشان درجه ادنی بودند که اطاعت از کشیشان بزرگ کرده و در نهایت سختی میزیستند، در حقیقت نسبت آنان بکشیشان بزرگ نسبت نجبای طبقه ادنی بود به ماگنها. طبقه توانگران شهری وجود نداشت، در مملکت هستان علاوه بر ورشو بیش از دوشهر بزرگ نشان نمیدادند: یکی دانزیک در ساحل بحر بالتیک و دیگر کرا کوئی در سرحد اتریش. تجارت را بالتام یهودیها در دست داشتند.

تشکیلات سیاسی شاه اسم رسمی دولت لهستان جمهوری پولونی بود و پادشاهی بر این جمهوری حکمرانی داشت. ابتداء سلطنت مورونی بود اما در قرن شانزدهم هنگام انقراض سلسله ژازلون‌ها (۱۵۷۲) نجبا سلطنت را انتخابی کردند و چنانکه دیدیم نخستین پادشاهی که انتخاب شد یکی از پرنس‌های فرانسه برادر شارل نهم بود که بعدا هانری سوم شد.

اصولاً طرز انتخاب چنین بود که تمام نجبا مسلحاً و سوار اسب در میدان و لا (۱) در مجاورت شهر ورشو جمع میشدند، در وسط میدان خندقی دایره وار حفر کرده بودند که نمایندگان طبقه ماگنا و سایر نجبا در آنجا حضور می یافتند، این دایره را کولو (۲) میگفتند. در حضور این جمع مرکزی اسم نامزدهای سلطنت قرائت میشد و نجبا که بصفوف منظم در خارج دایره حاضر بودند بصدای بلند انتخاب خود را اظهار میکردند مثلاً در سال ۱۷۳۳ در مورد انتخاب استانیسلاس - لکزینسکی شصت هزار تن از نجبا اظهار رأی کردند.

در سال ۱۵۷۲ که دوک دانثرو بسلطنت انتخاب میشد چون عده رعایای پروتستان زیاد شده بود و اهل لهستان در آنوقت آزادی مذهبی را بیش از زمانهای بعد محترم میشمردند مخصوصاً از دوک دانثرو (فرانسوی) تقاضا کردند که تعصب

(۱) - Wola

(۲) - Kolo

کانونلیکی را بکنار گذاشته و آزادی وجدانی و مذهبی رعایا را محترم شمارد. این نخستین دفعه بود که در انتخاب پادشاه شرطی و قرار دادی بسته میشد و بعدها در هر انتخابی منتخبین با منتخب خود شرایطی میگردند و این ترتیب هم برای پادشاه و هم برای مملکت لهستان نتایج وخیمه داد زیرا که در هر مورد پادشاه مجبور بقبول شرایط و قیودی میشد و باین ترتیب روز بروز قدرت پادشاه محدود شد تا پس از دو قرن بدرجۀ صفر رسید. پادشاه هیچ حقی در وضع قوانین و اعلان جنگ و امضاء صلح و تجهیز قشون و وضع مالیات نداشت و تمام این اختیارات در دست مجلس دیت^(۱) بود حتی پادشاه نفوذی در وزراء و عمال دولت هم نداشت زیرا که وزراء و عمال مزبور مدام الحیات انتخاب میشدند. در واقع پادشاه عنوان و زینتی بیش نبود و چنانکه گفته اند پادشاه «تصویر و نقش بیروح و خادم ملت بود».

مجلس دیت در ردیف پادشاه دو مجلس بود یکی سنا دارای ۱۴۰ عضو که پادشاه از میان ماگناها و وجوه و اعیان بزرگ مملکت انتخاب میکرد، دیگر مجلس نوّس که از وکلاء نجبای درجۀ وسطی و درجۀ ادنی تشکیل میشد. اعضای این مجلس که ۱۷۰ نفر بودند هر دو سال یکبار در انجمنهای محلی موسوم به دیه تین^(۲) انتخاب میگشتند و هر یک اعتبار نامه‌ای در دست داشتند که پس از انقضای مدّت بایستی خلاصه اعمال و خدمات خود را راپرت بدهند.

مجلس سنا و مجلس نوّس هر دو سال یکبار مدّت شش هفته انجمن کرده و مشترکاً در مهام مملکت شور مینمودند و این اجتماع آنها را دیت مینامیدند. پادشاه بمعاونت یکنفر نایب که از طرف دیت انتخاب میشد بر آنها ریاست میکرد ولی جز تصویب قوانین و آراء صادره حقی نداشت. جلسات دیت علنی بود و تماشاچیان آزادانه داخل مجلس شده و در ردیف سناتور ها یا نوّس ها مینشستند.

در اواسط قرن هفدهم (۱۶۵۲) رسم بر این جاری گردید که مصوّبات دیت بایستی با تفاق آراء باشد. مخالفت یک فرد برای منع یا لغو قوانین کافی بود، و قتیکه

(۱) - Diète

(۲) - dietlines

یکی از نمایندگان مخالفت خود را اظهار داشته و از حقّ و تو^(۱) استفاده میکرد مجلس براکننده میکشت و دیگر نمیتوانست کاری بکند، در اینوقت میگفتند که مجلس گسیخته شد. از ۱۶۵۲ تا ۱۷۶۴ از پنجاه و پنج دیت که تشکیل یافت ۴۸ مجلس آن گسیخته گردید و فقط هفت مجلس بانتهای مدّت رسید. با این ترتیب طبعاً حکومت و ادارهٔ مملکت محال بود. پس قرار گذاشتند که هنگام گسیختگی دیت نجبا انجمن اتحادیه تشکیل بدهند. در این هیئت حقّ و تو درکار نبود و اکثریت نمایندگان کار را قطع میکرد.

لشکر
اصولاً مقرّر بود که مملکت دارای لشکر باشد اما در عمل از آنجائیکه دیت میترسید که پادشاه لشکری قوی تشکیل داده و تسلطی بیابد در ۱۷۱۷ مقرّر داشت که قشون مملکت، پولونی از ۱۸،۰۰۰ نفر و قشون دوک نشین بزرگ از ۶،۰۰۰ تجاوز نکند. بعلاوه دو نفر فرمانده عالی لشکری موسوم به هتمان^(۲) از طرف دیت مادام العمر انتخاب میشد که بهیچوجه جز مجلس مقامی را مافوق خود نمیشناخت. نجبا فقط همشان منحصر بصاحبمنصب شدن بود و سعی بسیار در اینطریق میکردند چنانکه در بعضی افواج بهر سه نفر سرباز یکنفر صاحبمنصب میافتاد. مخصوصاً نجباطالب خدمت سواره نظام بودند و در نتیجه پیاده نظام عبارت بود از عدهٔ خیلی رعایای فقیر و بینوا یا جمعی از اتباع خارجه که بوسیلهٔ دلاّان و جارچیان از ماوراء سرحدات استخدام میشدند. توپخانه بیش از ۱۰۰ نفر عضو نداشت و رئیس این صنف که ارباب بزرگ باو میگفتند جوانی پانزده ساله بود. در قور خانه و جبا خانه اگر مسافری تفتیش میکرد میدید جز چند توب کهنهٔ صد سالهٔ زنگ زده موجود نیست که چوب و چرخ آنها را هم مستحفظین بجایهیزم سوزانیده اند. امید لهستان درموقع هجوم دشمن فقط بنهضت عمومی نجبا بود که آنها را خیال باطلی محسوب میکردید.

(۱) - veto

(۲) - hetmanns

لهستان با این تشکیلات البتّه لهستان محکوم باضمحلال بود. در قرن هفدهم و ابتدای قرن هیجدهم چهار مرتبه همسایگان او مثل سوئد و پروس و اتریش و روسیه تصمیم گرفتند که این دولت ضعیف را تجزیه کنند.

بنا بر قول فردریک گیوم پادشاه پروس در ۱۷۲۱ دلی که بیش از همه تقسیم این « نان شیرینی » را تقاضا داشتند روسیه و پروس بودند. روسها محض نزدیک شدن باروپا و پروسی ها برای توحید ممالك خود و دوختن پروس لهستانی به پروس و براندبورک که در دو جانب او واقع بودند.

برای امکان تجزیه بایستی لهستان بهمین حال هرج و مرج مانده و هیچ قوه ای در نجات او سعی نکند. اما در همین اوقات جمعی از ماگنا ها که احساس خطر کرده بودند بفکر افتادند که تغییری در تشکیلات مملکتی بدهند و وطن را خلاص کنند. کاترین و فردریک چون از این مقصود مستحضر شدند بعد از وفات آگوست سوم (اکتبر ۱۷۶۳) با یکدیگر قرار دادی بستند که نگذارند هیچ اصلاحی و تغییری در اوضاع لهستان وارد شود (۱۱ آوریل ۱۷۶۴). همچنین مقرر داشتند که تاج سلطنت لهستان را یکی از نجبای جوان لهستانی که از مقربان کاترین ملکه روسیه و موسوم به استانیسلاس پونیا توسکی بود تفویض کنند، ملکه این شخص را خدمتگزار مطیع و آلت سیاسی خوبی میدانست. برای اجرای مقصود کاترین چند فوج بداخله لهستان راند که تا ورشو پیش رفتند (مه ۱۷۶۴) و باین ترتیب جوان مشارالیه بسلطنت انتخاب گردید (۷ سپتامبر ۱۷۶۴).

روسیها
در لهستان
استانیسلاس پونیا توسکی هر چند دست نشاندۀ کاترین بود لکن از اقربای خانواده بزرگ کزار توریسکی محسوب میشد. پس این طبقه نجبای لهستانی را از تعقیب اصلاحاتی که شروع کرده بودند منع نکرد. نخستین اصلاح این بود که حق اعتراض یا و تو را از نمایندگان دیت سلب نموده و عمال دولت را مسئول پادشاه قرار دهند. اما حزب

وطنيخواهان با اين اصلاح مخالفت ورزیدند زیرا که نمیخواستند پادشاه جدید که دست نشاندۀ ملکہ روس است صاحب قدرتی بشود . با اینکه دولت اطریش که از عمق قضایا استحضار داشت کوشید که دولت فرانسه را از حقایق مستحضر سازد لیکن وزراء این دولت مخصوصاً شوازل مقصود را نفهمیده فقط بعنوان مخالفت با روسیه حزب وطنخواه لهستان را تقویت و در جلوگیری اصلاحات تشویق کردند ، شوازل جدّ بلیغ نمود که محض شکست سیاست روسیه طبقات قدیمۀ لهستان بهمان حال بماند و ندانست که این لطمه‌ای است بوحدت و استقلال این مملکت . معذاک نجبای لهستان انجمن اتحاد تشکیل داده و اصول اصلاحات را گذرانیده و مستقر نمودند .

پس کاترین و فردریک دوم بعنوان حفظ و دفاع ملل متنوعه لهستان از قبیل ارتودوکس ها و پروتستان ها دخالت کردند و گفتند باید قوانینی که حقوق ملل متنوعه را پایمال میسازد ملغی گردد و مجدداً قشون روس وارد لهستان شد و بقول فردریک که به ولتر مینویسد « حجت و برهان با تفاف توپ و سر نیزه وارد آن مملکت شد » در تحت نظر این قشون انتخابات مجلس دیت انجام یافت . سفیر روس کنت رپ نین (۱) که مردی خشن و تند خوی بود و چنان با لهستانی ها رفتار میکرد که کوئی رعیت روس هستند . از جمیع وکلای نوئس طوعاً و کرهاً التزام گرفت که در موقع تشکیل مجلس کاملاً مطیع اراده کاترین دوم باشند .

اما سولتکی (۲) کشیش بزرگ کرا کوئی که مرکز دینی لهستان بود با کمال جرئت برخاست و بمداخلات اجنبی اعتراض نموده پیشنهاد کرد که تقاضای کاترین و فردریک را رد کنند . سفیر روس او را با چند وکیل دیگر دستگیر کرده بانظامیان روس تحت الحفظ از لهستان خارج و به سمولنسک تبعید نمود .

جمعی کثیر از سناتور ها و نوئس ها از دیت خارج شدند . سفیر روس حکم داد که باقی نمایندگان باید قوانین راجعه بملل متنوعه را ملغی ساخته و اصلاحات اساسی

را نقض نموده و حق اعتراض یعنی لیبروم و تو^(۱) را مجدداً مستقر سازند. رپ نین سفیر روس این حق اعتراض را (پیرایه قانون اساسی) می نامید عاقبت نمایندگان از بیم جان و مال اطاعت کردند (۲۴ فوریه ۱۷۶۸).

اتحادیه بار وقایع سابق الذکر از هر حیث موجب رضایت حزب وطن خواہ شد اما الغاء قوانین راجعه بملل غیر کاتولیک و رضایت آمرانه اجنبیان در امور لهستان غرور ملی را برانگیخت و در شهر بار قرب سرحد اطریش جمعیتی بنام حفظ دین و آزادی تشکیل شد (اول مارس ۱۷۶۸). مقصود این جمعیت تجدید وضع قوانین منسوخه و خلع استانیسلاس پونیا توسکی بود لکن در همان اوقات در ایالت اوکرائی روسیه ارتدوکس ها نهضت کردند و میان این دو طایفه جنگ داخلی شدید و خونریزی فوق العاده در گرفت و پنجاه هزار و بقولی دویست هزار نفر عرضه هلاک شد و روسیه هم بنام حفظ پادشاه و تدمیر شورشیان (مقصود جمعیت بار بود) قشون به لهستان فرستاد.

جنگ عثمانی در ایام هجوم قشون روس بجنوب لهستان جمعی از اهالی از سرحد گذشته بشهر بالتا^(۲) که در قلمرو عثمانی بود پناه و روسیه بردند. روسها آنان را تعاقب کردند و گروهی از مسلمانان را بجاک هلاک افکندند (سپتامبر ۱۷۶۸). از آنجائیکه شوازل صدر اعظم فرانسه میخواست هر قسم هست دولت عثمانی را هم وارد جنگ کرده و باین وسیله شاید لهستان را نجات ببخشد در این موقع سفیر فرانسه را در اسلامبول که کشت دووِرژن نام داشت و بعدها بوزارت لوی شانزدهم نایل شد واداشت که سلطان عثمانی را بهیجان آورده وادار باعلان جنگ کند (۶ اکتبر ۱۷۶۸).

قشون ترک وِرژن در باب فوایدی که از دخول عثمانی بجنک تصوّر میکرد چندان بخطا نمیرفت اما امید فتح هم از آنها نداشت چنانکه به شوازل نوشته است «من عثمانیها را مسلح میکنم اما شکست خواهند خورد»

(۱) - liberum veto

(۲) - Baltia

سلطان عثمانی مصطفی ثالث که مردی هوشیار و کار آگاه بود و اوست که خیال حفر کانال سویز را داشت با وجود کمال سعی و کوشش از عهده تنسيق و تنظيم قشون پراکنده و بحریه از هم گسیخته عثمانی بر نیامد. پیاده نظام ینچری که در سوابق آیام محل^۱ رعب و بیم دول بود در این موقع بیک قشون چریکی مبدل شده بود که افراد آن در خانه ها بمیل خود زندگانی کرده و جز در وقت پرداخت حقوق روی سربازخانه را نمیدیدند. بهیچوجه انتظام و اطاعتی در میان نبود، افراد پیاده بنام مساوات اسلام اخطار میکردند که صاحبمنصبان هم باید مثل پیادگان باشند و حق سوار بودن ندارند. طرز اسلحه بسیار کهنه بود حتی سرنیزه هم بر سر تفنگ نداشتند. صاحبمنصب فرانسوی بارون دوتوت^(۱) که مأمور تنظیم قشون ترك بود در یادداشتهای خود چنین مینویسد: در موقع پاك كردن توپها توپچیان چون دیدند که آلت پاك كردن توپ را از موی خوك ساخته اند نظر بنجاست این حیوان در دین اسلام همگی بهیجان آمده و نزدیک بود شورش بر پا کنند. بیکی از پاشایان گفتند که محل آتشبار توپخانه را تغییر بدهد تا دشمن از عبور تنگه منع و دفع شود اما او توپها را بحال خود گذاشت و گفت «اگر خدا بخواهد در همین حال هم گلوله ما بدشمن خواهد رسید و از تغییر وضع توپها نتیجه حاصل نخواهد شد» در بحریه هم نظر بارتفاع جهازات استقراری نبود و بسهولت سفاین غرق میشدند همه کس علت را میدانست و لااقل میتوانستند که در جهازات جدید این عیب را رفع کنند اما این اصلاح ممکن نشد زیرا که عملجات میگفتند اگر کشتی را کوتاه بسازیم باید از بزرگی و بلندی عمامه هم کاسته شود تا شخص بسهولت عبور و مرور کند و این امکان پذیر نیست و برخلاف رسم قدیم است فردريك راجع بعثمانیان گوید «کوری چند از جمعی احوال شکست خوردند.»

جنگ شوازل برای انجام مقاصد خود و حفظ متّحدین لهستانی
گروهي از صاحبمنصبان فرانسه را برباست دوموریه^(۲) اعزام

(۱) - baron de Tott

(۲) - Dumouriez

داشت (۱۷۷۱) روسها با جلادت هر چه تمامتر مقام حمله گرفتند و از خشکی و دریا به‌عمانی روی‌آور شدند در خشکی قشون‌کاترین آژوف و ینگلی قلعه و شبه جزیره کریمه را متصرف گردیده و بایالات رومن وارد شده تا بخارست پیش رانده پس از تسخیر اسمعیل از رود دانوب گذشتند (۱۸ ژویه ۱۸۷۰).

در دریا سفاین روس از بحر بالتیک گذشته در انگلستان تجدید آذوقه جنگی کرده وارد دریای مدیترانه شد رئیس این سفاین الکسیس اورلوف^(۱) مینویسد: «اگر حریف غیر عثمانیان بود کار ما خیلی طول نمی‌کشید، لکن عثمانیها هیچ قدمی برای جلوگیری برنداشتند چنانکه قشون بحری روس بساحل یونان رسید و چون پیشتر اهل پلویونز یونان را روسها تحریک کرده بودند در این موقع شوریدند، این نخستین جنبش ملل عیسوی قلمرو دولت عثمانی بود که در قرن نوزدهم منجر به تجزیه آن دولت بزرگ شد. اما شورش یونانیان بزودی خاموش گردید، اورلوف روسی نتوانست از شورشیان حمایت کافی بنماید، عثمانیان بسختی و قساوت هر چه تمامتر با انقلابیون رفتار کردند، سفاین روس ببحر عثمانی در سواحل آسیای صغیر مصادف شد و در حوالی از میر (خلیج چشمه) جنگی سخت افتاد.

جنگ چشمه
اگرچه بحر عثمانی ۵۰ کشتی جنگی و بحر روس مرگب از ۲۰ جهاز بیشتر نبود معذک عثمانیها باقصی نقطه خلیج گریختند. در شب هفتم نهمین ژویه ۱۷۷۰ ساعت دو بعد از نصف شب روسها دو کشتی نفت انداز پرازمواد محترقه تهیه دیدند، این قبیل کشتی در آن عصر که جهازات را از چوب می‌ساختند حکم توریپیل اندازهای امروز را داشت، توپخانه روس هم مشغول باریدن گلوله و بمب شدند چیزی نگذشت که بحر عثمانی مثل تنوری کداخته شد که سفاین یکی پس از دیگری در آن مشتمل می‌گشتند و چون سفاین عثمانی تنگ بهم چسبیده بودند تا صبح از ۵۰ کشتی ده عدد بر روی آب باقی ماند. قریب نه هزار نفر هلاک شد، بعد از این واقعه ممکن بود که روسها بقسطنطنیه حمله

ببرند اما اورلوف با وجود اصرار امیر البحر انگلیسی الفینستون^(۱) مدتی بتزید گذرانید، در این مدت توت^(۲) مجال یافته سواحل بوسفور را مستحکم ساخت و حمله باسلامبول را محال نمود.

فردریک شکست پی در پی عثمانی که بفاصله ده روز در چشمه و اسمعیل مغلوب گشتند دول را برای تجزیه لهستان مصمم ساخت.

و تقسیم لهستان غلبه قشون روس و تسلط بر ایالات رومانی (مولداوی و والاشی)

ماری ترز و پسرش ژوزف دوم را سخت باضطراب آورد. ژوزف میخواست تمام سواحل رود دانوب جزء اطریش باشد و سرحد امپراطوری به بحر سیاه برسد و تسلط روسها بر رومانی مانع انجام مقصود او بود.

پس ماری ترز و ژوزف دوم خود را بعثماني نزدیک کرده و طرح عهدنامه ریختند که روس را اگر چه بجنک هم باشد مجبور بتخلیه ممالك متصرفه نمایند (ژویه ۱۷۷۱). این نزدیکی اطریش بعثماني فردریک دوم را بسیار بو حشت انداخت زیرا که بی اندازه مایل بصلح بود و میترسید بواسطه عهدی که با کاترین دوم در ۱۷۶۴ بسته است مجبور شود وارد جنک بزرگی گردد.

اضطراب دیگر فردریک از این راه بود که مبدا روسها و اطریشی ها با هم ساخته و عثمانی را میان خود قسمت کنند و قوای همسایگان پروس بدرجات افزوده شود و پروس بهمان حال بماند و رشته تعادل دول بضر او گسیخته گردد. تنه راه دفع این خطر آن بود که روسیه و اطریش خسارت جنک خود را از طریق تقسیم لهستان بدست بیاورند و باین ترتیب نظر بهمسایگی پروس بالهستان سهمی هم باورسد. فردریک این پیشنهاد را اول بوسیله برادر خود هانری دو پروس بمسلکه روسیه کرد و بعد جهد بسیار نمود که ماری ترز را هم بقبول آن وادارد. چون این کلام بگوش ماری ترز رسید حس شرافت و غیرت ذاتی او بهیجان آمد و گفت من حاضر نیستم « شریک جنایت آن دو عفريت شوم » و مینویسد: « من این سیاست را نمی فهمم که چون دو دولت بحکم زورمندی خود در صدد خفه کردن دولت بدبخت

(۱) - Elphinstone

(۲) - Tott

بیگناهی برآمدند دولت نالی هم بنام احتیاط آتیه و رعایت شئون حالیه خود از آن دو دولت ظالم تقلید نموده مرتکب همان ظلم شود، و مکرر میگفت من مصمم هستم که شرافت خود و «احترامات اروپا» را بر باد ندهم.

لکن ژوزف دوم طرفدار پیشنهاد فردریک شد، ژوزف که باندازه مادر خود ندامت وجدانی و شرم و عزت نفس نداشت میخواست تا میتواند نفع ببرد، کیسه را پر کند، پس رفته رفته مادر را موافق کرد. نخست با اصل تقسیم لهستان او را همراه نمود و گفت ممکن است در این حبص و بیص ایالت سیلزی هم بما برگردد زیرا که پادشاه پروس هرگاه دولت اطریش مانع تجزیه لهستان نشود حاضر خواهد بود که سیلزی را پس بدهد پس این پیشنهاد را بفردریک هم عرضه کردند، چون فردریک از سفیر اطریش این کلام را شنید جستن کرد و گفت: «خیر آقا من قبول ندارم پایم مبتلا بنقرس است اگر مغزم هم نقرس میداشت شاید این پیشنهادات در من تأثیری میکرد. من در باب لهستان صحبت میکنم و شما از ممالك خود من سخن بمیان میآورید!»

پس از تردید بسیار و «نوحه سرائی» بیشمار عاقبت در ۱۹ فوریه ۱۷۷۲ ماری ترز مصمم شد و چنین گفت: «باید تدبیر و حسن عمل بخرج داد و برای سود مختصر نام نیک را نباید بر باد داد و در پیشگاه عدل الهی و انسانیت خویشان را نباید شرمسار و محکوم کرد» مقصودش از این عبارت خوش ظاهر این بود که نام نیک و عدالت را نباید برای سود جزئی از دست داد مگر اینکه فایده هنگفتی عاید شود آن وقت جایز است.

معذلك قلباً هم ماری ترز از شرکت در این امر نادم بود و میگفت «شرم دارم که بعد از این واقعه روی خود را بمردم بنمایم.» و به پسر خود نوشته است: «در این مسئله که حقانیت اظهر من الشمس است من بقدری نادم و مضطربم که هیچگاه در عمر نظیر آنرا ندیده‌ام... آیا در معامله‌ای که شرافت خود را در مقابل مقداری خاک لهستان بر باد میدهیم چه سرمشقی بآیندگان خواهیم داد!» اما فردریک دوم

همیچوجه نظیر این دغدغه و اضطراب خاطر را احساس نمود و به پرنس هانری از روی استهزاء چنین نوشت: « این اقدام موجب اتحاد مذاهب سه گانه کاتولیک و ارتودوکس و کالوینیست خواهد شد زیرا که آن مذاهب مختلفه در سرزمین لهستان تلاقی نموده و توحید می یابند و این اتحاد مذهبی و مصالح عمومی اگر اسباب نجات روح ما نشود البته منجر بخیر و سعادت ممالك ما خواهد گردید. »

اولین قرارداد تقسیم در سن پترزبورگ بتاريخ ۲۷ ژویه ۱۷۷۲ با امضاء رسید، تقسیم کنندگان « بنام مقدس اقانیم ثلاثه... قرارداد تقسیم و محض حفظ مملکت لهستان از فساد و انحلال کلی، بترتیب ذیل کشور لهستان را میان خود بخش نمودند: ماری ترز کنت نشین زیس و گالیسیرا با ۲۱۶۰۰۰۰۰۰ سکنه و فردریک دوم پروس لهستان را باستثناء دانزیک و تورن با ۷۰۰۰۰۰۰ جمعیت و کاترین دوم قسمتی از لیتوانی واقعه در ساحل رود دونا و دنیپر را با ۱۱۶۰۰۰۰۰۰ سکنه تصرف کردند.

متحدین دیت لهستان را مجبور بتصویب این قرارداد نمودند، مجلس مزبور یکسال مقاومت کرد، عاقبت قشون روس و پروس و اطیش جمیع ایالات را فرو گرفت و مجلس را در ورشو بمحاصره افکند. شاه و دیت ناچار قرارداد را امضا کردند و متعهد شدند که طرز حکومت و تشکیلات سیاسی لهستان را کاکان باقی گذارند بموجب همین ماده اخیر بیست سال بعد دول متحده بهانه پیدا کرده جنایت را کاملاً بانجام رسانیده و لهستان را بالقطع تقسیم نمودند.

صلح قینارجی چون کار لهستان باین منوال خاتمه یافت بعثماني عطف توجه کردند، قشون روس از دانون گذشته و در خاک بلغار تر کتازی می نمود. اطیش در این موقع بعنوان میانجی وارد عرصه شد، روس و عثمانی در شهر کوچک قینارجی در حوالی سیلیستری (بلغارستان) صلح کردند (۲۱ ژویه ۱۷۷۴). روسیه از جمیع اراضی متصرفی خود صرف نظر نمود باستثنای آزوف. شبه جزیره کریمه از امپراطوری عثمانی مجزئ و مستقل گردید و سلطان متعهد

شد که همواره در حفظ عیسویان و صیانت کلیساها بذل مساعدت نماید و اقدامات دولت روسیه را که در حقّ سکنه ارتودوکس ایالات رومانی یا درباره کلیسای یونانی بعمل میآورد بحسن قبول استقبال کند. این مقررات اخیر که تحت ماده ۷ و ۸ مندرج شد اهمیت فوق العاده در سیاست اروپای شرقی داشت. در نظر اقوام مسیحی خاک عثمانی که از قرن شانزدهم ببعده ملوک مسلمانان محسوب میشدند دولت روسیه حامی طبیعی و منجی آینده بشمار آمد. همگی روی نیاز بسمت روسیه کردند و امید بآن دولت بستند. بموجب قرارداد قینارجی روسیه مکرّر در سیاست عثمانی دخالت کرد و از این تاریخ نفوذ آن دولت در بالکان شروع شد و در قرن نوزدهم آثار غریب از آن ظاهر گردید.

اما اطّریش حقّ میانجی گری خود را بطریق ذیل از سلطان عثمانی دریافت کرد و ناحیه بوکوفین را که جزء ایالت رومانی و در جنوب گالیسی واقع است متصرف شد و بدون انداختن يك توپ پدش از سایر دول باو رسید.

بعقیده کاترین دوم قرارداد قینارجی بمنزله تنقّس و توقّفی بود که روسیه در سیر خود بجانب دریای سیاه و بسفور مینمود. **طرح رینری**
 باعتقاد ژوزف دوم موضوع ناحیه بوکوفین چون در متن قرارداد **تجزیه عثمانی**
 قینارجی قید نشده و باصطلاح در ضمن عقد خارجی صورت گرفته عثمانیان حتّی الامکان در عمل آنرا باطّریش و اگذار نخواهند کرد و این تعلّل عثمانیان را میخواست بهانه ساخته « بلگراد و قسمتی از ایالت بوسنی را در جیب خود جای دهد. » این اشتراك منافع کاترین و ژوزف را بهم نزدیک کرد.

پس از ملاقات در سن پترزبورگ ۱۷۸۰ سلاطین مذکور در آوریل و مه ۱۷۸۱ عقد اتحاد بسته و بنا بر اصطلاح خودشان « قرار داد بزرگ یونانی » یعنی طرح تجزیه عثمانی را منعقد ساختند. بنابر این قرارداد متصرفات عثمانی در ساحل دنیستر بروسیه تعلق میگرفت بعلاوه یکی دو جزیره در دریای مجمع الجزایر و اطّریش هم تمام ممالکی که شصت سال قبل بموجب عهدنامه پوجاروات (۱۷۱۸)

باو متعلق شده بود به تصرف میاور دیعی قسمی از والاشی تا آلوتا در ساحل ایمن رود دانوب - بلغراد و شمال صربستان و بوسنی - و نیز مقرر شد که مولداوی و والاشی را مملکت خاصی قرار داده و تحت حمایت اطریش بگذارند (این مملکت جدید درست مطابق خاکرومانی در ۱۹۱۴ بود) باقی ممالك عثمانی از قبیل بلغارستان و روملی و مقدونیّه و یونان مملکتی میشد که پایتختش اسلامبول بود و تحت الحمايه روسیه میگردد و قرار گذاشتند که دول فرانسه و انگلیس و اسپانیا هم هر قسم بخواهند متصرفات عثمانی را در آسیا و افریقا فیما بین خود منقسم سازند و ظاهراً بنا بود مصر نصیب فرانسه شود.

این طرح بمقام عمل نیامد، ورژن بر بعضی ازین مقررات استحضار یافت و وزیر لوی شانزدهم را واداشت که در مصالحه با انگلستان شتاب نمایند تا هر چه زودتر فرانسه از جنگ امریکا آسوده شده و در صورت لزوم بتواند امپراطوری عثمانی را در مقابل تپاول روس و اطریش حفظ کند. معذک کاترین از خیال خود منصرف نمیشد، در سال ۱۷۸۷ شبه جزیره کریمه را بروسیّه ملحق ساخت. در مسافرت پر هیاهو و پر غوغائی کاترین بایالات جنوبی روسیه کرد و تا سباستوپول پیش آمد طاق نصرت هائی که در معبر او برافراشتند که در روی آنها عبارت «طریق مملکت بیژانس» نقش شده بود (اشاره بدولت قدیم بیژانس است که روسیه میخواست مجدداً در عثمانی قائم ساخته و خود سرپرست آن گردد) کاترین درین سفر مجدداً با ژوزف دوم ملاقات کرد.

جنگ عثمانیها در مقابل این تظاهرات خشم انگیز اعلان جنگ دادند (۱۶ اوت ۱۷۸۷). ابتداء در چند محل برقشون اطریش غالب شدند خاصه در ظاهر شهر بلغراد و ترکها از دانوب عبور کرده در ایالت نمسوار ترکتازی نمودند (او - سپتامبر ۱۷۸۸) لکن روسها در مصب رود بوک در دریای سیاه بحریه عثمانی را درهم شکسته و بحمله حصن حصین اوتچا کف را تسخیر نمودند (۱۷ دسامبر ۱۷۸۸). بعد از چندی اطریشی ها

انتقام خود را گرفته بلکهراد را متصرف شدند (اکتبر ۱۷۹۰). روسها بوکارست و سووُرف (۱) را مسخّر ساخته بیک حمله شهر اسمعیل را گرفته بیست و شش هزار نفر از قشون عثمانی را کشته و معبر رود دانوب را باختیار خود آوردند.

این فتوحات برای روس و اطیش چندان مفید نیفتاد زیرا که انگلستان و پروس را بهم نزدیک کرد. پروس مثل همیشه از توسعه و ترقی ممالک همجوار بیم داشت بلکه بر همسایگان حسد میبرد. این دو دولت پادشاه سوئد گوستاو سوّم را تحریک کردند که بایالت فنلاند روسیه هجوم کرد و نزدیک شد که سن پترزبورگ را بچنگ آورد (ژویه ۱۷۸۸) و پروس هم ملیون لهستان را بر ضد روسیه بهیجان آورد و حسّ ملیّ آنان را تحریک نمود.

اما انقلاب فرانسه که در این هنگام مشتعل شد تمام نقشه ها و قرار دادها را بهم زد. گوستاو سوّم برای اینکه از جنگ فارغ شده و بتواند بکمک لوی شانزدهم بیاید با روسیه صلح کرد (او ۱۷۹۰). اطیش هم که از رفتار دولت پروس و شورش رعایای بلژیک بیمناک شده بود با عثمانی درسیستوا (۲) صلح نمود (۴ او ۱۷۹۱) علت هیجان اهالی بلژیک تغییرات و بدعتهایی که ژوزف دوم در آن مملکت معمول داشت (۳). کاترین هم در ژانسی با عثمان مصالحه نمود (۹ ژانویه ۱۷۹۲) و بتصرف قلعه اوچاکف اکتفا کرده تمام همت خود را بجانب اوضاع لهستان معطوف ساخت و در نتیجه اراضی و نواحی وسیعه نصیب او گردید.

تجزیه سال ۱۷۷۲ اکثر نجبای لهستان را آگاه ساخت که
دومین
تقسیم لهستان
باید تشکیلات مملکت عوض شود و مجلس دیت محض اجرای
این قبیل تغییرات اساسی در سنه ۱۷۸۸ خود را مجلس
مؤتسان معرفی کرد. فردریک گیوم ثانی جانشین فردریک دوم هم این منظور را تقویت نمود و دیت را نوید داد که اگر لازم باشد قشون پروس را برای حفظ اصلاح طلبان بلهستان خواهد فرستاد. بعد از دو سال کوشش دیت در ۱۷۹۱

(۱) - Souvorof (۲) - Sistova

(۲) - صفحه ۱۴۵ رجوع شود

قانون اساسی را بانجام رسانید و دولت لهستان را حکومت مطلقه موروثی و متمرکز ساخت و علت العلل ضعف و ناتوانی را که حق اعتراض یا لیبروم و توی نمایندگان بود ملغی ساخته و مقدمات تدارك شصت هزار لشکر را فراهم گردانید.

کاترین معترض شد و بموجب قرار داد ۱۷۷۲ بخاک لهستان لشکر کشید، چون اهل لهستان بفردريك گيوم متوسل شدند پادشاه پروس با کاترین اظهار موافقت نمود زیرا که از اهل لهستان رشوه و تقدیمی که انتظار داشت دریافت نکرده بود. مقصودش از ابراز همراهی و مساعدت در سابق این بود که مجاناً صاحب اراضی مصب رود ویستول و قلعه داتريك شود اما دیت تقاضای او را رسماً رد کرد (۲۳ مه ۱۷۹۱).

لهستانی‌ها از دو جانب باقشون روس و پروس مواجه شدند و جمعی از هموطنانشان که از روی جهالت خود را طرفدار آزادی مشنوم و بی اساس سابق معرفی میکردند بمهاجمین کمک کرده و برای احیاء طرز حکومت قدیم اتحادیه تارگوویتز (۱) را تشکیل دادند (مه ۱۷۹۲). در نتیجه چون سال ۱۷۹۳ فرارسید بار دیگر لهستان میان روس و پروس تقسیم شد، تورن و داتريك بپروس رسید و قسمت اعظم ایالت لیتوانی نصیب روسیه گردید.

برای اینکه تقسیم دوم را نیز صورت قانونی بدهند روسیه و پروس اتحادیه تارگویتز را مجبور بتصدیق و امضای تقسیم نامه کردند و مجلس دیت مرگب از نمایندگان این فرقه تشکیل شد. نمایندگان از این تکلیف مالا یطاق دهشت افتادند، سربازان روس مجلس را محاصره کردند و توبها را بجانب محل جلسه استوار نمودند معذلك نمایندگان بیست روز تمام مقاومت ورزیدند. محاصرین راه آذوقه را بر وکلا بسته و آنها را در فشار گرسنگی افکندند، عاقبت در شب ۱۳ ژویه بمب اندازان روس بمجلس هجوم آوردند و یکی از صاحب منصبان فریاد زد: «آیا دیت قرار داد را امضا میکند یا نه؟» هیچکس جواب نداد. روسها این سکوت را موجب رضاشمرند.

سوئین تقسیم لهستان

چند ماه بعد وطنخواهان در کراکوی شورش کرده و اسلحه برداشتند (۲۴ مارس ۱۷۹۴) در این دفعه دهقانان بحمايت اشراف و نجبا برخاستند و داسهای زراعتی را برداشته بدشمن روی آوردند. رئیس شورشیان کوسیوسکو (۱) بود از صاحبمنصبانی که در امریکا با اتفاق لافایت فرانسوی داد شجاعت داده و شهرت بزرگ یافته بود. سه لشکر از روسیه و پروس و اطریش بر لهستان هجوم آورد. جنگ سه ماه دوام یافت و عاقبت کوسیوسکو در ماسی جوبنتر (۲) شکست سختی خورد (۱۰ اکتبر ۱۸۹۴) چون روسها بر داری سووروف قصبه پراگا را در نزدیکی ورشو محاصره گرفتند و دوازده هزار نفر را بقتل رسانیدند جنگ خاموش شد (۴ نوامبر ۱۷۹۴).

در اینوقت بار سوئ لهستان تجزیه شد و سر تاسر آن مملکت میان سه دولت مزبور تقسیم گردید، پروس شهر ورشو را بخاک خود ملحق ساخت و روسیه بقیه السیف ولایت لیتوانی را گرفته و اطریش کراکوی را ضمیمه مملکت خود نمود (۳ ژانویه - ۲۴ اکتبر ۱۷۹۵).

تتایج تقسیم لهستان

بطوری که بعد خواهیم دید (۳) تجزیه لهستان از لحاظ سیاست فرانسه اهمیت زیادی الوصف داشت زیرا که سه دولت بزرگ شمالی مشغول و سرگرم این تقسیم شده و مجال دادند که انقلاب کبیر فرانسه قوت یافته و در اروپا منتشر گردد. نتیجه دیگر این بود که دول روسیه و پروس و اطریش که شرکاء جرم بودند بایکدیگر متحد شده و اتحادیه دول ثلاثه را تشکیل دادند. این اتحادیه در مدت امپراطوری ناپلئون سخت ترین دشمن فرانسه محسوب میشد و چون در سنه ۱۸۱۵ ناپلئون مغلوب گردید این اتحادیه بر اروپا تسلط کامل یافت. بعد از آن تاریخ اتحاد مزبور کراراً منحل و باز پیوسته گردید تا سنه ۱۸۷۸ که بکلی منحل گردید.

(۱) - Kosciusko

(۲) - Meciejovitz

(۳) - بفصل یازدهم کتاب رجوع شود

فصل دهم

صفات عامه قرن هیجدهم

جامعه فرانسه - محافل - مصادر امور مالیه - صنایع - علوم ادبیات - افکار فلسفی و اقتصادی «استبداد منور» اداره نظر

جامعه فرانسه در قرن هیجدهم با قرن هفدهم تفاوتی نداشت و بسط طبقه تقسیم میشد: دو طبقه ممتاز یعنی روحانیون و نجبا و یکی غیر ممتاز یعنی رعایا و سنگینی بار بالتمام بر این طبقه سوّم وارد میشد. در عهد لوی پانزدهم بهیچوجه تغییری در این طبقه بندی رخ نداد فقط باید گفت که بعد از مساعی لاس در اصلاح امور مالیّه صنف جدیدی در پاریس روی کار آمد که آنان را ارباب مالیات یا مستوفیان باید نامید و این صنف تشکیل میشد از تحصیلداران بزرگ مالیات غیر مستقیم و مستأجرین جزء و کل مالیاتهای مختلف و صرافان. این صنف در پاریس اهمیت خاصی یافت.

اگرچه در خارج اوضاع اجتماعی بهیچوجه تغییری نکرد معذلک طرز فکر مردم تبدّل و تحوّل عمیقی یافت. حکماء و علمای اقتصاد مثل مونتسکیو، ولتر، روسو و مؤلفین دایرة المعارف از قبیل دالامبر و دیدرو مفاهیم جدید آزادی و عدم تعصب دینی و مساوات را منتشر ساخته و اصولاً عیوب و نقایص حکومت مطلقه را اثبات نمودند و وقایع و اعمال حکومت مزبور هم مؤید نظر فلاسفه بود. آثار این نویسندگان و افعال ادارات تابعه پادشاه مقدمات انقلاب ۱۷۸۹ را فراهم میساخت.

۱

اوضاع اجتماعی فرانسه - محافل - عمال مالیات - صنایع - علوم

وضع دهقانان اکثر ملّت فرانسه قریب هفت هشتم اهالی در خارج شهر میزیستند راجع بوضع زندگانی سکنه و دهات و مزارع فرانسه در قرن

هیچ‌دهم نمیتوان نظر جامع و دقیقی اظهار داشت زیرا که جهت جامعه که بتوان انتزاع کلیت از آن نمود در بین نبود، در هر ناحیه قسمی و در هر بلوک طوری بود، مثلاً در ایالات فلاندر و ارتوا و نورماندی و آلزاس و روسیون و دشت لیمانی در اُورنی زراعت کامل میشد و روستائیان نا اندازه‌ای در خصب نعمت میزیستند، اما بقیه ایالت اورنی و لیموزن و بریگور و گاسکونی و برتانی و غیره عبارت بود از اراضی لم‌بزرع و بایر که سکنه آنها در کمال فقر زندگی کرده و جز شاه بلوط یا چغندر یا یونجه و گندم سیاه غذایی نداشتند و در بعضی نقاط این قوت لایموت هم همیشه بدست نمی‌آمد. در ایالت اُورنی در سال ۱۷۴۰ بنا بر قول ماسیون کشیش کلرمون اکثر دهقانان «در نهایت پریشانی بودند نصف سال نان جو هم بدست نمی‌آوردند، در خانه آنها اناث الیت یافت میشد» خانه‌های دهات مثل قرون وسطی در اطراف کلیساهای کوچکی دایره‌وار ساخته شده و قبرستانی آنها احاطه میکرد و دیوار آنها از چینه و گِل بنا میشد. لکن استثناء در بعضی نقاط عمارات سنگی هم بنظر میرسید. در این ابنیه در و پنجره کمتر می‌ساختند و اگر مخرجی باز میکردند دری محکم و بی‌منفذ بر آن نصب مینمودند. شیشه مرسوم نبود و جزء اشیاء تجملی منزل توانگران محسوب میگردید. در بعضی کلبه‌های دهقانی اناثیه بقدری ساده و ابتدائی بود که شخص گمان میکرد در قرون وسطی زندگی میکند. کف اطاق را بجای چوب از گل فرش میکردند و ظروف را غالباً از چوب می‌تراشیدند اما در برخی نقاط عمارات عالیه دیده میشد که کف اطاقها را از چوب یا آجر و سنگ مفروش ساخته و تخت خواب و نیمکت و میز و صندلی و گنجه و قفسه و دولابچه بر از ظروف چینی ناهموار گذاشته بودند. در این نواحی روستائیان لباس ماهوت میپوشیدند و زنان در ایام مهمانی و اعیاد البسه فاخره در بر میکردند. بعکس سایر نقاط که رعایا زمستان و تابستان جز یکدست لباس ژنده از پارچه درشت در بر نداشتند و فقط در زمستان کفشی چوبی بپا میکردند. در موقع زراعت باران‌ها را تازانوبرهنه مینمودند و بقدری نامیز و کثیف بودند که یکی از سیاحان انگلیسی آرتور بانگ در سنه

۱۷۸۸ آنها را « مزبله متحرک » نام نهاده است و در بعضی ایالات هنگام عید نوئل هیچ دهقانی نبود که هر سال لااقل خوکی قربان نکند و در ایالات دیگر اشخاصی که در ظرف سال بخوردن گوشت موافق میشدند و حتی در مواقع عید هم دستشان بگوشت میرسید انگشت شمار بودند.

من حیث المجموع اگر احوال رعایای فرانسه را ملاحظه کنیم می بینیم در عهد لوی پانزدهم بهتر از دوره لوی چهاردهم بوده اند. معذلک در نصف اول قرن هیجدهم مکرر قحط و غلارخ داد. از ۱۷۲۳ تا ۱۷۵۶ که سی و سه سال میشود نه مرتبه قحطی بزرگ واقع شد که اگر چه در فرانسه عام نبود ولی ایالات کثیره را فرو گرفت. ایالت اُورنی سه سال پی در پی دوچار قحطی شد. بقول دارژان سون در ایالات من وشارتر واورلئان « مردم قوتشان گیاه بود و مثل مگس گروه گروه میمردند » در سال ۱۷۷۰ ایالت اُورنی بار دیگر گرفتار قحطی شد و موتیون ناظر ایالت مزبور شرحی نظیر گفتار دارژان سون در این باب نوشته است.

معذلک بعد از ۱۷۶۰ وضع دهقانان رو به بهبودی نهاد، جمعیت زراعت فرانسه که از اوایل قرن هیجدهم رو با افزایش داشت در ظرف سی سال (۱۷۶۰-۱۷۸۹) از هفده به بیست و پنج ملیون رسید. قیمت غلات تغییر کرد و نرخ ترقی نمود، مردم بزراعت مایل شدند و برخی از نجبا و اعیان بزرگ در دهات خود ساکن شدند و مراقب زراعت گشتند و نسبت بکار دهقانان و حیات برزبگران تعلق خاطر پیدا کردند. در چندین ایالت بنا بر امر ناظر کل مالیات برتن^(۱) (۱۷۵۹) تحصیلداران و نظار ایالات امور فلاحی را بمسابقه گذاشته و تشویقات فوق العاده کردند و حتی محلی هم برای تعلیم فلاحت ترتیب دادند. پارمانتیه^(۲) زراعت سیب زمینی را رواج میبخشید و این محصول مکرر دهقانان را از چنگال قحط نجات داد. معذلک اراضی محصول بسیار نمیآورد زیرا که احشام در دهات زیاد نبود و دهقانان نمیتوانستند کود کافی تهیه کرده زمین را

(۱) - Bertin

(۲) - Parmentier

رشته بدهند. ابزار و اسباب کار قدیمی و ناقص بود، گاوآهن که عبارت از قطعه چوبی بود پوشیده از لوح آهن انقدر قوت نداشت که زمین را شیار نماید. از طرفی هم وسایط نقلیه برای حمل محصولات وجود نداشت اگرچه در سرتاسر خاک فرانسه شوارع بزرگ بود و در عهد لوی پانزدهم قریب بیست هزار کیلومتر راه ساختند لیکن از قریه بقریه دیگر جز طرق باریک وجود نداشت که باندک بارانی از حیث ارتفاع خارج میشد و عبور و مرور از آنها امکان نداشت.

از طرف دیگر دهقانان از مالیات جدید ترسیده و چندان اهمی در بهبودی زراعت خود نداشتند زیرا که تا اولیاء دولت میشنیدند که فلان ناحیه قدری از صعوبت خارج شده و فراخی یافته است فوراً مالیاتی جدید وضع میکردند. دارژان سون حکایت میکند که «یکی از مأمورین مالیه به دهی که خانه بیلاقی من آنجاست آمد و اظهار داشت که باید بر مالیات این ده افزود زیرا که دهقانان فربه در آن دیده و در مدخل بعضی خانها پر مرغ مشاهده کرده است.» آدام اسمیت^(۱) که از علمای اقتصادی بزرگ انگلستان است در ۱۷۶۴ گردش در خاک فرانسه نموده و چنین مینویسد: «دهقانان از بیم آنکه مبادا آنها را قوی دانسته و محکوم بمالیات جدیدی کنند در نمایش فقر خود مبالغه نموده و هنگام زراعت بدترین و سست ترین اسباب شیار را بکار میبردند که دلیل بی چیزی آنان باشد» اما بمحض اینکه موقع وضع مالیات میگذشت روستائیان بسرعت و شدت هرچه تمامتر بکار میپرداختند. لوی شانزدهم چون در سال ۱۷۷۶ مقرر داشت که هر قدر از اراضی لم یزرع و باتلاقی شیار شود تا ۱۵ سال از پرداخت مالیات معاف خواهند بود، رعایای ایالات فقیر بیش از دویست هزار هکتار زمین را قابل زراعت کردند.

شهرها مجموع سکنه بلاد از سه میلیون تجاوز نمیکرد یعنی يك ثمن کل جمعیت فرانسه، اما امروز بیش از سه ثمن در شهر منزل دارند. علت آن بود که صنایع و کارخانها وسعتی نداشت و مثل امروز هزاران هزار

صحرا نشینان را برای عملگی بشهر نمیکشید.

سکنه شهر عبارت بودند از نجبا که در عمارات شهری خود منزل داشتند و دیگر مایل بسکونت در قلعه های کهنه و ناراحت خود نبودند و کسبه و توانگران که از عواید خود معاش میکردند و صاحبمنصبان یعنی عمال دولتی و قضا و تجارت و صنعتگران و پیشه ورانی که مصنوعات آنها از ملزومات روزانه مردم محسوب میکردید مثل خباز و قصاب و خیاط و بنا و نجار و قفل ساز و غیره.

جمعیت شهرها نسبتاً بسیار کم بود، پاریس که سواد اعظم محسوب میشد در سال (۱۷۵۰) ۶۰۰،۰۰۰ سکنه داشت و در ایام انقلاب پنجاه هزار بر آن افزوده گشت. شهر لیون که بواسطه صنعت ابریشم بعد از پاریس بزرگترین بلاد فرانسه بود صد هزار نفر بیش نداشت، جمعیت بلاد عظیمه دیگر مثل بنادر ماری و بوردو و نانت و روان و هاور از ۵۰،۰۰۰ هزار تجاوز نمینمود. بعد از بنادر مذکوره مهمترین بلاد کرسیهای ایالات بود که پارلمانهای ولایات در آنجا منعقد میگشت مثل عتزر و استراسبورگ و نانس و دیژون و کائن ورن و کلرمون و تولوز و مون پلیمه و غیره.

اغلب این شهرها وسعت یافته و رو بتغیر نهادند، خندقهای قدیم را انباشته و خیابانهای مشجر ساختند. در ردیف محلات قدیمه و کوچه های کیچ و تنگ یادگار قرون وسطی محلات جدیده دارای معابر وسیعه و عمارات عظیمه بسبک تازه و ترتیب خاص تدارک گردید. نانس که پانخت استانیسلاس لکنزینسکی بود و همچنین رنس و بوردو و نانت و غیره ابنیه ای دارند که هنوز هم از ترقیات آن ایام حکایت میکند.

پاریس در پاریس بیش از سایر بلاد تغییرات بعمل آمد. از باستیل تا میدان سنت هونوره خندقهای قدیم را انباشته و خیابانهای بزرگ که هنوز هم باقی است ساختند. این خیابانهای مشجر دارای دکان شیرینی فروشی و رستوران و بازیگر خانه شدند و قهوه خانه های مجلل که غالباً نوای ساز و آواز از آنها بلند بود تفرجگاه مطلوب اهالی پاریس گردید. قهوه خانه های

آن زمان که شبیه باطاق چای خوری امروزه اروپائیان است در آن عهد تازگی داشت . اگرچه شراب و سایر مسکرات در آن فروخته نمیشد مردم بقدری بآنها اقبال نمودند که از ۱۷۲۳ تا ۱۷۸۸ عده آنها از چهارصد باب بیک هزار و هشتصد رسید . در منتهی الیه خیابانها کوچه شاه و میدان لوی پانزدهم که اکنون بمیدان کنه کرد معروف است ساخته شد و کابریل دو هتل با ستونهای بسیار در آن بنا گذاشت . باغ پاله روایال که ملك دوك دورلئان بود دارای ساباط و دگا کین بسیار قشنگ شد و جوانان و ظرفای شهر آنجا را وعده گاه قرار دادند و در مرکز پاله روایال قهوه خانه معروف روتوند^(۱) مرکز نویسندگان و ارباب قلم محسوب گردید . بعضی از شاهزادگان بزرگ و مستوفیان توانگر قصور عالیه بنا نهادند مثل عمارت بیرون و عمارت روهان و عمارت سوبیز^(۲) که امروز محل ضبط ملق شده است .

اما مرکز شهر تادیر زمانی بحال قدیم باقی ماند ، قبرستان اینوسان که در حوالی بازار بود تا ۱۷۸۶ دیده میشد . تا زمان انقلاب کبیر خانه های بسیار در روی پلها باقی بود ، در وسط کوچه های تنگ و تارک بجای مجاری زیرزمینی کنونی برای دفع کثافات و فضولات شهر نهر های سرگشاده بنظر میرسید ، پیاده روجود نداشت ، در کنار دیوارها سنگهای بزرگ گذاشته بودند که پیادگان هر وقت کالسکه میکزد خود را به پناه آن بکشند و از چرخ کالسکه در امان باشند .

معذلك ترقی روزافزون بود ، در دوانتهای کوچه اسم کوچه را درسنگ کنده و نصب کرده و خانه ها را نمره زدند . در شب چراغهای نفتی که بوسیله طناب میآویختند روشن شده و از فواصل بعیده جزئی روشنائی پیدای عابرین میافکنند . بعد از خروج از تیار یا قهوه خانه شخص با چند شاهی وسیله نقلیه از قبیل کالسکه و غیره بدست میآورد ، یکی از اهالی پاریس چندین قوطی در معا بر نصب کرده و مراسلات شهری را روزی سه مرتبه بوسیله فرّاشان خود توزیع مینمود ، این مؤسسه را پست کوچک مینامیدند . هیچ شهری باندازه پاریس آمد و رفت و هیاهو و جنجال

(۱) - Rotonde

(۲) - Biron, Rohan, Soubise

نداشت ، در کوچه ها دوره گردها و کسبه طواف نموده و بفریاد بلند متاع خود را میفروختند . سبب زمینی فروش ، بستنی فروش و آب کش و غیر ذلك باقسام و اطوار مختلفه بانگ میزدند و هر يك بنحوی امتعه خود را وصف نموده و بفروش میرسانیدند . اهالی شاد و خندان و بسیار مؤدّب بودند بحدّی که خارجیان از فرط ادب اهل پاریس در عجب میماندند .

نویسندگان در قرن هیجدهم دوطبقه جدید مقامی ارجند در هیئت جامعه حائز شدند یکی نویسندگان و دیگر مستوفیان . طبقات مختلفه و اصناف متباینه اهالی که جهت جامعه نداشتند از حیث اشتراك در مسائل ادبی كم كم بهم نزدیک شدند و مردمان گوناگون از هر حرفه و پیشه و هر طبقه و هرزی بایکدیگر رابطه یافتند مثل درباریان و نجبا و عمال دولت و ارباب سیف و قلم و مستوفیان و توانگران (بورژوا) و فلاسفه و علمای اقتصاد و دانشمندان و صنعتگران و غیره بطوری که از مجموع آنها يك طبقه مخصوصی بنام منورین یا متفکرین پیدا شد که احترام فضل و هنر تا اندازه ای حدود و امتیازات طبقاتی سابق را محو و زایل نمود . در میان این جمع ادبا و متفکران درجه اولی مهمترین مقام را حائز شدند . تفاوت میان نویسندگان قرن هفدهم و قرن هیجدهم آنکه آنان بیشتر در پی زینت الفاظ و تعبیّرات لطیفه ادبی بودند و اینان قوای خویش را مصروف بحث در مسائل عمومی و مابه الابتلائی جمهور خلق میکردند و در مطالبی قلمفرسائی مینمودند که افکار عامه را بهیجان آورد مثلاً مطالب کلیّه ای که قرن ها اساس حیات اجتماعی بشمار میآمد از قبیل مسائل اخلاقی و سیاسی و اجتماعی . مرکز این طبقه از دانشمندان پاریس بود لکن در کرسی ولایات نیز اعضائی داشتند که در اکادمی های محلی حضور بهم میرسانیدند و این اکادمی ها کانون علم و فضل محسوب میشدند .

متصدیان امور مالی نفوذ علمای ثروت و اقتصاد هم کمتر از ادباء و فلاسفه نبود بلکه افکار آنان تازه تر از گفتار حکما بنظر میآمد . متصدیان امور مالی در عهد لوی چهاردهم نیز بسیار بودند که بعنوان دلالی

یا اجاره و استجاره منابع عایدات مملکت دست درکار بودند و با فروش مشاغل و مقامات دولتی یا معاملات در مالیاتهای غیر مستقیم ثروت هنگفتی فراهم میآوردند و چون این طبقه پست تدریجاً بعلت تمول وارد طبقات عالیه شده و با نجبا وصلت میکردند طرف بغض و کینه عامه قرار گرفته بودند. وضع و شریف متفقاً و با این اشخاص نو دولت دشمن بودند و چون غالباً در زمان سابق سمت ملازمت و نوکری داشتند این منشاء خسیس را ننگ و عار آنان میدانستند و بنا بر قول و بان این اشخاص را « زلوهای خونخوار مملکت » میگفتند. در ربع اول قرن هیجدهم زحماتی که لاس برای احیای اقتصادیات و مالیه مملکت فرانسه کشید مراکز تمول را تغییر داد یعنی بسیاری از متمولین را فقیر و جمعی از اینوایان را ثروتمند کرد و متصدیان امور مالی هم یش از یش مورد توجه طبقات عالیه شده و دختران خود را بنجبا دادند زیرا که نجبا و اعیان میخواستند باین وسیله موجب و مستمری دیوانی خود را تثبیت و احیاء کنند. کم کم مردمانیکه از خانوادههای قدیم و نجیب بودند وارد صنف عمال مالیه شدند و حتی نجبای درجه اولی که نام نیک و شرافت موروث داشتند در زمره مأمورین مالیه داخل گشتند و ثروت خود را در طرق پسندیده بکار بردند. این وقایع حسن ظن طبقه منوره را نسبت بمتصدیان مالیه خاصه مهمترین صنف آنها که وزراء (بمعنی مستوفیان کل ایالات) بودند و حق افزودن و کاستن مالیات را داشتند.

عمال

بزرگ مالیه

مأمورین مالیه که عده آنها روز بروز زیاد میشد در میان خود مراتبی داشتند. بالاتر از همه مستوفیان بزرگ یا (وزراء) بودند و مآدودن آنان معاونین مستوفیان و دلالان کل و دلالان جزء و تحصیلداران و پیشکاران و امناء بودند که جمعاً در تمام فرانسه عده آنها بسید صد هزار نفر بالغ میشد. مستوفیان درجه اول را کار دینال دوفلوری « ستونهای ملک » لقب داده بود و مردم آنان را غارتگران ملک میخواندند (بنا بر تشابهی که میان لغت ستون و غارتگر در زبان فرانسه است) در ۱۷۷۰ چهل تن از این مستوفیان

اتحادیه‌ای تشکیل دادند و بعد عده آنها بشت رسید. وصول مالیات‌های غیرمستقیم و حقوق گمرکی و عایدات فروش نمک و توتون و رسوم مسکرات و اوراق قمار و غیره با این اتحادیه بود. از این مهربداری منفعت میبردند که نخست در سال ۱۷۲۶ مبلغ پنجاه و پنج میلیون مال الاجاره بدولت میپرداختند و در سنه ۱۷۵۵ پذیرفتند که صد و ده میلیون تأدیه کنند. در آغاز انقلاب این مبلغ بیکصد و هشتاد میلیون هم رسید. بعضی از این مستوفیان صاحب ثروت هنگفت شدند که آنوقت در انظار بسیار گراف مینمود. دو نفر دارای سی و سه میلیون شدند که امروز معادل ۲۵۰ میلیون است. بالطبع زندگی خیلی عالی و تجمل فوق العاده مثل شاهزادگان بسیار بزرگ داشتند. عمارات عالی و قصور مزینه میساختند و آثار صنعتی گرانها در خانه خود گرد میآوردند و تالارهای مخصوص مزین بنقاشی و غیره میپرداختند که باصطلاح آنزمان «کابینه» مینامیدند. صنعتگرانرا تشویق و ترغیب میکردند و خود را محور صنایع و آداب معرفی مینمودند (مثل صرافان فلورانس در دوره تجدید بزرگ اوایل قرون جدید). مثلاً یکی از مستوفیان کروزا نام (۱) و اتو (۲) نقاش را که در ابتدای کار خود بود تشویق بسیار نمود. اطاقها و مخازن خود را که بیش از چهار صد پده نقاشی از استادان بزرگ مثل روبن (۳) و تی تین (۴) و واندیک (۵) و ورونز (۶) در آن بود باختیار آن نقاش جوان گذاشت. همچنین دیگری از این رجال مالیه موسوم به هلوئیوس (۷) پسر یکی از اطبای مشهور که مادموازل دولینه ویل (۸) از اهل لورن و از منسوبان امپراطور فرانسیس اول را بزنی گرفته بود سالی سیصد هزار لیبره به صنعتگران و ادبا صله و انعام میداد و اطاق زن او را که انجمن فضا بود در آنزمان «مجلس عمومی فلاسفه اروپا» میخواندند. خود هلوئیوس هم چیز مینوشت کتاب او را که موسوم به «روح بود» چون از عقاید مادیون حکایت مینمود با مر پارلمان در سال ۱۷۵۹ یکنفر درخیم در آتش افکند. لا ووازیه که موجد علم شیمی جدید است از زمره این رجال بزرگ مالیه محسوب میگردد.

(۱) - Crozat (۲) - Watteau (۳) - Rubens (۴) - Titien (۵) - Van Dych
(۶) - Veronèse (۷) - Helvétius (۸) - Mlle de Ligniville

مستوفیان بقدری اهمیت حاصل کردند که شاه نه فقط خود را در امور مالی بآنها محتاج میدید بلکه گاهی آنان را مأمور وزارت مالیه یا وزارت داخله هم میکرد. یکی از صرّافان موسوم به پاری دوورنی مأمور شد که بعد از ورشکست لاس حسابات او را تصفیه کند و آخرین وزیر پادشاه که قبول عامّه داشت و میتوان گفت که بواسطه همین قبول عام در ژویه ۱۷۸۹ خاّك مذلت و سوگواری بر سر سلطنت استبدادی فرانسه ریخت نکر^(۱) بود که از جمله صرّافان بشمار میآید^(۲).

کلوب
آنتروسل^(۳)
مجامع ادبی و صنعتی که در منازل اعیان تشکیل مییافت موجب تشیید روابط نجبا و نویسندگان و صنعتگران و مستوفیان گردید. این مجامع یا سالون که از مختصّات قرن هیجدهم بنظر میآید از مختّرات این قرن نیست بلکه در قرن هفدهم مجامع مهمّی در خانه رامبویه و غیره تشکیل مییافت. این انجمنها موضوع بحث مختلف داشتند، در انجمن نسوان مطالبی و در انجمن رجال مسائل مخصوصی گفتگو میشد، در قرن هفدهم نمونه این اختلاف را بیشتر در مجمع دوستان کونرار^(۴) و کلوب آنتروسل میتوان دریافت. در مجمع دوستان کونرار در باب مسائل ادبی مثل بیان عواطف و احساسات و محاسن و قبايح اشعار و حسن استعمال اصطلاحات ادبیّه و معانی لغات و غیره بحث میکردند، در واقع همشان مصروف تحسین و تنقیح زبان بود، ریشلیو صدر اعظم فرانسه بطوری که در تاریخ قرن هفدهم مذکور شد از این مجمع غیر رسمی استفاده کرده و آنرا مبدل بیک هیئت رسمی موسوم به آکادمی فرانسه نمود، نخستین کار آکادمی انتقاد تیائر سید^(۵) تألیف کورنی شاعر فرانسوی بود.

اما کلوب آنتروسل بیشتر مذاکراتشان علمی بود و صد سال بعد از تشکیل آن کار دینال فلوری مصمّم شد که آن مجمع را مبدل با آکادمی علوم اخلاقی و سیاسی

(۱) - Necker

(۲) - فصل سیزدهم رجوع شود

(۳) - Entresol (کلمه آنتروسل بمعنی لطیفه اول عبارت است)

(۴) - Conrard (۵) - Cid

نماید. منشاء این هیئت چنین بود که در سالهای ۱۷۲۵ تا ۱۷۳۱ آبه آلاری چند تن را در اطاق کوچک خود واقع در طبقه اول یکی از عمارات قرب میدان و اندم هفته یک دفعه از ساعت پنج تا هشت بعد از ظهر پذیرائی میکرد. اعضاء این کلوب عبارت بودند از مارکی دارژان سون، مارشال دوکوانی، هوراس والپول انگلیسی، آبه دوسن پیر که طرفدار صلح دائمی بشمار میرفت و مونتسکیو و غیره. این اشخاص سخنی از مسائل ادبی و لطایف غزلیات بمیان نمیآوردند بلکه بحث خود را در باب مندرجات جراید مثل روز نامه های هالاند و وقایع سیاسی قرار میدادند و یاد داشتهای اعضاء را که در خصوص تاریخ سیاسی یا علم ثروت ترتیب میدادند اصفاء میکردند.

موضوع مباحثات کلوب آنترسول که عبارت بود از تاریخ سیاسی و فلسفه و صنایع و بعضی از علوم سرمشق مذاکرات غالب محافل ادبی گردید. معروفترین محافل قبل از ۱۷۵۰ انجمن مادام دولامبر و مادام دوتانسن بود. بعد از سال ۱۷۵۰ محافل مادام ژوفرن و مادام دودیفان و ماداموازل دواسپیناس و سه نفر از خانمهای مستوفیان مثل مادام هلوتیوس اپینی و نکر معروف شدند.

مارکیز دولامبر (۱۶۴۷-۱۷۳۳) که تاریخ تشکیل محفل او از سایرین مقدم است هر روز سه شنبه چند تن از دوستان صمیمی خود را بصرف غذا دعوت میکرد. این دوستان را عقلای سبعة مینامیدند از جمله آنها یکی فونتئل منشی آکادمی علوم بود که هم در علوم و هم در ادبیات دست داشت و اول شخصی است که مسائل علمی را در لباسی که عامیانه بکارآید نشر داده است. دیگر ماریوو^(۱) که از نویسندگان تیاتر و مردی بسیار ظریف و با هوش بود. پس از صرف غذا سایر اعضاء محفل از طبقات مختلفه نظامیان و درباریان و روحانیان و مستوفیان و ادبا حضور مییافتند. پس از وفات مادام دولامبر مادام دوتانسن بجای او مشغول پذیرائی شد

(۱) - Marivaux

(۱۶۸۱-۱۷۴۹) این زن دختر یکی از مستشاران پارلمان - گرنبل و خواهر کاردینال دوتانسن بود. از آنجائیکه بسیار جاه طلب و کینه جو بود در صدد دخالت در اوضاع سیاسی برآمد^(۱) و در این راه تا اندازه ای کوشش نمود، اعضاء مبرز محفل او مونتنسکیو، مارمون تل، هلویتوس، فوتنل و ماریو بودند.

مادام ژوفرن (۱۶۹۹-۱۷۷۷) که زنی توانگر بود جانشین مادام دوتانسن شد، این زن بسیار نیکو سیرت و صاحب فطانت بود و شعار خود را دو کلمه عطا و عفو یا (بخشیدن و بخشودن) قرار داد. منزلش در کوچه سن هونوره بود و هفتتای دو بار به صرف غذا دعوت میکرد، دوشنبه صنعتگران و چهارشنبه ادبا و نجبا را میهمان میکرد. محفل او در اواخر عهد لوی پانزدهم (بین سنوات ۱۷۵۰ و ۱۷۷۵) بنهایت شهرت رسید و مرکز حکماء و علمای لغت بشمار آمد. معاریف اعضاء این محفل دالامبر و دیدرو و مورله و بارون دو هولباخ بودند. این شخص آلمانی اخیرالد کر تبعیت فرانسه را پذیرفته و هوادار فلسفه مادی و انکار خدا بود و روزهای پنجشنبه در منزل خود پذیرائی عمومی میکرد و بسبب حسن پذیرائی او را «میزبان حکمت» لقب دادند. دیگر از اعضاء آن محفل - گریم^(۲) بود که از کاترین دوم ملکه روسیه وظیفه میگرفت و بایستی شرح مذاکرات محفل را بتفصیل تمام بملکه بنویسد. کاترین خود هم بامادام ژوفرن مکاتبه ادبی داشت و او را (دوست عزیز) میخواند. استانیسلاس - پونیا توسکی پادشاه لهستان هم با مادام ژوفرن ارسال مرسل داشت و او را مادر خطاب میکرد. این زن در تمام اروپا شهرت فوق العاده یافت، در سفری که به لهستان و اطیش کرد مورد احترام پادشاهان و وزراء گردید.

اما پذیرائی روزشنبه مارکیز دودفان (۱۶۹۷-۱۷۸۰) اشرافی تر بود، فلاسفه در آن محفل راه نداشتند مگر در مدت بسیار قلیلی، این خانم کور بود ولدت و حظی جز صحبت و مباحثه نمیشناخت، حدت ذهن و حضور جوابی که داشت او را در انظار شبیه به ولتر ساخته بود چنانکه او را (ولتر خانم) میخواندند. مارکی

(۲) - Grimm

(۱) - صفحه ۲۴ رجوع شود

و کثرت دارژان سون وشوازل و مونتسکیو بیش از دیگران در این محفل حضور مییافتند. مدت ده سال مادموازل دولسپیناس کتابخوان او بود (۱۷۳۷-۱۷۷۶) روزی بفرست دریافت که بعضی از حضار خاصه فلاسفه صحبت مادموازل دولسپیناس را بر کلام او ترجیح میدهند از این سبب آتش حسد او شعله کشید و خواننده خود را اخراج نمود (۱۷۶۳).

لیکن دوستان مادموازل دولسپیناس وفاداری کردند و خانه او را ترك نگفتند چون مادموازل ثروتی نداشت که بتواند غذا بمهمانان خود بدهد آنها را بسخن غذا میداد و هر روز از پنج تا نه بعد از ظهر پذیرائی میکرد. محفل این دختر و محفل مادام ژوفرن از جمیع مجامع فلسفی مهمتر بود و در عالم ادبیات بحدی نفوذ این دو انجمن تأثیر بخشید که آنها را «دهلیز آکادمی» گفتند.

طرز اجتماع و وضع جلسات این محافل در همه جا یکسان بود، بهیچوجه مذاکرات خصوصی در آن نمیشد سخن در مسائل کلیه بود که صاحبخانه با کمال تسلط و قدرت در حسن جریان آن مواظبت میکرد. مثلاً مادام ژوفرن هر وقت که میدید یکی از حضار از حد لزوم و مصلحت تجاوز کرده است میگفت (بسیار خوب) و این کلام ساده هر ناطقی را اگر چه جسورترین و بیباکترین مردم بود از سخن باز میداشت زیرا که در این دوره ادب و حسن معاشرت رواج کامل داشت و مغرورترین مردم که عاشق افکار خود بودند نیز در محافل کلام دیگران را قطع نمی نمودند و سخن در میان سخن نمیآوردند، عموم حضار با احترام گوش میدادند و جز بنویت خود سخن آغاز نمیکردند. در واقع این زمان دوره کمال حسن معاشرت و رواج بازار آمیزش و اختلاط بشمار میآید. مذاکرات مردم در هیچ عهدی باین اندازه مقرون بادب و لطافت و دارای افکار عالیه نبوده است.

آداب و رفتار همچنین در هیچ عهدی مردم باین درجه طالب حیات اجتماعی و سهولت و لطافت زندگانی و خوشگذرانی و مخالف با تضییقات سیاسی و اخلاقی نبوده اند باین سبب خفت و سادگی رفتار و صمیمیت تام در میان

مردم رواج یافت و جانشین وقار و طمأنینه قرن هفدهم شد و بیدینی بشدت تمام ترویج گردید چنانکه میتوان این کلام مسیو لانسون را که در حق ولتر گفته است بر تمام مردم قرن هیجدهم اطلاق کرد زیرا که ولتر نمونه کامل و جامع معاصرین خویش بوده است. لانسون گوید ولتر «طبعی حریص و مولع بکسب لذات داشت و اگر عاقبی در طریق التذاذ خود مییافت آتش خشم او شعله ور میگشت»

در نصف اوّل قرن هیجدهم بواسطه بد اخلاقی نایب السلطنه و لوی پانزدهم مردم در آداب و رسوم خود لجام کسیخته شدند و هیچ چیز را مانع اجرای هوی و هوس خود ندانسته پس از سال ۱۷۶۰ در اواخر عهد لوی پانزدهم بنابر تأثیر گفتار یکی از نویسندگان بزرگ موسوم به ژان ژاک روسو مردم بجانب تقوی و پرهیزکاری بازگشتند. در زمان لوی شانزدهم که پادشاهی شرافتمند بود اهل فرانسه تقوی و سادگی طبیعی را با هم وفق دادند و رسوم داشتند در این جا باید گفت که توده ملت فرانسه خاصه طبقه کسبه و دهقانان در هیچ زمانی تقوای طبیعی را از دست نداده بود و اینکه از فساد اخلاق مردمان قرن هیجدهم در فوق سخن رانیدیم مقصود جمعی مردمان بیکار و شهرت طلب است که این قبیل تظاهرات را هنر می‌شمردند.

صنعت معماری ذوق و خلق جدید طبقه عالیّه قرن هیجدهم در صنایع مختلفه منعکس شد معذک باید گفت که ظاهراً معماری از این حکم

مستثنی بود و قبول تأثیرات جدید ننمود زیرا که عمارات این قرن بهمان سبک باشکوه قصور عالیّه لوی چهاردهم ساخته شد. معماران در ظاهر بهیچ وجه گرد تجمّد نگشتند و بتقلید اسلاف خود اکتفا کردند. از جمله معماران معروف یکی کابریل بود (۱۷۱۰-۱۷۸۲) که قصور مجلل میدان لوی پانزدهم را در پاریس بنهاده (امروز بمیدان کنکورد معروف است) و مدرسه نظام و تربانون کوچک را در ورسای و عمارات میدان بورس را در شهر بورس ساخت. دیگر لوی (۱۷۳۵-۱۸۰۰) بود که گالری های عمارت پاله روالال را در پاریس و تیاتر بزرگ شهر بورس را

بنا نهاد. دیگر سوفلو (۱۷۱۹-۱۷۸۶) که بانی کلیسای سنت ژنویو است که امروز به پان تئون معروف گردیده. دیگر از جمله معماران هرّه را باید شمرد (۱۷۰۵-۱۷۶۲) که موجد میدان استانیسلاس در شهر نانسی محسوب میشود. تمام این استادان تابع سبک معماری عهد لوی چهاردهم بودند، پُرّو و مانسار^(۱) به تقلید ستونهای لور و ورسای و کلیسای انوالید بناهای ستون دار بسیار ساختند. حتی در ساختمان عمارات کوچک که بفرمان لوی پانزدهم و بدستور مقرّبان در گاه و محبوه‌های پادشاه و متموّلین عده کثیری ساخته شد مانند عمارات شوازی، بلوو، له لوژ، برنوریون^(۲) و غیره که امروز همه منهدم گشته‌اند. معماران هیچ طرز جدیدی بکار نبردند، مثلاً در قصر معروف به تریانون کوچک که از تمام ابنیه آن زمان با شکوه‌تر و زیباتر است کلیات معماری تقلید قرن هفدهم است و ترتیب ستون‌ها مأخوذ از لوور است. معذک در تمام ابنیه قرن هیجدهم تجدیدی دیده میشود، آن ظاهر مجلّل و خشک و خنک که در ابنیه قرن سابق بنظر میرسید در این قرن تغییر یافته و ظرافت‌هایی در ظواهر ساختمان‌ها بکار رفت، جلوخان و کتیبه‌های عمارات را دقیق‌تر و مرتفع‌تر ساختند و لطایفی در آن بکار بردند و در تزئین آنها سعی بلیغ نمودند، تغییرات معماری قرن هیجدهم از این حدود تجاوز نکرده است.

اما چون نظری بقصر تریانون کوچک بیندازیم می بینیم که شبیه به عمارات بیلای است و ظرافت و حسن تناسب آن نشان میدهد که برای زندگانی خصوصی ساخته شده و شاه میخواست استه است در این عمارت طوری زندگی کند که از رسوم و احترامات رسمی محفوظ مانده و آسوده باشد. چون بداخل عمارات نگاه کنیم آثار ذوق و سلیقه اهل آن قرن را از اثاث البیت و تزئینات در و دیوار استنباط می‌نمائیم. ابنیه قرن هفدهم دارای اتاقهای بزرگ و تو در تو بود که بکار پذیرائیهای مهم و بارعام و عید و جشن می‌آمد اما کوچکترین عیب این بود که در مواقع عادی به شاه غالباً در اتاق خود محبوس می‌باند و چون شخص غربی بدربار وارد میشد و

(۱) - Perrault, Mansard

(۲) - Choisy, Bellevue, les Loges, Brimborion

در اطاق می نشست راه آمد و شد شاه بکلی مسدود میگشت ، مثلاً لوی پانزدهم بمحض اینکه از اطاق خود بیرون می آمد تمام درباریان مستحضر میشدند . در قرن هیجدهم بجای این عمارات عظیمه که بهیچوجه وسایل آسایش در آنها دیده نمیشد و در زمستان بهیچ وسیله از عهده گرم کردن اطاقهایش بر نمیآمدند بناهای کوچکتر ساختند که بکلی از یکدیگر مجزّی و دارای ایوانها و راه روها و پله های مخفی بودند . این بناها را عمارات کوچک نام نهادند ، شاه در ورسای چند قطعه از این عمارات کوچک فرمان داد ساختند که در آن بسهوات و سادگی زندگانی کرده و مثل مردم عادی از راحتی و آزادی بهره مند باشد .

تزئینات بهمین ترتیب در طرز تزئین اطاقها و ساختن اثاثه خانه تغییراتی رخ داد ، اشیاء مرمر و تزئینات سبک رومی و یونانی و قالیها و اثاث البیت و تابلوهای بزرگ که در عهد لوی چهاردهم زیور عمارات محسوب میشد منسوخ گردید . در عوض آئینه و اثاثه چوبی رنگارنگ (خاکستری و سبز و آبی آسمانی) و گچ بری ظریف با نقش های عجیب تیر و کمان و چنگ و مشعل و روبان و گل و برگ و غیره معمول شد . همه چیز را بطرز منحنی ساخته حتی زوایا را هم قوس وار نمودند . این سبک را (روکای) یا طرز (روکو کو) نامیده اند . میتوان گفت که فرانسه بعد از سبک اوزیوال طرزی با این ابتکار نداشته است و به حدّی در این هوس کاری افراط نمودند که بخارجه نیز سرایت کرده و در آلمان منشاء سبک نازیبائی در بنائی گردید ، نمونه این سوء سلیقه کوشک معروف زوبن-کر در شهر درسد آلمان است .

همین ذوق بوالهوسانه موجب تکثیر و تنوّع اثاث البیت از قبیل میز و صندلی و غیره گردید چنانکه هم در شکل و هم در ماده این اشیاء تصرّفات نمودند مثلاً چوبهای نایاب ممالک بعیده مثل درختان جزایر دور دست و چوب گل سرخی و بنفشه رنگ و غیره معمول شد و انواع و اقسام میز و صندلی های خفیف و قفسه های ظریف مزین بمفرغ و مس و منقّش بنقوش طلائی متداول گردید . این نقّاشی ها

را بنام مخترع آنها ورنی مارتن میگویند. محض ازدیاد راحتی شکل صندلی ها و نیمکت ها را تغییر داده دسته صندلیهای راحت را نرم تر ساخته و تکیه گاه آنها را سرآشیب تر کردند و نازبالش و مخدّه های نرم در تحت ها گذاشتند.

بعد از ۱۷۶۰ در عهد لوی شانزدهم تا اندازه ای از این بوالهوسی و تنوع مفراط کاستند و اجازه داده شد که اشیاء با خطوط مستقیم و زوایای قائمه ساخته شود. در تزئینات طریق اقتصاد و سادگی پیش گرفته و مجدداً ستون سازی و کتیبه های مضرّس را از سبک های قدیم اخذ کرده و معمول داشتند.

نقاشی و حجاری نقاشی و حجاری در قرن هیجدهم کاملاً مجلی و مظهر ذوق اهل آن زمان بود. در این قرن حاضر در اواخر عهد لوی شانزدهم

نقاشان و حجّاران بکلی تقلید صنایع عهد لوی چهاردهم را ترک کردند و در واقع طرز با وقار و سنگین و نجیب صنایع قرن هفدهم که هر چند غالباً خشک و بی لطف بنظر میآید لکن عموماً شکوه و عظمت فوق العاده داشتند در قرن هیجدهم بکلی فراموش شد. اغلب صنعتگران این دوره بدرجه ای از انحطاط ذوق و سلیقه رسیدند که لطایف صنعت دوره رنسانس (تجدّد کبیر) را درک نمی نمودند مثلاً بوشه که از نقاشان معروف آن عهد بود بشاگرد خود فراگوناور که عازم روم بود چنین گفته است: «تو میروی آثار رفائل و میکِل آنر را تماشا کنی اما بدان که اگر بآثار این اشخاص از روی جدّ بنگری و نسبت بآنها اعتقادی جازم حاصل کنی کارت خراب و نقشت بر آب است.»

در مزاج اهل این قرن که مردمانی سبکسار و طالب لذایذ سهل المئونه بودند مشاهده آثار بلند پایه قدیم که حکایت از جمال مطلق و افکار اخلاقی درجه اعلی می نمود چنان گران میآمد که گویی بمزاجی ضعیف شرابی کهن سال و نیرومند داده اند. بجای جمال و عظمت و نجابت عموماً خواستار زیبایی و زیور و پیرایه ظاهری بودند اگر چه استادان این قرن هم مثل قرون سابقه موضوع نقاشی را از حکایات و افسانه های اساطیر یونانی مأخوذ میداشتند لکن تمثال ارباب انواع یونان را از قبیل

ژوپیتز و ژونون و مینرو ترك کرده و بجای آنها نقش وِ نوس و کوپیدون و انباع آنها را که جمعی فرشتگان و پریان باشند میساختند. در واقع ارباب انواع نقاشان قرون سابقه مظهر و قار و قدرت بودند و ارباب انواع نقاشان قرن هیجدهم خدایان خندان و ظریف و مظاهر عشق و جمال بشمار میآمدند. همچنین در این عصر در عوض پرده‌های بزرگ که برای عمارات عالیه ساخته میشد و دیوارهای پهناور را میپوشانید و بجای تصویر جنگهای اسکندر کبیر و سلحشوران زره پوش و سواران بالباس و کلاه خود طرز یونانی و رومی نقاشان قرن هیجدهم تابلوهای کوچك و ظریف مخصوص دیوار عمارات و سر در ها میساختند و موضوع نقش آنها عبارت بود از مناظر و وقایع سبك و بیوقار مثل منظره عیدها و مجالس طرب و تفرّج در بیرون شهر و احوال چوپانان و دهقانان. اگرچه این آثار هم مثل آثار عهد لوی چهاردهم مخلوق خیال استادان ماهر بود اما لباس و وضع زندگانی که در این تصاویر نقش میشد مأخوذ از سبك و سلیقه زمان بود و گاهی چنان با نفس الامر مطابقه میکرد که بیننده را مجذوب خویش میساخت.

نقاشان مخترع و استاد این سبك نقاشی در عهد نیابت سلطنت وائو (۱) بود (۱۶۸۴ - ۱۷۲۱) که رسماً او را نقاش مجالس جشن

و مناظر بزم لقب دادند. پدرش از اهالی والانس و کارش پوشیدن سقف عمارات بود. وائو در سن ۱۸ سالگی بیاریس آمد و مشغول بنقاشی پرده‌های تیاتر گردید سپس بفرمایش یکی از تجار پرده‌های نقاشی تجارتی دارای تصاویر بزرگان و پیشوایان دین مسیح میساخت. از حسن اتفاق یکی از مستوفیان بزرگ موسوم به کروزا بتشویق او همت گماشت و شهریه برای او مقرّر داشت. یکی از آثار مشهور او که هنوز هم معروف عالم صنعت است در این زمان که وائو ۳۳ سال ییش نداشت ساخته شد ۱۷۱۷ اسم این پرده معروف (کشتی نشینی بقصد سی-تر) است و وائو پس از اتمام آن مشهور گردید اما چهار سال بعد جهان را وداع گفت. وائو در صنعت یگانه روزگار بود، در واقع شاعر فن نقاشی محسوب میشد، تأثیر سبك رو-بن که او نیز

از معاریف نقاشان است در آثار و آثار تو ظاهر است زیرا که بسیار در کیفیت نقاشی رو بهن مطالعات و تحقیقات میکرد. اشخاصی که او کشیده است دارای اندام ظریف و لطیفند و مناظر را بسیار غم انگیز طرح نموده است، در واقع حقایق عالم خارجی را با رقایق عالم خیال آمیخته است، اگر چه جمعی کثیر بتقلید او پرداخته و آنان را با اصطلاح استادان خرد میگویند لکن فقط یکی از اهالی پاریس لائنگره^(۱) نام (۱۶۹۰-۱۷۴۳) تا اندازه ای با سرار صنعت و هنرنمایی و آثار آگاهی یافت اگر چه او نیز بلطایف شاعرانه آن نقاش بزرگ کاملاً واقف نگردیده است.

فرانسوا بوشه (۱۷۰۳-۱۷۷۰) از اهالی پاریس و جیره خوار مادام دو پمپادور بود، این استاد اگر چه از و آثار تو بدرجات پست تر محسوب میشد اما در زمان خود معروفترین نقاش مجالس بزم و جشن و تفریح گردید. سهولت و روانی فوق العاده در عمل نقاشی داشت و قوه تخیل او نامتناهی و بی نظیر بود. علاوه بر نقاشی بمعنای اخص چندین فن دیگر نیز از قبیل گراور سازی و نقشه کشی و رنگ آمیزی و طرح تصاویر برای کتب میدانست و در نقاشی پابند موضوعات خاصی نبود، گاهی وقایع مذهبی و زمانی افسانه ها و اساطیر یونانی میساخت و نقوش مقدسه دینی با تصاویر و قیحه اساطیر در نظر او یکسان مینمود، زندگانی دهقانان و تفریح کنندگان خارج شهر را بخوبی رسم میکرد، هزار تابلو و ده هزار تصویر از آثار کلک خود بجای گذاشت و خود را پرکارترین و توانا ترین نقاشان و سبکسارترین و کم عمقترین استادان قرن هیجدهم معرفی نمود.

شاگرد فرانسوا بوشه فراگونارد^(۲) نام داشت (۱۷۳۲-۱۸۰۶) پسر یکی از پیله و ران نواحی گراس بود این شاگرد بدرجات از استاد خود بالاتر شد، خیال سرکش و هرجائی او قرین دست و پنجه بسیار چابک و بی نظیری بود، در حسن رنگ آمیزی و سایه و روشنی که در مناظر طبیعی میپرداخت و شیوه خوش و دلپذیری که بزادگان خیال خود میداد چنان مهارت و استادی ظاهر ساخت که وی را باید

(۱) - Lancret

(۲) - Fragonard

از استادان بزرگ شمرده و او نزدیکترین نقاشی است بسبک واثق سابق الذکر. فراگوئار علاوه بر بوشه استاد دیگر داشت موسوم بشاردن^(۱) (۱۶۹۹-۱۷۷۹) که بکلی مباین و مخالف استاد نخستین بود و او را مقدس ترین و صدیق ترین صنعتگران قرن هیجدهم مینامند. پدرش نجاری پاریسی بود، شاردن استادی جز خود نداشت، بدقت تمام وضع زندگانی طبقه متوسط و توانگران پاریس را مطالعه و ملاحظه نمود و وقایع حیات این طبقه را با چنان سادگی و حقیقتی رسم کرد که وی را از این لحاظ جزء اساتید بزرگ و مصوران حقایق خارجی میشمارند و در عهدی که تصاویر سبک و خوش ظاهر پسند عام بود آثار متین و استوار شاردن مقبولیت کامل یافت و چون در اواخر قرن هیجدهم تقوی و پرهیزکاری در طبقه عالیه بازگشت کرد و مردم از تشکیک و تردید و بیدینی عدول کردند سبک شاردن مقلدان بسیار یافت از جمله گروز^(۲) (۱۷۲۵-۱۸۰۵) که از اهالی بورگونی بود. اما این استاد مثل شاردن سادگی و صدق نمایش در آثار خود نداشت و تصاویر معروف او از قبیل کوزه شکسته و زن شیر فروش و غیره و نقاشیهای اخلاقی او مانند تصویر پدر خانواده در حال خواندن انجیل، عروسی روستائیان، بازگشت طفل بدخو و غیر ذلك که در آن زمان اعصاب مردم را بلرزه درآورد و خلقی عظیم را متأثر ساخت امروز بنظر ما متصنّع و خالی از سادگی صادقانه میآید.

اما مصورانی که کارشان ساختن تصاویر اشخاص بود معروفترین آنها ریگو^(۳) و لارژیلر^(۴) بودند که اگرچه از اساتید قرن هیجدهم بشمارند (ریگو در ۱۷۴۳ و لارژیلر در ۱۷۴۶ فوت شده اند) لیکن بهترین آثار خود را در عهد لوی چهاردهم ساخته اند، بنابراین از مفاخر عهد آن پادشاه محسوبند. دیگر ناتییه^(۵) (۱۶۸۳-۱۷۶۶) که بخوبی زیبایی زنان درباری بود، آثارش اگرچه باصطلاح قدری نرم و ضعیف هستند لیکن از دقت و رقت خالی نیستند. دیگر از استادان بزرگ این فن موریس کانتن دولانور است^(۶) (۱۷۸۸-۱۷۰۴) که در شهر سن کانتن تولد

(۱) - Chardin

(۲) - Greuze

(۳) - Rigaud

(۴) - Largillière

(۵) - Nattier

(۶) - Maurice Quentin de La Tour

یافت پدرش مهندس و جغرافی دان بود این نقاش در معرفت النفس هم مثل نقاشی مهارت داشت و بقول خودش چون بکشیدن صورت اشخاص میپرداخت در ضمیر آنها رسوخ یافته و بدون اینکه خودشان التفات بیابند قلب آنها را میخواند. فی الحقیقه در تصاویری که از معاصرین خود رسم کرده روح اشخاص را از زیر خطوط و نقوش نمایان ساخته است (۱).

حجّاران معروفترین حجّاران قرن هیجدهم عبارتند از لولورن، کیوم- کوستو، بوشاردون، پی کال، فالکونه، هودون (۲). لیکن دونفر اوّل لولورن و کیوم کوستو بیشتر مدّت عمر خود را در عهد سلطنت لوی چهاردهم گذرانیدند و از این جهت آثارشان دارای عظمت و شکوه است. لولورن در پاریس تولّد یافت (۱۶۶۶-۱۷۴۳) شاگرد ژیراردون بود. این استاد مجسمه معروف اسبان آفتاب را که حیرت انگیزترین حجّاری فرانسویان است ساخت و در عمارت روهان که امروز مطبعه ملّی است جای داد.

کیوم کوستو (۱۶۷۷-۱۷۴۶) از اهالی شهر لیون و شاگرد و برادرزاده کوازوکس (۳) بود از جمله آثار مشهوره او مجسمه زیبای رون است و در اواخر عمر مجسمه اسبهای را که اکنون در خیابان شانزه لیزه پاریس نهاده اند و عاّمه آنها اسبان مارلی میگویند ساخت. اما حجّارانی که تمام عمرشان در قرن هیجدهم واقع شده بنا بر تأثیر محیط دارای آثار ظریف و متنوّع بودند و مجسمه های کوچک و دقیق و مجسمه های بزرگ و عظیم از دست آنها بیرون آمد. منجمله بوشاردون از اهل شامپانی (۱۶۹۴-۱۷۵۲) که شاگرد کوستو محسوب میشد مجسمه سواره لوی پانزدهم را ساخت که در زمان انقلاب کبیر منهدم گردید. اشکال اساطیری حوض نبتون را نیز در پارک ورسای او ساخته است و مجسمه عیسی و مریم را در کلیسای سن سوپلیس پاریس و مجسمه فرشته عشق که مشغول تراشیدن کمان خود است و مجسمه های فواره کوچه گرنبل را نیز او درست کرده است.

(۱) - بگراور لوی پانزدهم صفحه ۲۱ - گراور لامارکیز دو پیداور صفحه ۲۶ رجوع شود

(۲) - Coysevox (۳) - Le Lorrain, Guillaume, Coustou, Bouchardon, Pigalle, Falconet, Houdon (۲)

پیگال (۱۷۱۴-۱۷۸۵) و فالکونه (۱۷۱۶-۱۷۹۱) که هر دو از اهالی فقیر پاریس بودند شاهکارهای تاریخی بیادگار گذاشتند. پیگال قبر دوک دارکور را در کلیسای نتردام پاریس و مقبره مارشال دوساکس را در کلیسای سن توماس در شهر اسطراسبورگ بنیاد نهاد و فالکونه مجسمه عظیم پتر کبیر را سواره در شهر سن پترزبورگ ساخت. هم چنین چند مجسمه دیگر از این دو استاد باقی مانده است که هنوز سر مشق استادان حجاری است و گوئی موجودات زنده هستند.

اما حجاری که باید نام وی را در صف اساتید بزرگ قرار داد هودن است (۱۷۴۱-۱۸۲۸) که از اهالی ورسای و شاگرد پیگال بود. علاوه بر مجسمه های نیم تنه که همه حاکی از مسائل اخلاقی هستند دو مجسمه ساخته است که از تمام آثار او معروف تر و در عالم خود بی نظیرند یکی ربه النوع شکار موسوم بدیان که از مرمر ساخته و تقدیم کاترین دوم نموده و در موزه لوور نمونه آن از مفرغ موجود است. دیگر مجسمه ولتر که در حال استهزاء است و در تیاتر کمدی فرانسه دیده میشود. این مجسمه جاذب ترین صورتی است که تا کنون از مرمر ساخته شده است.

صنعت
در اروپا
حجاران و نقاشان و بطور کلی تمام صنعتگران و هنرمندان فرانسوی قرن هیجدهم نه فقط در فرانسه معروف بودند بلکه صیت هنرمندی آنها در تمام اروپا منتشر بود. پادشاهان اروپا خاصه فردریک دوم و کاترین ثانی بیش از همه طالب و مشتری آثار آنها بودند. کاملترین مجموعه آثار واتو ولانکره و استادان خرد در شهر پوتسدام است. سلاطین سعی میکردند که بعضی از استادان فرانسوی را بخدمت خود آورند. در واقع نفوذ صنایع فرانسه سرتاسر اروپا را گرفت و تاریخ قرون وسطی از این حیث تکرار یافت زیرا که در آن دوره هم در زمانی که سبک معروف باژیوال در فرانسه بکمال رسید اشعه ذوق و هنر فرانسوی در اطراف و اکناف اروپا انتشار یافت و تمدن فرانسه در قرن هیجدهم هادی ملل دیگر شد چنانکه یکی از حجاران فرانسوی که در آلمان

بکار مشغول بود در این تاریخ مینویسد که « پاریس امروز همان مقام را دارد که یونان در زمان ترقی صنایع خود داشت ، اکنون فرانسه بتمام عالم صنعتگر و استاد میدهد . »

فقط انگلستان دارای صنعتگران و نقاشان مبتکر و مستقل بود مثل رینولد (۱) (۱۷۲۳-۱۷۹۲) و کینس بورو (۲) (۱۷۲۷-۱۷۸۸) و قبل از این دو نفر استادی بود موسوم به هوگارس (۳) (۱۶۹۷-۱۷۶۴) که صاحب هنری شگفت‌آور و دارای نظری ثاقب و نقاد بود اگر چه آثار او از خشونتی خالی نیست لیکن از جنبه تاریخی و نمایش آداب و رسوم انگلیسها در آن زمان استاد بی بدیلی محسوب میگردد مثلاً پرده انتخابات و عروسی متداول و غیر ذلک .

در تاریخ موسیقی قرن هیجدهم از قرون بسیار مهم محسوب فن موسیقی میشود . چنانکه در باب نقاشی و حجاری فرانسه اولین مقام را حائز بود . در موسیقی آلمان صاحب مقام ارجمند است زیرا که در این عهد پنج نفر از استادان معروف موسیقی در آلمان ظهور کرده اند : هندل ، باخ ، گلوک ، هئیدن ، موزار (۴) .

هیندل (۱۶۸۴-۱۷۵۹) و باخ (۱۶۸۵-۱۷۵۰) در موسیقی مذهبی متخصص بودند . هیندل غالباً در لندن میزیست و عاقبت در آنجا بدرود زندگانی گفت و باخ دائماً در شهر لیزبیک آلمان زندگانی میکرد .

گلوک (۱۷۱۴-۱۷۸۷) از اهالی باویر اوپراهایی ترتیب داده است که تقریباً تمام آنها از قطعات معروفه جاودانی بشمار میآید . گلوک در سنه ۱۷۷۷ بنا بدعوت ملکه ماری آنتوانت بیاریس آمد و دو قطعه از آثار معروف خود را نمایش داد اما بعضی از متذوقین آثار یکنفر ایتالیائی موسوم به پیک سینی (۵) را براو ترجیح دادند کم کم نزاع بالا گرفت و دو دسته در پاریس تشکیل شد جمعی از اهل شهر و درباریان طرفدار گلوک شدند و گروهی هواخواه پیک سینی گشتند .

(۱) - Reynolds

(۲) - Gainsborough

(۳) - Hogarth

(۴) - Haendel, Bach, Gluck, Haydn, Mozart

(۵) - Piccini

اتفاقاً در همین عصر ما هم نظیر این جدال تجدید شد یکدسته دوستدار موسیقی و آگتر و گروهی هوادار موسیقی سبک ایتالیائی شدند.

هئیدن (۱۷۳۳-۱۸۰۹) اطریشی موجد سبک (سن فونی) است و با ترکیب چند آلت مختلف موفق شده احساسات و هوا جسبش را ترجمانی کند. موزار (۱۷۵۶-۱۷۹۱) که در شهر استراسبورگ تولد یافت نابغه موسیقی محسوب میشود، در تنوع آثار و کمال هنر بی نظیر است، در آغاز کودکی شاهکارهایی بمنصه ظهور رسانید که او را از عجایب روزگار و نوابغ زمانه معرفی میکند، در هشت سالگی قطعات تألیفی او در میان خاص و عام منتشر گشت، چون در سن سی و پنج سالگی جهان را وداع گفت عده کثیری از قطعات موسیقی مذهبی و غیر مذهبی بعلاوه ده قطعه تیاتر بیادگار گذاشت من جمله عروسی فیگارو، دون ژوان و نی مسحور که معروفترین آثار او بشمار میآیند.

علوم
حرکت قویّه علمی که در قرن هفدهم شروع شد بهمان کیفیت در قرن هیجدهم نیز دوام داشت. بطور عموم میتوان گفت که علماء این دوره در یک رشته تخصص نداشتند و هنوز تقسیمات و تشخیصات امروزه در مواضع علوم وارد نگردیده بود. جمیع علوم را شعب و فروع یک علم کلی میدانستند و آنرا حکمت میگفتند، اغلب اشخاص که در آن دوره معروف بفلسفه و حکمت بودند از جمله علماء بمعنی اخص محسوب میگشتند. مثلاً دالامبر ریاضی دان و مهندس و طبیعی بود، ولتر که وسیله نشر اقوال و عقاید نیوتون انگلیسی در میان فرانسویان شد خود در علم فیزیک کار میکرد و لابوراتواری (معمل) داشت که در آنجا شخصاً بتجربه و امتحان مسائل فیزیکی مشغول بود. مطالب علمی و تجربیات فیزیکی در این زمان مرسوم و متداول بود و غالب اشخاص همانطور که اطاق نقاشی مخصوصی برای خود ترتیب میدادند اطاق امتحانات فیزیکی نیز میساختند. نسوان هم باین آزمایشها اشتغال میورزیدند، ولتر با اتفاق مارکیز دوشاتله مدّتی در باب طبیعت آتش تجربیات نمود. در این قرن هم مثل قرن سابق

علماء بنا بر هوس شخصی و محض اشتغال خاطر بکار های علمی مشغول میشدند .
لاوازیه که موجد علم شیمی جدید محسوب میشود خود از ارکان مالیّه مملکت
و صاحب تیولات بود . این علماء کسی را تعلیم نمیدادند و وسیله برای نشر معلومات
خود جز رسایل و کتب نداشتند .

دول هم روز بروز بیشتر برّقی علوم مایل میشدند . در پروس فردریک دوم
آکادمی برلن را که از مؤسّسات جدّش فردریک اوّل بود اصلاح کرد و بطوری
تشکیلات آنرا تغییر داد که حقّاً میتوان آنرا از تأسیسات مختصّه فردریک ثانی دانست .
فردریک جمعی از علماء فرانسه را وظیفه داده و عضویت آکادمی منصوب نمود یکی
از این فرانسویان موپرتویس^(۱) نام که در هندسه دست داشت بریاست آکادمی نایل
شد . دولت انگلیس وسایل سیاحت سیّاح معروف جیمس کوک را فراهم آورد
(۱۷۲۸-۱۷۷۹) که در سه نوبت (از سال ۱۷۶۸ تا سنه ۱۷۷۱) دریا های
نواحی قطب جنوب را سیاحت نمود و اوقیانوس کبیر را در نوردید و جزایر زلاند
جدید و قسمتی از سواحل استرالیا را کشف نمود . دولت فرانسه در زمان لوی پانزدهم
مبلغی برای انجام تحقیقات آکادمی تخصیص داد و هیئت های علمی را که از طرف
آکادمی علوم بکار گماشته میشدند بمال مدد نمود . من جمله دو هیئت که بقصد
شناختن شکل حقیقی کره زمین در ۱۷۳۵ مأمور شدند و اکتشافات آنها کفنگو
و جرّ و بحث علماء را در باب شکل کره خاک خامه بخشید زیرا که بنا بباعتقاد نیوتون
کره زمین در قطبین مسطح و در استوا برآمده است اما کاسینی بموجب تحقیقاتی
که سابقاً در فرانسه شده بود قول نیوتون را مردود میدانست (۱۷۲۰) . در سال
۱۷۳۵ هیئتی که یکی از اعضاء آن کوندامین بود (۱۷۰۱-۱۷۷۴) مأمور شد
که به پرو در امریکای جنوبی رفته در نواحی خطّ استوا يك قوس نصف النهار را
اندازه بگیرد کار این هیئت ده سال طول کشید . در سال ۱۷۳۶ هیئت دیگر مأمور
شد که در لاپونی مشغول اندازه گیری يك قوس نصف النهار شود یکی از اعضاء این
هیئت موپرتویس سابق الذکر و دیگر کلرو^(۲) (۱۷۱۳-۱۷۶۵) بود که از

(۱) - Maupertuis

(۲) - Clairaut

ریاضیون مشهور بشمار میآمد و او نیز مثل پاسکال در عنفوان جوانی حائز مقامات عالیہ علمی شد و در ۱۸ سالگی عضویت آکادمی علوم نایل آمد. باری مدت کار این هیئت علمی یکسال بود.

غیر از کروسه نفر از ریاضیون فرانسوی این قرن را میتوان در ذکاء و فطنت همدوش ریاضیون و نوابغ قرن هفدهم قرار داد. یکی لاگرانژ (۱۷۳۶-۱۸۱۳) که بعد از مویر تویس ریاست آکادمی برلن یافت، دیگر مونتر (۱۷۴۴-۱۸۱۸) و سوّم لاپلاس (۱۷۴۹-۱۸۲۷) اما باید گفت که کارهای مهمّ این علماء که مذکور شدند بیشتر در زمان انقلاب کبیر بمنصّه ظهور رسید و در حقیقت جزء قرن نوزدهم باید آنها را بحساب آورد.

فیزیک

دو علم ترقی فوق العاده کرد فیزیک و شیمی. مطالعاتیکه در باب طبیعت حرارت شد منجر باختراع الت میزان الحراره گردید

که از آلات سابقه بدرجات بهتر بود. در اروپا سه قسم میزان الحراره ساخته شد. فارنهایت (۱) در انگلستان ۱۷۲۴ و ریئومور (۲) در فرانسه (۱۷۳۰) و سلسیوس (۳) در سوئد (۱۷۴۲) سه آلت میزان الحراره اختراع نمودند شخص اخیر الذکر تفسیسات سانی گراد را معین کرد که امروز بیش از اقسام دیگر متداول است. در همین اوقات برادران مون کولفیه (۴) که پسران بکنفر تاجر کاغذ فروش از اهالی آنونی بودند در صدد تجربه نحوه صعود ابخره برآمدند و اولین بالون را اختراع کردند و این بالون عبارت بود از یک کره کاغذی که در آن بواسطه سوختن پشم و کاه مرطوب تدریجاً تولید هوای گرم شده و بهوا صعود مینمود. تاریخ صعود اولین بالون در شهر آنونی روز پنجم ژون ۱۷۸۳ است. پنج هفته بعد از این تاریخ پیلاتر دو روزیه (۵) (۱۷۵۶-۱۷۸۵) نخستین بار موفق بطیران گردید (۲۱ نوامبر ۱۷۸۳) و همین شخص دوسال بعد چون میخواست از بالای دریای مانش طیران کند تلف شد.

-
- (۱) - Fahrenheit (۲) - Réaumur (۳) - Celsius (۴) - Montgolfier
(۵) - Pilâtre de Rozier

در قرن هفدهم اول شخصی که بفکر استفاده از قوه بخار افتاد دنی. باین فرانسوی بود که در زمان لوی چهاردهم (۱۷۰۷) اولین ماشین را ساخت. در قرن هیجدهم یکی از اهالی اسکاتلند (انگلستان) موسوم به وات مطالعات بسیار در طبیعت بخار نمود و کیفیت تکاثف بخار را بواسطه برودت و کیفیت انبساط آنرا کشف نمود و در ظرف ده سال اجزاء مختلفه ماشین بخار را اختراع کرده آنرا یکی از عوامل تولید ثروت و پیشرفت اقتصادی قرار داد. در ابتداء ماشینهای بخار ثابت بودند و فقط در حفر معادن یا ریسمان تابی و غیره بکار میرفتند. دو نفر فرانسوی یکی کونیو^(۱) و دیگر ماری کی دو ژوفروا^(۲) این اختراع را تکمیل نمودند. نخستین درسنه ۱۷۶۹ قوه بخار را برای تحریک ارابه هادر خشکی استعمال نمود و دومین در سال ۱۷۷۶ با بخار کشتی حرکت داد لیکن ارابه اختراعی کونیو که اولین اتومبیل محسوب میشود سرعتش از یک نفر پیاده کمتر بود یعنی ساعتی چهار کیلومتر طی طریق میکرد. کشتی بخار ژوفروا در رود دانوب و سائون و سن حرکت نمود (۱۷۸۳) لیکن فقر مخترع مانع شد که اختراع خود را تکمیل کند. بعضی از مردمان خرده گیر هم بانقصاد او پرداختند و انقلاب فرانسه هم که در این اوقات اشتعال یافت مانع تعقیب این امر گردید. باید دانست که اختراع کونیو و ژوفروا کشف جدیدی در متن علوم و خواص اشیاء بشمار نمیآید بلکه توسعه و استفاده عملی است که این دو مخترع از اصول و قواعد پیشینیان کردند. همچنین هرشل^(۳) منجم (۱۷۳۸-۱۸۲۲) که اولین تلسکوپ بزرگ را اختراع کرد. اگر چه اکتشاف اساسی نبود لیکن چون اجرام سماوی را بدرجات بزرگ نشان میداد منجمین را موفق ساخت که لکه های قرص خورشید را ملاحظه کرده و هزاران کوکب جدید در آسمان بیابند.

اکتشافات و ترقیات مهمه علمی در قرن هیجدهم در باب قوه برق بظهور پیوست. علماء بواسطه تجربیات عملی موفق بکشف

(۱) - Cugnot

(۲) - marquis de Jouffroy

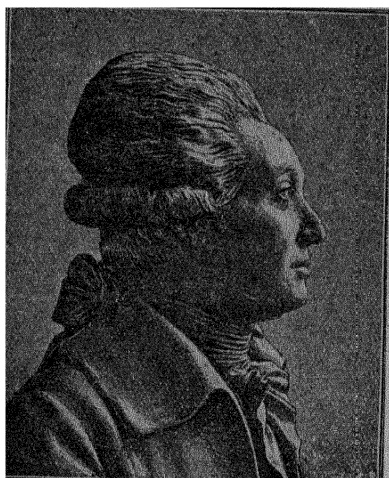
(۳) - Herschell

حقیقت بسیار مهمی شدند که عبارت از وحدت طبیعت شراره الکتریکی و برق آسمانی است. در اواخر قرن هفدهم اوتودوگریک^(۱) مخترع ماشین تخلیه هوا ماشین بسیار ناقصی اختراع کرد که بواسطه آن تولید قوه الکتریک میکردند. در میان این ماشین کره ای از گوگرد بود که شخصی آنرا بوسیله دسته ای بسرعت حرکت میداد و ذرات اجسام حقیقه را جذب مینمود این جذب و انجذاب را قدما نیز درک کرده بودند تدریجاً علماء کره گوگردی را مبدل بکره بلور نمودند و قطعات پشم یا پوست را برای اصطکاک بکار بردند و در اثر این تغییرات شراره های طویلتر احداث نمودند. از طرفی هم علماء کشف کردند که بعضی از اجسام مثل مایعات و فلزات هادی الکتریک هستند و اجسام دیگر مثل شیشه و چینی هدایت نمیکند و اجسام عائقه محسوب میشوند. در سال ۱۷۴۰ یکی از علماء هلاند در شهر لید آلتی برای جمع و حفظ قوه الکتریک اختراع کرد که آنرا بطری لید میگویند. این آلت تولید شراره های الکتریکی میکرد که قوت آن برای کشتن حیوانات ضعیفه کفایت مینمود. در امریکا فرانکلن متوجه شد که شراره الکتریک با برق ابر مشابهی دارند پس بتجربه پرداخت و روزی که هوا بشدت منقلب بود باد بادی بهوا فرستاد که بر سر آن یکانی از فلز نصب بود ناگهان دید شراره چند از ریسمان باد بادک نمودار شد (۱۷۵۲) فرانکلن پس از این تجربه آلت برق گیر را ساخت (۱۷۶۰) که اولین آلت مفیدی است از جنس آلات الکتریکی که در حیات عملی بکار رفته است.

شیمی
بانی اساس علم شیمی جدید لاووازیه فرانسوی (۱۷۴۳-
۱۷۹۴) بود. در زمان او و قبل از او علمای شیمی بسیار بظهور
آمدند که چند قسم املاح و اسید های منفرد کشف کردند از جمله بریستلی^(۲)
انگلیسی (۱۷۳۳-۱۸۰۴) اکسیژن را تحصیل نمود و شیل سوئدی (۱۷۴۲-
۱۷۸۶) کلور را اختراع کرد که در همان ایام برای سفید کردن منسوجات بکار

(۱) - Otto de Guericke

(۲) - Priestley



رفت. اما هیچیک از علماء طریقه عمومی کشف نکردند بود که اکتشافات علمی بر طبق آن انجام گیرد. لاوازیه اقتضای کشف قواعد اساسی این طریقه علمی را یافت. مبنای تحقیقات لاوازیه قضیه ذیل است که «اگر چه ماده را میتوان صورته تغییر داد لکن هیچوقت وزناً قابل تغییر نیست» پس تر از وی دقیق را اسباب عمده تفحصات و تفتیشات علمی قرار داد. لاوازیه در سن ۲۷ سالگی

لاوازیه

(۱۷۴۳-۱۷۹۴)

شروع بتحقیقات مهمه خود را جمع بترکیب هوا و احتراقات و ترکیب

آب نمود، پنجسال متوالی در باب تنفس حیوانات تحقیق و تجربه کرد، عاقبت میزان ترکیب هوا را دریافت و اهمیت اکسیژن را در جمله احتراقات معین نمود (۱۷۷۰-۱۷۷۵) پس بتجزیه و ترکیب آب نایل گردید (۱۷۸۳). دیگر از خدمات مهمه او این بود که بشرکت کوئیون دو مورد جدول اسامی اجسام را ترتیب داد که جمیع علماء فرنگستان آن تسمیه را پذیرفتند و بمثابه زبان بین المللی علمای شیمی شد. این اقدام از آنجائیکه وسیله تفهیم و تفاهم گردید و علماء را از زحمات یکدیگر مستحضر ساخت خدمت بزرگی بر ترقی و تعالی علم شیمی نمود.

تحقیقات مهمه در علوم طبیعی نیز از قرن هیجدهم شروع علوم طبیعی گردید. یکی از دانشمندان سوئد موسوم به لینه (۱) (۱۷۰۷-۱۷۷۸)

(۱۷۷۸) که او را «مقتن و مجدّد نبات شناسی» لقب دادند در تعقیب زحمات

(۱) - Linné

تورن فور^(۱) فرانسوی (۱۶۵۶-۱۷۰۸) طبقه‌بندی نباتات را انجام داد و در کتاب خود موسوم به اساس علم نبات شناسی (۱۷۳۷) تسمیه نباتات را معلوم ساخت و چنان مطبوع واقع شد که در همه جا رواج گرفت و هنوز هم متداول است. یکی از دانشمندان فرانسوی موسوم به برنارد دوزوسیو^(۲) (۱۶۹۹-۱۷۷۷) که زحمتی در علم نبات شناسی کشید و برادر زاده اش لوران ژوسیو (۱۷۴۸-۱۸۳۶) در تعقیب کارهای او طبقه‌بندی جدیدی طرح کرد که بیشتر مقرون بمنطق بود و از این رو آنرا دسته‌بندی طبیعی نام کرده‌اند. لینه خود نیز موافقت داشت که از لحاظ علمی و نظری این ترتیب بر طبقه‌بندی او تفوق دارد.

معروفترین علمای طبیعی کنت دوفوفون^(۳) (۱۷۰۹-۱۷۸۸) پسریکی از اعضاء پارلمان دیژون و از نویسندگان و علماء عالیمقدار بود. بوفون بکمک چند نفر دیگر کتاب تاریخ طبیعی خود را که ۲۹ مجلد است تألیف نموده و انواع و اجناس موالید ثلاثه حیوان و نبات و جماد را دسته‌بندی و تعریف نمود. بوفون در آخرین سال عمر خود که پس از آن انقلاب فرانسه شروع شد کتاب دیگری بنام ادوار طبیعی که فلسفه تاریخ کره زمین است نشر نمود. از خدمات او تأسیس و تنظیم باغ شاه است که امروز بیابان نباتات شهرت دارد. این مؤسسه که از آثار بوفون است در زمان انقلاب ترقی کرد و یکی از مراکز عمده علمی عالم شد. صیت دانش و شهرت فضایل او بحدی رسید که در زمان حیاتش مجسمه اش را ساختند و هنوز هم در مدخل باغ نباتات پاریس دیده میشود.

II

ادبیات - افکار فلسفی و اقتصادی - استبداد منور - اداره نظر

اختصاصات ادبیات فرانسه نفوذ صنعتی فرانسه در قرن هیجدهم هر قدر در اروپا زیاد بود تأثیر ادبیات آن بمراتب بیشتر واقع شد. پاریس در قرن هیجدهم بمنزله مغز اروپا محسوب میگردد و زبان فرانسه تقریباً جنبه بین‌المللی یافت. یکی از شعرای ایتالیا در ۱۷۵۸ گوید:

(۱) - Tournefort

(۲) - Bernard de Jussieu

(۳) - comte de Buffon

« زبان فرانسه وسیله ارتباط افراد ملل است زیرا که هر جا برویم فرانسه میخوانند و فرانسه مینویسند ».

آثار نویسندگان قرن هیجدهم تفاوت اساسی با تألیفات نویسندگان قرن هفدهم دارد. ادبیات قرن هفدهم جنبه معرفه‌الروحی داشت. ادبا قبل از توجه کامل به صحت و انسجام الفاظ و حسن تراکیب سعی میکردند که کلیات احوال روحی بشر را که در تمام ازمنه و امکانه یکسان است تشریح نموده و صفات ذاتیه نفس ناطقه و میول و شهوات انسانی را در مؤلفات خود توصیف و تعریف کنند. اما در قرن هیجدهم این قسم تشریحات روحی و تعاریف راجعه بشهوات و خواهش های نفسانی چندان مورد توجه ادبا نبود بلکه درجه دوم را حائز میگشت فقط بعضی افسانه سرایان مانند لوساژ^(۱) (۱۶۶۸-۱۷۴۷) مؤلف ژیل بلاس و آبه پرُوست (۱۶۹۷-۱۷۶۲) مؤلف مانون اسکو و بعضی از نویسندگان تیاتر این قسم تشریحات روحی را معمول میداشتند من جمله لوساژ سابق الذکر که در تیاتر تورکاره^(۲) وصف الحالی از مستوفیان مالیّه نموده و ولتر در تیاتر زائیر (۱۷۳۲) و مروپ^(۳) (۱۷۴۳) و ماریو (۱۶۸۸-۱۷۶۳) که تیاتر های مضحک ساخته است، لکن سایر نویسندگان چندان توجهی بتوصیفات روحی و بیان حالات و شهوات انسانی نداشتند مثلاً بومارشه در تیاتر عروسی فیکارو (۱۷۸۴) بهیچوجه توجهی باین مطالب نداشت و همشان مصروف توضیح مسائل سیاسی و اجتماعی بود. ادبا نظری و اعتنائی بصنعت نداشتند و ادب را از حیث ادب نمیخواستند بلکه آنرا وسیله ابراز عقاید سیاسی میدانستند و انسان را با تعلّقات او بجامعه و روابط او با مملکت مورد مطالعه قرار میدادند و بحث خود را بیشتر متوجه تشکیلات و تنظیمات کشور میساختند. جمیع عقاید سیاسی را که میراث گذشتگان بود و مثل وحی منزل مطاع و متبع بشمار میآمد یکان یکان تجزیه و تحلیل کردند و بنظر انتقاد بمبادی آن عقاید نگریسته صحیح را از سقیم و زشت را از زیبا جدا کردند و بجای اصول منسوخه

(۱) - Lesage

(۲) - Turcaret

(۳) - Mérope

سیاسی اصولی جدید پیشنهاد کردند که اساس تشکیلات تازه و عمومی شود.

تا آن زمان عموم مردم بر این عقیده بودند که سلطنت و دیعه‌ای
اصول قدیمه است الهی و شاه نایب خدا و ظلّ الله است بنا بر این قدرت

پادشاه مطلق و دست سلطان در جان و مال مردم باز و اراده او بر آزادی و حقوق مردم مختار و مسلط است. اصل عدم تساوی حقوق در افراد ملت و طبقات جامعه مقبول عام بود يك طبقه را دارای امتیازات مخصوصه و طبقه دیگر را محکوم به تحمل بارهای گران مالیات و ظلم و جور میدانستند، هر کس در طبقه نجبا متولد میشد از هر تعرضی مصون و هر کس در زمره رعایا وارد بود بهر ذلت و اجحافی محکوم میگردد. همچنین این اصل متفق علیه بود که جمیع افراد مملکت بایستی در اصول عقاید یکسان باشند و در هر مطلب اساسی خاصه در اعتقادات مذهبی بایستی تابع (الناس علی دین ملوکهم) باشند. در مملکت جز يك دین نباید رایج شود، در باب صنایع معتقد بودند که دولت باید در کسب و کار مردم مراقبت کامل نماید و مزدوران و صاحبان کار خاندها مجبور بر رعایت نظامات دقیقه میکردند، وارد شدن مال التجاره و اجناس خارجی را موجب فقر کشور دانسته و با وضع قوانین گمرکی ورود اجناس خارجه را مشکل بلکه غیر ممکن میساختند. مطابق این اصول در فرانسه و در سایر ممالک اروپا حکومت پادشاه بعنوان و دیعه مطلقه الهی در انظار جلوه میکرد و در نظام اجتماعی امتیازات طبقاتی و عدم تساوی حقوق و وظایف معمول بود و در مسائل مذهبی تعصب و عدم تسامح و منع حرّیت دینی رواج داشت و در موضوع اقتصاد و تجارت نظامات سخت گمرکی در میان بود.

از اواخر قرن هفدهم مردم با این اصول ضد آزادی اظهار
مخالفت میکردند. بواسطه فقر عمومی ملت فرانسه در اواخر
عهد لوی چهاردهم و بعلمت نهضت ملت انگلیس در عهد سلاطین
مبادی اصول جدیده
اخیر استوارت خاصه در زمان جاک دوم فرانسویان چشم از خواب گران کشوده
و باوضاع اجتماعی بنظر انتقاد مینگریستند. و بان حمله سختی بر اصل عدم تساوی

مالیاتی کرد و تمام افراد ملت را موظف بشرکت در تأدیه مالیات شمرده و هر قسم امتیاز و معافیت را منافی عدالت و حقانیت محسوب نمود. فنلون حکومت مطلقه را « خیانت نسبت باخوت افراد بشر » معرفی کرد. اغلب دانشمندان موافقت داشتند که بایستی قوانینی وضع شود که بارضایت ملت بطور ثابت حدود وظایف عمومی را معلوم نموده و هیچ قوه‌ای در نقض آن قوانین قدرتی نداشته باشد بلکه جمیع مراکز قدرت مملکت بحکم آن قانون زمامدار امور گردند. فنلون بامید اینکه روزی آرزوهای سیاسی او مقرون به انجام شده و شاگرد او دوک دو بورگونی بر تخت سلطنت فرانسه نشیند تشکیلات حکومت انتخابی را طرح ریزی کرد. در انگلستان لاک فیلسوف معروف در کتاب حکومت ملی ۱۶۹۰ مبادی اقسام مختلفه حکومت را تشریح نموده و این اصل را اظهار داشت که آزادی و برابری از حقوق ذاتیه بشر است و دول بمنزله نایندگان و خدمتکاران ملتند که برای پاسبانی حقوق خود تعیین مینمایند و همین فیلسوف سلطنت حقیقی ملت را ثابت دانسته و بملت حق میدهد که هرگاه دولت برخلاف وظایف خود رفتار کند « بخدا شکایت نماید » یعنی شورش و نهضت انقلابی کند.

بنابر این مقدمات مسلم است که قرن هیجدهم در ضمن ارث‌هائی که از قرن هفدهم برده است یکی هم افکار جدیده انقلابی بوده است از قبیل عدم حقانیت امتیازات طبقاتی و سلطنت مطلقه بی‌تقدیش ملت و همچنین اصول جدیده‌ای از قرن هفدهم گرفته است مانند لزوم برابری مردم در تحمل بار مالیات و لزوم شرکت ملت در امور دولتی و مخصوصاً این اصل مهم که منبع هر قدرتی در مملکت ملت است و بس.

فلاسفه و علمای
اقتصاد
چون هیچیک از موجباتی که در قرن هفدهم موجد افکار
جدیده گردید در قرن هیجدهم از میان نرفته بود بلکه نظر
بصلح و صفا و عهد و وداد فرانسه و انگلیس در مدت یکربیع
قرن فیابین این دو ملت آمد و رفت آزادانه متداول بود بیش از پیش حس انتقاد

دانشمندان تحريك شد و افكار لاک سابق الذکر هم بفرانسه ترجمه شده در طبقات جامعه رسوخ يافت .

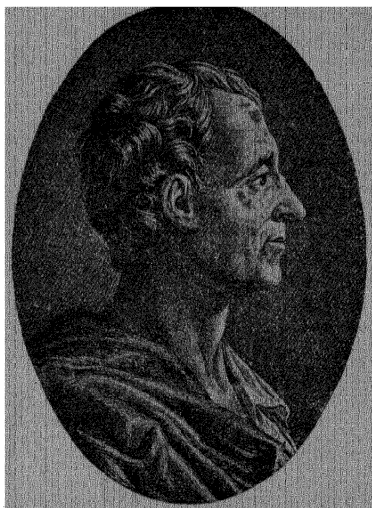
جانشين متفكرين قرن هفدهم مانند بوان و فيلون و لاک در قرن هيچدهم دودسته ازدانشمندان شدند : يکي فلاسفه و ديگر علمای اقتصاد . فلاسفه هم خود را به بحث در مسائل پليتيکي و اخلاقي و مذهبي و اجتماعي مقصور ساختند ، سه تن از مشاهير اين حکماء مونسکيو ، ولتر ، روسو بيش از همه نافذ گشتند . معروفترين علمای اقتصاد کسنی (۱) و گورنی (۲) بودند که مبادی زوت و شرائط کار و صنعت و تجارت و نظامات مالياتي را مورد دقت قرار دادند . ا مالغويون يا نويسندگان دایرة المعارف را هم ميتوان در دسته فلاسفه و هم در صنف علماء اقتصاد محسوب داشت . دوقائد اين هيئت لغويون دالامبر و ديدرو بودند که بيشرو نهضت برخلاف اصول قديمه و علمدار رواج عقايد جديده بشمار ميآيند .

ما به الاشتراك اين سه دسته يعنی حکماء و اقتصاديون و لغويون (۳) اعتقاد راسخ و يقين جازمی بود که بقدرت و عصمت و نزاهت ذاتی عقل داشتند بنا بر طريقه فلاسفه مدرسيون قرون وسطی که مسائل را از لحاظ تجرد و اطلااق مورد بحث قرار ميدادند اين علماء هم در قرن هيچدهم مطالب را بدون توجه بجنبه عملي و احتیاجات جزئی و تجارب استقرائي قطع و فصل ميکردند و همينقدر که از حيث تجويز عقلي و صحت منطقي نقصي نميديدند آن مطلب را حق ميدانستند و بحکم عقل نظری هر مطلبي را تعميم ميدادند . اين عبارت تورگو که قبل از وزارت جزء نويسندگان دایرة المعارف بود کاملاً احوال علمای اين قرن را توضيح ميدهد :

« حقوق افراذی که يك جامعه را تشكيل ميدهند مبتنی بر سوابق تاريخی نيست بلکه مبتنی بر طبيعت بشری است . » تمام دانشمندان اين عصر رهمای خود را فقط عقل ميدانستند و برآن بودند که جميع اصول سابقين را لغو کرده عقل را بر تخت بنشانند . مادام دولامبر در اوایل قرن مينويسد : « حکمت يعنی حقوق حقيقي عقل را شناختن و قدرت از دست رفته عقل را باو بازگردانیدن و طوق عرفيات و سلطه

صاحبان حکم و ریاست را از گردن افکار برداشتن « در واقع این شعار متفکرین قرن هیجدهم دانست .

مونٲسکیو از حیث قدمت زمانی نخستین فیلسوف قرن هجدهم است (۱۶۸۵-۱۷۵۵) که در حوالی



مونٲسکیو

(۱۶۸۹-۱۷۵۵)

از نویسندگان بزرگ فرانسه

در قرن هیجدهم

و بلقب بارون دو لا برد (۱) ملقب گشته و از طبقه نجبا محسوب شده و بر ریاست پارلمان بوردو نایل گردید. اشتهار او در ابتدا بواسطه مجموعه رسائل ایرانی صورت گرفت (۱۷۲۱) بعنوان مکاتبه دو نفر ایرانی که پیاریس آمده و دوستان خود را دیدار میکردند مونٲسکیو انتقادات عمیق از اوضاع اجتماعی فرانسویان نموده و از زبان این دو نفر ایرانی مجهول رسوم و آداب و عقاید و تشکیلات فرانسه را استهزاء و انتقاد کرد. ۱۳ سال بعد از این تاریخ کتاب مهمی در فلسفه تاریخ بنام تحقیق در علل عظمت و انحطاط رومیان منتشر ساخت (۱۷۳۴). در حقیقت

این کتاب فصلی بود از يك تألیف مهمتر و عظیمتری که شاهکار مونٲسکیو محسوب میشود و موسوم است بروح القوانين (۲) . برای تدارك این تألیف منیف بیست سال تمام بلا انقطاع رنج کشید . قسمتی از اروپا را سیاحت کرد . مدتی در هنگری

(۱) - baron de la Brède

(۲) - l'Esprit des Lois

و دو سالی در انگلستان رحل اقامت افکند تا اینکه کتایب را در سنه ۱۷۴۸ بانجام رسانید. روح القوانین کتابی است در فلسفه سیاسی و تجزیه دقیق و منظم کلیه اشکال حکومتها و شرایط و معدّات تولید و استقرار هر يك از این اقسام حکومت. بنابر رأی مونتسکیو بهترین صورت حکومت طرز حکومت انگلیس است که حافظ آزادی سیاسی افراد است. «شاه این مملکت هیچ ظلمی نمیتواند نسبت بفردی از افراد بکند چرا که قدرت او در تحت تفتیش و نظارت دیگری است» همچنین بر حسب رأی مونتسکیو بایستی در ممالك معظمه سه قوه متمايز و مستقل از یکدیگر وجود داشته باشد: مقننه، اجرائیه و قضائیه و این تمايز و استقلال را وثیقه حتمیه آزادی میدانست. در حقیقت افکار مونتسکیو درست مقابل و مخالف طرز حکومت فرانسه بود که این قوای سه گانه در آن تمايزی نداشتند. مونتسکیو ناشر این فکر شد که نمایندگان ملت بایستی سلطنت فرانسه را محدود ساخته و تحت مراقبت و نظارت قرار دهند.

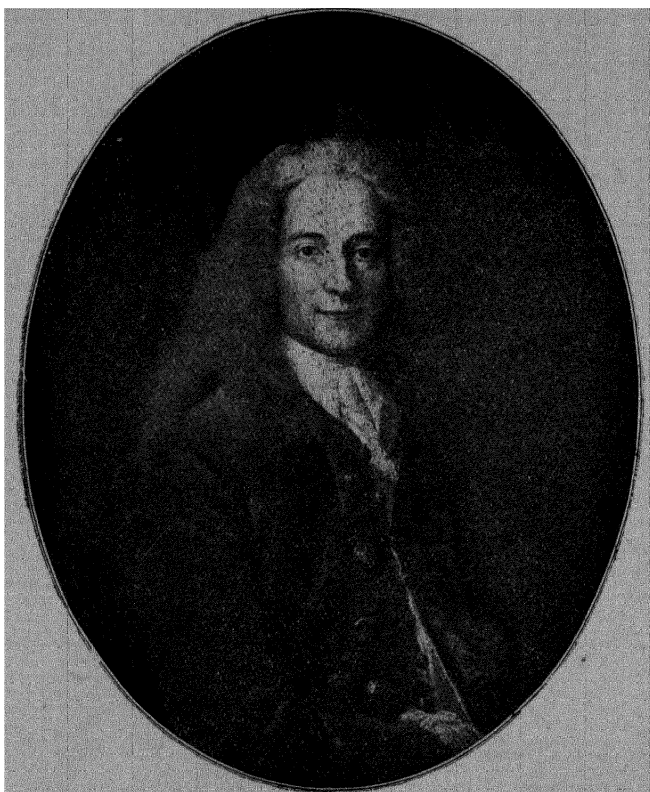
کتاب روح القوانین اشتهار فوق العاده گرفت، در ظرف ۱۸ ماه بیست و دو دفعه بطبع رسید و بتمام السنه اروپائی ترجمه شد. امیل فاگه (۱) درست گفته است که: «این تألیف کتاب ساده ای نیست بلکه قانون و سجل بزرگ تاریخی محسوب میشود که در افکار و اعمال اهل عالم بتدریج رسوخ یافته و تا مدّتی مدید در نفوس خلایق آثار او جاودان خواهد ماند» این تألیف بمحض انتشار عملاً مؤثر نیفتاد بلکه چهل سال بعد نخستین مجالس دوره انقلاب سرمشق رفتار خود را از آن مأخوذ داشتند و از ۱۷۸۹ تا امروز هر قانونیکه در فرانسه وضع میشود مبتنی بر اصل اصیل انفکاک قوای ثلاثه است.

وُلْتِر
 آغاز کار او
 برخلاف مونتسکیو که تألیفاتش بقصد التیام و عمران خرابیها بود وُلْتِر (۱۶۹۴-۱۷۷۸) جز تخریب کاری نداشت. پدرش یکی از ثباتان امور شرعیه پاریس بود. در طفولیت وُلْتِر را آروه (۲) میگفتند، در ایام جوانی از سخت گیری اولیاء امر بسیار رنج کشید، در بیست و

(۱) - Faguet

(۲) - Arouet

سه سالگی بجرم هجو نایب السلطنه یازده ماه درباستیل محبوس شد،



وُلْتِر نویسنده معروف فرانسوی در سن ۲۴ سالگی

(۱۶۹۴-۱۷۷۸)

غیر موافقه وُلتر را بعلّت هجوی که از لوی چهاردهم کرده به حبس انداختند لیکن این روایت اصل ندارد و گوینده هجای لوی دیگری بوده است. باری چون وُلتر از زندان برآمد نایب السلطنه هزار و دویست لیبره مستمری برای او مقرر داشت.

هشت سال بعد مجدداً مدّت شش ماه در زندان باستیل توقیف گردید زیرا که روزی یکی از نجبا موسوم به شوالیه دوروهان^۱ ولتر را چوب زد و او با اینکه رعیت بود و حق اقامه دعوی بر نجبا نداشت تقاضای جبران یا تصفیۀ امر بوسیله استعمال اسلحه کرد (۱۷۲۶). چون بار دوم از حبس رهائی یافت بانگلستان گریخت و چهار سال در آنجا اقامت گزید و مانند مونتسکیو آزادی ملت انگلیس را مشاهده کرده و اعجاب تمام نمود و چون بفرانسه باز گشت مجموعه نامه های فلسفی (با رسائل مربوطه بانگلیسها) را نشر کرد (۱۷۳۴). در این رسائل تمجید و توصیف بسیار از تشکیلات انگلستان کرده و گوید: «شاه انگلیس بر اعمال نیک قدرت تام دارد و چون قصد شر میکند دست های خود را بسته می بیند.» همچنین ولتر اصول عقاید لاک انگلیسی را در این مجموعه وارد کرده حکومت مطلقه عصیّت مذهبی و نفوذ و سیادت فوق العاده روحانیون را انتقاد نموده است. این کتاب را مخرب و مضر محسوب داشتند و بنام حفظ اخلاق و احترام مذهب و صیانت قدرت پادشاه پارلمان امر داد که آن را طعمۀ آتش ساختند. نزدیک بود باز ولتر دوچار حبس شود لکن فرار جان او را خرید.

ولتر در این اوقات چندان اهمیتی در طبقات عالیّه نداشت و در محافل فلسفی او را لایق نام حکیم ندانسته بچشم حقارت مینگریستند و از ظرفا میشمردند تا بیست سال هم که از این مقدمه گذشت کار بر همین منوال بود در این مدّت ولتر گاهی مورّخ دربار لوی شانزدهم و گاهی ندیم فردریک دوم بود (از ۱۷۵۰ تا ۱۷۵۳) و بعضی اوقات در صدد وصول بمقامات عالیّه پلیتیکه بر میآمد ولی در این باب تیر آرزویش بهدف مراد نمیرسید و ناچار باز بنوشتن تیاتر و بحث در علوم و توارخ میپرداخت و در هیچ موقع منافع شخصی خود را از نظر نمیگذاشت زیرا که بنابر قول برون تیر^(۱) «ولتر میدانست که برای ورود بمحافل عالیّه چون دارای نجات نرادی نیست بر وی لازم است که ثروتمند شود.» پس دست بمعاملات مختلفه زد

و توفیق کامل یافت چنانکه در پایان عمر سالی یکصد و شصت هزار لیره عایدات او شد. توقف وُلتر در پوتسدام (در بارفردریک) اسباب شهرت او شد. ندیمی پادشاه پروس موجب گردید که از نام بلند و آوازه فردریک قسمتی هم به وُلتر تعلق گیرد. بعبارة آخری ندیمی و رفاقت با پادشاه بزرگی مثل فردریک موجب ازدیاد شهرت او شد بعلاوه در همین ایام وُلتر کتب معتبره خود را نوشت که عبارتند از قرن لوی چهاردهم و بحث در آداب و رسوم و رمان های بسیار که بیشتر در نفوس عوام تأثیر بخشیده است. در این وقت نفوذ وُلتر در سرتاسر اروپا منتشر شد و بر نفوس و عقول مردم تسلط یافت بقسمی که او را « وُلتر شاه » لقب داده بودند اشاره باینکه در قاهره و سیخن مقام پادشاهی دارد. وُلتر در این وقت متجاوز از شصت سال داشت.

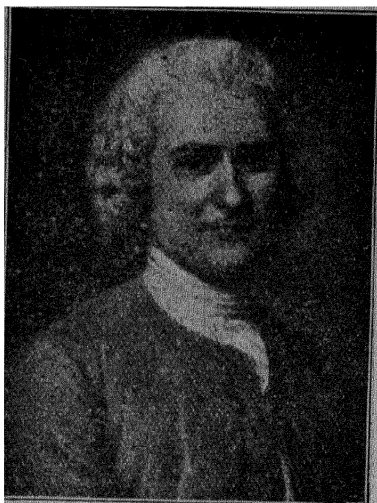
چون میان وُلتر و فردریک شکرآب شد و لوی یانزدهم نیز از وی ظنین بود ناچار در ملک و مزرعه خود که در سرحد سوئیس و فرانسه واقع است مسکن گزید و باین حیلۀ از دستبرد مأمورین لوی یانزدهم که قصد توقیف او را داشتند مصون ماند (۱۷۵۵). در مدت اقامتش در این گوشه ازوا که بیست و سه سال باقی عمرش را شامل بود علی رغم ضعف پیری پشت کار و فعالیت فوق العاده ظاهر ساخت. در واقع کارش جنگ دائمی با اسراف و تبذیر دولت، اختیار مطلق شاه، شکنجه و سیاست، عصبیت و فجایع تعصب دینی و ظلم های قضائی بود. یکی از تجار پرستان شهر تولوز که پسرش منتهم بقتل شده بود بامر پارلمان محکوم باعدام شد (۱۷۶۲) چون این خبر به وُلتر رسید ابتداء بحال تردید باقی ماند چون عاقبت یقین حاصل کرد برای دفاع از مقتول و اعاده شرف و حقوق او با پارلمان بنای جدال قلمی گذاشت و آخر الامر در (۱۷۶۵) پارلمان را مغلوب و مجبور بامتنال تقاضا های خویش کرد و همچنین ۱۳ سال بعد در موضوع تبرئه و اعاده حقوق و ارجاع شرافت

لالی تولاندال^(۱) با دیگر طرفداران او شرکت جست (۱۷۷۸).

در این ایام پیری وولتر کتب مفصل کم نوشته است بیشتر هم خود را مصروف بنوشتن نامه و مکتوب نمود و آنچه از او باقی مانده و طبع شده است امروز قریب ده هزار مکتوب است. علاوه بر نامه رسایل بسیار هم نشر داده است که مربوط بحوادث عصر و پیش آمد های زمان بوده اند. در واقع کار یکنفر جریده نگار را کرده است اما جریده نگاری که تا امروز بشدت لهجه و تیزی قلم و بیان او چشم روزگار ندیده است. قصد وولتر ترتیب دادن شالوده معین و اساس مرتبی در سیاست یادر حکمت نبود، همش مصروف و مقصور بجدال و دفاع بود، خود بمادام دودفان مینویسد «من مخرب بزرگی هستم» در مسائل مذهبی برضد دین مسیح بجان میکوشید و کینه ای که نسبت باین آئین داشت چشم خرد او را بیوشید چنانکه در رد دین کارش بمعصب کشید و از هیچ وسیله برای انجام مقصود خود روی گردان نبود حتی تهمت و دروغ و جعل و افترا. از آنجائیکه وولتر ذاتا لامذهب و بی‌دین بود هر چند علی الظاهر خود را مؤحد میگفت و بخدای یگانه اظهار ایمان میکرد و خود را پیرو (دین طبیعی) میشمرد لکن در واقع هیچ دینی نداشت و با جمیع ادیان مخالف و معاند بود. در باب سیاست اعتقادی باصول دموکراسی نداشت در یکی از مراسلات (۱۷۶۹) مینویسد «ملت احق و وحشی مانند چارپایان سزاوار یوغ و سیخک و ینجه است» معذاک مردم را بخصومت با مراکز قدرت مملکت و بی احترامی بمقدسات تشویق و تعلیم میکرد.

در مقابل وولتر که جز تکثیر خرابی و افزایش ویرانه های روسو
اجتماعی کاری نداشت ژان ژاک روسو (۱۷۱۲ - ۱۷۷۸)
پیدا شد که بانی طرز نوی در حکومت و مؤسس تشکیلات جدیدی در جامعه گردید.
مونتهسکیو و وولتر که هر دو از طبقات ممتاز بودند در پیشنهاد اصلاحات بتغییراتی چند
در اصول سیاسی و محدودیتی در حکومت مطلقه اکتفا میکردند. اما روسو که پسر ساعت

(۱) - Lally Tollandal



سازی از اهل ژنو بود و از طبقهٔ رعایا محسوب می‌گردید و ایام جوانی را بفقیر و فاقه بسر آورده بود بنابر رنجها و صدماتیکه باو وارد شده بود بر این عقیده شد که باید دولت و جامعه را اساساً زیر و زیر کرده و طرح نوی در انداخت. در سن ۳۷ سالگی جوابی بسؤال علمی اکادمی دیژون داد که موجب اشتها رنانهانی او گردید. در این جواب مبسوط ثابت کرد که ترقی فنون و علوم اسباب افساد اخلاق نوع بشر گردیده است. سپس در کتاب

(علل عدم تساوی بشر) (۱۷۵۵)

و در تألیف معتبر خود موسوم بميثاق

ژان ژاک روسو
نویسندهٔ معروف فرانسوی
(۱۷۱۲ - ۱۷۷۸)

اجتماعی (۱) (۱۷۶۲) عقاید سیاسی خویش را انتشار داد. در این تألیفات روسو هم مثل لاک بحریت و مساوات افراد بشر قائل گردیده و ثابت نمود که کلیهٔ تشکیلات سیاسی و اجتماعی باید از لحاظ حفظ حقوق افراد دایر گردد و از طرف دیگر افراد نیز بایستی خود را محکوم ارادهٔ اکثریت بدانند در واقع حکومت حقیقی را مخصوص ملت میدانست. این افکار روسو منجر بتأسیس جمهوری گردید یعنی سی سال بعد در ایام انقلاب کبیر بمعرض عمل آمد. امروز هم اساس جمیع عقاید سوسیالیست گفتار روسو است اما در زمان خود روسو تأثیر سریع و عمیقی نکرد. لکن افکاری که در باب تعلیم و تربیت اطفال بشکل زمانی که موسوم است به امیل تنظیم کرد و در

همان سال انتشار میثاق اجتماعی منتشر ساخت اثر عجیبی بخشید. در این کتاب روسو لزوم تقوی و محاسن پرهیزکاری و احترام خانواده را خاطر نشان کرد و منشاء انقلاب اخلاقی و بازگشت تقوی و صفات حمیده در طبقه عالیّه ملت فرانسه شد. همچنین کتابی که موسوم است (بشهادت و اعتراف دینی کشیش ساووا) و متمم کتاب امیل محسوب میشود جمعی کثیر را مجدداً بحسب دیانت بازگردانید و عکس العملی برضد ارتداد و خدا ناپرستی و مادیت دیدرو و هلوئیوس و سایر مؤلفین دایرة المعارف ایجاد و تحریر کرد.

علمای اقتصاد دو نفر از علمای اقتصاد کسنی و گورنی هم مثل فلاسفه سابق - الذکر بنقض و تخریب اساس تشکیلات اجتماعی قیام نمودند با این تفاوت که حکماء مذکور از لحاظ عقل نظری و کلیات مجرده حکم میکردند و این علماء از نظر تجربه و استقراء در جزئیات حوادث و اوضاع مملکت اظهار رأی مینمودند.

کسنی (۱۶۹۴ - ۱۷۷۴) یسر یکی از وکلای پارلمان پاریس بود و ایام جوانی را در یکی از قرائی که مادرش بتمشیت امور دهقانی آن اشتغال داشت بسربرد. چون در علم جراحی مهارتی بکمال داشت در دربار لوی پانزدهم صاحب مقامی ارجند شد و سپس طبیب مخصوص پادشاه گردید. شاه باو «فکر کننده من» خطاب میکرد و غالباً بصحبت او میل نموده ساعات دراز باو می گفتگو میکرد. دو کتاب عمده کسنی که حاوی اصول عقاید اقتصادی اوست موسوم بجدول اقتصادی (۱۷۵۸) و قواعد کلیه حکومت اقتصادی در مملکت فلاحی ۱۷۶۰ در این ایام نوشته شد و میتوان گفت غالب او را ق او بدست لوی پانزدهم تحریر گردیده است. خلاصه و اصل عقاید اقتصادی کسنی عبارت بود از اینکه: زمین مخزن ثروت است و جز از طریق کشت و زرع اراضی و حفر و استخراج معادن هیچ ثروتی برای ملت بدست نخواهد آمد. از اینرو یکی از شاگردانش موسوم به دوپون دونامور مسلک او را فیزیوکراسی یا (حکومت اراضی) نامیده است و پیروانش را فیزیوکرات گفته اند.

گورنی (۱۷۱۲-۱۷۵۹) پسر یکی از تجّار سن مالو بود و تا چهل سالگی بشغل تجارت اشتغال داشت و باین عنوان اغلب مراکز مبادلات اروپا را تفرّج کرد. موریا وزیر بحریه وی را ناظر تجارت ساخت (۱۷۴۶) گورنی با کسنی آشنائی یافت و تابع عقیده او گردید باین تفاوت که علاوه بر منبع ارضی که کسنی منحصرأ خزینه عابدات میدانست وی صنعت را هم جزء منابع ثروت قرارداد. گورنی کتابی تالیف نمود لیکن یکی از شاگردانش موسوم به تورگو افکار وی را منتشر ساخت. کسنی و گورنی و شاگردان و پیروانشان که متعدّد بودند و اغلب شهرتی بسزا یافته مثل تورگو و غیره بر این عقیده متفق گشتند که سختی گمرکات و صعوبت اجرای نظامنامه‌هایی که برای دستجات و اصناف کارگر تدوین شده موجب تحدید زراعت و تخریب صناعت است. علماء اقتصاد عموماً تحقیقات خود را باین نتیجه منتهی می‌ساختند که بایستی آزادی تجارّتی و صنعتی و فلاحی داده شود و در واقع افکار خود را در اینخصوص بدو عبارت ذیل خلاصه مینمودند: کسنی می‌گفت: «در حکومت و فرمانروائی نباید افراط کرد و بحکم حکمرانی نظامات طاقت فرسا وضع نباید نمود.» گورنی می‌گفت: «بگذارید انجام دهند و بگذرند» و قصدش آزادی صنعتی و سهولت عبور از گمرکات سرحدی بود.

لغویون

عقاید فلاسفه سابق الذکر و علماء لغت (۱) بوسیله کتب و رسالات انتشار گرفت و توسعه این انتشارات به نسبت سختگیری

پارلمان که در صدد منع و توقیف آنها بود تفاوت میکرد. هر قدر بیشتر پارلمان سختگیری میکرد مردم و محافل ادبی و علمی بیشتر توجه مینمودند و مبلغ و ناشر آن میشدند، دایرة المعارف هم که چاپ شد افکار علماء و مؤلفین خود را در جامعه رواج بخشید.

مؤلف حقیقی دایرة المعارف دبیدرو (۱۷۱۳-۱۷۸۴) بود که نخست بفکر این تالیف عظیم افتاد و با وجود مشکلات طاقت فرسا سالیان دراز با حوادث مقاومت

ورزید و کار خود را تعقیب کرد
و هم خود مقالات متعدّدہ نوشت و
در آن درج نمود هم سائرین را و ادار
بشرکت و مساعدت کرد. دیدرواز
اھالی لانکر بود و پدرش در آنجا شغل
چاقوسازی داشت مثل تمام اھالی جنوب
دارای طلاقت بیان و قدرت اختراع و
انشاء و سہولت استحضار مطالب
مشکلہ و اقتباس مسائل مختلفہ بود.
او نیز مثل ولتر در دفع ورفض عقاید
قدیمہ مجاہدت و تعصّب داشت با این



مجسمہ دیدرو

(۱۷۱۳-۱۷۸۴)

غالباً در لافہ تملّق و مجاملہ عداوت خود را پوشیدہ میداشت. دیدرو در سنہ
۱۷۴۹ مکتوبی باین عنوان نوشت: « این مکتوبی است در باب کورھا برای
استفادہ اشخاصی کہ چشم دارند » در این رسالہ بہ بیدینی و مادّیت اعتراف کردہ
و بہمین ملاحظہ چندی در قلعہ و نسن محبوس شد.

دایرة المعارف بنا بر اعلامیہای کہ مژدہ انتشار آنرا میداد عبارت بود « از فہرست
مجاہدات و مساعی مغز بشری کہ در قرون ماضیہ برای اکتساب مسائل مختلفہ
نمودہ است » عبارتہ از خبری فرهنگ جامع و مقصّنی بود حاوی جمیع معلومات آن
عصر کہ در خصوص جزئیّات و کلیّات مطالب و موضوعات خرد و بزرگ سخن
میراند. از طرز ساختن سرخاب و غازہ تا ترتیب تشکیل دول و تنظیم طبقات اجتماع
را ذکر میکرد، مسائل تاریخ و غوامض علوم و اصول و فروع ادیان و صحیح و سقیم
رسوم و آداب و غیرہ را تشریح و تعریف میکرد. معاون دیدرو دالامبر نام داشت

که مؤلف فرهنگ مقدماتی و نویسنده غالب فصول راجعه بر ریاضیات و فیزیک کلی است. لیکن سایر فلاسفه و علماء بزرگ و نویسندگان عصر هم با آنها کمک میکردند. در هر جا شخصی را مییافتند که در یکی از شعب تخصص داشت و برا بمساعدت خود دعوت مینمودند. مونتسکیو و ولتر و روسو و بوفون و کسنی و تورگو و نکر و مارمون تل و هلوئیوس و هولباخ و غیره مقالات متعدده بدایرة المعارف فرستادند. بالطبع اجزاء این تألیف بزرگ بایکدیگر اختلاف بسیار داشتند. دالامبر در نامه‌ای که به ولتر نوشته «دایرة المعارف را از حدی تباین اجزاء و پست و بلند مندرجات بحاجه بازبکران (باخرقه درویشان) تشبیه کرده است که چند قطعه از پارچه گرانها در آن دوخته اند و مابقی قطعات بی قیمت و ناچیزند» این کتاب بسهولت منتشر نشد، تاریخ شروع سال ۱۷۵۱ بود و بیست و یکسال بعد در سنه (۱۷۷۲) انتشار پذیرفت، علت این طول زمان این بود که دو مرتبه دوچار توقیف گردید یکی هنگام نشر دو جلد اول بحرم اینکه «مردم را بعصیان پروردگار و نافرمانی شهریار و امیدارد» دفعه دیگر پس از وقوع حادثه آمین، در اینوقت دیدرو مدت هشت سال از طبع کتاب ممنوع شد. دیدرو این تألیف را سلاح قاطعی میدانست که بوسیله آن هر چه خود و سایر فلاسفه نمی پسندیدند و مانع ترقی مملکت میدانستند بایستی قطع و معدوم شود و عمده چیزی که محرک بغض و کینه آنها بشمار میآمد یکی دین بود که آنرا عایق انبساط قوای بشری و مانع التذاذ و خرسندی میول نفسانی و شعور حیوانی انسان میدانستند. دیگر قدرت مطلقه پادشاه که آزادی افراد را تهدید نموده و متفکرین را از نشر افکار و طبع گفتار خود جلو میکرفت، دیگر آن که دیدرو و یارانش طرفدار آزادی صنعت و تجارت بودند و این مطالب را نیز در دایرة المعارف درج و در جامعه نشر کردند.

استبداد منور فلاسفه و مؤلفین دایرة المعارف و علمای اقتصاد با اینکه دشمن بزرگ و خصم صریح حکومت استبدادی بودند هیچیک با بودن پادشاه در مملکت مخالفتی نداشتند و علمدار مرام دموکراسی بشمار نمیآمدند. غالب

آنها در این باب با ولتر هم‌رأی بودند که ملت بواسطهٔ جهلش قابل اداره کردن خود نیست و بهتر آن است که همیشه در این جهل باقی باشد زیرا که بنا بر قول ولتر « در مملکت وجود جهال واجب و لازم است ». مونتسکیو طرز حکومت انتخابی انگلستان را بالاترین اقسام حکومتها میشناخت و ولتر هم باین نوع حکومت تمایل داشت لکن روسو ابدأ آن حکومت را نمی پسندید و ملت انگلیس را در قبول این شیوه گول و احق می‌شمرد و حکومت انتخابی را یکی از حقوق و فروع ملوک‌الطوایف دانسته و مبتنی بر ظلم و بیخردی محسوب میکرد. اما جمهوری و فرمانروائی ملت را برای ممالك صغیره مناسب میدانست که بشکل بلاد عهد قدیم خود را اداره کنند. در حقیقت شعار علماء و فلاسفه را میتوان این عبارت قرار داد: « همه چیز برای ملت و هیچ چیز بتوسط ملت » یعنی وظیفهٔ هر شخصی آن است که جمیع خیرات و ترقیات را برای ملت خود بخواند لیکن نباید خود ملت را وسیلهٔ کسب این خیرات بکند و آنرا در امر دخالت بدهد زیرا که جهل ملت موجب ندامت خواهد شد. مرام آنان سلطنت پادشاه عادل بود، شاهی که بنا بر تعریف ماری دارژان سون « قدرت مطلقهٔ سلطنت را باینروی عقل و فرط خرد قرین سازد » بعبارةٔ آخری همه طالب « فرمانروای منور الفکری » بودند زیرا که بنا بر قول دوپون دو نور^(۱) « متقاعد کردن و براه آوردن يك شخص آسان تر از يك ملت است » و « حصول نتایج و آمال بوسیلهٔ قدرت سلاطین زود تر میسر میشود تا بانتظار ترقی عقلانی مردم ».

فلاسنهٔ فرانسه طالب پادشاهانی مثل فردريك ثانی و کاترین دوّم و مخصوصاً ژوزف دوّم بودند و نام این پادشاهان را غالباً بر زبان داشتند لیکن باید دانست سلاطین مزبور در اصلاح امور و ترقی ملت خود منحصر نبودند بلکه در آن دوره پادشاهان ممالك دیگر مثل پرتغال و اسپانیا و ایالات ایتالیا ناپل و پارم و تسکان هم عادلانه و خردمندانه باصلاح قلمرو خود پرداختند و وزرای حکیم و دانا اختیار کردند. در پرتغال ژوزف اوّل (۱۷۵۰ - ۱۷۷۷) خود چندان لیاقتی نداشت

لکن وزیر مقتدر و مستبدّ او موسوم به کاروالو (مارکی دوپمبال^(۱)) کارهای بزرگ کرد. در ناپل و در اسپانیا دون کارلوس فرزند فیلیپ اوّل که ابتداء پادشاه ناپل بود و از ۱۷۳۵ تا ۱۷۵۹ شارل چهارم لقب داشت و پس از آن در مادرید مستقر شد خود را شارل سوّم خواند (۱۷۵۹-۱۷۸۸). وزراء او عبارت بودند از آراند و فلوریدا بلانکا. در تُسکان آرشیدوک لئوپولد (۱۷۶۵-۱۷۹۰) برادر ژوزف دوّم سلطنت راند و پس از چندی جانشین برادر خود امپراطور اتریش گردید.

مابه الاشتراك این سلاطین مستبدّ و مصلح در تمام ممالك اروپا چند چیز بود یکی افزودن قدرت پادشاه، دیگر تکثیر ثروت و عواید مملکت و دیگر کاستن قدرت و نفوذ روحانیون. در اسپانیا دولت برّقیات اقتصادی بسیار مهمّ توفیق یافت، تجارت غلات را آزاد کرد، شرکتهای تجارتی تشکیل داد و بانک فلاحی موسوم به بانک سن شارل تأسیس نمود و کارخانه های مهمّ ماهوت و پارچه و اسلحه ساخت و جداول و قنوات کثیره احداث کرد که موجب تزئید فواید شد بنحوی که عایدات عمومی سه برابر شد و سکنه مملکت از هفت بیازده میلیون بالا رفت. اقداماتی که بر ضدّ روحانیون در ناپل و تُسکان معمول شد باین نتیجه رسید که عدّه کشیشان محدود گردید و آن سلسله از روحانیون که دست از هر کسب و کاری کشیده و مدّعی تأمل در آثار صنع بودند بکلی از میان برداشته شد و در اسپانیا پادشاه متوّلی موقوفات کلیسا گردید لکن مهمترین و معروفترین کارهایی که بمنصّه ظهور رسید قلع و قمع طایفه ژزویت بود.

الغای فرقه
ژزویت
پمبال صدر اعظم پرتغال که در استبداد و اصلاح امور نظیر
بطر کبیر در روسیه بود اصلاحات را بضرب تبر و تبرزین پیدش
میبرد. این وزیر شروع بقلع و قمع ژزویتهها کرد، هرسری که
باطاعت او خم نشد با خاک راه یکسان گشت، از قضا این وزیر بردسیسه و توطئه‌ای

(۱) - Carvalo (marquis de Pombal)

که بقصد قتل پادشاه فراهم شده بود و قوف یافت و این امر را بهانه قرار داده در سنه (۱۷۵۶) اشراف پرتغال را متهم ساخت و طایفه ژزویت را سرکوبی کرد. بصرف افتراء و تهمت این فرقه را هم دخیل در امر توطئه شناخته و همه را دستگیر نموده و نفی بلد نمود (۱۷۵۹) و دارائی آنها را بنام شاه ضبط کرد. یکی از بزرگان ژزویت موسوم به پرمالاک ریدا (۱) که پیری ۷۲ ساله بود توقیف شد و بحکم وزیر اعظم بمحکمه تفتیشیه که قضاة آن دست نشانده و منتخب او بودند فرستاده شد، محکمه او را محکوم نمود و وزیر امر داد که زنده زنده وی را بسوزانند (۱۷۶۱).

در اوایل این کتاب دیدیم (۲) که قلع و قمع ژزویتهای پرتغال در فرانسه چه انعکاسی کرد و چگونه فرقه مزبور ملغی شد. دشمنان فرقه مزبور دولت اسپانی را هم واداشتند که مانند پرتغال و فرانسه با ژزویت ها معامله کنند. در سال ۱۷۶۶ در شهر مادرید شورشی برخاست، مردم با مقررات نظمیه که پوشیدن کلاه های بزرگ و بهن را ممنوع میداشت مخالفت ورزیدند و طغیان نمودند. دولت ژزویت ها را محرك این انقلاب شمرد و آراند اصدراعظم اسپانیا آنان را توقیف و تبعید نمود. شاهزادگان بوربون که حکمران ناپل و پاریس بودند بسلاطین اسپانیا و فرانسه (شارل سوم و لوی شانزدهم) تأسیی جسته و در دفع ژزویت ها سعی بلیغ کردند (۱۷۶۸).

پاپ کلیمان سیزدهم (۳) اعتراض کرد، لکن دولت فرانسه و اسپانیا دو قطعه از املاک او را که عبارت از ولایات آوینیون (۴) و بنوانت (۵) باشد متصرف شدند در این اثناء پاپ هم زندگانی را وداع گفت (۱۷۶۹).

سلاطین و شاهزادگان خانواده بوربون مجمع بزرگی را که علی الراسم برای انتخاب پاپ از کاردینال ها تشکیل میشود مجبور ساختند یک نفر از کشیشان فرانسسکن (۶) را موسوم به لوران گانگانیلی (۷) را که معروف بمخالفت با فرقه ژزویت بود بیایی

(۱) - Le père Malagrida

(۲) - Clément

(۳) - بصفحه ۳۱ « جنگ با فرقه ژزویت » رجوع شود

(۴) - Avignon

(۵) - Bénévent

(۶) - franciscain

(۷) - Laurent Ganganelli

انتخاب کرده کلمان چهاردهم نام بدهند. اما این پاپ جدید در عمل چندان ابراز خصومتی با ژزویت ها نکرد، چندانکه در اسپانیا جمعی کثیر از روحانیون در صدد انفصال از اطاعت پاپ برآمدند ناچار کلمان چهاردهم رسماً فرقه ژزویت را ملغی ساخت (۲۱ ژون ۱۷۷۳). ژزویت ها که از همه جا رانده شدند فقط در پروس که فردرک بادشاه آنجا پروتستان بود و در روسیه که کاترین ملکه آن مخالف پاپ شمرده میشد مأمن و ملجائی یافتند. در روسیه ۲۷ سال بعد از این واقعه یعنی در آغاز قرن نوزدهم فرقه ژزویت مجدداً رسمیت پیدا کرد (۱۸۰۱).

امناء
موضوع سلطه و اقتدار امناء یا نظار مالیۀ فرانسه را هم میتوان از ملحقات طرز حکومت سابق الذکر محسوب داشت. این امناء هر يك حوزه عملی داشتند که خود ایالتی بزرگ بشمار میآمد و در آن دایره بهر اصلاح و تغییری مجاز بودند بلکه عقاید خود را هم در دایرة المعارف انتشار میدادند. پایه قدرت و اختیار این امناء در حوزه های آنها بحدی بود که حتی حق فراهم آوردن لشکر و پرداخت حقوق افراد قشون هم داشتند، بمیل خود محاکم قضائی تأسیس کرده و گاهی در موقع احتیاج خود نیز حکم صادر میکردند. در توزیع مالیات مستقیم و تهیه پلیس و اداره کردن بلاد و قصبات و کارخانه ها و جریان تجارت و جمیع امور عمومی مثل مرمت یا بنای عمارات و طرق و پل ها و سد ها و جدول ها و غیره قدرت و اختیار مطلق داشتند تا بحدی که آنانرا سلاطین کوچک میگفتند و در حقیقت پادشاه هم بودند زیرا که نه فقط مأمورین جزء را بمیل خود عزل و نصب میکردند، نه تنها بکارهائی دست میزدند که امروز جز وزراء قادر بمبادرت آن نیستند بلکه گاهی فرمان پادشاه را زمین زده و بکارهائی میپرداختند که جز قانون مجلس در عصر حاضر مجوز آن نتواند بود مثل تغییر میزان و طرز پرداخت مالیاتها و غیره. بیگانگان از این قدرت بی انتهای امناء شگفتی میکردند، لاس بارکی دارژان سون میگفت: «هنگام تصدی شغل مفتش کل مالیّه چیزهائی دیده ام که باور کردنی نیست، بدانید که فقط سی نفر امین و ناظر در مملکت فرانسه

حکومت میکنند، فقط همین سی نفر تحصیلدار ایالات هستند که سعادت و فلاکت ایالات و ترقی و انحطاط ولایات را سبب میشوند.

علت عمده نفوذ فوق العاده امناء در قرن هیجدهم این بود که مدت مدیدی در مأموریت خود باقی میماندند و عادةً کمتر معزول میشدند مثلاً ایالت شامپانی در مدت هشتاد سال یعنی از سال ۱۷۱۱ تا ۱۷۹۰ که حکومت انقلابی عمل امناء را ملغی ساخت فقط پنجنفر از امناء بخود دید و اگر این مدت را بتساوی میان آن پنج تن امناء قسمت کنیم بهر يك سیزده سال میافتد، حوزه امانت والانسین در مدت دوازده سال يك امین داشت (۱۷۷۵ - ۱۷۸۷) و ولایت تور در ۱۷ سال يك ناظر داشت (۱۷۶۶ - ۱۷۸۳) تورگو مدت ۱۲ سال امین لیموزن بود (۱۷۶۱ - ۱۷۷۴).

یکی از مصلحین نظار تورگو (۱۷۲۷ - ۱۷۸۱) نمونه نظاری است که دست بکار اصلاحات زده‌اند. تورگو پسر رئیس التجار پاریس بود، نخست تورگو میخواستند او را در سلك اهل کلیسا وارد کنند، مدتی جزء مستشاران پارلمان پاریس شد، بعد مخبر شورای دولتی گردید ۱۷۶۱. درس ۳۴ سالگی حوزه نظارتی لیموز از طرف لوی پانزدهم باو عطا شد، تورگو تاجلوس لوی شانزدهم دارای مشاغل فوق بود، چون در علوم اقتصادی مطالعات کافیه داشت و مدتی شاگردی کسی و گورنی کرده بود در سالهای نخستین نظارت خود ۱۷۶۶ کتاب مهمی بخواهش دو تن از اهل چین که محض تحصیل بفراanse آمده بودند تألیف کرد موسوم به: بحث در تشکیل و توزیع ثروت. تورگو سعی نمود که در حوزه نظارت خود بعضی از اصول خود و استادانش را عملاً تجربه کند. ایالات لیموزن هنگام ورود تورگو یکی از فقیرترین ولایات فرانسه بود، در ظرف سیزده سال بهمت تورگو ولایتی حاصلخیز و ثروتمند شد.

نگارش اسامی و شرح فهرست کارهائی که تورگو در لیموزن کرده است برای بیان بسط ید و قدرت کامل نظار کافی است. تورگو محض رفع فقر و فاقه روستائیان بکاشتن سیب زمینی که

تورگو

در لیموزن

در آن زمان از محصولات جدید به شمار می‌آمد شروع نمود. بیشه های مفصل برای تربیت نهال درختان میوه دار غرس کرد و نقشه فلاحه بر عایا داد. از مملکت اسپانیا گوسفند خواست که نژاد اغنام محلی را تغییر بدهد، در سال ۱۷۷۲ قحطی رخ داد که دوسال طول کشید، تورگو وسایل حمل و نقل غلات را بخوبی فراهم نمود، دارالمساکین بسیار ساخت که فقرا از دسترنج خود کسب نان میکردند، مالکین اراضی را مجبور ساخت که وسایل زندگانی مزدوران خود را فراهم آورند و کشیشان صوامع را واداشت که فقرا را نان بدهند، متجاوز از ۷۰۰ کیلومتر راه شوسه ساخت بدون اینکه رعایا را در این امر رنج و آزاری برسد و ضعفا پامال بشوند. توضیح آنکه در آن زمان علی‌الرسم رعایا موظف بودند که مجاناً بیگاری کرده این قبیل خدمات را انجام دهند لکن تورگو کسی را بسخره نگرفت و عمله را مزد داد و وجوه لازمه را از راه افزایش مالیات تهیه دید باین معنی که مالیات جنسی طرق را مبدل بنقد نمود و فی الحقیقه امتحانی بود که برای تغییر مالیاتهای مملکتی بعمل می‌آورد.

مهمترین کار تورگو این بود که ترتیب توزیع مالیات را تغییر داد. در ولایت لیموزن مثلاً اکثر نقاط فرانسه مالیات دل بخواه بود یعنی بنا بمیل موزّین مالیات هر کسی بمیزان غیر معینی محکوم بپرداخت مالیات میشد. بعبارة آخری هر قدر مأمورین مالیه میخواستند دارائی برای مؤدیان فرض کرده و از روی آن فرض مالیات میبستند بالطبع ظالمهای فاحش بمردم میشد. ناظری که قبل از تورگو متصدی امر نظارت ولایت لیموزن بود موسوم به تورنی^(۱) بود و پس از عزل بنظارت ولایت بوردو رسید این شخص دست باصلاحات زد باینطریق که مالیات دل بخواه سابق الذکر را مبدل بمالیات بر آوردی کرد یعنی قیمت املاک مردم را تخمیناً بر آورد نموده بر آن مالیات بست. این مقدمه ممیزی املاک بود که وسعت و وضع و قیمت اراضی تدریجاً تعیین میشد. تورگو بر آن شد که کارهای سلف خود را تعقیب نماید اما بواسطه نداشتن پول کاملاً بمقصود نرسید معذک بطور معتنا بهی بار سنگین رعایا

تخفیف یافت و تورگو قبول عامه و وجاهت فوق العاده پیدا کرد چنانکه وقتی که بمقام وزارت رسید و عازم پاریس شد اهل لیموزن از کارهای او قدر دانی بسیار نمودند و از این عبارت دهقانان که در حق او گفته اند درجه تأسف رعیت را از فقدان ابن ناظر محبوب و مصلح میتوان فهمید: «برای شاه خوب شد که مسیو تورگو را اختیار کرد اما برای ما موجب غم و حسرت است که او را از دست میدهم.»

وجاهت تورگو در امر نظارت امری استثنائی بود، اگر چه نظار دیگر هم در حوزه نظارت خود بکارهایی دست زدند که متوجه اصلاحات بود مثلاً در ایالت شامپانی و حوزه پاریس و حوزه کائین دفتر ممیزی برای تجدید توزیع مالیات رعایا تأسیس یافت و در ایالات و الانسین و تور و روشل و گرنبل و غیره طرق شوسه احداث گردید. با وجود این توده ملت از اختیارات مطلقه نظار خشمگین بودند و نسبت بآنها کینه ورزی میکردند چنانکه نمایندگان طبقات ثلاثه ملت در ۱۷۸۹ بلوی شانزدهم گفتند: «علامت توّجه و مهربانی صادقانه اعلیحضرت نسبت بملت این خواهد بود که مردم را از چنگال نظار خلاص نمایند.»

نباید نسبت بنفوذ فلاسفه و علمای اقتصاد و مؤلفین دایرة المعارف مبالغه کرد و نهضت افکار عمومی را که بالاخره منجر بسرنوینی حکومت استبدادی شد فقط تبلیغات آنان منسوب دانست. در واقع نویسندگان و حکمای مزبور مجلی و مظهر افکار عامه بوده اند نه موجد و مبتکر آن افکار. اختلال اوضاع مالیه، شکستهای خارجی و ننگهای سیاسی و هوسرانی و خودرانی اولیاء امور استبدادی معایب حکومت مطلقه را در انظار عامه تجسّم داده و مردم را بضدّیت و ادار کردند. از آنجائیکه عمال دولت هم کاملاً پیرو عقاید قدیمه بوده و اغلاط اسلاف خود را تکرار میکردند روز بروز مایه خلاف و نفاق ملت با شاه غلیظ تر میشد و دارژان سون مینویسد:

«دولت در انظار مردم احترام و عظمتی ندارد بعلاوه خود دولت بانواع و اقسام وسایل مختلفه سلب احترام خویش را فراهم میآورد. (۱۷۵۱) روحانیون و سپاهیان و پارلمان ها و طبقات عالیّه و دانیّه ملت همگی زمزمه خلاف و شقاق دارند و از

اطاعت دولت گردن میکشند و حق دارند . » و هم او در سنه ۱۷۵۳ مینویسد « دربار شاهی و ملت بقدری از هم دورند که اتصال نمی پذیرند ، هر روز دولت قدمی بر میدارد که بر تباعد و تنافر طرفین میافزاید . »

روز بروز طبقات مختلفه ملت ملتفت میشدند که امتیاز بعضی طبقات ظلم فاحش و بی انصافی است . مارکی دارژان سون از خود چنین سؤال میکند : « چرا دولت حامی طبقه نجباست در صورتیکه این طبقه زنگ ملت محسوب میشوند و بمنزله زنبوران درشت هستند که در کندو عسل نمیکذارند ولی تمام عسل را میخورند . » و نیز او مینویسد : « تا زمانی که بکلی آثار این اختلاف میان و ضیع و شریف ، نجیب و غیر نجیب برداشته نشود و ملت مساوات نیابد آسایش و سکون محال خواهد بود . » روستائیان هم از یکدیگر معترضانة سؤال میکردند : « چرا هرکس غنی تر است کمتر مالیات میدهد و آنانکه مستمند تر و فقیر تر هستند بیشتر میپردازند ؟ آیا هرکسی بقدر وسع و استطاعت خود نباید مالیات بدهد ؟ » از طرف دیگر ملت متوجه قدرت و لیاقت خود شده و در کوچه های پاریس نظیر این عبارات را می گفتند (۱۷۷۰) : « اگر قیمت نان را تنزل ندهند و امور مملکت را منظم نسازند ما هم میدانیم چه کنیم زیرا که هنگام مقابله بیست تن از ما با یک سرنیزه قشون دولتی مصادف خواهد شد و سود با ما است . » غالب متفکرین ظهور حادثه عظیمی را پیش بینی میکردند ، دارژان سون مینویسد : « انقلاب ملی عنقریب رخ میدهد . » ولتر (در ۱۷۶۴) مینویسد : « انقلاب لازم و حتمی بوقوع خواهد پیوست . » و در جای دیگر مینگارد : « بمحض فراهم شدن مقتضیات اولیه انقلابی عظیم مشتمل خواهد شد و واقعاً آنوقت هنگامه غریب و غوغائی عجیب خواهد بود ! »

فصل یازدهم

لوی شانزدهم

بحران مالی

جانشین لوی یازدهم نوۀ اولوی شانزدهم شد که آخرین پادشاه دورۀ استبداد فرانسه محسوب میگردد. سلطنت او هیجده سال دوام یافت (از ۱۰ ماهه ۱۷۷۴ تا ۱۰ ماهه ۱۷۹۲) که بواسطۀ ظهور انقلاب ۱۷۸۹ آنرا بدو قسمت میتوان تقسیم نمود. در دورۀ اوّل سلطنت که مدّتش چهارده سال بود لوی شانزدهم مثل اجداد خود سلطنت مطلقه داشت و بدست تورگو وزیر در صدد اصلاحاتی برآمد لیکن نظر بمخالفت عموم اعضاء خانوادۀ سلطنتی و طبقۀ ممتازۀ لوی شانزدهم مجبور شد که بعد از دو سال از کلیۀ اصلاحات خود چشم پیوشد (۱۷۷۶-۱۷۷۴). دوازده سال بقیۀ این دوره را لوی شانزدهم مثل نیاکان خود بر تق و فتق امور پرداخت و عیناً رفتار شاهان قدیم را تکرار نمود، مخارج جنگ امریکا و مصارف بی حدّ و حصر دربار شاهی قروض جدیدی بردیون زمان لوی یازدهم افزود و این اختلال امور مالی بدرجۀای رسید که در سنۀ ۱۷۸۹ شاه مجبور شد بملت متشبّث شده و نمایندگان طبقات ثلاثه ملت را دعوت کند، انقلاب کبیر از اینجا ناشی شد. لوی شانزدهم هنگام جلوس براریکۀ سلطنت قریب بیست سال لوی شانزدهم و زنش ماری آنتوانت^(۱) نوزده سال داشت. این زن و شوهر جوان چون خبر وفات لوی یازدهم را شنیدند متفقاً فریاد برآوردند: «آه خدایا ما را نگاهدار! ما برای پادشاهی خیلی جوانیم». فی الحقیقه لوی شانزدهم از کار مملکت داری و رسم جهانبانی بکلی عاری و بی اطلاع بود و مربّی او دوک دولایوگویون^(۲) بهیچوجه وی را برای پادشاهی تربیت نکرده بود فقط بعضی اصول

(۱) - Marie - Antoinette

(۲) - duc de La Vauguion

را در دماغ وی راسخ کرده بودند که اغلب عصاره استبداد و خلاصه خود رأیی بشمار میآمد مثلاً: « هر قوّه و قدرتی در مملکت متعلّق بیادشاه است و هیچ فرد یا جماعتی را حقّ آن نیست که در برابر فرمان شاه دم از استقلال بزند. »

لوی جوانی تنومند و قوی و سنگین بود، اشتهائی وافر و میلی مفرط بشکار و عشقی بصنعت قفل سازی و آهنگری داشت، شرافتمند و رحیم و خوشخو و مایل به نیکوکاری بود، یکی از نخستین عبارات او که بمقتش کلّ مالیه آبه تری گفت این جمله بود که: « اصل بدست آوردن دل ملّت است. »

لکن لوی شانزدهم با وجود این خصال حمیده مردی لّین الاربکه بود و زنش او را « مرد بیچاره » میخواند. هوشی کند و ضعیف داشت و بسیار خجول و محجوب بود زیرا که بنابر قول برادرش کنت دو پروانس و یکی از وزراء موسوم به مالزرب^(۱) شاه میدانست که لیاقت سلطنت ندارد و مسئول مهمّی عظیم است. کنت دو پروانس که بعد ها اوی هیجدهم لقب یافت میگفت برادرم لوی شانزدهم هر وقت می شنید که او را اعلیحضرت خطاب میکنند پیشانی را میان دو دست فشرده و میگفت: « آه چه بار سنگینی! افسوس که هیچ بمن تعلیم ندادند! » مالزرب میگوید: « شاه چون توّجه میکرد که هریک از اعمال و اقوال او در سر نوشت بیست و پنج میلیون مردم مؤثر است بوحشت میافتاد. » بنابراین ترس و خجلت لوی شانزدهم کمتر تصمیم قطعی میگرفت و در تمام مدّت عمر تحت تأثیر دیگران واقع بود. در ابتداء سلطنت نفوذ پرفایده و مصلحانه تورگو در کار بود و عاقبت نفوذ مضّر و نا مبارک ماری آنتوانت در مزاج او حکمفرما شد.

ملکه ماری آنتوانت دختر امپراطریس ماری تریز ملکه اتریش ماری آنتوانت بود. عروسی او با لوی شانزدهم در سال ۱۷۷۰ واقع شد و

و منظور از این وصلت این بود که اتحاد دولّتين را که بموجب عهد نامه ورسای (۱۷۵۶) صورت گرفت و مخالف افکار ملّت فرانسه بود مستحکم تر کند و

کدورت را کاملاً
 مرتفع سازد. ماری
 آنتوانت برخلاف
 شوهرش بسیار
 تند و چالاک بود
 اما اخلاق ثابت
 و راسخ در طبیعت
 او وجود نداشت
 و از این جهت
 بهیچوجه شباهتی
 با مادر خود ماری
 ترز نشان نمیداد.
 نادان و بوالهوس
 و در مقابل موانع
 و حوادث ناشکیبا
 بود. اگر چه
 شرافت و عفت
 داشت لکن از
 بس هوس ران
 و لذت جوی



ماری آنتوانت

(۱۷۹۳-۱۷۵۵)

مصاحبان را خورده با کمال بی احتیاطی خود را در کارهای بد نام کننده و مکانهای
 نامناسب داخل نمود مثلاً شبی در اپرا که مجلس بال ماسکه دایر بود او را در میان
 رقاصان شناختند. او هم مانند شوهرش تأثیر اطرافیان و دوستان را قبول میکرد.

گروهی از درباریان یغماگر و حریص او را احاطه نمودند منجمله پولینیاک ها^(۱) که از اسراف و تبذیر دربار سود فراوان میبردند. ماری آتوانت بر اثر تحریکات این اشخاص دشمن اصلاحات مملکت شد و بدون اینکه از نتایج امور مستحضر باشد بر بدبختی مالی و فقر خزانه دولت افزود و زمان اشتعال انقلاب کبیر را پیش انداخت. لوی شانزدهم هنگام جلوس بر تخت سلطنت از آنجائیکه خود را آگاه از رموز مملکت داری نمیدانست یکی از درباریان پیر و وزیر سابق بحریه را که موربا نام داشت و در این وقت ۷۳ سال از عمرش میگذشت بصدارت نصب کرد. موربا اگرچه بنا بر روایات و قصص مشهوره او را شخصی سبکسار میدانند لیکن صاحب فطانت وزیرکی کامل بود. از مضایق امور بسهولت خارج میشد و وجه حلّ معضلات را بسرعت مییافت. چون بمقام صدارت رسید جز نام چیزی نپذیرفت، حقوق و مواجبی را که خواستند در حقش برقرار دارند ردّ کرد، بلوی شانزدهم گفت: «من خدمتگزار و فرمانبردار اعلیحضرت هستم لاغیر». وزراء دیگر هم مستقیماً خدام پادشاهند و من هرگز از قول اعلیحضرت بآنها دستوری نمیدهم و خود را واسطه اوامر شاهانه بوزراء نینداشته از جانب وزراء هم مطلبی بعرض نخواهم رسانید. «معدّلك طرز عملش ثابت میکرد که واجد مقام صدارت است و بروزراء دیگر تسلط دارد. در ابتدای امر موربا دو پیشنهاد بیادشاه کرد: یکی تجدید انتخاب پارلمان ها که بنا بر امر مویو^(۲) منحل شده بودند، دیگر عزل وزراء لوی پانزدهم و مقصودش از این دو امر جلب توجه مردم و اسكات اضطراب عامّه بود. لیکن افتتاح پارلمان بطوری که بعدها معلوم شد خطا بود و نتایج بسیار سخت داد. در شب باز شدن پارلمان پاریس (۱۲ نوامبر ۱۷۷۴) مردم چراغان و آتشبازی کردند و تا صبح برقص و شاباش مشغول شدند.

همچنین عزل وزراء لوی پانزدهم نیز چندان افکار عامّه را جلب نساخت. موربا

(۱) - les Polignac

(۲) - بصفحه ۳۹ «الغای پارلمانها» رجوع شود

صدر اعظم بجای موبو و دکویون و آبه تری سه تن از معاریف را که تا حدی مقبولیت عامه و نیکنامی داشتند بوزارت نصب کرد، شاه چند ماه بعد از جلوس بنا بر قول یکی از ظرفای زمان در اطراف خود حصارى از مردمان نیکنام برآورد و خود در میان نشست.

این وزراء جدید عبارت بودند از: ورژن سفیر سابق فرانسه مقیم اسلامبول که از سیاسیون چالاک بشمار میآمد و آخرین وزیر خارجه معتبر و مهم دوره سلطنت استبدادی فرانسه محسوب میگردد، دیگر سارتن وزیر بحریه و مالزرب وزیر دربار و کنت دوسن ژرمن که از سربازان کار آزموده و خشن بود وزیر جنگ و تورگو که در ابتداء بسمت وزیر بحریه مشغول کار شد سپس مفتش کل مالیه گردید (او ۱۷۷۴).

وزارت تورگو شبی که تورگو بوزارت رسید مردم در اوپرا صدر اعظم را با حرارت و شوق فراوان تمجید و تبریک گفتند. مادام دودفان تورگو را «سولی»^(۱) جدید میخواند و ملت انتظارات فوق العاده از او داشت. تورگو از حوزه نظارت خود بهاریس آمده بر مسند وزارت نشست و میخواست اصلاحاتی را که در حوزه محدوده خود شروع کرده بود در سرتاسر مملکت تعمیم داده مخصوصاً بنا بر عقیده علمی کسفی و گورنی آزادی تجارت را اعلام دارد و معتقد بود که باین وسایل میتوان رشته گسیخته مالیه مملکت را اتصال داد.

وضع مالیه
مقاصد تورگو
اختلال اوضاع مالیه فرانسه که میراث لوی پانزدهم محسوب میشد بدرجه ای بود که حل مشکلات آن محال مینمود. مصارف عادی در سال ۲۲ میلیون از عایدات فزونی داشت،

این در صورتی است که مصارف و عواید را بطور عادی محسوب داریم لکن معادل ۷۸ میلیون از عایدات آتیه را هم دولت پیش خور کرده بود بعلاوه قروض دولت بمبلغ ۲۳۵ میلیون لیره عند المطالبه بالغ میگشت، روی هم که حساب کنیم کسر

به سیصد و سی و پنج میلیون لیره میرسید، چنانکه سابقاً گفته شد^(۱) آبه تری وجه
رهائی مملکت را منحصر باعلان ورشکست میدید.

اما تورگو چون بوزارت رسید در دستور العمل رسمی خود که بعرض پادشاه
رسانید این عبارت را قید کرد: «نه اعلان ورشکست، نه افزایش مالیات، نه استقراض». «
امیدوار بود که مملکت را از گرداب فقر بدو وسیله نجات بخشد یکی صرفه جوئی
و کاستن مخارج تا حدی که میزان آن کمتر از جمع عایدات بشود، دوم افزایش ثروت
ملی بقسمی که بدون وضع مالیات جدید از اقلام جزو جمع سابق مبلغ بیشتری عاید
مملکت شود زیرا که فزونی عواید مالیاتی با ازدیاد ثروت مردم متناسب است و
تزیید مکنت ملی را مربوط با آزادی فلاح و صنعت و تجارت و اصلاح اساسی
این امور میدانست.

تورگو با کمال شجاعت و فصاحت لزوم صرفه جوئی را بلوی
صرفه جوئی شانزدهم خاطر نشان کرد و استدعا نمود که «پادشاه ملاحظه
بفرمایند این وجهی که بدرباریان توزیع میشود از کجا میآید.» و بار دیگر بشاه
گفت: «نباید مقرران درگاه خود را غنی ساخته و ملت را که ریشه سلطنت است
فقر نمود.» تورگو موفق نشد که شاه را بقطع تمام مستمریاتی که پیشنهاد میکرد
و ادارد لکن ۲۴ میلیون از جمع مواجب و مستمری کسر کرد و از این راه مبلغی
معادل کسر دخل عادی مملکت صرفه جوئی شد. از این بیست و چهار میلیون ده
میلیون از حذف مخارج در خانه شاهی و قشون مخصوص پادشاه بدست آمد این
قشون مخصوص جز برای تشریفات سلطنتی بکاری مأمور نمیشد.

اصلاحات نخستین اصلاحی که تورگو کرد راجع بفلاح بود، فرمانی در
تاریخ ۱۳ سپتامبر ۱۷۷۴ در باب تجارت حبوبات بامضای شاه
فرمان غلات رسانید. دولت فرانسه از چند قرن پیش محض جلوگیری از
قحط و غلارسوم و قوانینی جاری کرده بود که بنا بر قول مسیو فون سن^(۲) منتهی

(۲) - Foncin

(۱) - بصفحه ۳۶ «تری و افلاس» رجوع شود

« بحبس گندم » میشد. پلیس از اطراف مواظب تجار گندم بود که تجار جز در ساعت ورود و مکان معین بخريد غله نپردازند و الا جرم سنگینی تعلق میگرفت. از طرف ديگر كمر ك مانع بود كه سهولت گندم را از ايالتی بايالت ديگر حمل نمايند در نتیجه اين تضييقات بعضی سنوات گندم در انبارهای ايالتی كه حاصل خوب عمل میآمد میپوسید و ايالت ديگر كه محصولش خوب نبود دوچار قحط میشد. در ايالات حاصلخيز دهقانان بیش از حد كفاف خود زراعت نمیكردند زیرا كه امید فروش مازاد غله خود را نداشتند. فر مان ۱۳ سپتامبر ۱۷۷۴ جميع نظامات سابقه را ملغی ساخته تجارت و حمل و نقل گندم را در سراسر خاك فرانسه آزادی بخشید. این فرمان دو طبقه را رنجانید: یکی رعایا و ديگر درباريان. اما رعیت از بیم قحط و غلا آزادی تجارت غلات را مضر میدانست. اما درباريان كه رئیس آنها یکی از شاهزادگان بلا فصل موسوم به كوتی بود از آنجهت مخالفت داشتند كه بترتیب سابق از معامله خرید و فروش غلات منافع هنگفت میبردند و این فرمان دست آنها را کوتاه ميكرد پس در بهار سال ۱۷۷۵ كه قدری قیمت نان ترقی كرد موقع را مغتنم شمرده مردم را بشورش برانگیختند، از اول تا چهارم ماه مه ۱۷۷۵ دستجات منظمه در بلاد اطراف پاریس و ورسای و عاقبت در خود پانخت بغارت دكانهای خبازی مبادرت كردند. دولت ۲۵۰۰۰ نظامی در پاریس مركز داد و محكمه موقتی بلا استیناف تشكيل داده چهل تن از قائدين شورشیان را تسلیم آن محكمه نمود و بزودی غائله را خاتمه بخشید، این نهضت بنام « جنگ آرد » مشهور است.

الغای نظامات
 اساسی ديگر دست زد: یکی الغای نظامات اصنافیه، ديگر نسخ اصنافیه و حق سُخره حق سُخره سلطنتی (۵ ژانویه و ۹ فوریه ۱۷۷۶). وجود تشکیلات صنفی کارگران موجب محدودیت کارخانه های صنعتی میشد. همچنین نظاماتی كه اصناف در قرون وسطی وضع کرده و دایر مدار امور آنها محسوب میشد شرایط و مقدمات صنعتگری را معین و انواع مصنوعات را بدقت تمام محدود

و مشخص میساخت. بموجب این قوانین هر شیئی مصنوعی که از روی نمونه های قدیم ساخته نمیگردید محکوم باتلاف و اعدام بود، بالطبع این مقررات اسباب منع هراختراع جدید و خفه کردن هرابتکار و ابداعی بود. فرمانی که اصنافیه های محدوده را ملفی ساخت همان آزادی را درعالم صنعت وارد کرد که فرمان حریت خرید و فروش غلات در عالم زراعت و فلاحه وارد ساخت.

اما سُخره سلطنتی یعنی اجبار رعایا بساختن و هرمت طرق و شوارع بدون اخذ اجرت در واقع باری گران بر عهده رعایا محسوب میشد، اگر ظلم بالسویه میکردند جمیع مردم در زحمت میافتادند و اگر تبعیض مینمودند عده قلیلی بایستی تحمل بار گران بیکار را بنمایند. بسیار اتفاق میافتاد که یک نفر دهقان را سه روز متوالی مجبور بکار مینمودند. هرکس تخلف و تعلل میوزید بمبلغی جریمه محکوم میکشت، در زمان لوی پانزدهم در یک حوزه نظارت ۲۷۰۰ نفر را در ظرف پانزده روز محکوم کردند. بنا بر فرمان الغای بیکار هر رعیتی که بکار گماشته میشد اجرت خود را دریافت میداشت، برای اجرای این تصمیمات دولت محتاج بیول بود، بنابراین تورگو مالیات جدیدی وضع کرد که بالاتفاوت از طبقات متمازه و عادی به در یافت شود. باین ترتیب تساوی عموم مردم را در مقابل مالیات عملی کرد.

پیشنهاد بلدی
تورگو اصلاحات دیگر نیز در امور کرد که بدرجات مهمتر بشمار میآمد من جمله حذف گمرکات داخلی و تشکیل انجمنهای بلدی. این موضوع را فنلون در شصت سال قبل پیشنهاد کرده بود. انجمنهای بلدی که اعضاء آنها از جانب ملت انتخاب میشد بترتیب از بلوکات و ایالات شروع شده و بیک انجمن مرکزی موسوم به بلدیة ملی منتهی میکردیدند. چون تورگو جسارت و تهور فنلون را نداشت نا اندازه ای احتیاط و حزم بخرج داد و حدود اختیارات این انجمنها را بتوزیع مالیات و تنظیم نظمیه ها و امور عام المنفعه محدود ساخت. این تشکیلات اگر چه ناقص بود ولی باز ملت فرانسه را تاحدی شریک امور عمومی مملکت میکرد.

مخالفت

با تورگو

لکن این نقشه هیچوقت از قوّه بفعل نیامد، تورگو بحال نیافت که
آنها عملی کند، هنوز دوسال از دوره تصدی این وزیر نگذشته
جمعی کثیر با او دشمنی آغاز نهادند، زیرا که این وزیر مردی

تند خوی بود و با اشخاصی که شریک قول او نمیشدند بالحنی درشت و حقارت آمیز
مکالمه مینمود. یکی از دوستانش موسوم به آبه روری^(۱) وی را ملامت میکرد و
میگفت: « شما در کلام خود نرمی و لطف ندارید و برخلاف اخلاق ملت فرانسه
که نسبت به هر کس با کمال ادب رفتار میکنند شما توجه و اعتنائی با فکر مردم ظاهر
نمیسازید، در کارها بسیار عجول هستید. » صمیمی ترین دوستان تورگو که مالزرب
باشد باو میگفت: « شما با این طرز عمل نسبت بمصالح عمومی ابراز محبت نمیکنید
بلکه مثل اشخاص کینه ورز و دشمنان خشمگین رفتار مینمائید. » لکن با تسلیم
باین درستیهای اخلاقی باید گفت که علت حقیقی عدم کامیابی تورگو کوتاهی زمان
و رنجش جمعی کثیر و لطمه بمنافع اشخاص مختلفه بود. صرفه جوئیهای تورگو در باربان را
بخشم آورد، آزادی غلات دلالان و معامله گران را رنجانید و آزادی صنایع موجب
ضجرت و دلنگی ارباب صنایع و معتادین باوضاع قدیمه گردید، این اشخاص مثل
سگینه^(۲) که از وکلای دعاوی بودند میگفتند: « مشکلات و موانع محدودیت و محرومیت
موجب رواج بازار صنایع فرانسه شده و افتخار فرانسویان را در عالم ثابت نگاه
داشته است. » فرمان نسخ بیگار و وضع مالیات جدید ارضی که مخصوص مرمت
طرق بود جمیع افراد و طبقات متنازه را که معافیت داشتند آزرده خاطر ساخت.

اعتراضات پارلمان در اینموقع دولت در یافت که انتخاب پارلمان خطای بزرگی
بوده است. تفصیل آنکه فرمانهای راجع بالغای اصناف و نسخ

حق سُخره را حسب المعمول بیارلمان فرستادند که در دفتر قانونی ثبت شود. مجلس
یکماه تصویب آنها بتعویق انداخت و در ۴ مارس پارلمان از پادشاه درخواست
نمود که لوایح مزبوره را که منافی عدالت هستند پس بگیرد. سپس اعتراضات رسمی

(۱) - l'abbé de Véri

(۲) - Séguier

در این باب تهیه دیده و بشاه عرضه داشت .

« هر قانونی که در لباس خیر عمومی و صلاح انسانیت بخواهد در ممالك منظمه افراد مردم را متساوی الوظيفه قرار دهد و تشخيصات و تمیزات لازمه را از میان بردارد آن قانون بزودی موجب اغتشاش اوضاع خواهد گشت زیرا که تساوی مطلقه افراد منجر باختلال امور و سرنگونی کشور خواهد شد ، پس این لایحه که مساوات غیر عملی و قبول ناکردنی را میخواهد معمول بدارد اولین نتیجه اش بر هم زدن نظامات مملکت و تجمیل مالیات متحدالشکل ارضی است ! »

« وظیفه شخصی هر کشیدی آن که اعمال مربوطه بتعلیم و تربیت و آداب دینی را بجای آورده و بینوایان را با خیرات و مبرات دستگیری کند . »

« نجبا خون خویش را در راه دفاع ملک نثار کرده و پادشاه را بوسیله اندرز و نصیحت مدد میدهند . »

« آخرین طبقه ملت که مثل دو طبقه روحانیون و نجبا نمیتوانند خدمات برجسته و لایق بمملکت بکنند وظیفه خود را با ادای مالیات و تهیه مصنوعات و کدّ یمین و اعمال بدنی بجای میآورند . »

شاه در جواب این اعتراضات مجدداً پارلمان را دعوت بتصویب و ثبت فرامین سابقه کرد ، پارلمان هم بر شدت اعتراض افزود ، برای غلبه بر پارلمان شاه حسب معمول در جلسه حاضر شده و بر کرسی عدالت قرار گرفته و حضوراً امر به ثبت فرمانها داد (۱۲ مارس ۱۷۷۶) .

عزل تورگو
این مسئله آخرین غلبه تورگو بود . سفیر سوئد مقیم پاریس
بیادشاه خود چنین مینویسد (۱۴ مارس ۱۷۷۶) : « مسیو
تورگو با هیئت قوی پنجه ای طرف است ، این هیئت مرگب است از وجوه اعیان
مملکت و تمام پارلمان های مرکزی و ایالتی و جمیع اعضاء مالیّه و کلیّه نساوان دربار
و همه مقدّسین و روحانیین . » پیشوای حمله کنندگان به تورگو ملکه ماری آنتوانت
و کنت دو پروانس برادر شاه بودند .

« رساله‌ای در این وقت منتشر شد که آنرا منسوب بکنت دو پروانس میکردند و ظاهراً همین طور هم بود. این رساله شاه را فریب خورده تورگو محسوب داشته و ثابت میکرد که لوی شانزدهم فریب این پیغمبر دروغی را خورده و در دست او بازپچه‌ای یش نیست و مملکت بخطری عظیم افتاده است. اتفاقاً محض تأیید این یش بینی کارگران اعتصابی نموده بودند و چون این مطلب تا آن وقت یش نیامده بود مردم تعجب کرده و دوچار اضطراب شدند و میگفتند این اعتصابات در نتیجه آزادی صنعتی است که تورگو بکارگران داد.

از طرف دیگر موریا صدر اعظم از زبان شاه شنید که تورگو در غیاب وی را بتهاون و سستی منسوب ساخته است و باین جهت با مخالفین تورگو همدست گردید. شاه در ابتداء خیلی نسبت باین اصلاحات حسن نظر و موافقت داشت و میگفت: « جز من و مسیو تورگو کسی دوستدار ملت نیست لکن کم کم نفوذ این دشمنان قوی پنجه شاه را بعزل تورگو واداشت. وزیر خوددینز ببدبختی خویش مدد فرستاد، مدتی با گروه دشمنان مجادله کرد و بدقت تمام شاه را از قبول سعایت اعداء مانع شد و راه نفوذ دشمنان را در مزاج شاه مسدود کرد. اما چنانکه دیدیم تورگو در مکالمه تند و بی پروا بود و رعایت مقتضای حال را نمیکرد پس در حضور شاه هم نصایح مفیده و افکار پسندیده خویش را با عباراتی درشت بیان مینمود مثلاً هر لحظه لوی شانزدهم را باد آور میشد که سنش ۲۲ سال است و تجربه ندارد و محتاج بهادی و مشاور است و در پایان کلام خود این جمله را که از حوادث آتیه یش بینی میکرد و در مطابقه با واقع از کرامات شمرده میشد بزبان میآورد اعلیحضرتا:

« فراموش مکنید که ضعف نفس موجب شده که سرشارل اول بر سه پایه سیاست گاه قرار گیرد. » (۳۰ آوریل). بعد از این مکالمات ماری آنتوانت بسهولت موفق شد وزیر را معزول کند (۱۰ مه) پس شاه در روز ۱۲ مه ۱۷۷۶ وقتی تورگو استدعای شرفیابی کرد با خشونت تمام وی را رد کرده و فرمان داد که دستکام وزارت را گذاشته برود و دیگر بدربار و رسای حاضر نشود.

نِکِر (۱)

چون نورگو معزول شد کارهای او هم در بوته اجمال ماند و اکثر منسوخ شد. وزارت مالیّه را بیکی از دشمنان وی که صرّافی از اهل ژنو بود و نکر نام داشت سپردند. نکر پنجسال در این شغل باقی ماند، مردی شرافتمند و محاسبی چالاک بود، زنش محفلی داشت که هر روز جمعه مفتوح میشد و از این جهت نکر کسب شهرتی کرد که مافوق لیاقت ذانی او بود. نکر در یک مورد با تورگو توافق عقیده داشت: و آن در صرفه جوئی بود. از سال ۱۷۷۸ بعد جنگهای امریکا مستلزم مخارج گزاف شد و دولت فرانسه مجبور باستقراض گردید، در سال ۱۷۸۱ جمع کلّ قروض به ۴۵۰ میلیون لیره بالغ شد.

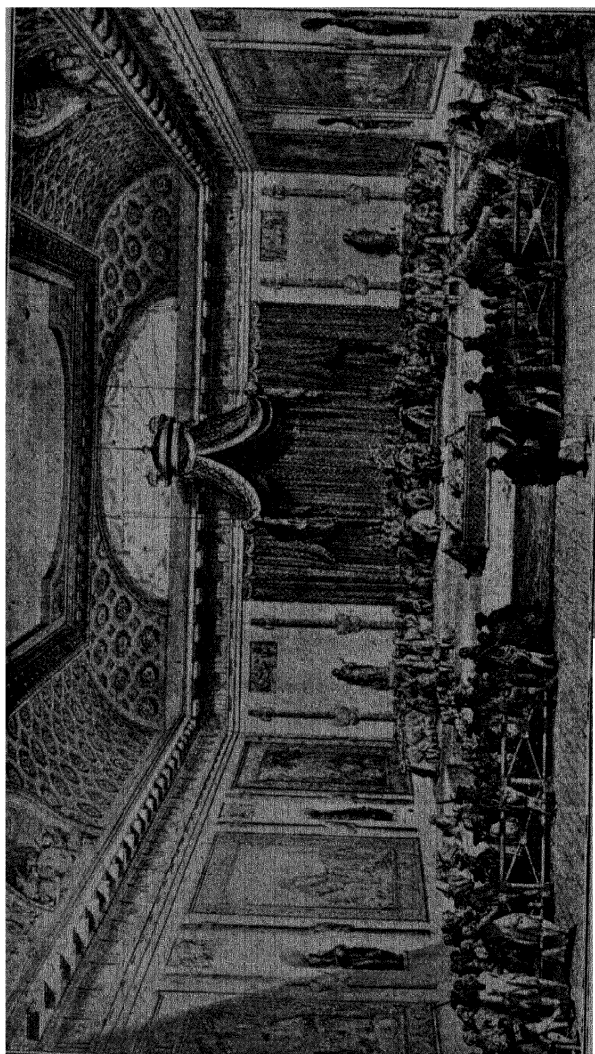
دشمنان نکر از طرق مختلفه میخواستند اعتبار وی را درهم صورت محاسبه شکسته و بدنامش کنند، نکر هم محض جلب اعتماد عامّه بر آن شد که خلاصه ای از اقلام جمع و خرج سال ۱۷۸۱ را تهیه دیده منتشر سازد، در این صورت حساب نکر جمع عایدات را ۲۶۴ میلیون و مخارج را ۲۵۴ میلیون قلمداد کرده بود که علی الظاهر دولت ده میلیون اضافه عایدی داشت لیکن این مقایسه بکلی ظاهر سازی بود و عواید و مخارج فوق العاده جنگی را منظور نداشته بود و اگر فی الحقیقه کسی آن مخارج را هم برآورد میکرد کسر کلّ به نود میلیون لیره بالغ میگشت.

این صورت حساب مطلوبیّت فوق العاده حاصل کرد، فقط در روز انتشارش هزار نسخه آن بفروش رسید و چند هفته بعد صد هزار نسخه آن مصرف شد (فوریه ۱۷۸۱) این قبیل انتشارات در آن عهد تازگی داشت، تمام دربار و خود صدراعظم سخت غضبناک شدند که چرا وزیر مالیّه اسرار مملکتی را در دسترس عوام الناس گذاشته است و علت عمده این غضبناکی آن بود که در صورت حساب مزبور اقلام مستمری و مواجب درباریان آفتابی شده بود. ملت فرانسه استحضار یافت که درباریان که دارژان سون آنها را زبور کافر میخواند بدون آنکه خدمتی بکنند

و سودی برسانند مبلغ بیست و هشت میلیون لیره از مال او را تلف میکنند و این مبلغ تقریباً میزانی بود که برای بحریه و مستعمرات خرج میشد. خلاصه بعد از نشر این صورت محاسبه زنبوران کافر یعنی درباریان و خود صدراعظم (موریایا) کمر بعزل و تخریب بناهای آن وزیر بستند و یکی از اصلاحات مفیده او را بهانه تخریب او قرار دادند.

انجمنهای ایالتی نکر تنها با امور مالی مشغول نبود، مانند تورگو اعتقاد داشت که ملت فرانسه را باید تا درجه ای شریک امور و سهمیهام مملکتی کرد تا هم بار سنگینی که بر دوش نظار ایالات افتاده است تخفیف پذیرد و هم قدرت فوق العاده نظار مزبور تقلیل بیابد. پس طرح پیشنهادی ریخت که بنا بر آن در هر ایالتی انجمنی تشکیل پذیرد و حدود اختیارات مجمع مزبور را تقریباً همان قرارداد که سابقاً تورگو برای انجمنهای بلدی پیش بینی کرده بود. لکن حجب و حزم لوی شانزدهم مانع تصویب و اجراء این قبیل تصمیمات متجددانه بود و در باب پیشنهاد تورگو پادشاه چنین نوشت: «مقصود شما را میفهمم اما بنظر من این مطالب جز صورت ذهنی ندارند و در خارج موجود نتوانند شد و شخص تا عاقبت امور را ننگرد نباید در کارهای خطرناک شروع کند.» در خصوص پیشنهاد نکر هم شاه موافقت تام نکرد فقط اجازه داد که در یکی از ایالات انجمنی محض امتحان تشکیل شود مرگب از نمایندگان سه طبقه روحانیین و نجبا و رعایا (۱۷۷۸). این انجمن که در ببری تشکیل یافت از جمله کارهایش دو پیشنهاد بود که مهمترین اعمال آن محسوب میشود:

«افراد ملت بار مالیات و سایر تکالیف را بالتسویه و برادر وار تحمل کنند.» و دولت بجای بیگار و سُخره که معمول است مالیات فرعی وضع کند که بر اصل مالیات افزوده شود و چنانکه معلوم است این پیشنهاد اصلش از تورگو است. اما پیشنهاد ثانی از آنجائیکه اعضاء این مجلس با امر پادشاه انتخاب شده بودند نه برای طبقات سه گانه مذکور پیشنهاد کردند که من بعد «انتخاب عمال ملت برای اکثریت



یکی از تالارهای قصر ورسای که موسوم به تالار میزبیله زیر است

La Salle des Menus-Plaisirs

مردم صورت بگیرد. « مقامات عالیہ نا کھان دیدند کہ فکر تساوی مالیاتی و حق

شرکت ملت بوسیله نمایندگان خود در امور مملکتی توسعه غربی یافته و در نفوس ملت نفوذ فوق العاده پیدا کرده است .

در سنه ۱۷۷۹ انجمن ایالتی جدیدی در مونتوبان (۱) تشکیل شد و بتجربه رسید که این قبیل انجمن ها امکان عملی دارند . پس نگر هنگامی که صورت حساب سابق الذکر را انتشار داد از لوی شانزدهم تقاضا کرد که تشکیل انجمن مزبور را در تمام ایالات مجاز فرموده و تعمیم دهد . در اینموقع موریا صدر اعظم فرصت غنیمت شمرده حجب و حزم لوی شانزدهم را مورد استفاده قرار داده و انمود کرد که اگر این امر صادر شود پارلمانها مقاومت فوق العاده خواهند کرد و عزل غالب وزراء را خواستار خواهند شد . شاه پیشنهاد نکر را رد کرد و او استعفا داد (۱۹ مه ۱۷۸۱) .

کالون (۲) بعد از استعفاء نکر اصلاحات کشوری یکباره در طاق نسیان ماند . در او اخر ۱۷۸۳ بنا باصرار کنت دارتوا (۳) و ماری آتوان شاه یکی از نظار قدیم را که کالون نام داشت مفتش کل^۴ مالیه کرد و چون او بمسند خود مستقر شد غارت مالیه شروع گردید .

کالون مردی هوشیار و صاحب دماغ روشن و فطانت کامل بود اما میل داشت که محبوب القلوب عموم واقع شود . بالطبع درباریان از وجود چنین وزیری شادکام شدند و همه باو میگفتند : چون بدست آمدی ای لقمه از حوصله بیش . هر يك از آنها تقاضائی میکرد حاجتش را نا گفته بر میآورد . از اینقرار مبلغ مستمری درباریان از ۲۸ میلیون به ۳۲ میلیون بالغ شد . پول مثل رود خانه جاری بود و از طریق استقراض بدست میآمد ، برای آنکه بسهولت استقراض صورت بگیرد بسهولت خرج میکردند ، کالون مثل تمام مردمان حيله‌گر و خائن برای کشاد بازی و اسراف خود باین طریق استدلال میکرد « شخصیکه بخواهد قرض کند باید علی الظاهر اعتبار بخرج بدهد و دو دستی پول بپاشد و چشم مردم را خیره کند . » در ظرف سه

(۱) - Montauban

(۲) - Calonne

(۳) - comte d' Artois

سال با اینکه صلح کامل حکمفرما بود کالون مبلغ ۴۸۷ میلیون قرض کرد و این مبلغ بیش از آن مبلغ بود که نکر در تمام مدت جنگ امریکا از مردم وام گرفت. بجران مالیه چون خزانه نهی شد و امکان استقراض باقی ماند در تاریخ ۲۰ او ۱۷۸۶ کالون با شجاعت فوق العاده پیشنهادی بعنوان

«نقشه بهبودی اوضاع مالیه» بیادشاه تقدیم نمود و مالیات ارضی که تمام افراد مملکت بلا امتیاز در آن شرکت جویند وضع کرد، در این پیشنهاد افکار تورکو و نکر را بخود اختصاص داده الغای 'سخره' و گمرکات داخلی و آزادی جریان غلات و تعمیم انجمنهای ایالتی را در سر تا سر مملکت پیشنهاد کرد. لوی شانزدهم چون نظری باین لایحه انداخت متعجبانه فریاد زد: «اینکه سر تا پا اقوال نکر است.» کالون جواب داد: «اعلیحضرتا با این اوضاع بهترین پیشنهاد همین است که تقدیم شد.» وزیر کاملاً میدانست که مالیه در چه حال است و چه نتایجی بر آن مترتب خواهد شد. چند هفته بعد بلوی شانزدهم گفت: «اعلیحضرتا نجات مملکت بوسیله اصلاحات جزئی و فرعی میسر نخواهد شد باید اصلاحات را از شالوده و پایه گرفت و بنا را بالا آورد تا منتهی بویرائی نشود.»

مجلس بزرگان وزیر مالیه چون میدانست که پیشنهادش مثل لوایح تورکو در پارلمان مورد اعتراض خواهد شد مصمم گردید که مجلس بزرگی از اعیان و معاریف مملکت (۱) فراهم آورده لوایح خویش را بتصویب آن برساند و گمان میکرد که چون اعضاء این مجلس را خود انتخاب میکنند نسبت باو وفادار خواهند بود.

مجلس بزرگان در ۲۲ فوریه ۱۷۸۷ در ورسای انعقاد یافت. کالون در نطق افتتاحیه خود طرز اداره مالیه را مورد انتقاد قرار داد و از اسراف و تبذیر که سنگینی آن بر دوش طبقه مؤلده و عماله وارد است سخن گفت و از معافیت بعض طبقات که موجب تحمیل مالیات بر دیگران میشود انتقاد کرد و اظهار داشت که

(۱) - Les Notables

« شرکت در پرداخت مالیات دین عمومی افراد ملت است. » مجلس بزرگان از میان پیشنهادات وزیر آنچه راجع به تشکیل انجمنهای ایالتی و الغای سُخره و آزادی غلات بود تصویب کرد لکن با کمال تعجب وزیر مالیّه و مردم پاریس مجلس از مذاکره در خصوص وضع مالیات جدید مضایقه کرد و گفت تازمانی که معلوم نشود کسر حقیقی خزانه چقدر است و علت این کسر چیست دست باین کار نخواهد زد. بعضی از اعضاء منجمله لافایت سخن را بجائی کشیدند که از دولت تقاضای انتخاب مبعوثان طبقات ثلاثه ملت کردند. پیشنهاد مالیات جدید تمام صاحبان امتیاز را با وزیر مالیّه دشمن ساخته بود پس ماری آنتوانت و کنت دو پروانس در حضور شاه مقاومت و مخالفت مجلس بزرگان را تأیید کردند و کالون را دیوانه خطرناک و مضّر بحال مملکت و انمود ساختند، لوی شانزدهم پس از این وقایع کالون را معزول نمود (۸ آوریل ۱۷۸۷).

شاه بجای وزیر مستعفی بنا بر تعیین ماری آنتوانت اسقف شهر تولوز را که لومنی دو بری بن^(۱) نام داشت و از قائدين معترضین بشمار میآمد بوزارت نصب کرد. این وزیر جدید چون دید که شاه لزوم اصلاحات را درک کرده همان پیشنهاد های کالون را تکرار نمود و علاوه بر مالیات ارضی جدید مالیات دیگر نیز بنام مالیات تموضع کرد لکن مجلس بزرگان بمخالفت باقی ماند و بری بن ناچار آنرا منحل ساخت (۲۵ مه ۱۷۸۷).

طریقی جز تقدیم لوایح به پارلمان بنظر نمی رسید. اما پارلمان هم خود را نماینده ملت خوانده و تقاضا کرد که صورت دخل و خرج مملکت را با اطلاع او برسانند و چون طبقاً دولت مضایقه کرد پارلمان اخطار نمود که شاه حق ندارد به تنهایی وضع مالیات جدید کند و بنا بر تقاضای مجلس بزرگان از دولت خواستار شد که مبعوثان ملت را از طبقات ثلاثه دعوت نماید (۳۰ ژویه ۱۷۸۷). بری بن اعضاء پارلمان را بشهر تروا تبعید کرد، اهل این شهر پارلمان پاریس را مانند فاتحین پذیرائی کردند، در پاریس شورش شروع شد، مردم ملکه را دشنام میدادند و وی را مادام

دفی سیت^(۱) یا (زیان خانم) میخواندند و او را خانم اطریشی خطاب میکردند و عروسک هائی بشکل دوستان ملکه ساخته در نهر ها میکشیدند. سفیر اطریش مرسی آرژان تو^(۲) نوشته است: « اگر هزاران نفر را هم بزدان بیفکنند قلع مادم فساد نخواهد شد، احترام شاه کاملاً متزلزل شده و فقط با زحمات بسیار و مدت دراز ممکن است آنرا مجدداً استواری بخشید. » دولت پیشنهاد مالیات را مسکوت گذاشت و پارلمان را بیاریس بازگردانید (سپتامبر ۱۷۸۷).

چون در هر حال پول لازم بود و بایستی بزودی مبلغی بدست بیاید بری بن لایحه استقراض ۴۲۰ میلیون تهیه دید که با قسط پنجساله از ملّت وصول شود مشروط بر آنکه در آخر سال پنجم دولت مبعوثان طبقات سه گانه ملّت را دعوت نماید. روز ۱۹ نوامبر ۱۷۸۷ شاه و بری بن پارلمان رفتند و فرمانها را عرضه کردند، جلسه نه ساعت طول کشید، اعضاء پارلمان از شاه استدعا کردند که مبعوثان ملّت را در سنه ۱۷۸۹ دعوت کنند نه سنه ۱۷۹۲ لکن شاه با خشونت هر چه تمامتر امر داد که فرمان را به ثبت رسانند. در این وقت پسر عموی شاه دوک دورلئان فریاد برآورد که: « این قانونی نیست! » شاه جواب داد: « خیر قانونی است زیرا که اراده من چنین تعلق گرفته است. » پس از خروج پادشاه پارلمان اعلام نمود که ثبت فرمان مزبور مخالف قانون و باطل است. بری بن دو تن از مستشاران پارلمان را بوسیله دستخطهای مهور توقیف کرد و دوک دورلئان را نفی بلد نمود و امیدوار بود که باین طریق مخالفین را از میدان بیرون کند و خاموش سازد.

بیانیه
اما مخالفت سخت تر شد، پارلمان از دستگیری دو تن از اعضاء خود اعتراض کرد و برای صیانت حقوق افراد ملّت اخطار نمود که صدور دستخط های مهور منافی حقوق « اجتماعی و طبیعی مردم است. » این دستخط ها در آن زمان معمول بود و بوسیله آنها مردم را محبس سخت میانداختند چنانکه غالباً رهائی از آن محال میگشت. بری بن تصمیم

گرفت که مثل موبو در هفده سال قبل پارلمان را منحل سازد. چون پارلمان از این مطلب وقوف یافت در تاریخ ۳ مه ۱۷۸۸ بیانیه ای صادر کرد که بمنزله اعلان جنگ بسلطنت مطلقه و اعلام حقوق ملی بود.

در این بیانیه اظهار شده بود که «مملکت فرانسه در تحت فرمان پادشاهی است که مطابق قانون حکمرانی کند، در میان این قوانین چند قانون اساسی هست که ملت را موظف بپرداخت مالیات مینماید لکن این وجه باید آزادانه بوسیله مجلس مبعوثان طبقات ثلاثه تأدیه شود و این مجلس هم باید منظمأ از طرف دولت انتخاب گردد... یکی از حقوق ثابت که بی آن سایر حقوق بیفایده اند این است که مردم را بهیچ امری نمیتوان توقیف کرد و بمحض دستگیری بایستی محبوس را فوراً تسلیم قضات صالحه نمود.»

اهالی پاریس این بیانیه را با شوق و شغف مالاکلام استقبال کردند و پارلمان را حامی آزادی خواندند. بری بن بچشم آمد و دو تن دیگر از اعضاء پارلمان را که سر دسته معترضین بودند حکم بتوقیف داد، دو نماینده مزبور که دپریمنیل (۱) و مونت سابر (۲) نام داشتند بپارلمان پناه بردند و پارلمان اعلام کرد که این دوشخص «تحت حمایت شاه و قانون هستند» و تصمیم گرفتند که جلسه خود را دائمی سازند. هنگامی که صاحب منصب مأمور دستگیری پناهندگان وارد شد و گفت مقصرین را نشان بدهید تمام اعضاء همصدا فریاد زدند: «ما همه دپریمنیل و مونت سابر هستیم.» بعد از آنکه جلسه پارلمان مدت سی ساعت دوام یافت دونفر نمایندگان پناهنده عاقبت خود را معرفی کرده و تسلیم شدند (پنجم و ششم مه ۱۷۸۸).

دو روز بعد شاه پارلمان را مجبور به ثبت چندین فرمان کرد که اساس تشکیلات قضائی را وازگون میساخت و پارلمان را «معرض مینمود» و بجای پارلمان مجلس عام مقرر میداشت.

(۱) - d' Epremenil

(۲) - Montsabert

لكن فرياد اعتراض و مخالفت از هر جانب برخاست ، در ولايات پارلمانهاى محلى
 بهارلمان پاریس تا سى جسته و اعلام کردند که ثبت اجبارى فرامین خلاف قانون است ،
 چندین نهضت ملى در تولوز و دیترون و بئارن و برتانی شروع شد ، در ایالت
 دوفینه کار بالاتر گرفت ، در ۲۱ ژویه ۱۷۸۸ ششصد تن از نمایندگان نجبا
 و روحانیون و رعایا در قلعه ویزیل نزدیک گرنوبل جمع شده و اهالى سایر ایالات
 را بوسیله اخطار یه دعوت کردند که با استبداد مقاومت ورزیده و از پرداخت
 مالیات خود داری نمایند تا زمانى که دولت مجبور بدعوت مبعوثان ملت گردد .

دعوت مبعوثان در خزانه دولت بیش از ۴۰۰،۰۰۰ فرانک وجه نقد موجود
 نبود ، برى ین بامید اینکه مجلسى از روحانیون تشکیل داده
 سقوط برى ین و آنها را وادارد که مساعده مبلغى بپردازند دست بکار زد
 لكن روحانیون هم به مجلس بزرگان و پارلمان ها تا سى جسته و تقاضای انتخاب
 مبعوثان ملت کردند ، پس بابایستى این تقاضا را پذیرفت یا اعلان ورشکست داد .
 ناچار برى ین در هشتم ماه او اعلان نمود که مجلس مبعوثان در اوّل مه ۱۷۸۹
 تشکیل خواهد یافت . معذلک چون بکلى اعتبار و احترام این وزیر از دست رفته
 بود هیچکس پیدا نشد که وجهى قرض بدهد پس در ۱۶ او ورشکست اعلان شد .

بازگشت نیکر پس شاه برى ین را معزول کرد و مقام کاردینالى بخشید و نکر
 وزیر اسبق را بروى کار آورد (۲۵ او ۱۷۸۸) . صرافان
 نمایندگان طبقه سوم و تجار بزرگ فوراً هفتاد و پنج میلیون بدولت تقدیم کردند .
 تشکیل مجلس مبعوثان نخستین مرهمى بود که بر جراحات مردم گذاشته میشد
 پس با شوق هر چه تمامتر در این باب مذاکرات و مباحثات نمودند که طبقه رعایا
 چند نفر نماینده بمجلس باید بفرستد ؟ و ترتیب انتخاب مبعوثان چگونه است ؟
 دولت نظر پارلمان را خواست و او جواب داد که بترتیب سنّه ۱۶۱۴ باید انتخابات
 جریان بیابد . در سال ۱۶۱۴ هر يك از طبقات سه گانه جدا جدا نامزد های
 خود را معین کرده و رأى داده بودند پس با این طریق رعایا با اینکه ۹۸ صدم

ملت بودند يك ثلث مجموع نمایندگان را میدادند و در مقابل هر وکیل رعیت دو وکیل از نجبا و روحانیون واقع میگردد و هیچ دردی دوا نشده و هیچ اصلاحی صورت نمی‌بست. پس برای اینکه مجلس مبعوثان حقیقتی داشته باشد و بکلی مورد استهزاء نشود بایستی از رعایا دو برابر عدّه سابق انتخاب شوند بعبارة آخری رعیت باندازه دو طبقه روحانیون و نجبا وکیل بدهد. برای حصول این مقصود قرار گذاشتند که هر سه طبقه مختلطاً رأی بدهند نه جداگانه و اکثریت را بطور سرشمار افراد معلوم کنند نه بطور طبقه‌بندی. اتفاقاً این دو ترتیب انتخاب که مضاعف شدن نمایندگان رعیت و اکثریت سرشماری افراد باشد ده سال قبل بفرمان نکر هنگام تشکیل انجمن ایالتی در دو ایالت معمول شده بود معذک نکر در این موقع جرئت نکرد که همین طرز را برای انتخاب مجلس مبعوثان قرار بگذارد فقط برعایا حق داد که باندازه هر دو طبقه دیگر وکیل انتخاب کنند (۲۷ دسامبر ۱۷۸۸) از همین تاریخ و بمحض اتخاذ همین تصمیم انهدام اساس سلطنت استبدادی و طغیان آتش انقلاب شروع گردید.



فصل دوازدهم

فرانسه در ۱۷۸۹

دربار - دولت - ادارات - مالیّه - عدلیّه

اوضاع اجتماعی - روحانیون - نجباء - بلاد - دهقانان

I

دربار - دولت - ادارات - مالیّه - عدلیّه

محض استحضار از اهمّیت حوادث انقلاب کبیر فرانسه و اصلاحاتی که شد بایستی بطور تحقیق اوضاع این مملکت را در ۱۷۸۹ مطالعه کرد و بر چگونگی تشکیلات سیاسی و احوال اجتماعی آن آگاهی حاصل نمود.

از حیث خاک مملکت فرانسه تقریباً حدودش مطابق حدود امروز بود، بعلاوه آلزاس و لورن و بعضی مواقع مستحکمه در سمت شمال از قبیل قلعه لاندو که خاک اطیش آنرا احاطه کرده بود و فیلیپویل^(۱) که اراضی بلژیک بر آن احاطه داشت، لکن در آن زمان دو ولایت ساووا و کنت نشین نیس جزء فرانسه شمرده نمیشد.

از لحاظ سیاست فرانسه دولتی استبدادی و متمرکز بود، جمیع رشته‌های قدرت در دست شاه و ناشی از شاه و منتهی بشاه بود، کنت دو ورژن در سال ۱۷۸۳ چنین مینویسد: «در فرانسه نه طبقه روحانیون هست نه نجباوند طبقه سوم، سلطان فرمان میدهد و افراد مملکت همه رعیتند و اطاعت میکنند.» اگر چه ظاهراً مطلب بقراری بود که گفته شد یعنی شاه قدرت مطلقه داشت و اسماً تمام منابع قدرت منتهی بشخص سلطان میشد لکن در باطن تشکیلات اداری مملکت در نهایت اختلال و ایالات در کمال تفرقه و تشّت بود.

(۱) - Philippeville

مبنای هیئت جامعه فرانسویان بر عدم تساوی بود، ملت را بسه طبقه تقسیم میکردند: روحانیون و نجبا و طبقه سوم، دو طبقه نخستین صاحبان امتیاز بودند و سوم بهیچوجه امتیازی نداشت و تقریباً تمام بار دولت را بر دوش او مینهادند. بجملاً باید گفت که فرانسه در ۱۷۸۹ بهمان حال بود که ۷۵ سال قبل هنگام وفات لوی چهاردهم.

شاه سلطنت فرانسه در اعقاب ذکور سلاطین بر حسب ارشادت موروث بود، نسوان خاندان شاهی از عهد قرون وسطی بیعد و قدرت او بموجب رسمی که آنرا قانون سالیك^(۱) میگویند از سلطنت محروم بودند.

شاه من جانب الله صاحب تاج و تخت میشد و مردم سلطنت را در دست پادشاه ودیعه الهیه فرض مینمودند، بنا بر این هیچ آفریده‌ای در روی زمین حق نداشت در اعمال شاه چون و چرا کند و برای قدرت او حدی فرض ننماید و چنانکه لوی شانزدهم در ماه اکتبر ۱۷۸۷ در پارلمان پاریس اظهار داشت «شاه در اعمال خود مسؤول هیچکس نیست جز خدای تعالی»^(۲) بنابراین از اوایل عهد لوی سیزدهم تا این دوره که ۱۷۵ سال میگذشت دولت مجلس مبعوثان ملت را دعوت نکرده بود و مردم باور نمیکردند که در صورت تشکیل مجلس مبعوثان جز مشاوره در امور کاری بتواند انجام بدهد.

بالجمله حکومت شاه مطلقه بود، اراده او فقط حکم قانون داشت و مثل امپراطوران روم شخص سلطان «قانون زنده» محسوب میشد. بنابر قول لوی چهاردهم «دولت و مملکت خود اوست، اراده افراد رعیت در مشیت قاهره وی منطوی است.» این عبارت لوی شانزدهم که بدو دورلثان گفت: «این مطلب قانونی است زیرا که من چنین خواسته‌ام.» در واقع حاکی از اساس حکومت استبدادی سلاطین فرانسه بود. مطابق آنچه گذشت شاه بمیل خویش اموال دولتی را خرج میکرد، اعلان

(۱) - la loi Salique

(۲) - بصفحه ۳۳۷ رجوع شود

جنگ میداد، صالح میکرد، با دول عقد اتحاد میبست.

سلاطین مستبد فرانسه مدعی بودند که بر عقاید مردم نیز حاکمیت دارند، هم مال رعیت و هم عقیده رعیت تابع اراده پادشاه است، هیچ کتابی با جریده ای بی رخصت سانسور انتشار نمی یافت. شاه میتوانست دارائی اشخاص را ضبط کند و بوسیله احکام مأموره بدون محاکمه و رسیدگی هر کس را میخواست در یکی از قلاع دولتی بمدت نامعینی حبس مینمود. لوی چهاردهم بهمین ترتیب یکی از درباریان خود را موسوم به دوک دولوزون مدت ده سال در سیاه چال قلعه پی نیرول محبوس ساخت و اجازه ارتباط با خارج بوی نداد. در عهد لوی چهاردهم حبس استبدادی از این طویلتر دیده نشد، لیکن صدور احکام مأموره یا دستخط های سر بسته در عهد آن پادشاه هم معمول بود، از ۱۷۷۴ تا ۱۷۸۸ قریب هزار طغرا از این احکام با مضاء رسید.

در بار
اگر چه پایتخت مملکت پاریس بود ولی شاه در ورسای منزل داشت،
در اطراف جمعی کثیر بعنوان درباری با تجمّلات فوق العاده

میزبستند، عده این درباریان بشانزده الی هیفده هزار تن میرسید که ۱۶،۰۰۰ نفر از آن مخصوص خدمات شخص پادشاه و خانواده او بودند و هزار یا دو هزار نفر بدون شغل ثابت و معین عنوان درباری داشتند و منتظر انعام یا مستمری یا مشاغل دیوانی بودند.

شاه يك موکب لشکری و يك موکب کشوری داشت، موکب لشکری را در آغاز سلطنت لوی شانزدهم تقلیل داده و به ۹،۰۰۰ نفر رسانیدند و عبارت بود از سواره نظام یعنی قراولان سوار و ژاندارم و چابک سواران و پیاده نظام یعنی قراولان فرانسوی و قراولان سوییسی.

اما موکب کشوری مرکب از چهار هزار نفر بود، ملکه و اولاد شاه و برادران و خواهران و عمّه ها و خاله ها و پسر عموها و دختر عموهای او جزء این هیئت محسوب میشدند و هر يك ملازمان و بستگان خاصی داشتند که عده آنها جمعا بسه هزار نفر میرسید و از این ملازمان پانصد تن بخدمت ملکه و هفتصد تن بخدمت

کنت دارتوا و زنش مشغول بودند. دختر بزرگ لوی شانزدهم که او را شاه خانم میگفتند و بعد ها دوشس دانگولم شد در سنّ دو سالگی هشتاد نفر خدمه داشت. مرسى آرژان تو سفیر دولت اطريش در اين باب مينويسد « ملازمان دختر شاه خيلى قليلند و مخصوصاً شاه منع کرده است از اينکه عده کثيرى بخدمت دخترش بپذيرند تا غرور در وى راه نيابد و بقناعت و سادگى عادت کند. »

تجملات دربار انتظامى نداشت، اصطبل شاهى حاوى هزار و نهصد اسب و دويست کالسکه مختلف بود و هر سال مبلغ ۷۷۰۰۰۰۰ ليره بمصرف اصطبل ميرسيد و اين بيش از آن چيزى است که براى موکب لشکرى و قراولان خاصه شاهى خرج ميشد. خرج سفره شاه بعد از آنکه بفرمان لوى شانزدهم صرفه جوئى کامل در آن کردند و زوايد آنرا حذف نمودند هر سال ۲۹۰۰۰۰۰ ليره بود و بديهى است که از اين مبلغ مختصرى صرف شخص شاه ميشد و مابقي بکار اطعام گروه کثيرى که از مطبخ سلطانى روزى ميبردند ميرفت.

دزدى بنهايت شدّت رسيده بود، ملازمان شاهى با کمال وقاحت دست بسرقت گشوده بودند، زنان خدمتکار سالى ۵۰۰۰۰۰ ليره از طريق فروش ته شمعهاى قصر شاهى دخل ميکردند، هفته اى چهار جفت کفش بحساب ماري آتوانت ميگذاشتند، بواسطه اين تبذير و اسراف جمع کلّ مخارج موکب لشکرى و کشورى در ۱۷۸۹ به سى و سه ميليون ليره رسيد.

مخارج دربار منحصر بهمين نبود، در حقيقت مملکت فرانسه بيش از اينها نثار دربار و درباريان ميکرد، زيرا که برادران پادشاه و خدم و حشم آنها نيز ضميمه دربار بودند و ساليانه مبلغى بعنوان انعام و مستمّرى بدرباريان و دوستان ملکه و خانواده هاى صياد پرداخته ميشد. مقصود از خانواده هاى صياد عائله هاى است که بلطاييف الحيل مداخل ميکردند مثل دودمان پولينياک که اعضاء آن سالى ۷۰۰۰۰۰ ليره بچنگ آورده و فيما بين خود قسمت ميکردند و کار غارتگرى آنان بجائى کشيده بود که سفر اى دول خارجه هم فرياد بر آورده بودند. موافق حساب

و برآورد نکر وزیر مالیه شاه از سنه ۱۷۷۴ تا ۱۷۸۹ مبلغ ۲۲۸ میلیون لیره بخانواده خود و درباریانش عطا فرموده بود. رفتار لوی پانزدهم و لوی شانزدهم و دربار این دو پادشاه مصدق قول و مؤید گفتار دارژان سون بود که میگفت: «دربار قبر ملت است.»

حکومت تشکیلات دولتی در این زمان هم مثل عهد لوی چهاردهم بود، شاه شش وزیر و چهار هیئت داشت از اینقرار: وزیر عدلیه
مرکزی که در غیاب شاه ریاست هیئتهای مختلف را نیز داشت، مفتش کل مالیه، وزیر دربار، وزیر خارجه، وزیر جنگ، وزیر بحریه. در زمان لوی چهاردهم وزراء شش گانه با هم برابر بودند. در دوره لوی پانزدهم که بعثت تنبلی بکار نمرسید و در عهد لوی شانزدهم که محبوب بود یکنفر رئیس الوزراء منصوب میگشت که بر سایر وزراء تسلط داشت. گاهی یکی از وزراء که در حضور شاه مقرب تر و بیشتر محل اعتماد بود بر همکاریش تفوق مییافت و مقام رئیس الوزراء کنونی دول را احراز میکرد، مثلاً در ۱۷۸۷ مهمترین وزیر نکر بود. حقوق هر وزیر در سال ۲۲۶،۰۰۰ لیره بود که معادل مواجب ده وزیر امروز است. هیئت های چهارگانه عبارت بودند از شورای دولتی یا شورای عالی که کارش رتق و رتق امور کلی خاصه مهم خارجه بود و شورای مالیه، شورای مکاتبات که کارش تحقیق مکاتیب و اخبار نظار ولایات بود و شورای دیوانی که وظایفش مرگب بود از وظایف شورای دولتی در عصر حاضر و وظایف دیوان تمیز در واقع محکمه عالی بود برای رسیدگی بامور اداری و امور قضائی و در فرانسه آنرا CONSEIL DES PARTIES میگویند. حکومت مرکزی مشتمل بود بر وزراء و هیئت های چهارگانه، جمیع امور از آنها صادر و بآنها منتهی میشد و بمثابة مغز و قلب مملکت بودند.

حکومت ایالات امروز تشکیلات ولایات و ایالات فرانسه در کمال سادگی است لکن در سنه ۱۷۸۹ تشکیلات حکومتی ایالات در نهایت پیچیدگی و ابهام بود، زیرا که بیک اعتبار مملکت فرانسه بچندین دایره حکومتی

منقسم میشد و بیک اعتبار بچندین حوزه نظارتی انقسام مییافت .

فرانسه دارای ۴۰ حاکم نشین بود که سی و دو از آنها تقریباً با تقسیمات قرون وسطی مطابق میگشت و بهمان اسامی قدیم هم خوانده میشد و هشت حکومت نشین بقدری کوچک بودند که حدود آنها از حصار قلعه آنها تجاوز نمیکرد، حکام قاطبه از نجبا انتخاب میشدند و از عهد لوی چهاردهم بعد جز اسمی و عنوانی نداشتند و جزء جلال موکب سلطنتی بودند و اغلب عمر خود را در ورسای میگذرانیدند . شماره حوزه های نظارتی به سی و شش میرسید و باسم کرسی حوزه خوانده میشدند ، در هر حوزه ناظری فرمانروائی داشت . نظار از طبقه متوسّطین بودند و چشمشان بدست پادشاه بود و سعادت یا فلاکت خود را از اراده خسروانه میدانستند و شاه بواسطه آنها اوامر خویش را در افطار و اکناف مملکت جریان داده و دربار خود را مرکز رتق و فتق امور میکرد چنانکه گفته شد (۱) حدود اختیارات نظار بسیار وسیع و شامل جمیع مسائل عمومی بود . بقول مسیولالویس (۲) « ناظر بمنزله شخص شاه بود که در ایالت حضور داشته باشد » و بگفته لاس : « نیکبختی و شورنحی کشور بسته بنظار » بود .

حوزه های نظارت مثل ایالات امروزه دارای تقسیماتی بود با این تفاوت که ایالات منظمّاً بولایات و بلوکی چند تقسیم شده اند ولی اجزاء حوزه های نظارت از هر حیث با یکدیگر اختلاف داشتند چه از لحاظ طبیعت خاک و چه از حیث اسم و وسعت و غیره . در هر حوزه چند قریه متعلّق بروحانیون موجود بود که آنها را پارواس (۳) میگفتند و بمنزله بلوکات امروز است . در هر قسمتی از قطعات حوزه نظارت نابی از جانب ناظر کل حکومت میکرد و عزل و نصبشان باختیار ناظر بود ، از اینجا میتوان درجه قدرت و نفوذ نظار را فهمید . در بعضی نقاط حدود بلوکات چنان معین شده بود که قریه های سرحدّی نصف در این بلوک و نصف در بلوک دیگر واقع میگرددید و در بعضی حوزه ها اصلاً حدود معینی در میان قطعات

(۱) - بصفحه ۳۱۵ رجوع شود

(۲) - Lavisce

(۳) - paroisses

آن وجود نداشت ، چنانکه در موقع لزوم بعضی قری را هر قدر تحقیق میکردند معلوم نمیشد جزء کدام ولایت محسوب میشود ، اهل آن در قاهر و کدام محکمه قضائی واقعند و مالیات را مطابق مرسوم و معمول کدام حوزه نظارت باید بپردازند .

فرانسه اگر چه مملکتی متمرکز بود لکن وحدت نداشت . امروز
عدم وحدت مال التجاره آزادی تمام در سرتاسر خاک فرانسه جریان مییابد ،
قوانین و نظاماتی که حقوق افراد را نسبت بیکدیگر معین میسازند و اقسام مالیات و طرز وصول و ایصال آنها و اوزان و مقادیر در جمیع ایالات یکسانند .

اما در ۱۷۸۹ کار بر این منوال نبود ، اوزان و مقادیر در هر ایالت بلکه در هر بلوکی اسم و میزان و معیار خاص داشتند ، مثلاً نیزه که یکی از مقیاسهای مساحت محسوب میکردید در پاریس معادل ۳۴ متر مربع بود و در یکی از ایالات ۵۱ متر و در ایالت دیگر ۴۲ متر بود . هنوز در عرف دهقانان فرانسه یادی از این مقیاسها موجود است و اسامی جریب و طناب و ذراع و غیره را بکار میبرند ...
در ایالاتیکه موسوم بایالات منتخبین بودند و جمعاً یک ربع خاک فرانسه مساحت داشتند توزیع مالیات بوسیله منتخبین همان ایالات بعمل میآمد و در ایالات موسوم بایالات مأمورین مالیات مستقیماً بوسیله مأمورین پادشاه توزیع میکردید . مالیات نمک هفت قسم بود و در هر قطعه از فرانسه بیکسی از این هفت طرز وصول میشد مثلاً در شمال و جنوب ایالت اُورنی این مالیات بدو طرز متفاوت بخیطه وصول میآمد .

اگر خطی فرض کنیم که از ژنو شروع شده و بمصب رود شارانت منتهی گردد ولایاتیکه در جنوب این خط واقع شده بودند یک قانون مدنی متحدی داشتند که از روی قوانین رومی تدوین گردیده بود و آن ناحیه را ایالت قانون مدون میخواندند . بالعکس در شمال خط مزبور بقدری اختلاف موجود بود که بقول ولتر « شخصی که از این ولایات بگذرد همان اندازه که اسب چپاری عوض میکند همان اندازه هم قوانین و نظامات قضائی تبدیل مینماید » این ناحیه را که عبارت باشد از اراضی رود لوار و رود سائون و رود سن نواحی حقوق اعتیادی میگفتند

و در آنجا ۲۸۵ مجموعه قوانین عادیّه موجود بود. در ایالت اُورنی دو قسم قانون مجری بود، در شهر اوریاك قوانین مدوّنه و در شهر كلرمون قوانین عادیّه جریان داشت در صورتیکه هر دو شهر مزبور جزء حوزه يك پارلمان بودند که پارلمان پاریس باشد. در اراضی رود لوار و رود سن سیزده ایالت بود که مجموع آنها را پنج مزرعه آباستن میگفتند، در این ناحیه مال التجاره آزادانه در جریان بود و ۱۹ ایالت دیگر که بایالات غربیه موسوم بودند هر يك گمرک خاصی داشتند که از اجناس و امتعه ایالات مجاوره در صدور و در ورود حقوق گمرکی دریافت میکردند بهمان قسم که اکنون در سرحدات دول نسبت بامتعّه ممالك خارجه معامله میشود.

این خطوط گمرکی و اختلاف قانونی و تفاوت اوزان و مقادیر یادگار قرون وسطی و باقی مانده عهد فتودالیتّه بشمار میآید. اگرچه سلاطین کاپسین در فرانسه قدرت سلطنتی را در تمام ایالات بسط داده و صاحب اختیاران محلی را خاضع و خاشع کرده بودند لیکن بعضی رسوم و آداب را کماکان بحال خود باقی گذاشته و محترم شمرده بودند چنانکه در اواخر قرن هیجدهم چون نظری باوضاع فرانسه افکنده میشد شخص میدید که از بعضی اعتبارات شباهت تام بقرون وسطی دارد و از لحاظ استقلال داخلی ایالات کوئی مملکت فرانسه از چندین دولت مستقلّه تشکیل یافته است. در واقع از این لحاظ فرانسه نمونه ای از قاره اروپا بود با این تفاوت که قطعه اروپا قطعات مستقلّه ای که دارد مملکت خوانده میشوند و فرانسه قطعات مستقلّه اش را ایالت و ولایت میگفتند. بنا بر قول میرابو که از رجال نافذ الکلمه عهد انقلاب است فرانسه در سنه ۱۷۸۹ « مجموعه ای از ملل و اقوام منفصله و غیر متّحده بود. » بیشتر این اقوام صاحب فکر تفرّق و تشخیص بودند، باصرار و ابرام تمام بعادات قدیمه خویش متشبّث شده و امتیازات و اختصاصات محلی خود را محترم شمرده و میخواستند بهر قیمت باشد استقلال خود را حفظ کنند و مملکت مستقل کوچکی شوند در داخل مملکت بزرگ فرانسه. مثلاً اهالی آرتوا اگرچه ظاهراً خود را فرانسوی میشمرند لیکن در دستور العملی که بمبعوثان خود نوشته و سپردند

تقاضا کردند که جز همولایتان آنها مأموری بایالت آرتوا اعزام نشود . سکنهٔ ایالت پروانس اظهار میداشتند که ماشاء فرانس را فقط بسمت والی پروانس اطاعت میکنیم . مردمان دوفینه میگفتند ولایت ما در مملکت فرانسه واقع است ولی از مملکت فرانسه نیست . انقلاب کبیر تمام این اختلافات را برطرف کرده و فرانسه را توحید بخشید .

قضاوت تشکیلات قضائی هم در پیچیدگی و ابهام کمتر از تشکیلات اداری نبود از این لحاظ هم آثار قرون وسطی مشاهده میافتاد . محاکم متعلقه بسینور^(۱) و بی^(۲) و سنشال^(۳) که از طبقات اعیان و وجوه قرون وسطی محسوب میکردند هنوز دایر بود . در اغلب دهات محکمه سینوری بمنزله محاکم کنونی صلاحیهٔ ادارات پلیس است ، قضات این محکمه جرم های مختصر و خلاف های کوچک را مجازات میکردند مثل دشنام دادن و ضربت زدن و مستی و غوغا طلبی و غیره و محاکم متعلقه به بی و سنشال بمسائل حقوقی بطرز قرون وسطی رسیدگی میکردند ، درخصوص دعاوی مربوطه بمالیات محاکم خاصی بود بنام محاکم امدادیه .

ترتیب محاکم داورى که کلیات آن با ترتیب امروز یکسان است عبارت بود از محاکم ابتدائی و پارلمان ها .

محاکم ابتدائی که در تمام فرانسه عدّه آنها بیکصد میرسید شبیه به (۳۶۲) محکمهٔ بدایتی بود که اکنون دایر است . از مطابقه این دو عدد معلوم توان کرد که باقالت محاکم در آن زمان امور قضائی و دعاوی حقوقی باچه کندی پیشرفت میکرد . پارلمانها سیزده عدد بودند که دفعهٔ در حدود محاکم بدایت و صلاحیه و استیناف رسیدگی بدعاوی میکردند ، حوزهٔ قضاوت آنها بی اندازه متفاوت و مختلف بود ، دایرهٔ صلاحیت پارلمان پاریس مثلاً از پادوکاله تالو^(۴) میرسید بعبارة آخری از ولایت شمال تا ایالت کانتال یعنی پانزده ولایت که مساحت آن يك ثلث خاك فرانسه بود

(۱) - Seigneur

(۲) - Bailli

(۳) - Sénéchal

(۴) - Pas-de-Calais au Lot

جزء حوزه قضاوت پارلمان پاریس محسوب میگشت ولی دایره داوری پارلمان روان منحصر بیک ولایت بود که نورماندی باشد و پارلمان معتز جز در همین شهر و اطراف آن حق دخالت در جای دیگر نداشت.

قضات این محاکم مالک منصب خود بودند خواه بوسیله خریدن شغل از پادشاه قاضی میشدند خواه بحکم رسم پولت (۱) از پدر خود ارث قضاوت میبردند. خرید و فروش مشاغل منحصر بمحاکم عدلیه نبود، در جمیع ادارات کشوری و لشکری معمول و متداول بود.

بعضی رسوم و عادات قدیمه جریان داشت که برای قضات نعمتی محسوب میگشت مثلاً معمول بود که متداعین قبلاً نزد قاضی آمده استدعای رسیدگی بعمل کنند و محض جلب توجه قضات بجانب خود ارمغانی هم میآوردند که باصطلاح آن زمان « ادویه » نامیده میشد و مقصود چاشنی کلام یارشوه است.

در باب جنایات قوانین موجوده سختگیری و مجازات را بدرجه توحش و بربریت میرساندند، اموری که این زمان بزحمت میتوان آنها را در ردیف جنحه و خلاف قرار داد و مجازات آنها بچند فرانک میشود در آن عهد جنایت عظیم و گناه کبیر شناخته میشد مثلاً تخطی بصیدگاه غیر یا کشتن صید دیگران که اکنون مجازاتش ۲۵ فرانک است در آن دوره مرتکبین را بحبس ابد با اعمال شاقه محکوم میساخت و بنا بر مسطورات یکی از دستورالعملهای مبعوثان ملت « محاکم عدلیه بدون تردید انسانی را در مقابل قتل خرگوشی براه عدم میفرستند. » در آن دوره هر کس متهم میشد اصل را جرمیت میدانستند، شکنجه های ابتدائی و استنطاقات سخت که بر متهمین وارد میکردند تا بجرم خود اقرار کنند در سال ۱۷۸۰ ملغی شد اما شکنجه که قبل از اجرای حکم محکمه مینمودند کاملاً باقی بود و اگر چه شاه در ۱۷۸۸ رسماً آنها را منع فرمود لکن عملاً متروک نشد.

ماليه
در آغاز افتتاح مجلس مبعوثان اوضاع ماليه بقرار ذیل بود.
مخارج پیش بینی شده برای تمام سال بمبلغ ۵۳۰ میلیون

وعواید به ۴۷۵ میلیون و کسر دخل به ۵۵ میلیون بالغ میگشت لکن بعضی از مطلعین حدس میزدند که کسر حقیقی ۹۰ میلیون لیره باشد، منافع قروض دولتی را اگر تنها حساب کنیم در سال به ۲۰۶ میلیون لیره یعنی قریب نصف کل عایدات میرسید.

این وضع نا هنجار و حال نا گوار تنها گناه لوی شانزدهم نبود بلکه نتیجه صحیحه منطقی رفتار پادشاهان بود که بعد از فرانسوای اوّل معمول داشتند و جز هانری چهارم تمام سلاطین فرانسه مالیه را باینقسم اداره میکردند و حقیقت امر و خلاصه عمل این سلاطین را اگر بخواهیم بدانیم همان است که کنت دارتوا در حضور مجمع بزرگان ۱۷۸۸ اظهار داشت و گفت: «مصارف شاه را نباید بقیاس عواید او بحساب آورد بلکه بقیاس احتیاجات وی باید مخارج او را پرداخت.» نتیجه این قسم عمل آن بود که هر سال کفّه خرج از کفّه دخل سنگینتر میشد و دولت مبلغی کسر محل داشت و محض جبران این نقصان شاه بفروش مشاغل و مناصب میپرداخت و قروض را زیاد میکرد. در دوازده سال از سلطنت لوی شانزدهم (از ۱۷۷۶ تا ۱۷۸۸) مبلغ ۱۱۴۰ میلیون لیره بر قروض افزوده شد.

با این وضع کسی حاضر نمیشد بشاه وجهی قرض بدهد و دولت هم قادر بافزایش مالیات نبود.

مالیاتهای مستقیم
مالیات دو قسم بود، مستقیم و غیر مستقیم. مالیات مستقیم عبارت بود از مالیات ارضی و مستغلات که از قرون وسطی و جنگ صدساله بیادگار مانده بود و سرشماری و خمس. این دو مالیات

اخیر را در زمان لوی چهاردهم جعل کرده بودند.

مالیات ارضی و مستغلات در همه جا یکسان نبود، در ولایات جنوبی از زمین و خانه میگردیدند و این را مالیات مستقیم حقیقی میخواندند و مأخذ عادلانه هم داشت زیرا که از روی اشیاء محسوسه اخذ میگردید. در سایر ایالات همین مالیات را به نسبت دارائی برآوردی و مکنّت حدسی اشخاص بدون هیچ تمیزی و تحقیقی دریافت

میکردند و غالباً بجزئی علامتی میزان آنرا تغییر میدادند مثلاً اگر مؤدّی مالیاتی را میدیدند که قدری فربه تر شده یا پر مرغ در حوالی منزل او افتاده حکم بر تمّول و رفاهیت او کرده مالیات شخصی او را بالا میبردند^(۱).

این مالیات را که تائی میگفتند از رعایا و عملجات و کسبه و نجار میگرفتند، نجبا و روحانیون از آن معاف بودند، لکن دو مالیات دیگر که سرشماری و خمس (یا عشرینیه) باشد قانوناً عمومیت داشت.

سرشماری یا طبقه شماری مالیاتی بود که از ۱۶۹۵ به بعد وضع شد، در آن زمان تمام فرانسویان را به بیست و سه طبقه تقسیم کردند که هر طبقه به نسبت مکنت خود مالیات بدهد، و لیعهد در طبقه نخستین بشمار میآمد و سالی ۲،۰۰۰ لیبره بایستی بپردازد، رعایای طبقه بیست و سوم چیزی نمیدادند. اما در اواخر قرن هیجدهم از این طبقه بندی اثری نمانده و اوضاع اختلال یافته بود بنابراین طرز ثابتی برای اخذ این مالیات نداشتند، مالیات طبقاتی مزبور را بشکل مالیات تائی سابق الذکر مأخوذ میداشتند و در واقع از عوارض و فروع خراج محسوب میکردید و غالباً از هر کسی به نسبت مال الاجاره ملك و مستغل او دریافت میکردند.

مالیات خمس یا (عشرینیه که بیست صدم باشد) از عایدات اشخاص دریافت میکردید، مخترع این مالیات و بان بود که در زمان لوی چهاردهم عشریه وضع نمود و بعد آنرا مضاعف کرده دوعشر عواید افراد را گرفتند.

اگرچه گفتیم که مالیات طبقاتی و خمس عمومیت داشت لکن این تعمیم بر حسب قانون و بفرض صحت اجرا بود عملاً جز طبقه رعیت و کاسب از کسی وصول نمیشد مثلاً روحانیون در سال ۱۷۱۰ مالیات طبقاتی خود را از دولت خریدند باین معنی که دفعه و وجهی که معادل مالیات شش سال آنها میشد پرداخته و معاف گشتند. اهالی (ایالات منتخبین) که ذکر آن قبلاً گذشت مالیات طبقاتی خود را از دولت اجاره کرده بودند، هر سال از این بابت مبلغی معین و خیلی کمتر از مأخذ بجزانه داده و از تعرض مامورین مالیّه و تغییرات مالیاتی مصون میماندند. مالیات

(۱) - بصفحه ۲۷۰ رجوع شود

طبقه‌بانی و خمس بیک منوال از نجبا و رعایا وصول نمیشد بلکه همیشه بدهی نجبا را کمتر از اندازه و بدهی رعایا و کسبه را بیشتر از میزان محسوب میداشتند، مبعوثان طبقه سوم و ولایت نمرود در دستور العملهای خود چنین یاد داشت کرده بودند که در سنه ۱۷۸۹ مالیات طبقه‌بانی مأخوذه از نجبا بیک صدم عواید آنها بوده و مالیات طبقه‌بانی رعایا را قریب ده صدم وصول کرده اند. شاهزادگان بلا فصل که بایستی ۴۰۰،۰۰۰ لیره از بابت مالیات خمس بپردازند بیش ۱۸۸،۰۰۰ لیره نمیدادند. در ایالت شامپانی مالیات خمس را بتفاوت وصول میکردند، ده درصد از نجبا و شصت درصد از کسبه و رعایا. در ولایت پاریس یک نفر ماریکی بجای ۲،۵۰۰ لیره که حقاً بایستی مالیات خمس بپردازد چهار صد لیره میداد. اما یک نفر تاجر و کاسب ۷۶۰ لیره میپرداخت در صورتیکه بیش از ۷۰ لیره باو تعلق نمیگرفت.

جمعاً بیهانه اخذ سه مالیات مذکور که مالیات ارضی و مستغلات (تای) و مالیات طبقه‌بانی و عوارض خمس باشد پنجاه الی پنجاه و هفت صدم کل عایدات طبقه غیر ممتاز را از دستش میگرفتند. لا اقل نصف مداخل کسبه و تجار و عملجات و دهقانان از این بابت بکیسه دولت میرفت اما دخل دولت منحصر بهمین نبود.

مالیاتهای معتبر غیر مستقیم عبارت بود از مالیات نمک و رسوم شراب. بطوریکه دیدیم^(۱) این قبیل اخراجات را دولت وصول نمیکرد و بعده نظار ایالات بود که از شاه اجازه میکردند (مثل سلطان عثمانی که در همین اواخر مالیاتها را مقاطعه میداد) از این جهت وصول این اخراجات با کمال وقاحت و سختگیری بعمل میآمد زیرا که ناظر محل مواظبت تام میکرد و بوسایل مختلفه در صدد ازدیاد عواید خود بر میآمد.

وصول مالیات نمک که آنرا کایل^(۲) میگفتند و ظاهراً این لغت مأخوذ از کله قباله عربی است بهانه ظلم و وسیله عاجز کشی های فوق العاده میشد مثلاً مأمورین دولت غالباً ظروف و آلاتی را که مالکین برای نمک سود کردن گوشت داشتند

(۲) - La gabelle

(۱) - بصفحه ۲۷۵ رجوع شود

شکسته و منهدم میساختند مگر اینکه از اهالی ایالتی باشند که جواز نمک مجانی از دولت میگرفتند. قیمت نمک باختلاف ولایات مختلف میشد، در نقاطی که مالیات نمک را بازخریده یا بسپی از اسباب معاف شده بودند نرخ نمک فرق میکرد، همچنین بعضی ولایات که مالیات نمکشان سنگین بود نمک گران تر از ایالاتی میخوردند که این مالیات در آنجا سبک تر محسوب میگردید. در ولایات معاف و مجازهای یک من نمک از ۵ تا بیست سانتیم بود اما در نقاطی که مالیات نمک سنگین بود بهای یک من نمک به یک فرانک و شصت سانتیم میرسید (امروز در فرانسه باین مبلغ میتوان ۲۵ من خریداری کرد). هر شخصیکه عمرش از هفت سال متجاوز بود بایستی سالی هفت من لا اقل نمک بخرد (در بعضی ایالات نه من) و این را نمک وظیفه میگفتند. تخلف از خرید جرمی بزرگ بشمار میآمد و مرتکب را اگر چه در کمال افلاس و نهایت فقر و فاقه هم بود بسختی تعقیب میکردند. پارلمان روان در آغاز انقلاب کبیر در باب آن ایالت چنین اظهار میداشت: «هر روز میبینیم اشخاصی را که نان ندارند بخورند بجرم نخریدن نمک توقیف یاسیاست میکنند یا میفروشند.» این نمک وظیفه را مردم بایستی فقط در سر سفره غذا بکار ببرند و از اینجهت آنرا «نمک کوزه و نمکدان» هم میگفتند، اگر کسی این نمک را در نمک سود گوشت ذخیره زمستان بکار میبرد گوشت قورمه او را ضبط و شخص او را بپرداخت سیدصد لیره مجبور میکردند، قسمی نمک پست موجود بود که دولت آنرا برای دباغی میفروخت و محض اینکه این نمک ارزان را رعایا بجای نمک گران طعام مصرف نکنند مقداری مواد سمیه در آن میریختند چنانکه امروز برای فروش الکل چراغ و غیره نظیر همین کار را میکنند و الکل را مخلوط بمواد خارجی میسازند.

مفتشین نمک که عده آنها به پنجاه هزار تن میرسید حق دخول بمنازل مردم و تفحص اطراف و اکناف خانه و بقیر و قطمیر را داشتند تا یقین کنند که صاحبخانه جز نمک دولتی نمکی ندارد و آن نمک را هم از بدی جنشش میشناختند و تشخیص میدادند، قاچاقچی را بسختی مجازات میکردند. کالون وزیر مالیه در ۱۷۸۷ بانجمن

بزرگان اظهار میداشت که هر سال قریب سی هزار نفر را حبس میکنند و بانصد
نفر را لااقل باعدام و اعمال شاقه محکوم مینمایند و تمام اینها بجرم قاچاق نمک است.
کنت دارتوا میگفت: « نتایج این مالیات بقدری مدهش است که هیچ شخص
غیوری نیست که برای الغای این طرز و ترتیب خون خود را نثار نکند. »

در وصول رسوم شراب (یا امدادیه) هم همین اندازه سختگیری میشد، در
وقت ساختن مشروب و در موقع فروش شیرکچی و در اثنای حمل و نقل رسوم
و عوارضی وصول میشد مثلاً در فاصله لانگدوک تا پاریس در سی و پنج الی چهل
نقطه مالیات راه از شراب میگرفتند، بمحض ورود شراب بشهر يك مالیات و دردگان
مشروب فروشی يك مالیات دیگر مأخوذ میشد. يك قرابه شراب که در مون پلیه
۱۵۰ فرانک تمام میشد چون در پاریس بدست مشتری میرسید ۲۲ فرانک مالیات
باو تعلق گرفته بود. از این مالیات سخت تر و زشت تر تفتیش مصرف شراب است
بهر خانواده اعم از بزرگ یا کوچک دولت حق میداد که چهار قرابه شراب در سال
مصرف کنند اگر کسی بیشتر مصرف میکرد آن شراب زاید را «بیش نوش» مینامیدند
ورئیس خانواده بایستی مبلغی جریمه بدهد زیرا که از دیاد مصرف علامت قاچاق بود.
رسوم شراب هم مثل عوارض نمک در هر جا قسمی خاص بود، در بعضی بلوک
مثلاً که رودخانه از میان شهر میگذشت مثل شهر بورگونی سکنه ساحل چپ مالیات
امدادیه (رسوم شراب) میدادند و مردم ساحل راست معاف بودند.

آنچه بیان شد اگر چه نسبتاً مفصل است لیکن مشتی است
رنجش عمومی از خروار و برای درك انحاء جور و ظلم تشکیلات سیاسی و
اداری و مالی و اقسام استبداد و ابهام امور و عدم تساوی کافی است. و خاتم اوضاع
بدرجه ای بود که اشخاصی هم که از بقای آن منتفع میگشتند فریاد بر آورده و چاره
درد را خواستار بودند مثلاً از طبقه نجبا آنانکه در ولایات مسکن داشتند و باملت
مصادف و معاشر بودند کاملاً پایه ظلم و اعتساف را دریافته بودند. مبعوثان نجبای
ولایت آلبر در دستور العملهای نمایندگی خود نوشته بودند که: « این حقیقت

تلخ و صعب است ولی باید گفته شود که انحطاط ملک و فقر زارعین و فاقهٔ مالکین نتایج طرز مالیات کنونی است ... در هرکاری استبداد و ظلم فاحش و تعدی زشت و ننگین حکمفرماست.

II

اوضاع اجتماعی - روحانیون - نجباء - بلاد - دهقانان

تشکیلات اجتماعی در سال ۱۷۸۹ عیناً نظیر پانصدسال قبل یعنی دورهٔ پادشاهی فیلیپ لوبل در قرن سیزدهم بود و اصل اصیل جمیع تشکیلات عدم مساوات بود. ملت فرانسه بسه طبقهٔ بزرگ متقسم میگشت: روحانیون، نجبا و رعایا (یا طبقهٔ سوم). دو طبقهٔ اول ممتاز بودند و این امتیازات یا افتخاری و عنوانی بود مثل حق ورود بدربار شاهی یا امتیاز حقیقی و مادّی بود مثل معافیت از مالیات تائی (ارضی و مستغلات). روحانیون حق وصول مالیات دیم^(۱) یا عشریه محصولات را داشتند و نجبا عوارض مالیاتی قرون وسطی را هنوز از رعیت میگرفتند. طبقهٔ سوم مرگب از توانگران و عملجات و دهقانان بود و بعضی از توانگران امتیازاتی داشتند و سنگین ترین بار مالیات بدوش تودهٔ ملت یعنی کارگران فقیر و زارعین بینوا میافتاد. نظر بفقدان احصائیّه در آن زمان درست نمیدانیم جمعیت فرانسه چقدر بوده و عموماً بطور تخمین بیست و پنج میلیون حدس میزنند، طبقهٔ روحانیون و نجبا هریک دارای صدوسی تا صد و چهل هزار جمعیت بود و جمعاً به ۲۷۰،۰۰۰ میرسید همین مقدار هم توانگران و کسبه را که معافیت های مهم یافته و امتیازاتی تحصیل کرده بودند اگر محسوب بداریم مجموع افراد طبقات ممتاز به ۶۰۰،۰۰۰ بالغ میگردد ولی افراد عادی و بی امتیاز از بیست و چهار میلیون تجاوز میکرد.

روحانیون
روحانیون بحکم شرافت و قدس مشاغلی که داشتند اول طبقهٔ اهل مملکت محسوب میشدند و بدو صنف تقسیم میگشتند: کشیش های قانونی و غیر قانونی (مقصود از غیر قانونی آنکه رسماً جزء یکی از فرق

دینی بشمار نمیآمدند). کشیش های قانونی از رجال و نسوان بالغ به شصت هزار نفر بودند و رو با انحطاط میرفتند، از سنه ۱۷۷۰ تا این سال قریب ده هزار نفر از مجموع عدّه آنها کم شده بود، کشیشان غیر قانونی یعنی روحانیون قری و دهات به ۷۰،۰۰۰ نفر میرسیدند.

از میان طبقات ملت فرانسه فقط روحانیون را میتوان طبقه شمرد زیرا که فقط روحانیون دارای تشکیلات حزبی منظم و ارتباط محکم بین الافراد بودند. نمایندگان تمام روحانیون هر پنجسال یکمرتبه مجلسی عظیم تشکیل داده و در باب مسائل معضله مذهبی و کارهای اجتماعی فرقه خود بحث و شور مینمودند و قرار توزیع مالیاتهای را که شاه تقاضا میکرد میدادند. در اوقاتی که مجلس عام روحانیون تشکیل نمیشد دوفتر نماینده آنها در دربار حاضر بود و از منافع آنها در حضور شاه دفاع میکرد. طبقه روحانی محاکم خاصی داشتند که بمسائل و اختلافات کشیشان رسیدگی مینمود لکن محکومین میتوانستند که در محاکم کشوری استیناف بدهند و حکم را نقض کنند.

ثروت روحانیون دارای ثروتی هنگفت بودند لکن بتحقیق نمیتوان میزان آنها معین ساخت. در سال ۱۷۹۱ کمیته مالیّه راپورتی حاکی از برآورد ثروت و دارائی روحانیون بمجلس تقدیم داشت که قیمت منقول و غیر منقول اموال روحانیون را بسه میلیارد تخمین میکرد. بنابر مشهور وسعت املاک کشیشان يك خمس مساحت فرانسه بود. در بعضی ولایات مثل آرتوا کشیشان مالك سه ربع اراضی بودند و در فرائش کوته والزاس نصف اراضی را در تصرف داشتند و در ولایات ولی (۱) تقریباً تمام املاک را بدست آورده بودند. بنا بر تحقیقات هیئت تفتیش امور کشیشان که در سال ۱۷۹۰ باهر مجلس ملی کردند عایدی سالیانه روحانیون کمتر از ۷۰ میلیون نبود و بنابر قول لاووازیه عالم معروف که سابقاً از نظار معتبر ولایات محسوب میشد منافع سالیانه آنها به ۸۵

(۱) - Velay

میلیون میرسید. علاوه بر این عواید کشیشان از طریق وصول مالیات عشریه که از تمام مزارعات و محصولات دهقانان میگرفتند مبلغ هنگفتی میان ۸۰ الی ۱۰۰ میلیون خالص دخل میکردند، باضافه کشیشان عوارض محلی که یادگار قرون وسطی بود از اموال و مکاسب رعیت میگرفتند که در سال به ۵۰ میلیون بالغ میشد پس جمع کل مداخل روحانیون قریب دو بیست و یک بیست و یک میلیون لیره بود.

بدهی

روحانیون

از این مبلغ قسمتی مخصوص ترمیم و نگاهداری ابنیه خیریه و مریضخانه‌ها و مؤسسات امدادی و مدارس و مکتب خانه‌ها و احسان و دستگیری و صدقات و خیرات و میراث کثیره کشیشان بود. بعلاوه این طبقه مبلغی بشاه میدادند بعنوان عشریه که بعد از سنه ۱۵۶۱ دولت از این محل منافع قروض خود را تأدیه میکرد و مخارج دیگر را نیز از این بوجه میداد. از سال ۱۷۱۵ تا ۱۷۸۹ روحانیون در عوض این وجوه مقرر فقط ۵۷۵ میلیون لیره پرداخته بودند. مجموع این مالیات عشریه و مالیات سرشماری و مالیات خمس که روحانیون بخزانۀ پادشاه میدادند در سال به ۱۲ میلیون لیره بالغ میگردد.

از مداخل طبقۀ روحانی آنچه نقد بود بصنوف عالیّه یعنی اسقف‌ها و مطرانها که جمعی از آنان استمراراً مقیم دربار شاهی بودند و بر رؤسای دیر (آبه) و کاهنین قانونی^(۱) و غیره میرسید و عده کثلی این صنوف ممتاز روحانی از پنج یا شش هزار نفر تجاوز نمیکرد. بطور متوسط هر اسقفی در سال صد هزار لیره عایدی داشت و بعضی عوایدشان نظیر پرنس‌های بزرگ بود. اسقف استراسبورگ مثلاً سالی ۶۰۰،۰۰۰ لیره منافع داشت و ۱۸۰ اسب در اصطبل میبست، رئیس دیر کلرو کالسکه چهار اسبه داشت و سواران نیزه دار پشت سر خود میانداخت و خود را (مون-سنیور) میخواند، رئیس دیر سن و است سالی قریب سیصد هزار لیره دخل میکرد و رئیس دیر کلونی عایداتش از دو بیست هزار لیره تجاوز مینمود. بسیاری از این رؤسای دیر سفارشی بودند یعنی از درباریان و نجبائی محسوب میشدند که شاه آنها را

(۱) - Chanoines

بسرپرستی اوقاف دیر ها گماشته و منافع موقوفه را بانها تیول داده بود. در آغاز انقلاب صنوف ممتازه روحانیون تقریباً همه از میان نجبا و بامر پادشاه بمناسب روحانی منصوب میشدند و ۱۳۰ اسقف نشین فرانسه تیول خانواده های منتقد بود که موروئاً از عمو برادر زاده میرسید.

اما روحانیون عادی یعنی ۶۰،۰۰۰ نفر خوری و نایب کشیش مردمانی فقیر بودند و از میان طبقه سوم بمشاغل روحانی میپرداختند. در این مرتبه هم عایداتی اگر بود بحیب اشخاصی میرفت که اعمال روحانی و خدمات دینی انجام نمیدادند و زحمت این خدمات را بنواب و وکلای خود وا گذاشته و مبلغی مختصر از عواید خود را بعنوان مزد بانان میدادند این مبلغ مختصراً « قوت لایموت » مینامیدند. کشیشهای موسوم بخوری سالی ۷۰۰ لیره و نایب کشیشها سالی ۳۵۰ لیره از بابت قوت لایموت مواجب داشتند لکن هیچوقت تمام این مبالغ بانان داده نمیشد با وجود فقر و تنگدستی که این کشیشان داشتند و بقول یکی از آنها « سنگها و بزهای صومعه بحال آنان میگردند » بایستی اکثر مالیاتهای طبقه روحانی را بپردازند از قبیل عشریه و پیشکش شاهانه و غیره مثلاً یکی از خوری های ولایت اوردنی از ۷۰۰ لیره عایدی سالمانه خود ۶۰ تا ۱۲۰ لیره میپرداخت، طبعاً در اغلب ولایات کشیشهای درجه پست کین و بغض شدیدی نسبت بروحانیون ممتاز و عالی مرتبه داشتند و میگفتند « این آقایان در دریای توانگری شنا میکنند و از رنج و تنگدستی ما بیچارگان ذره ای متأثر نمیشوند. » و چون این کشیشان پست مرتبه با رعیت سر و کار داشتند و از بدبختی و تنگدستی آنان مطلع بودند مهبای امداد و مساعدت رعیت بودند و نمایندگان این زمره روحانیون در تخریب بنای استبداد با طبقه سوم همراهی کامل داشتند.

نجباء که طبقه دوم ملت بودند بدو دسته تقسیم میشدند: ارباب
 نجباء
 سیف و ارباب قلم. دسته اول از نژاد نجبای قدیم و مرگب از اصلزادگان بود که غالباً بالقاب بزرگ مثل دوك، مارکی، کنت و غیره ملقب بودند.

دسته دوم نجابت را از سلاطین می گرفتند یعنی از طرف شاه بر تبه نجابت می رسیدند و مشاغل و اعمال دولتی بیشتر بآنان راجع می گردید. نجبای اهل سیف منقسم بدو شعبه می گشتند: بزرگان یا نجبای درباری، خردان یا نجبای ولایتی.

نجابت هم مانند روحانیت از امتیازات بشمار می آمد و طبقه نجباء مثل کشیشان طبقه ممتاز محسوب میشد زیرا که نجبا از مالیات شخصی نای (مالیات ارضی و مستغلات) معاف بودند. بعلاوه از اعصار قدیمه قرون وسطی بعض حقوق و اختیارات بارث برده بودند مثلاً در آن ادوار بعنوان اینکه امیر ولایت حافظ عرض و ناموس رعیت است حقّی برای نجبا ثابت شده بود و تا این زمان هم همان حق را از رعایا دریافت میداشتند از قبیل حقوق محصولی که مستقیماً از محصولات دهقانان می گرفتند و عوارض صیانت و مرمت راهها و پلها که جز از باب کسی قوه نگاهداری آنها نداشت. نجباء علاوه بر این فواید مادی که می بردند منافع معنوی مثل مقامات درباری و قیادت لشکر و سفارت و حکومت نیز تحصیل می کردند، در فواید مادی عموم افراد طبقه نجبا سهیم بودند لکن مقامات و مشاغل عالیّه حق انحصاری بزرگان نجبا محسوب میشد که عدّه قلیلی بودند.

بزرگان
عدّه نجبای بزرگ از ۱۰۰۰ تجاوز نمی کرد، از دو قرن پیش این نجبا شروع نموده بودند بترك مزارع خود و مسکن کردن

در شهرها و بیشتر در عهد لوی چهاردهم هجوم این اشخاص بیاینتخت خاصه دربار و ریسای شدت نمود و بنا بر قول سن سیمون که نتایج و خیمه این تغییر زندگانی را پیش بینی میکرد: «نجبا دست از کار کشیده و در بیکاری که مادر بینوائی و مرک است فرو رفته و سر بار دیگران و مورد تحقیر خویش و بیگانه شده اند.» برخی از این نجبای معظم در اواخر عهد لوی پانزدهم و دوره سلطنت لوی شانزدهم باز بفکر املاک خود افتاده صحرا نشین شدند و شخصاً در کشت و زرع مزارع خود مراقبت نمودند اما همه این سر مشق را متابعت نکردند.

این بزرگان که املاک وسیعه و ضیاع و عقار معتدبه داشتند علی الظاهر بسیار

غنی بنظر میآمدند اما در باطن این املاک وسیعه چون نا کشته و لم بزرع میماند بهر بصاحبان خود نمیداد و سیاحان خارجی اظهار تعجب میکردند که چرا در این اراضی جز « خار و خاشاک و سنگ و باتلاق و بیابان خشک خالی » چیزی دیده نمیشود. بنا بر این وضع بزرگان نجبا در کمال بریشانی میزیستند و در زیر بار قرض خمیده بودند مثلاً دوک دورلثان که از شاهزادگان بلافضل بشمار میآمد و ثروت او را به ۱۱۴ میلیون تخمین میزدند ۷۴ میلیون قرض داشت و برای حفظ آبروی خود غالباً بلطایف الحیل عنایت شاهانه را بخود جلب کرده درخواست انعام و تیول و مستمری و مواجب میکرد و از اینجا معلوم میشود که چرا نجبای بزرگ تا ایندرجه متمایل بحفظ سلطنت استبدادی و ابقای قدرت مطلقه شاهی بودند.

مقام ظاهری و جلال سطحی نجبای بزرگ رشک و کینه جمع کثیری را تحریک کرد، نجبای ولایتی میگفتند این آقایان سرچشمه فیض را مسدود ساخته و مراحم شاهی و مداخل مملکتی را احتکار نموده « و ابواب ترقی و راه در یافت پاداش خدمات را بر روی دیگران مسدود ساخته اند » نجبای اهل قلم و تجار و کسبه نیز بابزرگان درجه اول میانه ای نداشتند زیرا که از آنها تحقیر و نفرت میدیدند. دهقانان هم از این طایفه در خشم بودند زیرا که میگفتند این ملاکین بزرگ مزارع حاصلخیز و اراضی وسیعه مستعده را لم بزرع گذاشته و مارا هر سال بخطر قحط و غلا دوچار ساخته اند و همچنین رعایا از پرداخت عوارض محلی که ظلم فاحش بود بیش از پیش رنجش داشتند و نجبای درباری هم نظر با احتیاج مفرط بیول نمیتوانستند از يك دینار این عوارض بگذرند و غالباً این عواید را باجاره داده و مثل دولت که مالیاتهای غیر مستقیم خود را بنظر محول میکرد اشخاص را واسطه وصول عوارض از دهقانان مینمودند و معلوم است که این مستأجرین برای رسیدن باصل و فرع مال الاجاره خود چه سختگیریها و بیرحمیها نسبت بمؤدیان معمول میداشتند و این سختیها بیشتر کینه ملاکین و نجبای بزرگ را در دل رعیت مشتعل میساخت. ممهذ در دسته نجبای بزرگ مردمان صاحب فکر و جود داشت، بسیاری از

آنان با اصول عقاید فلاسفه و علمای اقتصاد گرویده بودند و چند تن از آنان مثل مارکی دو لافایت و دوک دو بیرون و مارکی دو سگور و غیره ده سال پیش از این تاریخ با امریکا رفته و برای آزاد نمودن امریکائیان از ظلم انگلیس جنگ کرده بودند و پس از مراجعت بوطن کاملاً در نشر اصول آزادی و مساوات و لزوم تبدیل اوضاع حکومت و احوال جامعه بذل جهد میکردند.

نجبای ولایتی نجبای ولایتی که عدد آنها به صد هزار نفر میرسید اکثر فقیر و دوچار نهایت بینوائی و بی سامانی بودند. بعض از آنها در سال ۳۰۰۰ الی ۴۰۰۰ فرانک هم عایدی نداشتند. عائله آنها غالباً متعدد و نان خوار آنها بسیار بود؛ پسرانشان بخدمت نظام داخل میشدند و بدون ترتیب و تربیت میزیستند؛ امیدی هم بترقی نداشتند زیرا که درجات عالیه لشکری مخصوص نجبای درباری بود و این جوانان نجیب پیش از رتبه سلطانی یا یابوری ترقی نمیتوانستند کرد. این نجبای ولایتی غالباً در قرای خود مسکن داشتند و کمتر دیده میشد که استبدادی بخرج داده و با رعیت بتکبر و زور کوئی رفتار کنند؛ جز در بعض نقاط که بتقلید نجبای درباری حقوق ملکی خود را با جاره میدادند و از این سبب میان آنها و رعیت شکرآبی بود در سایر نقاط مؤانست و مراقت کامل میان آنان و آحاد رعیت برقرار بود. حتی در بعضی ولایات غربی و جنوبی فرانسه رعایا احترام و محبت فوق العاده نسبت بنجبا ابراز میکردند. چه در این نقاط نجبا با کمال عطوفت بارعایا رفتار نموده و از احوال و اوضاع زندگانی آنها پرسش کرده اولاد دهقانان را تربیت نموده و در ایام مصیبت و سوگواری بمدد آنها بر میخواستند و از هیچ مساعدتی مضایقه جایز نمیشمردند. این نجبای ولایتی چون از حیث اعتقادات دینی پادشاهان را اولوالامر شناخته بودند اکثر مایل بتغییرات کامله اوضاع اجتماعی نبودند لکن از آنجائیکه عیوب حکومت استبدادی را دیده و زهر مهلك آنرا چشیده بودند بعضی اصلاحات مفیده را لازم میشمردند.

نجبای اهل قلم

مطابق حساب نکر در فرانسه ۴۰۰۰ شغل قابل خرید و فروش موجود بود که دارندگان آن مشاغل یعنی چهل هزار نفری که بنوبت شاغل آن مشاغل میشدند بر تبه نجابت میرسیدند.

این متصدیان امور را نجبای اهل قلم میگفتند، این نجبا از طبقه تجار و کسبه توانگر ترقی کرده و بنجابت نایل میکشتمند و میان خود تفاوت درجه هم داشتند و مثل نجبای اهل سیف بدو درجه عالی و دانی یا بزرگ و کوچك انقسام میدادند از این قرار اعضاء پارلمان و محاکم عالیه درجه اوّل و صاحبان مشاغل ثانوی مثل محاکم عدلیّه و ادارات مالیه درجه دوّم محسوب میگردد.

چون مقامات و مشاغل موروث بود آنانکه از جانب شاه بمقام نجابت میرسیدند این رتبه در خاندان آنها باقی میماند، اعضاء پارلمان و محاکم عالیه و دیوان محاسبات و غیره که در قرن هفدهم بنجابت نایل شده بودند کماکان برقرار بودند و از اصلزادگان محسوب میشدند، فیما بین خاندان های قدیم مستشاران پارلمانی و این اصلزادگان تازه بمقام رسیده تفاوتی نبود، همه یکسان بدربار شاهی اجازه ورود داشتند و در لشکر هم صاحبمنصبان بسیار دیده میشد که پدران شان از صاحبان قلم بوده اند. در سنوات اخیره خاصه زمان وزارت بری ین نجبای پارلمانی با استقرار دولت مخالفت ورزیده و بیادشاه حق نمیدادند که بمیل خود مالیات جدید وضع کند و تقاضا داشتند که مبعوثان طبقات سه گانه ملت زود تر انتخاب شوند باین واسطه نجبای پارلمانی دشمن حکومت استبدادی و مخالف سلطنت مطلقه بشمار میآمدند. لیکن در مورد ضدیتی که نجبای مزبور با پیشنهاد اصلاحات تورکو کردند نیت و غرض واقعی آنان معلوم و آشکار شد زیرا که راضی بترك امتیازات و مقامات خود نبودند و هنگام انتخاب وکلای طبقات سه گانه که هر نماینده کتابچه دستور العملی از جانب موگلین خود در دست داشت اعضاء پارلمان روان در ولایت نورماندی جداً با الغای امتیازات نجبا مخالفت اظهار کردند در صورتیکه اکثر نجبای اهل سیف حتی دوك دوهار کور با الغای امتیازات مزبور ابراز موافقت مینمودند. خلاصه

نمایندگان نجبای اهل قلم در مجلس طبقات ثلاثه بزرگترین مخالف و سخت ترین دشمن طبقه سوّم بشمار میآمدند. اما نجبای درجه دوّم نیز در این اظهار خصومت با ملّت کوتاهی نداشتند و بابزرگان درباری کمال موافقت را میکردند.

طبقه سوّم که هیچنوع امتیازی نداشت در واقع توده ملّت را تشکیل میداد؛ میان افراد واصناف این طبقه هم همان اختلاف و امتیازی که در طبقات روحانیّون و نجبا بنظر میرسید موجود بود زیرا که این طبقه بچند صنف تقسیم میگردد: بورژوا (توانگران)، صنعتگران، کارگران و برزیگران. صنف بورژوا مشتمل بود بر مردمانی که بدسترنج خود کسب معاش نمیکردند یا مشاغل آزاد از قبیل معلّمی و طبابت و وکالت عدلیه داشتند یا از عمّال حقوقی محسوب میگرددند مثل ثبات امور شرعیه وصاحبان محکمه وغیره که عده آنها به دویست هزار نفر میرسید. مأمورین مالیه هم از این صنف محسوب میشدند از قبیل صرافان و تحصیلداران مالیات، تجار بزرگ را هم از همین صنف باید شمرد.

صنف بورژوازی در قرن هیجدهم بثروت ومال فراوان نایل شده بود. با وجود جنگهای بسیار تجارت روز بروز وسعت

و انبساط مییافت و در ۱۷۸۹ به ۱۱۵۳ میلیون بالغ میشد؛ در ظرف شصت سال صادرات سه برابر شد، از این ترقی اقتصادیات فقط طبقه بورژوا منتفع گردید و همین طبقه بود که مبالغ هنگفت بشاه قرض داد و دست بکارهای بزرگ زد از قبیل تسطیح طرق وغیره و همچنین مستقیماً اختلال امور مالیه دولت با منافع این طبقه اصطکاک میکرد و کسر دخل با پرداخت غیر منظم حقوق و ورشکست خزانه دولت بهمین طبقه مربوط بود و بنا براین عموماً تقاضا داشتند که در عواید و مخارج مملکت نظارت نموده و در امور اداری شرکت بجویند. افراد این صنف اکثر دارای معلومات بودند و کتب علمای اقتصاد وفلاسفه زمان را مانند مونتسکیو، ولتر مخصوصاً روسو را خوانده بودند. این فیلسوف اخیر طرفدار سلطه ملّت و مساوات افراد محسوب میشد. پس این مردم خود را با نجبا برابر نهاده و علم و

اطلاع و ثروت خود را با القاب و مراتب افتخاری یا موروثی نجبا میسنجیدند و مایل بودند که در مملکت انقلاب اجتماعی صورت بگیرد و طبقه بورژوا با نجبا مساوی بشوند. رساله‌ای که آبه سی‌یس^(۱) در ماه ژانویه ۱۷۸۹ منتشر ساخت و شهرت فوق‌العاده یافت مرام و نیات صنف بورژوا را چنین بیان میکرد: «طبقه سوم چیست؟ همه چیز. - تاحال این طبقه در سیاست چه مقامی داشت؟ هیچ. - حال چه میخواهد؟ اینکه او نیز بچیزی محسوب شود!»

صنعتگران بعد از بورژوازی صنف صنعتگران بودند یعنی استادان یا کارگرانی که از حرفه‌های یدی کسب معاش میکردند. عده آنها از دو میلیون الی دو میلیون و نیم تجاوز نمیکرد و اکثر در شهرها منزل داشتند و تقریباً يك عشر مردم فرانسه بشمار میآمدند. علت کمی عده عمده و صنعتگر همان تنگی میدان صنایع و حرف بود. صنعتگران غالباً بطرز قدیم در اصنافیه‌های محدود و معین داخل بودند. چنانکه دیدیم^(۲) تورکو در ایام وزارتش سعی کرد که این اصنافیه‌ها را بهم بزند لکن پس از عزل او مجدداً بمنوال سابق بازگشت کرد مع هذا کسی انکار نمیکرد که این اصنافیه‌ها با نظارت و رسوم سخت و تنگ خود روح ابتکار و اختراع را خفه کرده و صنعت را از انبساط باز داشته است و همه موافق بودند که بنا بر قول تورکو این نظامات اصنافیه «با اولین و محترم‌ترین حقوق بشری که حق کار باشد مصادمه دارد.» در پاریس کارگران آزاد هم وجود داشتند که تابع هیچیک از اصنافیه‌ها نبودند. خاصه در محلات سنت آنتوان و سن مارسو. **برزیگران** فرانسویان در حدود سال ۱۷۸۹ اکثر برزگر و دهقان بودند و قریب نه عشر اهالی (یست و يك میلیون) در صحرا و دهات زندگی کرده و مستقیماً از ثمرات اراضی انتفاع میبردند. يك میلیون از این ده نشینان بحال بردگی (سرف) باقی بودند مخصوصاً در فرائش کوتاه و برتانی. دهقانان اکثر مزدور و روزمزد باسهم بودند، مزدوران در تمام سال اجیر مالکین

بودند و نان و جامه و مسکن بآنان داده میشد، در ولایت پواتو غذای هر مزدوری در سال ۳۶ لیره ارزش داشت و در ولایت بری ۲۵ لیره برآورد میشد، رعایای روز مزد روز بروز مزد خود را میگرفتند و هیچوقت بیش از سه فرانک در روز بآنان عاید نمیشد اما «دهقانان سهم» اشخاصی بودند که هم محصول را با مالک قسمت میکردند هم در ادای مالیاتها و عوارض با مالکین سهم بودند و مبلغی هنگفت بایستی بسهم خود تأدیه کنند. بعضی از رعایا مالک مزارعی شده بودند اما مبادعه آنان در تمام فرانسه به پانصد هزار نفر نمیرسید. این مالکین حق استفاده از اراضی را بقیمت گرانی خریده بودند و هر سال بایستی مبلغی بمالک اصلی داده یا حقوق دیوانی را بپردازند و بهمین جهت از باقی اصناف رعیت بدبخت تر و فقیر تر بودند.

بدهی رعایا کاردینال دوریشلیو در سال ۱۶۳۰ میگوید: «رعیت قاطر مملکت است.» و این عبارت در سال ۱۷۸۹ نیز صادق بود.

تمام عوارض و حقوق دیوانی بر او تحمیل میشد چه مالک مزارع و چه سهم ملاکین معتبر در هر دو صورت بیش از ۵۵ صدم عایدات خود را بنا بر تخمین تورکو بایستی از بابت مالیات مستقیم بشاه تقدیم کند. بعلاوه عشریه روحانیون را هم بپردازد و اگر مالک مزرعه هم بود مبلغی بعنوان حقوق اربابی تأدیه کند. از تمام این عوارض صعب تر و دشوار تر دو نوع مالیات بود که یکی را مزروعی و دیگری را با نالیه میگفتند و بیش از سایر موارد در وصول آنها سختگیری مینمودند.

مالیات مزروعی که به نسبت محصول اخذ میشد تقریباً نظیر عشریه بود تا وقتی که ارباب حاصل مزرعه را جزء بجزء باز دید نمیکرد و حساب سنبله های گندم را هم معلوم نمی نمود دهقان مجاز نبود که دست بدر و گذاشته و محصولات را بخانه ببرد اگر در این ضمن باران و طوفانی میشد محصول بکلی فاسد میگردد. با نالیه عبارت بود از عوارض آسیا و تنور و چرخشت ارباب و این عوارض بنا بر رسوم قدیمه جاری بود. دهقان حق نداشت گندم را جز در آسیای مالک آرد کند، نان را جز در خبازی مالک بپزد و انگور را جز در معصر و چرخشت مالک بیفشرد. رعایا

برای انجام این وظایف دو چار مشکلات عدیده میشدند، در بعضی نقاط آسیا بفاصله چهار پنج ساعت از قریه دور بود و رعیت بایستی بازده شازده رود خانه و نهر را با پای برهنه قطع کرده خود را با آسیا برساند. در تابستان هم که بعثت کم آبی آسیا نمیچرخید باز رعیت بایستی گندم را آنجا ببرد و سه روز هم صبر کند بعد اگر آسیا راه نیفتاد مبلغی بدهد و اجازه بگیرد که در محل دیگر گندم را خورد کند. خلاصه هر رعیتی بعد از جمع و خرج میدید که سه ربع عایدات خود را بشاه و روحانیون و ملاکین داده است از یک ربع باقی مانده بایستی مالیاتهای غیر مستقیم را هم تأدیه کند مثل نمک و وظیفه و رسومات شراب و غیره. در واقع دهقان بیش از يك خمس عایدات خود را نمیتوانست صرف خود و کسان خود کند.

فقر عمومی بالطبع رعیت پس اندازی نداشت، کمترین اختلاف هوا و باد و بارانی محصول او را فاسد میکرد و آتش قحط و غلار را دامن میداد، در وقتیکه مجلس طبقات ثلاثه در شرف تشکیل بود، مملکت فرانسه بحرانی عظیم و خطری صعب را میگذرانید، حاصل سال ۱۷۸۸ رضایت بخش نبود و زمستان سال ۱۷۸۹ از سخت ترین زمستانها محسوب میشد. در ماه ژانویه بنا بر قول سفیر دوک دوپارم «در پاریس آب در کنار بخاری منجمد» میگردد. رودخانه ها بسته بود و بنا بر قول اسقف اعظم پاریس «رعایا بنهایت فقر و فاقه» رسیده بودند هر کیلو گرام نان سه فرانک قیمت داشت، در مملکت فرانسه صد هزار گدا بود که در شهر و دهات میگشتند و گاهی بر اهزنی و دزدی هم متشبث میشدند. در پاریس از ۶۵۰،۰۰۰ نفر اهالی ۱۲۰،۰۰۰ نفر را از جمله فقرا میشمرند و همه برای شورش حاضر بودند، دستور العمل مبعوثان ملت پر از شکایت و داد و فریاد بود. مبعوثان ایالت برتانی میگفتند: «ما حقیقه بنده و مملوک ارباب هستیم عوارضی که باید بپردازیم ما را غلام مالکین ساخته است، بلای عظیم و آفت مدهش ماطرز فتودالیه است و ما باید هر قسم هست آثر امنسوخ سازیم و دقیقه ای تأخیر جایز ندانیم.» دهقانان شامپانی چنین مینوشتند: «اگر شما کلبه های حقیری که مسکن ماست

میدیدید و از غذای ما میپشیدید واقعاً متأثر میشدید و میدانستید که طاقت ما
بآخر رسیده و هر طور هست باید از بار ما کاسته شود. « پس بطور کلی تقاضای
برزیگران و دهقانان الغای عوارض اربابی و تخفیف مالیات دولتی بود.

اسقف نانسی که در چهارم مه ۱۷۸۹ در کلیسای سن لوی وِرسای دعای افتتاح
مجلس طبقات ثلاثه را تلاوت میکرد از بالای منبر خود روی بلوی شانزدهم کرد
که در روی تخت خود چرت میزد و گفت: « اعلیحضرتا ملّتی که شما بروی سلطنت
دارید از صبر و طاقت خود امتحانات غیر قابل انکاری داده است، افراد این ملّت
مانند شهداء در حال جان دادن هستند و رمقی که از آنان باقی است جز افزودن
رنج و احساس درد برای آنها نتیجه و فایده ندارد. »



فصل سیزدهم

سلطنت در زمان انقلاب

مبعوثان ملت - مجلس مؤسسان - الغای طرز حکومت سابق

قانون اساسی سال ۱۷۹۱

مجلس مقنن - مقاومت شاه - تأسیس حزب جمهوری طلب
سقوط سلطنت

مدّت سلطنت پادشاه فرانسه در زمان انقلاب سه سال و سه ماه بود از ۴ مه ۱۷۸۹ که مجلس مبعوثان ملت مفتوح شد تا ۱۰ او ۱۷۹۲ که سلطنت ساقط گردید. اینمدّت را بدو دوره باید تقسیم کرد:

نخست از ۴ مه ۱۷۸۹ تا ۳۰ سپتامبر ۱۷۹۱ یعنی دو سال و چهار ماه که مجلس مبعوثان طبقات ثلاثه مبدّل بمجلس مؤسسان شده و رفته رفته طرز قدیم حکومت را منهدم ساخته طرح جدیدی ریخت.

دوم از ۳۰ سپتامبر ۱۷۹۱ تا ۱۰ او ۱۷۹۲ یعنی یازده ماه که مجلس مقتنّه مفتوح گردید و قانون اساسی را که مجلس مؤسسان در ۱۷۹۱ وضع نمود بمعرض آزمایش و عمل گذاشتند.

I

مجلس طبقات ثلاثه و مجلس مؤسسان - الغاء طرز قدیم حکومت

مبعوثان طبقات ثلاثه که در ۴ مه ۱۷۸۹ انجمنی تشکیل دادند روز ۱۷ زون انجمن خود را مجلس ملّی نام نهاده سپس در ۹ ژویه آن مجلس را مؤسسان لقب دادند.

در مدّت سه ماه انجمن طبقات ثلاثه و مجلس مؤسسان موجد دو انقلاب

سیاسی و اجتماعی شدند.

اما انقلاب سیاسی عبارت بود از انهدام سلطنت مطلقه و تأسیس سلطنت مشروطه و تحدید قدرت شاه، تاریخ این اقدام روزهای ۱۷ و ۲۳ ماه ژون ۱۷۸۹ بود. در این ایام مبعوثان طبقات ثلاثه مجلس ملی تشکیل داده و مصونیت خود را اعلام داشته و فرمانروائی ملت را با قدرت پادشاه مقابله کردند.

اما انقلاب اجتماعی عبارت بود از الغاء امتیازات طبقات مختلفه و تعمیم مساوات فیما بین فرانسویان، تاریخ الغای این امتیازات و اختصاصات طبقاتی شب ۴ او ۱۷۸۹ بود.

تفصیل تشکیلات جدید را که نتیجه انقلابات فوق بود مجلس مؤسسان فرانسه در ظرف دو سال برشته تحریر در آورد و در ۱۷۹۱ نخستین قانون اساسی فرانسه نوشته شد.

این انقلاب بدون جنگ و ستیز انجام نپذیرفت، مستبدین در صدد مدافعه برآمدند پس اهل پاریس دو مرتبه مداخله در کار کردند، ابتداء در ۱۴ ژویه ۱۷۸۹ گارد ملی تشکیل داده و لوی شانزدهم را محبوساً به پاریس بازگردانیدند سپس در ۶ اکتبر همین سال اهالی پاریس نقشه‌ای را که شاه برای تخریب مجلس طرح ریخته بود برهم زدند. با تغییر تشکیلات سیاسی و اجتماعی اوضاع فرانسه هم بکلی عوض شد، مملکت فرانسه را سلاطین در قرون ماضیه بضرب شمشیر ایالتی پس از ایالتی گرفته و بتصرف خود آورده بودند، در این موقع ایالات مختلفه فرانسه بطیب خاطر متحد شده و در ۱۴ ژویه ۱۷۹۰ عقد اتحاد بسته مملکت فرانسه را از نو تشکیل دادند.

انتخابات
انتخاب مبعوثان طبقات ثلاثه در ماه فوریه ۱۷۸۹ شروع شد لکن در تمام نقاط دفعه و بشکل و وضع واحد صورت نگرفت

مثلاً در پاریس چون یکدفعه مبعوثان طبقات انتخاب شده بودند انتخابات عمومی دیرتر شروع شد و به ماه مه افتاد. دفتر دولت که صورت حوزه های انتخاب در آن درج بود نمونه‌ای از هرج و مرج دستگاه سلطنتی محسوب میشد زیرا که در دفتر

مزبور بعضی حوزه ها بنظر میرسید که ابداً وجود نداشتند و برخی حوزه ها از قلم افتاده بود که اهمیت بسیار داشتند.

اکثر روحانیون و نجبا مستقیماً نمایندگان خود را انتخاب کردند، طبقه سوم انتخاب دودرجه را معمول داشت و بسیاری از افراد ملّت در این امر شرکت نجستند، فقط اشخاصی رأی دادند که مالیات مستقیم میپرداختند و سن آنها کمتر از بیست و پنجسال نبود، ابتداء مردم در کلیساها جمع شده و نمایندگان انتخاب کردند و این نمایندگان هم از میان خود جمعی را مبعوث ساختند، عده مبعوثان طبقه سوم بنابر فرمان شاه مورخ ۲۷ دسامبر ۱۷۸۸ دوبرابر نمایندگان روحانیون و نجبا بود، مجموع مبعوثان ملّت ۱۱۹۶ نفر بود که ۵۹۸ نفر آن از طرف طبقه سوم مبعوث گردید، این ظاهر امر بود لکن در باطن ۲۵۰ نفر از طبقه روحانیون هم که کشیش های درجه پست و افقشان نزدیک برعایا بود فی الحقیقه جزء طبقه سوم محسوب میشدند و مهتای مساعدت با مبعوثان رعیت برای الغای امتیازات روحانیون بزرگ بودند.

کتابچه های هنگامی که انتخابات جریان داشت انتخاب کنندگان هر ولایت در کلیساها جمع شده و کتابچه دستور العملی حاوی شکایات و مستدعیات ملّت تدوین میکردند که تسلیم وکیل خود کنند، این رسم از قدیم الایام جاری بود و همیشه مبعوثان طبقات ثلاثه دستور العملی از موکلین خود میگرفتند، باین ترتیب قریب (۵۰،۰۰۰) دفتر نوشته شد در بعضی نقاط هر سه طبقه روحانیون و نجبا ورعیت مجتمعاً یک کتابچه ترتیب داده بودند.

هر سه طبقه در مطالب ذیل تقریباً اشتراك داشتند:

عموماً مصائب و بدبختی های ملّت را از قدرت فوق العاده شاه میدانستند و میگفتند باید قدرت شاه را در حدود عقلائی محدود ساخته و قانونی که حقوق شاه و ملّت را تعیین کند وضع نمود و قانون مزبور را میزان و مقیاس جمیع تشکیلات

دولتی و روابط اجتماعی قرار داد . در این مسئله چنان مجّد و ساعی بودند که منتخبین روحانیون و نجبا و رعیت اغلب نمایندگان خود را ملتزم میکردند که تا قانون اساسی را شاه صّحّه نگذارد و اجراء نشود دیناری بجزانّه دولت نپردازند . این قانون بایستی آزادی انفرادی و حرّیت فکر و قلم را تأمین کرده دستخط‌های مهور و سانسور را بکلی ملغی سازد .

مبعوثان ملّت هر سال مرتّباً دعوت شوند و در وضع قوانین شرکت جویند و مالیات وضع کنند و شاه بدون رضایت آنها حقّ اخذ مالیات نداشته باشد و مالیات بالسّویه بر تمام افراد ملّت توزیع گردد . روحانیون و نجبا تقریباً بالاتفاق مهیا بودند که از معافیت‌های خود صرف نظر کرده و مالیاتی به نسبت وسع و قوّه بر آنها وضع گردد در مقابل رعیت هم نجبا را بحال خود بگذارد که از حقوق و افتخارات و عناوین خویش بهره‌مند باشند .

این اظهارات از طرف مردم با نهایت متانت و ملامت میشد ، انتخاب کنندگان بوکلای خود توصیه میکردند که نسبت بیکدیگر کمال اتحاد را داشته باشند با احتیاط کامل و حرکت دائم برای نیل بمقصود بکوشند اما در نهایت کندی و با نظم و ترتیب کافی . هیچکس بخاطر نمیگذرانید که انقلابی سخت درپیش است ، طبقه‌سوّم که الغای حقوق و امتیازات طبقات ممتاز را تقاضا داشت ابداً مایل نبود که بسرعت این تقاضا انجام بگیرد بلکه نامدّنی بحال میداد و بتدریج اکتفا میکرد . جمیع اهل فرانسه محبّت لوی شانزدهم را در دل داشتند و با بیانات بسیار مؤثر این محبّت خود را ابراز میکردند و از اینکه لوی مبعوثان ملّت را دعوت بتشکیل مجلس کرده است عموم مردم سپاسگزار بودند . دهقانان اورلئان بیادشاه چنین نوشتند : « ما از بیان حمد و ثنا و شکر و سپاس که درخور مقام اعلیحضرت است عاجزیم زیرا که آن اعلیحضرت عادلترین مردم عالم است و ما او را لوی عادل لقب داده و استدعای پذیرفتن این لقب را داریم ، مبعوثان رعایای بندر پادوکاله میگفتند : « اعلیحضرت بقدری مهربان است که تنزل فرموده پدری ما را قبول میفرماید » همه کس امیدوار

بود که دوره مصائب ختم شده و سعادات و خیرات تجدید خواهد شد. مبعوثان او کز ر میگفتند: « طوفان بر طرف شد و ما بساحلی رسیده ایم که نظیر بهشت برین است. »

این محبت عمومی پادشاه و امیدواری مردم باو از این راه

شاه

بود که تصوّر میکردند لوی شانزدهم با اصلاحات موافق شده

است و نکر وزیر هم قبل از شروع بانتخابات صورت مذاکرات شورای دولتی

۲۷ دسامبر ۱۷۸۸ را منتشر ساخت و این همان جلسه ای است که در آن بطبقه

سوم اجازه داده شد دو برابر عده نمایندگان روحانیون و نجبا و کیل انتخاب کنند.

این صورت مذاکرات حاوی تصمیمات پادشاه بود از اینقرار شاه قبول فرموده بود

که مجلس طبقات ثلاثه منظمّاً تشکیل شود و در دخل و خرج مملکت شور کرده رأی

بدهند و ادارات مملکت اصلاح گردد و آزادی انفرادی ملت تأمین شود و غیر ذلک

و بدیهی است که این مطالب عین مقاصد ملت بود پس میان شاه و ملت محلّ خلاقی

باقی نمانده و هیچ موجی برای انقلاب موجود نبود باین لحاظ همه کس انتظار داشت

که بصورت خوش و ملایمی اصلاحات و تغییرات خاتمه یابد.

اگر غیاز لوی شانزدهم پادشاهی در فرانسه بود شاید بهمین قسم میگذشت، لوی

جوانی بود ۳۵ ساله، اخلاق و صفات حمیده او بهمان پاکی و صفای کودکی مانده

بود اما قوه عاقله او بهیچوجه از رخوت طفولیت خارج نگشته و بهمان حال

توسط باقی بود. افراط در اکل و شرب مخصوصاً بعد از مراجعت از شکار تن او

را فربه و مغز او را تیره ساخته بود، مرسی آرژان تو سفیر اتریش پادشاه خود

چنین نوشته است: « افراط این شاه در اکل و شرب بحدّی است که گاهی عقل از

سر او بیرون میرود. » عزم و اراده لوی که از ابتداء هم قوتی نداشت بیش از پیش

سست و ضعیف گردیده بود، برادرش کنت دارتوا گوید: « اگر میخواهید اخلاق

شاه را بدانید چند گوی عاج روغن زده را فرض کنید که چگونه باهم فراهم نیامده

و دائماً رو بگریز دارند، اخلاق و تصمیمات لوی همچنین است » کلام هر کس در او

مؤثر میافتاد، با تغییر مخاطب و مصحبت عقیده و رأی او تغییر میکرد. وقتی که

با نکر وزیر می نشست آزادی خواه و طرفدار اصلاحات بود، چون نفس ماری آتوانت ملکه باو میرسید مستبد و خصم هر تغییر و اصلاحی میگرددید و هنگامی که بابر ادرش کنت دارتوا مصاحبه میکرد بکلی عقل سلیم و قلب صافی او مشوب و مکدر میگرددید، باری هریک از درباریان میتوانستند بنا بر اغراض خاصه خود شاه را از عقاید و تصمیماتش منحرف سازند.

یکی از وکلای ملت میگفت: «شاه عمر خود را اینطور گذرانده است که هر شب اقوال روز را تکذیب میکند.»

این ضعف قلب و وهن رأی منبع تمام مصائب و آفات شد، این تردید رأی و عدم ثبات بیک عقیده و بیک تصمیم موجب سلب اعتماد عمومی گردید، مردم لوی شانزدهم را مردی درون پوش و محیل شناخته و توده ملت از او برید و بطوریکه تورکو در سنه ۱۷۷۶ پیش بینی کرد عاقبت سر او هم مثل سرشارل اول پادشاه انگلیس بر باد رفت (۱).

هنگامیکه مبعوثان ملت در صدد تشکیل مجلس بودند دسایس ماری آتوانت و کنت دارتوا در لوی شانزدهم مؤثر گردیده بود. چون در روز ۳ مه نمایندگان رعایا را بحضور بردند و معرفی کردند شاه یک کلمه نتوانست با آنان گفتگو کند و این امر موجب نهایت تعجب شد.

روز سه شنبه پنجم مه ۱۷۸۹ در تالار بزرگ هتل منو لوی شانزدهم رسماً مجلس مبعوثان را مفتوح ساخت. با عباراتی کوتاه و جملاتی بریده و کلارا مخاطب ساخته گفت من شما را فراهم آورده ام که مرا یاری بدهید تا مالیه را منظم کنیم و نیز اظهار کرد که من وظیفه شاهی خود را خوب میدانم و قدرت خود را محفوظ میدارم و شما را باجتناب از پیروی گفتار متجددین توصیه میکنم و یک کلمه از مطلوب و مقصود عمومی که قانون اساسی باشد بر زبان نیاورد و بر حسب فرمان

(۱) - صفحه ۳۴۰ رجوع شود

شاه نکر هم سخنی از این قانون نراند و سه ساعت تمام در مسائل مالیاتی نطق نمود .
 و کلاقرین یأس و حیرت شدند و از این تاریخ افتراق میان نمایندگان طبقه سوم
 و پادشاه شروع گردید ، از طرفی هم درباریان نسبت بوکلای رعیت بی احترامی کرده
 و عباراتی ناشایست بر زبان میراندند مثلاً این کلام که بدو کدولیانکور صندوقدار باشی
 شاه نسبت میدهند و ظاهراً نسبتش درست نباشد : « بیائید برویم بتمشای این حیواناتی
 که دیر زمانی آفت جان ما خواهند بود » و نیز از اینوقت میان طبقه سوم و نجبا هم
 جدائی و خصومت افتاد و طوفان دشمنی و جدال میان نجبا و رعایا و درباریان از
 هر طرف بجوش و خروش آمد .

یکروز بعد از افتتاح مجلس نزاع شروع شد بمناسبت رسیدگی
 مجلس ملی باعتبار نامه و شرایط قانونی انتخاب و کلا . مبعوثان طبقه سوم
 پیشنهاد کردند که این تحقیق و رسیدگی بطور مشترک صورت بگیرد و نمایندگان
 نجبا و روحانیون را که در اطافهای جدا جای داشتند دعوت کردند که بمجلس
 آنها آمده مشترکاً در رسیدگی و شور وارد گردند . نمایندگان نجبا با اتفاق آراء
 این پیشنهاد را رد کردند . وکلای روحانیون جواب صریحی ندادند و خود رامیانجی
 و واسطه ساختند .

رد یا قبول این پیشنهاد کمال اهمیت داشت . اگر مشترکاً هر سه طبقه داخل
 شور و گفتگو میشدند عملاً امتیاز طبقاتی ملغی شده و مساوات قائم میشد
 زیرا که در این صورت رأی باکثریت افرادی بود نه بنا بر رأی طبقاتی و چون
 طبقه سوم باندازه مجموع دو طبقه روحانیون و نجبا نماینده داشت پس در این ترتیب
 اکثریت با رعایا میشد . اما مبعوثان نجبا از ترس این پیشرفت طبقه سوم نبود
 که پیشنهاد فوق را رد کردند زیرا که در کتابچه دستورالعمل آنها هم قید شده بود
 که باید با شرکت طبقات دیگر امور مهمه را بگذرانند و بطور سرشمار در مسائل
 معضله مثل امور مالی و غیره اخذ رأی بشود بلکه سبب اصلی رد کردن نجبا
 این بود که خود خواهی و غرور بآنها اجازه نمیداد با وکلای رعیت همشان و
 همدوش باشند .

هیئت از نمایندگان مدت یکماه در صدد اصلاح ذات البین برآمد لکن سودی نبخشید. روز دهم ماه ژون طبقه سوم اعلام داشت که چون بیش از این نمیتوان اوضاع ملک را مختل گذاشت بنا بر این حال که نجبا از شرکت با آنان خودداری میکنند ناچار به تنهایی مشغول رسیدگی باعتبار نامه نمایندگان خواهد شد. بعضی از مبعوثان روحانیون مخصوصاً نمایندگان پواتیه بوکلای رعیت پیوستند. روز چهارشنبه ۱۷ ژون بنا بر پیشنهاد آبه سی یس وکلای طبقه سوم اظهار داشتند که چون ما نماینده ۹۶ صدم ملت فرانسه هستیم پس میتوانیم مجلس ملی تشکیل بدهیم. پس محض ابراز حیات مجلس ملی اعلان نمود که دولت مجاز است مالیاتهای سابق را موقتاً وصول کند و تا زمانی که مجلس منحل نشده است این اختیار را دولت خواهد داشت لکن بعد از این تاریخ اگر در صدد جمع مالیات برآید بایستی مجدداً کسب اجازه از مجلس بکند. این واقعه نخستین ضربتی بود که بر قدرت مطلقه سلطنت وارد میآمد زیرا که مهمترین رکن اقتدار پادشاه که مالیه باشد باختیار ملت درآمد.

شاه بنا بر تحریک درباریان و برخلاف نصایح نکر این اقدام
منازعه شاه
را منافی قدرت خود دانسته و بر آن شد که بزور مجلس را
و مجلس
از تصمیم خود بازگرداند. سه روز بعد از تأسیس مجلس بامداد
یستم ژون هنگامیکه نمایندگان در ساعت ۹ صبح بمجلس آمدند که هر يك در مکان
خود قرار گیرند در را بسته و مدخل را از نظامیان مسلح مسدود دیدند. مستحفظین
گفتند موجب بستن در آن است که میخواهند مجلس را تعمیر و ترمیم کنند که
برای تشریف فرمائی شاه آماده باشد. وکلا فوراً در اطافی که مخصوص بازی توپ
و موسوم به تالار ژو دوپوم^(۱) بود اجتماع کردند در این مکان بریاست بی لی^(۲)
و آبه سی یس قسمنامه ای نوشته و همگی سوگند یاد کردند که «تا قانون اساسی
مملکت تدارك نشود متفرق نشوند و هنگام احتیاج در هر جا که لازم باشد فراهم

(۱) - Salle de jeu de paume

(۲) - Bailly

آیند، پس فردای آنروز اکثر مبعوثان روحانیون داخل مجلس ملی شدند و عضویت یافتند، روز سه شنبه ۲۳ شاه در مجلس حضور یافت و اخطار کرد که تصمیمات مجلس باطل و ملغی است و باید بمحض خاتمه جلسه و کلاء تفکیک شوند و در جلسه آتیه هر طبقه از طبقات سه گانه در اطاقی خاص بنشینند، در بیان این احکام شاه لحنی متزلزل و گرفته داشت.

شاه تصوّر میکرد باین حکم و کلاء را از میدان بیرون خواهد کرد، ندانست که بدیتر آنرا غضبناک خواهد ساخت. یکی از وکلاء بعد از جلسه گفت: «تاکنون استبداد با این صراحت و جسارت خود نمائی نکرده است، تاکنون هیچ غلامی از خواجه خود چنین فرمانی نشنیده است.»

چون شاه خارج شد نمایندگان طبقه سوّم و بعض از مبعوثان روحانیون بر جای ماندند، رئیس کلّ تشریفات مارکی دو در و بره زه (۱) پیش آمد و به بی لی رئیس مجلس خطاب کرد: «آقایان فرمان ملوکانه را شنیدید؟» رئیس جواب داد: «بنظر من ملّت در حال اجتماع فرمانبردار کسی نیست.» یکی از نجباء که طبقه خودش او را خارج کرده و از جانب طبقه سوّم ولایت اکس انتخاب شده بود سخن آغاز کرد، این شخص میرابو (۲) نام داشت چنین گفت: «بروید با آقای خود بگوئید که ما بر حسب امر ملّت در اینجا فراهم آمده ایم و جز با سرنیزه ما را از اینجا خارج نتوان کرد.» آنگاه میرابو پیشنهاد کرد و مجلس پذیرفت. که قانوناً اعضاء مجلس ملی از هر تعرضی مصون هستند و هر کس بعد از ختم این جلسه بر ضدّ وکلای ملّت قدمی بر دارد «خائن و بی شرف است.»

شاه حرکتی نکرد چرا که اهالی وِرسای چون از مذاکرات مجلس اطلاع یافتند بقصور سلطنتی روی آوردند و قراولان شاهی بهیچوجه در مقام جلوگیری بر نیامدند، بعض از قراولان بصدای بلند میگفتند: «زنده باد طبقه سوّم، ما سرباز ملّت هستیم» پس بامید این نظامیان ممکن نبود کاری از پیش برد، چون بشاه

(۱) - marquis de Dreux-Brezé

(۲) - بکراور صفحه ۴۰۶ رجوع شود.

خبر دادند که وکلاء حاضر برای خروج نیستند گفت * بسیار خوب حال که نمیدخواهند
بروند بمانند ! *

چهار روز بعد باشاره لوی شانزدهم وکلای طبقه روحانی و نجباء
نیز خود را داخل مجلس ملی کردند، از این روز انقلاب کامل شد
خود شاه هم دریافت که در مقابل قدرت او قدرتی هست و
مجلس نماینده ملت فرانسه است این روز را میتوان خاتمه سلطنت مستبدانه فرانسه
محسوب کرد. پس بایستی مجلس تشکیلات سلطنت مشروطه را معلوم سازد، روز
هشتم ژویه مجلس هیئتی انتخاب کرد که طرح قانون اساسی را بریزند و خود در
روز نهم نام مجلس مؤسسان گرفت.

مجلس مؤسسان

در این وقت مجلس مجدداً بخطر افتاد و خود نیز از خطر مستحضر
بود. ملکه و کنت دارتوا و سایر مقرّبان پادشاه را وادار
بکودتای نظامی کردند. از ۳۰ ژون بپعد افواج دولت مخصوصاً
سربازان غیر فرانسوی بامر شاه جمع شدند و قریب بیست و پنجهزار نفر در اطراف
ورسای فراهم آمدند اما اکثر سربازان فرانسوی نژاد را چون محل اطمینان شاه
نبودند احضار نکردند. مشهور بود که باید شصت نفر از وکلاء دستگیر شوند و مجلس
منحل گردد، روز هشتم ژویه میرابو و لافایت و سیس این تجمّع قوای دولت را
محل ایراد قرار داده و پیشنهاد کردند که از اهل شهر قشونی برای حفظ مجلس
تجهیز شود، مجلس این پیشنهاد را رد کرد لکن چند تن را نزد لوی شانزدهم
فرستاده تقاضای تفرقه قشون نمود، روز دهم شاه باکال غرور این تقاضا را رد نمود،
فردای آنروز نکر را معزول و مارشال دو بروگلی را بوزارت جنگ منصوب کرد.
مداخله
اهالی پاریس مجلس را نجات دادند و مداخلاتی که در ظرف
چهار روز کردند انقلاب را پیش انداخت، این مردم که از
قحط و غلا بهیجان آمده بودند چون شب یازدهم ژویه شنیدند
که شاه نکر را معزول کرده است شورش نمودند و نخست تأثرها و بازیگر خانه ها

مردم پاریس

را بنشانه سوگواری بستند، قصر پاله روابال که در آن زمان هم وعده گاه و تفرجگاه مردم بود ناگهان بیک کلوب انقلابی بزرگی تبدیل یافت، هر کس چیزی گفت، انتشارات عجیب و غریب در افواه افتاد، مثلاً بعضی گفتند ملکه چندین میلیون پول از سرحد خارج کرده و از برادر خود امپراطور خواسته است که لشکر اطیش را وارد خاک فرانسه کند، هر کس از طرفی بالای صندلی ها و میزها رفته و مردم را تحذیر نموده خطرهای بزرگ پیش بینی میکرد، این خطبای نوظهور خبر میدادند که بزودی قتل عام و طاعن خواهان شروع خواهد شد و بر هر وطن پرستی واجب است که از آزادی دفاع کند، در میان این خطباء جوانی بود موسوم به کامی دمولن^(۱) که از جریده نگاران مبرز و درخشان عصر انقلاب گردید، غارت دکاکن و جبا خانه ها شروع شد. ظهر روز یکشنبه ۱۲ نهضت مردم مبدل بشورش گردید و بعد از آنکه فوجی از اتباع آلمان که در قشون شاه بودند تفرج کنندگان توپلری را هدف قرار داده شلیک کردند مردم چنان بهیجان آمدند که شورش با انقلاب تبدیل یافت. روز ۱۳ ناقوس وحشت بصدا درآمد و گروه گروه مردم با شمشیر و قداره و تپانچه و نیزه و سیخ و چکش در کوچه ها بگردش مشغول شدند، انتخاب کنندگان شهر پاریس در عمارت بلدیّه جمع شدند و کمیسر دئومنی برای تهیه ارزاق تشکیل داده و محض حفظ شهر قشون چریکی گرد آوردند، شماره این قشون چریکی بعد از چند ساعت بدوازده هزار نفر از بهترین مردم شهر رسید، نجبا و تجار و عمال مالیه و حتی کشیشان در آن شرکت جستند و این عده مایه و ریشه گارد ملی شد.

صبح سه شنبه ۱۴ جمعی از شورشیان به هتل آنوالید وارد	تسخیر قلعه
شده ۲۸،۰۰۰ تفنگ و توپ بدست آوردند، جمعی دیگر	
مرگباز قراولان فرانسوی و عملجات و روحانیون و تجار و	باستیل

اصل زادگان بجانب مشرق پاریس رهسپار شدند که در قلعه باستیل مقداری اسلحه بدست آورند، چون بان حوالی رسیدند چندین توپ بنظر آوردند که در بالای قلعه باستیل

(۱) - Camille Desmoulins

استوار و بجانب شهر کشیده شده بود، مهاجمین رسولی نزد حاکم باستیل فرستادند و تقاضا کردند توپ‌ها را از سوراخهای قلعه بردارد، هنگامی که مذاکرات در جریان بود از طرف قلعه بجمعیّت شلیک شد و کسی ندانست مسبب این حرکت که بوده است، مهاجمین حمله کردند و بعد از چهار ساعت و دادن ۲۰۰ نفر تلفات مستحقّین باستیل را که قریب صد و ده نفر بودند مجبور بتسلیم کردند و بقلعه وارد شده حاکم را بقتل رسانیدند. رئیس تجّار پاریس که سمت کدخدائی شهر را داشت و موسوم به فله سل^(۱) بود او نیز بقتل رسید زیرا که خواسته بود مخزن اسلحه را از فائحین مستور بدارد. بعد از تسلیم قلعه باستیل شاه نیز تسلیم گردید، روز ۱۵ ماه شاه بمجلس آمد و اطلاع داد که افواج مجتمعه را متفرّق ساخته است، در این چند روز و کلاء از مجلس خارج نشده بودند و حتّی شب هم روی صندلی یا روی زمین می‌خوابیدند، روز ۱۶ مجدداً نکر را وزارت داد و روز ۱۷ شخصاً بعمارت بلدیه رفت و بواسطه حضور یافتن خود اقدامات ملّت را تأیید و تصدیق نمود. بی‌لی رئیس بلدیه انقلابی شاه را پذیرفت و لا فایت فرمانده قوای ملّی بیرقی به الوان آبی و سفید و سرخ که مرگب از رنگ سلطنتی و رنگ انقلابیون پاریس بود بشاه تسلیم کرد یعنی فرانسه با تغییراتی که در او واقع شده است مجدداً بشاه تعلّق می‌کیرد.

نتایج حوادث
که در ۱۳ و ۱۴
ژویه واقع شد

حوادث این دو روز نتایج عظیمه داد، اولاً در مقابل دو قوه مملکت که شاه و مجلس باشد قوه سوّمی ظاهر شد که عبارت باشد از مردم پاریس. اهل این شهر که در ابتداء برای حفظ مجلس مسلّح شدند پس از خاتمه امر هم اسلحه را از دست نگذاشتند و این یکی از حوادث مهمّه بشمار میرفت زیرا که چند ماه بعد همین قوه مسلّحه بر شاه و بر مجلس فرمانروا شد.

فتح محبس باستیل تمام فرانسه را بهیجان آورد، اگر چه یکی از اهل آلمان

مرسیه نام گوید «ملت فرانسه از باستیل نمیترسید و مربوط باو نبود» و اگرچه میگویند باستیل محبس اشراف بود و بتوده ملت دخلی نداشت اما نمیتوان منکر شد که فتح آن تولید هیجان و شوق فوق العاده در مردم کرد زیرا که این طلسم بی در را نمونه استبداد و تمثیل ظلم میدانستند و فتح آن علامت محسوس انهدام بنای استبداد محسوب میشد. اهالی ولایات هم بتقلید مردم پاریس کمیته های دائمی تشکیل داده و دست حکام و نایبان حکام را از کار کوتاه کردند و قشون ملی تجهیز نمودند و مثل قرون وسطی حکومت های ولایتی مستقل تشکیل دادند.

از ۲۰ ماه ژویه تا اول او در سرتاسر فرانسه دهشتی عظیم رعب عظیم حکمفرما شد که منشاء آن هنوز هم بر ما پوشیده است، بعضی گویند از مجموعات دوک دورلئان و برخی گویند از دسایس انگلیسها و جمعی گویند افکار ضد انقلابی ناشر این خبر دهشت اثر بوده است. توضیح آنکه در بلاد و قرای فرانسه باقسام و انواع مختلفه انتشار یافت که جمعی قطاع الطریق بغارت نقاط مختلفه دست کشوده اند، بهر جا برسند با خاک یکسان میکنند و هر چه ببابند میدبرند، عده این حرامیان را مختلف میگفتند، درسوا سون چهار هزار، در تولوز سی هزار و در آرتوا میگفتند قشون انگلیس وارد خواهد شد. بنا بر این اخبار دهقانان و شهر نشینان اسلحه برداشتند که از دزدان و خارجیان جلوگیری کنند، نتیجه این شد که بعد از تکذیب خبر وحشت انگیز فوق هم مردم اسلحه را بر زمین نگذاشتند. دهقانان رو بقلاع ملائکین معتبر نهادند بقصد اینکه اسناد قدیمه را که بموجب آن بایستی حقوق و مالیات بارباب ناحیه بپردازند از بین ببرند، شورش و هرج و مرج عظیم رخ داد، دهقانان گمان میکردند که این حرکات بنفع پادشاه مملکت خواهد شد چنانکه دروغای اخیر روسیه دهقانان بخرابی کارخانه ها دست گذاشتند و تصور میکردند بفایده تسار تمام خواهد شد، تمام این وقایع در چند روز آخر ماه ژویه حادث گردید.

شب ۴ او اغتشاش ولایات در مجلس مرکزی تأثیر کرد و دامن زن انقلاب شد. سه شنبه چهارم او مجلس مصمم گردید که باغتشاش

اطراف و اکناف مملکت خاتمه بدهد، و یکونت دهنوی که از مبعوثان طبقه نجباء بود میگفت بحران عمومی مملکت يك علت منحصر بفرد دارد و آن حقوق اعیان و اشراف است که از قرون وسطی بر رعایا دارند، چاره آن است که قسمتی از حقوق مزبور را ملغی ساخته و قسمت دیگر را بمعرض ابتیاع بگذاریم. دوفر از متنفذین مجلس دوک دگوبون و اسقف شهر نانسی این پیشنهاد را تأیید کردند و مجلس باشور و شوق تمام آنرا تصویب کرد، تا ساعت دو بعد از نصف شب بسیاری از حقوق عتیقه ملغی شد از این قبیل: حق محاکمه اعیان، حقوق مالیاتی، حقوق صید، حق ابتیاع مالیات عشریه و غیره، امتیازات ولایتی، امتیازات انفرادی، حق خرید و فروش مشاغل. نمایندگان چنان هیجانی یافته بودند که زار زار میگریستند و از فرط شوق یکدیگر را در آغوش میکشیدند و چنان از اغراض شخصی گسسته و بنفع عمومی متوجه بودند که بی اختیار دست میزدند و فریاد دیوانه وار میکشیدند. بجای محاکم محلی اشراف مقرر داشتند که دعاوی بطور مجانی و با مساوات کامل در محاکم عمومی قطع و فصل بیابد و هر فرد فرانسوی بهر شغلی که لایق آن باشد پذیرفته گردد، فی الحقیقه درشش ساعت انقلاب اجتماعی را نیز خاتمه دادند و بکمال رسانیدند، رعیت را از بار سنگین مالیات رهایی بخشیدند و امتیاز طبقات را که موجب افتراق بود از میان برداشتند و جمیع افراد ملت فرانسه را مساوات دادند، در واقع چیزی از اصول قدیمه بر جای نماند.

ایام اکتبر
لوی شانزدهم بعد از انقلاب ۴ او و بعد از تجدید انتصاب نکر
بوزارت مجدداً مقبولیت عامه یافت، مجلس او را «مجدد آزادی فرانسویان» لقب داد. اما شاه نتوانست از این مقبولیت استفاده کند، بلکه اغلاط جدید و خطایای تازه که بواسطه تأثیرات سابق الذکر مرتکب شد موجبات خرابی او را فراهم ساختند و در اوایل ماه اکتبر ۱۷۸۹ بحران جدیدی تولید شد که در نتیجه بقیه قدرت پادشاه از میان رفت.
برای اینکه تصمیمات مجلس که در شب ۴ او گرفته بود قوت قانونی بیابد

بایستی بامضاء و تصدیق شاهی موّشّح شود، اما اطرافیان لوی شانزدهم مانع شدند که تا آخر سپتامبر هیچ قانونی را امضاء کنند. این تعویق دو ماهه مجلس و مردم پاریس را بخشم آورد، مذاکراتی هم که مجلس در خصوص قانون اساسی میکرد بیشتر موجب قطع روابط میگردد، در این اثناء دوفوج قشون هم به ورسای آمد، و خامت اوضاع مالیّه و بیم ورشکست هم بالا گرفت، جمعی هنگامه طلب هم در خاک فرانسه مردم را بشورش دعوت میکردند، اگر چه کاملاً منشأ این اشخاص معلوم نشده ولی بعضی گویند محرّک آنها دولت انگلیس بود که میخواست انتقام مساعدتی را که فرانسه باشورشیان امریکا کرده بود بگیرد و بعضی معتقدند که دوک دورلئان پسر عم شاه این اشخاص را بکار واداشته بود که لوی شانزدهم را از تخت بیفتد و خود بسلطنت برسد و سلسله اورلئان را بجای سلسله بوربون قائم سازد. لکن علّت حقیقی قلّت ارزاق و بیم قحط و غلا بود که بنا بر قول سفیر اطریش «عقلاء را نا امید کرده بود». یکی از سیاسیون آلمان گوید: «جز رنگهای پریده و چهره های لاغر در کوچه و بازار نمی بینم، مردم در دردگان خبّازی برای يك قرص نان یکدیگر را میزند» در روز ۴ اکتبر اهل پاریس خبر یافتند که در قصر ورسای روز اول ماه قراولان خاصه شاهی مهمانی باشکوهی از افواج جدیدالورود کرده اند، این خبر جعلی هم منتشر شد که در دعوت مزبور سربازان بیرق سه رنگ ملّی را زیر پا افکنده و نسبت بمجلس تهدیدهایی کرده اند و ملکه هم در این بزم حاضر شده و سربازان را بر ضدّ ملّت تهدید کرده است.

روز دوشنبه پنجم اکتبر هفت الی هشت هزار زن مسلّح توپی چند را حرکت داده و بمحانِب ورسای گذاشتند و میگفتند بمجستجوی نان میرویم، از بی این نتوان گروهی عظیم از عمله های بیکار و افراد مختلفه و قشون ملّی حرکت کرد، چون بشاه خبر رسید اگر چه قشون کافی داشت بنابر صواب دید نکر دست از مقاومت کشیده و حتّی پل های رود خانه سن را هم بحال خود گذاشت در صورتیکه فقط برداشتن پل ها برای منع شورشیان کافی بود. در ساعت شش مجلس اشغال شد و

مهاجمین اطراف قصر و رِسای را گرفتند، شورشیان شب را در میدان مشق و در خیابانهای وِرسای بروز آوردند، صبح سه شنبه ششم شبکه ها و درهای قصر را شکسته چند نفر از قراولان را هلاک کرده و جمعی وارد اطاق ملکه شدند، ملکه بعمارت شاه پناه برد.

شاه چون دید که مردم غوغائی عظیم راه انداخته و تمام عمارات را گرفته اند و بدر و دیوار قصر میگویند راضی شد که بیاریس حرکت کند، در ساعت ۲ لوی شانزدهم با تمام خانواده سلطنتی که هشت تن بودند در يك کالسکه نشسته و آهسته آهسته بجانب پاریس رهسپار شدند، اطراف کالسکه را جمعیت شهری گرفته بود و گروهی الواط و اوباش سر قراولان مقتول را پرنیزه کرده و پیشاپیش کالسکه شاهی میبردند، ساعت یازده شب شاه بقصر توپلری پاریس رسید و ۲۰ کیلومتر راه را در ۹ ساعت طی کرد.

ده روز بعد (جمعه ۱۶ اکتبر) مجلس هم از وِرسای بیاریس نقل مکان کرد. ملت و مجلس بنا بر اتفاقات و حوادث سابق الذکر شاه و مجلس که دوقوه قانونی مملکت بودند اسیر و محبوس مردم پاریس شدند، بعد از این تاریخ فقط مردم پاریس مدیر انقلاب و فرمانروای حقیقی بودند، اراده اهل پاریس محرک وکلای ملت گردید و فی الحقیقه اراده چند نفر سر دسته وقائد اهل پاریس فرانسه را اداره میکرد، مردم مستقیماً در مذاکرات مجلس شرکت میکردند و هزار تا هزار و دویست نفر تماشاچی در مجلس حاضر میشدند چنانکه امروز هم معمول است. اما در آنوقت گاهی تماشاچی ها وارد گفتگو و مذاکرات وکلاء هم میشدند، مثلاً در ۱۶ ژون که سِیِس وکلای طبقه سوم را دعوت نمود که مجلس ملی تشکیل بدهند بعضی از وکلاء مخالفت کردند و اخذ رأی را موکول بروز دیگر نمودند، تماشاچیان فریاد کشیدند و مخالفین را خائن و دشمن فرانسه خواندند و امر بخروج از مجلس نمودند، این وقایع در اوقاتی اتفاق افتاد که مجلس در وِرسای بود. چون بیاریس انتقال یافت مردم بیش از پیش بمذاکرات علاقه پیدا کردند،

چون جای تماشا چی بقدر کافی نبود و مکانها را تقریباً نسوان گرفته بودند مردم در دهلیز و حیاط و راهرو مجلس ازدحام میکردند و راجع بمسائلی که وکلاء در داخل مجلس بحث مینمودند مردم نیز در خارج قیل و قال و گفتگو مینمودند. یکی از مأمورین سیاسی خارجه راجع بمداخلات مردم در گفتگوهایی که وکلاء نسبت بتقویض حق جنگ و صلح بشخص پادشاه یا برای مجلس داشتند چنین مینویسد: «اشخاصی با چشمان خیره و چهره لاغر و باریک و رنگ بنفش از غضب پادشاهان کف آلود در میان انبوه مردم گردش کرده و از گروهی بگروهی رفته فریاد میزدند «آه! مگر شما مرغ تر هستید که پروبالی نمیزنید! اگر مجلس رعایت جانب شاه را نکنند باید فوراً سلاح جنگ برداشت مجلس باید بر حذر باشد، ماهر پاریس را آتش میزنیم و مردم را در خون میکشیم و نمیکذاریم که حق ملت فرانسه پامال شود ...» جمعی در پنجره های مشرف بمحل اجلاس وکلاء ایستاده بودند و هم در گفتگوهی مجلس و هم در حرکات ملت مراقبت میکردند، هر وقت دست زدن لازم بود با اشاره مردم را بدست زدن و امیداشتند و هر وقت فریاد هوو و جنجال ضرورت داشت باز مردم را بفریاد میآوردند بسمیکه بانگ جمعیت در فضای مجلس منعکس میشد. بعدها در دوره مجلس مقنن و مجلس کنوانسیون هم مردم مکرر بمجلس داخل شدند و بعنوان تقدیم عرض حال با صفوف منظمه در مجلس گردش کردند و چون وکلاء علائم مقاومت و جلوگیری ظاهر ساختند مردم دست باسلحه بردند و نمایندگان را مجبور بقبول پیشنهاد های خود کردند.

اتحاد عمومی در ایامی که مجلس پاریس مشغول تهیه قانون اساسی بود در ولایات اتحادیه هائی تشکیل شده رفته رفته توسعه یافته و عاقبت با اتحاد عمومی منجر شد و این از حوادث مهمه انقلاب کبیر است. این اتحاد نتیجه چند امر بود: اولاً تشکیل بلدیّه ها، ثانیاً تأسیس گارد ملی، ثالثاً رعب عظیم که شرح آنرا نوشتیم (۱). شهرها و قصبات ایالت دوفینه بتقلید پاریس اداره بلدیه برای انجام امور و تهیه ارزاق خود تشکیل دادند و قشونی مسلح هم تجهیز کردند

که از حرامیان و مهاجمین موهوم جلوگیری کنند، آنگاه بر آن شدند که عقد انجمن مخصوصی برای دفاع از آزادی سکنه ایالت خود ببندند، روز ۲۸ نوامبر ۱۷۸۹ و طنخواهان یعنی انقلابیون دوفینه جمع شدند و قسم یاد کردند که همیشه باهم متحد بوده و وسایل جریان ارزاق را فراهم آورده و قوانین صادره از مجلس بزرگ را مجری و محترم بدارند، این نخستین اتحادیه ای بود که در فرانسه صورت گرفت. سایر ایالات و ولایات هم بتقلید دوفینه تشکیل اتحادیه ها دادند آنگاه ایالات مختلفه میان خود نیز اتحادیه منعقد ساختند، این وقایع شبیه اتفاقی بود که در قرن شانزدهم زمان سلطنت هانری سوم رخ داد که بعد از جنگهای مذهبی منجر بتحاد عمومی شد، این اتحادیه های ولایتی در روز ۱۴ ژوئیه ۱۷۹۰ در پاریس بیک اتحادیه بزرگ ملی تبدیل گردید.

برای حضور یافتن نمایندگان ولایات در پاریس مردم باینخت از زن و مرد و اطفال در ظرف هفت شبانه روز میدان بزرگ مشق را بشکل نیم دایره مدرّجی ساخته که در آن دوست هزار تن میتوانست قرار گیرد، نمایندگان تمام نقاط فرانسه که از میان افواج ملی انتخاب شده بودند وعده آنها بچهارده هزار نفر میرسید بپاریس آمدند و مسلحاً در مکان خود قرار گرفتند، کشیش اوتون که همان تالیزان معروف باشد دعای رسمی را در روی عبادتگاه وطن که بنائی بود در وسط میدان تلاوت کرد، سپس نمایندگان لافایت را وکالت دادند که بر فراز عبادتگاه بالا رفته و سوگند وفاداری بملت فرانسه و اطاعت قانون و پادشاه و حفظ قانون اساسی را که مجلس واضع آن است یاد نمود.

نمایندگان ایالات و ولایات با این قسم نه تنها از جانب تمام ملت فرانسه مقررات انقلابی مجلس ملی را تصویب و تصدیق میکردند بلکه با همین سوگند مملکت فرانسه را از نو تشکیل و تأسیس مینمودند. قبل از ۱۴ ژوئیه ۱۷۹۰ ملاک فرانسوی بودن اطاعت از شاه فرانسه بود و ولایات بوسیله معاهدات یا ازدواج بین سلاطین و امراء یا وراثت یا خرید و فروش یا فتوحات نظامی جزء فرانسه محسوب میشدند.

اغلب ایالات را پادشاهان فرانسه از قدیم الایام بزور شمشیر جزء قلمرو خود ساخته بودند، اما از ۱۴ ژویه بیعد تمام ایالات فرانسه بنابر اراده آزاد و طیب خاطر اهالی اجزاء يك مملکت گشتند، فی الحقیقه اهالی فرانسه با این سوگند فرانسه را از نو تأسیس نمودند. بعد از ۱۴ ژویه ۱۷۹۰ هر قوه ای که بخواهد قطعه ای از خاک فرانسه را بدون رضایت سکنه آن تجزیه کند جرمی نسبت با آزادی نوع بشر مرتکب شده است، هر عهدنامه که قطعه ای از خاک فرانسه بخارجه تفویض کند قوت قانونی نخواهد داشت و هر وقت باشد قابل تغییر و ابطال است، از آنجائیکه ساکنین بلاد ممتاز و استراسبورگ و آلزاس و لورن در این اتحاد شرکت کردند و بمیل خود خود را فرانسوی خواندند از ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۹ گفتگوی بسیار میان دولت فرانسه و آلمان راجع به آلزاس و لورن واقع شده و جنگهای خونین رخ داده است.

فرار شاه چون لافایت از جانب عموم متحدين ایالات سوگند فوق را یاد کرد شاه نیز قسم خورد که قوانین موضوعه مجلس را محترم شمرده کاملاً مجری دارد، شاید شاه از روی صدق نیت این قسم را یاد کرد و رفته رفته راضی بود که سلطان مملکتی مشروطه باشد، اما حوادث این نیت را تغییر داد و مجلس بواسطه دخالتی که در موقوفات روحانیون کرد و قانونی که برای کشیشان وضع نمود کار را دیگرگون ساخت (۱۲ ژویه ۱۷۹۰). این قانون تشکیلات روحانیون را معتقدین بمذهب کاتولیکی نمیتوانستند بپذیرند بنابر این قبل از آنکه پاپ در (آوریل ۱۷۹۱) بتحریم و منع این مقررات بپردازد اکثر کشیشان فرانسه آنرا مردود ساختند. این کشیشان را معرضین نامیده اند مقابل کشیشانی که قانون را پذیرفتند و مشروطه خواه لقب یافته اند.

لوی شانزدهم نیز که در مذهب کاتولیک اعتقاد راسخ داشت اگر بصرف طبع خود واگذار میکرد صریحاً و قطعاً با قانون اساسی مخالفت میورزید، اما اشخاصی که از انقلاب میترسیدند شاه را واداشتند که بطور قطع جواب نداده و ظاهراً قانون را قبول کند و سیاست دو رویه پیش بگیرد، لوی شانزدهم از ضعف نفس این رأی

را پسندید و قانون را صحّه گذاشت اما شخصاً محض ادای تکلیف مذهبی مقرر داشت که من بعد با روحانیّون مشروطه خواه رابطه ای نخواهد داشت . این تضادی که در اعمال شاه مشهود افتاد سوء ظنّ عامّه را تحریک نمود ، دوشنبه ۱۸ آوریل ۱۷۹۱ که عید باک بود لوی شانزدهم مصمم شد که بقلعه سن کلو رفته و مراسم مذهبی را باحضور یکی از کشیشان ضدّ مشروطه بجای بیاورد ، مردم چون از این تصمیم آگاهی یافتند بقصر توپلری حمله بردند و کالسکه شاه را دو ساعت تمام محصور ساخته و از حرکت مانع شدند و عاقبت او را مجبور به پیاده شدن و ترك مسافرت نمودند .

بعد از این تاریخ شاه با قلب دردناك و خشم مفرط خود را محبوس ملت یافته و خیالی جز فرار از پایتخت نداشت و مجدداً نصایح و دسایس اشخاصی را که معتقد باعمال قوّه و خونریزی بودند پذیرفت ، این ناصحین او را تحریک میکردند که یا بمحانب مغرب بایالت برتانی و وانده برود یا بسمت جنوب غربی رانده بجماعت ضدّ انقلاب که آنجا تشکیل شده بود ملحق شود .

اما شاه طریقی را اختیار کرد که تمام ملتّون و وطنخواهان را با خود دشمن کرد ، از ماه نوامبر ببعد لوی شانزدهم با برادر زن خود امپراطور اتریش مکاتبه داشت و او را دعوت میکرد که قشونی بسرحّد فرانسه بیاورد تا انقلابیّون دست و پای خود را گم کرده و از او منصرف شوند . از طرفی هم ماریکی دو یویه درسمت مشرق لشکری فرانسوی فراهم آورده و شهر های مون مدی و رمتر را لشکرگاه ساخته بود لوی شانزدهم برآن شد که خود را باین قشون برساند .

و این شب سه شنبه ۲۱ ژون لوی شانزدهم در لباس پیدشخدمت با اتفاق ملکه و دو طفل خود و خواهرش الیزابت و سه نفر قراول خاصّه نهانی از قصر توپلری خارج شدند . اگر چه در عرض راه کالسکه بزرگ شاه را شناختند لکن کسی جلو گیری نکرد و بی مزاحمت در ساعت هشت شب به سمت منه هود (۱) رسید . صبح سه شنبه که مردم پاریس از فرار شاه خبر شدند چند

صاحب‌منصب از بی کالسکه او روانه کردند که هر جا رسیدند او را توقیف نمایند. هنوز کالسکه مسافتی از سنت منه هود دور نشده بود که مأمورین با آنجا رسیدند، پسر مأمور پست آنجا که دروه^(۱) نام داشت فوراً براسی نشست و از بیراهه دوان دوان خود را بمنزل دیگر رسانید و قبل از آنکه کالسکه لوی شانزدهم با آنجا وارد شود حکم توقیف را بمأمورین قریه وارن عرضه کرد، نصف شب شاه باین منزل رسید و بطرف مهمانخانه ای که اسب بایستی عوض کنند راند ناگاه دستگیر گردید، جمعیت قریه چنان ازدحام کردند که سواران مارکی دوبویه که بمقدار فراریان آمده بودند کاری از پیش نبردند و شاه را بیاریس عودت داده در قصر توپلری محبوس کردند. مجلس شاه را از کار منفصل ساخته و خود زمام امور را بدست گرفته بانجام کار های خود پرداخت.

حزب
جمهوری خواه

کمتر واقعه‌ای در تاریخ انقلاب فرانسه اهمیتش بدرجه نتایج این فرار بود. قلوبی که تا آنوقت محبت لوی شانزدهم را هنوز داشتند یکباره منزجر شدند، دیگر شك و شبهه‌ای باقی نماند که شاه چه مقاصدی دارد و قسم‌هایی که یاد کرده است تاچه پایه صدق است، بر همه کس محقق شد که لوی شانزدهم با خارجیان سازش کرده. یکی از سیاسیون خارجه ویریو^(۲) نام مینویسد: «برای درك میزان تنقیری که فرانسویان نسبت بشاه خود پیدا کرده اند باید وارد مجامع آنان شد و گوش داد، اگر کسی نامی از لوی شانزدهم برد از اطراف فریاد بی‌غیرت، احق و غیره بگوشش میرسد. عنوان پادشاه را دیگر محترم و مقدس نمی‌شمارند، نسبت بملکه نیز همین رفتار میشود بلکه بدتر و زشت تر زیرا که او را مسبب این اعمال میدانند.»

دیگر هیچکس احترام مقام سلطنت را نگاه نمیداشت و مثل سابق وجود پادشاه را در مملکت واجب نمیشمرد، در صورتیکه در قرن هیجدهم کسی نمیتوانست تصوّر نماید که مملکتی عظیم مثل فرانسه بی پادشاه اداره شود، طرز حکومت جمهوری را

(۱) - Drouet

(۲) - Virieu

فقط مناسب ممالك كوچك مانند ولايات يونان قديم ميدانستند. قبل از واقعه دستگيري شاه در وارين اشخاص تند رو و انقلابي هم مثل روبس پير و دانتون و مارا طرفدار بودن پادشاه در مملكت بودند. لکن چون در غياب شاه مملکت کاملاً اداره شد و امور ملك بدون مانع جريان يافت و مجلس از عهده تمام كارها برآمد واضح شد كه وجود پادشاه ضروري نبوده است از اينقرار فرار شاه به وارين موجد حزب جمهوري طلب گرديد.

تير باران
 در
 جمهوري طلبان در ابتداء بسيار قليل بودند و جز اهالي پاریس کسی وارد آن حزب نبود، لکن از همان آغاز کار فعالیت و جدیتی فوق العاده بروز دادند. روز ۱۶ ژوئیه ۱۷۹۱ انجمن سیاسی میدان مشق (۱) کورلیه پیشنهادی بمجلس تقدیم داشته تقاضا نمود که «محکمه‌ای از اشخاص وطنخواه تشکیل داده ولوی را که مقصر و خائن است محاکمه نموده و ترتیب جدیدی برای قوه اجرائیه مملکت بدهند.» پیشنهاد فوق صبح ۱۷ ژوئیه در میدان مشق بمعرض امضاء اهالی گذاشته شد، چیزی نگذشت که شش هزار نفر آنرا امضاء نمودند.

در اینوقت هنگامه‌ای برپا شد و دروغای جماعت دوفتر بقتل رسید، ظهرا بنروز مجلس بی‌لی را که کدخدای پاریس بود مأمور نظم شهر کرد، بی‌لی پس از مذاکرات لازمه بعد از ظهر فوجی سوار بسر کردگی لافایت بمیدان مشق روانه کرد و خود نیز بانجا رفت، در اینجا مراسم قانونی و انتظامی از قبیل طبل زدن و قرائت قانون و گستردن بیرق سرخ بعمل آمد آنگاه از پیشنهاد کنندگان سابق الذکر تقاضا شد که متفرق شوند، شورشیان بنای سنگ اندازی گذاشتند، قشون ملی نخست بطرف هوا شلیکی کردند اما چون شورشیان از سنگ باران دست برنمیداشتند بار دوم مستقیماً شلیک نموده قریب پنجاه نفر را بخاك هلاك افكندند.

بعد از این تیر باران حزب جمهوري خواه تا مدتی متزلزل و متفرق شد، از

طرفی هم چون اعضاء مجلس اکثر از طبقات ممتازه و توانگران بودند از اجتماع میدان مشق که بیشتر حضار آنجا کارگر و عمله بودند بیمناک شدند و ترسیدند که اوباش بکلی رشته امور را پاره سازند. پس در واقع نتیجه اجتماع میدان مشق تثبیت عقیده وکلاء و بلزوم و ضرورت سلطنت در فرانسه شد و عقیده اکثر نمایندگان در هوا داری پادشاه راسخ تر گردید.

دوماه بعد مجلس کارهای قانونی خود را خاتمه داد، قانون اساسی در ۳ سپتامبر تمام شد و در ۱۳ بامضای شاه رسید و از این مجلس مؤسسان تاریخ شاه مجدداً دارای قدرت محدوده گردید. روز ۱۴ سپتامبر لوی شانزدهم بمجلس آمد، از روز پیش مردم جای گرفته و منتظر بودند، شاه رسماً در حضور مجلس سوگند یاد کرد که: « قدرت مفوضه بخود را تماماً در اجرای قوانین و حفظ مشروطیت بکار ببرد » و نیز گفت: « امیدوارم اینروز مبارک و فراموش نشدنی موجب اتحاد و داد فرانسویان و طلیعه صلح و سلام فرانسه شود. » اما اتحاد و یگانگی بعید بود، حتی وکلای مجلس هم همگی در مجلس حضور نداشتند، حزب اریستوکرات (اشرافی) از حضور استنکاف ورزیده بودند و بنا بر قول یکی از سیاسیون خارجه هنگامی که حضار بافتخار پادشاه کف میزدند « صدای غرّش و همهمه مبهمی بگوش میرسید که چندان خوش آیند نبود و معلوم میشد که کماکان مردم پاریس بد بین و از شاه ظنین هستند. »

روز جمعه ۳۰ سپتامبر ساعت پنج مجلس مؤسسان ملی اعلام داشت که « خدمتش تمام شده و دوره اش منقضی گردیده است. »

II

قانون اساسی ۱۷۹۱

مجلس دو تکلیف داشت که بایستی بانجام آن همت بگمارد: نخست تصفیه و تسویه امور مالیه، دوم تنظیم تشکیلات کشور فرانسه. برای انجام مقصود نخستین اموال و املاک کشیشان را ضبط

کارهای مجلس
مؤسسان

و بموجب حکم مورخ ۲ نوامبر ۱۷۸۹ خالصه ملّت ساخت، سپس باعتبار این اموال ورقه‌ای بنام آسی نیا (اسکناس) طبع و نشر داد و مقصود ثانی یعنی تنظیمات و تقسیمات کشوری فرانسه را بر طبق قانون ۱۷۹۱ معلوم ساخت.

ضبط دارائی
روحانیون
شاه در موقع انتخاب وکلای ملّت بر آن بود که بدست آنها امور مالی را منظم سازد و مجلس جز بکار مالیه بچیزی نپردازد. اما مجلس پیش از شروع باین جزئیات اصول مهمه قانون

اساسی را وضع نمود، سپس عطف توجه بمالیه کرد. نمایندگان پیشنهادی چند برای رفع بحران مالی تقدیم کردند از قبیل استقرار جدید، اعانه اختیاری، تخصیص ربع عایدات عمومی. لیکن در عمل هیچیک از این وسایل مؤثر نیفتاد و چون ورشکست مالی بدرجه آخر رسید جمعی از نمایندگان که مقدم آنان کشیش اوتون موسوم به تالی ران بود بیاری و پشتیبانی میرابووسی پس پیشنهاد کردند که املاک روحانیون را بفتح دولت ضبط کنند (۱۰ اکتبر ۱۷۸۹) و بنای پیشنهاد خود را این اصل قرار دادند که در قرن شانزدهم نیز مبعوثان طبقات ثلاثه ملّت اظهار کرده بودند از اینقرار: که روحانیون فقط حق استفاده از حاصل املاک کلیسا دارند و مالک محسوب نمی‌شوند مقصود وثیت وقف کنندگان خیرات و مبرات عمومی بوده که با این موقوفات روحانیون بترویج دین و ایجاد و ترمیم کلیسا و مریضخانه و مدرسه و غیره بپردازند پس با حفظ ثبوت واقفین یعنی تأمین مصارف خیریه دولت میتواند املاک مزبور را مستقیماً ضبط کرده و در محل مشروع آن که منافع عمومی باشد خرج کند. جمعی کثیر از نمایندگان طبقه روحانی هم با این اصل موافقت کرده و پیشنهاد مزبور با اکثریت در مجلس پذیرفته شد، پس مجلس در ۲ نوامبر ۱۷۸۹ قانونی بعبارت ذیل وضع نمود:

«املاک کلیسا در اختیار ملّت است و ملّت مستقیماً چنانکه باید و شاید مصارف مراسم مذهبی و حقوق روحانیون و مخارج نگهداری فقرا را خواهد پرداخت و این اقدام را بر حسب اجازه و در تحت نظارت انجمنهای ایالات و ولایات انجام خواهد داد.»

باین ترتیب مجلس رسماً در ملکوت فرانسه مؤسسات خیریه را دایر ساخته و با تأدیه مستمری منظم موجبات ادای مراسم دینی را در سرتاسر فرانسه تأمین و فراهم میکرد و از این محل مبلغ صد میلیون اعتبار تصویب کرد که بعد ها بهشتاد میلیون تقلیل یافت.

اسکناس فروش اراضی وسیعه متعلقه بروحانیون که معادل يك خمس مساحت فرانسه بود بهسولت و فوریت انجام نمیکرفت، سالها وقت لازم بود، از طرفی هم دولت احتیاج مبرم بیول داشت پس مقرر داشتند که باعتبار موقوفات کلیسا ورقه اسکناس طبع کنند و بجای پول نقد بطلبکاران دولت بپردازند، دارندگان اسکناس هر وقت بخواهند میتوانند در مقابل اسکناس که در دست دارند زمین از دولت بگیرند چنانکه در ۱۷۱۸ موقع تصدی لاس وجه نقد در مقابل اوراق بانک داده میشد در این اوقات زمین تسلیم میگردد. نخستین بار در دسامبر ۱۷۸۹ مبلغ چهار صد میلیون اسکناس طبع و نشر شد. برای تسهیل فروش اراضی روحانیون مجلس ببلدیه های ولایات اجازه داد که بطور مزایده شروع بفروش کنند.

در ابتداء مردم بطیب خاطر اوراق اسکناس را پذیرفتند لکن بسبب وقوع اغتشاشات سیاسی که مالیه دوچار اختلال عظیم شد و حدوث جنگهای بزرگ که مستلزم مخارج گزاف بود دولت محتاج بیول میشد مخصوصاً در زمان مجلس کنوانسیون و دیرکتوار بیش از اندازه اسکناس طبع و نشر نمود و خطاهای لاس را تکرار کرد و مالیه فرانسه را دوچار بحرانی کرد که نظیر آن دیده نشده است. در ۱۷۸۹ دارائی روحانیون بچهار میلیارد تخمین و تقویم شد، لکن از این تاریخ تا ۱۷۹۶ یعنی مدت هفت سال قریب چهل و پنج میلیارد ورقه اسکناس انتشار یافت، بالطبع قیمت اسکناس روز بروز تنزل کرد و در ظرف شش سال ۹۹ درصد از قیمت آن کسر شد. مثلاً اسکناس صد لیره که در سال ۱۷۸۹ صد لیره نقد قیمت داشت در سنه ۱۷۹۱ به ۹۱ لیره رسید و در سنه ۱۷۹۶ بیش از شش شاهی قیمت نداشت.

فانون اساسی

۱۷۹۱

این قانون جدید دفعهً وضع نشد، هیئت مقننه که از طرف مجلس در ۸ ژوئیه ۱۷۸۹ مأمور وضع قانون اساسی شده بود در ۲۰ او طرح قانونی بمجلس تقدیم کرد، در ظرف یکماه ونیم مواد

و اصول مزبور مطرح بود و تدریجاً بتصویب مجلس رسید، بعد ها این صورت ابتدائی قانون بوسیله قوانین و اصلاحات الحاقی کامل شد، در سپتامبر ۱۷۹۰ مجلس مقرر داشت که قانون نخستین را با مجموع مواد اصلاحی که تدریجاً بتصویب رسیده است مزوج ساخته صورت وحدانی بدهند اینکار در سال بعد بانجام رسید از اینجهت بقانون اساسی سال ۱۷۹۱ موسوم شده است.

اعلان حقوق

بشر

نمایندگان مجلس مؤسسان اکثر تابع افکار و عقاید فلاسفه مثل مونتسکیو، ولتر، روسو و مؤلفان دایرةالمعارف بودند.

حکماء و علمای مزبور بر آن بودند که انسان باید همواره اعمال خود را مطابق قوانین و قواعد عقل که تابع زمان و مکان نیست قرار دهد و آنچه عقل امضاء میکند مصاب و متبع شناسد. از طرف دیگر هم شورشیان امریکا اعلامیه ای بعنوان (اعلان حقوق) حاوی اصول معیننه انتشار داده و اعمال خود را بآن تطبیق کرده بودند. چنانکه دیدیم^(۱) فرانسویان از این اعلان مطلع بودند و در دستور العمل نمایندگان خاصه مبعوثان طبقه نجباء خاطر نشان شده بود که مجلس باید نظیر این اعلان حقوق را تصویب و منتشر سازد پس مجلس بنا بر تقاضای کنت دومون مورانسی و کنت دوکاستلان و علی رغم جمعی از نمایندگان طبقه سوم که اظهار بی میلی میکردند مقرر داشت که در آغاز قانون اساسی اصول کلیه ای درج شود که مأخذ مواد قانون محسوب گردد. این اصول را اعلان حقوق بشری نام دادند (۲۷ و ۱۷۸۹).

مباشرین تنظیم و تدوین اصول مزبور لافایت، تالی ران، آبه سی یس و مونیه بودند مقدمه آن اصول را مونیه نوشته است مبنی بر موجبات و اسباب وضع این اصول

(۱) - بصفحه ۲۴۲ رجوع شود

و فوایدی که بر آن مترتب است سپس اصول هفده گانه بترتیب نوشته شده است .

مقدمه

« نمایندگان ملت فرانسه که مجلس ملی تشکیل داده اند چون دریافتند که جهل یا غفلت یا تخقیر عمدی حقوق بشری علل منحصراً بدبختی عمومی و فساد حکومتها است برآن شدند که در این اعلان رسمی حقوق طبیعی و مقدس و غیر قابل فروش و انتقال بشری را مندرج سازند . تا اعضاء هیئت جامعه این اعلان را همواره نصب العین ساخته و حقوق و تکالیف خویش را بخاطر آورند . تا اعمال قوه مقننه و قوه مجریه باین واسطه با مقاصد هر یک از مؤسسات سیاسی قابل مطابقه و موافقت بوده و باین سبب بیش از پیش مطاع و محترم گردند . تا دعاوی و تقاضاهای مردم بعد از این مبتنی بر اصول ساده و غیر قابل انکاری بوده و همواره منجر بصیانت قانون اساسی و سعادت عمومی بشود .

« بنا بر این مجلس ملی بنیاید خدای تعالی حقوق عمومی بشری را در اصول ذیل تصویب و اعلام میکند :

۱ - افراد بشر آزاد متولد شده و مادام العمر آزاد مانده و در حقوق با یکدیگر مساویند ، امتیازات اجتماعی فقط مبتنی بر منافع است که از هر کسی بهیئت جامعه میرسد .

۲ - منظور از اجتماعات سیاسی صیانت حقوق طبیعی و غیر قابل انتقال افراد جامعه است ، آن حقوق عبارت است از آزادی و امنیت مالی و جانی و مقاومت با ظلم .

۳ - اصل هر قدرتی از ملت است ، هیچ هیئت و هیچ فردی نمیتواند اعمال قدرت و حاکمیتی در مملکت بکند مگر آنکه مخصوصاً از جانب ملت مجاز باشد .

۴ - آزادی عبارت است از قدرت داشتن بر اعمالی که مستلزم زبان دیگران نباشد ، پس اعمال طبیعی هر کسی حدی و انتهائی ندارد مگر حقوق افراد دیگر که مانند وی بایستی از آزادی بهره مند باشند این حدود را فقط قانون معین و معلوم میسازد .

۵ - قانون حق ندارد هیچ چیز را در جامعه ممنوع سازد مگر چیزهای مضره را، هر چه را که قانون منع نکرده است دیگری حق منع آنرا ندارد و هیچکس مجبور نخواهد بود چیز را که قانون امر نکرده است انجام دهد.

۶ - قانون مظهر اراده عمومی است، تمام افراد حق دارند که مستقیماً یا بواسطه مبعوثان خود در وضع آن شرکت جویند، قانون باید بدون استثناء و تبعیض چه در سیاست و چه در صیانت برای کلیه افراد یکسان باشد، چون تمام مردم مملکت در برابر قانون مساویند هر کسی ممکن است بر طبق قابلیت خود دارای هر مقامی و هر شغلی بشود و مابه الامتیازی جز تقوی و لیاقت نخواهند داشت.

۷ - هیچکس را نمیتوان متهم و توقیف و حبس نمود مگر بموجب نص صریح قانون و بنا بر ترتیبی که قانون معین کرده است، اشخاصیکه محرک یا مشوق یا عامل یا آمر احکام غیر قانونی باشند مستوجب سیاستند، اما آنهائیکه بموجب قانون احضار یا توقیف میشوند باید بلا تأمل اطاعت کنند و در صورت مقاومت و سرپیچی مقصر شمرده میشوند.

۸ - قانون جز سیاستهائی که طبعاً ضروری است سیاستی مقرر نمیدارد و هیچکس را نمیتوان مجازات نمود مگر بموجب قانونی که قبل از جنایت وضع شده و با جرم کاملاً مطابق باشد.

۹ - تا زمانی که تقصیر بثبوت نرسیده هیچکس را گناهکار نباید دانست و اگر توقیف شخصی ضروری باشد جز اعمالی که برای اطمینان از شخص او لازم است اگر سخت گیری و عقوبتی بشود قانون باید از آن ممانعت و جلوگیری کامل نماید.

۱۰ - عقاید مردم حتی عقیده مذهبی آزاد است مگر اینکه اظهار عقاید مزبور موجب اختلال نظاماتی بشود که قانون مقرر داشته است.

۱۱ - آزادی فکر و عقیده یکی از حقوق گرانبهای بشری است پس هر کسی مجاز است که آزادانه هر چه بخواهد بگوید و بنویسد و طبع کند مگر اینکه سوء استفاده از این آزادی بکند در اینصورت بنحوی که قانون معین کرده است مسئول خواهد بود.

۱۲ - حفظ حقوق بشری مستلزم تأسیس قوای عمومی است و تأسیس قوای مزبور برای صلاح و صرفه همه است و اختصاص باشخصیکه متصدی و مباشر آن قوی هستند ندارد.

۱۳ - برای نگاهداری قوای عمومی و برای مصارف ادارات مالیات عمومی لازم است که به نسبت استعداد و دارائی افراد متساویاً توزیع میشود.

۱۴ - افراد مردم شخصاً یا بتوسط نمایندگان خود حق دارند که در باب لزوم مالیات استطلاع نموده و آزادانه رأی خود را نسبت بآن اظهار داشته و مراقب اساس و مصرف و تناسب و طرز وصول آن باشند.

۱۵ - هیئت جامعه حق دارد که از عمال دولت و ادارات مملکت حساب بخواهد.

۱۶ - هر جامعه‌ای که حقوق افراد آن تأمین نشده و تجزیه و تفکیک قوی در آن معین نگردیده باشد دارای قانون اساسی محسوب نمیشود.

۱۷ - چون مالکیت از حقوق محترمه و مقدسه است کسی را از آن محروم نتوان کرد مگر آنکه ضرورت عمومی صریحاً مقتضی آن باشد و قانون ضرورت مزبور را بثبوت رساند در این صورت هم باز باید قبلاً خسارت مالک عادلانه جبران گردد. از این اصول که سبق ذکر یافت دو اصل در قانون ۱۷۹۱ دارای اهمیت فوق العاده بود: اصل حاکمیت ملی که در ماده ۳ درج شد و اصل تفکیک قوی که در ماده چهاردهم مندرج گردید و این اصل اخیر مأخوذ از اقوال مونتسکیو بود. اصول مذکوره گذشته از تغییرات مختصری که در طرز اجراء آن منظور شده از آلمان تا کنون در جمیع قوانین موضوعه فرانسه مرعی بوده است باستثنای قانون ۱۸۱۴. حکومت انتخابی در اداره امور مملکت مداخله کنندگان چار حق خود را بنایندگان تفویض میکنند، در اینصورت حکومت را انتخابی میگویند ملت حق قانون گذاری را بمبعوثان برگزیده خود و امیکندارد و قوه مجریه را بشاه میدهد و قوه قضائیه را بقضاة منتخب میسپارد.

طرز انتخابات

در آن زمان ملت فرانسه جمعاً و مستقیماً در انتخاب نمایندگان وقضات خود شرکت نمیجسته بعبارة اخرى انتخابات یکدرجه و عام نبود بلکه انتخاب محدود و دو درجه بود.

بموجب قانون ملت بدو طبقه منقسم میشد: فعال و منفعل. طبقه فعاله فقط حق انتخاب داشت، مابه الامتياز این دو طبقه ثروتمندی بود که حد آن را قانون معلوم میکرد، مأخذ این امتياز افکار قدماء بود که میگفتند فقط توانگران مملکت بحسن جریان امور و سعادت مملکت علاقه دارند. یکی از وکلای طبقه سوم میگفت: «هر کس دارائی ندارد حقیقه جزء افراد ملت محسوب نمیشود.» شرط انتخاب کننده این بود که بیست و پنجسال داشته باشد و مالیاتی معادل اجرت سه روز کار بپردازد. عدّه آنها ۴۲۹۸۰۰۰ نفر و عدّه محرومین از انتخاب ۳۰۰۰۰۰ نفر بود. اما تمام افراد طبقه فعاله مستقیماً در انتخابات شرکت نمیجستند، انجمن های ابتدائی در بلوک تشکیل داده و از میان خود انتخاب کنندگانی بر میگزیدند از قرار صد نفر یک وکیل، این وکلاء هم تابع شرایطی بودند منجمله هر یک بایستی عایدات ملکی معادل یکصد و پنجاه الی دویست روز اجرت کار داشته باشند. عدّه این وکلا ۴۲۹۸۰ نفر بود که در کرسی ایالات فراهم آمده نمایندگان مجلس و قضات را انتخاب مینمودند و همچنین اعضاء انجمن های مختلف را که مدیر ادارات جدید به شمار میآمدند معین میکردند.

قوة مقننه حق وضع قوانین مخصوص ۷۴۵ نفر نماینده بود که برای مدت دو سال انتخاب میشدند و مجلس مقنن را تشکیل میدادند که تعطیل بردار و قابل انحلال نبود. این مجلس قوانین را وضع و تصویب میکرد و مالیاتها را معین میساخت و بایالات و ولایات توزیع مینمود و در مصارف عواید عمومی نظارت میکرد و با اتفاق پادشاه در صلح و جنگ تصمیم میگرفت.

قوة مجریه قوه مجریه در دست شاه بود، قبل از مشروطه شاه صاحب اختیار مطلق و ظل الله محسوب میشد، بعد از مشروطه پادشاه فقط

نماینده ملت بود که نسل بعد نسل زمامدار قوه مجریه بشمار میآمد، سابقاً ملقب بشاه فرانسه بود اما مشروطه او را شاه فرانسویان لقب داد، شاه محترم و غیر مسئول بود، قبل از انقلاب شاه تمام عایدات مملکت را در اختیار داشت از این پس جیره خوار ملت گردید و سالی ۲۵ میلیون مواجب باو و دربارش داده میشد. شاه در عزل و نصب وزراء مختار بود لیکن نمیتوانست از نمایندگان مجلس کسی را بوزارت بردارد، سیاست خارجی در اختیار او بود، سفراء را انتخاب میکرد و بعض صاحبمنصبان بزرگ و بحری را بکار نصب مینمود، قوانین مصوبه مجلس بایستی بتصویب و توشیح او برسد و حق داشت که قانون را قبل از امضاء رد کند و تا دو دوره مجلس امضای قانون را بتأخیر بیندازد اما اگر دفعه سوم مجلس تشکیل میشد و همان قانون را تصویب میکرد قانون مزبور بدون امضاء شاه هم قابل اجراء بود این حق امتناع شاه را و تو میگفتند و بموجب آن موثقاً قانون مصوب مجلس معلق میمانند.

قوه قضائیه قوه قضائیه از طرف ملت بقضات تفویض میشد، این قضات بعضی مدت دو سال و برخی شش سال مشغول خدمت بودند، مطابق تشکیلات جدید مملکت تشکیلات قضائی هم تغییر یافت، محاکم صلح در بلوکات و محاکم بدایت در ولایات و محکمه تمیز در پاریس تأسیس شد. محاکم خاصی برای استیناف نبود، از محکمه بدایت هر ولایتی بمحکمه بدایت ولایت دیگر استیناف داده میشد، بعلاوه محاکم پلیس و محاکم خلافتی و جزائی و جنائی هم دایر بود، قضات تعیین جرم نمیکردند بلکه چند نفر حکم از اهالی بحکم قرعه تعیین میشدند و آنها جرم یا برائت ذمه متهم را معلوم میکردند.

تشکیلات اداری در زمان مشروطه طرز ادارات متحد الشكل و ساده شد بنا بر اصل حاکمیت ملی اداره امور بدست جمعی مبعوثان ملت بود که انتخاب کنندگان در هر ولایت انتخاب میکردند. در زمان قبل از انقلاب زمام امور در کف نظر بود که شاه آنها را نصب میکرد و امروز اداره کارها باحکام

و نوابی است که دولت مرکزی بولایات میفرستد ولی درایام انقلاب نمایندگان اهالی خودشان کارها را فیصله میدادند.

فرانسه به هشتاد و سه ایالت تقسیم شد، هر ایالت بچند ولایت و هر ولایت بچندین بلوک و هر بلوک بچندین حوزه بلدی انقسام یافت، در هر ایالت و ولایت يك هیئت مدیره دائمی مرکب از هشت عضو و يك انجمن محلی که قسمی قوه مقننه باشد در اوقات معینه تشکیل میشد، رئیس هیئت مدیره را این انجمن محلی معین میکرد، در حوزه های بلدی بجای هیئت مدیره کدخدائی کارها را اداره میکرد، غالباً یکی یادونفر دیگرهم با کدخدا شرکت داشتند، ترتیب انتخاب اعضاء انجمن عمومی بلدی قابل ملاحظه و دارای اهمیت است زیرا که اعضاء این انجمن هارا فقط وکلای ملت انتخاب نمیکردند بلکه تمام افراد طبقه فعاله ملت در این انتخاب شرکت میجستند و از اینجا میتوان منشاء تغییراتی را که در تاریخ انقلاب کبیر فرانسه رنج داده است دریافت، از يك طرف مدیران ایالات و ولایات را اشراف و توانکران انتخاب میکردند و بالطبع طرفدار شاه بودند، از طرف دیگر اعضاء انجمنهای بلدی را توده ملت تعیین مینمود و غالباً هوادار افکار دموکراسی و دشمن قدرت پادشاهی محسوب میشدند مخصوصاً در پاریس.

این هیئت های اداری کارشان توزیع و وصول و ایصال مالیات و مراقبت در مخارج و مواظبت در حفظ اعتبارات مالی بود و امور خیریه و پلیس را هم اداره میکردند.

قانون اساسی در اصل سیزدهم چنانکه ذکر شد پرداخت وجوهی
امداد مالی رابعنوان امدادیه از طرف ملت بدولت ضروری شمرده است.

ظاهراً اسم این وجوه امدادیه بود یعنی مردم بطیب خاطر بحکومت ملّی خود مدد مالی باید بفرستند لیکن در باطن همان مالیاتهای سابق بود که تغییر اسم و عنوان یافته بود.

مالیاتهای قدیم ملغی شد و بجای آنها مالیات مستقیم (که اکنون هم دایر است) و مالیات مستغلات که از املاک و خانه ها گرفته میشد و مالیات شخصی

که بر طبق عایدات استجاری اشخاص دریافت میکردید و حق الثبت که از تجار و صنعتگران مأخوذ میشد.

علاوه بر اینها مالیاتهای غیرمستقیم هم از قبیل پول نمبر و کمرک و غیره وصول میشد و این عوارض امروز هم معمول و متداول است.

معایب قانون اساسی ۱۷۹۱ بطوری که بعد ها ذکر خواهد شد
جزئی از مجموع خدمات مفیده مجلس مؤسسان بود و در واقع
اساسی ۱۷۹۱ این جزء از سایر اجزاء بیدوام تر و بی اهمیت تر بحسوب

میشد. از جهات عدیده که نگاه کنیم قانون مزبور مضر بود زیرا که موجب اختلاف ملت و شاه شد و انقلابات بعد را تهیه دید. مثلاً انفکاک میان قوه مقننه و مجریه بسیار قطعی و مطلق بود و اینکه شاه نمیتوانست وزراء را از میان نمایندگان مجلس انتخاب کند اسباب این شده که هیچ جهة جامعه و ارتباطی فیما بین آن دو قوه باقی نماند و همین عدم ارتباط موجبات اختلاف نظر و سوء ظن را میان آنها فراهم ساخت.

از طرف دیگر چون شاه نمیتوانست مجلس را منحل سازد هر وقت اختلاف نظری میان آنها حاصل میگردد جز اعمال قوه قهریه از طرف شاه یا از جانب ملت چاره و راه حلی متصور نبود، پادشاه که در ایام جوانی باکمال اقتدار سلطنت کرده و اراده عالیّه خود را قایم مقام قانون میدانست حق اعتراض قانونی و تو را که ذکر کردیم کافی نمیدانست میخواست آمر مطلق باشد. ملت هم که تمام اقتدارات را بدست آورده بود این حق را زاید میدانست و باکمال بی صبری و خشم میخواست این حق را از شاه سلب کند. دو ماه از اجراء قانون اساسی نگذشت که میان شاه و مجلس و اهل پاریس عداوت بالا گرفت و روز بروز شدیدتر شد تا در سال ۱۷۹۲ منجر بشورش ۱۰ او و عزل لوی شانزدهم و واژگون گردیدن اساس سلطنت شد. اما نقص بزرگ قانون مزبور در دو نقطه بود یکی طرز انتخابات و دیگر تشکیلات اداری. تقسیم ملت بدو طبقه فعاله و منفعله کاملاً مخالف اصل اوّل از قانون

اساسی یعنی مساوات ملت فرانسه بود و یکی از وکلای ملت موسوم به روبسپیر
 کراراً با این ترتیب مخالفت ورزید لیکن پیشرفت نکرد. در واقع قانون اساسی بجای
 طبقات ممتاز سابقه دو طبقه فقیر و غنی تشخیص داده و حق انتخاب را باغنیاء
 داده بود و این مسئله موجب اختلافات شدید میان توانگران و توده رعیت شد.
 نقص تشکیلات اداری هم این بود که هر ایالتی هیئت حاکمه خود را انتخاب
 میکرد و از طرف حکومت مرکزی نماینده در آنجا نبود، در حقیقت هر ایالت و
 ولایتی مملکتی مستقل بشمار میآمد که ارتباطی با مرکز مملکت نداشت و فرانسه
 بهشتاد و سه قطعه مستقل تقسیم گردیده بود و در موقع خطر معایب بزرگ از این
 تشکیلات حاصل میشد، نخستین خطرش بحران مالی بود. دو سال بعد در سنه
 ۱۷۹۳ ضرورت چنین اقتضا کرد که يك حکومت مرکزی بسیار سخت و دیکتاتوری
 قائم شود که آنرا حکومت انقلابی نام نهادند.

قانون از اینها خطرناکتر مسئله تشکیلات روحانیون بود که مجلس
 انتصاب رؤسای مثل کنگره های روحانی دخالت در این امر کرده و بموجب
 قانون خاصی تشکیلات روحانیون را بقیاس تقسیمات ارضی
 روحانیون و اداری مملکت معین نمود این فکر را دوپون دو نمور از
 شاگردان و دوستان تورگو تلقین کرد (۶ فوریه ۱۷۹۰).

این قانون که در ۱۲ ژویه ۱۷۹۰ تصویب شد تشکیلات کلیسا را که یادگار
 دوره امپراطوری روم بود تغییر میداد، عده اسقف نشینهای مملکت که ۱۳۴ بود
 بهشتاد و سه تقلیل یافت یعنی در هر ایالتی یک نفر اسقف معین شد. این اسقف نشینها
 با ده مرکز روحانی سروکار داشتند، رؤسای بزرگ و اسقفها و کشیشهای عادی را
 ملت انتخاب میکردند یعنی همان انتخاب کنندگانی که وکلای مجلس و اعضاء بلدیّه
 را تعیین مینمودند. رؤسای روحانی را نیز بر میگزیدند، اسقفها را از میان روحانیونی
 اختیار مینمودند که لا اقل ۱۵ سال با امور شرعیه اشتغال ورزیده باشند، بعد از
 اینکه اسقف از طرف ملت انتخاب میشد برخلاف سابق که پاپ بایستی او را رسماً

و شرعاً نصب کند بموجب قانون انقلاب یکنفر از رؤساء بزرگ روحانی در خود فرانسه انتصاب او را بایستی تصویب نماید، اگر این روحانی بزرگ موسوم به «متروپولی تن» انتخاب اسقف مزبور را رد میکرد اسقف بمحکمه مراجعه میکرد، اگر محکمه انتخاب اسقف را شایسته میدید اسقف دیگر را تعیین میکرد که در اینباب فتوی بدهد. اما پاپ بموجب این قانون بهیچوجه حق رد و قبول نداشت و دخالتی در این انتصابات نمیکرد فقط با و اطلاع داده میشد که مستحضر باشد.

این قانون تشکیلات روحانیون با عقاید پروتستانها مشابهت داشت و اشخاصیکه طرفدار آن بودند یا اتباع فلاسفه و اعداء مذهب کاتولیکی یا دشمنان پاپ و هوا داران استقلال مذهبی فرانسه محسوب میشدند مخصوصاً کالیگانها که کشیشان استقلال طلب فرانسه باشند میخواستند باینوسیله پاپ را بعد از یکقرن کشمکش مغلوب کنند و انتقام فتوای اوئی ژنی توس را بگیرند و کلیسای مخصوص فرانسه را در مقابل پاپ دایر نمایند (۱).

معایب
قانون تشکیلات
روحانیون

اشخاصیکه در مذهب کاتولیک راسخ بودند نمیتوانستند بقانون جدید سرفرو آورند، قبل از آنکه پاپ اعتراضی بکند و قانون بموقع اجراء گذاشته شود چهل کشیش عدم اطاعت خود را اظهار کردند. کاتولیکها نمیتوانستند شرعاً بپذیرند که پرتستانها و یهودیها در انتخاب رؤسای روحانی با آنها شرکت بجویند و دخالت قضات بیدین و خارج از شعب مذهبی را در تصفیه امور روحانی نمیتوانستند بپذیرند. اما مجلس بر آن شد که روحانیون را مجبور نماید که باطاعت قانون جدید سوگند یاد کنند و مقرر داشت هر کشیشی که از قسم خوردن خود داری کند قانوناً از شغل خویش مستعفی است و اگر بخواهد بامور مذهبی دخالت کند قابل تعقیب خواهد بود (۲۷ نوامبر ۱۷۹۰). چهل هزار کشیش که بیش از نصف مجموع کشیشان فرانسه محسوب میشدند قسم را رد کردند. آنها را معترضین نام گذاشتند، در مقابل

(۱) - بصفحه ۲۸ و مابعد رجوع شود

روحانیون سوگند خورده که آنها را مشروطه خواه نام گذارند.

وضع قانون مذکور بزرگترین خطای مجلس مؤسسان بود و نتایج وخیمه از آن ظهور یافت و چنانکه گفته شد همین حوادث موجب فرار لوی شانزدهم را فراهم آورد. بقول آلبرسورل^(۱) « دخالت مردمان بیدین در امور کلیسا » جمعی کثیر از کشیشان را که خود از مؤسسين انقلاب محسوب میشدند دشمن اوضاع انقلابی ساخت، توده ملت هم که قلباً در مذهب کاتولیکی قدم راسخ داشت بهیجان آمد. نمایندگان هفتاد حوزه بلدی که جمعاً چهار نفر بودند در حوالی قلعه ژالس در ولایت آردش اجتماع کردند و متحداً قسم خوردند که دین و شاه خود را حفظ کنند. بعد از آنکه مجلس مقرر داشت که روحانیون مشروطه خواه شروع بکار کنند و دست مخالفین را کوتاه سازند شورش و خوزری فوق العاده در جنوب رخ داد. مردمیکه تا آنوقت طرفدار انقلاب بودند و حتی در مورد ضبط اوقاف کلیسا هم اعتراضی نکردند یکباره عالم طغیان بر افراشتند و در ولایت و انده جنگی داخلی شروع شد که تا حال فرانسه نظیر آنرا ندیده است.

احزاب
در جلسات نخستین مجلس نمایندگان بر حسب طبقات و بر وفق مجاورت حوزه انتخابیه منقسم و دسته بندی شده بودند لکن چندی نگذشت که نمایندگان طبقات و ولایات مختلفه بر طبق تشابه افکار و عقاید سیاسی خود دسته ها و جمعیهائی تشکیل دادند و احزاب سیاسی شروع شد اگرچه مثل احزاب امروز تشکیلات صحیحه و رئیس و منشی و محل اجتماع در خارج مجلس نداشتند.

طرفداران اصلاحات و قوت و قدرت ملت که دوستان ملت یا وطنخواهان نام یافتند در طرف چپ رئیس مجلس قرار گرفتند و این سمت پاله روایال بود. هواخواهان طرز سابق که باشراف « آریستوکرات » موسوم شدند در جانب راست نشستند یعنی سمت قصر ملکه.

(۱) - Albert Sorel

در بین این دودسته نمایندگان مرکز بودند که حزب آنها را پلن میگفتند و بیطرفی را شعار خود ساختند. بیطرفها هم دودسته بودند، مرکز راست و مرکز چپ، قسمت اول یعنی مرکز راست اتباع مونسکیو محسوب میشدند که میگفتند باید در فرانسه حکومتی نظیر انگلستان تأسیس نمود دارای مجلس اعیان و مجلس عوام این قسمت را مونارشین نام دادند. قسمت دوم که مرکز چپ باشد عقایدشان بمسلك نمایندگان دست چپ نزدیک بود و میگفتند ترتیب دو مجلس که در انگلستان معمول است با اصل مساوات ملی تباین دارد این قسمت با حزب وطنخواه متحد شده عقاید خود را در موقع وضع قانون اساسی سابق الذکر پیش بردند.

خطباء
 هر حزب خطیبی یا خطبائی داشت، خطبای حزب دست راست آبه موری و کازالس بودند، آبه موری مردی از اهل پروانس بود حرارتی فوق العاده و سخنی پر نیش داشت چنانکه او را توپچی ملبس بحاجه روحانیان میخواندند. کازالس از نجبای اهل قلم و از صاحبمنصبان قشون بود، تمام نمایندگان مجلس او را بسبب انصاف و شجاعتش دوست داشتند و بالعکس درباریان از سادگی و بی قیدی او در امور ظاهری و از یتیمی در جه نجابتش متنفر بودند. از خطبای معروف حزب مونارشین مالوی را باید شمرد که وکیل شهر ریوم بود، دیگر نمونه از مستشاران پارلمان گرنوبل و کنت دوکلرمون توئر وکیل یاریس که اگرچه نظامی بود لیکن در ابتدای تشکیل مجلس بقدری بیان فصیح و افکار بدیع ظاهر ساخت که سایر نمایندگان هر چند از طبقه روحانی و ولای عدلیه بودند و سخن سنجی را بلکه طبع داشتند با او مقاومت نتوانستند کرد مگر بارناو که او نیز داد سخن میداد.

فعالترین خطبای حزب مشروطه خواه آبه سی-یس و توریه و ترونشه و تریلهار بودند (۱)، همچنین بی لی منجم و ادیب و تالی ران و لافایت و دوک دومون مورانسی و دوک دولار شفو و کولیانکور (۲) نیز از خطبای این حزب بشمار میآمدند.

(۱) - Thouret, Tronchet, Treilhard (۲) - duc de Montmorency, duc de la Rochefoucauld - Liancourt

رگترین و قویترین ناطق دورهٔ مؤسسان کنت دو میرابو هم جزء حزب سررطه خواه محسوب میشد، میرابو از طبقهٔ نجباء بود و بعلاّت پیش آمدهای ناشایسته که در زندگانی خصوصی او رخ داد مطرود گردید و بطبقهٔ سوم پناه برد و از جانب اهل اِکس نمایندگی یافت. هوش و فطنتی داشت که معضلات امور را بحسب صائب در مییافت و بر غوامض امور

اطلاع حاصل میکرد، خطابه‌های خود را با آهنگی موّقر و متین قرائت میکرد و آثار شتاب‌زدگی و حرکات جوارح و اعضاء از خود ظاهر نمیشاخت، گروهی از نویسندگان با او در تهیهٔ خطابه‌ها کمک میکردند و جزء هیئت تحریریه او بشمار می‌آمدند، چون میرابو محلّ تنقّر عمومی بود کلامش در مجلس دیرزمانی بی تأثیر



میرابو

(۱۷۴۹ - ۱۷۹۱)

ماند، در ابتدای امر میرابو طرفدار بزرگترین خطیب و ناطق مجلس مؤسسان فرانسه ملت بود و با نطقهای آتشین در بار شاهی را مورد تعرض قرار میداد و باینجهت مقبولیت عامّه یافت لکن در اوایل سال ۱۷۹۰ عقیدهٔ او تغییر کرد و افراط مجلس را در محدود ساختن قدرت پادشاه بحال مملکت مضردانست پس بدفاع پادشاه پرداخت و در نهان به لوی شانزدهم تقرّب حاصل نمود و باخذ شهریه نایل گردید. چون موقع اصلاح و تجدید نظر قانون اساسی رسید میرابو سعی بسیار کرد که مجلس بر قدرت شاه بیفزاید مخصوصاً حق

اعتراض پادشاه را مجدداً در قانون مزبور بکنجاند و صلح و جنگ را با اختیار شاه بگذارد لیکن کسی با او موافقت نکرد و در نتیجه معلوم شد که فی الحقیقه میرابو با دربار سازش کرده است پس در کوچه های پاریس مردم فریاد برآوردند « خیانت بزرگ مسیو میرابو » باوجود این وقتیکه در ماه آوریل ۱۷۹۱ جهان را بدرود گفت عموم مردم عزادار و سوگوار شدند و جسد او را در مقبره مشاهیر (پانتئون) دفن کردند.

در طرف دست چپ مجلس سه نفر خطیب بودند که بخطبای ثلاثه معروفند: اول آلکساندر دولامت که از داوطلبان جنگ امریکا و وکیل نجبای شهر پرون بود، دوم دوپور مستشار پارلمان پاریس که نقشه اصلاحات قضائی را طرح کرد، سوم بارناو وکیل مدافع در پارلمان کرنوبل. بارناو در این وقت بیش از ۲۸ سال نداشت و بعد از میرابو مسموع القول ترین خطبا محسوب میشد، در اول امر بارناو با خاندان سلطنتی ابراز خصومت میکرد لیکن بعد از آنکه از بدبختی شاه و خانواده اش استحضار یافت بدون نظر شخصی و غرض خصوصی مایل بحفظ شئون سلطنتی گردید و هنگام تجدید نظر در قانون اساسی سعی کرد که قدرت پادشاهی را تجدید کند. در فرقه دست چپ چند نفر خطیب افراطی بودند که دموکرات و مورد سوء ظن پادشاه و صاحب عقیده راسخ بودند و در آینده کارهای مهم کردند منجمله بوژت وکیل پارلمان پاریس، پتیون وکیل شارتر و هاگز می لین دوروبس پیر وکیل آراس که سرآمد اقران محسوب میشد. در آغاز امر این چند نفر خطیب افراطی در نمایندگان مجلس مؤسسان تأثیر بسیاری نداشتند زیرا که وکلا عموماً از تند روی و افراط بعض از افکار آنان متوحش بودند.

رویس پیر در وقتیکه شاه به وارین فرار و در آنجا دستگیر شد نطقهایی کرد که مورد توجه واقع شد و مردم در جراید در حق او گفتند و نوشتند که: « اگر مسیو میرابو مشعل پروانس است مسیو رویس پیر شمع آراس است » لیکن در موقع مذاکرات راجعه بانخابات عمومی مستقیم که رویس پیر طرفدار آن بود مردم با او

دشمن شدند و او را فرومایه و آتش افروز خواندند لکن رفته رفته در مجلس نفوذی پیدا کرد تا بعدی که مجلس مؤسسان را واداشت بگذراندن این قانون که اعضاء مجلس مؤسسان بعد از انقضاء مدّت وکالت نمیتوانند مجدداً به عضویت مجلس آینده نایل شوند یا بمقام وزارت ارتقاء یابند.

روابط احزاب باید دانست که افراد فرقه های مختلف اگر چه از حیث مسلک در دو قطب مختلف بودند لکن بهیچوجه خصومت شخصی نداشتند، مباحثات و جرّ و بحث ها با کمال ادب و حسن معاشرت صورت میگرفت، اگر اتفاقاً کلامی درشت یا سخنی تند گفته میشد عموماً اعتراض میکردند و جبران آنرا میخواستند، تمام افراد فرق در خارج مجلس با هم دوست و متفق بودند، سبب این اتحاد و اتفاق آن بود که همه میدانستند همکارانشان در هر قدمی که برمیدارند و کلامی که میرانند و پیشنهادی که میکنند ورائی که میدهند مجرّکی بجز عشق فرانسه و مقصودی غیر از سعادت ملت ندارند.

III

مجلس مقنن - مقاومت شاه - تشکیل حزب جمهوری طلب سقوط سلطنت

سلطنت مشروطه که بموجب قانون اساسی ۱۷۹۱ تأسیس شد یکسال بیش دوام نیافت، بر حسب مقررات این قانون مجلسی بنام مقننه تشکیل شد که آن هم یکسال از اوّل اکتبر ۱۷۹۱ تا ۲۰ سپتامبر ۱۷۹۲ بقانون گذاری مشغول بود، در دوره این مجلس دو حادثه بزرگ اساسی رخ داد:

اعلان جنگ بدولت اطیش ۲۰ آوریل ۱۷۹۲ که منشاء جنگ بزرگی شد و جمیع دول اروپائی در آن داخل گشتند و ده سال دوام یافت (۱۷۹۲-۱۸۰۲). عزل لوی شانزدهم که بواسطه شورش اهالی پاریس در دهم او ۱۷۹۲ واقع شد این واقعه مقدمه خلع شاه و نقض سلطنت بشمار میرود.

علل عمده این حوادث دو قسم بود: یکی علل داخلی که سرسلسله آن اجرای قانون مربوط به روحانیون است، دیگر علل خارجی که مهمترین آن دسایس مهاجرین فرانسه و مداخله سلاطین همجوار بود. لوی شانزدهم و ماری آنتوانت در نهان سلاطین را بمداخله در کار فرانسه دعوت میکردند و دل میدادند، قشون اجنبی وارد خاک فرانسه شد و سپاه فرانسه در اوّلین جنگ شکست خورد و این حوادث را مردم از دسایس و خیانات شاه و ملّیکه میدانستند.

بعد از عزل لوی شانزدهم مجلس مقنّن دوره خود را ختم کرد و کار را بمجلس دیگر موسوم به کنوانسیون گذاشت که بایستی قانون اساسی جدیدی تهیه نموده در فرانسه مجری بدارد.

مجلس مقنّن در اوّل اکتبر یکروز پس از انحلال مجلس
مجلس
مؤسسان مفتوح شد، و کلاء تمام جدید بودند، عموماً از سلطنت
احزاب فویانها
طرفداری میکردند، لکن همگی نسبت به لوی شانزدهم بدین
بودند. هیچیک از وکلاء لوی را دوست نداشتند اما در کیفیت معامله با او دارای
عقیده واحده نبودند از این جهت احزاب و فرق مختلفه تشکیل شد.

بعض از وکلاء میگفتند باید متن قانون اساسی را اجراء کرد و حقوقی را که قانون
مزبور بشاه داده است نباید از بین برد، این دسته از نمایندگان در طرف راست
مجلس جلوس میکردند و آنها را مشروطه خواه یا فویان (۱) میگفتند این اسم
اخیراً خود از نام کلوب آنها بود. لوی شانزدهم نخستین هیئت وزراء خود را در دوره
مشروطه از میان این حزب اختیار کرد.

در مقابل حزب سابق الذّکر فرقه قلیلی بود جمهوری خواه که
زیر و ندها
مراش تحدید حقوق و اقتدارات شاه بود بحدّی که مثل یک نفر
رئیس جمهور باشد ولی ریاست در خانواده او باقی بماند و هر گاه شاه در صدد
نسخ قانون اساسی برآید با اینکه قانوناً تغییر ناپذیر و محترم است او را بتوان خلع
نمود. این فرقه در سمت چپ مجلس جای داشتند و در ابتداء جزء کلوب ژاکوبنها

بودند اما چندی نگذشت که میان این وکلاء خلاف افتاد. بعضی طالب جنگ با پاریس بودند و گروهی صلح و سلام را میخواستند ناچار دودسته شدند، دسته جدید خود را ژیروندن خواند بمناسبت اسم ولایت ژیروند که سه نفر از میرزین وکلای آن فرقه از آنجا انتخاب شده بودند از اینقرار: ژان سونه، گاده، ورنیو^(۱). در ایندسته اشخاص معروفی عضویت داشتند منجمله مارکی دو کوندورسه^(۲) وکیل پاریس ریاضی دان و فیلسوف مشهور و ایس نار^(۳) عطر فروش و کیل وار^(۴) و بریسو^(۵) نماینده پاریس که روزنامه نویس هوشمند و بسیار دانائی بود و چنان نفوذی در فرقه ژیروندن حاصل کرد که فرقه را بنام او فرقه بریسوتن گفتند. این فرقه تأثیری فوق العاده در مجلس مقنن داشت لکن در آخر کار نفوذ حزب ژاکوبن بیشتر شد. در میان فرقه چپ و فرقه راست نمایندگان حزب مستقل جای داشتند که مسلک و پرکرام خاصی را پیروی نمیکردند، کارشان این بود که گاهی بکمک فرقه یمین و گاهی بمدد فرقه یسار بر خاسته و مسائل را پیش میدردند.

اعضاء فرق پس از خروج از مجلس در کلوب های مخصوص فراهم میآمدند این رسم مأخوذ از انگلستان بود. مهمترین کلوب های این زمان سه کلوب بود از اینقرار: کلوب ژاکوبن ها، کلوب فویانها و کلوب کوردلیه ها. در دوره مجلس مقنن این کلوبها تأثیر فوق العاده در حوادث مملکت فرانسه داشتند.

ژاکوبن ها کلوب ژاکوبن اولین کلوبی بود که در دوره مجلس مؤسسان تأسیس شد، این محل درابتداء مجمع وکلای مجلس بود که قبل از انعقاد جلسه در اموری که طرح میشد قبلاً توافق رأی حاصل میکردند. در ۱۷۸۹ اکتبر که مجلس و شاه از ورسای بیاریس انتقال یافتند تمام وکلاء و طنخواه در این کلوب جمع شده و آنرا انجمن دوستان مشروطه نام گذاردند و غیر از نمایندگان مجلس گروهی از مردم متفرقه نویسنده و وکیل دعاوی و توانگران

(۱) - Gensonné, Guadet, Vergniaud

(۲) - marquis de Condorcet

(۳) - Isnard

(۴) - Var (۵) - Brissot

عضو گشتند و مرکز خود را در صومعه قدیم ژاکوبین ها قرار دادند ، اعضا سالی ۳۰ فرانک حقّ الورود میدادند و در ۱۷۹۱ عده آنها به ۱۲۰۰ نفر رسید . در جلسات این انجمن مسائلی طرح و بحث میشد که بایستی مجلس مؤسسان در آن رأی بدهد .

یکروز بعد از فرار و دستگیری شاه گروهی از وکلای ژاکوبین بریاست بریسو اظهار داشتند که الغاء سلطنت مطلقه کافی نیست بلکه باید لوی شانزدهم را بکلی خلع کرد ، جمعی دیگر از وکلاء این پیشنهاد را خیلی سخت و انقلابی دیده از انجمن خارج شدند و مجمعی جدید در صومعه فویان تشکیل دادند .

با وجود این که عده ای از وکلای معتدل خارج شده بودند باز اکثریت در کلوب ژاکوبین کماکان موافق با سلطنت بود ، در دوره مجلس مقنن مهمترین خطیب این فرقه روبس پیر بود که طرفدار جدی انتخابات مستقیم و عمومی محسوب میشد و با جمهوری طلبان خصومت فوق العاده داشت ، فرقه ژاکوبین مرام خود را منحصر بدو مسئله کرد یکی اینکه شاه را کاملاً تحت مراقبت قرار دهند ، دیگر تغییر مناسبی در طرز انتخابات وارد نمایند که انتخاب وکلاء مطابق اصل مساوات مندرج در اعلام حقوق بشری باشد و با اصول دموکراسی بیشتر موافقت کند . لکن در عمل بثبوت رسید که از لوی شانزدهم امید صداقت و وفاداری نتوان داشت و شاه هرگز با مشروطه موافقت صمیمانه نخواهد کرد ، پس تندترین ژاکوبین ها بر آن شدند که باید سلطنت را ملغی داشت و عاقبت موفق شدند . اما فرقه ژبروندن کماکان در طرفداری اصول سلطنت باقی ماند .

در موقع افتتاح مجلس مقنن فرقه ژاکوبین قدرت فوق العاده ای در مملکت داشت ، در سال ۱۷۹۰ بتقلید انجمن ژاکوبین پاریس در ولایات هم انجمنهایی دایر شد و در ۴۸ محله پاریس هم ۴۸ حوزه تشکیل شد و آن را انجمنهای ملی نامیدند . در ولایات بیش از دو هزار حوزه دایر گردید و میان خود روابط کامله برقرار کردند که بیشتر بروشن کردن افکار و حفظ حقوق ملت مدد نمایند .

این حوزه های ولایتی با مرکز خود در پاریس ارتباط یافتند و از او استشاره میکردند و از اخبار ولایت خود بمرکز داده و او امر مرکزی را اطاعت میکردند، ژاکوبین ها باین ترتیب نمایندگان بسیار و عمال بیشمار در ولایات پیدا کردند که بادنی اشاره مرکز متفقاً و بانظم کامل انجام خدمت میدادند، در واقع حزب ژاکوبین با این تشکیلات منظم دولتی تشکیل داد متمرکز و دارای روابط مستحکمه در صورتیکه مملکت فرانسه بر حسب قانون اساسی ۱۷۹۱ فاقد چنین تمرکز و انتظامی بود، بعبارة اخری حزب ژاکوبین از دولت فرانسه هم تشکیلاتش منظم تر بود زیرا که از طرف دولت مرکزی نماینده در ولایت و ایالتی وجود نداشت و این سبب در همه جا دارای وکیل و نماینده و رابط و وقایع نگار بود.

این ترتیب و تشکیل منتظم موجب قوت و پیشرفت حزب ژاکوبین شد و بعد از آنکه شورش دهم ماه او بکلی رشته امور دولت فرانسه را برهم زد فرقه مزبور تشکیلات خود را محفوظ داشت و بزرگترین عامل و مهمترین کمک حکومت انقلابی شد.

کلوپ ژاکوبین ها در آغاز امر و تادمّتی مدید مرکز توانگران بود لیکن کلوپ کوردلیه از ابتداء جنبه ملی و دموکراسی داشت.

کوردلیه

سبب ایجاد این فرقه آن بود که یکی از وکلای دعاوی دانتون^(۱) نام برای الغای امتیازی که میان افراد مردم از حیث فعال و منفعل بودن وجود داشت (چنانکه ذکر شد) این فرقه را تشکیل داد و بنام اصل مساوات طالب انتخابات مستقیم و یکدرجه بود. در ابتداء این کلوپ را موسوم کرد به کلوپ اعلان حقوق بشری، در این حوزه جماعتی از کسبه و عمله و تجّار درجه ادنی اجتماع میکردند، پس از دانتون سابق الذکر اعضاء مبرز این حوزه از اینقرار بودند: کامی ده مولن که روزنامه نویسی بر حرارت و آتشین قلم بود، دیگر مارا که شغل سابقش طبابت خانواده کنت دارتوا بود و بعد بنوشتن روزنامه مبادرت ورزید طبعی کینه جو و خونخوار داشت، دیگر لوژاندر که قصاب بود، دیگر سان تر آنجوفروش، این دوشخص اخیر

(۱) - Danton

در فتح باستیل ابراز لیاقت کرده بودند، دیگر هبّت و شومت که جریده نگاران خشن و تند خوئی بودند.

بعد از فرار پادشاه فرقه کوردلیه علناً جمهوری طلب شده بود و چنانکه دیدیم (۱) همین حزب مؤسّس اجتماعات میدان مشق شد، تمام قوای آنها تقریباً در پاریس متمرکز بود زیرا که در ولایات عملاً بسیار وجود نداشت که بتوانند قیامی بکنند اما اجتماعات آنها در پاریس بسیار قوی بود، اعضاء پرشور و شوقی داشتند که چون از برکت انقلاب آزاد شده و از طبقات پست بر دیف طبقات عالیّه آمده و مساوات یافته بودند جداً هوا خواه اصول انقلابی و حاضر برای جان سپاری در راه آزادی بودند.

در واقع همین فرقه کوردلیه دامن زن آتش شورش بودند و حوادث ایّامی که موسوم به ایّام انقلاب است از اینها سرزد، موجب حملات مردم پاریس بشاه و مجلس همین فرقه بود.

عَلّت
اختلاف شاه
باملّت
وقتی که مجلس مقنّن شروع بکار کرد حوادثی رخ داد که بالطبع منجرّ باختلاف نظر شاه و ملّت و سقوط سلطنت گردید. در ایالات غربی فرانسه مثل آنرو و وائده اجرای قانون تشکیلات روحانیون آتش جنگ مذهبی را برافروخت، چندین گروه مسلّح از دهقانان آن سامان بقیادت روحانیون معترض نهضت کرده و کشیشان مشروطه خواه را طرد نموده باقشون ملّی که بآن صوب اعزام شده بود مقاومت میکردند، در پاریس شاه و ملّیکه برای قلع ماده انقلاب در نهان میکوشیدند، در خارج فرانسه مهاجرین و مستبدین فراری جداً مشغول دعوت سلاطین ممالک خارجه بودند که بمملکت فرانسه روی آور شوند.

دسایس شاه
و ملّیکه
شاه اگر چه ظاهراً و رسماً قانون اساسی را منقاد شده بود لیکن در باطن مخالفت داشت، شاه و ملّیکه میگفتند این قانون هولناک و دهشت انگیز است و از ترس بآن سر فرود آورده ایم و روزی

(۱) - بصفحه ۲۸۹ و ۳۹۰ رجوع شود

خواهد رسید که مردم از این قانون سر خورده و نا امید شده بجانب ما روی آور شده و ما را در نسخ قانون مدد کنند. شاه مینویسد: « باید ملت خود در عمل بنقایص و عیوب این قبیل قوانین پی برده و بخطای خود واقف شوند. » شاه و ملکه بسختی هر چه تمامتر دشمن فرقه فویان و حزب ژا کوبن بودند.

برای اینکه ملت زود تر از عیوب قانون انقلابی استحضار حاصل کند شاه و ملکه سیاستی زشت و کودخانه پیش گرفتند و فرقه های تند رو را تقویت کرده براحزاب معتدله تفوق دادند و با خود میگفتند که افراط در بدی و تقویت از شرور عکس العملی خواهد داشت که تجدید استقرار قدرت شاهی باشد. مثلاً بعد از استعفاء بی لی از کلانتری پاریس شاه و ملکه دو نفر از انقلابیون را ریاست بلد اختیار کردند یکی پتیون و دیگر دانتون. در واقع بدست شاه دشمنان سلطنت ریاست شهر پاریس را دارا شدند (نوامبر ۱۷۹۱).

از جمله سیاستهای لوی شانزدهم که امید داشت زود تر از سیاست سابق الذکر به نتیجه برسد دعوت سلاطین همجوار بود که قشون بداخله فرانسه گسیل دارند، ازماه اوبعد شروع بمذاکرات لازمه با امپراطور اطریش کرد، سپس کانرین دوم و شاه سوئد و سلطان اسپانیا و پادشاه پروس را بمدد طلبید، مثلاً به پادشاه پروس در تاریخ ۳ دسامبر ۱۷۹۱ چنین نوشته است: « تشکیل کنگره ای از سلاطین که متکی بلشکری جزا باشند بهترین وسیله است برای جلوگیری انقلابیون و تجدید انتظامات، تا این آتش افروخته در خاک فرانسه خاموش شود و بسایر ممالک اروپا سرایت نکند. » در آلمان کسی از این مقاولات مطلع نمیشد و در عهد ما اسناد آنرا کشف کرده اند. لوی شانزدهم تمام مقدمات امر را فراهم ساخته بود حتی مبلغی که باید از بابت خرج لشکر کشی بدولت اطریش بپردازد معلوم بود. اما در آن ایام مردم بطور مبهم حدس میزدند و میدانستند زیر کاسه نیم کاسه ای هست و در میان و کلاء و ملت همههم افتاد که در قصر توپلری انجمنی تشکیل شده است بنام انجمن اطریشی که برضد ملت فرانسه با اجنبیان سازش و مقاوله دارند.

مهاجرین احوال و اقوال مهاجرین خارج از سرحد هم این بدگمانی
ملت را تأیید میکرد، این مهاجرین اشخاصی بودند از طبقه

نجباء و سایر طبقات ممتاز که قانون جدید را اطاعت نکرده و رخت بخت خارج
کشیده بودند و یقین داشتند که زمان توقفشان کوتاه خواهد بود و دوره انقلاب
بزودی سپری میشود. با این خیال دست باسراف و تبذیر گشاده دائم قمار و خرجهای
گراف میکردند و مشت پولی که داشتند بدون فکر عاقبت از دست میدادند و از
روی غرور و سبکسری میزبانان خود را رنجانیده و بخشم میآوردند.

مهاجرت این اشخاص یکروز بعد از فتح باستیل شروع شد، نخستین کسیکه
اقدام بمهاجرت کرد برادر اصغر شاه کنت دارتوا بود که از طرف انقلابیون خون
او مباح شده بود، پس از او پرنس دوکنده جلاوی وطن کرد و جمعی کثیر از نجباء
از پی آنان روان شدند لیکن جوش و طغیان مهاجرت در ۱۷۹۰ و ۱۷۹۱ بود.
علت مهاجرت نجباء در سنه ۱۷۹۰ حکمی بود که مجلس راجع بالغای امتیازات
آنها صادر کرد و موجب انزجارشان گردید و در سنه ۱۷۹۱ پس از دستگیری
شاه در قریه وارن مهاجرت شروع شد. نجباء بخيال اینکه شاه پس از توقیف دیگر
از کار افتاده و مخلوع است بطرف ممالك خارجه رهسپار شدند و در اطراف کنت
دو پروانس برادر لوی شانزدهم که مدعی نیابت سلطنت بود فراهم آمدند. اکثر
صاحبمنصبان قشون هم که در شاه پرستی بیش از وطن پرستی مبالغه داشتند جلاوی
وطن کردند و قشون بری و بحری را از انتظام انداختند، در موقع افتتاح مجلس مقنن
بنا بر روایت یکی از سیاسیون خارجی جاده بین فرانسه و بلژیک پر از مردم مهاجر
بود و مشارالیه مینویسد: «بنا بر حسابی که کرده اند در اطراف شاهزادگان
فرانسوی مقیم خارجه بیش از بیست هزار نفر جمع شده اند و تا ماه دیگر مضاعف
خواهند شد.»

قرارداد پیل نیتزر مهاجرین در تحت قیادت پرنس دوکنده قشونی فراهم آورده
و در شهر ترور مقام داشتند و میگفتند عنقریب بمدد قشون

امپراطور اطریش و پادشاه پروس لوی شانزدهم را بر تخت سلطنت خواهیم نشاند. دوك دوبروگلی که از مهاجرین بود چنین نوشته است: « من راههای پاریس را خوب میشناسم و لشکر خارجی را با آنجا میکشانم و از آن پایتخت با عظمت و پر غرور سنگی بر روی سنگ نخواهم گذاشت. »

در حقیقت دول خارجه مدتی در مقابل اصرار و ابرام کنت دوبروانس و کنت دارتوا مقاومت کردند، بنا بر قول کونیتز (۱) وزیر مختار اطریش فردریک گیوم ثانی پادشاه پروس و امپراطور لئوپلد دوم برادر ماری آنتوانت « ضعف دولت فرانسه را نعمتی بزرگ میشمرند » و « تقویت و تجدید شوکت و جلال آن دولت را منافی مصلحت سیاسی خود میدانستند ». معذلک دو ماه بعد از توقیف لوی شانزدهم در قریه وارن لئوپلد و فردریک گیوم در قلعه پیل نیتز ولایت ساکس ملاقات کرده و اعلامیه ای راجع بامور مملکت فرانسه نشر دادند و تصمیم خود را چنین اظهار کردند که: « مشترکاً و متفقاً بمدد لوی شانزدهم لشکرکشی کنند مشروط بر آنکه سایر سلاطین اروپا نیز منظور آنان را تأیید و قوای خود را با آنها همراه سازند. » این شرط اخیر در واقع تصمیم دو پادشاه را باطل و لغو میساخت لکن مهاجرین و طرفداران آنها که در پاریس بودند نسخه ای از آن اعلامیه را منتشر ساخته و چنین وانمود کردند که عنقریب سلاطین اروپا قشون بخاک فرانسه خواهند کشید. مقصودشان از این هیاهو آن بود که انقلابیون را ترسانده از کار باز بدارند اما نتیجه معکوس گرفتند، مردم کینه آنها را بیشتر در دل گرفته و شاه را بیشتر مورد سوء ظن قرار دادند.

احکام

وقایعی که بطور خلاصه ذکر شد ملخص تمام تاریخ مجلس مقنن است. مجلس برای مقابله با تهدیدات مهاجرین و برای اطفای انقلاب ولایات غربی سه حکم صادر کرد راجع به کنت دوبروانس و مهاجرین و روحانیون مخالف مشروطه. اما حکم راجع به کنت دوبروانس این بود که اگر تا دو ماه

از آن تاریخ بفرانسه مراجعت نکند از حقوقی که بوراوت تاج و تخت دارد محروم خواهد بود و راجع بمهاجرین اخطار شد که اگر تا اوّل ژانویه ۱۷۹۲ اجتماعات خود را بهم نزنند مخالف و دشمن ملت شمرده شده اموال آنها توقیف خواهد گشت و روحانیون هم تا هشت روز باید سوگند متابعت قانون یاد کنند و الاً حقوق و مستمری آنها بکلی قطع خواهد گشت.

شاه مطابق قانون نسبت باین سه حکم اعتراض کرد لکن برادران خود حکم فرستاد که بفرانسه مراجعت کنند و خطرانی را که از عدم اطاعت متوجه آنها میشد خاطر نشان کرد، معذلت برادران شاه گوش ندادند. لوی شانزدهم بمجلس آمد و گفت اگر چه من بر حکمهای مجلس اعتراض کرده و از امضاء خودداری نموده ام لکن حاضرم که اگر پادشاهان اجنبی با مهاجرین مساعدتی نکنند اعلان جنگ بدهم، مردم ملتفت شدند که شاه میخواهد با این سخنان حکم مجلس را ملغی و معطل ساخته و در واقع با دشمنان مملکت مساعدت کند.

روابط فرانسه بادولت اطریش چنان تیره شد که جنگ حتمی الوقوع
جنگ کردید، این جنگ که علل آنرا بعدها بتفصیل خواهیم نگاشت موافق تقاضای تمام احزاب و طبقات فرانسه بود، فرقه فویان گمان میکردند که اگر شاه در این جنگ بر دشمن غلبه کند مجدداً قبول عاّمه خواهد یافت، حزب ژیروندین بعکس معتقد بود که بوسیله این جنگ کار انقلاب داخلی بدرجه علیا خواهد رسید و بممالک مجاور نیز سیرات کرده در ملل همسایه هم فکر آزادی و مساوات نشر خواهد یافت.

خلاصه چون حزب ژیروندین و فرقه ژاکوبین دیدند که کار خیلی بتانی پیش میرود شاه را مجبور بعزل وزرائی که از حزب فویان بودند و علاقه بصلح داشتند کرد (ماه مارس ۱۷۹۲) و ادار بتعیین وزرائی از دوستان وهم مسلکان خود ساختند. رولان وزیر داخله، سروان وزیر جنگ، کلاویر وزیر مالیه و ژرنال دوموریه (۱)

که از دشمنان دولت اطریش بود وزیر امور خارجه شد. این هیئت وزراء که در تاریخ موسوم بوزراء ژیروندین است در ۲۰ آوریل ۱۷۹۲ بمجلس بيشنهاده نمود که اجازه اعلان جنگ بپادشاه هنگری و بوهم را صادر کند.

جنگ شروع شد و از همان اوایل کار آثار شکست فرانسویان پدیدار گردید، در سرحدات بلژیک فرانسویان گمان میکردند که پیشرفت کنند لکن مکرر شکست یافتند خاصه در ظاهر تورنه و کیورن^(۱) (۲۸ آوریل ۱۷۹۲). علل شکست یکی این بود که قشون بواسطه مهاجرت جمعی از صاحب منصبان و اختلافات سیاسی منقلب و مختل شده بود دیگر اینکه لوی شانزدهم و ماری آنتوانت خیانت کرده نقشه جنگی هیئت وزراء را باطریشدها رسانده بودند. مقارن این احوال اغتشاش و جنگهای دینی در سمت جنوب و بتزاید گذاشت، مجلس خواست که با تصمیمات جدی از خطر داخلی و خارجی جلوگیری کند، پس برای بیچاره کردن شاه مجلس حکم داد که شش هزار نفر از قراولان خاصه را مرخص و منحل سازند و قشون حاضر السلاخی را که در پاریس بود فرمان حرکت بمیدان داد (۲۰ مه ۱۷۹۲). سپس حکم داد که کشیشان معترض و مخالف مشروطه را بیکي از مستعمرات تبعید کنند و در شهر سواسون قشونی مرگب از داوطلبان ولایات و ایالات بعدیست هزار نفر جمع نمود (۸ ژون) شاه از امضای دو حکم اخیر خود داری کرد و در ۱۲ ژون وزراء حزب ژیروندین را معزول ساخت.

بیستم ژون پس ژاکوبین ها تصمیم گرفتند که شاه را ترسانده و ادار بامضای احکام مجلس نموده از دسایس نهانی ممنوع کنند. یکی از جراید ژاکوبین موسوم به انقلاب پاریس نوشته است: «ملت با سلاطین اجنبی فقط در جنگ نیست بلکه با لوی شانزدهم نیز مشغول نبرد است، باید ابتداء لوی را مغلوب ساخت آنگاه بدفع سلاطین معاهد و دوست او پرداخت.»

ژاکوبین ها با تأییدات نهانی پتیون کلانتر شهر پاریس و رؤسای بلدیّه بعنوان

جشن سالیانه سوگند ژودوپوم در روز ۲۰ ژون سکنه بعض محلات پاریس را تحریک بدان نمایش و تظاهرات مختلفه کردند. دو ستون جمعیت هر يك شامل چندین هزار مردان مسلح بنیزه و غیره که کلاه سرخ بر سر نهاده بودند و زنان و کودکان که دسته‌های گیل در دست داشتند وارد محوطه مجلس شدند، این جماعت عریضه‌ای بمجلس دادند حاکی از اینکه اراده بیست و پنج میلیون جمعیت فرانسه را نباید مقهور اراده یک نفر کرد. «اگر ما شاه را رعایت کرده و در مقام خود باقی میگذاریم مشروط بر آن است که مطابق مقررات مشروطه وظیفه خود را انجام دهد، اگر انحراف جوید در نظر ملت فرانسه اعتبار و احترامی نخواهد داشت.» مردم از مجلس خارج شده قهراً وارد قصر شاهی گشتند و تا اطاق شاه رفته از مقابل او گذشتند و فریاد برآوردند «پست باد مسیو و تو» (۱) و بازگشت وزرای وطنخواه را بمشاغل خود تقاضا کردند. یکی از رؤسای جماعت که قضایی بود لوزاندر نام بلوی شانزدهم گفت «آقا شما خائن هستید، شما همیشه ما را فریب داده اید و باز فریب میدید! ما ملتفت باشید پیمانہ لب ریز شده است!» نمایش ملت تا شب طول کشید، در ظرف سه ساعت که مردم در قصر شاهی بودند لوی شانزدهم مثل مجسمه در پنجره ایستاده بود، اتفاقاً برخلاف عادت این بار از تصمیم خود باز نگشت و اعتراض خود را نگاهداشت.

نزدیک بود این اقدام فرقه ژا کوین بنفع لوی شانزدهم تمام
 شود. عده کثیری از اهالی ولایات و ایالات چون از حوادث
 روز ۲۰ ژون واقف شدند بحماییت شاه برخاسته اعتراض
 کردند. لافابت که رئیس یکی از لشکرهای سرحدی بود شتابان بیاریس آمد و از
 شاه حمایت کرد و خواست بقوة گارد ملی کلوب ژا کوین ها را ببندد (۲۸ ژون)
 «ما باز هم ادبار و سیاست ناهنجار کار خود را کرد. ماری آنتوانت بشاه گفت:
 «مرگ بهتر از این است که لافابت و مشروطه طلبان از ما حمایت کنند و در

(۱) - مقصود از ژتو حق اعتراض شاه است بر قوانین مجلس

خلاصی ما بکشند. « آنگاه در نهان پتیون ژاکوبن را از خیالات لافایت مستحضر کردند و لافایت مجبور شد بدون نیل مقصود باز گردد.

دو واقعهٔ جدیده موجب شد که قلوب مردم از شاه منزجر شده و برای جنگ و دفاع آماده گردد. یکی ورود قشون پروس در صف دشمنان و دیگر انتشار اعلامیهٔ دوک دوبرونسویک رئیس قوای پروس که مشتمل بر توهین و بی احترامی فرانسه و فرانسویان بود.

مجلس چون خبر یافت که عنقریب لشکر پروس بسرحد لورن خواهد رسید در یازدهم ژویه مخاطرهٔ وطن را اعلان کرد و امر بتجهیز قشون داوطلب و فراهم آوردن آلات جنگ و آماده شدن تمام قشون ملی داد. این احکام که در سر تاسر فرانسه اجراء شد عموم دهقانان را که بی اطلاع از اوضاع بودند از بررگی حادثه مطلع ساخت، همه کس مستحضر شد که اقدامات فوق العاده باید کرد و مقاومت شاه در تصویب قوانین مجلس چه خطر هائی را متوجه فرانسه میسازد.

اعلان
در ۳ او اعلانی که دوک دوبرونسویک سردار کل قوای اطیش و پروس در سرحد نشر داده بود در پاریس منتشر شد، مفاد این اعلان را ماری آنتوانت در نهان پیشنهاد کرده و یکی از مهاجرین موسوم به مارکی دولیمون متن آنرا برشتهٔ تحریر آورده بود از این قرار که هر یک از افراد لشکر که اسلحه بردارد و هر یک از اتحاد ملت که بدفاع بپردازد و با مهاجمین مقاومت ورزد بعنوان خائن بشاه مورد سیاست خواهند شد، اگر بار دیگر نسبت بشاه بی احترامی بشود شهر پاریس معرض قتل عام نظامی و ابنیهٔ آن مورد انهدام خواهد شد، یکی از جراید شاه پرست بمحض وصول این اعلامیه تفسیر ذیل را بر آن افزوده منتشر ساخت « عاقبت این اعلامیه که ما از دیر زمانی بیصبرانه انتظار نشر آنرا داشتیم رسید، این بمنزلهٔ برقی است که مقدمهٔ صاعقه است. »

اما این تهدیدات اثری جز تهییج اهل پاریس و ملت فرانسه نداشت، تمام مردم

بيك حركت وطن پرستانه برضد بيگانگان و شاه كه همدست دشمنان بود قيام كردند وبراى تضمين آينده و پيش گيرى از خطر شكست ملت مصمم شد كه خانواده شاهى را تحت نظر قرار داده و بعنوان كروى نگاهدارد .

مقدمه شورش از تاريخ ۲۰ ژون كميته سري انقلابى عضويت رؤساء بلدى و پتيون كلانتر شهر پاریس و دانتون وغيره مشغول طرح ريزى تخریب اساس سلطنت شد و دو حادثه بكمك آنها واقع گرديد : جشن ساليانه اتحاد كل فرانسويان و حكم مجلس راجع بتشكيل اردو در سواسون .

اين دو واقعه موجب تأييد خيالات انقلابيون شد ، اهالى ولايات حكم مجلس را با اينكه بامضای شاه نرسیده بود اطاعت کرده و رو بپاریس نهادند ، كميته انقلابى اين مجاهدين ولايات را در پاریس نگاهداشته و از رفتن باردوى سواسون مانع شدند ، باین ترتيب مساعدین و باران مسلح براى انقلابيون پاریس آماده شد و انقلاب صورت عمومى و ملّى گرفت ، از اين مجاهدين ولايات بانصد نفر اهل مارسی بودند ، اين عده در موقع ورود بپایتخت سرود جنگى را كه از آثار طبع يكى از صاحبمنصبان قشون موسوم به روزه دوليل بود و در شهر استراسبورگ ساخته بود ميخواندند ، اين سرود عموميت يافت و در فتوحات قشون فرانسه مؤثر واقع شد و آن را سرود ملّى يا مارسيز (۱) نام نهادند .

بعد از ۱۴ ژويه جمهورى طلبان مرام خود را آشكار ساخته و عزل شاه را خواستار شدند و تا ۲۵ ژويه سه پيشنهاده عمومى تقديم مجلس كردند . روزى كه اعلان برونسويك در پاریس منتشر شد چهل و هفت حوزه از چهل و هشت حوزه انقلابى پيشنهادهى كه پيشنهاده چهارم ناميده ميشود نهيته كرده بوسيله شخص پتيون رئيس شهر پاریس بمجلس تقديم داشته و تقاضاى خلع لوى شانزدهم را كردند ، مجلس جوابى مبتنى براستمهال و تأخير داد بىرا كه اكثر اعضا آن سلطنت خواه بودند . پس جمهورى طلبان مجبور باعمال قوه شدند ، در شب پنجشنبه نهم تا جمعه دهم او دربار قصر تويلرى را سنگر بندى كرد چه

دوم او

میدانست که عنقریب حادثه عظیمی رخ خواهد داد، ریاست قشون مستحفظ عمارت شاهی با ماندا و رودر^(۱) بود که از فدائیان پادشاه محسوب میشدند، تمام شعب انقلابی در این اوقات مشغول انتخاب نمایندگان شدند که در ساعت پنج وارد اداره بلدی شده و اداره سابق را منحل ساخته بلدیّه انقلابی از اعضاء جدید تأسیس کردند، بلدیّه انقلابی در واقع دولتی موقت محسوب میشد که عامل مؤثر آن دانتون بود. بامر این هیئت ناقوس ها را در کلیسا های مرکز پاریس از نصف شب بیعد بصدا در آوردند، دانتون ماندا را که رئیس مستحفظین عمارت سلطنتی بود ببلدیّه دعوت کرد و او نیز با کمال بی احتیاطی بوعده گاه آمد و گرفتار و در ساعت ده تیرباران شد. بجای او سانتر نام آب جو فروش را ریاست دادند، قشون انقلابی مرکب از مجاهدین مارسی داوطلبان ایالات و عمله های بعض محلات پاریس تشکیل یافت، این جماعت تدریجاً از طرق مختلفه قصر تویلری را احاطه و اشغال کردند و اهالی محلات شرقی پاریس هم رفته رفته بآنان ملحق شدند.

مستحفظین پادشاه ۲۵۰۰ نفر مرکب از گارد ملی و گارد سويس بودند، آنها گارد ملی آماده جنگ نبود و بعد از آنکه ماندا از ریاست آنها افتاد یعنی بقتل رسید و کسی نماند که آنها را نگاهدارد جمعی کثیر حاضر فرار بودند، فقط امید درباریان به ۹۰۰ نفر قشون سويس بود. رودر بزحمت زیاده شاه را متقاعد ساخت که محض حفظ مراتب احتیاط لازم است بمجلس پناهنده شوند پس در حوالی ساعت ده شاه و خانواده سلطنتی با عده ای از قراولان سويسی بمجلس وارد شدند.

در قصر تویلری جنگ شروع شد، مجاهدین مارسی بدلیلز قصر رسیدند، در ابتداء گمان میرفت که قراولان سويسی جنگ نخواهند کرد لکن بر حسب فرمان صاحب منصب خود دست برآورده و بجمعیّت شلیک کردند، در اینوقت اهالی مارسی فرار کردند لکن بزودی بازگشته و بکمک مهاجمین محله سنت آتوان توپها را استوار کردند، جنگ دو ساعت دوام یافت، در وقتیکه تسخیر قصر شاهی نزدیک بود و

سویسی ها آذوقه جنگی را تمام کرده بودند فرمانی از لوی شانزدهم رسید که دست نگاها دارند، انقلابیون در آنها ریخته و از ۹۰۰ نفر ششصد تن را بجاك هلاك افكندند، در آنوقت مهاجمین شهرت دادند که چهار هزار نفر از آنها کشته و مجروح شده اند. لیکن بنا بر تحقیقات اخیر بیش از ۳۷۶ نفر تلفات نداشته اند و اکثر آنها از مجاهدین مارسی با از اهالی برتانی بودند، قصر شاهی غارت شد لیکن هر کس چیزی میدزدید و دستگیر میشد فوراً او را اعدام میکردند.

تعلیق شاه چون مجلس از غلبه شورشیان استحضار یافت اعلان کرد که دوره تصدی او ختم شده است زیرا که مطابق قانون اساسی حکومت مشروطه قائم بقوه مقننه و قضائیه و مجریه است و حال که قوه مجریه را ملت و از کون ساخته انحلال جزء موجب انحلال کل است. در این جلسه از ۶۳۰ نفر نمایندگان فقط ۲۸۴ نفر حاضر بودند، پس مجلس مقرر داشت که حکومت با ملت است و عموم اهالی فرانسه بدون امتیاز طبقات فعاله و غیر فعاله موظفند که از میان خود مجلسی بنام کنوانسیون^(۱) تأسیس کنند. سپس مجلس خلع پادشاه را اعلان کرد و اتخاذ وسایل و وضع مقرراتی را که برای تثبیت حاکمیت ملی و نشر آزادی و مساوات لازم است بعهده مجلس آینده وا گذاشت و مقرر داشت که تا تعیین تکلیف قطعی خانواده سلطنتی باید در قصر لوکزامبورگ تحت نظر باشند. در اینموقع مجلس يك هیئت اجراییه موقتی تشکیل داد مرکب از شش وزیر که بامور جاریه رسیدگی کنند، شخص مبرز این هیئت دانتون بود که مقام وزارت تعدلیه داشت. از تاریخ دهم او تا موقع انعقاد مجلس کنوانسیون که یکماه و نیم طول کشید در فرانسه حکومتی جز حکومت بلدیّه انقلابی و حزب ژاکوبین وجود نداشت. ژاکوبینها بتوسط حوزه های خود ولایات را اداره کردند، بلدیّه انقلابی در شهر پاریس حکمرانی نمود و بر مجلس تفوق حاصل کرد. مثلاً با اینکه مجلس دایر بود برخلاف حکم صریح مجلس لوی شانزدهم را در قصر

(۱) - مقصود از کنوانسیون در اصطلاح آن زمان مجلس مونسان است

لوکزامبورگ توقیف نکرد بلکه در برج قدیم نامیل (معبد) موقوف گردانید. از دهم او بیست و یک مردم پاریس بار دیگر قائد انقلاب شدند و حتی در زمان انعقاد مجلس کنوانسیون هم این قیادت را دارا بودند و تا ۲۷ ژوئیه ۱۷۹۴ (۹ ماه تر می‌دور) بلدیۀ پاریس یکی از قوای اصلیۀ مملکت بشمار می‌آمد.

توقیف مظنونین در همین ایام سلطۀ بلدیۀ پاریس قتل عام سپتامبر اتفاق افتاد، در وقت غارت اثاث البیت قصر توپلری مکشوف شد که شاه مستمری و مقرری بسیار برای رؤساء مهاجرین و لشکر آنها برقرار داشته است. چون مهاجمین عمارت سلطنتی از شلیک قراولان سوییسی خشمگین شده بودند پس از کشف این اسناد بطوری بدگمان گشتند که تمام اتباع و خدم و حشم لوی شانزدهم را همدست و شریک برونسویک محسوب داشته و سیاست آنها را خواستار گشتند. بلدیۀ که در این وقت قوۀ قضائی را هم در دست داشت امر بتفتیش منازل و استنطاق و حبس مظنونین کرد و زندانها را از مردم متهم پر ساخت، مجلس هم که در این وقت تحت نفوذ بلدیۀ بود مقرر داشت که محکمۀ جنائی تشکیل یافته و این متهمین را محاکمه کند (۱۷ او) این محکمۀ در ظرف هشت ساعت سه حکم محکومیت و چندین حکم تبرئه صادر کرد، مردم از این حکم تبرئه غوغائی راه انداخته و محکمۀ را مورد سخریۀ قرار دادند و بتائی و تأخیر متهم ساختند.

از طرف دیگر خبرهای موحش از سرحد و میدان جنگ میرسید مثلاً مشهور شد که لافایت فرمانده قوای سدان میخواهد لشکر خود را بجانب پاریس بکشد (۱۴- او)، گاهی میگفتند لافایت شکست خورده است (۱۹ او)، زمانی معروف شد که قشون پروس ولایت لورن را اشغال کرد (۱۹ او) و قلعه لونکوی را بتصرف درآورد و وردن را محاصره کرد، این قلعه اخیر آخرین سدّی بود برای جلوگیری قشون پروس و همه میدانستند که دو روز بیش تاب مقاومت ندارد و بعد از آنکه وردن فتح شد تا پاریس مانعی موجود نخواهد بود.

محض وصول خبر محاصره قلعه وردن در ۲ سپتامبر مردم پاریس بکلی

خود را باختند، اقداماتی هم که حکومت شهر کرد بیشتر موجبات اضطراب و وحشت اهالی را فراهم آورد، بلدیّه امر داد ناقوسها را بصدا در آورند و توپ وحشت خالی کنند و کوس و دهل جنگی را بنوازند، همچنین بیرقی بر فراز عمارت بلدیّه نصب کرد با این عبارت که وطن در خطر است و پاریسیها را دعوت میکرد که شصت هزار سرباز بدهند، از دیدن این مناظر وحشت انگیز که نمونه ای از روز رستاخیز بود اختیار همه از دست رفت، عقلها گم و چشمها خیره و رأی ها مختل شد، در این هنگامه ما را « دوست ملت » و چند تن از رؤساء بلدیّه که عضو کمیته حفاظت بودند قدم بمیدان گذاشتند، این چند نفر مدّتی بود میخواستند فرصتی یافته محبوسین شاه پرست را بقتل رسانند، با ما را اوراقی منتشر و بدیوارها ملصق شد حاکی از اینکه ملت باید قبل از حرکت بجانب سر حد و مقابله با اعداء خارجی دشمنان داخلی را از میان برداشته و پشت سر را پاک کنند یعنی محبوسین شاه پرست را بقتل رسانند و الاّ زنان و اطفالی که در پاریس بجای خواهند ماند در معرض هلاک و دو چار کینه جوئی این خائنین دزد خواهند شد و بضرب خنجر آنها بخاک هلاک خواهند افتاد.

قتل عام

سپتامبر

این اقوال بی اساس که با فسانه بیشتر شباهت داشت مورد توجه و اعتبار عامّه واقع شد و یکی از مجالس پاریس حکم داد که « باید فوراً بدکاران و همدستان اجنبی را محاکمه سریعّه نموده

پاداش داد » خلاصه در مدّت چهار روز بنا بر دستور ما را و کمیته حفاظت بلدی یکدسته جلاد مرگب از دو یست سیصد نفر بزند آنها رفته و کار دهشتناک خود را ادامه دادند. ابتداء بلدیّه هم از این عمل شرم داشت و در صدد جلوگیری برآمد لیکن بعدها چنان مجبور شد که حقّ الزحمه جلادان را هم بعهده گرفت، مجلس در روز سوّم بهیجان آمد و اعتراض کرد لیکن قوه جلوگیری مادّی و معنوی نداشت و نتوانست از ادامه قتل عام ممانعت کند، این عمل شنیع بقدری طول کشید که محبس ها بکلی خالی شد، قریب ۱۲۰۰ نفر پیر مرد وزن و طفل و روحانی و غیر روحانی بقتل رسیدند و یکی از دوستان ملیکه موسوم به پرنس لامبال هم کشته شد، همین کار

ناهنجار با مرکزیت مرکزی در بعض ولایات هم شروع شد و جمعاً بیش از ۱۳۰۰ نفر بهلاکت رسید.

خونریزی ماه سپتامبر نتیجه سیاسی مهمی داد و آن انقطاع و انفکاک قطعی دو حزب ژیروندن و ژاکوبن از یکدیگر بود. ژیروندن ها برضد این کشتار و قصابی قیام کردند مخصوصاً بعد از آنکه روبس پیر چند تن از آن حزب را هم در پیشگاه اداره بلدی متهم به همدستی با برونسویک و دعوت او به پادشاهی فرانسه کرده بود از جمله متهمین بریسو و رولاند و غیره بودند. بنابراین ژیروندن ها تنبیه و مجازات اصل شرارت و خمیر مایه فساد یعنی مارا را تقاضا کردند.

پانزده روز بعد از این وقایع مجلس مقنن منحل شد و کار را بمجلس کنوانسیون واگذار کرد، مقارن این اوقات لشکر دوموریه و کلرمان قشون پروس را در محل والی جلویگیری نموده و فرانسه را نجات داد.



فصل چهاردهم

جمهوری

۱

مجلس کنوانسیون - احزاب - شورشها - حکومت انقلابی -
ارتجاع بعد از ماه ترمیدور - قانون اساسی سال سوم -
کارهای کنوانسیون

دوره مجلس ملی موسوم به کنوانسیون سه سال بود از ۲۱ سپتامبر ۱۷۹۲
الی ۲۶ اکتبر ۱۷۹۵. غرض از تأسیس این مجلس وضع قانون اساسی جدیدی
برای فرانسه بود، با مر این مجلس سلطنت ملغی (۲۱ سپتامبر ۱۷۹۲) و جمهوریت
برپا گردید و لوی شانزدهم محکوم بمرگ شد (ژانویه ۱۷۹۳) و قانون اساسی
۱۷۹۳ که موسوم بقانون سال اول است وضع گردید (ژون ۱۷۹۳). از تکالیف
این مجلس مقابله و مقاتله مهاجمین خارجی و قشون تمام دول اروپا و دفاع دولت
جمهوری در مقابل شورشهای داخلی بود و حکومتی انقلابی ایجاد نمود که اساس
آن کمیته نجات عمومی بود. برای قلع ماده فساد داخلی و حصر توجه کل
قوای مملکت بدفع دشمنان خارجی کنوانسیون بخونریزی و ترور متوسل گردید
(سپتامبر ۱۷۹۳). این وضع خونریزی تا ده ماه دوام یافت و اگرچه در داخل
و خارج نگرانی باقی نماند باز کینه جوئی و غرض رانی روبسیر موجب ادامه آن شد.
بعد از سقوط روبسیر در (۲۷ ژویه - ۹ ترمیدور ۱۷۹۴) مجلس رفته رفته
آتش خونریزی را خاموش کرد و قانون اساسی دیگر موسوم بقانون سال سوم
وضع نمود (۱۷ او ۱۷۹۵) و خود منحل شده جای خویش را بحکومت دیگر
موسوم به دیرکتوار یا هیئت مدیره واگذار کرد.

در عهد مجلس کنوانسیون در نتیجه اختلاف احزاب سیاسی فجایع و وقایع دلخراشی رخ داد، از آن قبیل است جنگ مونتانیار ها و ژیروندن ها که منجر بشکست ژیروندن ها شد (۲ ژون ۱۷۹۳). لکن در خود فرقه مونتانیار هم تشمت افتاد و بدو دسته منقسم شدند، دسته هبرت و دسته دانتون. روبس پیر این دو دسته را یکی پس از دیگری مغلوب ساخت و خود روبس پیر هم که مدتی حاکم مطلق و فعال مایشاء محسوب میشد در ۲۷ ژویه ساقط گردید.

در اواخر دوره مجلس کنوانسیون چندین حادثه و مهاجمه اتفاق افتاد، دو مرتبه ملت طغیان کرد و یکمرتبه شاه پرستان شورش نمودند، طغیان ملت بسبب قحط و غلاء و شورش شاه پرستان بواسطه وضع قانون اساسی سال سوم بود.

مجلس کنوانسیون که بموجب حکم مجلس مقنن دردم او
کنوانسیون رسمیت یافت مرگب از ۷۴۹ عضو بود، انتخاب نمایندگان این مجلس دودرجه شد لکن بواسطه حذف امتیاز فعال و منفعل در طبقات ملت و بعثت تقلیل سن انتخاب کنندگان به ۲۱ سال و بسبب الغای سایر شرایط سخت سابق این انتخاب را میتوان مستقیم و یکدرجه دانست. معذک عدّه انتخاب کنندگان بسیار قلیل بود، فرقه ژاکوبن که فقط دارای تشکیلات منظمه بود همه جا اکثریت را برد، گاهی بزور و تهدید هم متشبث میشدند. بنابر حسابی که کرده اند از ۷۰ هزار نفر انتخاب کنندگان درجه اول قریب ۶۳ هزار نفر از شرکت در انتخاب خودداری کردند و در واقع مجلس کنوانسیون نماینده يك عشر انتخاب کنندگان بود. آنچه محقق است این است که طبقه فعاله سابق که منحصرأ حق رأی داشتند از شرکت خود داری کردند و بعکس طبقه منفعله محروم از انتخابات رأی دادند و انتخاب بیشتر صورت ملی و دموکراسی گرفت.

احزاب بنا بر این مقدمات اگر چه بعض از اعضاء کنوانسیون از جمله نمایندگان مجلس مؤسسان بودند لکن اکثریت با طرفداران دموکراسی بود، در این مجلس طرفدار سلطنت مشروطه یا متمایل بحزب فویان

وجود نداشت. فرقه ژبروندن که ۱۶۰ وکیل داشت و کاملاً از حزب ژا کوین جدا شده بود سمت راست مجلس را محلّ خود قرار داد، در سمت چپ ژا کوین ها و کوردلیه ها که ۲۰۰ وکیل داشتند جای گزین شدند، مجموع این دو فرقه را مونتانیار میگویند، وجه تسمیه آنها بمونتانیار یا کوهستانی آنست که اکثر افراد آنها در صندلیهای بلند و مکانهای مرتفع مجلس جای داشتند. در میان حزب دست چپ و حزب دست راست چهارصد وکیل بودند که دارای عقیده باقی محسوب نمیگشتند و تحت نفوذ این و آن قرار میگرفتند، اهل زمان آنها را حزب بانلاق میگفتند اشاره بسکون و رکود آنها.

رؤسای حزب از میان رؤساء و قائدين حزب ژبروند دو نفر مقامی خاص داشتند یکی ورنیو که از ادباء شیرین سخن بود و میخواست ژبروند در مملکت دوات جمهوری بطرز افلاطون دایر گردد یعنی حکومت

با فلاسفه باشد و ملت جاهل تابع حکماء قوم بشود، زبانی فصیح و گویا داشت ولی مرد عمل نبود، در آن زمان که بقای احزاب بلکه بقای مملکت فرانسه منوط بحمله بود و اگر بحمله نمیپرداختند دفاع مملکت میسر نمیشد در چنین وقتی ورنیو طرفدار مدافعه بود. دوم بریسو که در حزب بازی اطلاع کامل داشت، در بلاد اروپا سیاحت کرده و اسرار سیاسی آن ممالك را تا درجه ای میدانست، جریده موسوم به پاتریوت فرانسه را ایجاد نموده ارکان حزب ژبروند قرار داد.

رؤسای فرقه مونتانی قائدين حزب مونتانیار عبارت بودند از روپسیر، دانتون، مارا، کامیل دمولن و بارِر. این شخص مردی ابن الوقت بود و همواره طرف اقویا و غالبین را میگرفت غیر از اینها اشخاص مبرز دیگر هم در حزب بودند.

اختلاف فرقه موارد اختلاف میان حزب ژبروندن و فرقه مونتانیار چندان روشن و واضح نیست، مردمان ظاهرین بزودی حکم برتبان نظر این دو فرقه میکنند لکن پس از تحقیق معلوم میشود در مسائل بسیار توافق مرام داشته اند، ژبروندن ها هم در مونتانیار

اصول دموکراسی باندازه حزب مونتانیار پاسخ قدم بودند و مثل خصم خود اعتقاد داشتند که سر نوشت «ملت بزرگی مثل فرانسه و سعادت و شقاوت عالم بلکه نسلهای آینده در دست آنهاست» و اینکه ژیروندن ها را طرفدار تجزیه مملکت فرانسه و ایجاد چندین جمهوری مستقل و متحد نظیر ممالک امریکا دانسته اند خلاف حقیقت است و سندی برای اثبات آن در دست نیست.

تنها مورد اختلافی که این دو فرقه داشتند راجع بوظیفه احزاب در مملکت بود، وکلای ژیروندن که غالباً نماینده ایالات و ولایات بودند نمیخواستند اختیارات را در دست وکلای پاریس و اهالی پایتخت بگذارند و مردم پاریس را بر مجلس مسلط ببینند، مخصوصاً پس از خونریزیهای سپتامبر مخالف استبداد مطلق بلدیّه پاریس بودند و بنابراین یکی از وکلای ژیروندن حزب مزبور میخواست «پاریس دارای يك هشتاد و سوم قدرت کلّ مملکت باشد» عبارتۀ آخری همانطور که ایالات فرانسه هر يك سهمی از قوّۀ کلّ مملکتی میبرند، پاریس هم نسبت بسهم خود دارای قدرت باشد نه بیشتر و نه کمتر.

اما حزب مونتانیار بالعکس میخواست بقوّۀ بلدیّه و کلوبها و حوزه های شهر تمام قوای مملکت را در پاریس جمع کند و آن شهر را بمنزلۀ قلب و مغز مملکت محسوب داشته معتقد بودند همانطور که قلب رئیس اعضاء است پایتخت هم باید مدیر ولایات مملکت باشد.

بعلاوه رؤسای این دو حزب با هم اختلاف اخلاقی بسیار داشتند مثلاً ورنیو از قائدین حزب ژیروندن میگفت: «مرك در نظر ما اولی تر است از ارتکاب جنایت» اما دانتون از رؤسای حزب مونتانیار میگفت: «باید آزادی را منتشر و ثابت کرد اگر چه نام نیک ما از بین برود و لگه دار شود، از طبیعت سر مشق بگیرد که فقط نظر بحفظ و بقای نوع دارد اعتنائی با افراد مکنید.» ژیروندن ها همواره طالب اجرای عدالت و نصفت بودند اما مونتانیار ها سعادت عمومی را مقدم میدانستند، مقصودشان از سعادت عمومی عبارتی بود که امروز بمقتضیات مملکت و مصالح کشور

تعبیر میکنند، میگفتند در مقابل مصالح عمومی هر چیز را میتوان زیر پا گذاشت و برای نجات جمهوری فرانسه از هیچ عمل سختی روی گردان نبودند.

این اختلافات موجب کینه فوق العاده شد، ژبروندن ها سه نفر از رؤساء فرقه مخالف را که روبس پیر و دانتون و مارا باشند متهم میساختند که طالب استبداد و حکمرانی مطلق هستند، همچنین روبس پیر و مارا نسبت باعضاء فرقه ژبروندن کینه فوق العاده داشتند که هیچوقت خاموش نمیشد لکن دانتون معتقد بود که اختلافات مسلکی را عجلاله باید کنار گذاشته متحداً بدفع دشمن خارجی پرداخت. فرقه ژبروندن باین صالح جوئی دانتون اعتنائی نکرده تقاضا های او را رد میکردند و تا آخر کار بهمین حال باقی ماندند.

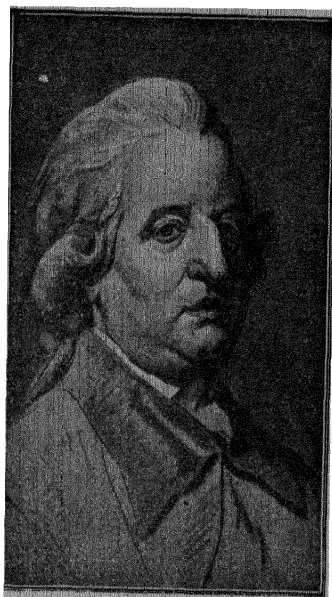
جمهوری مجلس کنوانسیون بمحض تشکیل در ۲۱ سپتامبر سلطنت را ملغی ساخت. از ۷۴۹ نفر نمایندگان فقط ۳۷۱ نفر حاضر بودند و با اتفاق آراء الغاء پادشاهی را تصویب کردند. شب پاریس را چراغان نمودند و ملت فریاد پاینده باد جمهوری برداشت، مجلس این واقعه را مبداء تاریخ قرارداد و این سال را سال اول جمهوری خواند و در ۲۵ سپتامبر بموجب قانون جدیدی وحدت و عدم تجزیه و انفکاک جمهوری فرانسه را اعلام داشت.

محاکمه پس از الغاء سلطنت بایستی تکلیف شاه را هم معلوم نمایند، از اوایل ماه اکتبر پیشنهاد هائی از ولایات میرسید که محاکمه و اعدام لوی و قتل شاه شانزدهم را بجرم خیانت تقاضا داشتند، جمعی اظهار مخالفت کردند که بحکم قانون اساسی ۱۷۹۱ شاه غیر مسئول و محترم است، طرفداران محاکمه میگفتند این مسائل را نباید از روی قانون سنجید، مثلاً روبس بیر اظهار میداشت: «سخن از محاکمه نیست، لوی متهم نیست و شما هم قاضی نیستید، شما مردان سیاسی و نمایندگان ملت هستید، حکمی که میدهید راجع بمرگ و حیات يك شخص نیست بلکه مربوط بصلاح و نجات جامعه و راجع بسعادت ملت است.»

آهنگر و قفل سازی بود که در زمان سابق قفسه آهنینی بدستور لوی شانزدهم

سرآن ففسه را بروز داد و گشوده شد و اسنادی
 ابو و اوراقی مربوط بمکاتبات شاه بامهاجرین
 سی و لازم شد.

محاکمه روز ۱۱ دسامبر شروع و بیستم
 ختم گردید، شاه با کمال وقار در محکمه
 حضور یافت، سه نفر وکیل مدافع داشت،
 یکی مالزرب که سابقاً وزیر بود و دوم
 ترونشه، سوم سز (۱) که وکیل دعاوی
 بودند. با اینکه سز دفاعی فصیح و بلیغ کرد
 مؤثر نیفتاد، مجلس کنوانسیون امر داد
 که «لوی کایه» مجرم مخالفت با آزادی و
 همدستی با دشمنان حریت ملی و قصد
 سلب آسایش عمومی محکوم باعدام است،
 در اینخصوص پدشهادهای مختلف شد از
 قبیل استمهال یا تجدید نظر ملی یا تأخیر
 مجازات تا خاتمه جنگ لکن هیچیک مورد
 قبول نیافت، ساعت سه صبح بموافقت
 ۳۸۰ رأی و مخالفت ۳۱۰ رأی مجلس
 مقرر داشت که در ظرف ۲۴ ساعت
 باید حکم بموقع اجراء آید.



لوی شانزدهم

(۱۸ ژانویه ۱۷۹۳)

سه روز قبل از سیاست در سن ۳۹ سالگی

روز یکشنبه ۲۱ ژانویه در میدان لوی پانزدهم که آنوقت میدان انقلاب نام
 داشت و امروز بمیدان کنکورد معروف است در میان فوجی از لشکریان و گارد
 ملی کیوتین را رو بطرف قصر تویلری برپای داشتند، شاه را از محبس (تامپل)

در کالسکه نشانده و با تفاق یک نفر کشیش و دوزاندارم سیاستگاه آوردند، لوی شانزدهم در ساعت ده بکشتنگاه بالا رفت، سعی کرد با مردم که در پشت سر نظامیان ازدحام داشتند سخنی بگوید، صدای طبل بانگ او را مضمحل ساخت و کلامش شنیده نشد و با طمأنینه و امیدواری کاملی که از خواص مسیحیان است جهان را بدرود گفت.

نتایج سیاست

شاه

نمایندگان کنوانسیون میخواستند با کشتن لوی شانزدهم بازگشت بسلطنت را بکلی ممنوع و غیر ممکن ساخته و پادشاهان اروپا را بترسانند یعنی سر پادشاهی را بیای آن سلاطین افکنده درس عبرتی بآنها بدهند. اما نتایج قریبه این اقدام آن شد که خطرات فرانسه مضاعف و شدید شد، در ظرف چند هفته جمیع دول معظمه اروپا مثل اتریش و پروس و روسیه و انگلستان و اسپانیا و هلاند و ایتالیا متحد شدند، در ولایت و آنده صدهزار دهقان قیام کردند، دومیوریه که از سرداران قشون بود برخلاف مجلس کنوانسیون برخاست و عازم تسخیر پاریس شد لکن افراد قشون ابراز وطن پرستی کرده از اطاعت او خوشبختانه سرپیچیدند (۲۵ مارس - اول آوریل).

برای جلوگیری از این اشکالات مجلس کنوانسیون او امر ذیل را صادر کرد: تشکیل سیصد هزار قشون، انعقاد کمیته امنیت عمومی که کارشان دستگیری مظنونین بود، تأسیس محکمه انقلابی برای محاکمه متهمین (۱۰ مارس ۱۷۹۳)، تشکیل کمیته نجات ملی که برای دفع دشمنان داخلی و خارجی احکام استبدادی و قطعی صادر میکرد. رئیس حقیقی این کمیته دانتون بود، علاوه بر این احکام مجلس کنوانسیون حکم قتل مهاجرین و روحانیون ضد مشروطه را صادر نمود.

منازعه

فرقه های

سیاسی

این احکام را مجلس پس از مناقشات و منازعات بسیار شدید میان فرقه ژیروندن و مونتانیار وضع و صادر نمود، ژیروندنها برای اینکه مارا را بیای محاکمه بکشند مرتکب خطائی عظیم شدند و آن الغاء اصل احترام نمایندگان مجلس بود.

پس ما را را متهم به افروختن آتش جنگ داخلی کردند و بمحکمه انقلابی کشیدند،
 لیکن ما را تبرئه شد و با افتخار و احترام تمام او را بمجلس وارد کردند. از این
 تاریخ ما را و روبس پیر با اعضاء بلدیۀ پاریس بقطع رشتۀ حیات فرقه ژیروندن کمر
 بستند و بر هیچ چیز آنها ابقاء نکردند، حزب ژیروندن کمیته ای مرگب از دوازه
 نفر انتخاب کرد که اعمال بلدیۀ را تفتیش نموده و احکام خلاف قانون صادره از آن
 مؤسسه را مورد تحقیق قرار دهند، بحکم این کمیته یکی از اعضاء مهم بلدی
 را که هبرت نام داشت و مدیر جریده مهمی بود توقیف کردند، در ۲۵ مه جمعی
 بتحریر هیئت بلدیۀ به تقاضای رهائی هبرت آمدند و تهدید کردند و یکی از
 نمایندگان ژیروندن که ریاست مجلس کنوانسیون داشت موسوم به ایسنار (۱) با
 لحنی تهدیدآمیز استدعای آنها را رد نمود و گفت: «اگر بوسیله این شورشائی که
 هر روز تجدید میشود لطمه ای بنمایندگان ملت وارد گردد من اینک بنام تمام فرانسه
 اخطار میکنم که اوضاع چنان خواهد شد که برای یافتن محل کنونی شهر پاریس
 بایستی مدتی در اطراف رود سن تفحص نمود» این تهدیدی بود نظیر تهدیدات برونسویک
 که از دهان حزب ژیروندن خارج شد، فرقه مقابل همانقسم که جواب برونسویک
 را دادند جواب ژیروندنها را هم اظهار داشتند.

روز دو شنبه ۲۷ مه کارگران محلات بقصر توپلری روی
 سقوط
 نهاده و نمایندگان مجلس کنوانسیون را که پانزده روز بود در
 ژیروندن ها
 آن محل جای داشتند و ادار بالغاء هیئت دوازه نفری کردند.
 فردای آنروز که فشار کارگران تخفیف یافت مجدداً مجلس هیئت مزبوره را دایر
 کرد، پس روز جمعه ۳۱ مه فرقه کمون اعلان شورش عام داد و بدون مجوز قانونی
 مستقیماً فرمانده قوای پاریس را انتخاب و تعیین کرد، این شخص هانریو (۲)
 نام داشت که سابقاً عضو مالیه و دارای سابقه بد بود، اخیراً بسلطانی گارد رسید
 و از دوستان و فدائیان روبس پیر محسوب میگشت، سپس فرقه کمون ژاندارم ها

(۱) - Isnard

(۲) - Hanriot

را سوگند وفاداری داد و برای عمله ای که مسلحاً در مراکز شعب و حوزه ها
بماند روزی ۴۰ شاهی مواجب مقرر داشت، باین ترتیب قشون شورشیان در همان
روز مجدداً مجلس کنوانسیون را مورد هجوم قرار داد و الغاء هیئت ۱۲ نفری
را بر مجلس تحمیل کرد.

معذلک تا زمانی که وکلای ژیروندن در مجلس باقی بودند باز ممکن بود صاحب
نفوذ و اقتدار از دست رفته خود بشوند و میتوانستند بایالات و ولایات مراجعه
کرده و آنانرا بر خلاف فرقه کمون پاریس که نسبت باحترام نمایندگی ملت اهانت
کرده بودند برانگیزند، دو روز بعد کمون با هشتاد هزار نفر و شصت توپ اطراف
قصر توپلری را گرفت و توقیف و تسلیم ۲۲ نفر از نمایندگان فرقه ژیروندن را
تقاضا کرد، مجلس بنای مقاومت گذاشت و مقرر داشت که نمایندگان مجتمعاً از
مجلس خارج شوند لکن هانریور رئیس قوای پاریس آنها را مانع شد، هرودورسشل (۱)
رئیس مجلس پرسید: «مردم چه میخواهند؟ آیا مجلس ملی منظوری جز سعادت
ملت دارد؟» هانریو جواب داد: «مردم برای شنیدن الفاظ قیام نکرده اند، ملت
میخواهد حاکمیت خود را ثابت کند، باید سی و چهار نفر از نمایندگان مقصر را
تسلیم کنید» چون نمایندگان اظهار مقاومت کردند هانریو رو بجانب رؤساء
قشون خود کرد و گفت: «توپچیان پشت توپ خود حاضر شوید!» مجلس تسلیم
شد و ۲۹ نفر از اعضاء خود را باختیار مردم پاریس گذاشت که در منازل خودشان
تحت نظر نگاهدارند، از این واقعه بعد فرقه مونتانیار بر مجلس تسلط تام یافت.
قانون اساسی
چون خبر استیلاي مردم بر مجلس ملی در ایالات و ولایات
شایع شد در بعض نقاط که افکار مسالمت آمیز و ضد انقلاب
۱۷۹۳
نفوذ داشت مخالفت کامل نسبت بر رفتار کمون پاریس شروع گردید،
در اوایل ماه ژون ۱۷۹۳ عده ایالاتی که بر ضد پاریس قیام مسلح کردند با ولایات
وانده که سابقاً نهضت نموده بودند به ۶۳ ایالت بالغ شد.

فرقه مونتانیار برای تخفیف سورت هیجان مردم و خلع سلاح ایالات در ظرف ۱۳ روز قانون اساسی جدیدی که طرح آنرا هرود و سشل تهیه دیده بود بتصویب مجلس رسانید.

این قانون که از امتیازات مختصه آن تفویض حق انتخاب يك درجه و عمومی بود بیش از پیش موجب عدم مرکزیت شد، قوه مجریه را مخونمود و مستلزم عدم اعتماد مردم نسبت باولیاء امور گردید و حق شورش را لازمترین و مقتضیترین حقوق ملت شمرد، بعبارة آخری بمردم در هر مورد حق داد که اگر دولت حقوق ملت را نقض نماید دست بانقلاب بزنند، باین ترتیب قوانین موضوعه مجلس مقنن را هم بتصویب عمومی ملت موکول ساخت و این را رفراندوم میگویند.

چون قانون ۱۷۹۳ که بقانون سال اول موسوم است حق دخالت و اعمال نفوذ پاریس را از ایالات و ولایات سلب کرد مردم فرانسه آنرا بحسن قبول تلقی کرده از مجلسی راضی شدند و نهیجات فرقه ژیروندن بی اثر ماند و خطر گذشت. حکومت دیکتاتوری هنگامیکه قانون سابق الذکر بتصویب میرسید اوضاع فرانسه در کمال اختلال بود. علاوه بر ۶۳ ایالت شوریده سرحدات مجلس کنوانسیون مملکت هم مضرب خیام دشمنان خارجی شده بود، اسپانیولیها ایالت پیرنه شرقی را تصرف کردند، انگلیسها بندر تولون را در جنوب و بندر دون کرک را در شمال تسخیر نمودند، اطیشیها والاسین و کنده را اشغال نمودند و لشکر پروس قوای فرانسه را بجانب آلزاس عقب نشاند، بارر در اینوقت چنین گفته است: «جمهوری فرانسه مانند قلعه ای محصور است و باید مملکت را مثل سنگری مستحکم ساخت.»

اگر قانون سابق الذکر در اینوقت بموقع اجراء میآمد فرانسه در خطر عظیم میافتاد، پس وکلای ژیروندن باستعانت روبسیر مشغول جلوگیری از اجراء آن شدند و وقتیکه مبعوثان ولایات برای اظهار قبول قانون مزبور به پاریس آمدند آنها را متقاعد کردند که این قانون برخلاف مصالح عمومی است و آنها را واداشتند که

از مجلس تعویق اجرای آنرا تقاضا نمایند. پس در ۱۰ اکتبر ۱۷۹۳ نمایندگان مجلس کنوانسیون قانون ذیل را تصویب کردند که: «حکومت مؤقت فرانسه تا پایان جنگ انقلابی خواهد بود و مجلس کنوانسیون مرکز منحصر بفرد و منبع کل اجرائیات فرانسه محسوب میشود» باین ترتیب حکومتی در فرانسه قایم شد که از سلطنت سلاطین متمرکز استبدادی تر و مطلق العنان تر بشمار میآمد حتی از سلطنت لوی چهاردهم و صدارت ریشلیو هم مستبدتر بود.

حکومت انقلابی مراکز این حکومت عبارت بودند از کمیته نجات ملی و کمیته صیانت عمومی و محکمه انقلابی و هیئت نمایندگان و کمیته انقلابی و دو هزار حوزه فرقه ژاکوبین که مهمترین بار و یاور حکومت محسوب میشدند.

کمیته نجات ملی که در آوریل ۱۷۹۳ بریاست دانتون اداره میشد پس از سقوط حزب ژیروندین تحت قیادت روبس پیر در آمد و چون دانتون از نهضت روز ۲ ژون انتقاد و ملامت کرده بود او را از کمیته خارج ساختند. در ابتداء وظایف این کمیته دفاع مملکت و دفع اجنبی بود لکن چیزی نگذشت که کمیته صیانت عمومی را تحت اختیار و نفوذ خود در آورده و صاحب تمام قوای کشوری و لشکری مملکت شد، بی اجازه او هیچ تصمیمی قابل اجراء نبود، هیئت نمایندگان برگزیده این کمیته و مسئول او محسوب میشدند و بایستی نتیجه اعمال خود را با او اطلاع بدهند.

کمیته نجات ملی مرکب از دوازده عضو بود که برای یکماه انتخاب میشدند لکن مانعی برای تجدید انتخاب آنها نبود، پس چند نفر معین مکرر انتخاب شدند و تا آخر کار عضویت کمیته را داشتند، بعد از روبس پیر معروفترین افراد این هیئت کارنو و سن ژوست و کامبون و بارر بودند که هر يك كاری مخصوص از قبیل امور جنگی و سیاست خارجی یا ارتباط با مجلس ملی را در عهده داشتند. یکی از نمایندگان دولت پروس در ۱۸۱۱ مینویسد: «اعمال کمیته نجات ملی لایق تنقیر و از جار است.

لکن پشت کار و عزم و اراده‌ای که اعضاء آن نسبت بحفظ مصالح وطنی و توسعه قوای ملت خود ابراز داشته اند سزاوار تحسین و تقلید است «

در زیر دست کمیته نجات ملی چندین هیئت فرعی وجود داشت که کار وزراء را میکردند، اگر چه اسماً همیشه وزرائی در مملکت بودند لکن رسماً کارشان با این هیئتهای فرعی بود.

محکمه انقلابی کمیته صیانت عمومی در پاریس و محاکم انقلابی ولایات موظف بکشف دسایس و توقیف مظنونین بودند، محکمه انقلابی پاریس که در عمارت عدلیه مقام داشت مظنونین و متهمین را محاکمه میکرد، این محکمه مرکب بود از سه قاضی که یکی ریاست را در عهده داشت و یک نفر مدعی العموم و دوازده عضو محکمه که بحکم قرعه از میان شصت نفر معین میشدند، این قضات و اعضاء محکمه را مجلس ملی قبلاً انتخاب میکرد، این محکمه خادم و مجری اراده کمیته ها بشمار میآمد و رئیس و مدعی العموم محکمه که از طرفداران روبسیر بودند اوامر او را کاملاً اجراء میکردند. احکام این محکمه بدون استیناف و سریع الاجراء بود، در ساعت ده روز ادعایه بمتهم ابلاغ میشد و بایستی همانروز در ساعت یازده یا دوازده محاکمه صورت بگیرد و تا دو ساعت بعد از ظهر خاتمه یافته در ساعت چهار بموقع اجراء بیاید. در مسائل مهمه و اتهامات عظیمه مدعی العموم که فوکیه نام داشت اعضاء محکمه را بمیل خود باسم و رسم انتخاب میکرد بطوریکه متهم از چنگ آنها خلاصی نداشت و بدون آنکه بتواند دفاع خود را بسمع قضاة برساند محکوم میشد.

هیئت نمایندگان از مساعدان و یاران بسیار مفید کمیته صیانت عمومی هیئتی بود از نمایندگان مجلس کنوانسیون که مخصوصاً برای مساعدت با کمیته معین میشدند و بسرحدات و اردوگاه ها و ایالات و ولایات بتفتیش میرفتند. کارنو^(۱) ریاست پیاده نظام و اتینی^(۲) را داشت، مرلن دوتیون-ویل^(۳) بمدافعه شهر مایانس مشغول بود. سن ژوست و لوبا مواظب کارهای قشون

(۱) - Carnot

(۲) - Wattignies

(۳) - Merlin de Thionville



محکمه انقلابی

آزاد بودند و افراد نظام را بسخت ترین مشق های جنگی و امیداشتند، در شهر نانت کاریه از کثرت قساوت قلب و خونریزی فرانسه و تاریخ را بدشت انداخت .

مجامع عمومی حوزہ های فرقه را کوبین که بنام مجامع عامه موسوم شده بودند با کمیته نجات ملی مساعدت میکردند، افرادیست منتخبه نمایندگان از این مجامع دستور کار و اطلاع کسب مینمودند، این مجامع در محل مراقب سربازانی بودند که بمنازل خود مراجعت میکردند و احوال آنها را ببلدیہ شهرها اطلاع میدادند و از طرف بلدیہ حتی المقدور در تحقیق اعمال و احوال و حساب سربازان سعی میشد . مجامع مزبور احکامی هم صادر میکردند مثلاً بامر آنها کلیسای دهات بسته میشد و دکان خبازی توقیف میکردید، اوامر کمیته مرکزی نجات ملی

بواسطه این مجامع عامه و بوسیله مأمورین مخصوص که در هر بلدیّه مقام داشتند در سرتاسر مملکت حتی در قری و قصبات دور دست نافذ و جاری شد.

کارهای کمیته نجات ملی برای مقاومت با خطرهای داخلی و خارجی کمیته نجات ملی و مجلس کنوانسیون اقداماتی کردند از اینقرار: تجهیز عمومی مملکت (۱۶ او)، استقرار اجباری از اغنیاء بمبلغ يك ميليارد (۲۸ او)، وضع قانون مظنونین (۱۷ سپتامبر)، قانون حدّ اکثر (۲۷ سپتامبر). بنابر قانون تجهیز عمومی مملکت ۸۰۰،۰۰۰ نفر حاضر جنگ شد بموجب قانون حدّ اکثر میزان اعلاّی فروش اجناس معلوم گردید که تجّار نتوانند ملزومات و مایحتاج عمومی را بهر قیمتی بخواهند به عرض فروش گذارند. زیرا که قحط و غلا و کمیابی نان و گوشت بجائی رسیده بود که یکی از نمایندگان بمجلس پیشنهاد کرد حکم پرهیز عمومی صادر شود (آوریل ۱۷۹۳) این قحط و غلا در پاریس بلکه در سرتاسر فرانسه حکمفرما بود. مطابق قانون حدّ اکثر بایستی تجّار صورتی از اجناس و قیمت آنها را ببلدیّه بدهند و بحکم بلدیّه تجّار مجبور بتهیّه جنس و فروش بودند و اگر مخالفتی میورزیدند جزء مظنونین بشمار آمده و مورد تعقیب واقع میشدند، هر کس مرتکب احتکار جنس میشد محکوم باعدام میگردد.

ترور بزرگترین وسایل حفظ اوضاع ترور و خونریزی بود، کمیته نجات ملی و کنوانسیون برای اینکه تمام اهالی را از راهرب و وحشت و ادا ریجنگ باخارجیان کنند متوسل به ترور شدند، یکی از وکلای بیووارین^(۱) نام میگفت «باید من بعد شمشیر داموکلس^(۲) در فضای فرانسه حرکت کند» و شویت میگفت «باید ترور را جزء دستور روزانه قرار داد.» قانون مظنونین مقرر داشت که: «اشخاصی که برخلاف آزادی اقدامی نکرده اند لکن بنفع آزادی هم قدمی برنداشته اند در ردیف خائنین درجه اولی محسوب خواهند شد» تفنیش منازل و توقیف مردم شروع شد و محکمه انقلابی هر روز جمعی را بیای سیاستگاه روانه میداشت.

اولین شخص معروفی که بقتل رسید ماری آنتوانت ملکه فرانسه بود، او را از اولادش جدا کردند و دوماه در يك زندان تنگ و تاریکی شبیه بسرداب در قصر عدالت نگاهداشتند، محاکمه بطور ناشایست و ننگ آوری شروع و ختم شد، اعضا محکمه خاصه هبرت که از فرقه کمون بود در صدد بی آبرو کردن و هتک شرافت ملکه برآمدند و عاقبت جز خودکشی را رسوا و بدنام نساختند، او را بنام «زوجه کاپت» خواندند، یکی از قضاة او را «حیوان وحشی درنده که قسمت اعظم مملکت را خورده است» نامید، باری ملکه پس از ۲۰ ساعت محاکمه محکوم و درظهر ۱۶ اکتبر سیاست شد.

پس از ملکه بی لی کلانتر سابق پاریس و دوک دورلئان محکوم شدند، این دوک دورلئان نماینده مجلس بود و در دادن رأی قتل لوی شانزدهم پسر عم خود شرکت جسته بود، بعد نوبت چند نفر از نمایندگان فرقه ژیروندین رسید که چندی قبل حبس شده بودند، حزب ژاکوبین از مجلس تقاضا کرد که در موقع محاکمه این چند نفر محکمه معطل و منتظر طئی مقدماتی که موجب انزجار خاطر و انقباض وجدان میگردد نشود، مقصودشان از این عبارت آن بود که محکمه از استماع شهادت شهود و دفاع وکیل مدافع صرف نظر کند. از ۶ آوریل ۱۷۹۳ تا ۲۷ ژوئیه ۱۷۹۴ ۲۵۹۶ نفر سیاست شدند، در سرتاسر فرانسه اگر حساب کنیم ۱۲۰۰۰ نفر بقتل رسیدند که از آن جمله سه هزار عملة و چهار هزار دهقان بودند، علاوه بر این ها در بعض ایالات گروه گروه مردم را اعدام میکردند که اگر آنها را بنخواهیم بشمار آوریم از امکان خارج است. در شهر لیون فوشه و کولودر^(۱) بوا (۱) بعض ایام دویست نفر محبوس را یکدفعه تیر باران میکردند، در شهر نانت کمیسیون نظامی ۱۵۰۰ نفر را هدف تیر قرار داد و کاریه نام باستعانت گروهی قاتل و جلاد و سارق بدون محاکمه و باز پرس قریب ۵۰۰۰ نفر را در ظرف هفت ماه در آب لوار غرق کرد که ۸۰۰ تن از آنها در يك شب غرق شدند، این شخص بر اطفال هم رحم

نیاورد، بکروزسید بچه را بآب انداخت. کثرت اجساد بدرجه‌ای بود که امواج رودخانه عدهٔ کثیری را بساحل افکند و آب بکلی مسموم شد بنحوی که بلدیّه از خوردن ماهی آن رودخانه مردم را ممنوع داشت.

فرقه‌های جدید
در اواخر سال ۱۷۹۳ بنیروی سرداران قشون و همت مدیران مملکت خطر خارجی و داخلی بر طرف شد، قشون پروس و اطیش بعد از جنگ ویسمبورک و جنگ وانگنی مغلوب و

از سرحد دور شدند، شهرهای لیون و تولون باز بدست فرانسویان آمد، شورشیان ایالت وائده مغلوب گشتند، بعد از این فتوحات دانتون ملاحظه کرد که ادامه خونریزی و ترور لزومی ندارد و باید عدل و امن را شامل عموم مردم نمود، کامی-دمولن دوست دانتون در روزنامهٔ خود موسوم به ویوکوردلیه تقاضای تشکیل هیئتی بنام «انجمن رحمت» کرد، جمعی از حزب مونتانیار هم با آنها موافقت کرده و فرقهٔ جدیدی بنام اعتدالیون و بخشاینندگان تأسیس کردند.

فرقهٔ آراژه
بالعکس فرقهٔ دیگر قیام کرد که سیاستها و خونریزیهای سابق را کافی ندانسته تقاضای ترور و کشتار جدید میکردند، رؤساء و حزب ضد مذهب این حزب که از فرقهٔ کوردلیه منشعب شده بود عبارت بودند از شویت و یکی از اعیان پروس تابع فرانسه که او را خطیب نوع بشر مینامیدند و مخصوصاً هبرت در این حزب مقام عالی داشت، این شخص در سوابق ایام بمشاعل ناشایست و بیست مشغول بود، سپس روزنامه نویس شد و جریدهٔ خود را پردوشن نام نهاد، بواسطهٔ تشدد و هتاک که در جریده میکرد طرف توّجه عامه شد و بمعاونت رئیس فرقهٔ کمون نایل گردید.

اما فرقهٔ آراژه نظری فلسفی و دعوی عقلانی داشتند و طالب الغاء مذهب کاتولیک بودند، ابتداء درصدد تغییر تقویم برآمدند، هفته را ملغی ساختند و بجای آن ماه را بسه عشر تقسیم نمودند و روز آخر هر دهه را عشر نام دادند و بجای روز یکشنبه تعطیل قرار دادند، اسامی بزرگان مذهب و روحانیون را از میان برده اسم

میوه و سبزی و گل و گیاه را متداول داشته ، اعیاد مذهبی را نسخ کردند ، تقاضا داشتند که هر کس روزیکشنبه یا در سایر اعیاد دینی تعطیل کند دولت او را بجهس بفرستد و مناره های ناقوس را خراب کنند ، باین عنوان که مناره های مزبور بر سایر عمارات مشرف هستند و این منافی اصل مساوات است . این فرقه منکر خدا بودند و پرستش عقل را میخواستند بجای عبادت پروردگار معمول بدارند ، روزدهم نوامبر ۱۷۹۳ در کلیسای نوتردام جشن بزرگی بنام آزادی و عقل گرفتند و در روی محراب بجای مجسمه مریم مجسمه عقل را بصورت رقاصه نمایش خانه نصب کردند ، چند روز بعد فرقه کمون مقرر داشت که جمیع کلیساها را ببندند و روحانیون را اعم از مشروطه خواه یا ضد مشروطه ملزم بترك آداب دینی و مجبور بخلع علائم کشیشی کنند ، مجلس کنوانسیون تابع عقاید فرقه آنرازه گردید و آنانرا در مخالفت و استهزاء مذهب تأیید نمود ، این حال باقی ماند تا روبس پیر قیام نمود و آن را خاتمه داد .

اضمحلال فرقه
آنرازه
رویس پیر تابع اقوال روسو بود و بخدای یگانه اعتقاد داشت ، بنا بر این وجود حزب ضد مذهب را برای مصالح جامعه مضر میدانست ، پس حزب اعتدالیون را بر ضد آنها برانگیخت ، از

طرف دیگر روبس پیر با اعتدالیون هم مخالفت داشت زیرا که کامی دمولن و دانتون که قائد آن فرقه بودند با وی عداوت میورزیدند و لحن آمرانه و کلمات حکیمانه او را مسخره میکردند ، همچنین روبس پیر از شهرت فوق العاده و قبول عام دانتون خشمناک بود و بر او حسد میبرد پس بر آن شد که هر دو فرقه مخالف را از میان بر دارد و بکمک کوتون و سن ژوست در ظرف دو ماه بمقصود نایل گردید .

برای مغلوب ساختن فرقه آنرازه قحط و غلارا بهانه قرار دادند زیرا که در این وقت (زمستان ۱۷۹۴) شهر پاریس مثل بلاد محصوره در مضیقه بود ، ارزاق را بمیزان معین توزیع میکردند ، بهر شخص یکمن گوشت میدادند که تاده روز قوت خود قرار دهد ، پس شهرت دادند که مسبب این قحطی فرقه آنرازه است که میخواهند

ملت را در تنگنای کرسنگی افکنده و تولید نهضت و شورش عمومی کنند که منجر
 بقتل عموم نمایندگان کنوانسیون بشود. در ۱۴ مارس رؤساء آن فرقه را دستگیر و در
 ظرف ده روز همگی را بقتل رسانیدند، فرقه کمون باین ترتیب مضمحل شد و بجای
 آن کمون جدیدی تأسیس یافت که اعضاء آن از فدائیان روبسیر محسوب میگشتند.
 شش روز بعد اعتدالیون بتهمت سعی در تجدید سلطنت توقیف
 گردیدند (۳۰ مارس) بدانتون خبر رسید که چه واقع خواهد
 شد لکن او جواب داد « سیاست شدن بهتر از سیاست کردن
 است » و بآنان که وی را دعوت بفرار میکردند گفت: « به ! آیا وطن را میتوان
 بکفش خود بسته همراه برد ! »

یک هفته نگذشت که قضیه تعقیب و تحت محاکمه درآمد، این عمل بهترین مثال عدالت
 دروغی و محاکمه مصنوعی است، از همان جلسه دوم کلام دانتون چنان در حصار تأثیر
 کرد که مردم بعد از هر جوابی که متهمین میدادند کف میزدند، حتی قضاة هم متزلزل
 و مردود شده بودند، طرفداران روبسیر میترسیدند که متهمین تبرئه شده و کار
 معکوس گردد و روبسیر دوچار خطر شود، فوکیه تنویل^(۱) تدبیری اندیشید و رفع
 اضطراب کرد باین طرز که بمجلس کنوانسیون اطلاع داد که متهمین مشغول تهییج مردم
 و برانگیختن تماشاگران بر ضد محکمه هستند، بنا بر این خبر دروغ مجلس کنوانسیون
 بر حسب پیشنهاد روبسیر مقرر داشت که دانتون و همراهان او از حضور در جلسه
 محروم باشند و محکمه در غیاب آنها رسیدگی کند، از طرف دیگر فوکیه تنویل چون
 تردید و تشویش قضات را میدید برای رفع نگرانی آنها مراسلاتی نشان میداد که
 حاکی از ارتباط متهمین بابیکانگان و مکانبه آنها بادشمنان مملکت بود، خلاصه روز
 پنجم آوریل ده روز بعد از توقیف دانتون و اتباع و یارانش محکوم و سیاست شدند.
 بعد از مرگ دانتون کسی در مقابل روبسیر باقی نماند، مدت
 چهار ماه زمام اختیار در دست او بود و عملاً فرمانفرمای
 مطلق فرانسه محسوب میشد و در باطن میخواست این حق

فرمانروائی

رویسیر

را برای خود تثبیت کند. روبس پیر اگر چه بعثت خشونت لحن و غرور و بی اعتنائی و احکام قطعیه مردم را منزجر و متنفّر میکرد و بقول لوی - بلان « اتباع روبس پیر عمّال جرم او محسوبند نه دوستان او » معذک شهرت و قبول عامّه فوق العاده یافت تا بجائی که او را معصوم « فساد نا پذیر » لقب دادند. اسباب این نام نیک پرهیز کاری و درستکاری و سادگی زندگانی او بود، روبس پیر در خانه تجاری در کوچه سن هنره منزل داشت، وضع لباس و هیئت او محترم و مؤدّب بود، سخنی آمرانه داشت و همواره کلمات معصومیت و تقوی را بر زبان میراند و از تأثیر اخلاقی این کلمات استفاده میکرد تا روز دهم مه طرفدار سلطنت بشمار میآمد لکن پس از آن چنان درمram جمهوری طلبی راسخ و با حرارت شد که گوئی از اشخاصی است که تازه دینی را پذیرفته اند و تعصب کامل نسبت بآن دارند. مسیو اولار که معتبرترین مورّخ دوره انقلاب فرانسه است میگوید: روبس پیر مردی « مکار و درون پوش و غیر قابل انکشاف » بود. هم او مینویسد: « آن قسمت از روح و اخلاق روبس پیر که در خلال احوالش ظاهر شده است روح صداقت و صراحت جبلی فرانسویان را مسمّم و منضجر میسازد، روبس پیر مردی مزور و درون پوش بود و تزویر و دو روئی را از اصول حکمرانی قرار داد. » غرورش بنهایت کمال بود و مثل مفتشین مذهبی در قرون وسطی گمان میکرد که حقیقت امور همان است که برای او مکشوف است. افکار روبس پیر مأخوذ از آراء روسو بود و چنان در دماغ او تأثیر داشت که آنرا قایم مقام و حی منزل و حقایق ثابتۀ بدیهیه میپنداشت، هر کس در آن عقاید با او شرکت نمیدیست در نظر او دشمن مملکت محسوب میگردد و هر کس بر خلاف آن آراء قیامی میکرد جز مرگ پاداشی نداشت، پس برای ترویج تقوی و عدالت خونریزی و کشتار سابق را مجدداً معمول کرد و باصطلاح مسیو اولار « گیوتین سیاست را برای اصلاح اخلاق و تحسین ارواح بکار برد. » ادامه خونریزی سابق برای روبس پیر دو نتیجه مفیده داد یکی آنکه باینوسیله دشمنان خود را یکن یکن از میان برداشت، دیگر آنکه هر وقت فرمان الغاء

خونریزی را صادر میکرد مورد توجه و محبت عمومی میگردد و او را ناسخ رسوم خونریزی و مبطل اوضاع دهشتناك سابق میشمرند و عموماً سپاسگزار او میشدند .
 عید
 علت آن بدعت عید خدای متعال (۸ رُون) و وضع قانون خدای متعال
 پرربال بود (۱۰ رُون) .

در حق روبس پیر گفته اند که بعض افعالش بکارهای محمد (ص) و برخی باعمال کرُمول شباهت داشت . روبس پیر ناشر تقوی و عفاف بود و استقرار این صفات را منوط باستقرار دین رسمی میدانست ، پس در تاریخ ۸ مه مجلس کنوانسیون را و داشت که قانون ذیل را تصویب کند : « ملت فرانسه بوجود خدای متعال و ببقای نفس ایمان و اعتراف دارد و مردم باید اعیادی برای توجه بخالق و تذکر شرف نفس خود بگیرند . »

یکماه بعد اولین عید خدای متعال با موجود عالی را درپاریس برپا ساختند ، پرگرام و دستور این مراسم را داوید نقاش بدقت تمام مهیا و مدوّن کرد ، روبس پیر که دراینوقت ریاست مجلس کنوانسیون را داشت شخصاً ریاست این جشن را بمعده گرفت ، لباس آسمانی رنگ پوشید و دسته گلی با چند سنبله کندم در دست گرفته از قصر تویلری تا میدان مشق با جماعت حرکت کرد و دو دعا خواند که یکی از آنها را گویند کشیش پیری آبه پروکه نام نوشته بود ، خوانندگان و نوازندگان سرودی که ترجیعش الفاظ « ای پدر عالم ، ای عقل کل » بود مینواختند ، پس روبس پیر بدست خود مجسمه بیدینی را آتش زد .

قانون پرربال
 درروز عید مذکورچند تن ازمکاران روبس پیر طرز حرکات و رفتار روحانی مآب او را مسخره کرده و آن کشیش و دیکتاتور را مورد خنده قرار داده بودند . شب فوشه بجماعت را کوبن چنین خطاب کرد : « بروتوس قاتل قیصر روم که خنجر درسینه پادشاه فرو برد بهترین عبادت را نسبت بخدای متعال بجای آورد . »



رو بس پیر محض
مقهور ساختن
این دشمنان
آخرین خود دو
روز بعد از عید
طرح قانونی
بوسیله کوتون
که از یاران و
معاونین او بود
بمجلس پیشنهاد
کرد که «هر کس
بزور یا بحیله در
صدد امجای
آزادی بر آید به
مجازات خواهد
رسید» کوتون
میگفت: «در این

موقع سستی
جنایت است و
متابع رسومی

ماکسیمیلین «رو بس پیر»
(۱۷۵۹-۱۷۹۴)

از مردان معروف انقلاب کبیر فرانسه است

که موجب تأخیر و تعویق امور است عامه را بخطر میافکند، برای سیاست و تنبیه دشمنان وطن هیچ توقعی جایز نیست، بمحض دست یافتن و کشف هویت آنها باید مجازات پرداخت. «رو بس پیر میگفت قانون پرریال مبتنی بر عدل و عقل است ولی مسیو اولار مورخ سابق الدّ کر آنرا «جلّادی قانونی» نامیده است. خلاصه

بموجب این قانون محکمه انقلابی مطابق استنباطات خود بدون دلایل متقنه و امارات محسوسه حکم میداد و کمترین حکمش اعدام بود، بعلاوه کميته نجات ملی که ریاست آنها با روس پیر بود میتوانست حتی وکلاء مجلس را هم بدون کسب رضایت مجلس کنوانسیون بمحاکمه جلب کند.

خونریزی عظیم در این وقت خونریزی یاترور عظیم شروع شد، در ظرف ۴۷ روز از دهم ژون الی بیست و هفتم ژویه (که در این روز روس پیر از کار ساقط گردید) در شهر پاریس ۱۳۷۶ سر از تن جدا شد و این عدد بیش از قتل هائی است که در چهارده ماه اخیر واقع گردیده بود. از محکومین یکی لاووازیه شیمی دان معروف بود^(۱) که برای انجام امتحانات علمی خود تقاضای مهلت کرد، لیکن یکی از قضاة محکمه جواب داد: «جمهوری فرانسه دیگر شیمی دان لازم ندارد» دیگر از معاریف مالرزب بود که در محاکمه لوی شانزدهم سمت وکیل مدافع داشت و دیگر آندره شینه شاعر شهیر بود که شربت هالاک چشیدند. محکمه فوج مظنونین را بسیاستگاه میفرستاد بدون آنکه در هویت آنها تحقیقی کند مثلاً اگر اشخاصی را هم اشتباهاً بمحکمه میآوردند قضاة بدون تفتیش حال و پرسش اسم آنها را امر با اعدام میداد، گاهی طفلی ۱۷ ساله را بجای پدر بقتلگاه روانه میکردند و زمانی پیر مردی شصت ساله را در عوض جوانی ۲۲ ساله بسیاست میفرستادند، بقول فوکیه تنوبل «امروز سرها مثل الواح سنگی فرو میریزند» در دودوز هفتم و هشتم ژویه ۱۵۰ نفر کشته شدند.

سقوط مقارن این احوال قشون فرانسه پس از فتح نمایان فلوروس نوبت دوم خاک بلژیک را بتصرف آورد، پس از این ظفر معلوم شد که وطن در خطر نیست و قتل و تروری که در پاریس برپا کرده اند موجب مجوزی ندارد، مردم پاریس شورش کردند و گفتند از بوی دار سیاست مشمئز شده ایم، دوام ترور بعالت حس کینه جوئی و غرض شخصی روس پیر است.

(۱) - به کراور صفحه ۲۹۵ رجوع شود

گروهی از نمایندگان که غالباً عضو کمیته صیانت عمومی و کمیته نجات ملی بودند چون میدانستند که روبس پیر بر آنها رحم نخواهد کرد و دمار از روزگارشان بر خواهد آورد پیشدستی کردند و این هیجان ملی را بهانه قرار دادند که شرّ روبس پیر را دفع کنند. دوستان و یاران هبرت و دانتون کمیته سّری در آخر ژویه تشکیل دادند، اغلب اعضاء این کمیته مظنون و متّهم بودند و روبس پیر خیال تعقیب آنها را داشت پس در همان با حزب بیطرف مجلس سازش کردند، این حزب که در وسط جای داشت و همواره طرفداری از روبس پیر میکرد در این موقع از دوام قتل و خونریزی بتنگ آمده بود، این جماعت اگر چه اغلب مرتکب قتل هم شده بودند لیکن در اینوقت طرفدار امنیت و آرامش شدند.

این جدال سه روز طول کشید، روز جمعه ۲۵ ژویه که روبس پیر در مجلس حاضر نبود بارِ خطابهای قرائت کرد مشتمل بر ملامت و عیبجوئی از مردمانی که در صدد سفاکی و سختگیری جدیدی نسبت بمردم هستند، مجلس رأی داد که این خطابه را طبع نموده بکمون بفرستند، چون روبس پیر از این واقعه خبر یافت روز ۲۶ ماه بمجلس حاضر شد و نطقی مفصل که بزحمت و دقت بسیار فراهم و آماده کرده بود ایراد نمود و مکرّر خود را بصفت « غلام آزادی » و « شهید زنده جمهوری » خوانده و کمیته ها را هم متّهم ساخت که در پی فشار آوردن بر مجلس هستند و درخواست کرد که کمیته ها را از مردمان فاسد که مشتی دزد و خائن هستند پاک و مصفا سازند، چند تن از معاریف مثل فوشه و بیوارین و کارنو و کامبون را در ردیف این دزدان میخواند. حزب بیطرف باز تحت تأثیر نطق روبس پیر واقع شده و اشدّت کف زد، لیکن کامبون در جواب اعتراضات مؤثره کرد و مجلس رأی خود را اظهار نمود و این نخستین دفعه ای بود که روبس پیر در مجلس مغلوب میشد.

دو حزب مخالف در روز و شب ۲۶ و ۲۷ مشغول تهيّه وسایل جنگ شدند و خود را مهیای جدال میکردند، روبس پیر با تفاق سن ژوست بکلوب را کوبن ها رفته مجدداً نطق خود را قرائت نمود، اهل این کلوب برای او دست زدند و دشمنانش

را از قبیل بیووارین و کلو دربوا را از محفل خارج نمودند، روبس پیر در این کلوب طرفداران بسیار پیدا کرد و کون هم که اکثر اعضایش هوا دار بلکه دست نشانده او محسوب میشدند بوی وعده مساعدت کامل دادند، از طرف دیگر دشمنان روبس پیر مثل تالین و فوشه و باراس مشغول ملاقات و جلب مساعدت رؤسای فرقه بیطرف شدند و هریک قسمتی از کار را بعهده گرفت، کلو دربوا و بیووارین هم که از کلوب را کوبن طرد شده بودند بسه نفر فوق ملحق گشتند.

روز یکشنبه ۲۷ رویه (یکشنبه ۹ ماه ترمیدور) که کرما بنهایت شدت رسیده بود سن روست بکرسی نطق در مجلس بالا رفت و بخواندن اتهام نامه‌ای که بر ضد کلو دربوا و بیووارین تهیه دیده بود مبادرت ورزید، لیکن تالین کلام او را قطع کرد و ویرا از منبر خطابه فرود آورد و خنجری از زیر لباس کشیده در هوا حرکت داد و قبل از آنکه روبس پیر مجال سخنی بیابد تقاضا کرد که مجلس این «کرمول جدید» را بمجازات خود برساند. روبس پیر مکرر سعی کرد که سخن خود را بسمع حضار برساند، دونه از وکلاء که بنوبت ریاست جلسه را داشتند یکی کلو دربوا و دیگر توریو از دوستان داتون چنان زنگ ریاست را بصدا میآوردند که فریادهای روبس پیر محو و بی تأثیر میشد، مجلس هیچانی فوق العاده یافت، از هر جانب فریادهای مدهش بلند بود، عاقبت نمایندگان رأی دادند که هانریو و دوما که دوستان روبس پیر بودند توقیف شوند بجرم اینکه بر ضد مجلس کنوانسیون اقدام کرده‌اند، روبس پیر در اینوقت با کوشش فوق العاده فریاد برآورد: «ای رئیس مردم! کسان آخر اجازه سخن بمن میدهی؟!» لیکن کلامش بی تأثیر شد و در حدود ساعت پنج و نیم در میان فریاد پست باد ظالم او نیز محکوم بتوقیف گردید، برادرش روبس پیر جوان و سن روست و لوبا و کوئن هم بنا بر تقاضای خودشان بزندان رفتند و مقرر شد که عجله در لو کسامبورک محبوس باشند تا بعد بمحکمه انقلابی تسلیم گردند.

روبس پیر معذلت امیدوی قوی داشت و اعضاء محکمه را از طرفداران خود

میبینداشت و خود را تبرئه شده میدانست، لیکن بعلمت خطای دوستانش که در کمون بودند کار روبس پیر دوچار وخامت گردید.

کمون بمحض شنیدن خبر توقیف روبس پیر اعلان شورش داد و محبوس را از لوکزامبورگ خارج و بعمارت بلدیه وارد ساخت و مهمیای هجوم بمجلس کنوانسیون شد، مجلس بخشم آمد و روبس پیر و اعوان او را از حمایت قانون خارج ساخت یعنی بدون محاکمه و رسیدگی بایستی توقیف و سیاست شوند.

مقدمات جدال فراهم گردید، یاران روبس پیر در مقابل بلدیه اجتماع کردند، کنوانسیون ژاندارمری و قسمتی از گارد ملی را در عمارت توپلری تمرکز داد، اما روبس پیر جرئت حمله نکرد و طرفداران خود را در همان محل که بودند نگاهداشت، در حوالی نصف شب بارانی سیل آسا شروع بیابیدن کرد و هواخواهان روبس پیر که دستور معینی نداشتند کم کم متفرق گشتند، دو ساعت بعد از نصف شب قشون مجلس بسرکردگی باراس و مرلن دوتیون ویل خود را بعمارت بلدیه رسانیدند و میدان را خالی یافته بمحاصره پرداختند و بدون هیچ مقاومتی دوستان روبس پیر را گرفته و خود او را هم دستگیر کردند، یکنفر ژاندارم مدد نام بضرب گلوله طپانچه چانه او را خرد کرد، عصر همان روز در ساعت هفت و نیم گیتوین را که در وئسن بود بمیدان لوی نائزدهم آورده و روبس پیر و برادرش و سن روست و کوئن و هانریو و غیره را در میان فریاد های شادمانی و کف زدن مردم سیاست کردند، مقتولین این ساعت ۲۲ نفر بودند، فردای آن روز هم ۷۰ تن و پس فردا سیزده نفر را اعدام کردند.

عکس العمل
ماهِ تَرِ می‌دور
اگرچه سقوط روبس پیر در نتیجهٔ مساعی چند تن تروریست بود لیکن این واقعه موجب اختتام ترور و خونریزی گردید زیرا که در این وقت افکار عامه برخلاف قتل بود و فتوحات لشکر فرانسه در خارج هم اختتام این امر را ایجاب میکرد. پس مقررات انقلابی که از جانب مجلس کنوانسیون وضع شده بود رفته رفته نسخ و الغاء شد، این

عکس العمل که در ماه ترمیدور شروع شد تا شش ماه طول کشید (او - دسامبر ۱۷۹۴) کمیته نجات ملی از اختیارات خود محروم ماند و جز در امور جنگ و سیاست خارجی دخالتی نداشت و تحت نظر مجلس قرار گرفت، کمیسرهای کنوانسیون جانشین کمون شدند، قوانین و مقررات انقلابی یکان یکان ملغی گردید و احکامیکه در تعقیب و مجازات روحانیون و نجباء صادر شده بود نسخ شد، اشخاصی مثل کاربه و فوکیه تنویل که خونریزی فراوان کرده بودند بمجازات رسیدند و کلوب را کوبن ها که مرکز انقلاب و ترور بود بسته شد.

نهضت
شاه طلبان

در این وقت جمعیت شاه طلب در پاریس تشکیل شد، این جماعت خود را جوانان «طلائی» میخواندند و از جوانان اصناف توانگران و ظریفان محسوب میگشتند، ابتداء مرام خود را پنهان نموده و جمهوری طلب معتدل خود را معرفی کردند و با را کوبن ها و فرقه وطن خواهان نزاع در پیوستند، چون قوت یافتند در مجلس و کمیته تأثیرات عظیمه بخشیدند.

آخرین ایام
شورش ملی

دهقانان محلات اطراف پاریس که مبتلا بفقر و قحط بودند از این شورش جدید استفاده کردند و مجلس را متهم ساختند که با فرقه شاه پرستان همدست شده میخواهد ملت را از کرسنگی هلاک سازد و گفتند اگر قانون اساسی سال ۱۷۹۳ کاملاً بجزی شود مردم از سختی رهایی خواهند یافت. پس ملت در روزهای اول آوریل و بیستم مه ۱۷۹۵ شورش کرد و این آخرین روزهای مداخله مردم در امور بود. در روز اول آوریل نسوان پاریس بمجلس حمله برده و فریاد برآوردند: «نان و قانون ۱۷۹۳» مرتجعین از این غوغا و شورش استفاده کرده حکم تبعید چند نفر از اعضاء سابق کمیته را از مجلس صادر کردند از قبیل بارِر، بیووارن و کولو دِربوا.

شورش روز اول
پریال

یکماه و نیم بعد از واقعه فوق مردم بتحریک گروهی از نمایندگان مجلس شوریدند، قصد نمایندگان تجدید حکومت انقلابی و منظور مردم رفع قحط و غلا بود. در شب ۱۹ مه مردم محله سنت

آنتوان و سن مارسو هر تفي ۶۰ گرام نان بدست آورده بودند، شورشیان بمجلس روی نهاده یکی از وکلای فرو (۱) نام را کشته سرش را برنیزه افراشته و از مقابل بواسی دانکلا (۲) رئیس مجلس عبور دادند که بدون تغییر سیما سلامی داد و ساکت ماند. مجلس اجباراً رأی داد که قانون ۱۷۹۳ مجدداً مجری شود و کمیته جدیدی بنام کمیته اجرائی تأسیس گردد. لکن در حوالی نصف شب بانگ طبل گارد ملی بلند شد و شورشیان فرار اختیار کردند. مجلس فوراً نمایندگان را که با شورشیان هم‌دست بودند محکوم ساخت و دوفتر از آنها قبل از صدور حکم خود را کشتند. شورش سه روز طول کشید، برای رفع غائله مجلس مجبور با حضار قشون شد و این نخستین مداخله لشکریان فرانسه در امور سیاسی محسوب میگردد، روز ۲۳ مه که قشون میخواست محله سنت آنتوان را بتوپ ببندد شورشیان تسلیم شدند و اسلحه را از دست نهادند، فقط در محلات مرکزی پاریس گارد ملی مسلح باقی ماند و افراد این گارد اکثراً شاه پرست بودند.

ترور ابیض فرقه مرجع مجلس مطلق العنان شدند و حکم اعدام کلیه اعضاء کمیته های سابق را صادر نمودند باستثنای کارنو که او را بانی و مؤسس فتح و ظفر خوانده و از قتل او صرف نظر کردند. در تمام فرانسه ارتجاع شروع شد خاصه در جنوب که مردم بیشتر مایل بسطنت بودند، در همه جا قتل عام تجدید شد، گروهی از ژاکوبین ها بقتل رسیدند، در این موقع لوی هفدهم وفات یافت و کنت دوپروانس خود را لوی هیجدهم لقب داده اعلامیه صادر کرد و خود را سلطان فرانسویان خواند. در سواحل غربی جمعی از مهاجرین بوسیله کشتی دولت انگلیس قدم بخاک فرانسه نهادند ولی هوش (۲) سردار انقلابی آنها را شکست داد، مجلس قانون ضد مهاجرین را بموقع اجراء گذاشت و هزار تن از آنها را که در جنگ با هوش گرفتار شده بودند گلوله باران کردند.

احکام دوئلت مجلس از ظهور فرقه مرجعه هراسان شده و کمربدفاع جمهوری بست و چون قانون ۱۷۹۳ را بکلی غیر قابل اجراء میدید

(۱) - Féraud

(۲) - Boissy d'Anglas

(۳) - Hoche

بر آن شد که قانون جدیدی بنام قانون سال سوّم وضع نماید.

در قانون انتخابات تجدید نظر شد، انتخابات عمومی مستقیم نسخ و شرایطی سخت تر از شرایط سنه ۱۷۹۱ برقرار گردید، نمایندگان آینده فرانسه از طرف جمع قلیلی توانگران و ثروتمندان منتخب شده و زمام امور در دست عده قلیلی میافتاد که ضد انقلاب و طرفدار سلطنت بودند.

برای جلوگیری از این پیش آمد مجلس کنوانسیون مقرر داشت که دو ثلث از نمایندگان آینده باید از میان وکلاء حاضر مجلس مجدداً انتخاب گردند و انتخاب آنها هم باختیار مجلس خواهد بود.

۱۳ ماه و اندمیر حکم موسوم بدو ثلث امید شاه پرستان را بکلی مبطل بیأس نمود پس متشبث بقوه قهریه شدند، اعلانی باین مضمون بر مغلوبیت در و دیوار چسبانیدند: «ای ملت فرانسه باز دین و شاه خود شاه پرستان را دریاب تابنان و امان برسی.» در روز پنجم اکتبر ۱۷۹۵

(۱۳ و اندمیر) لشکری از شورشیان مرگب از بیست هزار نفر بمجلس کنوانسیون حمله و درش لیکن سردار بیست و شش ساله ای موسوم به ناپلئون بناپارت افواج شورشیان را دفعتماً متوقف ساخت، این سردار را باراس که با پنج هزار نفر متکفل حفظ مجلس بود بمعاونت خود برگزیده بود، دو بیست تن از شورشیان بخاک هلاک افتادند، فردای آنروز ژنرال بناپارت حاکم نظامی پاریس شد و در اندک زمانی اسلحه مردم پاریس را جمع کرد و امن و امان استقرار یافت.

سه هفته پس از این واقعه مجلس کنوانسیون کار خود را ختم کرده و باصدای زنده باد جمهوری در روز ۲۶ اکتبر انحلال خود را اعلام کرد.

کارهای کنوانسیون دفاع ملی آنچه بطور خلاصه در باب کارهای کنوانسیون نوشته شد جزئی از اعمال مهمه او محسوب میگردد، کار بزرگ و فوق العاده این مجلس آن بود که در ظرف سه سال از عهده دفاع ملی و تنظیم تشکیلات مملکت کاملاً برآمد.

کنوانسیون هم با شورش داخله وهم با جنگ خارجه سروکار داشت، بایستی افکار انقلابی فرانسه را در خارجه انتشار بدهد و حیثیت و استقلال فرانسه را هم محفوظ بدارد، در سال ۱۷۹۳ شصت ایالت فرانسه بر مجلس شوریدند و قشون دول انگلیس و هلاند و پروس و اطریش و پیمون و اسپانیا بر او حمله ور شدند، لیکن مجلس پس از دو سال جنگ خونین دائمی بنیروی همت و پشت کار بر تمام دشمنان خود ظفر یافت، در آوریل و ژون ۱۷۹۵ با دول پروس و اسپانیا و هلاند در شهر بال عهدنامه با افتخاری منعقد ساخت و بموجب این عهد نامه بلژیک و اراضی یسار رودرن را بخاک فرانسه ملحق نمود و برای دفع انگلیسها با دولت هلاند هم عهد شد و در صدد اتحاد با اسپانیا هم برآمد. در داخله ژنرال هوش با کمال ملایمت و عدالت نایره شورش ایالت و انده را فرو نشانید.

کارهای داخله خدمات این مجلس در داخله مملکت نیز بسیار گرانها بود، مجلس کنوانسیون پرکارترین و فعالترین مجالس فرانسه محسوب میشود، مجلس مؤسسان اگرچه خدمات فوق العاده کرد ولی از آنجا که وجهه همت او تخریب اساس استبداد و قلع ماده فساد سابق بود کمتر بامور اصلاحی نایل گردید، کنوانسیون کارهایی را که او شروع کرده بود خاتمه داد، کنوانسیون بچندین شعبه منشعب میگردد: شعبه تقنینیه، شعبه مالیه، شعبه معارف و تعلیمات عمومی و اگرچه در بعض موارد موافق بانجام کارها نگردید لیکن افتخار شروع امور مفیده باو عاید میشود. اغلب مؤسسات عظیمه فرانسه یادگار دوره کنوانسیون است، راجع بامور مالی بنا بر پیشنهاد کامبون مجلس مقرر داشت که قروض دوره استبداد بر عهده جمهوری است و جزء دیونی است که در نتیجه جنگهای جدید با دول اروپا پیدا شده است و برای تمرکز این دیون دفتر بزرگ دیون و دعاوی را که اساس مؤسسات استقراضیه فرانسه محسوب میشود ایجاد کرد، مقیاس و مقادیر و اوزان فرانسه را اصلاح نمود که امروز به سیستم مطریک معروف و در غالب ممالك متداول است، تعلیم عمومی و اجباری و مجانی ابتدائی از مقررات این

مجلس است که اگر چه بعثت فقدان وجه نتوانست آنرا اجراء کند لکن اصولاً ترتیب آنرا معین کرد. در خصوص تعالیم متوسطه بنا بر پیشنهاد لاکانال^(۱) چندین مدرسه مرکزی دایر نمود که منشاء مدارس متوسطه امروز فرانسه بشمار میآیند، در خصوص تعلیمات عالیّه مؤسسات مهمّه چند ایجاد یا اصلاح نمود از قبیل کلژ دوفرانس، مدرسه السنه شرقیه، دفتر طول و عرض جغرافیائی، موزه. در این مؤسسات علمای بزرگ مانند لامارک، ژوفر و اسن هیلر، ژوسیو، لاسپد^(۲) بتدریس علوم طبیعی اشتغال داشتند. روز قبل از انحلال مجلس کنوانسیون بنا بر پیشنهاد دونو آکادمیهای قدیم را منحل ساخته بجای آن انستیتو دوفرانس را ایجاد کرد، این مؤسسه بسه شعبه تقسیم گردید: شعبه علوم طبیعی و ریاضی، شعبه معقول و اخلاق و علوم اجتماعی، شعبه ادبیات و صنایع مستطرفه و بنا بر قول دونو مؤسسه مزبور «مرکز علوم و فنون و نماینده ادب و هنر» شد.

باتوجه باین مؤسسات عام المنفعه همت توّحش و بربریت توّحش انقلابی را که بمجلس کنوانسیون بسته اند هر شخص منصفی مردود میسازد، شکی نیست که در این دوره مردمان خونخوار و بیرحم بسیار بودند از قبیل یکی از اعضاء انجمن بلدیّه کلرمون فران که میگفت باید کلیسای معروف به «کاتدرال» را که منبع و مخزن تعصب دینی است خراب نمود در صورتیکه کاتدرال مزبور یکی از شاهکارهای صنعتی قرون سالفه است. همان شخص مدّعی بود که وجود کتابخانه ها و مراکز علمی و تابلوهای نقاشی و کلیسا ها و غیره بی معنی و غیر ضروری است و پیشنهاد میکرد که کتب قدیمه را بجوشانند و کاغذ سفید برای رفع احتیاجات جمهوری جدید بسازند، کار عمده کنوانسیون دفع این قبیل پیشنهاد ها و رفع این طرز افکار وحشیانه بود و قانونی برای حفظ آثار قدیمه و ایجاد موزه صنایع فرانسه وضع کرد.

در عهد کنوانسیون خون مردمان بیگناه بسیار ریخته شد و حکومت انقلابی

(۱) - Lakanal

(۲) - Lamarck, Geoffroy, Saint-Hilaire, Jussieu, Lacépède

که کنوانسیون تأسیس کرد اعمال سخت و خونریزی بی اندازه کرد، لکن در نظر کنوانسیون مثل سنای روم صیانت وطن اصل هر قانونی بشمار میآمد و بنابراین یکی از نویسندگان معاصر «مجلس کنوانسیون برای جلوگیری از تجدید استبداد مرتکب مظالم مستبدانه میکردید.» بقول ژنرال تیبو^(۱) که شاهد وقایع بود روزی که مجلس کنوانسیون منحل شد همه کس حتی دشمنان مجلس مزبور هم دریافتند که چیزی عظیم و گرانبها از عرصه سیاست میبرد که جای آن همواره خالی خواهد بود. سی سال بعد در سنه ۱۸۲۵ بریه وکیل دعاوی در محفل بزرگ برازمردمان ضد انقلاب نسبت باعمال کنوانسیون قضاوت تاریخی کرده و چنین گفت: «من فراموش نمیکنم که کنوانسیون وطنم را نجات داده است.»

II

هیئت مدیره

حکومت هیئت مدیره که بموجب قانون سال سوم تأسیس یافت چهار سال دوام کرد از سنه ۲۷ اکتبر ۱۷۹۵ الی نوزدهم نوامبر ۱۷۹۹. در این چهار سال مملکت فرانسه دائماً دوچار اختلال و اغتشاش بود، مایه این انقلابات فرقه دست چپ از بقایای حزب ژاکوبین و فرقه سلطنت طلب بودند که در صدد بدست آوردن زمام امور یا تخریب حکومت موجوده برمیآمدند. هیئت مدیره برای مدافعه خود باعمال قوه نظامی متوسل میگردد، در ۴ سپتامبر ۱۷۹۷ حزب سلطنت خواه و در یازدهم مه ۱۷۹۸ فرقه ژاکوبین را از میان برداشت، در این اوقات فتوحات ناپلئون بنایارت در ایتالیا بجائی رسید که تمام دشمنان فرانسه باستثناء دولت انگلیس ترك جنگ کردند، بنایارت در محل کامپوفورميو^(۲) ۱۶ اکتبر ۱۷۹۷ عهدنامه‌ای با دولت اطریش بست که قرارداد بال را کامل کرد.

اوضاع داخله قرین اختلال و هرج و مرج بود و در ۱۷۹۹ رو بوخامت گذاشت، در این وقت دول اروپا اتحادیه جدیدی بر ضد فرانسه تشکیل داده و

(۱) - Thiébaut

(۲) - Campo-Formio

قشون فرانسه را در ایتالیا و آلمان مقهور ساختند ، خطر خارجی و تجدید حکومت انقلابی در داخله و فساد اخلاق و رشوه خواری عمال دولت موجب شد که افکار عامه بر خلاف هیئت مدیره گردید . سی یس و ناپلئون بنیارت بوسیله کودتای دهم نوامبر (۱۹ برومر ۱۷۹۹) غائله را خامه دادند .

قانون
سال سوم

بموجب این قانون قوه اجرائیه هیئت مدیره رسید ، این هیئت مرگب از پنج عضو بود که سن آنها لااقل از چهل بایستی متجاوز باشد و در هر سه ماه یکی ریاست کند . در سر هر سال نسبت بیک نفر از آنها تجدید انتخاب بعمل می آمد ، برای انتخاب عضو مزبور بایستی مجلس پانصد نفری (مجلس ملی) ده نفر را نامزد کند و مجلس قدما (سنا) یکی از آنها را بعصویت هیئت مدیره برگزیند . دو مجلس مذکور قوه مقننه را در دست داشتند ، سن نمایندگان مجلس ملی لااقل سی سال و سن وکلاء مجلس قدما لااقل چهل سال بود . مجلس ملی موظف بوضع و ابتکار قوانین بود و مجلس قدما حق رد یا قبول قوانین موضوعه را داشت ، امروز هم مجلس ملی و سنای فرانسه بهمین ترتیب تقریباً عمل میکنند . یکی از وکلاء باین نحو بحال مذکور را تعریف کرده است : « مجلس پانصد نفر بمثابه قوه واهمه و متخیله جمهوری است و مجلس قدما بمنزله قوه عاقله آن است . » هر سال يك ثلث از وکلای هر دو مجلس بایستی از نو انتخاب شوند .

نمایندگان بدو درجه و بطرز محدود انتخاب میگشتند ، فرانسویانی که بیست و یکسال لااقل داشته و دارای سواد خواندن و نوشتن بوده و مالیات مستقیم بدولت میپردازند و انجمنهای بسیار تشکیل داده و هر دو بیست نفر يك تن انتخاب کننده معلوم میکردند ، اشخاصیکه کمتر از ۲۵ سال سن داشتند و دارای ملک نبودند لایق مقام انتخاب کنندگی محسوب نمیشدند ، میزان عایدات از منقول و غیر منقول بایستی معادل صد و پنجاه الی دویست روز مزد کار باشد .

علل اغتشاش

طرز انتخابات این دوره حتی از ترتیب مجلس مؤسسان هم که در دوره سلطنت لوی شانزدهم (۱۷۹۱) مقرر شده بود

سخت تر و دور تر از مساوات بود، بنا بر این قانون حکومت بدست توانگران و سرمایه داران متمایل به سلطنت میافتاد. این مسئله منشاء نزاع شد، هیئت مدیره برای حفظ جمهوری از ارتجاع سلطنت خواهان مجبور به مدافعه گردید. از طرف دیگر بقایای احزاب انقلابی سابق هم با این طبقه سلطنت خواه خصومت ورزیده و در صدد برهم زدن قانون سال سوم و انحلال هیئت مدیره و تجدید اجرای قانون ۱۷۹۳ برآمدند.

مجلس کنوانسیون اگرچه فتوحات نمایان کرد لکن در موقع انحلال وظایف سنگین برای هیئت مدیره بارش گذاشت مانند ادامه جنگ با انگلستان و اطریش و شاهزادگان ایتالیا. اوضاع مالی هم بر اثر وقفه تجارت و صنعت دوچار وخامت و اختلال بود، مالیات بزرگت وصول میشد و کاملاً بخزانه نمی رسید و مردم وجه مالیات را باسکناس اداء میکردند و از آنجائیکه دولت در اصدار اسکناس بیمبالاتی کرده و مقدار کمی انتشار داده بود قیمت آن به صدم میزان اصلی رسیده بود، به عبارت آخری دولت صد میلیون اسکناس مالیات وصول میکرد لکن بیش از سیصد هزار فرانک بخزانه عاید نمیشد. این اختلال مالی موجب ورشکست شد که آنرا ورشکست دو ثلث نام نهاده اند، برای تحصیل وجه دولت مالیات بر در و پنجره خانه ها وضع کرد که اکنون هم باقی است (۱۷۹۸). این مالیات که بار مردم را سنگین و دخل آنها را قلیل میساخت موجب عدم رضایت شد و جمعی کثیر را بر خلاف هیئت مدیره برانگیخت.

علاوه بر این حوادث اساساً ملت فرانسه احساس خستگی میکرد و احوال روحی مردم در نهایت بدی بود، از هر چیز سیر و بیزار شده بودند، شش سال انقلاب داخلی و جنگ خارجی فرانسویان را چنان فرسوده ساخته بود که حتی از افتخار غلبه بر دشمن هم بیزار بودند و جز آرامش و نان و خورش بومیه چیزی مسئلت نداشتند. ملت بنهایت تنگدستی رسیده بود، در پاریس مردمانی که از معاملات ناگهانی بثروت نایل آمده بودند چنان در شهوت رانی و لذت جوئی تظاهر و تجاهر داشتند

که ملت را بخشم میآوردند. اکثر سیاستون وزمامداران امور سر مست خود خواهی ورشوه گیری، بعضی از این مرتشیان معتقد بودند که «باید بدوره انقلاب بینحاصل خاتمه داد زیرا که بمنافع و مقاماتی که آرزو داشتند نایل شده و انتظاری نداشتند» فساد در تمام ادارات دولتی رسوخ یافت «هیچ شعبه ای نبود که سوء اخلاق و ارتشاء در آن قدم نگذاشته باشد» گناه این اوضاع را بگردن هیئت مدیره گذاشته و آنرا مایه مفاسد و منبع خرابیها میشمردند.

جدال با ژاکوبنها
نخستین دشمنی که هیئت مدیره در مقابل داشت ژاکوبنها بودند که میخواستند قانون ۱۷۹۳ را مجدداً معمول بدارند. اعضاء هیئت مدیره را کشته و کمیته نجات ملی جدیدی بر پا کردند. بعضی از افراد این حزب خاصه رئیس آنها بابوف روزنامه نگار میخواستند انقلاب سیاسی را بوسیله انقلاب اجتماعی کامل سازند منجمله مالکیت شخصی را که بموجب قانون کنوانسیون محترم و مصون از هر تعرضی بشمار میآمد بر هم زنند. مشار الیه میگفت: «زمین متعلق بهیچ کس نیست و محصول مال همه است.» این منشاء عقیده اجتماعی است که امروزه کونینسم یا اشتراکی نام دارد. هیئت مدیره در اوایل مه ۱۷۹۶ از دسایس دشمنان مطلع شده بابوف و همراهان او را توقیف کرد، محاکمه آنها که یکسال طول کشید بمحکومیت بابوف بقتل خاتمه یافت (مه - ۱۷۹۷) در این یکسال بیست نفر از افراد حزب را کوبن تیرباران شدند.

جدال با سلطنت طلبان
اقدامات و کلمات بابوف در خصوص اشتراک املاک موجب اضطراب مالکین اراضی شد و چون موقع انتخاب وکلای مجلس رسید (در مه ۱۷۹۷) اشخاص سلطنت طلب انتخاب کردند حتی یکی از اعضاء هیئت مدیره را هم از سلطنت طلبان قرار دادند. این شخص بارتلمی^(۱) نام داشت که در ۱۷۹۱ جزء مشروطه خواهان محسوب میشد و اخیراً در سویس ابلجی بود و مذاکرات مقدمانی راجع بعقد قرار داد بال بتو^۲ سط او

(۱) - Barthélemy

صورت گرفت. نمایندگان مجلس پانصد نفری (مجلس ملی) پیشکرو (۱) نام را بریاست انتخاب کردند، اینشخص در اردو خیانت کرده و از لوی هیجدهم پول گرفته بود و هیئت مدیره او را در سال ۱۷۹۵ از فرماندهی خلع نمود، مبعوثان مجلس اعیان و مجلس ملی قوانین موضوعه سابق راجع بروحانیون ضد انقلاب و مهاجرین و غیره را نقض کردند و هیئت مدیره را مورد حمله قرار دادند باین عنوان که چهار تن از اعضاء آن هیئت از وکلای مجلس کنوانسیون هستند که در سال ۱۷۹۳ رأی بقتل لوی شانزدهم داده و شاه کش محسوب میشوند.

یکمی از چهار مدیر سابق الذکر که کارنو نام داشت مثل رفقای
 کودتای خود اهیتمتی بسلطنت طلبان نداده و معتقد نبود که هیئت متوسل
 ۱۸ فروکتیدر باعمال قوه قهریه و رفتار خلاف قانون بشود اما رفقای
 بریاست باراس که فرد کامل عمال فاسد و رشوه خوار محسوب میشد تو جهی باین
 قانون پروری ها نکردند و کودتا را فراهم آوردند.

هر چند قانون صریحاً مانع بود که قشون وارد پاریس شود هیئت مدیره فوجی
 از لشکر مقیم ایتالیا را بسر داری اوژرو (۲) پاریس دعوت کرد، در شب سوم سپتامبر
 ۱۷۹۷ (۱۷ ماه فروکتیدر) بهانه اینکه در پاریس توطئه جدیدی بر له لوی
 هیجدهم کشف شده است هیئت مدیره امر داد که اول بارتلمی عضو هیئت را دستگیر
 کنند سپس اکثر نمایندگان فرقه سلطنت طلب را که اکثریت داشتند توقیف
 نمایند اما کارنو قبل از دستگیری موفق بفرار شد. روز چهارم سپتامبر (۱۸ ماه
 فروکتیدر) بقیه وکلای مجلسین که جمهوری طلب محسوب میشدند بنا بامر هیئت
 مدیره انتخابات ۴۹ ایالت از ایالات فرانسه را ملغی ساختند و حکم تبعید گروهی
 از نمایندگان منجمله پیشکرو رئیس مجلس و چند تن جریده نگار را به گویان
 صادر نمودند. آزادی مطبوعات بمدت یکسال الغاء شد، قوانین راجعه بروحانیون
 ضد انقلاب و مهاجرینی که مراجعت بوطن کرده بودند مجدداً مجری گردید، کشتار

(۱) - Pichegru

(۲) - Augereau

مذهبی از نو شروع گشت و تا آخر دوره هیئت مدیره ۱۷۹۹ ادامه یافت، هشت هزار کیش را توقیف کردند و ۷۰۰۰ نفر از آنها را بولایات بلژیک تبعید نمودند.

بعد از ۱۸ فروگتیدر هیئت مدیره برای دفع سلطنت طلبان
کودتای
متوکل بفرقه موتانیار شد و مجدداً کلوب را کوبن ها تأسیس
۲۲ فلورئال یافت و رونق گرفت و در انتخابات ۱۷۹۸ جمعی از آنها

نماینده گئی یافتند . اما چون این حزب طرفدار انتخابات عمومی و مستقیم بود
باراس بآنها هم تمایل نبود پس در ۱۱ مه ۱۷۹۸ (۲۲ فلورئال) هیئت مدیره با
مساعدت مجلسین اقدامات سال قبل را تجدید کرده انتخاب شصت نفر از نمایندگان
موتانیار را جبراً بر هم زدند و در واقع عکس کار های ۱۸ فروگتیدر را
بعمل آوردند .

این کودتاهای متضاد قلوب مردم را منزجر و از سیاست بیزار
افکار عامه
ساخت ؛ بعضی از عمال دولت هم با کمال بی شرمی دست برشود گیری
در ۱۷۹۹
و نمایش فساد اخلاق گشودند ، همان اشخاصی که حافظ حقوق

فرانسه بشمار میآمدند مشغول غارت یا همدستی با غارتگران شدند ، در اوایل سال
۱۷۹۹ دول اروپا که مدتی خاموش بودند از تعرضات دولت هیئت مدیره بهیجان
آمده و اتحادیه جدیدی تشکیل داده و یکسال بعد از آنکه بناپارت دولت اطیش
را در کامپوفورمیه مجبور بامضای قرارداد نمود بار دیگر آتش جنگ اشتعال یافت
و قشون فرانسه در همه جا مغلوب گردید . در خاک آلمان در ساحل رود رن و در
ایطالیادر دامنه کوه آلپ لشکر فرانسه شکست خورد ، نزدیک بود باز خطر عظیم
متوجه فرانسه شود ، انزجار مردم از اوضاع داخله و احساس مخاطره خارجه دو
نتیجه داد . در آغاز سال ۱۷۹۹ جمعی از سیاسیون بر آن شدند که قانون اساسی
را تغییر بدهند ، رئیس این جماعت سیس بود که میخواست زمام امور را بیک نفر
سردار آلمانی پرتستان موسوم به دوک دوبرونسویک بدهد ، این شخص همان است که
در سال ۱۷۹۲ اعلامیه سابق الذکر را امضا و منتشر کرد ، جمعی دیگر از سیاسیون

در نظر داشتند که سلطنت مشروطه را دایر نموده پادشاهی را به دوک دورلئان پسر فیلیپ اِکالیتَه بدهند.

چنانکه خواهیم دید در ماه رُویه و او ۱۷۹۹ دولت مجبور شد متوسل بوسایل انقلابی بشود و باز دست به ترور و خونریزی بگشاید، این واقعه هم موجب مزید اضطراب عامّه و پیشرفت فکر تجدیدنظر در قانون اساسی گردید.

سیاست
هیئت مدیره، دیگر همراه داشتن یکی از سرداران وجیه‌الملّه.
سی‌یس
چون سی‌یس در ماه مه ۱۷۹۹ عضویت هیئت مدیره

نایل آمد مشغول دسیسه‌شد و حسّ عدم رضایتی را که بعلمت شکست قشون در ایتالیا و آلمان در قلب نمایندگان تولید گشته بود تحریک کرد و غضب نمایندگان را بر ضدّ همکاران خودش که در هیئت مدیره با وی مخالفت می‌ورزیدند برانگیخت، مجلسین مدیران مزبور را مجبور باستعفا نمودند. این واقعه را کودتای ۳۰ پریال (۱۸ ژون ۱۷۹۹) نام داده‌اند، اگرچه کودتا محسوب نمی‌شود زیرا که مقدمات قانونی امر کاملاً رعایت شد. در باب سرداری که لازم بود سی‌یس در ابتداء رُوبر (۱) را در نظر گرفت و با او سخن بمیان آورد، رُوبر گفت هر وقت اجازه بدهید با بیست تن بمب انداز این غائله را خاتمه خواهم بخشید، اما این سردار درپانزدهم او ۱۷۹۹ در نوی بقتل رسید. پس از آن سی‌یس مدتی مردّد ماند و عاقبت بناپارت را اختیار کرد، بناپارت در این وقت در مصر بود و از ماه مه ببعدهیئت مدیره مکرّر او را دعوت بمراجعت پاریس و تقبّل فرماندهی لشکر کرده بود و او مبادرت نمیکرد، سی‌یس مجدداً او را بیازگشت بفرانسه دعوت کرد.

تجدید خونریزی
در این حیص و بیص قشون فرانسه در خاک ایتالیا شکستهای فاحشی خورد (ژون و او ۱۷۹۹) و سلطنت طلبان داخلی در چندین ایالت علم طغیان برافراشتند، در نتیجه این اغتشاشات حزب مونتانیار

بار دیگر در پاریس صاحب نفوذ شد، کلوب را کوبن ها مجدداً تأسیس گشت و بنام انجمن دوستان حریت و مساوات موسوم گردید و روزنامه‌ای بنام مردان آزاد منتشر ساخت. چون این جریده طرفدار خونریزی و ترور بود و اصول عقاید بابوف اشتراکی را تمجید میکرد مردم آنرا جریده بیران نام نهادند، مجالس در (۷ رُویه) رأی دادند که صد میلیون از طبقهٔ توانگر استقراض اجباری بشود، در ۱۲ رُویه قانون دیگر موسوم بقانون گروی وضع کردند که کسان واقوام مهاجرین و سلطنت طلبانی که موجب اغتشاش مملکت شده اند مسئول هستند و دولت میتواند آنها را حبس و جریمه و تبعید کند، این حوادث و خشونت بیان فرقهٔ را کوبن کار را بجائی رسانید که حتی وکلای مجلس هم مشغول مضاربه شدند و در روز ۱۳ سپتامبر چند وکیل با مشت بجان یکدیگر افتادند. ملت هراسان و طالب تغییر وضع حکومت گردید.

مر اجعت
بُنایارت

روز هشتم اکتبر بنایارت قبل از وصول حکم هیئت مدیره از مصر حرکت کرد و به فرروس وارد شد. خبر ورود او در ۱۵ ماه بیاریس رسید و موجب نهایت سرور گردید، سفر بنایارت در حکم فتح نمایانی بود، بنا بر مندرجات مونی تور «جمعیت باندازه‌ای ازدحام کرد که کالسکه‌ها از پیش رفتن ممنوع بودند، مسیر و معبر بنایارت را چراغان نمودند.» وقتی بنایارت وارد پاریس شد شعف عمومی بسرحدّ جذبه و عشق رسید، شخص بنایارت را فاتخ خارج و مدیر داخل میدانستند، بنا بر قول یکی از اهل آن زمان موسوم به رُترال ماتیودوما «نایلئون تمام احزاب را مهیا دید که زمام دیکتاتوری را باو تفویض کنند.»

تهیهٔ کودتا

سی‌یس و بنایارت بدون فوت وقت دست بکار تغییر قانون اساسی زدند، در ظرف سه هفته کار ها آماده شد، دو نفر از مدیران هیئت مدیره موسوم به باراس و روزر دوکو بعلاوه وزراء از قبیل تالی ران وزیر امور خارجه، فوشه وزیر پدیس و اکثریت نمایندگان مجلس قدام و رئیس مجلس

ملی یعنی لوسین بنا پارت برادر ناپلئون با او همدست بودند .

دستور اقدام چنین بود ، نخست هیئت مدیره مستعفی شوند و چون قوه مجریه معطل ماند از مجلسین رأی صادر کنند که کمیته اجراییه مرگب از سه قنصل موقتی تشکیل شده و قانون اساسی را تغییر بدهند .

چون گمان میرفت که بعض از وکلای مجلس ملی ضدیت و مخالفت کنند و اهالی محلات پاریس را بهیجان آورده تولید اشکال نمایند قرار گذاشتند که برحسب رأی مجلس قدما محل مجلسین را از پاریس تغییر داده و در قصر سن کلود در چند کیلو متری پاریس قرار دهند .

روز شنبه ۹ نوامبر (۱۸ برومر) رئیس مجلس قدما که
کودتای
۱۹ برومر اعلام داشت که توطئه عظیم و خطرناکی کشف شده که قوای
ملی و مراکز عمومی را بر باد فنا خواهد داد ، لحظه ای بیش وقت باقی نیست که
اگر از دست بروود وطن از کف خواهد رفت « اگر غفلت کنید جمهوری چنان
نابود میشود که جز بادی از آن باقی نخواهد ماند ، بیکر جمهوری طعمه کرکان خواهد
شد که چندی بر سر اعضاء منقطعه آن زدو خورد خواهند کرد . »

نمایند گمان مجلس قدما باین اظهارات نخندیدند و با کمال متانت رأی دادند
که مجلسین باید از پاریس به قصر سن کلود انتقال یافته و ژنرال بنا پارت مشغول
حفظ شهر پاریس و نگاهداری وصیانت قوه مقننه باشد . چون در سن کلود مستقر
شدند در صبح یکشنبه ۱۰ نوامبر (۱۹ برومر) وکلای مجال یافتند که از کیفیت
امراستیضاح نمایند ، نزدیک بود که توطئه بهم بخورد ، اقلیت مجلس قدما و وکلای
مجلس ملی با هم اتحاد کردند ، چون در ساعت دو مجلس قدما تشکیل شد بعض
از حضار تقاضا کردند که تفصیل آن خطر عظیم و واقعه مدهشی که رئیس اشاره
کرد بآنها گفته شود که کاملاً مسبوق شوند ، مجلس ملی هم چون تشکیل شد و کلاء
عموماً سوگند یاد کردند که در حفظ قانون سال سوّم بکوشند و پیشنهاد کردند که

بجای باراس که از عضویت هیئت مدیره استعفاء داده است شخصی را انتخاب کنند تا هیئت کامل شده بکار مشغول باشد.

در حوالی ساعت چهار بنایارت با چهار تن نظامی وارد مجلس ملی شد، فریاد یست باد دیکتاتور از هر جانب بر خاست، جمعی از نمایندگان خود را بروی او انداختند و خواستند بضرب مشت او را از پای در آورند، نظامیان تن خود را حافظ و سپر او قرار داده و او را از مجلس خارج کردند، بنایارت بکلی خود را باخت و نزدیک بود مغلوب شود لیکن جرئت و قوت قلب برادرش لوسین بنایارت بداد او رسید. لوسین رئیس مجلس ملی بود، و قتیکه و کلاء در صدد رأی گرفتن برای محکومیت بنایارت بر آمدند رئیس مجلس بر خاست و علائم ریاست را از کلاء و سینه خود باز کرد و روی میز گذاشت و باین ترتیب چند لحظه واقعه را عقب انداخت. در این وقت گروهی نظامی که معلوم نبود بامر که و برای چه آمده اند بمجلس وارد شده رئیس را برداشته خارج ساختند. لوسین چون از عمارت بیرون آمد بر اسب نشست و بمیان نظامیان رفته حکایت کرد که جمعی از و کلاء که از دولت انگلیس رشوه گرفته و مجلس ملی را شورانده اند خواستند ژنرال شما را خنجر بزنند اتفاقاً خلاص شد. سی یس هم در این وقت رسید و با رئیس مجلس هم آواز شده سپاهیان را بحرکت آورد، دونفر ژنرال موسوم به مورا ولوکر هم که ببنایارت منسوب بود همراهی کردند نظامیان اطاعت نموده براه افتادند.

شب ساعت نه اقلیت و کلاهی مجلس ملی و اکثر نمایندگان مجلس قدام در نارنجستان عمارت اجلاس کرده رأی دادند که هیئت مدیره منحل و بجای آن هیئتی مرکب از سه قنصل برتق و فتق امور خواهد پرداخت، قنصل ها عبارت بودند از سی یس، روزردو کو و بنایارت. قنصل ها سوگند یاد کردند که در توحید و حفظ استقلال و تمامیت جمهوری بکوشند، پس از آن مجلسین بمدت چهار ماه تعطیل کردند و دو هیئت ۲۵ نفری بجای خود معین نمودند که در تحت اوامر قنصل ها قانون اساسی را که فساد آن بدرجه وضوح رسیده است اصلاح کنند.

این کودتا بهیچ وجه اغتشاش و شورشی در پاریس ایجاد نکرد، در سر تا سر فرانسه مردم بشوق و محبت تمام این تغییرات را پذیرفته و قنصول ها وجبه المله شدند، این واقعه آخر دوره جمهوری بود و قنصول ها نتایج کار های جمهوری را در عمل اتفاق و استحکام بخشیدند و نقایص آنرا رفع کردند.

III

تغییر احوال جامعه فرانسه در نتیجه انقلاب کبیر

انقلاب تغییرات اساسی و کامل در اوضاع سیاسی و اجتماعی فرانسه وارد نمود، این تغییرات مبتنی بر اصول کلیه ای بود که در عهد مجلس مؤسسان بعنوان اعلان حقوق بشری انتشار یافت. اس اساس و مبداء مبادی این اعلان ماده اول است که آنرا ماده المواد میتوان خواند، این ماده عبارت است از اصل مساوات افراد بشر که سایر اصول و مواد اعلان مزبور فروع و نتایج آن بشمار می آیند^(۱). این اصل مساوات که هزار و هشتصد سال پیش از دهان عیسی انتشار یافت ولی صورت عمل بخود نگرفت در سنه ۱۷۸۹ اساس حقوق عمومی و خصوصی و قوانین اجتماعی و مدنی و روابط ملکی و شخصی و خانوادگی فرانسویان شد.

مساوات بحکم این اصل امتیازات طبقات مختلفه ملغی شد، امتیازات اجتماعی و اقتصادی و اسمی باریسمی، امتیازات فردی و جماعتی، امتیازات سیاسی و اجتماعی همه منسوخ گردید. اختلاف طبقات روحانیون و نجباء و رعایا باطل شد، در آغاز کار حتی القاب نجباء و عناوین اعیان هم لغو گردید. امتیازات مالیاتی مثل معافیت و تخفیف و سهولت پرداخت که از مختصات طبقه روحانی بود و سایر مابه الامتیاز ها از میان رفت^(۲)، از آن بیعد جمیع فرانسویان علی التساوی بایستی مالیاتی را که نمایندگان آنها برای مصارف عمومی تصویب کرده اند بپردازند. هیچ طبقه از آن پس حق نداشتند که از طبقات دیگر مالیات بگیرند مثل روحانیون که عشریه مخصوصی از رعایا دریافت میکردند. هیچکس حق

(۱) - بصفحه ۲۹۶ رجوع شود (۲) - بصفحه ۲۴۶ رجوع شود

نداشت بسخره و بیگار از رعیت کار بگیرد، هیچکس نمیتوانست شغلی و حرفه‌ای را بخود اختصاص بدهد، اصناف متمایزه از بین رفتند، اشغال و مناصب دولتی دیگر قابل خرید و فروش نبودند، مشاغل مختلفه لشکری و کشوری همه کس ممکن بود که تعلق بگیرد، مثل زمان سابق بعض طبقات از کارهای کوچک عار و بعض دیگر بمشاغل عالیّه اختصاص نداشتند. مقرر شد که: «هر شخص فرانسوی بهر مقامی و هر شغلی میتواند بر حسب استعداد خود نایل شود، جز تقوی و هنرمندی وجه امتیازی میان مردم نیست.»

خلاصه اجرای اصل مساوات عدّه قلیلی از فرانسویان را که سابقاً امتیازاتی داشتند متضرر ساخت لکن اکثر مردم که از هرا امتیازی محروم بودند منتفع گشتند. پروتستانها. این اصل مخصوصاً برای سه طبقه مفید واقع شد: اول رعایا، دوم پروتستانها که پس از نقض فرمان نانت در عهد لوی چهاردهم و یهود تقریباً از جمیع حقوق اجتماعی محروم بودند، سوم یهود که آنان را بیگانه پنداشته و معامله خاصی با آنها میکردند. در سال ۱۷۹۱ مجلس مؤسسان یهودیها را جزء ملت فرانسه شمرده حقوق فرانسوی در باره آنها شناخت اما راجع به پروتستانها مجلس مؤسسان بتفویض حقوقی مساوی دیگران اکتفا نکرد بلکه بچیران صدمات و خساراتی که پس از نقض فرمان نانت بر آنها وارد شده بود در صدد برآمد که حتی الامکان تسهیلاتی فراهم آورد. پس مقرر داشت که آنچه از املاک پروتستانها که خالصه دولت شده است مسترد بدارند و اولاد و احفاد پروتستانی که جلائی وطن اختیار کرده‌اند هر گاه مایل باشند و تقاضا کنند مجدداً تابع فرانسه شناخته خواهند شد.

دهقانان از برکت انقلاب اغلب دهقانان مالک اراضی شدند و از پرداخت مالیاتهای قدیم معافیت حاصل نمودند و از خالصجات دولتی نیز مقداری خریدند^(۱)، با اینکه اصل هفدهم اعلان حقوق بشری تصریح میکرد که مالکیت

(۱) - مقصود املاکی است که دولت از روحانیون و مهاجرین گرفت و بفروش رسانید

محترم و مقدس است و بحکم همین اصل ضبط و توقیف املاك مردم که در زمان سلطنت سلاطین معمول بود منسوخ گردید معذلك مجلس مقنن در ماه ژویه ۱۷۹۲ حکم ضبط اموال مهاجرین را صادر نمود. این عیناً همان رفتاری بود که لوی چهاردهم هنگام نسخ فرمان نانت نسبت به پیر و تستانها کرد، کثرت اراضی و املاکی که باین ترتیب بمعرض خرید و فروش درآمد موجب ارزانی املاك شد بقسمیکه دهقانان کم بضاعت هم توانستند ضیاع و عقاری تحصیل کنند، این یکی از نتایج عظیمه انقلاب کبیر بشمار میآید و از همین راه توده ملت فرانسه که ریشه مملکت حساب میشوند مایل و طرفدار و هوا خواه انقلاب شدند.

اصل مساوات در قوانین اساسی که مجالس مختلفه جمهوری وضع کردند اصل مساوات بطوری که باید منظور و مجری نشد، فقط در قانون و قوانین اساسی ۱۷۹۳ تبعیت کامل از آن اصل کردند، مثلاً اصل برابری مستلزم انتخابات عمومی و مستقیم بود لیکن قانون اساسی سال ۱۷۹۱ و قانون سال سوم انتخابات را محدود و متناسب با ثروت انتخاب کنندگان ساختند، این مخالفت با اصل مساوات نتیجه افکار فلاسفه و محررین دایرة المعارف بود که ملت را بچشم حقارت نگریسته و افراد ملت را عوام الناس خطاب میکردند و مردم را نادان و نالایق برای تمشیت امور میدانستند^(۱). یکی از وکلای مجلس میگفت: «باید سعادت ملت را فراهم آورد لیکن او را در این کار نباید شرکت داد». این کلام عبارتی بود نظیر قول ولتر که «شاه کامکار مقتدر و روشن فکر» طالب بود و تقلید قول فردریش و ژوزف دوم بود که میگفتند: «همه چیز برای ملت و هیچ چیز بدست ملت^(۲)». و

مساوات مدنی در زمان سابق هر طبقه و هر قومی و هر ایالتی در فرانسه قانون خاصی داشت که با سایر طبقات و اقطار ملت و مملکت متفاوت بود، این ترتیب کاملاً با اصل مساوات مخالفت داشت

مجموعه قوانین

(۱) - صفحه ۲۹۸ «طرز انتخابات» و ۴۵۸ «علل اغتشاش» رجوع شود (۲) - صفحه

۳۱۲ رجوع شود

زیرا که طبعاً تمام افراد يك ملت باید مطیع قانون واحد باشند. بنابراین مجلس مؤتّسان در ۱۷۹۰ مجموعه قوانین عمومی ترتیب داد لیکن این امر مهم کاملاً مجری نشد مگر در سنه ۱۸۰۴ یعنی زمان قنصولی ناپلئون بنایارت که اراده آن مرد فوق العاده مساوات ملت را در برابر قانون عملی کرد، قبل از این زمان مجالس انقلابی در موارد متعدّد قوانینی وضع میکردند و در نقاط مختلفه بموقع اجراء می گذاشتند و هر جا قانونی جاری نمیکردید قوانین سابقه را بحال خود می گذاشتند.

قوانین وراثت مهمترین این قوانین اصول مربوطه وارث و ازدواج بود، پیش از این زمان بقسمی که هنوز هم در بعضی ممالك مرسوم است پسر ارشد وارث منحصر پدر میشد، قانون جدید ارث را میان اولاد شخص متوفی تقسیم کرد حتی مجلس کنوانسیون حق وصیت را نقض کرد که بموجب آن پدر و مادر نتوانند دارائی خود را ببعض دون بعض ببخشند. در نتیجه این قانون اموال و املاک تجزیه شد و با سهام کوچک و محدود تقسیم گردید.

ازدواج و طلاق پیش از عهد انقلاب ازدواج و وفات در دفتر روحانیون به ثبت میرسید، چون ازدواج امری مقدّس و مبارک بود جز کاتولیک ها کسی حق مبشرت آنرا نداشت، پروتستانها و یهودیهادارای وضع خاص و از قوانین کلیّه مستثنی بودند، چون تبعیض و استثناء در قوانین جدید نبود مقرر شد که ازدواج و وفات را بدون استثناء در دفاتر دولتی ثبت نمایند، در نظر دولت صیغه عقد هم مثل سایر معاملات بود و بهیچوجه جنبه روحانی و صورت قدس نداشت، شرایط ازدواج از طرف دولت معلوم گردید و سن بلوغ که طفل را مالک نفس خویش میسازد از طرف دولت در بیست و يك سالگی معین شد.

چون ازدواج صورت يك معامله ساده بیش نداشت در هر موقع با تراضی طرفین یا بنابر شرایطی که دولت معین کرده بود قابل فسخ بود در نتیجه رسم طلاق بحکم مجلس مقنن قانونی و معمول شد.

مقررات جنائی اصل ششم و هشتم اعلان حقوق بشری وحدت قانون را در همه جا و برای همه کس مقرر میداشت، هیچکس نبایستی

متهم یا محبوس شود مگر در مواردی که قانون معین کرده است و قانون هم مجازاتی معین نمیکند مگر در صورتیکه صریحاً لازم باشد، بنابراین مجازاتهای سابق که بر حسب درجه و طبقه اشخاص تفاوت میکرد نسخ گردید و دستگیری و حبس را که بدون تحقیق و ثبوت تقصیر بموجب حکم سر بسته صورت میگرفت لغو نمود، شکنجه و سیاستهای بیفایده و ظالمانه را منسوخ کرد، مقرر داشت که جرم شخصی است و سرایت بکسان و بستگان مرتکب نمیکند و مجازات را به نسبت جرم طبقه بندی و محدود کرد، به نسبت اهمیت جرم بعضی را مستوجب اعدام و برخی را حبس دائم و قسمتی را سزوار جریمه نقدی یا تنبیه بدنی قرار داد.

انقلاب و آزادی انقلاب کبیر علاوه بر اصل مساوات اصل آزادی را نیز محترم شمرد، بنا بر نص قانون اساسی آزادی عبارت است از حقّ بجا آوردن اعمالی که مضرّ بدیگران نباشد، در نتیجه هر کس میتواند آزادانه اعمال مذهبی خود را بجا آورد و افکار و عقاید خود را در کمال آزادی اظهار کند، آزادی مذهبی و آزادی فکر و گفتار و طبع مقرر گردید.

در اوایل انقلاب بر اثر آزادی قلم جراید بسیار ظهور کرد منجمله روزنامه های دموکرات مثل دوست ملت متعلق به مارا و لوپردوشن متعلق به هبرت و جریده مردان آزاد و غیره. این جراید در ملت خاصه مردم یاریس تأثیر فوق العاده کرده و مؤید مرام ژاکوبن ها بودند.

لکن بعد از قلیل مدتی مجلس مقنّن و کنوانسیون و هیئت مدیره بدون رعایت اصول موضوعه قانونی لطمات بسیار با آزادی زدند و مخصوصاً پیروان مذهب کاتولیک را مورد فشار قرار دادند، در سرتاسر زمستان ۱۷۹۳ - ۱۷۹۴ اعمال مذهبی کاتولیکی در یاریس ممنوع گردید. این اوقاتی بود که هبرت پرستش عقل را پیشنهاد کرد^(۱) و روبس بیر که مدعی طرفداری آزادی مذاهب بود میخواست پرستش موجود عالی را (خدای متعال) متداول کند^(۲). بعد از سقوط روبس پیر یک روز آبه گرگوار که نطقی در مجلس کنوانسیون راجع با آزادی مذهب میکرد مورد سخریه و

(۱) - صفحه ۴۴۲ و ۴۴۳ رجوع شود (۲) - صفحه ۴۴۶ رجوع شود

استهزاء و کلاء گردید، معذلک مجلس مزبور بواسطه فشار افکار عمومی مجبور شد که حرّیت مذهبی را اعلام کند و ترتیب انفکاک دولت را از دیانت مجری داشته موجبات آزادی عمومی را فراهم سازد (۱).

اما آزادی مطبوعات که در اوایل دوره کنوانسیون بدرجّه عالی رسیده بود در دوره ترور بکلی منسوخ شد، جز جراید مونتانیار هیچ روزنامه ای حقّ مداخله در سیاست نداشت، در ۱۸ فروکتیدر هیئت مدیره رسماً ۴۵ روزنامه را توقیف کرد.

معذلک باید گفت که یکی از افتخارات عهد انقلاب و خدمات مهمّه مردم آن زمان احترام و ترویج آزادی و افکار آزاد است که چنان مستحکم شد که در قرن نوزدهم حکام و سلاطین خود رأی نتوانستند ذره ای از آن کاسته و مانع توسعه و ترقّی آن بشوند.



فصل پانزدهم

جنگ با اروپا

فتوحات - معاهدات

ده سال تمام از آوریل ۱۷۹۲ تا مارس ۱۸۰۲ فرانسه با جمیع دول اروپا زد و خورد کرد، آغاز این دوره از سالهای آخر عهدلوی شانزدهم و انجام آن در سال دوم قنسولی ناپلئون بنیارت بود، تأثیر فتح و شکست قشون بطوری که دیدیم در کیفیت اوضاع داخلی همواره محسوس بود.

یکی از علل اعلان جنگ لوی شانزدهم و مجلس مقنن باطریش و پروس اعتراض شاهزادگان آلمانی و امراء آئراس بر نقض حقوق و امتیازات ملوک الطوائفی بود دیگر تجمع مهاجرین و تشکیل لشکر در سرحدات فرانسه و در خاک آلمان.

در دوره کنوانسیون قشون فرانسه بلژیک را فتح کرد و بنا بر مرام ژیروندنها و مونتانیارها تبلیغ و نشر افکار انقلابی در آن مملکت شروع و اصول آزادی و مساوات کوشزد عموم گردید، این اقدام با قضیه اعدام لوی شانزدهم دول اروپا را از قبیل انگلستان و هلاند و اطریش و روسیه و ساردنی و اسپانیا در ۱۷۹۳ بر ضد فرانسه برانگیخت، منظور دول متحده که در تحت قیادت دولت انگلیس بودند تجزیه مملکت فرانسه و تخریب اساسی جمهوری بود.

نتیجه جنگهای مزبور این شد که دول اروپا جمهوری فرانسه را رسماً شناخته و آرزوی دولت فرانسه که از قدیم الایام تسلط یافتن بر ساحل چپ رود رن و رسانیدن سرحدات بخطوط طبیعی بود برآمد، قسمت اعظم ولایات ایتالیا و سویس و هلاند تابع فرانسه شدند و دولت فرانسه در امور ولایات غربی آلمان مداخلات مؤثره نمود.

اسباب این فتوحات عبارت بود: اولاً از شجاعت و وطن پرستی قشون جمهوری

و ثانیاً حدوث وقایع لهستان که از ۱۷۹۲ تا ۱۷۹۵ دول روس و اتریش و پروس را مشغول ساخت و ثالثاً هوش و لیاقت ناپلئون بناپارت . دول اروپا تدریجاً فتوحات فرانسه را بر سمیت شناختند باین ترتیب پروس و اسپانیا بموجب عهدنامه بال ۱۷۹۵ و اتریش دفعه اول در کامیوفورمیه ۱۷۹۷ و سپس در لونویل در سنه ۱۸۰۱ انگلستان هم که تنها مانده و از جنگ دست برنمیداشت عاقبت در سال ۱۸۰۲ در شهر آمین صاحب کرد . لیکن باید دانست که این معاهدات موقتیه بود و دول اروپا خاصه انگلستان نمیتوانستند قلباً به پیشرفت فرانسه و ترقی فوق العاده آن دولت رضایت بدهند .

I فتوحات

فرانسه و اروپا در سنه ۱۷۸۹ میان فرانسه و دول اروپا هیچ موجب خلافی باقی نبود ، علی الظاهر مقدمات صلح و سلام فراهم و موجبات جنگ و جدال مفقود بود . در ۱۷۸۹

بعد از جنگهای قرن هیجدهم خاصه پس از جنگ مشموم هفت ساله اکثر منورین فرانسه که تابع اقوال حکما بودند بمسالت و صلح میل داشتند ، مثلاً کنت دو ورژن وزیر امور خارجه لوی شانزدهم که از مردان نامدار آلمان بود میگفت : «فرانسه باید از توسعه بترسد و چندان آرزومند تجاوز نباشد» . عبارتة اخرى طالب حفظ امنیّت و عدالت در اروپا بوده و میانجی دول جنگجو بشود . اکثر نمایندگان مجلس مؤسسان هم این فکر را معتقد بودند و در ۲۴ مه ۱۷۹۰ ماده ذیل را تصویب و جزء قانون ۱۷۹۱ قرار دادند : «ملت فرانسه از شروع بجنگ بقصد جهانگیری صرف نظر میکند و هرگز قوای خود را بر ضد آزادی اقوام و ملل بکار نخواهد برد .»

در آغاز انقلاب سلاطین اروپا هم چندان مایل بجنگ و مداخله در امور فرانسه نبودند ، ژرژ سوم پادشاه انگلیس این انقلاب و اغتشاش فرانسه را مجازات طبیعی

میدانست و میگفت بگذارید مکافات مساعدتهائی را که لوی شانزدهم بشورشیان امریکا کرد اهل فرانسه به بینند ، سایر دول هم مشغول کار مشرق زمین بودند زیرا که ژوزف دوم و کاترین دوم از سال ۱۷۸۷ بعد با عثمانیان جنگ داشتند (۱). فردریک گیوم ثانی پادشاه پروس هم مراقب اعمال این دو پادشاه بود و از پیشرفت آنها بیم داشت و میخواست هر قسم باشد سهمی از مملکت لهستان نصیب او شود. این سه پادشاه گمان میکردند که فرانسه بعلمت اشتغال بامور داخلی خود تا دیر زمانی از دخالت در کارهای عمده اروپا محروم و ممنوع خواهد بود و دول از این محرومیت فرانسه استفاده خواهند کرد بنا بر این هیچیک مهیا نبودند که کمکی بمهاجرین فرانسه بدهند. وقتیکه در اکتبر ۱۷۸۹ کنت دارتوا از ژوزف دوم برادر ماری-آنتوانت درخواست مساعدت کرد ژوزف مکتوب سختی باو نوشته و اخطار کرد که لازم است از جنگ خود داری کرده بفرانسه باز گشته مطیع مقرراتی شود که شاه و ملت فرانسه وضع کرده اند.

علل عمده جنگ
این صلح جوئی ملت فرانسه و بیطرفی و بی اعتنائی دول همجوار رفته رفته مبدل بکینه جوئی و ستیزه کاری گشت ، علل عمده آن از اینقرار بود :

ابتداء دولت پروس که در نتیجه تبلیغات و هوا داری های ولتر مورد توجه مردم فرانسه بود و جمعی از وکلای مجلس مؤسسان امیدوار بودند که با آندولت عقد اتحادی ببندند تصور کرد که در این ایام دولت فرانسه ضعیف و ناتوان شده و بسهولت میتوان از اراضی آن مقداری بخواه پروس ملحق ساخت . از ماه سپتامبر ۱۷۹۰ پیش از آنکه لوی شانزدهم استمدادی بکند پادشاه پروس بامپراطور اتریش پیشنهاد کرد که متحداً بیاری لوی شانزدهم بر خیزند و در عوض مصارف جنگ قسمتی از خاک فلاندر و آلزاس را بتصرف آورند ، سال بعد لوی شانزدهم شخصاً در خفیه سلاطین پروس و اتریش و اسپانی و سوئد را بمدد خود طلبید .

(۱) - صفحه ۲۶۳ « جنگ دوم عثمانی » رجوع شود

از طرف دیگر سلاطین اروپا رفته رفته مطلع و بیدار شدند که این انقلاب مختص ملت فرانسه نیست و روزی جهانگیر خواهد شد، در ژون ۱۷۹۰ اهالی آوینیون بر ضد پاپ قیام کرده و بحکم آزادی افراد بشر اعلان نمودند که من بعد بدولت فرانسه ملحق خواهند بود، در سواحل رود رن جمعی از دهاقین آلمانی نسبت بافکار انقلابی اظهار همراهی بلکه شور و شفع نمودند و این اوضاع را کوتاه شاعر بزرگ آلمان در کتاب هرمان و دروته^(۱) ثبت و درج کرده است.

همچنین جمعی از مردان سیاسی و روزنامه نگاران فرانسه بعد از ۱۷۹۱ علناً بر ضد سلاطین مستبد اظهاراتی کرده و ملل اسیر را با آزادی دعوت مینمودند، پس سلاطین اروپا دریافتند که انقلاب فرانسه مستقیماً بر آنها حمله و راست، دستگیری لوی شانزدهم در وارن هم که در نظر پادشاهان بی احترامی مینمود موجب مزید اضطراب گردید، تا آنوقت دستور صدر اعظم اطریش را بکار میبستند که گفت « باید افکار فرانسوی را از سرحد بداخله مملکت راه نداد و فرانسه را باید بحال خود گذاشت که روز بروز ضعیف تر و سخط تر شود » لکن سلاطین اروپا این دستور را کافی ندانسته و محض « صیانت مزاج ممالک اروپا از قانقرایا » در صدد برآمدند « که عضو فاسد را قطع کنند » بنا بر این لئوپولد برادر و جانشین ژوزف دوم و فردریک کیوم در پیل نیز ملاقات کردند^(۲) (ماه او ۱۷۹۱) سپس در سنه ۱۷۹۲ (۲ ماه فوریه) در برلن عهد نامه ای برضد فرانسه امضا نمودند.

همینطور که تدریجاً سلاطین اروپا از بیطرفی خارج شده و بستیزه کاری میبرداختند ملت فرانسه هم از صالح طلبی، بجنججوئی عدول کردند. بطوریکه سابقاً گفتیم^(۳) علت هیجان ملت فرانسه سوء ظنی بود که از دسایس لوی شانزدهم با امپراطور اطریش و شاه پروس در مردم تولید شد، مردم از اینکه پادشاهان اروپا با شاه فرانسه در تخریب ملت همدست شده اند بخشم آمدند، علت دیگر تجمع قوای مهاجرین و

(۱) - Hermann et Dorothee

(۲) - صفحه ۴۱۵ «قرارداد پیل نیتز» رجوع شود (۳) - صفحه ۴۱۳ «دسایس شاه و ملکه» و مابعد رجوع شود

انتخاب کنندگان حوالی رودرَن در سرحدات بود، علت دیگر اعلامیه پیل نیز را باید شمرد. اما علت اصلی اعتقاد احزاب تندرو بود که در موقع تشکیل مجلس مقنن طالب جنگ با خارجه شدند بکمان اینکه اشتغال مردم بجنبه برای پیشرفت مرام حزبی آنها مفید خواهد بود. بریسو که از زعما و جریده نگاران حزب ژیروندن بود میگفت: « ترس من از این است که مبدا جنگ در نگیرد » و هم او بعدها حکایت میکرد که بجان و دل جنگ را میخواست زیرا که آن را بهترین وسیله انقراض سلطنت و استقرار جمهوری میدانست.

بهانه جنگ دومسئله موجب شد که روابط فرانسه و اطیش باریک شده و بهانه بدست جنگ طلبان افتاد: اوّل مسئله حق مالکیت و امتیازات محلی امراء آلزاس، دوم تجمع قشون مهاجرین در حوزه انتخابیه رن. چون در ۱۶۴۸ بموجب عهدنامه و ستفالی ایالت آلزاس بفرانسه رسید امراء و اعیان آن ایالت مالک املاک و امتیازات سابق خود مانده و حقوق ملوک الطوائفی خود را حفظ کرده و اگرچه از امراء آلمان محسوب میشدند لکن نظر بواقع بودن حوزه امارت آنها در خاک فرانسه خود را تابع شاه فرانسه خوانده و فقط از این لحاظ اظهار احترامی میکردند. این اعیان در حوزه امارت و حکمرانی خود حقوق و عوایدی را که یادگار قرون وسطی بود وصول مینمودند، و قتیکه مجلس مؤسسان حقوق و امتیازات سابقه را نسخ کرد حکم مجلس شامل امراء آلزاس هم گردید، لکن امراء و اعیان آلزاس اعتراض کردند و گفتند قوانینی که در فرانسه وضع میشود بر ما که رعیت فرانسه نیستیم شامل نتواند شد زیرا که در وضع آن باملت فرانسه شرکتی نجسته ایم، بعلاوه این مقررات معارض و ناقض عهدنامه و ستفالی است. پس از امپراطور اطیش که شاهنشاه آنها محسوب میشد و مجلس دیت که مجمع نمایندگان مملکت اطیش بود تقاضای یاری کردند و امپراطور و مجلس هم آماده کمک گشتند، مجلس دیت از لحاظ کینه خواهی مقرر داشت که امراء آلزاس بهیچ چیز راضی نشوند و تا زمانی که جمیع حقوق سابقه برقرار نگردد از پای نشینند.

تجهیزات

مهاجرین

مجلس مؤسسان چون مستحضر شد که مهاجرین در حوزه انتخاباتیه ترو در خاک آلمان تجهیزاتی کرده اند بامپراطور اطریش
 اختار کرد که این اقدام انتخاب کننده ترو بر ضد انقلاب
 ملت فرانسه است، مجلس مقنن هم بمحض تشکیل یافتن تقاضا کرد که بیدرنگ
 مهاجرین تجهیزات خود را بهم زنند و الاً انتخاب کننده ترو باید آماده جنگ
 باشد (نوامبر ۱۷۹۱). لئوپولد امپراطور اطریش که مردی صلح جوی بود میانجی
 شد و بفراشه نوشت که من از انتخاب کننده ترو تقاضا کرده ام که این اجتماعات
 را برهم زند لکن اگر امیر مزبور خود داری کرد امپراطور از لحاظ سلطنت و
 شاهنشاهی که دارد ناچار است هر گاه دولت فرانسه لشکری بولایت ترو بفرستد
 بکمک امیر آنجا لشکر کشی کند.

اعلان جنگ

فرقه ژبروندن از این مکاتبه استفاده کرده آتش جنگ را دامان
 زدند و مکتوب امپراطور را نوعی از اعلان جنگ و تهدید
 قلمداد کرده مجلس را در ماه ژانویه ۱۷۹۲ وا داشتند که التیماتومی بامپراطور
 بدهد، در این حین لئوپولد بطور ناگهانی وفات یافت (اول مارس) پسر و جانشین
 او فرانسوای دوم جوانی ۲۴ ساله نظامی و مستبد برآی بود، در جواب التیماتوم
 مجلس مقنن نوشت که دولت فرانسه باید حقوق امراء آئزاس را کافی السابق شناخته
 و ولایت آوینیون را بیپا مسترد داشته و اشخاصی را که در داخله فرانسه موجب
 اختلال اوضاع و اغتشاش امور ممالك همسایه شده اند خاموش و مقهور سازد، این
 یاد داشت فرانسوای دوم در روز ۱۵ آوریل ۱۷۹۲ بیاریس رسید.

روز بیستم آوریل بنا بر پیشنهاد لوی شانزدهم که در مجلس حضور یافته بود
 مقارن ساعت ده شب نمایندگان مجلس مقنن با شوق و شعف زاید الوصف ابتداء
 اظهار داشتند که «ملت فرانسه از جهانگیری و مملکت ستانی بیزار است لکن در
 این موقع محض حفظ آزادی و استقلال کشور فرانسه بیادشاه هنگری و بوهم اعلان
 جنگ میدهد، مقصود مجلس از اینکه امپراطور را پادشاه هنگری و بوهم خطاب

کرد آن بود که فرانسه بامپراطوری آلمان اعلان جنگ نمیدهد بلکه سر و کارش فقط با رئیس خاندان اطریش است. میخواست بگوید که این جنگ دو ملت با یکدیگر نیست بلکه «مدافعه حق ملت آزادی است در مقابل حملات ظالمانه یکی از سلاطین».

مقدمات جنگ و نتایج سیاسی آنرا در پاریس سابقاً ذکر کردیم (۱)، هجوم بفرانسه
فرقه زیر و بندن گمان میکرد که سیصد هزار لشکری بجنگ تواند آورد لکن وقتی که مبارزه شروع شد بیش از نود هزار نفر آماده نگردید. همچنین تصور میکرد که بلافاصله مملکت بلژیک را اشغال خواهند کرد، اما حوادث دهشت اثری که در میان افواج فرانسه در ولایت فلاندرخ داد مجال نداد که حمله از طرف فرانسویان شروع گردد. ایضاً فرقه مزبور می پنداشت که دشمنی جز اطریش در مقابل نخواهد بود لکن پروسیها هم بحکم معاهده برلن امپراطور را یاری کردند، لشکری مرگب از افواج بروس و اطریشی تحت ریاست پادشاه بروس و دولک دو - برنسیک از ترو گذشته وارد ایالت لورن شد و قلاع لونگوی (۲۳ او) و وردن (۳ سپتامبر) را پی در پی تسخیر کرده تیون ویل را بمحاصره افکند، عده این لشکر ۶۲۰۰۰ نفر بود.

عبور از
آرگون
روز پنجم سپتامبر قشون دول متّحده بیای کوه آرگون رسید،
این محل عبارت از ارتفاعاتی است در طول رود آسن که مستور
از جنگل انبوه است چنانکه هیچ لشکری نمیتواند از آن بگذرد
مگر از پنج معبر معین.

دوموریه که رئیس قوای شمال بود با نوزده هزار سپاهی در سدان توقف داشت، معابر جنگل سابق الذکر را مسدود ساخت و امیدوار بود که چندان دشمن را از یدشرفت مانع شود که قشون امدادی از فلاندر (۱۱۰۰۰ نفر) و از متز (۱۷۰۰۰ نفر) باو برسد، بدبختانه گروهی از لشکر اطریش در ۱۴ سپتامبر یکی از معابر را

(۱) - بصفحه ۴۱۷ «جنگ» و مابعد رجوع شود

که کاملاً استحکام نداشت در هم نوردید، دوموریه ناچار شد که عقب بنشیند و ولایت شامپانی را ببخشم و اگنبارد، در اینوقت دشمن بیش از دویست کیلو متر تا پاریس فاصله نداشت.

جرئت و شجاعت دوموریه فرانسه را از خطر نجات داد، این سردار بجای آنکه بسمت پاریس عقب بنشیند از طول رود آسن بالا رفته و لشکر خود را در حوالی سنت منه هود متمرکز ساخت که هم بتواند با قشون امدادی که در راه است اتصال بیابد و هم در موقع حرکت دشمن بجانب پاریس خط ارتباط او را با سایر قوای مهاجم قطع کند.

پادشاه پروس با ۳۴۰،۰۰۰ سپاهی بقلع وقمع لشکر دوموریه همت گماشت و از دره تورب گذشته درصدد محاصره برآمد و در چهارشنبه ۲۰ سپتامبر دو لشکر بهم رسیدند، لکن شب آنروز قشون امدادی فلاندر و لشکر مرکز بسرداری کلرمان به دوموریه ملحق شده بودند و لشکر فرانسه به ۷۰،۰۰۰ نفر رسید که خیلی بیش از دشمن بود.

والعی
طلایه دو لشکر در سفیده صبح زد و خورد را شروع کردند، کلرمان بشتاب تمام اردوگاه خود را در زمین مرتفعی قرار داد که بر فراز آن آسیای والمی ساخته شده بود و قسمتی از سپاه دوموریه کوه ایورن را متصرف شد، وضع دو لشکر کاملاً معکوس بود، پروسی ها از طرف پاریس حمله میآوردند و فرانسویها از جهت مخالف بدفاع مشغول بودند.

بارانی نرم میبارید، زمین گِل شده بود و پروسی ها بزحمت درزمینی باتلاقی سوق لشکر میکردند، پس از توپ اندازی طولانی و شدیدی در حوالی ظهر باد وزیدن گرفت، آسمان صاف شد، دوك دوبرونسويك بقصد حمله قطعی پیاده نظام پروس را حرکت داد که بمرتفعات والمی روی آورند.

این پیاده نظام مجهز و منظم که در سرتاسر اروپا شهرت فوق العاده داشت فرانسویان را از ابتداء دهشت افکند زیرا که اکثر لشکریان فرانسه تا آنوقت نعره

کوس جنگی نشنیده و برق شمشیر دلاوران ندیدیده بودند اما کلرمان پیادگان را بحال تفکر و تردید نداد فوراً آنها را بستونهای منظم تقسیم کرده آماده حمله نمود، سپس خود بمقدمه سپاه رفته کلاه بر سر شمشیر کرد و فریاد «زنده باد ملت» برآورد. قشون فرانسه در عین شوق و حرارت همان حرکت و همان فریاد را تکرار کردند و لشکر پروس را گلوله باران نمودند.

پیاده نظام پروس در هزار ذرعی آسیای والمی از شدت آتش توپ پریشان شده توقف اختیار کرد، در صحرا سواره نظام جناح چپ کلرمان از اسب پیاده شده و با سبان خود یونجه میدادند، این شجاعت موجب حیرت دوک دوبرونسویک شد، در ساعت چهار کلرمان دریافت که برونسویک خیال حمله دارد، مجدداً قشون را بحال دفع حمله باسرنیزه قرار داد لکن پروس ها جنبشی نکردند، از طرفین آذوقه و مهمات جنگی باخر رسید و کم کم تا ساعت شش صدا ها یکباره خاموش شد و بقول کوه شاعر معروف آلمانی که حاضر میدان بود: «کوئی ابدأ چیزی نگذشته و حادثه ای اتفاق نیفتاده است.»

باران بشدت نجبدید شد، کوه مینو یسد: «اضطراب تمام در لشکر پروس حکمفرما بود، صبح آنروز همه سخن از کشتن و خوردن فرانسویان میکردند لکن در اینوقت عموماً حال بهت و تفکر داشتند، افراد قشون بیکدیگر نمینگریستند و اگر چشمشان مصادف میشد فوراً فحش و لعنت از دهان ها بر میخواست، چون شب آمد دایره وار گرد هم جمع شدیم لکن در مرکز دایره برخلاف عادت نتوانستیم آتش برافروزیم، اکثر نظامیان ساکت بودند، بعضی صحبت میکردند، یکی از من پرسید که چه میبینی و از این حوادث چه پیش بینی میکنی گفتم: «از این مکان و از این زمان دوره جدیدی در تاریخ عالم شروع میشود و شما میتوانید مفتخراً بگوئید من در آن ساعت و در آن محل حضور داشتم.»

این جنگ فی حد ذاته مصاف معتبری محسوب نمیشود فقط مبارزه اهمیت توپخانه ختم شد، دو لشکر بهم نرسیدند و کریبان گیر نشدند، جنگ والمی از دو طرف مجموع قوایی که بجنگ درآمد هفتاد هزار نفر بود،

سی هزار فرانسوی و سی و چهار هزار تن پروسی، سیصد نفر از فرانسه تلف شد و سویست تن از پروسیان بھاك هلاك افتاد لیكن نتیجه معنوی این جنگ بسیار عظیم بود زیرا كه كلرمان و سپاهیان او آزادی و وطن را نجات بخشیدند. جلوگیری از قشون پروس كه در اروپا مشهور بود چنان آتش شوق و جرئت را در لشكر جوان جمهوری فرانسه مشتعل ساخت كه بعد از آن توانست بكارهای خطیر دست بزند. از طرفی قشون پروس هم از ایستادگی فرانسویان بحیرت افتادند زیرا كه مهاجرین طوری معرفتی از لشكر فرانسه كرده بودند كه پروس ها كمان داشتند با مشتی خیاط و كفش دوز سروكار خواهند داشت و لشكر كشی آنها مثل تفرج و گردش خواهد بود. یكی از وزراء پروس بصاحب منصبان خود گفت: «بروید این بازی مضحك دوامی نخواهد داشت لشكر و كلای دعاوی (مقصود انقلابیون فرانسه است) بزودی مضحمل میشود و شما تا باینز بسر خانه و زندگی خود باز خواهید آمد.» اما لشكر و كلای دعاوی از میان ترفت، هر روز فوجی از دهقانان داوطلب شده سلاح برداشته بخصم حمله میآوردند، از طرف دیگر باران شدت كرده شب و روز تا چند هفته لاینقطع میبارید، مرض اسهال در افواج افتاد، بقول كوته: «لشكر پروس بمریضخانه متحرك تبدیل یافت» و بدون آنكه واقعا مغلوب شوند مانند شكست خوردگان شدند و فرار اختیار كردند، مقدار كثیری از مهمات و آذوقه جنگی را با چندین هزار نفر در میدان و در راه گذاشتند و یكماه بعد از جنگ والی از سرحد فرانسه عبور كردند و بولایت خود رفتند.

حمله فرانسویان
 یكماه بعد از جنگ والی قشون فرانسه یكی از ایالات قلمرو
 پادشاه ساردنی را كه ایالت ساوا باشد اشغال كرد، اهالی باشوق
 جنگ ژمپ
 و شغف تمام استقبال كرده و التحاق خود را بجمهوری فرانسه

بموجب رأی عمومی اعلام داشتند، همچنین كنت نشین نیس هم از شاه ساردنی منتزع شد، در سمت شمال شرقی ولایات ساحل یسار رود رن، سپیر و ورمس (۱) را كه

(۱) - Rhin, Spire, Worms

متعلق بآلمان بود متصرف شدند.

در ماه نوامبر آنسال فرانسویان سرداری دوموریه و اردلرېك گشتند، اطریشیها بفرماندهی دوک دوساکس چن (۱) مدت خیلی شهر لیل فرانسه را محاصره کرده بودند، دوک مزبور مباحثات میکرد که قلعه محکمی مثل لیل را متصرف خواهد شد در صورتیکه این قلعه جز خود اهالی مدافعی نداشت، شش روز تمام آنجا را گلوله باران کردند و شصت هزار گلوله بحصار افکندند، دویست خانه را طعمه حریق ساختند، اما نتوانستند بر اهالی شجاع لیل ظفر بیاورند. اطریشیها با حیرت و تعجب تمام مجبور بترك جنگ و مراجعت ببلرېك شدند، دوموریه چون از کار پرسیها فراعته یافت، بتعقیب اطریشیها لشکر ببلرېك کشید، روز ششم نوامبر سربازان جوان میدان والی با سرود مارسیز حمله ور شده و استحکاماتی را که سردار اطریش در حوالی ژمپ ساخته بود بتصرف آوردند و سه هفته بعد صفحه بلرېك را از قشون اطریش باك نمودند (۲۸ نوامبر).

آغاز فتوحات
و سیاست
تبلغ
بلرېکیها که چندان مایل بتسلط اطریش نبودند و چنانکه دیدیم (۲) در ۱۷۸۹ بر امپراطور اطریش ژوزف دوم شوریدند در این موقع مقدم فرانسویان را مغتنم شمرده و آنان را منجی خود دانستند و مطمئن بودند که بنا بر اعلامیه مجلس مقنن: «فرانسه جنگ را برای فتح ممالك نمیکند» همچنین باین اعلان که از طرف مجلس کنوانسیون در چند روز پس از واقعه ژمپ صادر شد تکیه کردند از اینقرار: «مجلس کنوانسیون ملی اعلام میکند که ملت فرانسه بملل و اقوامی که در پی کسب آزادی خود باشند برادرانه مساعدت خواهد کرد» بنا بر این مقدمات بلرېکیها تصور میکردند که فرانسویان بعهده خود وفا کرده و آنان را در تشکیل حکومت مستقل و وضع قانون اساسی خاص آزاد خواهند گذاشت.

لکن اهالی بلرېك کاتولیک متعصب و طرفدار حفظ رسوم و عادات اجتماعی

(۱) - duc de Saxe Tteschen

(۲) - صفحه ۱۴۵ «مقاومت» رجوع شود

خود بودند و فرقه موتانیار فرانسه که آنوقت در مجلس کنوانسیون اکثریت و قدرت داشت میخواست جمیع ملل را دارای تشکیلات و تنظیماتی شبیه بفرانسه بکند. یکی از زعمای آن فرقه موسوم به کامبون چنین میگفت: « هر ملتی که بخواهد لیاقت خود را برای حریت و استحقاق خود را برای دوستی ملت فرانسه بثبوت برساند باید هر چه ما کرده ایم بکند، طبقات ممتاز را مضمحل کرده و وطن پرستان را در امور دولتی شرکت بدهد. » پس بنا بر پیشنهاد فرقه موتانیار مجلس کنوانسیون در ۱۵ دسامبر ۱۷۹۲ اعلام داشت که در ممالك و ایالاتی که بتصرف قشون فرانسه در میآید حقوق ملوک الطوایفی و نجابت و سایر امتیازات ملفی است و « املاک شاهزادگان و اعیان و حواشی و خدمتکاران آنها و سایر طبقات از روحانی و غیر روحانی تحت حمایت و صیانت جمهوری فرانسه قرار میگیرد » در عمل این اعلان منجر بضبط تمام املاک از طرف دولت فرانسه میشد و همین ابتدای فتوحات فرانسه محسوب میشد.

اعضاء مجلس کنوانسیون که تربیت یافته محیط استبدادی سرحدات قدیم بودند مطابق اصل سیاست خارجی سلطنت فرانسه که طبیعی از عهد هانری دوم متداول بود اعتقاد داشتند که هنوز خاک فرانسه کامل و تمام نیست، دانتون که شاگرد سیاسی ریشلیو محسوب میشد میگفت: « حدود فرانسه را طبیعت خاک و آب جهات اربعه افق معین میکند » یعنی اقیانوس کبیر و شطرن و جبال آلپ و کوهستان پیرنه. بنا بر این ولایاتی که در داخله این حدود طبیعی واقع میشدند مثل بلریک و ایالات ساحل رن و ساووا و کنت نشین نیس اجزاء طبیعی مملکت فرانسه بشمار میآمدند چنانکه در عهد گلهما هم جزو آن مملکت بودند.

پس محض انجام این مرام سیاسی و برای نشر افکار انقلابی در خارج در اواخر ۱۷۹۲ مجلس کنوانسیون اعلام رسمی ۱۷۹۱ و سایر احکام را فراموش کرده و بفتح ممالك پرداخت و ممالك مفتوحه را بوسیله عمال انقلاب منقلب

ساخت . در ماه های اول ۱۷۹۳ مجلس کنوانسیون برای حفظ ظاهر در هریک از آن ممالك مجلس محلی مرگب از جاسوسان و طرفداران فرانسه بتطميع و تهديد تشكيل داده و رأى صادر كرد كه من بعد آن مملكت جزو جمهورى فرانسه محسوب است . بعد از اين تاريخ فرانسويان در جنگهاى كه ميكردند چندان به نيّت نشر آزادى و تبليغ افكار انقلابى نبودند بلكه براى عظمت فرانسه ميكوشيدند اين قول دانتون است و مقصودش از اين عبارت حفظ ممالك مفتوحه بود .

انگلستان
و تصرف بلژيك
اين فتوحات و تبليغات انقلابى و سياست كردن لوى شانزدهم در اوایل سنه ۱۷۹۳ دولی را كه تا آن زمان بيطرفى اختيار كرده بودند بز ضدّ فرانسه بر انگيخت منجمله انگلستان پيش قدم شد .

در اوایل تشكيل مجلس مقنن مردم گمان ميكردند كه چون فرانسه سلطنت مشروطه شده و دولت انگليس هم سلطنت مشروطه دارد میان آنها عقد دوستی استوار خواهد شد ، تايران در فوریه ۱۷۹۲ از طرف مجلس ملی بلندن اعزام شد كه ابتداء دولت انگليس را وادارد كه در جنگ قريب الوقوع فرانسه با اطريش و پروس بيطرف بماند و سپس اگر بتواند عهد نامه يگانگی را فيما بين به بندد . اما انقلاب دهم او انگليس ها را چنان خشمناك كرد كه قطع مذاكرات كردند و چون دوموربه بلژيك را گرفت انگليسها مصمم جنگ شدند . از قرون وسطی ببعديكى از اصول سياست خارجى انگليس اين است كه نبايد فرانسه را گذاشت به مصب رود اسكو (بلژيك) دست يافته و شهر آنورس را بتصرف آورد چه اين بندر و شهر هم مركز مهم تجارتي و هم نقطه نظامی بسيار مهمی محسوب ميشوند زيرا كه درست در برابر مصبورود تامين انگليس واقع شده و بر آن مشرف هستند و ناپلئون همین معنى را با عبارتي دلپذير بيان كرده است : « آنورس طپانچه اى است پر كه بقلب انگلستان آخته است . »

جنگ در ۳۱ ژانويه ۱۷۹۳ اعلان شد ، پيت (۱) كه آنوقت رياست وزراء

(۱) - به گراور صفحه ۶۴ رجوع شود .

انگلیس را داشت بیارلمان خبر داد که ابن جنگ قصابی و خونریزی کاملی خواهد بود و فی الواقع انگلیسها سلاح از کف نهادند مگر ۲۲ سال بعد که در سنه ۱۸۱۵ بلژیک را از چنگ فرانسه بیرون آوردند.

نخستین اتحاد چون انگلیس قشون بزری نداشت بادل اروپا عقد اتحاد بست، دول ذیل: هلاند و ساردنی و ناپل و پرتغال و اسپانیا و روسیه که بعد از قتل لوی شانزدهم با فرانسه قطع رابطه کرده بودند و مجلس کنوانسیون هم با خشونت و اعلان جنگ با آنها جواب میداد دعوت انگلیس را پذیرفته و بیول آن دولت تشکیل لشکرها می دادند. اتحادیه عظیمی تشکیل شد که علی الظاهر فرانسه نمیتوانست در مقابل آن از اضمحلال و انقراض خود جلوگیری کند.

نقشه تجزیه سیاسيون دول خارجه در انجمنی که تشکیل دادند نقشه تجزیه فرانسه را رسم کردند و او را میخواستند لهستان اروپای غربی بسازند، انگلیسها طالب بندر دو نکرک و مستعمرات و اطیشها

مائیل به ایالات فلاندر و آرتوا و پروس ها مشتاق ایالات آئراس و لورن بودند و سایر متحدین هم هر چه میتوانستند می گرفتند. لرد اوکلاند میگفت «باید فرانسه را در صفحه سیاست عالم بصر رسانید.» و فکر انقلابی را هم میخواستند که بوسیله تهدید و قتل محو کنند و کنت دو مرسی میگفت: «برای قلع ماده فساد انقلاب باید اکثر احزاب عامله و تمام مدیران انقلاب ملی را از دم شمشیر آبدار گذرانید.»

جنگ جنگ با این اتحادیه نخستین قریب پنج سال دوام یافت (مارس ۱۷۹۳ - اکتبر ۱۷۹۷). تاریخ این زد و خورد را باید بدو قسمت تقسیم کرد:

در دوره اول فرانسه مواجه با تمام دول متحده بود و بایستی در تمام نقاط سرحدی بجنگ بپردازد (۱۷۹۳ - ۱۷۹۵) ولی میدانهای مهم جنگ در این دوره عبارت بود از شمال فرانسه و بلژیک و ایالات ساحلی شطرن. در ۱۷۹۴ اطریشی ها بکلی خاک بلژیک را تخلیه کردند.

در دوره دوم (۱۷۹۵-۱۷۹۷) فرانسه فقط با قسمتی از دول متحده سر و کار داشت، در ۱۷۹۵ پروس و اسپانیا و هلاند تقاضای صلح کردند و در مقابل فرانسه جز انگلیس و اتریش خصم معتبری نماند. جنگهای مهم ایندوره در سواحل رود پو و شمال ایتالیا و در دره های الپ خاک اتریش وقوع یافت.

هجوم ثانی
در آغاز جنگ هر کس گمان میکرد که متحدین بسهولت فاتح خواهند شد، در هفتماء اول فرانسویان علی الاتصال شکست خوردند، در نتیجه این مغلوبیتها و انقلابات داخلی بطور قری که دیدیم (۱) در پاریس حکومت ترور قائم شد.

ابتداء فرانسه تمام فتوحات خود را در شمال از دست داد، دو موریه در ۱۸ مارس ۱۷۹۳ از پرنس دو کوبور در شهر نیروین دن شکست یافت و اتریشیها مجدداً بر بلژیک مسلط شدند، در آوریل ایالات ساحلی رن را پروسیها پس گرفتند و شهر مایانس را چهار ماه تمام محاصره کردند، در این مدت کلبر سردار فرانسوی که در شهر محصور بود مقاومت پهلوانانه کرد، همچنین مرلن دوتیون ویل که مأمور آن شهر بود مراقبت کامل نمود، عاقبت شهر مزبور بنست پروسیها افتاد.

بعد از آنکه این فتوحات از دست رفت از تمام جوانب خاک فرانسه مضرب خیام دشمن شد، اسپانیولیها در جنوب بلاد پیری نیان و بایون را گرفته و سلطنت طلبان بندر تولون را بقشون انگلیس تسلیم کردند، در طرف شمال شرقی پروسیها و اتریشیها شهر لاندو را محاصره کرده وارد آژاس شدند اما صعب ترین حملات را انگلیسیها از طرف شمال کردند که راه آن بیاریس از تمام نقاط سرحدی نزدیکتر است. انگلیسیها و اتریشیها در صدد تخریب رشته سه گانه قلاعی بر آمدند که صد سال قبل یکی از وزرای فرانسه برای صیانت پانخت مملکت ساخته بود. بندر دو نکرک را که انگلیسیها مورد هجوم قرار داده بودند هوشار نجات داد، اما اتریشیها و الاسین و قلاع اسکورا تسخیر کردند و بمحاصره موبوژ پرداختند.

(۱) - صفحه ۴۳۶ و مابعد رجوع شود

دفع حمله

در اواخر ۱۷۹۳ فرانسه بهمت مردان کاری خود از خطر نجات یافت، مجلس قانون تجهیز عمومی را که بموجب آن عام فرانسویان از سن ۱۸ تا ۴۰ سالگی بایستی دائماً تحت سلاح باشند وضع کرد، باین ترتیب ۹ لشکر که مجموع افراد آن به ۷۵۰،۰۰۰ تن بالغ میشد بسرحدات گسیل کرد و این عدد در لشکر کشیهای آن زمان بی نظیر و حیرت آور بود، فرانسه هجوم مهاجمین را جلو گرفت، راه یاریس را بر اطریشها مسدود ساخت و شهر موبوژ را از محاصره خارج کرد. تفصیل آنکه بعد از دو روز جنگ خونین قریه مرتفع واتنی نی بدست فرانسویان افتاد و آنروز پنج مرتبه در دست دشمن گشت. این نقطه بمنزله کلید میدان جنگ بود، در حمله آخر کارنو نماینده کمیته نجات عمومی وزوران که از سرداران انقلابی و از مردان شرافتمند بود خود تفنگ برداشته و در جلو صفوف پیاده نظام فرانسه بخصم روی آور شدند (۱۵ و ۱۶ اکتبر ۱۷۹۳). سردار فرانسوی موسوم به هوش در ظرف یک هفته ایالت آلزاس را از دشمن بیرداخت، روز ۲۲ دسامبر در هوای نا مساعد و زمین بد هوش لشکریان گرسنه خود را که یکشنبه روز چیزی نخورده بودند سوق داد و اطریشی ها را از محل ریشوفن فرش و بلر (۱) طرد کرد، قشون هوش با سرود مارسیز حمله به تپه مستحکم ژیزبرک برده و آنجا را گرفتند ناچار اطریشی ها از محاصره لاندو صرف نظر کردند، مقارن این احوال شورشهای داخلی خاموش شده و انقلابیون ولایت و انده بسختی شکست خورده و مطیع دولت فرانسه شدند.

فتح ثانی

چون فرانسه از هجوم متحدین فارغ شد باردیگری تسخیر بلژیک و ایالات رن شروع کرد و در ۱۷۹۴ بهر دو فتح موفق شد. دوک دیورک و قشون انگلیس که در ساحل رود اسکوبودند و اطریشها که در ساحل رود موز جای داشتند مورد حمله قشون فرانسه شدند، سرداران فرانسوی شش دفعه حملات دشمن را دفع کرده و از رود خانه سامبر گذشته

با ۸۰۰۰۰ نفر اطریشیها را مغلوب ساختند، سردار این جنگ ژوردان بود، سپس خصم را تعاقب کرد و آنها را از ایالات رن رانده کولونی و کوبلاندز را بتصرف آورد (۶-۱۲۳ اکتبر).

تسخیر هالاند
بیشکروسر دار فرانسوی انگلیسها را بجانب آنورس عقب نشانید، سپس در هالاند آنها را تعاقب کرد، در کمتر از سه ماه تمام هالاند بتصرف فرانسه آمد و کشتیهای جنگی هالاند هم که در هلدر بواسطه یخ محصور بودند بدست افواج فرانسوی افتادند (۳۰ ژانویه ۱۷۹۵).

انحلال اتحادیه
فتوحات قشون فرانسه و حوادث لهستان موجب شدند که در ۱۷۹۵ اتحادیه دول بهم خورد، شاه پروس مواظب بود که مبادا کاترین دوّم و فرانسوای دوّم لهستان را بار سوّم میان خود قسمت کنند و او را شرکت ندهند، پادشاه اسپانیا از بیم لشکر فرانسه که بخاک او وارد شد پیام صلح فرستاد.

مجلس کنوانسیون هم آرزویی جز آشتی با این دو دولت نداشت، میخواست قشون خود را تماماً بجنک انگلیس ببرد، از طرف دیگر هم قوای فرانسه تمام شده و سر تا سر خاک فرانسه شبیه بمیدان جنگی بود که تازه نایره قتال در آن خاموش پذیرفته است یا قلعه‌ای که تازه از محاصره خارج گردیده است، آتش قحط و غلاء مخصوصاً در پاریس بالا گرفته بود، پس نمایندگان ملت در مجلس سخنان ملایم و صلح طلبانه را شروع کردند، مرلن دودوه بنام کمیته نجات عمومی چنین اظهار داشت: «اکنون که ملت فرانسه بادست فاتحانه خود سرحدات طبیعی خود را رسم کرده است دعوت صلح را اگر با مصالح او مخالفت نداشته باشد رد نخواهد کرد.»

مذاکرات فرانسه و پروس در شهر بال شروع شد و در ۵ آوریل بشروط ذیل خاتمه یافت: پروس رسماً تصرفات فرانسه را در بلریک و ایالات ساحل یسار شطرن تصدیق کرد بشرط آنکه بعد از صلح عمومی اگر فرانسه نتوانست این متصرفات خود را نگاهدارد در عوض بعضی نقاط آلمان را جزء پروس بشناسد یعنی پروس هم

در آن موقع بعضی قسمتهای آلمان را متصرف شود.

سه ماه بعد در همان شهر بال فرانسه و اسپانیا آشتی کردند، پادشاه اسپانیا قسمتی از جزیره سن دومنگ را که در جزایر آنتیل امریکای مرکزی داشت بفرانسه تفویض کرد و بعلاوه با جمهوری فرانسه عهدی بست که برضد انگلیس با او همراهی کند.

دو ماه پیش از این تاریخ (۱۶ مه ۱۷۹۵) هلندی ها هم قرار داد لاهه در لاهه قرار دادی نظیر عهد نامه اسپانیا بستند و متعهد شدند

که کشتی های خود را بمدد فرانسه مجهز ساخته بجنک انگلیسها نفرستند و ایالات یسار رود رن را هم بفرانسه وا گذاشتند، این ایالات را فرانسه با مملکت بلژیک به ۹ ولایت جدید منقسم ساخت، هلاندیها اصول مملکت داری و قوانین اساسی خود را تغییر دادند، امتیازات شاهزادگان و امراء اورانژناسو ملغی شد و خانواده اورانژ اجباراً بخاک انگلیس رهسپار شدند، جمهوری متحده اشرافی ولایات متحده هلاند مبدل بجمهوری باتا و گردید که مطابق جمهوری فرانسه اصول دموکراسی و اتحاد و تمرکز در آن جاری بود.

علل شورش برای درك عظمت و خطر مساعی که فرانسه از سال ۱۷۹۳ تا ۱۷۹۵ بکار برد باید در نظر داشت که علاوه بر جنگهای وائده خارجی باشورشهای داخلی هم سروکار داشته است. مهمترین

این اغتشاشات شورش ایالات و انده و پواتو و آنژ و برتانی است. در ۱۷۹۳ آتش عصیان از وائده افروخته شد و تاسنه ۱۷۹۵ در ده ایالت و ولایت گسترده گشت، عده شورشیان در بعض اوقات به ۸۰،۰۰۰ نفر میرسید.

از جمله علل شورش تعصب مذهبی بود، بطوری که گفته شد^(۱) دهقانان طرفداری از کشیش هائی کردند که برخلاف قانون مجلس از سوگند مشروطه خواهی خودداری نمودند، پس ابتداء شورش از ۱۷۹۱ است لیکن آتش شورش در ۱۷۹۳ و قتیکه مجلس کنوانسیون محض دفع دشمن خارجی امر بتجهیز ۳۰۰،۰۰۰ نفر لشکری کرد بالا گرفت، اهالی وائده که بشجاعت معروفند از قبول حرفه نظام دهشت و عار

(۱) - بصفحه ۴۰۳ «معایب قانون تشکیلات روحانیون» رجوع شود

داشتند، پس شوریده و شعار خود را عبارت: «چریکی لازم نیست» قرار دادند. در ابتداء اسلحه آنها منحصر بداس و تبر و تفنگهای شکاری بود.

رؤساء شورشیان قائدین اغتشاش و شورش چند نفر از کسبه و رعایا بودند منجمله^۱ ستوفله شکاربان و کاتلینوکالسکه چی، این شخص اخیر معروف بود که از طرف کنت دو پروانس بلقب سردار بزرگ نایل گردیده لکن افسانه است. شورشیان از روی تعصب مذهبی میجنگیدند و علائم دینی بر لباس و کلاه خود نصب کرده خود را لشکر کاتولیک میخواندند، پس از چندی شورشیان نجباء محلی را بریاست برداشتند زیرا که هنوز در آن نواحی نجبا قبول عا^۲مه داشتند (۱)، این نجبا از جمله صاحبمنصبان دوره استبدادی محسوب میشدند، در اینوقت شورش مذهبی جنبه سیاسی بخود گرفت و شورشیان خود را هوادار دین و شاه میخواندند، مقصودشان لوی هفدهم پسر لوی شانزدهم بود که در زندان تامل تو^۳قف داشت، قشون ها را باسم لشکر کاتولیک و سلطنتی خواندند. اما اهالی بلاد که اغلب کسبه و توانگران بودند در طرفداری انقلاب کبیر باقی مانده و بادهقانان در شورش مساعدت نکردند.

جنگ وانده چون قشون منظم عموماً در سرحدات بجنک باخارجه مشغول بود جلوگیری از شورش داخلی ممکن نگردید، شورشیان افواج کارد ملی را که چندان مهارتی در جنگ نداشتند و تازه تحت سلاح آمده بودند در کورون و بوپرو و غیره مغلوب ساختند و بلاد شوله و سومور را تصرف کردند و چندی بشهر نانت وارد شدند (ژون ۱۷۹۳) میخواستند نانت را که بندرگاه مهمی است بروی انگلیس گشوده و از آن دولت اسلحه و آذوقه بگیرند، اما مقارن این اوقات کنوانسیون سرداران ناهمی مثل کلبر و ماریسو را با ۱۶۰۰۰ سپاهی جنگ آزموده که از جنگ پروس فارغ شده بودند مأمور سرکوبی شورشیان کرد، یاغیان از شهر نانت فرار کرده و در ظاهر شهر شوله دوچار حملات قشون شدند (۱۷ اکتبر) معذک از رود لوآر گذشته و ۸۰۰۰۰ نفر از آنها بقصد تسخیر

(۱) - صفحه ۳۶۲ «نجای ولایتی» رجوع شود

گرا نویل حرکت کردند لکن در آنجا هم شکست خورده ابتداء بمحاذات جنوب گریخته سپس خواستند مجدداً از رودلوار عبور کنند، در این موقع تلفات و خسارات فوق العاده بآنها وارد شد.

این آخر جنگ بزرگ بود، شورشیان من بعد بدستجات ضعیف تفرقه شدند لکن قشون دولت قطعاً از عهده قلع و قمع آنها بر نیامد چرا که در اراضی باطلای و بی‌شماره های انبوه متواری شده و در درّه ها و گردنه های پریپیچ و خم پنهان می‌گشتند. یکی از داوطلبان سال ۱۷۹۴ نوشته است: «شورشیان در این ناحیه قریب ۱۲۰۰ نفرند لکن دوازده هزار نفر که بتعاقب این جمع قلیل همت گماشته اند همگی خسته و فرسوده شده اند» انواع تدابیر و سیاستهای مختلف دولت نتوانست کاری باین برآکندگان بکند. تا سال ۱۷۹۵ این وضع باقی ماند، در این وقت سردار معروف هوش مأمور آنجا شد و بزبان لاتین و تدبیر عاقلانه و سهل انگاری در امور مذهبی نتوانست که دل رمیدگان را رام و آسوده کند و بر رؤساء شورشیان عفو عمومی و امتیازات خاصه داد و کار را ختم کرد، نتیجه این شورش هولناک قتل ۵۰،۰۰۰ نفر بیگناه و خرابی ولایتی بمساحت صد فرسنگ مربع بود.

تقسیمات لهستان
همانقدر که طغیان ایالت وانده اسباب عقب ماندن فرانسه در سیاست خارجی شد همانقدر حوادث لهستان موجب پیشرفت کار او گردید بلکه نجات فرانسه را میتوان منوط بحوادث و وقایع لهستان دانست. از سنه ۱۷۹۰ تا ۱۷۹۵ دول روسیه و پروس و اطریش سرگرم سیاست لهستان بودند و چنانکه دیدیم^(۱) در ۱۷۹۳ و ۱۷۹۵ دو مرتبه آن مملکت بدبختی را تجربه و میان خود تقسیم کردند. در این سه سال کاترین ملکه روسیه بقول خودش از کثرت مراقبت مغز خود را پریشان کرد که شاید بتواند دربار برلن و وین را داخل در کار فرانسه کرده و خود آسوده شود لکن در این مدت جز بتهدیدات لفظی نسبت بفرانسه بکاری دست نزد و یک نفر بجنگ فرانسه نفرستاد، باز بقول خودش کاترین میخواست آشیانه حزب ژاکوبین را در لهستان تخریب کند و انهدام مرکز فرقه

(۱) - صفحه ۲۶۱ و ما بعد رجوع شود

ژاکوبن را در فرانسه بعهده پادشاه پروس و امپراطور اطریش میگذاشت که کاری خطرناک تر بود.

اما سلاطین مذکور از کاترین بیم داشتند و نمیخواستند خود را بجای دیگر سرگرم کنند، این عدم اطمینان بنفع فرانسویان تمام شد، در واقع هنگامیکه فردریک کیوم ثانی پادشاه پروس در سنه ۱۷۹۲ بجانب پاریس رهسپار بود روی دل بسوی ورشو داشت که مبادا در غیاب او لهستان را رقیبان ببرند و همین توجه بلهستان باعث شد که بعد از یک جنگ مختصر در المی از فرانسه دست برداشته و به پروس بازگشت. بعد از سال ۱۷۹۳ پادشاه پروس تمام قوای خود را بطرف لهستان راند و معدودی لشکر با دول متّحده بجنک فرانسه مأمور ساخت، در اوایل ۱۷۹۵ چون شاه پروس مستحضر شد که اطریش و روسیه میخواهند بدون اشتراك او لهستان را تقسیم کنند با دولت فرانسه طرح دوستی ریخت و عهد نامه بال را امضا کرد. اما امپراطور اطریش هم در ۱۷۹۴ و ۱۷۹۵ مجبور شد که قسمتی از قوای خود را بدفع وطن پرستان لهستانی بگمارد و همت بتسخیر اراضی که روسیه برای او باقی گذاشته بود دربندد، فرانسه از تردید و سوء ظن دشمنان خود استفاده کرده تشکیلات خود را منظم ساخته و بدفع آنان روی نهاد.

جنگ
با اطریش
بعد از امضاء عهدنامه های بال و لاهه فرانسه در اروپا دشمنی نداشت مگر دولت اطریش که بعضی از سلاطین کوچک ایتالیائی هم از وی تبعیت میکردند. چون اطریش در بلژیک دیگر متصرفاتی نداشت فرانسه اگر میخواست با او مقابله کند بایستی یا از خاک آلمان یا از شمال ایتالیا حمله ور شود زیرا که ایالت میلان ایتالیا در آنوقت جزء اطریش محسوب میکردید. چون کارنو بسمت عضویت هیئت مدیره انتخاب شد عزم کرد که سه لشکر بسرداری ژوردان و مورو و بناپارت آراسته از سه طریق بجانب وین روانه کند، یکی از خاک آلمان طریق دره دانوب، دیگر در ایتالیا از جانب دشت پو و دیگر از راه دره آلپ اطریش.

اعمال جنگی در ۱۷۹۶ شروع شد؛ لشکری که از راه آلمان رفت شکست یافت (ژون تا اکتبر ۱۷۹۶) زیرا که چون ژوردان بسرحد بوهم رسید آرشیدوک شارل ویرا مغلوب ساخت و عقب راند؛ ژوردان در جنگ آلتن کیرشن^(۱) شکستی فاحش خورد و مارسو بسختی جراحات یافت، در نتیجه سردار دیگر که مورو نام داشت و از خط سیر خود مقداری پیموده بدره دانوب رسیده بود مجبور بعقب نشستن شد و از راه مونیخ بایالت آلزاس باز گشت.

ضربتهای قطعی را بناپارت در ایتالیا بر اطریش وارد آورد.

ناپلئون بناپارت در جزیره کرس در شهر آزا کیسو متولد شد (۱۷۶۹). مدتی قلیل پیش از این تاریخ جزیره کرس را اهالی زن بلوی پانزدهم پادشاه فرانسه وا گذاشته بودند؛ بناپارت ابتداء در برین بنجر دولت بتحصیل مشغول شد سپس چون آرزوی دخول در بحریه داشت او را بیاریس فرستادند که مدرسه نظام را طی کند، در سنه ۱۷۸۵ بناپارت از این مدرسه خارج شد، این هنگام ۱۶ سال داشت و معلمین او در یاد داشت خروجی او این عبارت را نوشتند: «خیلی پیش خواهد رفت اگر حوادث ایام باوی مساعدت کند». بناپارت تحت نمره ۴۲ معین نایب فوج فرگردید که ساخلو والانس بود؛ سپس به او کزون انتقال یافت، ظاهراً در این اوقات فرانسه را خیلی دوست نداشت و مایل بود که استقلال جزیره کرس را تأمین نماید. اما ظهور انقلاب رأی او را دیگرگون ساخت و ویرا بشدت طرفدار فرانسه کرد، اتفاقاً در این ایام هم پاولی قسمتی از جزیره کرس را بانگلیسها تسلیم کرد (۱۷۹۲) بناپارت در سال ۱۷۹۳ برتبه سلطانی رسید و در محاصره تولون ابراز شجاعت فوق العاده کرد و پس از گرفتن قلعه کوچکی که در مدخل بندرگاه تولون بود و آنرا جبل الطارق صغیر میگفتند وسایل تسخیر شهر مزبور را فراهم آورد. این فتح نمایان موجب شد که در سن ۲۴ سالگی بدرجه ژنرال بریگاد توپخانه نایل شد و رولس پر

(۱) - Altenkirchen

جوان با و تکلیف کرد که بجای هانریو فرماندهی گارد ملی پاریس را بپذیرد اما بنایارت این دعوت را اجابت نکرد.

هنگامیکه بنایارت در قشون آلب بود نقشه حملهٔ شهر وین را ترتیب داد، این نقشه را که بحملهٔ متحد المرکز موسوم کرده اند در آنوقت نپذیرفتند ولی سه سال بعد کارنو آنرا بموقع اجراء گذاشت. در ۱۷۹۵ او را بریاست يك بریکاد پیاده نظام منصوب و بمچنگ شورشیان و انده مأمور کردند لکن بنایارت اینکار را دون مرتبهٔ خود شناخته از رفتن سرباز زد و آنرا بمنزلهٔ تنبیه و توبیخی محسوب داشت. پس کمیتهٔ نجات عمومی او را جزء دفتر نقشه برداری قشونی کرد (از ژویه تا سپتامبر ۱۷۹۵). چون اولیاء امور نظامی از حسد موافقت نکردند که مجدداً او را بتوپخانه منتقل کنند و چون حاضر نمیشد که بایالت و انده رفته مأموریت خود را انجام بدهد مستعفی شد، در اینوقت تقاضا کرد که او را با هیئتی که فرانسه مأمور کرده است که توپخانهٔ عثمانی را منظم سازد روانهٔ آن مملکت کنند، بنا بر افسانهٔ رایج این تقاضای بنایارت در اثر تنگدستی بود لکن خالی از حقیقت است. مقصود بنایارت ورود در عمل و رفع بیکاری بود، مقارن این احوال بطوریکه سابقاً نوشتیم (۱) بنایارت مأمور حفظ مجلس کنوانسیون و دفع سلطنت طلبان شد (۱۷۹۵) فردای روز ۱۳ و اندمیر بنایارت ژنرال دیویزیون توپخانه شد، سپس بریاست کل قوای داخلی نایل آمد، پنج ماه بعد بنا بر پیشنهاد کارنو ریاست لشکر ایتالیا را باو دادند. بنا بر قول یکی از نمایان او مارمون نام همین ریاست اخیر «ابواب شهرت جاودانی را بر روی او گشود» در این تاریخ ۲۷ سال داشت (۲۳ فوریه ۱۷۹۶).

چون تا آنوقت بنایارت فرماندهی کل قوای جنگی نیافته بود انتصاب او بطبع بعض از سرداران لشکر ایتالیا ناگوار آمد از قبیل اوژرو، ماسنا، سروریه و غیره. از آنجائیکه همه از وی مسن تر بودند و اکثر کسب شهرت هم کرده بودند فرماندهی این «سردار بازاری» بر آنان گران میآمد، لکن در اوّلین ملاقات که در اردوگاه

(۱) - صفحه ۴۰۴ رجوع شود

نیس میان بنایارت و سرداران قشون ایتالیا واقع شد آن جوان لاغر اندام، کوتاه قد، رنجور، که هیچ کسی تاب دیدن برق چشمان او را نداشت چنان آمرانه سخن راند و از روی اطلاع در مسائل جنگی بحث کرد که جمیع صاحبمنصبان طوعاً و کرهاً سرپااعت فرود آوردند، اوژرو که از دیگر سرداران نکته گیر تر و عیبجوی تر بود چون از انجمن بیرون آمد گفت: «این ب... کوچک واقعاً مرا ترسانید، نمیدانم در نخستین نگاه این شخص چه اثر و نفوذی بود که مرا خرد کرد» در ظرف چند روز بنایارت همین تفوق و نفوذ را نسبت به تمام سران سپاه حائز شد. بنایارت چون در حال لشکر نگریست آنرا بسیار فقیر و فاقد همه چیز دید، فقر و بیچارگی همه را عاصی و بی انتظام ساخته بود، افراد نظام از طول مدت توقف بیهوده در مقابل دیوار کوهستان آلپ منزجر و خشمناک شده بودند، بنایارت چهار روز بعد از انتصاب بسرداری لشکر فرمان شروع بجنگ داد و سربازان چنین خطاب کرد: «شما نه کفش دارید، نه لباس، نه پیراهن و نه نان، مخازن اردوی ما هم از این چیزها تهی شده است لیکن انبارهای لشکر خصم پر است، بر شماست که آنها را بدست آورید، شما میخواهید و شما میتوانید پس حرکت کنیم!» (۲۹ مارس ۱۷۹۶).

همین لشکر فقیر و گرسنه در اثر اوامر سردار جدید فتوحاتی کردند که عجیب تر از آن تاریخ جنگی عالم بخاطر ندارد.

لشکر کشی
ایطالیا

فتوحات و اعمال نظامی که مجموع آنرا لشکر کشی ایتالیا میگویند یکسال دوام یافت از ماه آوریل ۱۷۹۶ تا ماه آوریل ۱۷۹۷. جنگ در ابتدای رشته جنوبی آلپ یعنی گردنه کادیون بین نیس و ژن شروع و در منتهی الیه شرقی سلسله آلپ در محل لئوبن که ۱۳۰ کیلو متر با وین فاصله دارد ختم شد. در این لشکر کشی دوازده ماهه قشون فرانسه ۱۸ جنگ و ۶۵ زرد خورد کرد، اردوی فرانسه که بزحمت عده آن به ۳۶،۰۰۰ نفر بالغ میشد پنج سپاه اطیش را درهم شکست که کوچکترین آنها دارای ۴۵،۰۰۰ نفر سپاهی بود، محل جنگ سه ناحیه بود:

در ماه آوریل ۱۷۹۶ میدان رزم دشت پیمون در قسمت اعلاّی رودخانه پو بود، از ماه ژویه ۱۷۹۶ تا ماه فوریه ۱۷۹۷ جنگ به ولایت لومباردی یعنی شمال رودخانه پو افتاد و دشتهای منسیو و آدیتر درحوالی مانتو میدان جنگ شد و از مارس تا آوریل ۱۷۹۷ قشون فرانسه رهسپار وین شده در کوهستان اطیش با خصم مصاف داد.

مبارزه در پیمون
در جنوب ولایت پیمون سپاهی از اطیش و سارد مرگباز ۷۰،۰۰۰ نفر دامنۀ کوه آلپ را از کونی تا ارتفاعات ژن متصرّف بود. بناپارت از گردنۀ کادیبون گذشته و از طریق درۀ بومیدا لشکر خود را بمیان دوسپاه خصم کشید، در سه روز سه جنگ عظیم کرد، گاهی بجانب یمین توّجه کرده بااطیشی ها در مونتوت و دگو جنگ میکرد و زمانی بسوی یسار روی نهاده لشکر سارد را در میلسیمو مورد حمله قرار میداد، باین ترتیب روابط دو لشکر را از هم گسیخت. چون اطیشی ها بطرف مشرق عقب نشستند بناپارت متوّجه مغرب شده بلشکر سارد حمله آورد و آنها را در مون دووی در هم شکسته (۲۲ آوریل) تا محلّ شراسکو که در دومنزلی شهر تورن کرسی ولایت آنها است تعاقب کرد، در اینجا قشون سارد استدعای ختم جنگ نمود (۲۸ آوریل). سپس بموجب معاهده پاریس (۳ ژون) پادشاه ساردنی تسلّط و تمالك فرانسه را در دو ایالت ساووا و کنت نشین نیس برسمیت شناخت.

چون کار قشون پیمون تمام شد ناپلئون همّت بدفع اطیشی ها گماشت که آنوقت در ساحل رودخانه پو در یسار شعبه تسن جای داشتند، ناپلئون سپاه خود را از ساحل یمین شطّ پو سوق داده و از اردو گاه اطیشی ها گذشته در پلزانس از شطّ پو عبور نمود، این سوق الجیش ماهرانه خصم را مجبور کرد که بعجله عقب نشسته خود را بیناه (ادا) بکشاند و میلان را بدشمن رها کند، هنوز اطیشی ها به ادا نرسیده ناپلئون بفتح معروف پل لودی (۹ مه) نایل شد و دشمن را مجبور کرد که از آنجا هم عقب تر برود. ناپلئون در مدّت یکماه بسرعتی قریب بتاخن

تمام نواحی آلپ را را تا اوکلیو بتصرف آورد، شاهزادگان و امراء شمال ایتالیا و دوک یارم و دوک مودن بشتاب تمام استعدادی صلح کردند، بنابراین پس از اخذ خسارات سنگین جنگی از آنها دست برداشت، این خسارات مأخوذه که به پنجاه میلیون میرسید از طرف ناپلئون بهاریس فرستاده شد و هیئت مدیره از برکت این وجه توانست چند صباحی امرار حیات کند.

اعمال جنگی در لمباردی
مرکز اعمال جنگی بعد مانتو شد، مانتو قلعه محکمی بود مشرف بر دو رود خانه من سیو و آدیتر که معبر طبیعی اطریشی ها برای دخول بایطالیا محسوب میشد، چون بناپارت قبل از تسخیر قلعه مانتو نمیتوانست لشکر خود را بجلو سوق بدهد ابتداء بمحاصره آن پرداخت، اطریشی ها برای حفظ آن قلعه کمال سعی را کردند، جنگ شش ماه طول کشید (۱ و ۱۷۹۶ - ۲ فوریه ۱۷۹۷) در این مدت چهار لشکر که پی در پی برای امداد قلعه مانتو میرسید بدست بناپارت مضمحل گردید.

در اوایل او ۷۰،۰۰۰ نفر اطریشی بسرداری و ژنرال مسر در ظرف پنج روز بکلی نابود شد زیرا که بناپارت ۲۰،۰۰۰ اسیر و ۵۰ توپ از آن گرفت، میدانهای معتبر این جنگ در جنوب دریاچه گارو و وقایع مهمه آن مصاف لوناتو و کاستیک لیون بود. ماه بعد در اوایل سپتامبر ژنرال مسر با پنجاه هزار نفر بدره آدیتر و برنتا آمد، ناپلئون حال حمله گرفت و در قسمت اعلائی رود خانه آدیتر فوجی از اطریشیان را در رود مغلوب ساخت (۴ سپتامبر) از آنجا بگردنه و تنگه برنتا لشکر راند و ژنرال مسر را شخصاً در باسانو شکست داد (۸ سپتامبر) بقیه السیف قوای اطریش رو بجنوب نهاده خود را بقلعه مانتو رسانید، و ژنرال مسر مجدداً در ظاهر شهر سن ژرژ ۱۵ سپتامبر شکستی فاحش خورد و قلعه مانتو کاملاً محصور شد، این جنگ دوازده روز طول کشید.

سپاه سوم اطریش بسرداری آلوینزی در ماه نوامبر بساحل یسار آدیتر رسید، عده این لشکر ۵۰،۰۰۰ نفر بود، در ابتداء بناپارت سعی فراوان کرد که اطریشی ها

را از محل خودشان در کالدیرو طرد کند لکن موافق نشد آنگاه خدعه کرد و لشکر خود را بعقب کشیده و انود ساخت که در صدد تخلیه و رن است اما حرکت قشون را از انظار خصم مخفی داشته دایره وار بدور دشمن پیچید و با حرکتی متهوّرانه از پشت سر دشمن را در باتلاق آرکول مورد حمله قرار داد، بعد از سه روز مصاف (۱۵-۱۶-۱۷ نوامبر) آلوینزی سردار اطریش را بعقب نشینی مجبور ساخت، این جنگ در نهایت صعوبت و خطرناکی انجام گرفت، ناپلئون وجود خود را بخطر افکند و برای دلدادن بلشکریان پیشاپیش آنها خود را بروی پل آرکول که غرق گلوله باران خصم بود انداخت و نزدیک بود تلف شود.

دو ماه بعد در ژانویه ۱۷۹۷ اطریشی‌ها آخرین جدّ خود را مبدول داشته و جنگی سخت روی داد که بیش از سایر محاربات خطرناک و دشوار بود، آلوینزی ۷۰،۰۰۰ سپاه داشت، خطای او این بود که لشکر را تقسیم کرد باین خیال باطل که بنایارت را محصور کند. نبرد قطعی روز شنبه ۱۴ ژانویه ۱۷۹۷ در انتهای درّه آدیث در زمین مرتفع ریوولی اتفاق افتاد، این درخشان ترین فتوحات لشکر ایتالیا بشمار می‌آید، بنایارت، ۱۶،۰۰۰ نفر و آلوینزی ۴۰،۰۰۰ نفر داشت، دو ستون از ستونهای قشون اطریش در هم شکسته شد، دو روز بعد ستون دیگر از لشکر خصم در ظاهر قلعه ماتو معدوم گردید، و در مسر که دوچار قحط بود ناچار قلعه ماتو را تسلیم کرد (۲ فوریه).

معاهده تولنتینو فتح ریوولی و سقوط حصار ماتو پاپ پی ششم را مجبور باستدعای صلح کرد زیرا که در این وقت قشون فرانسه دو شهر از بلاد پاپ را اشغال کرده بود، شهر بولونی و شهر آنکون. بموجب عهد نامه تولنتینو ۱۷ فوریه ۱۷۹۷ پاپ تصرفات فرانسه را در آوینیون و کنت نشین ونسن امضاء کرد و معادل سی و پنج میلیون خسارت جنگ قسمتی نقد و قسمتی تابلو نقاشی و اشیاء صنعتی به بنایارت پرداخت و علاوه بر دو شهر فوق ایالت رومانی را بفرانسه وا گذاشت.

حمله به چون بنیپارت در ماه مارس کاملاً خود را بر شمال ایتالیا مسلط

و از عصبان ابالات مرکزی ایتالیا مطمئن و دارای ۵۳،۰۰۰

وین

سپاهی دید آهنگ تسخیر وین پاتخت اطریش کرد با اینکه

دولت اطریش بزرگترین سرداران جنگی خود که یکی از رزم آزمایان معروف

بود یعنی آرشیدوک شارل را بمقابله و مقاتله گماشت معذک بنیپارت از معابر سخت

کوهستانی آلپ عبور کرد و طلایه لشکر او بگردنه سمرنگ که کمتر از یکصد کیلومتر

با وین فاصله دارد رسید، در اینوقت میان دولشکر درهفتم آوریل متارکه جنگ

امضا شد و همین متارکه لئوبن مقدمه صلح گردید.

علل پیشرفت لشکر کشی ایتالیا حتی دشمنان بنیپارت را هم بحیرت و شگفتی

انداخت زیرا که نتایج این فتوحات بسیار فوق العاده بود، قریب

بنیپارت

یکصد هزار اسیر و ۶۰۰ توپ بدست او افتاد و با قلت بضاعت

اسلوب جنگی او جنگی آخرین دشمن فرانسه را در قاره اروپا مجبور بصلح کرد.

یکی از صاحبمنصبان او نوشته است: «او عده قلیلی در اختیار خود داشت که نه

سلاح جنگ داشتند نه کفش یا، نه نان، نه پول، نه انظامات و تشکیلات صحیحه،

از هیچ جا امید مساعدتی نمیرفت، بایستی همه چیز را ایجاد میکرد و همه چیز را

هم ایجاد کرد.»

بنیپارت در همین جنگ که برای بقاء جاودانی نام وی کافی است دو اسلوب

مهم جنگی خود را معمول داشت و در سایر فتوحانی که او را بر قطعه اروپا

فرمانروائی بخشید همین دو اسلوب جنگی را بکار برد چنانکه میتوان لشکر کشی

ایتالیا را نمونه و خلاصه تمام فتوحات ناپلئون دانست اول مانور احاطه یا حرکت

تجاوزی، دوم مانور خطوط داخلی با حرکت بوضع مرکزی.

در اولین دوره جنگ قبل از واقعه لودی بنیپارت طرز حکومت تجاوزی را

بکار برده بفاصله بعدی از دشمن لشکر خود را بطور نهانی حرکت داد و دایره وار

برگرد دشمن برآمد و در واقع بدون خونریزی فقط با سرعت حرکت پیاده نظام

خود توانست ولایت میلان را از اطیش بگیرد، دشمن برای اینکه کاملاً احاطه نشود بسرعت عقب نشست، از عجایب اتفاقات اینکه در سال ۱۸۰۰ اطیش باز در همین میدان ایتالیا دوچار حرکت تجاوزی ناپلئون شده و این بار در محل مارانگو کاملاً محصور گردیده مجبور بتسلیم شدند، همچنین در ۱۸۰۵ بار دیگر اطیشی‌ها در اولم کنار رود دانوب گرفتار همین مانور نظامی شده و امان خواستند.

اما در دوره دوم جنگ ایتالیا که ولایت لمباردی میدان نبرد بود ناپلئون طرز حرکت خطوط داخلی را تعقیب کرد، مقصود از این طرز حمله آن است که ابتداء صفی انبوه از قشون را در مقابل چشم دشمن نگاهداشت که مثل پرده حاجب ماوراء باشد و باقی لشکر را از پشت این پرده بی اطلاع دشمن بحرکت آورد، علاوه بر این تدبیر جنگی اشتباهات و اغلاط خصم نیز بظفر مندی بنایارت ملک کرد، اطیشیها اگر چه از حیث عده برتری داشتند نتوانستند از افزونی سپاه خود استفاده کنند، غالباً بقدری قوای خویش را تفکیک و تجزیه میکردند که بنایارت بسهولت آنها را درهم میشکست، ناپلئون بچهران قلت عده که داشت بر سرعت حرکات نظامی خود افزود، طریقه جنگی او در این مورد عبارت بود از دخول سریع در میان ستونهای افواج دشمن و حمله بردن بیکان بیکان بقسمی که قبل از اینکه بتوانند بیکدیگر متصل شوند آنها را در حال انفراد از پای در میآورد. بنایارت وقتی که بمقابل یکی از افواج دشمن میرسید فوراً پرده ای از قشون خود آراسته میکرد که دشمن تصور کند قوای او منحصر بهمین صف مقدم است، آنگاه شخصاً با اکثر قشون خود غفله بستیونی که ضعیف تر یا خطرناک تر بود حمله برده و آنها را درهم میشکست. بنایارت همین طریقه خطوط داخلی را در اواخر عهد امپراطوری خود ۱۸۱۴ مجدداً بکار برد مخصوصاً در جنگ محیر العقول «فرانسه». در جنگ ریوولی ناپلئون در محل مرتفعی که ملتقای افواج اطیش بود قرار گرفت و هر دسته ای را که از دره آدیر بالا میآمد یا از مون بالو میرسید مغلوب میساخت.

علت دیگر فتوحات بنایارت شجاعت و همت رؤساء قشون او بود از قبیل

اوژرو و ماسنا و غیره و علت دیگر ظفر مندی وی کار کشتگی و ورزیدگی افراد لشکر بود. برای مثال حرکات یکی از سرداران قشون او موسوم به ماسنارا ذکر میکنیم، این سردار با لشکر خود در ۱۳ ژانویه در ورون جنگ میکرد، شب از طرق بربرف کوهستانی مسافت ۳۲ کیلومتر طی کرده روز ۱۴ ژانویه هنگام صبح بمرتفعات ریوولی رسید و تمام روز در آنجا مشغول رزم آزمائی شد، شب این روز و فردا و فردا شب مجدداً بسمت قلعه ماتو رانده بیش از ۷۰ کیلومتر را در ۳۰ ساعت طی نمود و روز ۱۶ ژانویه بموقع مناسبی بماتو رسیده نایل بفتح فاوریت گردید، خلاصه اینکه در چهار شبانه روز ۱۱۰ کیلومتر راه بریده و در سه جنگ بزرگ شرکت جسته بود.

بعد از فراهم شدن مقدمات صلح در لئو بن اطریشی ها در صدد **معاهده کامپو فورميو** آشتی قطعی برآمدند. لکن بنا بر ابرت اهمیت بدستور های هیئت مدیره فرانسه نداده و مدتی کار را بتعویق انداخت، عاقبت در کامپو فورميو معاهده منعقد و امضاء شد (۱۷ اکتبر ۱۷۹۷).

امپراطور فرانسوا تصرفات فرانسه را در ساحل رن برسمیت شناخت و از مملکت بلژیک صرف نظر نمود و همچنین ایالات لمباردی و میلان را در ایتالیا بفرانسه وا گذاشت و تغییراتی را که بنا بر ابرت در امور سیاسی شغال ایتالیا داده بود رسماً پذیرفت، توضیح آنکه بنا بر ابرت جمهوری کهن سال زن را برهم زده بجای آن جمهوری لیکوری را قائم ساخت و ایالات میلان و لمباردی و دوک نشین مودن و دوک نشین رمانی را بیکدیگر ملحق ساخته جمهوری سیزالپین نام نهاد.

اینکه امپراطور اطریش باین شرایط ن در داد نه فقط بعلت شکست یافتن بود بلکه بواسطه انعقاد این عهدنامه، از طرف دیگر جبران خسارات خود را بنحو اتمل میکرد، بنا بر ابرت شهر و نیز و اراضی میان کوهستان آلپ و رود آدر و دریا را باطریش وا گذاشت و در ساحل شرقی دریای آدریاتیک ایالت دالماسی را با امپراطور داد مشروط باینکه جزایر ایونین که از متصرفات و نیز بود بفرانسه تعلق داشته باشد.

علت اینکه بنایارت جمهوری قدیم و نیز را که از معتبرترین ممالك ساحل مدیترانه محسوب میشد خورد کرد و عمل تجزیه لهستان را در آنجا تجدید نمود آن بود که هنگام حمله قشون فرانسه به وین اهالی و نیز سلاح جنگ برداشته بودند (آوریل ۱۷۹۷) و هشت روز قبل از متارکه لئو بن مجروحین فرانسه که در شهر ورن متعلق بجمهوری و نیز جای داشتند از طرف اهالی آنجا قتل عام شدند لکن اینها بهانه بود و غارتگری و تعدیات لشکریان فرانسه در مملکت و نیز مردم را بقیام مسلح و قتل عام مجروحین واداشته بود و چندان تقصیری نداشتند.

عهد نامه کامپوفور میو پیش بینی میکرد که برای انجام شرایط مصالحه فرانسه و اطریش و برای تعیین جوهری که بایستی بامراء و مالکین آلمان در مقابل اراضی آنها که بفرانسه تعلق میگرفت پرداخته شود در آتیه کنگره ای در راشات انعقاد خواهد یافت.

اوصاف و اختصاصات عهدنامه بال و معاهده کامپوفور میو متمم و مصدق عهدنامه بال محسوب میشد و ختم اتحادیه نخستین دول اروپا را اعلام میداشت. این دو عهدنامه را که نمایندگان جمهوری فرانسه امضاء کرده و تصدیق و امضاء مجلس کنوانسیون و هیئت مدیره رسانده بودند نظیر معاهده کامپوفور میو معاهداتی بودند که سلاطین جبار سابق مثل لوی سیزدهم و لوی چهاردهم باملل مغلوب میبستند. ابدأ بوئی از اصول عدل و آزادی و احترام حقوق ملل که در آغاز انقلاب کبیر اعلان شده بود بمشام میرسید، این معاهدات هم که مبتنی بر الحاق اراضی مفتوحه و اخذ خسارات جنگی بود و باستثناء ولایات آوینیون و ساووا اهالی ممالك مغلوبه هیچکدام اظهار میلی بملحق شدن بفرانسه نکرده بودند اساسش بر زور کوئی و حق غلبه بود.

عهدنامه کامپوفور میو که فرانسه را بسر حدّات طبعی می‌رسانید در حقیقت نتیجه سیاست خارجی فرانسه در قرون سالفه محسوب میشد، مردان انقلاب که در داخله با اصول سیاسی عهد استبداد قطع علاقه کردند در امور خارجی کاملاً تابع آن اصول بشمار میآمدند.

کنگره راشتات کنگره ای که برای تنظیم مناقشات فرانسه و امراء آلمان بایستی تشکیل بشود در آخر نوامبر ۱۷۹۷ در راشتات

انعقاد یافت. بناپارت که سمت نمایندگی مختار از طرف هیئت مدیره داشت بیش از هشت روز در این جلسه حضور بهم رسانید لیکن کنگره قریب ۱۸ ماه دوام یافت و عاقبت بجائی منتهی نشد. در نتیجه این مناقشات طولانی فرانسه از رقابت و خصوصت ایالات مختلفه آلمان بایکدیگر مطلع شد و هیئت مدیره در تعقیب سیاست لوی چهاردهم مصمم گشت که این امراء آلمانی را با خود یار کرده بروی امپراطور اطریش وادارد و محض ترغیب امراء مزبور بآنها آموخت که ممکن است تمام موقوفات روحانیون را ضبط کرده و بر وسعت اراضی خود بیفزایند. خلاصه اینکه کار این کنگره بهیچ جا نرسید تا اینکه مجدداً در مارس ۱۷۹۹ میان فرانسه و اطریش نایره قتال برافروخت، معذک در اوایل جنگ باز چند هفته مذاکرات کنگره دوام داشت عاقبت اطریشی ها جبراً اعضاء کنگره را متفرق ساختند، سه نفر نمایندگان مختار فرانسه که باعائله خود از راشتات خارج و بجانب فرانسه رهسپار شدند گرفتار سواران نظامی هنگری شده و در زیر شمشیر آنها قطعه قطعه گشتند، فقط ژان یرائی از آن میان جان بدر برد و جراحاتش مهلك واقع نگردید.

جنگ بعد از صلح کامپوفور میو دشمن فرانسه منحصر بانگلیمس بود،
با انگلستان هیئت مدیره نقشه حمله بانگلیمس را که درازمنه سالفه مکرر مورد مطالعه دولت فرانسه قرار گرفته بود پیش کشید، در عهد لوی پانزدهم بعد از صلح پاریس و در زمان لوی شانزدهم هنگام انقلاب امریکا نیز دولت فرانسه این نقشه را که عبارت از پیاده کردن قشون مجزایر بریتانیا باشد مطمح نظر قرار داده بود.

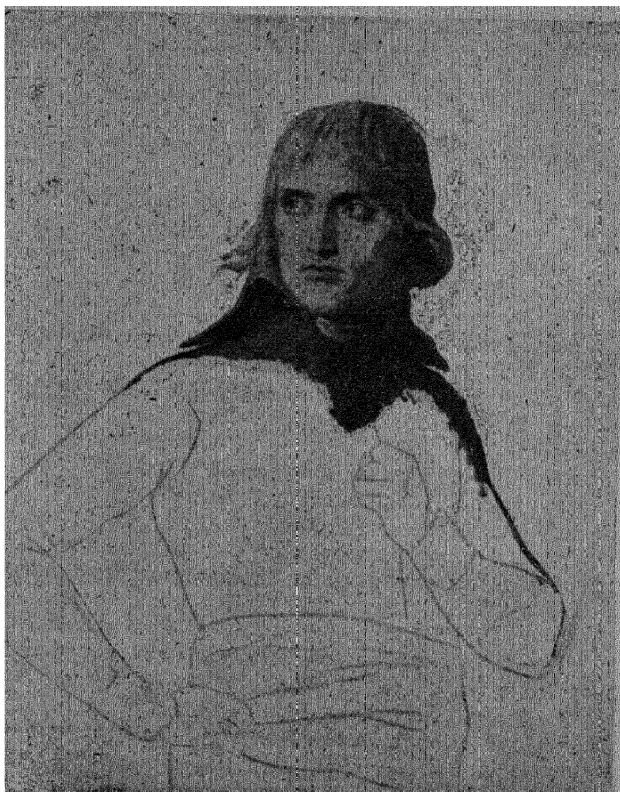
لیکن برای انجام این مقصود قوای بحری فوق العاده قوی لازم بود که ضعف بحریه فرانسه اجازه عملی کردن آن را نمیداد، مصالح و مهمات در فرانسه وجود نداشت، صاحبمنصبان بحری اکثر مهاجرت کرده بودند و صاحبمنصبان جدیدی که بسرعت

نصب شده بودند غالباً بی تجربه و ناقابل بودند، کمی قبل از این تاریخ (دسامبر ۱۷۹۶) هم فرانسه سعی کرد که لشکری بسرداری هوش در جزیره ایرلند پیاده کند و باینکه عده قشون از ۱۵۰۰۰ نفر تجاوز نمیکرد دولت فرانسه موفق نشد، در این صورت اگر میخواستند صد هزار نظامی بآن جزایر پیاده کنند چه میشد؟ از طرف دیگر انگلیسها در این وقت کاملاً سیادت خود را بر دریاها ثابت کرده و بحریه اسپانیا و هلاند را که با فرانسه متفق بودند درهم شکستند (۱۷۹۷).

بنابارت و مصر باری چون بنابارت از میدان جنگ بازگشت دولت فرانسه بناپارت و مصر او را فرمانده کل قوای ضد انگلیس قرارداد، او نیز مصمم شد که در خارج از جزایر انگلیس لطمه‌ای بآن دولت نزند، از آنجائیکه هندوستان مخزن قوای اقتصادی و منبع معیشت انگلیسها محسوب میشد و مملکت مصر در سر راه هندوستان واقع بود بنابارت ظاهراً بنا بر رأی تالیران وزیر خارجه تسخیر مصر را بهیئت مدیره پیشنهاد نمود، خیال استقرار قدرت فرانسه در سواحل نیل تازگی نداشت، صد سال قبل لیبنیتز^(۱) نقشه آنرا بلوی چهاردهم تقدیم کرده بود، اگر مصر بدست میآمد اولاً فی حد ذاته مستعمره بزرگی بود که بقول تالیران بتنهائی معادل تمام مستعمراتی که فرانسه از دست داده بود ارزش داشت، ثانیاً مرکز اعمال نظامی میشد برای حمله به هندوستان.

دستوری که هیئت مدیره به بنابارت داد و مسوده آن را خود بنابارت نوشت از اینقرار بود که مأمور است انگلیسها را از مشرق زمین رانده، کانال سوئز را حفر نموده و قدرت فرانسه را کاملاً بر دریای احمر که راه مستقیم هندوستان است تثبیت نماید، این نقشه فتح مصر قبل از معاهده کامپوفورمیه در دماغ بنابارت ترسیم شد و برای تسهیل آن جزایر ایونی را بتصرف در آورد و مدت مدیدی از دوره فرمانروائی ناپلئون صرف کامیابی در این طریق شد، حتی در ۱۸۰۸ که ناپلئون امپراطور و در دوره ترقی و تعالی مستقر بود باز در خیال انجام این مقصود برآمد.

ر را بموقع اجرا گذارد
ل او رو بنخاموشی نهاد.



نپلئون بناپارت در ۱۷۹۸

پس از آنکه هیئت مدیره نقشه بناپارت را تصویب کرد مقدمات
حمله در کمال اختفاء فراهم شد، هفتماء پس از صلح کامپوفورمبو
روز ۱۹ مه ۱۷۹۸ سید کشتی بریاست امیر البحر برویس از بندر تولون حرکت
حمله بمصر

کردند، در این سفاین علاوه بر ۱۰،۰۰۰ عمه ۲۸،۰۰۰ لشکری جای داشت، بنیارت دوتن از بهترین سرداران جمهوری را که کلبر و دیسکس^۱ باشند همراه برد، چهل روز بعد از حرکت از بندر تولون پس از تسخیر جزیره مالت قشون را وارد ابوکیر کرده اسکندر^۲یه را متصرف شد (۳۰ ژون).

مصر از مضافات سلطنت عثمانی محسوب میشد لیکن سلطان ترك در آنجا جز نامی نداشت، اداره امور مملکت با امراء مملوك بود، مملوك ها که سواران بیباک داشتند در صدد جلوگیری قشون فرانسه برآمدند، لیکن لشکر بعد از طی طریقی صعب از میان صحاری گرم بمقابل قاهره رسید، جنگ دریای هرمان مصر^۳ اتفاق افتاد، حملات سواران مملوك بصوف مر^۴بع نظام فرانسه برخورد و بی نتیجه میباند، در پایان جنگ بیش از دوهزار سوار مملوك بھاك هلاك افتاد و از فرانسویان سی نفر بقتل رسید، دو روز بعد از این جنگ (۲۳ ژویه) بنیارت در قاهره مالك - الرقاب شد.

اما دراو^۵ل ماه او سفاین فرانسه که تا آنوقت از دستبرد بحر^۶یه انگلیس فراغت داشتند در بندرگاه ابوکیر دوچار حمله نلسون فرمانده بحر^۷یه انگلیس شدند، نلسون در این حمله خود را بخطری عظیم افکند و تهوری فوق العاده بخرج داد، سفاین خود را در معبر تنگی وارد کرده و عاقبت بحر^۸یه فرانسه را در میان دو آتش قرار داد، در واقع پس از اضمحلال سفاین بنیارت روابطش با فرانسه مقطوع و سپاهش در مصر محبوس شد، آنگاه شروع کرد بعمران و آبادی مصر چنانکه کوئی ابدال^۹دھر در آنجا سکونت خواهد داشت، ابتداء جداول مهمه^{۱۰} آنجارا که تقریباً مطموس بودند پاك و دایر کرد و بقدر لزوم برای حفظ قوای خود در تکثیر محصولات مصری کوشید.

انگلیسها سلطان عثمانی را وا داشتند که بفرانسه اعلان جنگ حمله بشام

داده و بفتح مصر لشکر بکشد، این واقعه موجب وخامت اوضاع شد (سپتامبر ۱۷۹۸). چون بنیارت مطلع گشت که لشکر عثمانی در شام تمرکز یافته است بشتاب تمام روی بآن ولایت نهاد (فوریه ۱۷۹۹). بنادر گازا و یافا^(۱)

(۱) - Gaza, Jaffa

را اشغال وقشون عثمانی را در حوالی شهر ناصره در کوه نابور مغلوب کرد (۱۶ آوریل ۱۷۹۹). لکن بعثت ضعف توپخانه بعد از دو ماه محاصره نتوانست شهر سن ژان داکر را متصرف شود زیرا که یکی از دوستان قدیم او موسوم به فلیپو (۱) که از مهاجرین بود شهر را محافظت مینمود و انگلیسها هم از طریق دریا بمحصورین مدد میرسانیدند، چون خبر رسید که قشون دیگر از عثمانی بوسیله سفاین انگلیس بمصر پیاده خواهد شد بنایارت مراجعت مصر را بر تووقف شام ترجیح نهاد، قشون عثمانی هنوز پای بساحل نگذاشته در ابوکیر بدست بنایارت مضمحل گردید (۲۴ ژوئیه ۱۷۹۹).

انجام تصرف یکماه بعد از این واقعه امیر البحر انگلیس موسوم به سیدنی - اسمیت (۲) بنایارت را مطلع ساخت که دول اروپا اتحادیه ثانوی مصر برضد فرانسه تشکیل داده اند، بنایارت بدون انتظار رخصت از هیئت مدیره در نهان بدریا نشست و فرماندهی قوای مصر را به کلبر وا گذاشت، از کلبر هم در خفا با امیر البحر انگلیس مقاولاتی کرده او را راضی نمود که قشون فرانسه را راه بدهد سالماً بوطن باز گردند و مصر را مجدداً بانگلیس وا گذارد، این ترتیب در ۲۸ ژانویه ۱۸۰۰ انجام یافت، لکن دولت انگلیس قرار داد امیر البحر خود را نقض کرده تقاضا کرد که قشون فرانسه اسلحه خود را تسلیم کنند، کلبر عین التیادوم دولت انگلیس را در حکم عمومی قشون گذاشته و در میان لشکر منادی کرد که «ای سربازان جنگی باین قبیل تقاضا های خصم جز با جنگ و فتح جوابی نباید داد، آماده کار زار شوید.» هفتاد هزار لشکر عثمانی و انگلیس بر فرانسویان روی نهادند و همه در هلیوپولیس (۳) مغلوب شدند (۲۰ مارس ۱۸۰۰)، متأسفانه این سردار بزرگ فرانسوی در سه ماه بعد بدست یکنفر مسلمان متعصب در قاهره کشته شد و این روز مصادف بود با انتصاب بنایارت بمقام قنصل اول و مغلوب ساختن اطریشی ها در مضاف معروف مارانگو.

(۱) - Phelipeaux

(۲) - Sydney Smith

(۳) - Héliopolis

تایکسال بعد از قتل کلبر با زهم مصر جزء متصرفات فرانسه بود، لیکن ریاست قشون ساخلو آنجا بر حسب کبر سن بیکی از سرداران سلطنت طلب فرانسوی موسوم به منورسید، این مرد از شجاعت خالی نبود لیکن لیاقتی نداشت و چون دختر مسلمانی را بحالۀ نکاح در آورده و دین اسلام اختیار نموده و خود را عبدالله نامیده بود صاحب منصبان زیر دست باو احترامی نمی کردند و ویرا مورد سخریه قرار میدادند، چون هیچ مددی به منورسید قشون انگلیس و عثمانی در بندراسکندریه ویرا مقهور و بامضای قرار داد تخلیه مصر مجبور کردند، فرانسویان در سپتامبر ۱۸۰۱ مصر را بانگلیس وا گذاشتند.

نتایج علمی و سیاسی بزرگ داشته است.

در آن زمان حمله و تصرف مصر را از شاهکارهای نظامی میدانستند لیکن فایده ای برای آن قائل نبودند، امروز معلوم میشود که

از لحاظ سیاسی لشکر کشی فرانسه موجب بیداری مصریان شد که بعدها بکمک دولت فرانسه استقلال یافته یکی از ممالک آباد ساحل مدیترانه گردید، اهالی مشرق زمین که از فتح خبر یافتند بنظر احترام بفرانسه نگریستند چه بعد از جنگهای صلیبی صیت سیادت فرانسه در شرق رو بنخاموشی نهاده بود.

بعلاوه بناپارت گروهی از علمای عالیمقدار اواخر قرن هیجدهم فرانسه را در صحبت خود بمصر برد از قبیل: مونتر ریاضی دان معروف و برتلو عالم شیمی و ژوفرواسن هیلر طبیعی دان مشهور و غیر ذلک، علماء مذکور مؤسسه علمی مصر را تشکیل داده و در تحقیق اوضاع جغرافیائی و محصولات و ابنیه مصر رنجهابردند، تحقیقات هیئت علمیّه مزبور در خصوص آثار عتیقه مصر مقدمه کشفیاتی گردید که امروز دوره تاریخ قدیم مصر را برای ما کاملاً روشن ساخته است.

اتحاد ثانی دول

از زمان لشکر کشی مصر انگلیس موافق شد که باز چند دولت از دول اروپا بر ضد فرانسه با خود همدست کنند، این اجتماع دول را اتحادیه ثانی دول گویند. انگلیس در تمام سال ۱۷۹۸

مشغول دعوت سلاطین ناپل و اطریش و روسیه و عمانی بود، این اتحاد تا ۱۸۰۱ باقی بود، علت اصلی اتفاق این دول در این دوره و در دوره های بعد دسایس انگلیس و بیم دول اروپا از توسعه و ترقی خاک و قوای فرانسه بود که نمیخواستند نفوذ فرانسه تا ساحل رود رن انبساط بیابد، علت فرعی و عرضی این اتفاق تبلیغاتی بود که هیئت مدیره فرانسه در میان ملل خارجه میکردند و تصرفاتی بود که بتقلید لوی چهاردهم در خاک خارجه مینمودند.

در اوایل ۱۷۹۸ هیئت مدیره جمهوری در خارج فرانسه تأسیس کرد و سه قطعه خاک وسیع بمملکت ملحق ساخت، در ماه فوریه ببهانه قتل ژنرال دوفو صاحب منصب فرانسوی که در شورش عوام روم کشته شده بود هیئت مدیره فرمان داد که شهر روم را اشغال کنند، پاپ پی ششم که پیری هشتاد ساله بود دستگیر و بفرانسه تبعید شد، مشارالیه دروالاتس بدرود زندگانی گفت، دولت فرانسه امر داد که املاک و موقوفات وسیعه پاپهای روم را بیک جمهوری جدیدی موسوم بجمهوری روم تبدیل کنند.

تقریباً در همین اوقات هیئت مدیره مشغول مداخله در امور داخلی سوئیس شد، ولایات این مملکت باهم جدال و جنگ داشتند، دولت فرانسه طرز قدیم دولت سوئیس را برهم زده و آنرا جمهوری هلو تیک نام نهاده بطرز جمهوری فرانسه تشکیلات آنرا منتظم ساخت.

این مداخلات در ممالك مختلفه طبعاً منجر به تبعید اشخاص و توقیف اموال و تصرف ذخایر دولتی میشد، مثلاً خزاین پاپ و ۴۳ میلیون وجهی که از سوئیس گرفتند مخارج اولین لشکر کشی مصر را جبران کرد.

در همین اوقات هیئت مدیره فرانسه دو جمهوری کوچک مول هوس^(۱) و ژنو را بفرانسه ملحق ساخت و ولایت مون بلیار^(۲) را نیز جزء فرانسه نمود.

چندی بعد عمال و جواسیس فرانسه در ولایات شاه ساردنی تحریکاتی کردند

(۱) - Mulhouse

(۲) - Montbéliard

که منجر بشورش شد، دولت فرانسه ببهانه استقرار امنیت لشکر بتورن فرستاد (ژویه)، شاه ساردنی مجبور باستعفاء و رفتن بحجزیره ساردنی شد و ولایت پیمون جزء متصرفات فرانسه گردید (دسامبر ۱۷۹۸).

ترتیب تشکیل اتحادیه دول اروپائی از اینقرار بود: ایجاد جمهوری روم موجب اضطراب پادشاه ناپل شده و او را بامپراطور اطریش ملتنجی ساخت، این دو پادشاه از تسار روس پُلِ اوّل پسر و جانشین کاترین دوم مدد خواستند، تسار هم که بغض انقلاب فرانسه را در دل داشت مضایقه نکرد، و قتیکه مصر بتصرف فرانسه درآمد عثمانی نیز با دول اروپا همدست شد و دولت انگلیس هم دلال و رابط این معاهدات مختلفه محسوب میگردد.

از دست رفتن دول متّحده سیصد و پنجاه هزار لشکر بمیدان آوردند منجمله ۸۰،۰۰۰ نفر روس که برای اوّلین دفعه قدم بعرصه اروپای ایتالیا غربی میگذاشتند، هیئت مدیره بیش از ۱۵۰،۰۰۰ سپاهی نداشت و بایستی تمام خطوط سرحدی را حفظ کرده در صیانت و محافظت جمهوری های منظمه بخود مثل هالاند و سویس و قسمت اعظم ایتالیا نیز بکوشد، نظر باین قات عددی و وسعت سرحدات که موجب تفرقه سپاه میشد در آغاز کار فرانسویان بشکستهای بزرگ مبتلا شدند، در آلمان آرشیدوک شارل فرانسویان را در استوکل مفلوب ساخته (۲۲ مارس ۱۷۹۹) خود بساحل رود رن رسید و در شرف ورود بخاک آفراس بود، در ایتالیا جمهوری پارتیه نوپه ئن^(۱) که ولایت ناپل باشد از دست فرانسویان رفت، سپس جمهوری روم و دول مرکزی ایتالیا از فرانسه منتزع گردید، در شمال ایتالیا فرانسویان دوچار لشکرروس شدند که تحت فرماندهی سووروف^(۲) معروف حمله آورده جمهوری سیزالین را بعد از شکست کسانو در ۲۸ آوریل ۱۷۹۹ از آنها گرفت و ولایت پیمون را بعد از شکست نوی بتصرف آورد در این جنگ سردار فرانسوی موسوم به ژوبر بقتل رسید (۱۵ و ۱۷۹۹).

(۱) - Parthénopéenne

(۲) - Souvorof

در این تاریخ فقط ولایت ژن در دست فرانسه ماند، سووروف سردار روس در جنگهایی که در خاک عثمانی و لهستان کرد در آن عهد معروف شده بود.

خلاصه در وسط سال ۱۷۹۹ فرانسویان در ایتالیا و آلمان شکست فاحش خورده و سرحدات مملکت بحال سابق در آمد، فرانسویان در هلاند نتوانستند از پیاده شدن قشون بحری انگلیس و روس بمناعت کنند، در سویس ماسنا اردوگاه مستحکمی در کنار دریاچه مان و لینت ترتیب داده و در برابر سپاه اطریش و روس که در زوریخ مقر داشتند مقاومت میکرد، محصل کلام اینکه مملکت فرانسه باز مورد تهدید و تسخیر واقع شده بود.

فتح زوریخ فرانسه بدو سبب از خطر نجات یافت: یکی اختلاف کله دول متحده، دیگر لیاقت و مهارت ماسنا. سووروف سردار روس بنا بر دستور العمل پل اول تسار روسیه میخواست مجدداً اوضاع سیاسی ایتالیا را بحالتی که پیش از فتوحات ناپلئون داشت برگردانده امراء و سلاطین مخلوع را در مقام خودشان مستقر سازد لیکن اطریشی ها میخواستند ممالکی را که فرانسه فتح کرده و از دست داده بود بمملکت خودشان ملحق سازند و قائل باستقلال امراء و سلاطین ایتالیا نبودند و چون میدانستند که باین مقصود نایل نخواهند شد و تا زمانی که سووروف در خاک ایتالیا است انجام منظور محال است در صدد برآمدند که سووروف را از ایتالیا دور کنند پس مصلحت چنان دانستند که لشکری عظیم در سویس تشکیل دهند و بسرداری سووروف فرانسویان را از میان بردارند در اینوقت قسمتی از قشون روس و اطریش در سویس بود. لشکر ایتالیا هم بسرداری سووروف که بآنجا میرفت سپاهی عظیم و گران تشکیل میدافت و آن قسمت از قشون اطریش که در سویس بودند بایستی بآلمان رفته سپاه آرشیدوک شارل را تقویت کنند. در این حیص و بیص که قشون اطریش از سویس بآلمان رفته و سپاه سووروف هنوز از ایتالیا بسویس نرسیده بود فرصتی بدست فرانسویان افتاد زیرا که آن قسمت از روسها که بسرداری ژنرال کورساکوف در شهر زوریخ سویس باقی بودند

تنها و بی‌باور بودند، ماسنا فرصت غنیمت شمرده بشهر زوریخ حمله برد و بعد از دو روز جنگ روس‌ها را مغلوب ساخت (۲۵-۲۶ سپتامبر ۱۷۹۹). در این وقت سووروف از ایتالیا در رسید و از طریق گردنه معروف سن کوتار بسویس راند، اما ژنرال لوکورب فرانسوی محض اینکه او را از پیشرفت باز دارد شیخون‌ها میزد و کمین‌ها می‌گشود و موجبات معطلی سپاه سووروف را فراهم می‌ساخت تا اینکه ماسنا از قلع و قمع روس‌های زوریخ فارغ شده عنان بجانب سووروف معطوف ساخت و دو سه مضاف پی‌پای داده سردار روس را نزدیک بود محصور سازد لکن او از بیم محصور شدن خود را بیکی از دره‌های عظیم صعب العبور آلپ موسوم به کوه تودی کشید و با زحمات زیاد و کوشش حیرت‌آور از راه‌های پرگله و پریخ کوهستان خود را به کوآر رسانید (۸ اکتبر) ولی شش هزار نفر از سپاهیان او یا در گله ماندند یا در پرتگاه‌ها سرنگون شدند و تمام توپخانه و مهمات جنگی لشکر او بجای ماند، خلاصه سپاه او نصف شد و بقیه السیف چنان از کار افتاد که تا دیر زمانی نمیتوانست قدم بمیدان جنگ بگذارد.

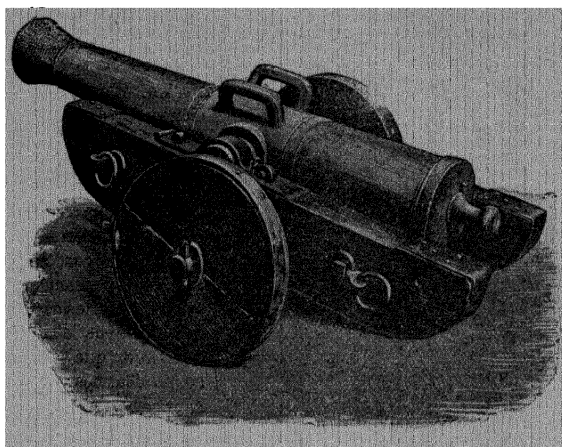
چند روز پیش‌تر از این واقعه برون سردار فرانسوی در هلاند به انگلیس‌ها و روس‌ها حمله برد و آنانرا مغلوب و مجبور بمتارکه جنگ کرد و اجازه داد که بکشتی‌های خود نشسته بروند (۱۸ اکتبر ۱۷۹۹).

نتیجه این دو شکست آن شد که فرانسه از هجوم خارجیان مصون ماند و دول متحده اتحاد خود را بر هم زدند زیرا که پل اول تسار روسیه مسئولیت انهدام و اضمحلال لشکر روس را از چشم اطریش و انگلیس دیده و بقیه قشون خود را از اروپا خواست و اگر چه با فرانسه صلح نکرد لکن از جنگ کناره‌جست و در قاره اروپا برای فرانسه دشمنی بجز اطریش باقی نماند.

سه ماه بعد از فتح زوریخ که بناپارت کودتای معروف خود را انجام داد و زمام مهمام را در دست گرفت شخصا از پادشاه انگلیس و امپراطور اطریش تقاضای صلح کرد و پادشاه انگلستان چنین نوشت: «جنگی که هشت سال است افطار	رفتار صلح جویانه بناپارت
--	--------------------------------

دوام بیابد؟ آیا هیچ در صلحی
 بن و متور ترین ملل اروپا که
 بیش از حدی که برای حفظ امنیت و سیادت آنها لازم است دارای قوت و شوکت
 هستند التفات باین نکته نمیکند که صلح و سلام نخستین احتیاج بلکه نخستین
 افتخار است؟

وزراء انگلستان
 در پاسخ نوشتند
 که برای مصالحه
 حاضر هستند
 مشروط بر آنکه
 لوی هیجدهم
 برادر لوی شانزدهم
 را بفرانسه دعوت
 نموده و استقرار
 بدهند امپراطور
 اتریش مصالحه
 را موکول به



توپ کوهستانی قشون فرانسه

در ۱۸۰۰

پیشقدم شدن دولت انگلیس کرد، بنابراین جز ادامه جنگ چاره‌ای متصور نبود.
 جنگ ۱۸۰۰ دوسپاه اتریش یکی از سمت رودرن و دیگر از جانب ایتالیا
 فرانسه را تهدید میکردند، طلایه قشون دوم بشهر نیس هم
 ژن، مارانگو رسید، بنایارت سردار معروف مورو را باصد هزار نفر مردان
 جنگی بمقابله قشون اتریش که از سمت آلمان میآمد و خطرش بیشتر بود کسیل
 داشت و ماسنارا بابقیه السیف قشونی که درنوی سابقاً مغلوب شده بودند (۲۵،۰۰۰
 نفر) بمقابله لشکر دوم اتریش روانه ایتالیا کرد، سردار ابن لشکر از جانب اتریش

ملاس بود، ماسنا مأمور بود که قشون اطیش را در اطراف شهر ژن چندان معطل کند که بنایارت فرصت یافته لشکر دیگر فراهم بیاورد و از پشت سر اطیشها را مورد حمله قرار دهد، ماسنا پهلوانانه انجام مأموریت داد، خود و لشکریانش در شهر ژن محصور شدند، در صورتیکه بیش از سی روز آذوقه نداشتند، ناچار بخوردن اسب و سگ و موش و کرم خاکی و ملخ و غیره پرداختند. در ماه دوم محاصره محصورین غذائی جز آش علف صحرائی نداشتند، نانشان هم عبارت بود از مخلوطی از بادام و شاهدانه و نشاسته و سپوس آرد و یونجه صحرائی و کاکائو، در شب آخر ۵۲۳ نفر از کرسنگی هلاکت یافتند ناچار فرانسویان شهر ژن را تسلیم کردند.

اما مقصود بعمل آمد یعنی معطلی اطیشی ها بجائی رسید که بنایارت مقارن و قتیکه شهر ژن بدست سپاه اطیش افتاد وارد ایتالیا گردید، بنایارت چهل هزار لشکر داشت که با صعوبت فوق الطاقه آنانرا از گردنه های صعب العبور آلپ در ظرف پنج روز عبور داده و توپخانه را بدست و دوش از کربوه های سهمناک مثل کتل کران سن برنار گذرانیده بود (۱۵ - ۲۰ مه ۱۸۰۰).

بنایارت بجانب شرق متوجه شده تا میلان پیشرفت و در ساحل چپ شط پو همان اسلوب جنگی را که سابقاً در ساحل راست رود مزبور معمول داشته بود بکار برد یعنی با حرکت تجاوزی از محاذات قشون اطیش تجاوز کرد و خط معاودت و فرار خصم را منقطع ساخت، سپس از سمت مملکت اطیش از پشت سر بقشون ملاس رو نهاده در ظاهر اسکندریه بدشمن رسید، ابتداء یکی از سرداران بنایارت موسوم به لان در مونت بلو فتحی نمایان کرد، سپس خود بنایارت در مارانگو بمصاف قطعی شروع نمود (۱۴ ژون ۱۸۰۰).

بنایارت محض اینکه ملاس سردار اطیش نگریند نصف قشون خود را باطراف و اکناف فرستاد و با بیست هزار قشون دیگر در مقابل چهل هزار اطیشی صف قتال آراست، نظر باین قلت عددی بعد از شش ساعت جنگ که قدم ب قدم میدان جنگ را گرفته و پس میداد عاقبت مغلوب و مجبور بعقب نشینی شد، اطیشی ها

خود را کاملاً فاتح میپنداشتند که ناگاه بکسمت عظیمی از لشکر بنیپارت بسر داری ژنرال دسکس که بنیپارت او را دعوت کرده بود بمیدان جنگ وارد شد، جنگ از نو شروع شد، ژنرال دسکس در نخستین شلیک بخاک هلاک افتاد، اما طریشی‌ها از این لشکر جدید بو حشت افتاده استدعای متار که کردند و ولایت پیمون و لمباردی را از دست دادند، در این جنگ ۹،۰۰۰ طریشی و ۷،۰۰۰ فرانسوی مقتول و مجروح شدند.

هو هن لیندن فتح مارانکو چندان تأثیری در اوضاع نبخشید بلکه نبرد ژنرال مورو در آلمان کار را یکسره کرد و صلح را آماده ساخت.

مورو در نواحی بال از شطرن گذشته و طریشی‌ها را چنان مغلوب ساخت که خود را بیابویر رسانیده از مونیخ هم گذشتند. روز ۳ دسامبر دشمن را مجبور ساخت که در میدان جنگ واقع در جنگل هو هن لیندن^(۱) که مورو کاملاً از اوضاع طبیعی آن اطلاع داشت بجنگ بپردازند، طریشی‌ها با صفوف طولانی مجبور بودند از معبر تنگی که در جنگل دیده میشد بگذرند، سرداران فرانسوی مورو و نی^(۲) از جلو بدشمن حملات متعدده کردند و ریش پانس^(۳) سردار فرانسوی از پهلو لطامات سهمناک با طریشی‌ها وارد آورد، از ۷۰،۰۰۰ سپاهیان طریش ۲۰،۰۰۰ تلف شد، هشتاد نوپ و سیصد ارابه و کالسکه بدست فرانسویان افتاد، طریق وین برای لشکر فرانسه مفتوح شد، امپراطور تقاضای متار که کرد و این متار که که در سنتر^(۴) منعقد گردید (۲۵ دسامبر ۱۸۰۰) مقدمه صلح محسوب شد.

این مصالحه در لونوبل در ۹ فوریه ۱۸۰۱ با مضای ژوزف صلح لونوبل بنیپارت برادر ناپلئون و صدراعظم طریش کوپن زل^(۵) امضاء شد. مقررات این عهدنامه عین معاهده کامپوفورمیه بود، بموجب آن در ایتالیا مجدداً جمهوری سیزالین تشکیل یافت که یکسال بعد بمبدل جمهوری ایتالیا گردید (۲۵ ژانویه ۱۸۰۲). طریش بموجب این قرارداد تغییرات سیاسی را که

(۱) - Hohenlinden (۲) - Moreau, Ney (۳) - Richepanse (۴) - Steyer (۵) - Cobenzel

فرانسه در هلاند و سوئیس داده بود و جمهوری‌های باتا و هلو تیک را بر سمیت شناخت .
 بموجب قراردادهای خاص پاپ پی هفتم املاک و قلمرو پاپ‌های ایتالیا را
 متصرف گردید و فرانسویان اجازه یافتند که قلاع مملکت ناپل را اشغال نمایند .
 خلاصه نتیجه این جنگ‌ها آن شد که فرانسه مقدار جدیدی براراضی و متصرفات
 خود افزود زیرا که بعد از عهدنامه لونویل تمام خاک ایتالیا باستثناء ولایت ونیزی
 در تحت سلطه فرانسه قرار گرفت .

انگلستان باز انگلیس باقی بود و عاقبت اونیز مجبور بمصالحه شد ، نه از
 این جهت که شکستی یافته بود بلکه چون میدید نمیتواند
 و صلح بفرانسه کاری بکند ناچار از در صلح در آمد . در مدت هفت
 سال اشتغال دول اروپا باین جنگ انگلیس تمام مستعمرات فرانسه و قسمتی از مستعمرات
 اسپانیا و هلاند را گرفته و جزیره هالت را اشغال نموده فرانسویان را از مصر
 رانده بود ، لکن در مقابل قرض او به دوازده میلیارد رسید و مصارف این جنگ‌ها
 و تصرفات برای آن دولت هفت میلیارد و نیم تمام شد ، ملّت که در زیر فشار قروض
 و در خطر اقتصادی بود از نقاط مختلفه شورش میکرد ، بعلاوه انگلستان هیچ
 امیدی به مساعدت دول اروپائی نداشت چه هر دولتی از طرف خود مستقیماً
 تقاضای صلح با فرانسه میکرد ، در دسامبر ۱۸۰۰ تسار پل اوّل که اعمال نظامی
 بنابارت قنسول اوّل فرانسه را بدیده حیرت و تحسین مینگریست در صدد برآمد
 که اتحادیه دول بیطرف تشکیل بدهد و این اقدام مستقیماً بر ضد منافع انگلیسها
 بود ، بنایارت قشونی در ساحل دریای هانش جمع آورده و در بولونی سفاین بسیار
 برای حمل قشون تهیه دید ، نلسون امیر البحر انگلیس دوبار باین سفاین حمله کرد و
 نتوانست کاری از پیش ببرد ، خلاصه تمام این مقدمات که ذکر شد انگلیس را بصلح
 مایل ساخت و پیت صدر اعظم انگلیس که طرفدار قلع و قمع فرانسه بود بعد از
 ۱۷ سال صدارت چون دید که خیالش انجام نمیکرد و ملّت و شاه از او بیزار شده‌اند
 استعفاء داد و جانشین او آدینگتون مقدمات صلح را فراهم آورد .

صلح آمین در اول اکتبر ۱۸۰۱ مقدمات عهد نامه در لندن بامضاء رسید، مردم انگلستان بی نهایت اظهار شوق و سرور کردند روزی که کلنل لوریستون آجودان مخصوص قنصل اول (بنایارت) ورقه امضاء شده را بلند برد مردم کالسکه او را نگاهداشته اسبها را از آن کشوده وبدست و بازو کالسکه را پیدش بردند، بعد از پنجماه مذاکرات و مناقشات صعب میان لرد کورنوالیس و ژوزف بنایارت برادر ارشد ناپلئون عاقبت در شهر آمین روز ۲۵ مارس ۱۸۰۲ عهد نامه بامضاء رسید.

بموجب این قرار داد دولت انگلیس جمهوری فرانسه را برسمیت شناخته و تعهد میکرد که تمام مستعمرات فرانسه و متحدین او را پس بدهد مگر مستعمره کاپ در افریقا و جزیره تربنیه در بحر آنطیل و وعده میداد که جزیره مالت و مملکت مصر را پس از سه ماه بکلی تخلیه کند و در مقابل فرانسویان نیز قلاع ولایت ناپل را بایستی خالی نمایند، در این قرار داد ابداً از ممالک مفتوحه فرانسه در ساحل رود رن و بلژیک و تغییراتی که در ایتالیا رخ داده ونفوذی که فرانسه در ایتالیا حاصل کرده بود ذکری نمیرفت.

اهل فرانسه هم همان شوق و شغف را که انگلیسها اظهار کرده بودند در موقع انعقاد این عهد نامه ابراز داشتند، اما عمر این صلح از یکسال تجاوز نکرد. تغییرات سرحدی در نتیجه این جنگها حدود فرانسه بمواقع طبیعی رسید که در ازمنه سالفه مطمح انظار سیاسیون آن مملکت بود و روی هم رفته سیزده ولایت بر قلمرو فرانسه افزوده شد و این اراضی از تجزیه و تصرف قطعات امپراطوری اطیش بدست آمد که مملکت بلژیک از آن مجزئی گردید و ولایت کلو از بادشاه پروس و ولایت پالاتینارنان از انتخاب کنندة باویر منتزع گردید، سایر امراء جزء آلمان بکلی مضمحل شدند و ممالک آنها جزء فرانسه شد. چون سلاطین کوچک و امرائی که ممالک خود را از دست داده بودند مطالبه جبران میکردند ناچار در داخله آلمان و ایتالیا تغییرات بسیار از حیث توزیع

اراضی و تغییر حدود املاک رخ داد.

تغییرات داخلی
اطریش از اراضی خود بهر يك از سلاطین جزء و امراء آلمان
که ممالک آنها بدست فرانسه افتاده است نصیبی بدهد تاجبران

۱۸۰۳

مجلس دیت
بموقع اجراء درآمد، یکی از وسایل جبران خسارات امراء
مزبور ضبط و توقیف املاک روحانیون بود که در هر گوشه آلمان اراضی وسیعه
در تصرف داشتند و باسم موقوفات کلیسا از آن استفاده میکردند.

چون در این باب مجلس ملی امراء آلمان نتوانست تصمیمی قطعی بگیرد و مطامع
امراء و شاهزادگان آلمانی را راضی نکند ناچار بعد از مناقشات بسیار کار را
بقنسول اوّل وا گذاشت، قنسول اوّل هم از تسار روسیه تقاضا کرد که در این
حکمیّت با او شرکت نماید و مورد قبول یافت، در حقیقت تالیران وزیر خارجه فرانسه
در یاری تمام کارها را انجام داد و سفیر روسیه معاون او محسوب شد، مجلس
دیت آلمان هم بموجب قطعنامه ۲۵ فوریه ۱۸۰۳ تصمیمات تالیران و سفیر روس
را طابق النعل بالنعل اجراء کرد.

از سه تن انتخاب کنندگان ساحل چپ شطّ رن فقط انتخاب کننده مایانس
نصیبی از اراضی برد یعنی ولایت راتیسبون در کنار رود دانوب باو رسید، دوفنر
دیگر بکلی محروم شدند، پادشاه پروس که ولایت ترو را با ۱۲۵،۰۰۰ سکنه از
دست داده بود در عوض اراضی مهمّه از وستفالی و مونستر بدست آورد دارای
۵۰۰،۰۰۰ نفوس، انتخاب کننده باویر که پالاتینارا با ۷۰۰،۰۰۰ نفوس از
دست داد در عوض املاکی دارای ۹۰۰،۰۰۰ جمعیت بچنگ آورد، امیر باد و دوک
وورتمبرگ علاوه بر توسعه قلمرو خود امتیاز انتخاب کنندگی را هم کسب کردند،
خلاصه در نتیجه این تغییرات عده کثیری از املاک کلیسا با امراء آلمان رسید و
۴۵ شهر از ۵۱ شهر آزاد آلمان از بین رفت، در سنه ۱۷۹۲ امپراطوری اطریش

مرگب بود از ۳۶۰ مملکت و ولایت ولی در ۱۸۰۳ عده آنها به ۸۲ ولایت و مملکت رسید، بقسمیکه فتوحات فرانسه موجبات تمرکز مملکت آلمان را فراهم آورده مقدمات توحید ایالات پراکنده و متشتت را آماده ساخت.

تغییرات
در ایتالیا

مسئله جبران خسارات در ایتالیا هم پیش‌بینی شده بود، چون اطریش بلژیک را از دست داد و دوک‌نشین میلان را هم بفرانسه تفویض کرد در مقابل و نیز باو تعلق گرفت و عهد نامه لونویل

تسلط اطریش را بر وینز تثبیت کرده لطمه مستقیم به حقوق ملل وارد ساخت. در نواحی مرکزی شطّ پوجهوری سیزالین تشکیل یافت و اراضی ولایات مختلفه جزء آن شد بقرار ذیل: املاک دوک دومودن که اهالی آنجا در ابتدای امر با فرانسه کمک کرده امیر خودشانرا رانده بودند و املاک باپ که بموجب عهد نامه تولنتینو از وی گرفته شد و ایالات میلان و لمباردی که از اطریش مجزّی گردید.

جمهوری سیزالین قانون اساسی سال سوّم فرانسه را مجری داشت اما بعدها از قنصل اوّل استدعا کرد که قانون اساسی جدیدی بآنها بدهد، بامر بنایارت در شهر لیون مجلسی تشکیل یافت که پس از مذاکرات بسیار قانونی نظیر قانون اساسی سال هشتم فرانسه نوشتند و ریاست جمهوری سیزالین را بناپلئون بنایارت دادند (۲۶ ژانویه ۱۸۰۲). او نیز اسم جمهوری مزبور را جمهوری ایتالیا نهاد، وطن پرستان مملکت ایتالیا این تسمیه را دلیل گرفته که در آینده نزدیکی ممالک ایتالیا اتحاد یافته و استقلال میپذیرد، در حقیقت چه در ایتالیا و چه در آلمان نتیجه انقلاب فرانسه این شد که بالطبع ولایات پراکنده صورت اتحاد گرفته و بعدها امپراطوری ناپلئون کاملاً در این توحید ولایات بذل مساعی نمود.

II

لشکرها و سردارها

از لحاظ تجهیزات لشکری در عهد انقلاب تغییرات عظیمه در فرانسه واقع شد، در دوره مجلس مؤسسان و مجلس مقنن سپاهیان داوطلب بودند لکن پس از

تشکیل کنوانسیون و انتشار اصل خدمت اجباری برای صیانت وطن خدمت نظام از وظایف عمومی گردید و در دوره هیئت مدیره کاملتر شد و از روی اصول منظمه افراد ملت بخدمت لشکری دعوت شدند.

تشکیلات نظام هم تغییر کرد و بلشکر (دیویزیون) و فوج (بریکاد) و نیم فوج (نیم بریکاد) تقسیم شد و همچنین طرز جنگ نیز تغییر یافت، حملات همگروه و اعزام پیش قراولان تیر انداز مرسوم شد.

در ۱۷۸۹ قشون پادشاه فرانسه در زمان صلح ۲۲۸،۰۰۰ داوطلبان قشون نفر بود و مجلس مؤسسان آنرا به ۱۵۰،۰۰۰ نفر تقلیل داد، در ایام مهاجرت قریب دو نلث از این لشکر از فرانسه خارج گردید، از ۹۰۰۰ صاحب منصب ۶،۰۰۰ تن ترک خدمت کردند و قریب ۳۰،۰۰۰ افراد نظامی پراکنده گشتند، برای جبران این تقیصه مجلس مؤسسان هنگام فرار شاه و مجلس مقنن در وقت اعلان جنگ فرمان دادند که دسته های داوطلب از ایالات دعوت کنند، مدت خدمت داوطلبان یکسال بود و صاحب منصبان را از میان خود انتخاب میکردند، باین ترتیب دو یست باتا یون تشکیل شد که بجای لباس سفید نظام سابق لباس آبی در بر داشتند، چون در دوره اول داوطلبی مردمانی که کمر بخدمت بستند غالباً دارای سواد و اطلاع و از طبقات منوره بودند و حس وطنخواهی در آنان غلبه داشت بزودی سربازان فعال ولایتی از کار درآمدند اما داوطلبان سال ۱۷۹۲ چنین نبودند.

چون در سنه ۱۷۹۳ دولت فرانسه مجبور شد که با اتحادیه خدمت دول اروپا بجنکد و در تمام سرحدات لشکر بگذارد دیگر نظامی عمومی ممکن نبود که بد اوطلبان اطمینان کرده و سر نوشت وطن را در دست مردمان غیر مسئول بگذارد، در مارس ۱۷۹۳ کنوانسیون امر داد که ۳۰۰،۰۰۰ نفر از میان کارد ملی میان سن ۱۸ سال و ۲۵ سال استخدام کنند، سپس کنوانسیون در قانون اساسی این اصل را جای داد که تمام اهالی

فرانسه مو"طف بخدمت نظامی هستند، بعد در دهم او ۱۷۹۳ حکم تجهیزات عمومی و همگروه را صادر کرد.

حکم تجهیزات عمومی و خدمت نظامی بطریق ذیل از مجلس صادر شد: «از این تاریخ تا وقیکه دشمن از قلمرو جمهوری طرد شود تمام اهالی فرانسه مو"طف بخدمت نظامی هستند، جوانان بمیدان جنگ میروند، مردان متأهل بتهیه اسلحه و حمل مهمات و آذوقه میپردازند، زنان بدوختن چادر و تدارك لباس و خدمت در مریضخانه ها مشغول میشوند، اطفال پارچه های مندرس را رشته رشته ساخته و برای بستن جراحات مجروحین جنگی مهیا میکنند، پیران خود را بمیدان جنگ کشیده و بتحریر جنگجویان و نشر بغض و کینه نسبت بسلاطین و تبلیغ وحدت جمهوری میپردازند.»

مطابق این حکم که نمونه ای از عهد بهلوانی بود ابتداء بایستی جوانان غیرمتأهل از ۱۸ تا ۲۵ سالگی بخدمت آمده و بافواجی موافق با تقسیمات ایالات مربوطه منقسم کردند، بطوری که سابقاً گفتیم این حکم عمومی تجهیزات عده قشون را به ۸۰۰،۰۰۰ نفر رسانید (۱۷۹۶).

نظام و وظیفه این ترتیب تجهیز عمومی تا صلح کامپوفورمبو معمول بود آنگاه متروک شد. زمانیکه هیئت مدیره با اتحادیه دوم دول اروپا سروکار پیدا کرد قشون فرانسه بسیار کمتر از سابق بود، محض اینکه تجهیز قشون صورت مرتبی بیابد مجلس قدما و مجلس عوام نقشه ای را که در زمان مجلس مؤسسان یکی از صاحبمنصبان موسوم به دوبوا کرانسه (۱) ترتیب داده و پیشنهاد کرده بود بموقع اجراء گذاشته و قانون خدمت نظام و وظیفه را که زوردان مواد آنرا نوشته بود تصویب کردند (۲۳ سپتامبر ۱۷۹۸). بر حسب این قانون مجدداً تمام فرانسویان از بیست الی بیست و پنج ساله مو"طف بخدمت سپاهی بودند و به پنج طبقه منقسم میکشند، جوان ترین افراد ابتداء وارد کار میشدند، بقیه طبقات

در هنگام لزوم تحت سلاح می‌رفتند، دوره خدمت نظامیان ۵ سال بود، بموجب این قانون هر سال ۲۰۰،۰۰۰ نفر بخدمت دعوت میشد.

مزج و اختلاط قشون جمهوری فرانسه که مرگب از بقایای قشون سلطنتی و افواج داوطلب و نظامیان وظیفه بود اتحاد شکل و تناسبی نداشت، افواج قدیمه که نظامیان سالخورده داشتند اگر چه کار آزموده بودند ولی عده آنها بسیار نبود، افواج داوطلب و نظام وظیفه هم هر چند مردمان وطن پرست و پر حرارت داشت لیکن تعلیمات نظامی را فاقد بودند، دبو ا کرانسه که وکیل مجلس کنوانسیون و در تنظیم قشون دفاع ملی از یاران عمده کارنو بشمار می‌آمد باندیشه افتاد که تقسیمات سابقه را بهم زده افواج و دستجات مختلفه را متحدالشکل کند، این کار را مزج گفته‌اند. يك باتا یون از سربازان سالخورده قدیم موسوم به سفید پوشان را با دو باتا یون نظامیان جدید موسوم به کبود جامه مخلوط کرده يك نیم بریگاد تشکیل دادند و لفظ رژیمان را از اصطلاحات قشونی خارج کردند، سپاه فرانسه مرگب شد از چندین نیم بریگاد هر يك دارای ۲،۱۰۰ نفر که در سنه ۱۷۹۶ عده آنها به ۳،۰۰۰ نفر هم بالغ شد.

تشکیلات قشون و تقسیمات آن دو نیم بریگاد يك بریگاد تشکیل میداد و از اتحاد دو بریگاد يك دیویزیون فراهم میشد، بهر دیویزیون چند اسکادرون سوار و توپخانه ملحق میگردید، بعلاوه هر باتا یون پیاده نظام

هم توپخانه مختص بخود داشت که در حرکات و سکناات آن با وی همراه بود، باین ترتیب هر دیویزیون (لشکر) دارای اجزاء مختلفه جنگ از پیاده و سوار و توپخانه بود و مثل لژیون‌های عهد رومین سپاه کاملی محسوب میشد، عده افراد هر دیویزیون تقریباً به ۱۲،۰۰۰ نفر میرسید، در قرون معاصر دیویزیون واحد نظامی محسوب گردید بعبارة آخری قوای جنگی دول مرگب از چند دیویزیون مشخص بود، این تشکیلات را سرعت دول دیگر هم تقلید کرده و تا امروز در اروپا برقرار است.

تسلیم و تجهیز برای ۸۰۰،۰۰۰ نفر سپاهی آذوقه جنگی بسیار لازم بود، پس بر عده کارخانه ها و جباخانه ها افزوده علماء را دعوت نمودند

که وسایل سریعتر و مؤثرتری برای ساختن اسلحه و آذوقه جنگی فراهم سازند، مثلاً نظامنامه مخصوص برای تهیه شوره از کف انبارهای زیرزمینی تهیه شد که باروت ارزانتر تمام شود، در یکسال ۲۰۰۰ توپ ریختند، جتخانه و قورخانههای پاریس تنها در هر روزی ۱۰۰۰ تفنگ بیرون دادند اما با وجود این مساعی حمله با احتیاجات نتوانستند برآیند مثلاً در ۱۷۹۴ قشون ساحل رن یکریع بی اسلحه بود و یک ثلث از سرنیزه محروم بودند، برای تهیه وسایل حرکت و غیره دولت امر داد که ملت باید اسب و کالسکه و لباس و کفش بنظام بدهد، نمایندگان مأمور لشکر پیرنه امر دادند که تمام کفشهایی که حاضر است بقشون داده شود و بقرار ذیل حکم دادند: «آنهايي که جز يك جفت کفش ندارند موظفند که همان را تسليم اداره نظام کرده و خود کفش چوبی بپوشند.» با وجود اینکه لباس بسیار جبراً از مردم گرفته شد قشون جمهوری جامه آراسته نداشت، اکثر نظامیان در تمام مدت خدمت بیش از يك دست لباس نگرفتند و بزحمت پارچه های فرسوده مندرس را در صورت ظاهر مرتب میکردند، یکی از نظامیان بمادر خود چنین نوشته است: «این یکسال است که همان یکدست لباس زیر انداز و بالا پوش من محسوب میشود.» و هم او نوشته است که من با دوپیش دامن يك شلوار برای خود درست کرده ام. در دوره هیئت مدیره بعضی از سپاهیان همان لباس دهقانی را در صفوف جنگ در بر داشتند و فشنگ را بعلت فقدان فشنگدان در جیب میریختند.

نظامی
این سربازان عریان از حیث حسن خلق و پایداری و از خود گذشتگی و جوانمردی حیرت انگیز بودند، یکی از آنها بعد از جنگ داتی نی مینوید: «بینی من از گلوله مجروح شده است، چون بینی من قدری خمیده بود البته اصابت گلوله خمیدگی آنرا رفع کرده و عیب را مرتفع میسازد.» افراد قشون شمال در ۱۷۹۴ قسمتی از جیره خود را که عبارت از میوه و گوشت سرد باشد بوطن بخشیدند، بعضی پنجروز میگرفتند و پنجروز نمیگرفتند و بعضی در تمام مدتی که در خاک خارجه بودند از اخذ این مواد صرف نظر کردند که اسباب

زحمت و خسارت دولت نشوند، در بلژیک که بسبب لشکرکشی قحط و غلاء حکمفرما بود نظامیان غذای خود را بادهقانان در میان میگذاشتند و آنها را شرکت میدادند، در ماه دسامبر ۱۷۹۴ قشون فرانسه در هلاند مسافت بسیار در برف و یخ طی میکردند، بی کفش و با لباس پاره ساق و پا را در کاه و علف یونجه پیچیده بنظم و ترتیب عجیبی میگذشتند و سرود میخواندند، اهالی هلاند از اینوضع در حیرت بودند.



نمونه تفنگ
در اواخر قرن
هیجدهم

حس وطن پرستی و فداکاری تا ساعت مرگ در آنها شعله ور بود، يك نظامی جوان از اهل ژورا موسوم بسرجوقه ژولیکلر بمادر خود مینویسد: «مادر عزیز، وقتیکه بیاد اندوه و غصه میافتم که تو برای من میخوری بیش از مصائب و صدماتیکه اینجا میبینم مرا متاثر میسازد و اشك از دیدگانم فرو میبارد ولی مادر عزیزم خوشوقت و مسرور باش یا مرا خواهی دید که با افتخارات بسیار بازگشته ام یا میشنوی که بسرت لایق نام فرانسوی بوده و در راه دفاع وطن خود جان سپرده است... زمانی که وطن ما را بیاری خود میخواند ما باید چنان بشتاب دعوت اورا اجابت کنیم که کوئی به سور و مهمانی دعوت داریم، حیات و دارائی و قوای ما بما تعلق ندارد، هر چه هست از آن ملت و وطن است، ما در اینجا در معرض مرگ و هلاکتیم ولی من با فکری آرام و خیالی آسوده مرگ را انتظار میبرم.»

سربازان فرانسوی بدون اندك شكایتی بسخت ترین اوامر اطاعت میکردند، غارتگران را در نهایت سختی و بدون ترحم تنبیه و سیاست میکردند، نوپچی موسوم به بریکار مینویسد: «دیشب ساعت هشت در مرکز بریکاد ما یکی از سواره نظام را تیرباران کردند بجرم اینکه کلاه مندرس خود را با کلاه یکی از دهقانها عوض کرده است.» بجرم همین کارها دو نفر طبّال را که در عفوان جوانی بودند و یکی از آنها بیش از ۱۶ سال نداشت اعدام نمودند،

سن ژوست در ولایت آلزاس هر سربازی را که بی اجازه اردو رانگ کرده و ساعتی چند خود را بشهر استراسبورگ رسانیده بود اعدام میکرد، هر صاحبمنصبی که در موقع جنگ نمیتوانست نظامیان خود را مرتب کند تیربارانش مینمودند، همه نظامیان از این سختگیرها خشنود بودند و آنرا کاملاً بجا میدانستند، یکی از سربازان مینوینسد: «همه از این مجازاتها شادمانیم زیرا که بی غیرتی این وغارتگری آن موجب شکست لشکر و از دست رفتن ثمرات فتح و ظفری است که شجاعت سربازان حقیقی آنرا مهیا کرده است». یکی از سردارانی که این پهلوانان فداکار را در میدان جنگ اداره میکرد مارشال مارمون بود که بعد از خاتمه جنگ نوشته است: «هیچ لشکری در عالم باین فرمانبرداری و با این حرارت و شوق نبوده، در هیچ دوره مردان جنگی دارای اینقدر اخلاق حمیده و صفات پسندیده نبوده اند.»

در دوره هیئت مدیره تقوی ویا کدامی مبدل بغارت و چپاول شد، مخصوصاً در قشون ایتالیا که چند ژنرال نامی سر مشق دزدی و تپاول شدند، سربازان وطن پرستی که سابقاً بنام وطن و آزادی خدمت میکردند مبدل شدند بجاعتی که شغل سربازی را وسیله معاش یا کسب شهرت یا جلب منافع قرارداد و هرسرداری که بیشتر مطامع آنها را راضی میکرد بدون هیچ عقیده ثابتی تن بخدمت او در میدادند.

اسلوب جنگ شرایط سربازگیری و سوق الجیش عهد انقلاب تأثیر فوق العاده ای در طرز جنگ کرد، در زمان سابق پیاده نظام و سواره نظام را بدو صف متوازی در برابر خصم میگماشتند، پیاده نظام در جلو بمنزله دیواری از انسان بود که بسه صف متفاوت ایستاده

در عهد انقلاب

و افراد نظام بیکدیگر چسبیده بودند و در آغاز جنگ شلیک و تیر باران میکردند و تمام قواعدی که در روز مشق بآنها یاد داده بودند عیناً در میدان بعمل میگذاشتند مثل تغییر جبهه و تبدیل موقع و انواع حرکات و قبض و بسط های پریپیچ و خم، اینقسم اعمال نظامی جز برای سربازان کار آزموده مشق دیده میسر نبود، فقط نظامیانی که از کثرت تمرین مثل آلات بی اراده شده و بنا بر اصول مطلوبه دولت

پروس بهاشین های بیجان تبدیل یافته باشد میتوانند چنین اعمالی را منظمأ در مقابل خصم بجای آورند، لکن در زمان انقلاب مجال نشد که سپاهیان جدید را بقدر کافی تمرین و مشق بدهند، ضرورت ایجاب میکرد که گروه مردانی را که مطابق قانون خدمت عمومی حاضر برای جنگ شده اند بعد از چند روز یا چند ساعت مشق ابتدائی ناقص بمیدان جنگ بفرستند، اگر میخواستند همان فنون جنگی را که دشمن بکار میبندد تکرار کنند باید آمادۀ شکست فاحش میشدند. سرداران انقلاب ترتیب جنگ را تغییر دادند، بجای تفکیک پیاده از سوار مقرر داشتند که سوار و پیاده و توپخانه مخلوط شده و بمحض وصول فرمان صاحبمنصب هر يك لازم بود مشغول کار شوند، باینطریق صاحبمنصب قسمت کلیۀ قوای جنگی را در آن واحد تحت نظر داشت و بیک فرمان میتواندست هر قوه را در موقع خود بکار اندازد.

سرداران مزبور چون از لیاقت شخصی و حس ابتکار و مزایای ملی فرانسویان اطلاع داشتند و میدانستند که سربازان فرانسوی محل جنگ را میشناسند و خود مستقلاً از عهدۀ تشخیص موقع بر میآیند عده کثیری تیر انداز بعنوان طلایه پیش میفرستادند، این تیر اندازان در صحرای پراکنده میشدند بقسمیکه شلیک همگروه صف دشمن ابدأ بآنها کاری نمیکرد و بالعکس تیر آنها در دیوار خصم بخوبی کارگر میشد، بعلاوه سرداران انقلاب از شور وطن پرستی که در فرانسویان ایجاد شده بود و از جمع کثیری که بموجب حکم خدمت عمومی هر روز بمیدان جنگ میرسید استفاده کرده هر جا که تلفاتی دست میداد فوراً مردان تازه نفس بجای آنها میفرستادند، بدون نظم و ترتیب علمی ابتداء تیر اندازان را روانه میکردند، بعد جماعت کثیری را حکم یورش میدادند که گاهی چنان از حیث عدد بر خصم غالب میشدند که صفوف منظمه را در میان میگرفتند، سربازان سر را خم کرده سر نیزه را پیش رو گرفته با سرود ملی مارسیز بصف دشمن رو نهاده و مثل تیری قلب سپاه را در هم میدیدند، چون در آثرمان گلوله مسافت بعیده طی نمیکرد و پر کردن تفنگ کار

آسانی نبود این قبیل حرکات نظامی امکان پذیر شد، معمولاً گلوله بیش از ۲۵۰ متر در روز جنگ نمیرسید و برای پر کردن تفنگ یک دقیقه وقت لازم بود، بنابراین شخص مهاجم چون میدید که طرف تیر را خالی کرده است بی دغدغه حمله میکرد و در ظرف يك یا دو دقیقه خود را باو میرسানید. معذلك عدّه مقتولین بسیار بود، از سال ۱۷۹۲ تا سنه ۱۸۰۰ که هشت سال میشود قشون فرانسه از ۴۰۰۰،۰۰۰ نفر را از دست داد.

فنون جنگی همانطور که قشون جوان و بی تجربه بود صاحب منصبان و سرداران هم بی تجربه و تازه کار بودند، بعضی از سرداران از صاحب منصبان قشون شاهي بودند مثل بناپارت و دیسکس و گروهی صاحب منصب جزء بشمار میآمدند از قبیل هوش و ژوردان ویشگرو و ماسنا و برخی ابدأ سابقه نظامی نداشتند و عشق سربازی ناگهان در وجود آنان مشتعل گردید مثل مورو. تمام این صاحب منصبان بزودی درجات نظامی را طی کرده بمقامات عالیّه نایل گشتند، هوش که در ۱۷۸۹ سر جوقه و در ۱۷۹۲ نایب بود در سال ۱۷۹۳ امیر لشکر و فرمانده شد، بنابراین سرداران مزبور بحال تحقیق در امور جنگی و پیروی از اصول قدیمه و رعایت احتیاط و تدابیر نظامی که بعد از لوی چهاردهم در هر مصافی ضروری بود نداشتند، اکثر آنها جوان بودند، جز ماسنا که چون بسرداری قشون سوئیس رسید چهل سال داشت باقی سرداران هیچیک سالشان به سی نمیرسید، هوش و تیکه فرماندهی یافت بیست و پنج سال داشت، با شور و عشق جوانی قوای تازه بدنی و روحی را در جنگ بکار میبردند و غالباً بحمله مایل بودند، کمتر بمحاصره قلاع و تعطیل در مقابل حصار خصم اعتقاد داشتند، میگفتند چه سود از اتلاف وقت و قوای جنگی برای کسب چند دیوار خراب و چند وجب زمین! عشق آنها در حمله بدشمن بود، با گروه بسیار و انبوه بیشمار خود را بار دوی خصم رسانیده و بقلع و قمع قوای او میپرداختند، و تیکه هوش در ۱۷۹۳ بسرداری قشون موزل نایل آمد و اطریشی ها را در پنج هفته ۲۸ بار مورد حمله قرار داد چنین نوشته است: «قلاعی

را که نمیتوانیم محافظت کنیم باید با خاک یکسان کرد، شجاعانه خود را قلب لشکر خصم برسانیم و چون قوای متمرکز ما از لشکریهای پراکنده دشمنان قوی تر خواهند بود باید یکان یکان مغلوب کرده و بطرف لشکر دیگر پیش برویم. « این همان طریقه جنگی بود که بنایارت سه سال بعد در ایتالیا معمول داشت.

کارنو شخصیکه مبتکر این اسلوب جنگی بود کارنونام داشت، ابتداء از صاحبمنصبان قشون، سپس نماینده ولایت پادوکاله در مجلس مقنن و کنوانسیون و عضو کمیته نجات عمومی بود، مشارالیه با اتفاق دوبوا کرانسه بار دفاع ملی را بدوش گرفت، ارکان حربی از صاحبمنصبان دانشمند دوره قدیم که بقول یکی از مهاجرین « صاحب جانهای آهنین و مغزهای پر فکر » بودند تشکیل داد و نقشه جنگها را رسم نمود و همه جا اصل حمله را سر لوحه دستورهای نظامی قرار داد و سرداران نوشت: « افواج خود را گرد آورید و انبوه شوید و بروی دشمن ییفتید، همیشه حمله ور باشید، لاینقطع حمله ور باشید. » کارنو شخصاً در میدان و اتیکنی سرمشق بصاحبمنصبان داد، چون جناح چپ لشکر زورداران ضعیف و مغلوب شد کارنو فرمان داد که از دفاع آن صرف نظر کرده و تمام قوا را بسمت جناح چپ خصم ببرند زیرا که علائم فتح و ظفر از آن سمت نمایان بود، کارنو در این واقعه عبارت مشهور خود را گفته و سرداران را بفتح نایل ساخت آنجمله که امروز مثل شده این است: « سردار کمتر احتیاط کن! » در وقتی مسئله ارتجاع پیش آمد در ۱۷۹۵ یکی از وکلای سلطنت طلب در مجلس کنوانسیون تقاضا کرد که کارنو را هم توقیف کنند ظاهراً مجلس حاضر برای دادن هم شد لیکن یکی از نمایندگان برخاسته مجلس را متذکر ساخت که برای حفظ احترام مجلس باید کارنو از توقیف معاف باشد زیرا که کارنو « موجد فتح و ظفر » است، تاریخ این قضاوت را تصدیق و تأیید کرده است.

فصل شانزدهم

حکومت قنسولی و امپراطوری

قانون اساسی سال هشتم و تغییرات آن

مشخصات حکومت امپراطوری - تشکیلات داخلی

قرارداد کنکردا و متممات آن - منازعه با پاپ

بعد از کودتای ۱۹ برومر ناپلئون بناپارت در فرانسه فرمانروائی یافت و مدت چهارده سال و نیم از ۱۱ نوامبر ۱۷۹۹ تا ۶ آوریل ۱۸۱۴ گاهی قنصل موقتی، گاهی اولین قنصل و مدتی امپراطور نامیده شد.

دوره قنسولی ناپلئون چهار سال و نیم طول کشید از ۱۱ نوامبر ۱۷۹۹ تا ۱۸ مه ۱۸۰۴، در این دوره ناپلئون قانون اساسی چهارم مملکت فرانسه را مدوّن ساخت و آنرا قانون سال هشتم نام نهاد و تشکیلات اداری و قضائی و مالی را تغییر و تبدیل بخشید.

قانون اساسی سال هشتم که در ۱۸۰۲ و ۱۸۰۴ دوبار تغییراتی در آن دادند تا آخر دوره امپراطوری (۱۸۱۴) جریان داشت اما تشکیلات اداری و قضائی و مالی عهد ناپلئون امروز هم اصول آن برقرار و متداول است.

دیگر از خدمات ناپلئون بناپارت تدوین قانون مدنی است که در آن خلاصه و نتیجه تغییرات و اصلاحات عصر انقلاب فرانسه مدوّن و منظم گردیده است، ناپلئون برای جلوگیری از جنگهای مذهبی با پاپ قرار دادی بست که تا ۱۹۰۵ بقوّت خود باقی بود، بسبب تجدید امنیت و استقرار آسایش داخلی ناپلئون موجبات بیداری صنعت و رواج تجارت را فراهم آورد.

دوره امپراطوری ده سال طول کشید از ۱۸ مه ۱۸۰۴ تا ۶ آوریل ۱۸۱۴، در خارج فرانسه تمام این ده سال لاینقطع آتش جنگ مشتمل بود و لشکر فرانسه

قدم در اکثر پایتخت های دول اروپا نهاد و عاقبت منجر به هجوم دول بفرانسه و استعفاء ناپلئون شد، در داخل فرانسه ناپلئون تشکیلات دوره قنسولی را توسعه داده و بسبب حسن انبساط و استحکام مبانی مؤسسات خود در کمال قدرت و استبداد در فرانسه فرمانروائی کرد، در عهد امپراطوری تأسیس جدیدی در فرانسه نشد که قابل ذکر باشد مگر اونیورسیتیه که در سنه ۱۸۰۸ تأسیس یافت.

الغاء آزادی سیاسی و حق تفتیش و مداخله ملت در کار دولت و بازگشت استبداد دوره سلاطین موجب شد که طبقه توانگران منور الفکر از ناپلئون مشمئز و منزجر شدند، خشونت هائی که مورد سیاست خارجی نسبت به پاپ شد مشکلات مذهبی در داخله فرانسه تولید نمود که عاقبت روحانیون و متدینین بمذهب کاتولیک از طرفداری سلطنت امپراطوری اعراض کردند، کثرت تجهیزات قشونی و افراط در اخذ نفقات نظامی هم آخر الامر توده ملت (رعیت و کارگر) را از ناپلئون بیزار کرد، باینکه این طبقه دیر زمانی نسبت بامپراطور وفا دار ماندند بعلت اینکه ناپلئون آزادی مدنی و مساوات رعایا را محفوظ داشته و تصرف رعایا را در اراضی که هنگام انقلابات بدست آورده بودند محترم میشناخت و رعایا این تصرف املاک را بالاترین نتیجه انقلاب دانسته و از ناپلئون بسبب حفظ آن اصول راضی بودند.

I

حکومت قنسولی

اوضاع فرانسه
در ۱۷۹۹
برای فهم تغییراتی که در زمان قنسولی ناپلئون رخ داده باید قبلاً مطلع شد که در آخر دوره هیئت مدیره فرانسه در چه حال بوده است. اخبار و راپرت هائی که از طرف وزیر پلیس و سایر مأمورین تقدیم بنهارت شده است و روایات سیاحانی که در آن زمان (۱۷۹۹) فرانسه را سیاحت کرده اند حکایت از هرج و مرج اوضاع آن مملکت مینمایند. رو بهم رفته نتیجه مطالعه در اخبار و راپرت های مزبور این است که فرانسه حال مملکتی داشته که هجوم مصائب و لشکر کشیهای بسیار آنرا فرسوده ساخته

واهل آن بترك وطن گفته باشند، در جنوب اراضی که سابقاً با تلاق بوده و از تطاول جزر و مد دریا آنرا رهائی بخشیده بودند مجدداً غرق آب گردیده بود، در مغرب بندر ریشفور را ریگ گرفت، در شمال سدی که آب دریا را از هجوم بولایت فلاندر منع میکرد قریب بانهدام بود، همه جا راه‌ها بعالت عدم تعمیر و سرپرستی و روبرایی داشت، در حوالی دهات و قصبات اهالی سنگ و مصالح طرق و پل‌ها را برای ساختمان ابنیه خود کشته بودند و در فواصل مختلفه سیل چنان شوارع را زیر و رو ساخته و پل‌ها را خراب کرده بود که از آب‌ها و کالسکه در هر قدم دوچار مخاطره میشدند.

راهزنی

دسته‌های بسیار از قطاع‌الطریق راه‌ها را بسته بودند و عابرین خاصه پست دولتی را میزدند، از آب پستی که از نانت به آنژر میرفت یکروز در مسافت چهل کیلو متر ۵ مرتبه توقیف و مورد حمله شد، دزدان عابرین را برهنه کرده و دهقانان را باسارت برده و بمساکن مردم هجوم میآوردند و در نواحی مغربی دزدان محبوسین خود را شکنجه‌ها میکردند که مخزن وجوه و اموال خود را نشان بدهند، بطوریکه این اواخر در آلبانی و مقدونیه معمول بود دزدان مبلغی از مسافرین سلامت رومی گرفتند و آنها را اجازه حرکت میدادند، در بعض ایالات دولت فرانسه محض صیانت عابرین عده‌ای قراسوران همراه قوافل میکرد.

خرابی صنایع و تجارت

تقریباً صنعت و تجارت محو شده بود، در پاریس يك هشتم از مجموع عملجاتی که در ۱۷۸۹ در کارخانه‌ها مشغول بودند دیده نمیشدند، در لیون عده ابریشم بافان از ۸۰۰۰ به ۱۰۵۰۰ نفر تقلیل یافته بود، در ماریسی مبادلات تجارتی در ظرف یکسال کمتر از مبادلاتی بود که قبل از انقلاب در مدت شش هفته میشد.

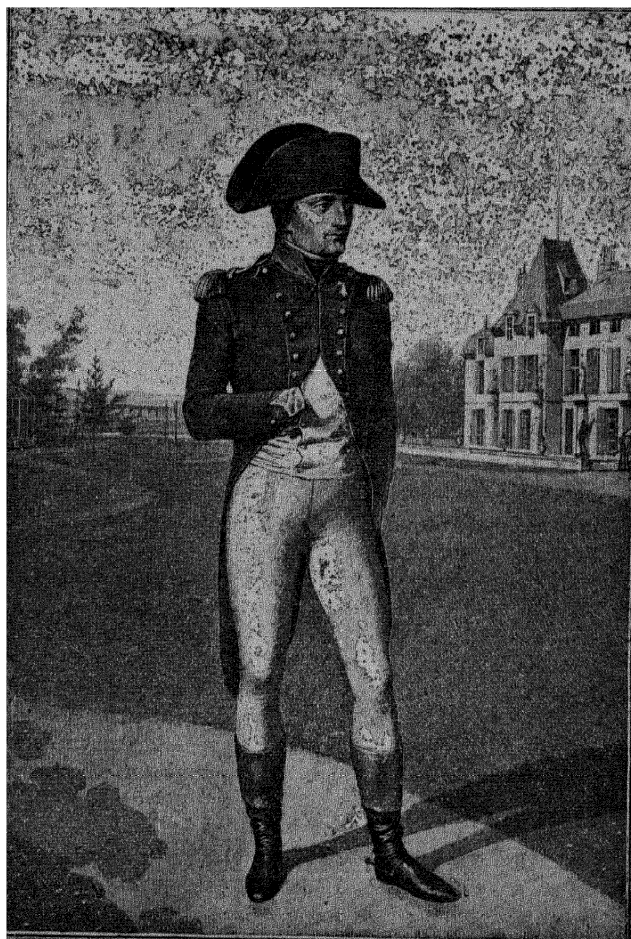
هرج و مرج و شورش

نفوذ دولت در هیچ جای مملکت محسوس نبود، مردم با مالیات نمیدادند یا نیمه و نصفه اداء میکردند، در روز ۱۹ برومر در خزانه دولت ۱۳۷۰۰۰ فرانک موجود بود و این مبلغ

بقیّه استقراض ۳۰۰،۰۰۰ فرانکی بود که دو روز قبل بزحمت بسیار اخذ کرده بودند، مستمری گیرها و طلبکاران دولت دوسال طلب داشتند، مریض‌ها از گرسنگی در مریضخانه‌ها می‌مردند، سربازان نه غذا داشتند و نه حقوق و نه لباس، هزار نفر هزار نفر فرار اختیار می‌کردند و آنها که در اردو میماندند در وطن خود مثل ممالک مغلوبه رفتار مینمودند، در ولایات بلژیک و سواحل رن با اهالی مثل دشمن و اسیر معامله می‌کردند، و مردم این نواحی آرزو داشتند که اطیشی‌ها آمده و آنها را خلاص کنند، از ۱،۴۰۰ نفر نظامی که عازم میدان شد ۳۲ نفر بشهر ژن رسیدند و از ۱،۵۰۰ تن که باردوی دیگر میرفت ۲۲ نفر خود را معرفی کردند، بقیه در عرض راه با وطن خود بازگشتند و از این ۲۲ نفر هم ۱۹ تن صاحب‌منصب بودند، ولایت و آنده و برتانی مجدداً بعنوان طرفداری از لوی هیجدهم شوریده بودند.

افکار عامه مردم اکثر منزجر از سیاست و بی‌یقید و لایابالی نسبت باوضاع کشور حتی نسبت باخبر جنگ سرحدی بودند، وزیر پلیس این احوال را در راپرت خود چنین شرح میدهد: «وقتی که وقایع جنگ را برای مردم حکایت میکنیم گویی تاریخ ملت دیگر را نقل مینمائیم، تغییرات اوضاع داخلی دیگر موجب هیجان دلهای مردم نمیشود. بعد از ده سال انقلاب فرانسویان جز استراحت و امنیت چیزی نمیخواستند، این اوضاع و احوال که مردم داشتند کار سه نفر قنصل موقت را که متکفل انتظام امور بودند آسان کرد، سه نفر مزبور عبارت بودند از: بناپارت و سوسی و روژردو کو و از این میان بناپارت که از نوابغ عالم جنگ بود هوش و دهاء خود را در سیاست و تشکیلات کشوری نیز ابراز داشت.

تدوین عصر روز ۱۹ برومر قنصلوها بکمک کمیسون پارلمانی شروع بوضع قانون جدید کرده و دقیقه‌ای وقت را از دست ندادند، مذاکرات و شور این هیئت بیش از یکماه طول کشید و فی الحقیقه تمام قانون مزبور از آثار شخص بناپارت بود، در آغاز کار گمان میرفت که سوسی طرح قانونی حاضر و آماده ای دارد اما مشاراً الیه جز دو مسوده ناقص و مبهم چیزی بهیئت نتوانست بیاورد، بنا بر قول بناپارت «مشاراً الیه در این پیشنهاد جز چندین سایه و شبیح چیزی نگذاشته بود، شبیحی از قوه مقننه، شبیحی از قوه قضائیه و شبیحی



نپلئون بناپارت در زمان قنصلی

ار دولت . « بناپارت این تیرکی ها و اشباح را بر طرف ساخت و همچنین کمیسیون
 پارلمانی هم که دو پیشنهاد تهیه کرده و بنظر بناپارت رسانید آنها را هم دور انداخت
 زیرا که کاملاً جلوی توسعه نفوذ شخصی او را میگرفت .

عاقبت خود او اصول مهمه قانون جدیدی را نوشت و اعضاء کمیسیون اجباراً آنرا امضا کردند و همین طرح جدید قانون اساسی سال هشتم شد، قانون مزبور در ۲۴ دسامبر ۱۷۹۹ منتشر شد و بدون انتظار استخراج آراء عمومی ملت که بموجب قانون بایستی صورت بگیرد بموقع اجراء گذاشته شد و استخراج آراء عمومی در ۷ فوریه ۱۸۰۰ تمام گردید، ۱۶۰۰ نفر قانون مزبور را رد کردند ولی بیش از سه میلیون رأی در قبول آن استخراج شد.

قانون اساسی
قوة مجریه
 قوه مجریه بسه قنسل مفوض شد که مدت ده سال بکار مشغول بوده و قابل انتخاب جدید هم باشند و مقرر گردید که در آینده انتخاب قنسلوها با مجلس سنا است لکن در این موقع قانون صریحاً

اسم قنسلوها را ذکر میکرد از این قرار: قنسل اول بنایارت، قنسل دوم کامباسرس، قنسل سوم لوبرون. قنسل اول فقط صاحب قدرت حقیقی بود، دو نفر دیگر فی الواقع عضو مشاور محسوب میشدند، قنسل اول بمیل خود وزراء را که فقط مسئول او بودند عزل و نصب میکرد و مشاورین دولتی و سفراء و صاحب منصبان و عمال کشوری را معزول یا منصوب مینمود و قضات را هم باستثناء قاضی صلح و عضو تمیز قنسل اول تعیین میکرد ولی حق عزل آنانرا نداشت، اقدام بجنک و عقد معاهدات هم از وظایف او بود مشروط بر اینکه قبلاً بتصویب هیئت مقننه برساند.

قوة مقننه
 قوه مقننه در دست قنسل اول و سه مجلس بود از این قرار: شورای دولتی و تریبونا مرگب از صد عضو و هیئت مقننه مرگب از ۳۰۰ وکیل. قنسل اول فقط میتوانست قانونها را پیشنهاد و تصویب کند، شغل شورای دولتی تهیه قوانین و کار مجلس تریبونا مذاکره و رد یا تصویب قانون مزبور بود، سپس قانون مزبور را سه تن از اعضاء تریبونا بمجلس قانونگذار (هیئت مقننه) میبردند. این مجلس که موسوم به «مجلس سیدللال» است جزو بحث سه نفر عضو تریبونا و سه نفر عضو مدافع شورای دولتی را استماع کرده و بدون مذاکره برآی مخفی عقیده خود را نسبت بقانون مزبور ابراز میداشت.

مجلس سنا مجلس سنای محافظه کار مجلس رابعی بود که بموجب قانون اساسی از هر سه مجلس مذکور در فوق مقامی رفیعتر داشت.

اصولاً بایستی سنا اعضاء خود را که هشتاد نفر بودند خود انتخاب کنند، سنا دو وظیفه داشت: یکی انتخاب قسول ها و اعضاء مجلس تریبونا و مجلس مقنن و دیوان تمیز، دیگر حفظ قانون اساسی و بموجب این حق مجلس سنا بر طبق اعتراض قسول ها یا مجلس تریبونا میتواندست قانونی را بعنوان مخالفت با مشروطه رد نماید یا بنام موافقت با مشروطه بپذیرد.

فهرست اسامی سی یس ترتیب خاصی برای انتخاب عمال دولت فکر کرده بود و بنابراین آنها بموقع اجراء گذاشت، ملت فرانسه یعنی منتخبین مردانی که لااقل بیست و یکسال داشته و سالی در خاک فرانسه

اقامت گزیده باشند يك عشر از میان خود انتخاب میکردند که موسوم میشد به منتخبین بلوك، این عده نیز از میان خود بهمان طریق يك عشر اختیار کرده و آنها منتخبین ایالتی مینامیدند، آنان نیز يك عشر از خود را بنام منتخبین ملی انتخاب میکردند که عده آنها تقریباً ۵۰۰۰ نفر بود.

برگزیدگان مزبور چه منتخبین بلوك و چه منتخبین ایالتی و چه منتخبین ملی وکلای ملت محسوب نمیشدند، هیچ قدرت و نفوذی نداشتند، فقط از فهرست اسامی منتخبین مزبور رئیس دولت عمالی که لازم داشت اختیار مینمود، قسول اول یا سنا در اختیار اشخاص منظوره در فهرست اسامی مختار بودند، مثلاً قسول و سنا از میان صورت اسامی منتخبین ملی بترتیب ذیل انتخابات میکردند، قسول وزراء و مشاورین دولتی را بر میگزید و سنا اعضاء مجلس تریبونا و اعضاء هیئت مقننه و قضات دیوان تمیز را تعیین میکرد.

صفات این قانون قسول اول را صاحب اختیاراتی کرد که بمراتب بیش از اختیارات لوی شانزدهم در ۱۷۹۱ بود زیرا که علاوه بر قدرت مطلقه در مسائل اجرائیه قسول اول فی الحقیقه قوه مقننه را هم در دست داشت چه هیچ قانونی بی اجازه او

قانون اساسی جدید

تهیه نمیشد و بی امضاء او باجرا نمیرسید، مجلس تریبونا و مجلس مقننه و حتی مجلس سنا هم اسماً وجود استقلالی داشتند، در باطن بطوری که زن وزیر خارجه نوشته است: «قوای مذکور بازپچه های بی خطری هستند که اطفال نجیب و آرام با آن بازی میکنند و بنایارت فارغ البال همت خود را بکار های مهم میگذارند.» حکومت ملی باین ترتیب کاملاً ملغی شد زیرا که ملت فقط یکمرتبه رأی خود را ظاهر ساخت و آن در مورد قبول یارده قانون اساسی بود، پس از تصویب قانون مزبور دیگر حقّی برای او منظور نکردند. قانون اساسی سال هشتم که اصطلاحات و اسامی مختلفه از جمهوری قدیم روم عاریت کرد در حقیقت امر جز نامی از جمهوری نداشت و اسامی قنسل و سناتور و تریبون و غیره مأخوذه از جمهوری روم ظاهراً بوی جمهوریت میداد و در باطن دولت فرانسه از هر سلطنت مستبده استبدادی تر بود. میان جمهوری فرانسه در ۱۸۰۰ و سلطنت مطلقه ۱۶۶۰ و زمان لوی چهاردهم فقط در ظاهر اختلافی بود، قوه قانونی قنسل اول کمتر از حقّ خدا داد استبدادی لوی چهاردهم نبود.

تفاوتی که میان جمهوری و سلطنت بود وقتی کاملاً محو شد تشکیلات اداری که قنسل اول بموجب قانون ۱۷ فوریه ۱۸۰۰ شروع به تجدید تشکیلات فرانسه کرد.

تقسیمات اراضی که مجلس مؤسسان در صدر انقلاب کرده بود باقی ماند و مملکت منقسم شد بایالات و ولایات لکن ترتیب آزادی آن بکلی مختلف شد، مجلس مؤسسان اداره هر قسمتی را بانجمن منتخب آن قسمت محوّل کرده بود اما قنسل از جانب خود یک نفر حاکم بانجا فرستاد، تمشیت امور ایالت با والی و ولایت با حاکم و بلوک با کدخدا بود، هر عاملی از اعمال فوق هیئتی با خود داشت که محل شور او محسوب میگشتند، والی هیئت عمومی، حاکم هیئت ولایتی و کدخدا هیئت بلدی داشتند. شغل این مجالس مشاور محدود بامور مالی بود، بایستی مالیات مستقیمی را که دولت وضع میکرد به تناسب توزیع کنند که معلوم شود هر ایالت یا ولایت

یا بلوکی چه باید بدهند، مشاوره این مجالس تحت نظر والی بود و بایستی نتیجه مشاوره را والی تصویب و امضاء کند.

علاوه بر این عمال و ابن مجالس شوری هیئت پرفکتور نیز در هر ایالتی تشکیل میشد، این هیئت در خصوص دعاوی افراد ملت بر دولت یا بالعکس رسیدگی و قضاوت میکرد.

تمام این عمال از والی و حاکم و کدخدا و مشاورین هیئتهای صفت تشکیلات عمومی و هیئت های ولایتی و هیئت های بلدی و هیئت های جدید اداره پرفکتور عموماً از طرف قنسول اول منصوب و بحکم او معزول میشدند، اگر چه علی الظاهر آنها را از میان صورت اسامی منتخبین اختیار میکردند ولی رسماً نوکر دولت بودند و هیچیک مستقیماً نماینده ملت بشمار نمیآمدند. بناء علیهذا کارها بر گشت بوضع ماقبل انقلاب ۱۷۸۹، تمام عمال مطیع و منقاد و آلت کار قنسول اول بودند در واقع حکومت قنسولی قدرت مطلقه متمرکز دولت را که مقننین ۱۷۸۹ در صدد الغاء آن برآمده بودند مجدداً مستقر گردانید.

این طرز حکومت که هیچ کاری بی میل دولت مرکزی انجام نمیذیرد بعد از ناپلئون هم دولتهای مختلف فرانسه از آن پیروی کردند و فقط بعد از سال ۱۸۷۰ و جمهوری ثالث قدری تغییر در آن رخ داد ولی اصول آن هنوز هم در فرانسه مجری است.

تشکیلات قضائی تشکیلات قضائی هم تقریباً بموازات تشکیلات اداری پیشرفت، در اینجا هم انتخاب از جانب ملت ملفی شد مگر نسبت بقضات صلح، بقیه قضاة محاکم را با قنسول اول یا سنا تعیین میکردند، برای حفظ استقلال قاضی در مقابل نفوذ دولت اصولاً مقرر شد که تعیین با دولت ولی عزل آنها از اختیار دولت خارج باشد لکن این اصل هم تا ۱۸۰۷ عملی نشد، ترتیب محاکم چنین بود: در هر بلوک يك محکمه صلحیه، در هر ولایت يك محکمه بدایت و در هر ایالت يك محکمه استیناف برقرار گردید، محکمه استیناف از اختراعات جدید آن زمان

محسوب میشود، بالاتر از سایر محاکم دیوان تمیز بود.

برای امور جنائی حکومت قنسولی همان ترتیب مجلس مؤسسان را معمول داشت، باهر صلاحیتهای يك محكمه پلیس ساده و باهر محكمه بدایتی يك محكمه خلاف و در مراکز ایالات محكمه جنائی تشکیل شد، این تقسیمات هم هنوز باقی است. تشکیلات مالیّه بناپارت قبل از تدوین قانون اساسی بفکر اصلاحات مالی بود زیرا که میدانست دولتهای سابق بجه فقر مالی دوچار بوده اند و اطلاع داشت که علت اساسی قلت وجوه در خزانه مصارف گزاف جنگ یا بی اعتباری اسکناس نیست بلکه وصول نشدن مالیات و حیف و میل شدن عواید دولتی است. چنانکه ذکر شد^(۱) اخذ مالیات از طرف مجلس مؤسسان بر عهده مدیران مالیات ولایتی و بلوکی واگذار بود و خیلی بستی و زشتی ادای تکلیف میکردند، بناپارت در این مورد هم مثل سایر موارد بجای هیئت مدیران منتخبه ملت مأمورین دولتی اعزام داشت، در ۲۱ نوامبر ۱۷۹۹ اداره مالیات مستقیم را بترتیب ذیل تشکیل داد: در بلوکات تحصیلداران مأموریت یافتند و در ولایات جزء سر تحصیلدار مخصوص گماشته شد که هر ماه آنچه تحصیلداران جمع میکردند تمرکز میبخشیدند و در مرکز ایالات تحصیلدار کت عواید سر تحصیلداران را جمع مینمود، هر يك از مأمورین مذکور بایستی قبل از استخدام وجه الضمانه ای معادل ابوابجمعی خود بخزانة دولت بسپارد.

علاوه بر محصلین مذکور در هر ایالتی پیشکار کل مالیات مستقیم و در هر ولایتی مفتش مالیاتی گماشته شدند که کارشان ترتیب صورت جزء جمع و اسامی اشخاص و املاك مالیات بده بود.

با این حسن تنظیم دولت فرانسه از مالیاتهای مستقیم و خالصه ملی ۶۶۰ میلیون در سال بدست آورد بدون اینکه تحمیلی جدید بر مؤدیان بشود، این وجه ۱۸۵ میلیون بیش از عوایدی بود که در سنه ۱۷۸۸ دولت استبدادی فرانسه با آهمه

(۱) - بصفحه ۴۰۰ رجوع شود

عوارض واصل و فرع خراج تحصیل میکرد و ملت را بانواع مصائب مبتلا میساخت .
اجراء در چهار ماه اوّل تشکیل حکومت قنسولی قانون اساسی و
 نظامنامه تشکیلات اداری و قضائی و مالی مهیا و مجری شد ، بزودی
قانون جدید فرانسه از حال ضعف خارج گردید زیرا که قانون مذکور تحت
 مراقبت مستقیم و مستمرّ بنایارت و بدست عمّال منتخب و کار آگاه اجراء شد .
 قنسول اوّل عمّال دولتی را بدون اعتناء به عقاید مسلکي و دینی آنها انتخاب کرد
 و جز لیاقت و کار دانی آنها ابدأً بچیزی از سوابق سیاسی آنها التفات جایز نشد
 و ناپلئون خود گفته است که من در این اقدام « قصدم فقط بکار انداختن قوی و
 استعدادات افراد بود و بس . »

دو کار مهمّ دیگر در دوره قنسولی ناپلئون اتفاق افتاد : یکی عقد قرارداد با پاپ
 که موسوم است به 'کنکردا' دیگر تدوین مجموعه قوانین مدنی .

بنایارت چون بنایارت طالب امنیت داخلی بود نمیتوانست نسبت به بحران
 روحانی مملکت که نتیجه اجراء قانون مربوط بروحانیون
 و مسائل مذهبی بود بی اعتناء و بی طرف بماند ، با وجود قتل عام و کشتاری
 که در صدر انقلاب و در زمان هیئت مدیره ۱۷۹۶ شد (۱) اکثر ملت حامی و طرفدار
 روحانیون حقیقی و تابع مذهب کاتولیک رومی بودند ، مقصود مؤمنین و متدینین
 فرانسه از روحانی حقیقی کشیشانی بود که تن بقانون انقلابی مربوط بروحانیون
 که سابقاً شرح آن گذشت (۲) در نداده بودند ، پس بنایارت نخستین کارش این شد که
 احکام راجعه به تبعید روحانیون را ملغی ساخته و آزادی مذهبی را اعلام داشت .
 از طرف دیگر بنایارت معتقد بود که دین یکی از مهمترین عوامل آرامش ملت
 و امنیت مملکت است و میگفت « جامعه بی دین کشتی بی قطب نماست ، جز دین
 هیچ چیز مملکت را صاحب تکیه گاهی محکم و پایدار نمیسازد . » روحانیون که بنام
 خدای متعال و عدل جاودانی او مردم را بحبّ خیرات و دفع شرور میخواندند در

(۱) - بصفحه ۴۰۲ رجوع شود (۲) - بصفحه ۴۶۱ « کودتای ۱۸ فروگتمبر » رجوع شود

نظر بناپارت بهترین حافظ صلح و سلام عمومی بودند، بناپارت میخواست همان استفاده‌ای را که از ژاندارم و محتسب میکند از کشیشان بکند و چون مساعی که راجع بتشکیل کلیسای ملی بکار بردند بجائی نرسید بناپارت در صدد برآمد که با پاپ صلح کند، پاپ پی هفتم که مردی صلح جوی بود سهولت برای عقد قراردادی حاضر شد، بعد از صلح لونویل در فوریه ۱۸۰۱ بلافاصله مذاکرات شروع شد و کار دینال کنسالوی^(۱) وزیر دربار پاپ بیاریس آمده بعد از مذاکرات و مباحثات بسیار عاقبت در ۱۵ ژویه ۱۸۰۱ قراردادی که موسوم است به کنکردا فیما بین آنها انعقاد یافت.

بموجب این قرارداد جمهوری فرانسه رسماً پذیرفت که «مذهب کنکردا کاتولیک کیش اکثر اهل فرانسه است» و متعهد شد که بآزادی انتشار و تعمیم مذهب مزبور مساعدت کند، در مقابل پاپ هم تغییراتی را که قانبدین انقلاب در حوزه های کشیشان داده بودند صحه گذاشت و محض اینکه نزاع برخیزد و صلح جاری شود پاپ توقیف اموال و املاک کشیشان و اوقاف کلیسا را که دولت انقلابی فرانسه مبادرت نموده بود پذیرفت، در عوض دولت فرانسه بموجب اخطار رسمی مجلس مؤسسان برعهده گرفت که وظیفه و مستمری متناسب بکشیشان داده و مؤسسات مذهبی را رواج ببخشد، اما در باب تعیین روحانیون مقرر شد که دولت فرانسه اشخاص معین را پیشنهاد کند و پاپ تصویب نماید زیرا که بدون تصویب پاپ مقام روحانیت کشیشان رسمیت نداشت، بعد از تعیین کشیش مزبور بایستی در حضور نماینده دولت سوگند یاد کند و مشغول کار شود، کشیشانی که باین ترتیب انتخاب میشدند حق نصب روحانیون جزء را در دهات و قصبات داشتند ولی بعد از کسب رضایت دولت. باین ترتیب کشیش ها وظیفه خوار و دست نشانده دولت بودند و مثل سایر عمال دولت نوکر حساب میشدند. کنکردا بعد از تصویب مجلس مقنن و پاپ در آوریل ۱۸۰۲ اجراء شد و تا یکقرن (۱۹۰۵) مناسبات دولت فرانسه و کلیسا مطابق این قانون بود، اکثر

ملت فرانسه در آن عهد حسن استقبال شایانی از این قرارداد کردند، جز بعض از قدمای انقلاب و گروهی از نظامیان کسی ناراضی نبود.

بنابارت رأساً موادّی چند بنام موادّ متمّمه بکنکردا افزود،
موادّ
بموجب این موادّ که اکثر آنها از اصول مذهب کالیکان
متّمه کنکردا (کلیسای خاصّ فرانسه) اخذ شده بود انتشار فرمانهای

پاپ انعقاد مجالس عمومی دینی در فرانسه ممنوع شد مگر پس از تحصیل رخصت از دولت، همچنین طرز تنظیم کتب آداب دینی و تشکیلات داخلی صوامع و قسمتی از دستور تدریس در کلیساها را نیز تغییر داده و تحت اختیار دولت قرار دادند و در واقع حقوق بسیار از کلیسا سلب شد، پاپ باین موادّ اعتراضات بیهوده کرد و بنایارت در اجراء آنها ابرام نمود زیرا که برای پیشرفت مقاصد خود و بسط قدرتش در حزب روحانی آنها را مفید میدانست، دولت های بعد که در فرانسه تشکیل شد در اجراء آن موادّ از ناپلئون تبعیت کردند.

مجلس جمع آوری و تنظیم قوانین متفرقه که در دوره انقلاب وضع
شده بود بنایارت مقرر داشت که آنها را در مجموعه خاصی فراهم
آورند، تهیه این مجموعه را سابقاً مجلس مؤسسان پیشنهاد کرده
بود مجالس بعد هم در نظر داشتند لیکن بجائی نرسید.

در ماه او ۱۸۰۰ بنایارت مجمعی مرکّب از شش عضو بریاست ترونش تشکیل داد، اعضاء این مجمع از فرق و احزاب مختلفه بودند و کار عمده با ترونش بود که سمت ریاست دیوان عالی تمیز داشت، بعد از چهار ماه طرحی تهیه شد که ابتداء در محاکم بازمایش گذاشتند، سپس شورای دولتی در آن تجدید نظر کرد و اینکار دو سال طول کشید.

قنصل اول با اتفاق کامباسرس در تمام جلسات که بعض از آنها بیست ساعت تمام دوام مییافت حاضر بود و در تمام مسائل و مباحث دخالت میکرد و مکرّر قضاة را از هوش سرشار و شتم قضائی و وقوف خود بر مسائل حقوقی بحیرت میافکند، فصول مختلفه قانون بترتیب بمجلس تریبونا و هیئت مقننه فرستاده میشد و بتصویب

میرسید، قانون مدنی که مأخوذ از قوانین روم و آداب و رسوم ملّی و احکام سلاطین و قوانین انقلابی بود عاقبت در ۲۱ مارس ۱۸۰۴ کامل شد، ابتداءً خارجیان این قانون را به 'کد ناپلئون موسوم کردند، این 'کد تا کنون در فرانسه مجری است و اکثر دول عالم آنرا تقلید بلکه استنساخ کرده و معمول داشته اند حتی در امریکا و آسیا.

مؤسّسات دیگر آنچه ذکر شد قسمتی از کارهای دوره قنسولی بناپارت است، هیچ دولتی اینقدر فعالیت ظاهر نساخته است، در هیچ دوره از تاریخ فرانسه بیش از چهار سال دوره قنسولی مؤسّسات پایدار و اختراعات اجتماعی مفیده نشده است، برای بدست آوردن مستخدمین با اطلاع بناپارت دستور تعلیمات متوسطه را تغییر داده و چندین لیسه بنا نهاد که در هر يك اعتبارات کافیّه برای مصرف شاگردان بی بضاعت منظور بود (مه ۱۸۰۲). برای پاداش خدمات لشکری و کشوری لژیون دونور را ایجاد کرد (مه ۱۸۰۲) که مطابق مراتب نظامی و طبقات صاحبمنصبان بدرجائی معین گردید، صرافان معتبر بنا بر تشویق قنسول اول شرکت بزرگی کرده و بانک فرانسه را در مه ۱۸۰۰ تأسیس نمودند و اعتبار این بانک بجائی رسید که در اندك مدتی اوراق و قبوض آنرا مانند مسكوك زر میبردند و در تمام عالم مهمتر از این بانک و بانک انگلستان مؤسسه ای وجود نداشت.

ابنیه و مؤسّسات جدیدی که هر يك در مقام خود حائز اهمیت بسیار است دایر گردید، بندر جنگی شربورگ، جداول و مجاری میاه مثل کانال سن کانتین و کانال نانت ساخته شد، طرق وسیعه در نواحی کوهستانی کشیده شد، صنایع را تشویق کردند و کار بجائی رسید که بعد از مصالحه آمین انگلستان از توسعه صنایع فرانسه بیمناك شده و کم کم در سال ۱۸۰۴ تجدید خصومت نمود.

هنگام کودتای بناپارت سلطنت طلبان گمان کردند که ممکن **تغییر** است بناپارت بنفع لوی هیجدهم کار کرده و مانند مونك^(۱) سردار انگلیسی که بضرب شمشیر خود شارل دوّم را بر تخت انگلستان

نشانید او نیز سلسلهٔ بوربون را بار دیگر بسلطنت فرانسه برساند. کنت دوپروانس که همان لوی هیجدهم باشد آنوقت در محل (۱) پروس متواری بود دوبار مراسله بقنصل اول نوشته درخواست یاری کرد و ویرا وعده داد که اگر در تجدید سلطنت خاندان بوربون مساعدت نماید هر پاداشی بخواهد مضایقه نخواهد شد (فوریه ۱۸۰۰)، بنایارت جوابی مؤدبانه و مغرورانه بوی داد و تقاضای او را رد کرد. بنایارت نه فقط مایل باعادهٔ سلطنت بوربون نبود بلکه در اینوقت میخواست فرمانروائی خود را جاودانی ساخته و مؤسس سلسلهٔ جدیدی شود و در دو مرحله بمقصود خود نایل شد نخست در ماه او ۱۸۰۲ خود را قنصل مادام العمر کرد، سپس در ماه مه ۱۸۰۴ خویشتن را امپراطور فرانسه خواند.

روزی که عهدنامهٔ آمین بمجلس تربونا تقدیم شد رئیس مجلس قنصل مزبور بتحریر يك کامبایسرس نطقی کرده و اظهار داشت که خوب مادام الحیات است در اینموقع مجلس سنا از طرف ملت فرانسه قدر دانی کرده و پاداشی بقنصل اول بدهد، سنا مساعدهٔ ده سال دیگر بدورهٔ قنصولی بنایارت افزود (۸ مه) اما این پاداش در چشم بنایارت بس حقیر آمد و از فرط غرور مقصود اصلی خود را هم بکسی نگفته بود، مردم فرانسه هم که تشنهٔ امنیت بودند میخواستند مردی که موجد انتظامات داخلی و محصل افتخارات خارجی است مادام العمر زمامدار امور باشد، چون دولت از این توجه عامه مطلع بود بعنوان اخذ رأی از مردم عبارت ذیل را بمعرض رد و قبول ملت نهاد و منتشر ساخت: «آیا قنصل اول را باید مادام الحیات بقنصولی اختیار کرد یا نه؟» بیش از ۳،۶۰۰،۰۰۰ رأی مساعد و کمتر از ۹،۰۰۰ رأی مخالف در ۲ او ۱۸۰۲ اخذ شد، علاوه بر این بقنصل اول حق دادند که جانشین خود را نیز انتخاب کند، بنایارت از این تاریخ خود را ناپلئون بنایارت نامید.

تغییر در تغییر یافت و علاوه بر اختیارات سابقه حق امضاء معاهدات بقنصل اول تفویض شد که بدون مراجعه بمقامات دیگر فقط معاهده را بتصویب انجمنی که خود انتخاب

کرده باشد برساند. فهرست منتخبین ملفی و بجای آن مجالس انتخاب دایر شد از اینقرار: در بلوکات مجلس انتخاب بدوی که تمام فرانسویان از ۲۱ سالگی ببعد که مدت توقفشان در آن بلوک یکسال رسیده باشد حق حضور در آن داشتند، در ولایات مجلس ولایتی مرگب از ۱۲۰ تا ۲۰۰ عضو منتخب و در ایالات مجلس ایالتی مرگب از ۲۰۰ الی ۳۰۰ عضو تشکیل شد که از میان ۶۰۰ نفر از مؤدیان معتبر ایالت انتخاب میشدند، انتخاب کنندگانی که عضو مجالس سابق الذکر بودند و عده آنها تقریباً یکصد هزار نفر میرسید از طرف مجلس بلوکات مادام العمر انتخاب میشدند، این صد هزار نفر حق انتخاب نمایندگان و اعضاء مجلس تریبونا و مجلس مقنن و مجلس سنارا داشتند ولی بایستی سنا انتخاب آنها را بپذیرد والا رسمیت نداشت، همین صد هزار نفر در محل های مربوط بخود عمال دوایر ایالتی و اعضاء بلدیة را تعیین میکردند یعنی برای هر شغلی که خالی میماند دو نفر را نامزد میکردند و بایستی دولت آن انتخاب را صحه بگذارد.

چون اعضاء مجلس تریبونا در بعض مواد و خاصه در مورد تصویب فصول نخستین قانون مدنی و قرارداد با پاپ و ایجاد لژیون دو نور مخالفتی با قنصل اول کرده بودند امر صادر شد که عده اعضاء آن مجلس نصف شود و از یکصد عضو به ۵۰ تقلیل بیابد و جلسات و مذاکرات آن مخفی باشد.

بالعکس عده اعضاء مجلس سنا و دامنه قدرت آن افزوده شد، از آن پس مجلس سنا نه فقط موظف بحفظ قانون اساسی بود بلکه حق تعبیر و تفسیر آنرا هم یافت و هر جا که قانون را محتاج بتفسیر میدید میتوانست اضافاتی در آن وارد کند. این افزایش قدرت سنا برفع قنصل اول بود، حق انتخاب یک ثلث از اعضاء مجلس سنا مستقیماً به بنایارت مفوض گردید بنابراین از ۱۲۰ عضو آن ۴۰ نفر فرمانبردار و مطیع او بودند و اکثریت را بجانب خود متمایل میساختند

بنایارت

چون قنسل اول بموجب قانون مادام العمر در شغل خود

بایستی بماند سلطنت طلبان ناامید و خشمناک گشتند، هنگامی

که بنایارت بتقاضای خانواده بوربون جواب رد داد بعضی از

و

سلطنت طلبان

شاه پرستان در صدد قتل « غاصب » برآمدند، شبی که ناپلئون

از قصر توپلری به او پیرامیرفت در کوچه سن نیکز (۱) چلیکی پراز باروت دراز آبه نهاده

و در معبر او آتش زدند (۲۴ دسامبر ۱۸۰۰). معذک قنسل اول در صدد

برآمد که نجبای قدیم را که در پایتخت ساکن بودند با خود یار سازد و قوانین و

احکام انقلابی را که بر ضد مهاجرین صادر شده بود نسخ و لغو کرد و بآنها اجازه

داد که بفراشه باز گردند و آن قسمت از املاک خود را که هنوز بفروش نرسیده

تصرف کنند مشروط بر اینکه بخدمت جمهوری سوگند یاد نمایند.

توطئه کادو دال (۲) در ماه او ۱۸۰۳ جمعی از مهاجرین مقیم انگلستان که خدام

کنت دارتوا محسوب میشدند و پولینیاک ها هم از آن جمله

بودند در صدد توطئه بزرگی برآمدند و دولت انگلیس مصارف آنها بفهده گرفت.

یکی از رؤساء سابق شورشیان مغرب فرانسه که آنها را شوان میگفتند موسوم

به ژرژ کادودال مأمور شد که با حضور کنت دارتوا گروهی مردان مصمم و بیباک را

با خود برداشته و قنسل اول را در میان موب خود هنگامی که بنا بر عادت از

پاریس به مال مزن اسب میتازد بقتل برسانند، در این هنگامه عظیم پیشگرو که از

کویان فرار کرده و در لندن اقامت داشت بوسیله قوای نظامی کودتا کرده و خانواده

بوربون را بر سریر سلطنت بنشاند، پیشگرو امیدوار بود که مورو (سردار فرانسوی)

نیز با او در این عمل مساعدت خواهد کرد زیرا که مورو بتحریک زن و مادر زن

خود از قنسل اول رنجیده و ناراضی بود، مورو در نهان با پیشگرو ملاقاتی کرد

و باو وعده داد که در سقوط ناپلئون او را یاری کند اما نمیخواست لوی هیجدهم

بسلطنت برسد بلکه خود مدعی سلطنت بود.

در ماه ژانویه ۱۸۰۴ توطئه کشف شد، مورو و پیشگرو و کادودال که چند ماهی در پاریس پنهان شده و منتظر فرصت بودند پی در پی دستگیر گشتند، کادودال اقرار کرد که علت تأخیر این بود که انتظار میکشید بنا بر معهود یکی از شاهزادگان خانواده بوربون در محل حاضر شده ناظر کارهای او باشد.

از قضای بد در این موقع که کادودال بترتیب فوق اقرار کرد
 اعدام
 دوک دانگین (۱) دوک دانگین پسر پرنس کُنده که در حوالی رود رن مقام داشت بطرز اسرار آمیزی مسافرت نموده بود، این خبر را پلیس بناپلئون داد، مشارالیه حدس زد که آن شاهزاده ای که کادودال حضور او را انتظار میکشیده همین دوک دانگین باید باشد، پس با خشم تمام گفت: « مگر من سکم که در کوچه مرا بکشند! من تا از خود دفاع نکنم نمی میرم، باید این مردم را بر خود بلرزانم و آنان بیاموزم که چگونه آرام بنشینند. »

با اینکه کامباسرس و لو برون ناپلئون را منع کردند تا لیران وزیر امور خارجه او را واداشت که گروهی سواره نظام بولایت باد آلان فرستاده و دوک دانگین را ربهوده بفراanse آوردند (۱۵ مارس) و او را بمحکمه نظامی سپردند بتهمت اینکه برضد فرانسه مسلح شده است، مشارالیه مقارن نصف شب محکوم بمرگ و در همان وقت در خندق قلعه ولسن در روشنائی چراغی تیر باران شد، این قتل و محاکمه سلطنت طلبان را مرعوب و دسایس آنها را متروک ساخت، کمی بعد کادودال سیاست شد، پیشگرو در زندان خود را خفه کرد و مورو بفرمان دولت تبعید شد.

توطئه کادودال تغییر حکومت قنسولی را بسلطنت موروئی
 استقرار امپراطوری
 سریعتر ساخت، مجلس سنا بنا بر پیشنهاد فوشه که از ترورهای حزب سابق ژاکوبین بود از ناپلئون درخواست کرد که: « ای مرد بزرگ کاری را که شروع کرده ای انجام بده و اعمال خویش را چون افتخارات خویش جاودانی ساز. » یکی از اعضاء تریبونا موسوم به کوره (۲) درخواست فوق را تصریح کرده پیشنهاد نمود

(۱) - duc d' Enghien

(۲) - Carée

که ناپلئون امپراطور فرانسه شده منصب امپراطوری در خانواده او موروثی گردد، تنها کسیکه مخالفت نمود کارنو بود، مجلس سنا فرمان داد که از تاریخ ۱۸ مه ۱۸۰۴ زمام جمهوری فرانسه در دست امپراطور ناپلئون خواهد بود و مقام امپراطوری نسلأ بعد نسل با ولاد ذکور خاندان او بر حسب ارشديت انتقال خواهد یافت، چون ناپلئون اولاد نداشت مقرر گردید که برادرانش ژوزف و لوی جانشین وی گردند، این رأی مجلس سنا بآراء عمومی عرضه شد و ۳،۵۰۰،۰۰۰ نفر رأی موافق و کمتر از ۳،۰۰۰ تن رأی مخالف اظهار داشتند.

II

حکومت امپراطوری

تبدیل قنصلگری بامپراطوری مستلزم تغییراتی در قانون اساسی
قانون اساسی
سال هشتم بود و بموجب مواد مقرر از جانب مجلس سنا
امپراطوری
بمعمل آمد، مقصود اصلی از مواد ملحقه این بود که اولأ شکوه و جلال ظاهری سلطنت های سلف را بدربار امپراطور بدهند و ثانیأ قدرت وی را حتی المقدور بیفزایند، قانون اساسی با این تغییرات بنام قانون سال دوازدهم خوانده شد.

امپراطور مثل لوی شانزدهم سالی ۲۵ میلیون از دولت میگرفت و منسوبین خانواده امپراطوری بالقاب شاهزادگی و پرنسی ملقب شدند، جمع کثیری از صاحبان مناصب درباری که القاب آنها از مشاغل و القاب دربار سلاطین فرانسه مأخوذ بود در حضور ناپلئون پیدا شدند از قبیل مارشال های فرانسه و کنتل ژنرال های سواره نظام و صاحبمنصبان ارشد موکب های یونی و غیره. مشاغل عالی که بموجب صوابدید تالیران ایجاد شد شش منصب بود از اینقرار: منتخب کبیر، صدراعظم امپراطوری، صدر اعظم دولت، خزانه دار کل، رئیس کل قوی، امیر البحر کبیر و بترتیب اشخاص ذیل دارای مقامات مذکوره گشتند: ژوزف بناپارت برادر بزرگ امپراطور، کامبائیس قنصل دوم، اوژن دوبوهارنه پسر وی که امپراطریس ژوزفین از شوهر

سابق خود داشت، لوبرون قنصل سوّم، لوی بناپارت برادر اصغر ناپلئون، مورا شوهر خواهر امپراطور. این اشخاص فقط جزء جلال دربار بودند و اگرچه رسماً ریاست عالیّه مشاغل مهمّه مملکتی را داشتند مثل ریاست هیئت منتهبه و عدالتخانه و سیاست و مالیه و قشون و بحریّه لکن امپراطور آنها را از قدرت حقیقی در این شعب محروم ساخته و حتّی منع کرده بود که این اشخاص شغل وزارت را هم با مقام افتخاری که دارند توأم و منضم کنند.

مارشال ها بیست تن بودند و سرّتیب ها چهار تن که همه از سرداران بزرگ انقلاب بشمار میآمدند مانند: کلرمان، زوردان، ماسنا، اوژرو، برون، لان، نی، داوت و غیره.

امّا صاحبمنصبان ارشد موکب همایون دارای مشاغل مخصوصه درباری بودند از قبیل ریاست تشریفات و ریاست قصور سلطنتی و ریاست اصطبل و غیره. دربار شاهی در عهد لوی شانزدهم هرگز باین وسعت و کمال نرسید، بعضی از این صاحبان مناصب از بزرگان دربار قدیم بودند، مثلاً کشیش اوتون یعنی تالیران علاوه بر وزارت خارجه ریاست پیشخدمتان امپراطور را هم داشت، رئیس تشریفات کنت-دوسگور بود که سابقاً لوی شانزدهم او را بدربار کاترین دوّم ملکه روسیه سفارت داده بود.

مجلس تریبونا که در مورد قنصولی مادام الحیات ناپلئون اظهار مخالفت کرده و از عده اعضا آن کاسته شده بود در این موقع بسه شعبه منقسم گردید که مشترکاً حق اجلاس نداشتند، رئیس آنها امپراطور معین مینمود، همچنین رئیس سنا از طرف امپراطور معلوم میشد و غالباً یکی از شاهزادگان یا از حائزین مقامات عالیّه سابق الذکر باین مقام میرسیدند، امپراطور میتواندست هر قدر لازم باشد اعضا جدید وارد مجلس سنا کند، لکن ناپلئون از این حق خود هیچوقت استفاده نکرد و همواره عده ای که از طرف او بعضویت سنا مفتخر میشدند از اعضا اصلی سنا کمتر بودند، مجلس سنا از حق اساسی و اصلی خود که تمیز صحت و سقم قوانین

موضوعه باشد محروم گردید، در این موارد بایستی رأی سنا بتصویب امپراطور برسد، بنا بر این هم تهیه لوایح بنظر امپراطور بود و هم تصویب آنها و همانطور که قوه مجریه کاملاً در اختیار او بود قوه مقننه نیز بالتّمّام بدست او افتاد.

سوگند
امپراطور

علاوه بر این اختیارات امر قضاوت هم که بنام ملّت فرانسه میشد من بعد بنام امپراطور گردید و دیگر هیچ شبهه نماند که استقرار امپراطوری ارتجاعی است بطرف سلطنت استبدادی

سابق و انقلاب کبیر خوابی و خیالی بیش نبوده است، فقط چیزی که با سلطنت استبدادی اختلاف داشت سوگند امپراطور بود که بموجب قانون بایستی یاد کند، امپراطور در این سوگند نامه متعهد میشد که: « تساوی حقوق و آزادی مدنی و سیاسی و عدم نقض بیع اموال دولتی را محترم شمرده و هیچ مالیانی و عوارضی بر ملّت تحمیل نکند مگر بموجب قانون. » بعقیده ناپلئون اکثر ملّت فرانسه دو چیز را اهمّیت فوق العاده داده و نتیجه انقلاب کبیر میدانند و بس، یکی مساوات و دیگر احترام مالکیت، عبارتۀ آخری افراد میخواستند خالصۀ دولت را پس از خرید و انتقال مالک باشند و هیچ قوه ای مالکیت را از آنها سلب نکند. بنا بر این امپراطور محض اینکه افکار عامه را مطمئن کند و خود را وارث بالاستحقاق انقلاب کبیر و مجری اصول موضوعۀ انقلابی جلوه دهد نسبت باین دو مطلب تأکید بسیار واجب شمرد، پس در روز ۱۵ ژویه ۱۸۰۴ یکماه بعد از جلوس براریکه امپراطوری در کلیسای آنوالید صلیب های لژیون دونور را در نخستین بار باشخاص معین اعطاء کرده و سوگند رسمی ذیل را در حضور مفتخرین بنشان مزبور یاد کرد و متعهد شد که « خود را برای دفاع قوانین موضوعۀ جمهوری و حفظ و احترام مالکیت اشخاص که بموجب قوانین مذکوره صورت گرفته فدا کند و هر اقدامی را که برای تجدید اصول ملوک الطوائفی بشود دفع کند و تمام قوای خود را در بقای آزادی و مساوات بکاربرد، لکن در حقیقت امپراطور یکدقیقه هم بفکر رعایت قسمت اخیر سوگند خود نیفتاد و قدیمی در حفظ آزادی برنداشت.

در ازمنه بعد از میلاد مسیح مردی بزرگتر از ناپلئون قدم
 بررصه وجود نهاده است و چون قیصر روم را با وی منظور
 داریم میتوانیم گفت که تاریخ عالم مردی مقتدر تر و فوق العاده تر از ناپلئون بیاد
 ندارد. بنا بر قول تن^(۱) « هر چیز ناپلئون از مقیاس عادی خارج بود، کوئی او
 را در قالبی غیر قالبهای معمول رنجه نماند » مادام دواشتال^(۲) که یکی از دشمنان اوست
 در حق وی گوید: « با کلماتی که ما عادة بکار میبریم نمیتوان ناپلئون را تعریف
 و توصیف کرد » اوصاف این مرد از حیث تصور و تخیل خارج است، در جهان مردی
 نمیشناسیم که بتوان در حق او اینقدر محسنات و اینقدر معایب ذکر نمود.

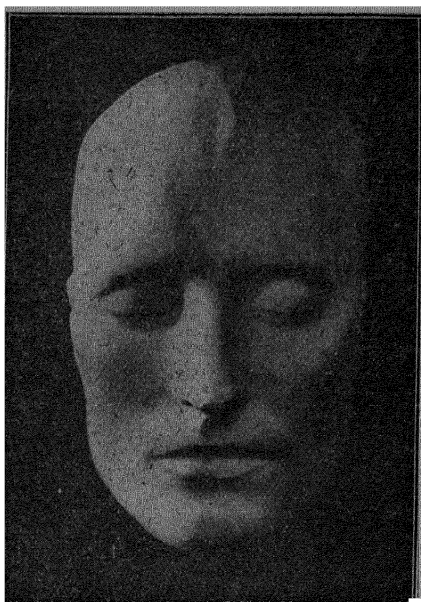
ناپلئون هنگام جلوس بر تخت امپراطوری ۳۵ سال داشت، قدش کوتاه و قدری
 خمیده بود و از يك متروشت و هشت سانتیمتر تجاوز نمیکرد، حرکاتی چالاک و سریع
 داشت و غالب اوقات برای ایستاده و در حرکت بود، هنگام جلوس بر سر برامپراطوری
 لاغری، پام جوانی تاحدی بر طرف شده بود لکن هنوز اثری از فربهی او آخر عمرش بنظر
 نمیرسید، یکی از انگلیسها گوید « سیمائی بجذائیت رخسار ناپلئون تا کنون ندیده‌ام. »
 زیبایی مردانه داشت، چانه پیش آمده و آمرانه و دهانی کامل عیار و پوستی برنگ
 عاج زرد رنگ و موئی خرمائی سیر و بی پیچ و شکن و قلیل داشت که دریشانی
 او پیچی خورده و بشکل واوی نمایان میشد، چشمانش آبی بود لکن از دور سیاه
 و براق مینمود، هنگامی که میخواست خود را مطبوع طباع سازد چهره موثر و
 متین او ملایم شده و درلبانش تبسمی جذاب ظاهر میگشت، گفتارش موجز و رنگین
 و پراز عبارات و اصطلاحات مؤثر و کمیاب بود و چون بهیجان میآمد مانند سیلی
 خروشان و جوشان و شتابان از دهانش بیرون میریخت.

در وقت رسیدن بمقام امپراطوری قوای عقلی و اخلاقی او بمحد کمال رسیده
 بود، بسادگی بسیار میل داشت و همواره اوایل کار و زندگانی پست خود را بخاطر
 میآورد که « در تویخانه سمت نیابت داشت و بیاده در کوچه ها میگشت. » ناپلئون

طبعاً در زندگانی غیر رسمی خیر خواه و محسن و وفادار و نسبت به کوچکترین خدمات حقیقتاً و حقیقتاً بود، لکن عظمت ناپلئون که ویرا از نوع بشر بالا تر برده بود در قوت عقل و وسعت خیال و عشق بترقی و شوکت و افتخار و اراده استبدادی و پشت کار و فعالیت بی نظیر او بود.

عقل نیرومند او که عالم بپرنظیر او را در صفا و سرعت ادراک ندیده است بی اندازه منظم و مرتب بود، خود گفته است که « اندیشه کارهای مختلف در مخزن مغز من بترتیب هریک در طبقه خاصی چیده شده است، هر وقت بخواهم کاری را قطع کنم در پیچه آنرا در مغز خود بسته و در پیچه دیگری را میکشایم، هیچوقت شغلی با شغل دیگر تراحم نمیکند و کثرت افکار و اشغال مرا آزرده و خسته نمیسازد » و هم او گوید « من بهیچ کاری دست نمیزنم مگر آنکه قبلاً مدتی در اندیشه آن بسر برده و عواقب آنرا از مد نظر گذرانده باشم » خیال بافی و فلسفه سرائی دیگران را نمیپذیرفت و تا کاری متکی بتجارب نبود در عقل وی رسوخ نمی یافت.

معذلک قوه خیال خودش در نیرومندی بیای عقل میرسید، دوره امپراطوری او صرف تحقیق خیالات و آمال مختلفه او شد و اتفاقاً روزگار هم مساعدت میکرد و دشمنانش مستقیماً بهانه کار بدست او میدادند، ناپلئون در مجالس متعدده خیالات و آرزوهای خود را چنین بیان میکرد که میخواهم: امپراطوری فرانسه را مادر جمیع ممالک عالم سازم، خویشان را وارث شارلمانی و فرمانفرمای اروپا کنم، بفرمانی کشوری را بیکمی از سرداران خود ببخشم، پادشاهان را خدام دربار و پاپ را وزیر روحانی خویش کنم، پاریس را بلده منحصر و مخزن اسناد و نقایس و ذخایر سلاطین و مجمع شاهکارهای صنعتی و علمی و نوادر آثار قدیم و جدید و پایتخت پایتختها و امّ البلاد نمایم، ملوک اروپا را امر میدهم که هریک قصری عالی در پاریس ساخته و در روز تاجگذاری امپراطور فرانسه در آن قصور فرود آیند. عشق قدرت و شهوت غلبه بر خصم نیز بپایه عقل و خیال سرشار او میرسید، ناپلئون اروپا را تنگنایی میشمرده که در آن مجال کارهای بزرگ نیست، تا سَف میخورد



و سرانجام آسیا روی او را می
پذیرفت قدم بعرضه وجود نگذاشته
است، ناپلئون میخواست قدرت
سلطنت بالتمام در دست او باشد
و کسی شرکت با وی نکند و حتی
باندیشه این اشتراك هم نیفتد
این میل باقیدار تا آخرین دقیقاً
امپراطوری روی بافزایش داشت
در اوایل زمامداری خاصه

قالب سر و روی ناپلئون کبیر

هنگام قنسولی ناپلئون جمعی از

در ۵ مه ۱۸۲۱

مردان کاردان کافی را در اطراف

خود جمع کرده و از رأی آنان استفاده نموده آنها را بانقصادار میگرد ولی بعد از ۱۸۰۸
دیگر نصیحتی از کسی نپذیرفت و حس ابتکار را پسند نکرد، مثلاً بهمارشال برتیه
نوشته است: « بفرمانهایی که من میدهم اکتفا کنید زیرا که فقط من میدانم چه
باید کرد » این استبداد رأی منحصر بکار جنگی نبود بلکه در جمیع شئون جهاننداری
شمول داشت، همه کس در مقابل این استبداد رأی خاضع و سرافکنده شد، حتی پادشاهان
کردن بفرمان او دادند، مورا پادشاه ناپل با تأسف میگفت: « بلی ما پادشاهیم
اما پادشاه که نباید از کسی اطاعت کند! » امپراطور رأی این پادشاهان را بچیزی
نیشمرد، روزی بخواهر خود که شاهزاده خانم اعظم ابالت توسکان بود چنین نوشت:

« شما هم رعیت هستید و باید مثل سایر آحاد و افراد فرانسویان مطیع اوامر و نواهی وزراء باشید، وزیر نظمیه هر وقت بخواهد با صدور يك حکم شما را بزندان روانه خواهد ساخت. » این رفتار ناپلئون ذوق ابتکار و حس اختراع را در دلهای مردم خاموش ساخت و مردمان کاردان لایق را از درگاه دور نمود و کار بجائی رسید که در اواخر سلطنتش ناپلئون نه تنها بر نصف اروپا فرمانروائی داشت بلکه به تنهایی جزئیات امور این ممالك وسیعه را اداره میکرد.

حکومت
امپراطور
فکر ناپلئون همه چیز توّجه داشت: سیاست، نظام، مالیه، اداره داخله، نقشه جنگ، تهیه مهمّات قشونی، کفش سربازان، ماهوت کلاه و لباس آنها، استحکام یا ایجاد قلاع، ساختمان جهازات، اعطاء جایزه برای اشخاصی که بهترین ماشین پنبه ریزی را بسازند، طرز آبیاری و خشکاندن باتلاقها، کشتی رانی در رودخانه ها، مساعده دادن بکارخانه هائی که پشم ریزی را بر پنبه ریزی ترجیح میدهند، تقویت اراضی خالصه بوسیله رشوه بخاک، کشت و زرع چغندر و تهیه قند، تأسیس کارخانه برای ساختن صندلی راحت، تعیین ساعت افتتاح موزه، مراقبت در مضامین و مطالب مقالات جراید که بوسیله آنها افکار عامه براه راست هدایت شود، دستور و ترتیب نمایش قطعات تیاترهای جدید در اوپرا، پرداخت حقوق ملازمان دربار، تأدیه مخارج صندوقخانه امپراطوری، دقت در صورت حساب خیاط و کفش دوز دربار، تمام این مسائل مختلفه جزء و کلاً از نظر ناپلئون میگذشت و در همه اظهار رأی میکرد و مراقب حسن ختام آنها بود.

ناپلئون این مشاغل عظیمه طاقت فرسا را که بواسطه میل بتقوّق بر دیگران و تمشیت امور و انجام وظایف ریاست بر خود تحمیل کرده بود فقط بوسیله کثرت کار از عهده برمیآمد، پشت کار ناپلئون تاکنون نظیری در نوع بشر نیافته است مگر «کلبه وزیر لوی چهاردهم». وقتیکه خود لوی چهاردهم را که از سلاطین فعال بشمار میآید با ناپلئون بسنجیم کارهای او باز بچه و تفریح بنظر میرسد، امپراطور خود

گوید که «طینت من از کار سرشته است، تاکنون من منتهای قوه کار خود را نیافته‌ام» روزی طبیب مخصوص باو توصیه کرد که قدری کمتر بخود زحمت بدهد ناپلئون پاسخ داد «گاو بسته شده است باید شیار کند.»

کتر اتفاق میافتاد که روزی هیجده ساعت تقریباً بدون تعطیل و تنفس کار نکند، در همه جا بکار مشغول بود چه در سر میز چه در هشت دقیقه‌ای که صرف ناهار میکرد یا پانزده دقیقه‌ای که در سر میز شام می‌نشست چه در وقت شکار چه در تیاتر. شبها بر حسب اراده قویه عجیبه که در او بود هر وقت میخواست میخوابید و هر وقت میخواست بر میخواست، سه چهار ساعتی را که بخواب اختصاص داده بود غالباً قطع کرده و بکار میپرداخت، چنان سرگرم کار خود میشد که عالم را فراموش میکرد و گاهی چندین روز علی التوالی مشغول بود و احساس خستگی نمیکرد و چون قدرت عجیبی در تنظیم امور و افکار خود داشت به تنهایی همه چیز میرسید و بقول اشخاصی که در خدمت او بسر برده اند ناپلئون در مدت سه سال باندازه سلاطینی که صد سال کار کرده اند زحمت کشید.

در هفته يك روز معین ناپلئون وزراء را جمع میکرد، هریك امور مربوطه بخود را از لحاظ او میگذرانیدند، هیچيك از وزراء حق اخذ تصمیم نداشتند، تمام مكاتبات و مراسلات ده وزارتخانه را هر روز بنظر ناپلئون میرسانیدند و در واقع وزراء سمت ریاست دفتر داشتند، بایستی مقدمات را فراهم کرده و او امر ناپلئون را ابلاغ کنند. طرز صدور او امر ناپلئون چنین بود که منظمأ در اطاق خود راه رفته و با آهنگی موجز و مختصر بدون تجدید و تکرار مطالب را بمنشیان حضور املاء میکرد و گاهی چنان تند میگفت که منشیان از ثبت آن عاجز میماندند، احیاناً ناپلئون چندین دستور را دفعه بنویسندگان مختلف املاء میکرد، چون نظری بمجموعه رسایل و مکاتیب ناپلئون که ۳۲ مجلد حاوی ۲۳،۰۰۰ مکتوب است بیندازیم از کثرت کار و فعالیت وی تا حدی مستحضر میشویم، معذلك هنوز هم قریب ۵۰،۰۰۰ مراسله از وی در ضبط های دولتی موجود است که بطبع نرسیده است.

تشکیلات دقت در اخلاق ناپلئون مارا از طرز تشکیلات دوات او واقف
 میسازد، بواسطه قوت خیال و حس تجمل دوستی که داشت
 دولت امپراطوری مقرر فرمود که دربار امپراطوری را بجلال و شکوهی فوق العاده
 مزین سازند و ترتیب دربار و طبقه نجباء سابق را تجدید کنند، ناپلئون معتقد بود
 که برای اداره کردن بشر خصوصاً فرانسویان باید چشم آنها را از زرق و برق
 خیره کرد.

هر چیزی که در مملکت مخالف رأی او بود ملغی شد، مجلس تریبونا منحل گردید
 و اداره پلیس توسعه فوق العاده یافت، زندان دولتی دایر گردید و آزادی مطبوعات
 از میان رفت و محض اینکه در آئینه هم افکار مردم موافق آمال او تربیت شود مقرر
 فرمود که دارالعلوم با پروگرام خاص تأسیس یابد.

دربار امپراطوری ناپلئون شخصاً بسیار ساده بود، خیاط مخصوص او شکایت
 میکرد که امپراطور خیلی عادت بدی دارد زیرا که امر میدهد
 شلوار شکاری او را وصله بزیم و تمام صندوقخانه و جامه خانه او ۲،۰۰۰ فرانک
 ارزش ندارد، ناپلئون هیچوقت لباس سرهنگ شاسور دوگارد را که عبارت بود
 از بارچه سبز رنگ یقه دار و سر آستین سرخ و شلوار سفید ترك نمیکرد، نظامیان
 میگفتند بد لباس ترین و مندرس جامه ترین افراد قشون خود امپراطور است.
 اما صاحبمنصبان حضور همه در لباسهای فاخر با نشان و علائم مخصوص و
 جامه های قلاب دوزی و زربفت صف میکشیدند، مثلاً مورا سالی ۱۰۰،۰۰۰
 فرانک بمصرف لباس میرسانید، ناپلئون محض اینکه مثل سلاطین قدیم از قبیل
 شارلمانی و پین (۱) از طرف رئیس مذهب تقدیس شود باصرار تمام پاپ پی هفتم
 را بیاریس آورد و در ۲ دسامبر ۱۸۰۴ در کلیسای نوتردام از دست او تقدیس
 یافت، در این روز تظاهرات و تجملاتی دیده شد که نظیر آنها کس بخاطر نداشت.
 پاپ چهار ماه توقف کرد و در این مدت ناپلئون ویرا با انواع احترامات و اکرامات

مخصوص داشت و اهالی پاریس در پیشگاه مقدّس او نهایت خضوع و خشوع دینی را بخرج دادند، در قصر توپلری که اقامتگاه عادی ناپلئون بود و ملکه ژوزفین نیز در اینجا توقف داشت رسوم و آداب دربار سلطنتی قدیم تجدید گردید، البسه رسمی دربار قدیم مثل قبا و شمشیر و کفش مخصوص و پیراهن دامن بلند اجباری بود، تصوّر نرود که امپراطور شخصاً کوچکترین اهمیتی باین تجملات میداد بلکه میگفت اینها از ضروریات فرمانروائی است، همانطور که در عهد سلاطین اندرون ملکه و خانه برادران شاه جدا بود و دستگاه مخصوص داشتند، در عهد او نیز ملکه صاحب دستگاه شد و دوشس دولارشفو کو ندیمه مخصوص او شد، همچنین مادر امپراطور و شاهزادگان و شاهزاده خانمها یعنی برادران و خواهران ناپلئون نیز دستگاه مجلّل داشتند، لیکن نباید تصوّر کرد که از هر حیث اوضاع درباری قدیم تجدید شد، ظاهراً تجمل و لباس و رسوم دایر گردید اما باطناً دربار امپراطور ابداً اهمیّت سیاسی نداشت و نه ندماء حضرت و نه نسوان اندرون بقدر ذره ای در اوضاع سیاست مملکت اعمال نفوذ نتوانستند بکنند.

نخباء بعد از غلبه بر اطریش و روس و پروس ناپلئون در سنه ۱۸۰۷ مقرر داشت که طبقه نخباء امپراطوری تشکیل بیابد، این دوره امپراطوری نخباء هر يك مشاغل داشتند حائز اهمیّت مخصوص، چنانکه بطر کبیر در روسیه طبقاتی بنام «چین» تأسیس نمود^(۱) در فرانسه نیز این طبقه ممتاز گشت، اشخاصی که بلقب کنت نایل شدند عبارت بودند از: وزراء، اعضاء سنا، مشاورین دولتی، آرشوگها، چند تن از اعضاء انجمن علمی و بعض از سرداران قشون. آنان که لقب بارون یافتند بقرار ذیلند: رئیس دیوان عالی تمیز و رؤساء استیناف و مدیران هیئت های منتخبین و بعض از کلانتران و کدخدایان، اما اعضاء لژیون دونور لقب شوالیه گرفتند، در بعض موارد مطابق شروط معینه مقرر گردید که القاب کنت و بارون ارثاً از پدر به پسر انتقال بیابد.

(۱) - صفحه ۸۶ «مؤسّسات سیاسی و اداری و مذهبی»، رجوع شود

بعد از چندی ناپلئون القاب عالیتر مثل دوک و پرنس ببعض اشخاص عطا کرد از قبیل اکثر مارشالهای قشون و چند نفر از صاحبان مقامات عالیۀ کشوری، القابی که بمارشالهای لشکر داده میشد بیادگار درخشان ترین فتوحات آنان بود چه در دوره جمهوری و چه در عهد امپراطوری. کلرمان دوک دووالمی، اوژرودوک دوکاستیک-لیون، ماسنا دوک دوریولی، سپس پرنس دسلینگ لقب گرفته و قس علی ذلك. از جمله بزرگان کشوری تالیران وزیر امور خارجه ملقب به پرنس دو بنونت گردید، فوشه وزیر پلیس لقب دوک دو ترانت گرفت، ناپلئون بصاحبان این القاب موروثی عطایای مالی و تیولات عظیمه نیز بخشید مثلاً داوت سالی بیش از یک میلیون میگرفت، تا این اواخر دولت فرانسه بعض از مستمریات و مواجبهای ناپلئون را بخانواده ها میپرداخت.

حکومت ناپلئون مجلس تریبونا را منحل نمود زیرا که میگفت « در این مجلس هنوز اثری از افکار مضطربیه که سالها فرانسه را منقلب ساخته بود موجود است. » پنجاه نفر از اعضاء مجلس تریبونا داخل هیئت مقننه گشتند، راجع بهیئت مقننه هم ناپلئون در اواخر سال ۱۸۰۸ مقاله ای در روزنامه مونی تور انتشار داده وصفت نمایندگی ملت را از آنها سلب وانکار نمود و عملاً آنرا منحل ساخت زیرا که جلسات آن چند هفته یکبار تشکیل میشد و بعض سنوات ابداً مجلس مزبور تشکیل نیافت و در غیاب هیئت مقننه ناپلئون بر خلاف قانون اساسی مجلس سنا را که بیشتر مطیع بود مأمور گذراندن قوانین مربوطه بنظام وظیفه و بودجه مملکتی و غیره میکرد، ناپلئون در ۱۸۱۳ کار را بجائی رسانید که خود بودجه را تنظیم کرده وبرخلاف سوگندی که درابتداء امر راجع بحفظ اساس مشروطه خورده بود شخصاً مالیاتهای جدید وضع کرد و فی الحقیقه مهمترین نتیجه انقلاب ۱۷۸۹ که عبارت باشد از حق ملت در تنظیم جمع و خرج مملکت منسوخ و محو گردید.

همچنین آزادی اشخاص از میان رفت، گروهی عظیم از پلیس و مفتش مخفی تشکیل یافت و نظمیه بدرجه ای اهمیت پیدا کرد که وزارت مخصوصی برای آن ایجاد کردند. تمام پاریس و ایالات زندانهای دولتی در زیر نظر مفتشین و مأمورین نظمیه بود، مأمورین و ایالات و مفتشین مرکز مراقب و مواظب حرکات و سکنات مردم بودند و باندنی سوء ظنی بنام توطئه برضد امپراطوری مردم را دستگیر میکردند، در ۱۸۰۷ قریب ۶۰۰ نفر در زندانهای دولتی گرفتار بودند، بدون محاکمه منظم فقط بنام آرامش مملکت و حسب الامر امپراطور مردم را بمحبس میبردند چنانکه در عهد سلاطین مظنونین را بمحاکمه بیاستیل روانه میکردند. در سال ۱۸۰۸ ناپلئون از اسپانیا بوزیر پلیس امر داد که اطفال مهاجرین قدیم را که سنشان از ۱۶ الی ۱۸ سال باشد جبراً بمدرسه نظامی سن سیر بفرستد زیرا که « اولیاء آنها قائل باصول جدید نبوده و اولاد خود را در عطالت و بیکاری بسیار مضری نگاهداشته اند » اگر اولیاء مزبور اعتراضی کردند جواب آنها جز این نیست که: « اراده سنیه ما چنین اقتضاء کرده است. » این کلام شاهانه کوئی از دهان لوی چهاردهم یا دیگری از سلاطین مستبد خارج گردیده است.

مطبوعات

همین اراده سنیه آزادی مطبوعات را هم سلب کرد، چنانکه رؤساء انقلاب هم در دوره ترور و هیئت مدیره سلب کرده بودند. در آغاز دوره قنسولی ناپلئون ضربتی بجراید وارد آمد، از ۷۳ روزنامه که در پاریس منتشر میشد در روز کودتای برومر ۶۰ جریده توقیف گردید و از ۱۳ جریده که باقی ماند در سنه ۱۸۱۱ فقط چهار عدد اجازه انتشار داشتند از اینقرار: روزنامه امپراطوری که سابقاً جریده دبانام داشت و دارای ۳۲،۰۰۰ مشترک بود، دیگر کازت دو فرانس و مونی تور و روزنامه پاریس. اما سردیر و محرر کل آنها را امپراطور معین میکرد و هیچ مقاله ای بدون اجازه میز اداره نظمیه منتشر نمیشد. در ماه ژویه ۱۸۰۸ روزنامه کازت دو فرانس مکتوبی را که از آلمان رسیده

و در آن نسبت بصمیمیت اتحاد فرانسه و روس تردیدی اظهار شده بود انتشار داد، امپراطور به فوشه وزیرنظمیه چنین نوشت: «مدیر را یکماه حبس کنید و دیگری را بجای او بگمارید، همچو بنظر میرسد که در اداره نظمیه کسیکه سواد خواندن داشته باشد نیست والاّ اینطور سهل انگاری نمیشد» در غیر پاریس جز ۸۰ روزنامه معین هیچ جریده ای حق انتشار نداشت و هر شهر معتبری جز یک جریده نمیتوانست داشته باشد و مندرجات این یک روزنامه هم تحت تفتیش و نظارت حاکم بود و جز اعلانات و اخبار جاریه و خبر عروسی و عید و عزا چیزی را منتشر نمیکرد.

با مؤلفین و ناشرین کتب هم همین معاملات میشد، در این زمینه هم ناپلئون افعال سلاطین مستبد را تجدید و تکرار کرد و تمیز مخصوص برای اینکار تعیین نمود، در سنه ۱۸۱۰ تمیز مزبور از نشر ترجمه مزامیر داود ممانعت بعمل آورد و رفتار خود را چنین تعلیل کرد که: «نه اینکه فی حد ذاته مزامیر داود انتشارش مضرات اما ممکن است بعض اشخاص در برخی از فصول آن اشاره ای بیابند که آنها را به نزاع ناپلئون و پاپ تأویل و تعبیر کنند» عده طبع کنندگان هم تقلیل یافت، هیچکس بی جواز حق نداشت بشغل حروف چینی دست بزند و هیچکس بی رخصت مخصوص حق دایر کردن مطبعه نداشت، ناپلئون میگفت: «چاپخانه بمنزل قورخانه است و نباید آنها را در دسترس همه کس نهاد، فقط معتمدین دولت حق مداخله در کار چاپ دارند.»

ناپلئون	ناپلئون میخواست که در آینده دولت از افکار اکثر ملت فرانسه
و تعلیمات	اطمینان کامل داشته باشد، برای رسیدن باین منظور بایستی افکار مردم را بطرز خاصی تربیت کرد، این فکر جدید را
عمومی	ناپلئون از عقاید انقلابیون اخیر کسب نمود، در عهد سلاطین

دولت هیچ مداخله ای در تعلیم و تربیت رعایا نداشت، مدارس ابتدائی و متوسطه دولتی موجود نبود، بعض مدارس که روحانیون اداره میکردند تعلیمات عمومی را انجام میدادند، قاضین انقلاب شروع نمودند بتأسیس معارف دولتی و ناپلئون اعمال

آنها را تعقیب کرده و اهمیت بسیار بآن داد و میگفت امر تعالیم عمومی یکی از صخره های صمائی است که باید اساس جامعه جدید را بر آن استوار ساخت ، در عهد قنسولی خود مدارس متوسّطه و در دوره امپراطوری مدرسه عالی (اونیورسیتیه) را تشکیل داد .

دارالعلوم (اونیورسیتیه) دارالعلوم امپراطوری در ۱۷ مارس ۱۸۰۸ تأسیس یافت و حکمی به مضمون ذیل صادر شد « مقصود از این مؤسسه آن است که اتحاد طرز تعلیم را تأمین کرده و اشخاصی تربیت نماید که بدین و شاه و وطن و خانواده خود علاقه مند باشند ، اعلیحضرت امپراطور منظورشان از این مؤسسه آنست که « در مقابل اصول مضرّه که مخرب هیئت جامعه محسوب میشود از هر جهه سدّی آهنبین باشد ، دارالعلوم باید « وفا داری و اطاعت نسبت بامپراطور و سلطنت امپراطوری را که ضامن افتخار و سعادت ملت است تعلیم نماید . »

رئیس کلّ معارف که از جمله صاحبان مقامات عالیّه شد و اکنون وزیر معارف نامیده میشود اداره امور اونیورسیتیه را متکفل بود ، اونیورسیتیه بسه قسمت منقسم میشد : ابتدائی ، متوسّطه و عالی و از حیث اداره بچندین شعبه یا آکادمی انقسام مییافت ، این دو نوع تقسیمات که ذکر گردید هنوز هم در فرانسه برقرار است .

تعلیمات ابتدائی را دولت مورد توجه قرار نداد ، از طرف امپراطور بمهدّه برادران روحانی و اگذار شد و جمع مستمرّی سالیانه که دولت باین روحانیون میپرداخت از ۲۵۰ ، ۴ فرانک تجاوز نمیکرد ، تمام بودجه تعلیمات ابتدائی به این مبلغ منحصر بود .

فقط تعلیمات متوسّطه را اهمیت شایانی دادند زیرا که اعضاء ادارات و صاحبمنصبان قشونی که امپراطور برای اجرای مقاصد خود لازم داشت از این مدارس متوسّطه بایستی خارج شوند ، موادی را که موجب بیداری حس انتقاد و نکته گیری میدانستند مثل حکمت و تاریخ از پروگرام مدارس حذف کردند ،

در مقابل بنا بر روایت یکی از اهل زمان دولت مقرر داشت که موضوع انشاء ادبی کلاسیها را مربوط بخندمتگزاری و وفاداری نسبت بامپراطور و شرح فتوحات و بیان صفات حسنه او نمودند، شاگردها در ابتداء عموماً شبانه روزی بودند و بامعلمین خود دمشقهای نظامی میکردند و تمام حرکات شاگردان و معلمین در مدارس با صدای طبل و شیپور انجام میگرفت و مدرسه شبیه سربازخانه بود.

تعلیمات عالیه را در فاکولته ها اجراء میکردند از قبیل فاکولته علوم دینیّه، فاکولته حقوق و فاکولته طب و فاکولته علوم و فاکولته ادبیات. در جمیع این شعب تعلیمات را از لحاظ عمل میدادند، مثلاً مقصود پرورش علمائی نبود که از تبصر سرشار خود خدمتی بعلوم کلیه بشری بنمایند بلکه منظور پرورش صنعتگران و معلمین و قضات و اطباء بود که بخوبی از عهده مشاغل خود برآیند، مؤسّسات عظیمه علمی دوره انقلاب مثل کلژ دوفرانس و مدرسه دار الفنون و غیره جزء تعلیمات عالیه محسوب گردیدند^(۱)، در سال ۱۸۰۸ مدرسه دار المعلمین عالی هم اضافه شد که معلمین لایق در علوم و ادبیات تهیه نماید.

انحصار تعلیمات تعلیمات متوسطه و عالیّه بدولت انحصار داشت و جز در مؤسّسات دولتی و بوسیله معلمین دولتی انجام نمیکرفت، شاگردان مدارس آزاد مجبور شدند که مدارس متوسطه را به بینند، این انحصار تا نیم قرن در فرانسه باقی بود، در سنه ۱۸۵۰ بموجب قانون فالو^(۲) تغییر یافت، نتیجه ای که امپراطور از آن توقع و انتظار داشت یعنی تهیه فرانسویان مطیع و منقاد نسبت باو امر دولت حاصل نشد.

امپراطور و روحانیت ناپلئون بر آن شد که روحانیت را هم مثل تعلیمات عمومی آلت اجراء مقاصد خود قرار بدهد، کشیش ها بفرمان او این عبارت را شعار خود ساختند که « احترام کردن و خدمت نمودن بامپراطور ستایش و پرستش پروردگار است » ناپلئون در یکی از دروس

(۲) - Falloux

(۱) - صفحه ۴۵۵ « کارهای داخله » رجوع شود

شرعیات شخصاً تصرفاتی کرده و بعد از بیان تکالیف انسان نسبت بخداوند و وظایف چندی نسبت بامپراطور اضافه نمود از اینقرار: « محبت ، احترام ، اطاعت ، وفاداری ، خدمت نظامی و ادای مالیات که برای حفظ و دفاع امپراطوری لازم است » کشیشها از قول سن پُل روایت میکردند که « هر کس از خدمت امپراطور کوتاهی کند چنان است که با فرمان خدائی مخالفت نموده باشد و چنین شخصی مستوجب عذاب الیم جاودانی خواهد بود » آن سربازی که از رفتن بفوج سرپیچی کند یا تاجری که مالیات خود را نپردازد آتش جهنم را بر خود واجب ساخته اند .

اختلاف نظر
ناپلئون نه فقط روحانیون فرانسه را که آنها را کشیشان من خطاب میکرد میخواست آلت اجراء مقاصد خویش قرار دهد بلکه پاپ را هم متوقع بود که مزدور سیاست خویش سازد ، با پاپ
از اینجا اختلاف نظری بین پاپ پی هفتم و ناپلئون ظهور کرد که تا پایان امپراطوری اودوام یافت و مقاومت های پاپ موجب شد که خوی استبدادی و خشونت اخلاقی ناپلئون کاملاً ظاهر و آشکار شود .

و قتیکه مجدداً جنگ با انگلیس شروع گردید ناپلئون پاپ را که سلطانی مستقل محسوب میشد مثل اینکه حاکم و گماشته اوست و داشت که انگلیسها را از ولایات کلیسا خارج ساخته و بنادر خود را بر روی تجارت انگلیس بر بندد (۱۸۰۶) .
ناپلئون برای اینکه اقدامات خود را مشروع جلوه دهد میگفت : « ما تبعیت از شارلمانی میکنیم که امپراطور فرانسه و سلف عظیم الشان ما بود » و چون شارلمانی موقوفات سن پیر را تفویض کرده بنابراین امپراطوران فرانسه اختیاراتی در روم دارند و پاپ چنین نوشت : « جناب شما پاپ روم هستید اما من امپراطور آنجا هستم » لکن پی هفتم بادعای اینکه خلیفه الله و حافظ صلح بشر است خود را موظف میدانست که در جنگ و جدال اقوام مسیحی بیطرفی برگزیند ، ناپلئون چون اینطور دید ولایات پاپ را اشغال کرد (۱۸۰۷) و بعد از آنکه قشون او در (۱۸۰۹) بدروازه وین رسید فرمان الحاق ولایات پاپ را بامپراطوری خود

صادر نمود، بعد ابلاغیه‌ای بعموم روحانیون فرانسه فرستاد که «حضرت عیسی (ع) اگر چه نژادش بدادود می‌رسید اما بهیچوجه طالب سلطنت ظاهری نبود.» پاپ هم ناپلئون را تکفیر نمود.

توقیف و تبعید
 ناپلئون شرحی به رئیس امنیه ایتالیا موسوم به سر هنگ راده (۱) نوشته و قضیه دستگیری پاپ بونیفاس هشتم را بامر فیلیپ لوبل پاپ یاد آور شده و او را بتوقیف پاپ مأمور ساخت، مشارالیه در

روز فتح واکرام (۲) عنفاً وارد قصر پاپ شده و او را دستگیر کرده و بشهر گرنوبل و از آنجا به ولایت ساون تبعید کرد، این محل در حوالی ژن واقع است. در این محبس پاپ از اعتراض نسبت بخشونت ناپلئون کوتاهی نمیکرد و ناپلئون هم اگر چه اینکار خود را دیوانگی بزرگی میدانست معذک سختگیری را بمنتهای درجه رسانید و پاپ رامثل اشخاص جانی مقید ساخته و نخست مراسلات او را داد که بنظر ریاست مذهبی پاریس برسانند سپس فرمان داد که هیچ قسم وسیله تخریری در دسترس او نگذارند و شب و روز یک نفر صاحب منصب ژاندارم مراقب او باشد.

جمع دینی
 نتیجه و انعکاس این وقایع در سرتاسر فرانسه محسوس شد، پاپ از تصویب انتصاب روحانیونی که بامر ناپلئون حائز مقامات دینی میشدند خود داری نمود و تدربحاً ۲۷ حوزه دینی از کشیش

منصدی خالی ماند، چون ناپلئون خود را فرزند ارشد کلیسا خوانده و مدعی بود که هرگز از پستان این مادر مهربان دور نخواهد شد تصمیم گرفت که چاره‌ای بیندیشد، بنا بر این جمعی از روحانیون در پاریس تشکیل داد که اصول تشکیلات آن مأخوذ از قانون ۱۷۹۱ مربوط به روحانیون بود، ناپلئون مقرر داشت که در موقع انتخاب و انتصاب یک نفر کشیش بریاست حوزه کلیسایی ابتداء از پاپ درخواست شود که بپذیرد بعد از ششماه اگر مشارالیه خود داری کرد مجمع دینی پاریس حق خواهد داشت که بموجب تصویب اسقف ناحیه انتصاب او را بپذیرد، باوجود تهدیدات

فوق العاده و حبس جمعی از اعضاء مجمع مزبور تمام اعضاء تقاضای ناپلئون را رد کردند حتی اشخاصی که در موارد دیگر نسبت باحکام امپراطور مطیع و متقاد بلکه جاهد و ساعی بودند حتی عموی خود ناپلئون موسوم به کاردینال فتن هم از این ترتیب اعراض نمودند و گفتند وقتی ما وارد این اعمال میشویم که قبلاً حضرت پاپ اجازه داده باشند و الا بی رخصت ایشان مداخله نداریم (ژون - اکتبر ۱۸۱۱).



پاپ چون پی هفتم بسم داشت که عاقبت ر فونتن بلو جاسوسان و مبلغان ناپلئون مردم را بر خلاف مذهب کاتولیک برانگیخته و عیسویان فرانسه را بنفاق وا دارند قبول کرد که مقررات امپراطوری را بپذیرد لکن برای حفظ اوقاف کلیسا شرایط مستحکمه کرد و اعتراضات سابقه را راجع بغصب موقوفات سن پیر تکرار نمود، ناپلئون بامید اینکه اگر مستقیماً وارد صحبت و مذاکره با پاپ شود او را بقبول مقاصد خود وادار خواهد کرد در موقع شروع

پاپ پی هفتم در سن ۶۲ سالگی
(۱۷۴۲-۱۸۲۳)

لشکر کشی روسیه پاپ را فونتن بلو آورد، پاپ در این وقت نزدیک بمرک بود (ژون ۱۸۱۲) در مراجعت از مسکو ناپلئون او را غافلگیر کرده و قرارداد بی امضاء اورسانید (۲۵ ژانویه ۱۸۱۳) این قرارداد قسمت اعظم قدرت پاپ را محو ساخته و ولایات او را جزء فرانسه نموده و شخص پاپ را مجبور میساخت که در شهر آوینیون فرانسه اقامت گزیده و معاون روحانی امپراطور باشد، پاپ که بعلت

ناتوانی وضعف در سن ۷۱ سالگی این قرار داد را امضاء کرده بود بعد از آنکه مزاجش قوتی گرفت منکر شد (مارس ۱۸۱۳) چیزی نگذشت که بسبب شکستهای که به ناپلئون وارد شد مجبور برهائی پاپ گردید (ژانویه ۱۸۱۴) پاپ بولایت خود بازگشت و در ۱۸۱۵ ناپلئون را که از فرانسه طرد شده بود پناه داد و هنگامی که ناپلئون در جزیره سنت هلن محبوس شد پاپ نامه ای حیرت انگیز بسلطین متّحده نگاشته و تخفیف عذاب و شکنجه «تبعید شده بد بخت سنت هلن» را درخواست کرد. این مناقشات نتایج سیاسی بسیار داشت، نخست روحانیون و کاتولیک های فرانسه ناپلئون را مجدد و محی رسوم مذهبی شناخته و حامی کلیسا میدانستند و مساعدت باو را فریضه دینی میپنداشتند، لکن بعد از نزاع او با پاپ و برا محترّب دین و دشمن پاپ دانسته با او آغاز خصومت کردند، اگر چه ترسی که مردم از شخص ناپلئون داشتند مانع شد که خصومت آنها تا آخر دوره امپراطوری ظاهر و عملی شود لکن روحانیون قبلاً مستعدّ مساعدت خانواده بوربون شده و بمحض تجدید سلطنت در ۱۸۱۵ طرفدار و فدائی بوربون ها گشتند.

ناخرسندی عمومی هنوز پنجسال از عهد امپراطوری سپری نشده بود که ناپلئون با آنهمه محبوبیت عامّه مورد بغض و کینه مردم شد و چون

سال ۱۸۱۴ فرارسید ناخرسندی عام شد، سختگیری و تفتیش نسبت بسیاست و افکار و مطبوعات طبقه منوّره را رنجانید، قرق و محاصره تجارتی انگلیس اگر چه برای صنایع فرانسه مفید شد ولی تجارت را فلج کرد و بعض اقدامات قاچاقی را رواج داد و در سنه ۱۸۱۱ بحران عظیمی در اغلب شعب تجارت و صنعت وارد نمود.

از طرف دیگر نظر بتوسعه امپراطوری قلمرو ناپلئون به مالیاتهای شصت میلیون جمعیت رسید و از روم بهامبورگ آلمان گسترده شد و اداره این مملکت عظیم هر قدر بطرز عقلانی هم میشد غیر مستقیم لیکن مستلزم مخارج هنگفت بود، همچنین مصارف جنگی را اگر چه غالباً ملل مغلوبه تحمّل میکردند و میپرداختند لکن نگاهداری قشون محتاج پول بسیار بود باین

لحاظ وجوهی که از مالیات مستقیم بدست میآمد کفایت نکرد بفر منابع عایدات جدید افتادند و مالیاتهای غیر مستقیم وضع شد، در سال ۱۸۰۵ این مالیاتها را عوارض مجتمعه نام نهاده و از مشروبات و اوراق قمار و وسایط نقلیه گرفتند، در ۱۸۰۶ مالیات نمک هم بر آن افزوده شد، در ۱۸۱۱ انحصار دخانیات معمول گردید و در واقع عوارض و اخراجانی که در اوایل انقلاب نقض گردید مجدداً مرسوم شد و این تجدید مالیات که مردم از تذکر آن تنفر داشتند موجب رنجش عمومی گردید.

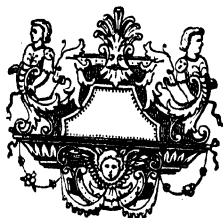
نظام اجباری
علت عمده آنزجار مردم اخذ نفقات نظامی بود که بواسطه جنگ دائمی هر سال مردم را بمیدان میبردند و از همان اوایل اجراء قانون نظام اجباری مردم تنفر داشتند زیرا که چون خطری برای فرانسه متصور نمیشد اقدام باین تجهیزات را لازم نمیدانستند، در عهد قنسولی خود ناپلئون سعی میکرد که چندان تحمیلی بمردم نکند و از دویست الی دویست و پنجاه هزار نفر مشمولین فقط سی هزار نفر را تحت سلاح میبرد و ترتیب قرعه را اجازه داد، هر کس در قرعه نمره مساعد میآورد معاف میشد و همچنین اگر شخص مشمول کسی دیگر را بجای خود معرفی میکرد از خدمت معاف میگردد، باین ترتیب ممکن بود که مشمولین اشخاصی را اجیر کرده بجای خود بفرستند، بعد از سال ۱۸۰۵ ناپلئون کم کم اغماض و سهل گیری را ترك کرده هر سال بر عده نظامیان تحت السلاح افزود و بیش از پیش مشمولین را بچنگ دعوت نمود، امپراطور کار را بجائی رسانید که معافیهای ده سال قبل را هم بخدمت طلبید و احياناً یکسال و دو سال قبل از موقع شمول مردم را تحت سلاح برد، در ۱۸۱۳ ۱۰۰,۰۰۰ نفر را تحت اسلحه بردند، بعد از ۱۸۰۸ جوانان فرانسه هزار هزار خود را ناقص کرده و یا در جنگلها و کوه ها متواری میشدند، حکم صادر شد که هر کس کمک بفراریان کند یکسال حبس شود و اقوام و کسان فراری ها را مسئول قرار دادند و جریمه سنگین بستند. در یکسال از این ممر ۱۷۰ میلیون جمع شد، دولت جمعی ژاندارم و توبیچی را در خانه

اولیاء فراریان جای میداد، چنانکه در زمان لوی چهاردهم نظامیان را در خانه‌پرست‌ها مسکن میدادند، مخارج این نظامیان تماماً بمهده صاحب خانه بود، معذلك در ۱۸۱۰ عده فراریان به ۱۶۰٬۰۰۰ نفر رسید و ۵۵٬۰۰۰ نفر مأمور تعقیب و دستگیری آنها شدند، در ۱۸۱۳ که ناپلئون از کوچه‌های سن آتوان پاریس میگذشت یکی از نظامیان اجباری او را دشنام داد، پلیس او را توقیف کرد. لیکن جمعی از نسوان ریخته و او را از دست مأمورین خلاص کردند.

فریاد شکایت از همه‌جا برخاست و امپراطور را غول بیابانی لقب دادند، اگر سختگیری و خونریزی قشون دول متفقہ در نواحی شرقی فرانسه نبود و خجالت شکست از اجنبی باعث نمیشد و بوربون‌ها اینقدر بی لیاقتی بخرج نمیدادند ناپلئون مجدداً مقبولیت عامه نمیافت.

امور ناپلئون امور مفیده ای را که در دوره قنسولی خود شروع کرده بود تعقیب کرد، چندین قانون از قبیل قوانین جنائی عام المنفعه و مدنی و تجاری بمجموعه قوانین سابقه افزوده که امروز هم اصول آنها برقرار است، برای رسیدگی بجمع و خرج خزانه دیوان محاسبات را دایر ساخت، صنعتگران را تشویق و تجار را ترغیب کرد و گاهی کمکهای مالی هم بآنها نمود، مثلاً يك میلیون و نیم به ریشار لونوار^(۱) که مؤسس صنعت پنبه‌ریسی در فرانسه بود قرض داد و در ۱۸۱۱ که بحران صنعتی شدت گرفت محرمانه مزد و اجرت کارگران نساجی شهر آمین را پرداخت، منع تجارتی که نسبت بدولت انگلیس مجری داشت مستلزم این بود که کارگران فرانسه را تقویت کرده و جبران خسارتی که از عدم ورود محصولات انگلیسی بآنها وارد میشد بنماید، اغلب صناعات مثل تدارك پارچه ابریشمی و پنبه ای و قند و غیره از همت و پشتیبانی امپراطور حیات جدیدی گرفته، ناپلئون هم مثل کلبر وزیر میخواست که فرانسه نه تنها بمحصولات خود اکتفا کند بلکه بسایر ممالک اروپا هم صادراتی بفروشد.

در پاریس بامر ناپلئون ابنیه عالیّه و آثار خیریه بسیار ساخته شد مثل پلهای اوسترلیتز و بنا (۱) و معبد فتح و مؤسسه بورس و طاق کاروسل و کوچه ریولی و غیره، همچنین بامر او قصور لوور و توایلری بیکدیگر اتصال یافت و طاق عظیم موسوم به آرك دولتوال (ستاره) بیادگار خدمات لشکر کبیر فرانسه بنا نهاده شد، از توپهائی که در فتح اوسترلیتز بدست افتاد مقرر داشت که ستونی بنام ستون واندوم بسازند، در اکثر شهرهای بزرگ هم ابنیه عظیمه و جداول مهمه بنا و حفر کرد و بنادر ببرست و شربورگ را مرمت نمود و طرق وسیعه در جبال آلپ و ایطالیا و غیره ساخت، تمام این خدمات در ظرف ده سال با وجود اشتغال بجنبک دائمی انجام گرفت و ظاهر ساخت که این مرد بزرگ صاحب چه روح فعال و چه رأی روشنی است.



فصل ششم

سیاست خارجی ناپلئون

نزاع با انگلستان - جنگها تا معاهده تیل سیت - اوسترلیتز - رینا
فریدلند - قرق و محاصره بری - مقاومت ملل - اسپانیا - اطریش

تاریخ خارجی عهد امپراطوری ناپلئون عبارت است از جنگ و جدال با دولت انگلیس و بس. سایر منازعات و مناقشاتی که با دول دیگر چه منفرداً و چه مجتمعاً رخ داد از فروغ جنگ با انگلیس محسوب میشود که بمنزله اصل و مرکز جمیع اعمال سیاسی ناپلئون بشمار است، در این جنگها که عددشان بهفت مضاف مهم میرسد و اتحادهایی که دول با یکدیگر نمودند همیشه انگلستان عضویت و شرکت داشت و علل مهمه آنها را دو چیز میتوان تشخیص داد: یکی تحریکات سیاسی انگلیس و حقد و حسدی که دول از ترقی فرانسه در دل داشتند، دیگر جهانگیری و حرص ناپلئون، ترتیب این جنگها از اینقرار است:

جنگ با اطریش و روسیه که معروف با اتحاد ثالث است از سپتامبر تادسامبر ۱۸۰۵، حوادث مهمه آن فتح ناپلئون است در اولم که قوای اطریش را درهم شکست و غلبه اوست بر قشون متحده روس و اطریش در اوسترلیتز، خاتمه این جنگ با معاهده پریس بزرگ صورت گرفت.

جنگ با پروس و روسیه که با اتحاد رابع معروف است از اکتبر ۱۸۰۶ تا ژون ۱۸۰۷، حوادث عظیمه آن شکست پروس هاست در رینا و اورشتات و غلبه بر لشکر روس در ایلو و فریدلند که منجر بمعاهده تیل سیت شد.

جنگ اسپانیا از مه ۱۸۰۸ تا دسامبر ۱۸۱۳

جنگ با اطریش که معروف با اتحاد خامس است در آوریل و ژوئیه ۱۸۰۹ که

وقایع معتبر آن عبارتند از زد و خورد اکمول و اسلینگ و واکرام^(۱) که منتهی
 بصلح وین گردید، در تمام این مجادلات فتح و ظفر نصیب ناپلئون شد.
 سال ۱۸۰۹ و صلح وینه آخر دورهٔ ترقی و پیشرفت ناپلئون محسوب میشود،
 در این تاریخ امپراطور بذروهٔ تعالی رسید، در سال ۱۸۰۷ با روسیه عهد دوستی
 بست و توجه کامل بجانب انگلستان معطوف داشته از سال ۱۸۰۶ بی‌عید جنگ
 مخصوصیکه بجهنگ اقتصادی و تجارتی موسوم و محاصره و قرق بری مشهور است^(۲)
 با دولت انگلیس شروع کرد و اکثر دول اروپا را مجبور نمود که در این محاصرهٔ
 تجارتی با فرانسه همدست شوند، از این سال تا ۱۸۱۲ ناپلئون فرمانفرمای قارهٔ
 اروپا بود.

در سال ۱۸۱۲ دورهٔ دوم تاریخ ناپلئون که عهد تنزل و سقوط امپراطوری است
 شروع گردید و کمتر از دو سال طول کشید از ژون ۱۸۱۲ تا آوریل ۱۸۱۴.
 در آغاز این دوره ناپلئون دوستی خود را با روسیه برهم زد و لشکر بجهنگ آندولت
 کشید، تدریجاً سایر ملل مغلوبه هم سر برداشته و نبرد عمومی شروع شد و عاقبت
 در دروازهٔ شهر پاریس خاتمه یافت، این دوره را بسه قسمت میتوان تقسیم کرد:
 لشکرکشی بروسیه از ژون تا دسامبر ۱۸۱۲ که با اتحاد سادس موسوم است،
 وقایع عمدهٔ آن فتح مسکوا و تصرف شهر مسکو و بازگشت مشنوم مصیبت آمیز.
 لشکرکشی بالکان از مه تا اکتبر ۱۸۱۳ که با اتحاد سابع مشهور میباشد، در
 این دوره جنگهای لوتزن و بوت زن و درسد و لایپزیگ رخ داد و قشون فرانسه
 کاملاً مغلوب شده و از رود رن گذشت و بخاک فرانسه رسید.
 لشکرکشی بفرانسه ژانویه تا آوریل ۱۸۱۴ که منجر بتسلیم پاریس و استعفای
 امپراطور درفونتن بلو و تبعید او بجزیرهٔ الب گردید، اولین معاهدهٔ پاریس در این
 وقت بسته شد، بموجب این عهدنامه فرانسه بحدودی که در ۱۷۹۲ داشت محدود
 گشته و تمام فتوحات فرانسه در عهد جمهوری از دست رفت.

(۱) - Eckmühl, Essling, Wagram

(۲) - Blocus continental

ناپلئون چون از جزیرهٔ الب مراجعت کرد در ۱۸۱۵ مسبب انعقاد اتحاد دیگری از دول اروپا شد، در ماه ژون ۱۸۱۵ در واترلو ناپلئون مغلوب شد و عهدنامهٔ جدیدی موسوم بمعاهدهٔ نانی پاریس انعقاد یافت، حدود فرانسه بسرحداث سال ۱۷۸۹ رسید و در واقع آن مملکت کوچکتر از آن شد که قبل از انقلاب کبیر بود.

I

مخاصمه با انگلستان

علل عمدهٔ جنگهای دورهٔ امپراطوری نتیجه و دنبالهٔ جنگهای عهد انقلاب بود و علت آن حسد و رقابت دول اروپا که راضی نبودند فرانسه را قوی و قاهر و آندولت را وسیع به بینند و میخواستند بهر وسیله باشد ممالك مفتوحهٔ او را از دستش بگیرند، سلسله جنبن این رقابتها و خصومتها دولت انگلیس بود.

دول اروپا مقصود اصلی خود را که ضعیف و کوچک کردن فرانسه باشد مستور داشته و علی الظاهر میگفتند جنگ ما با شخص ناپلئون است که حرص بی پایان او اروپا را متزلزل ساخته است، این کلمات عوام فریب اهل فرانسه را در او اخر عهد ناپلئون فریفته و افکار عامه را از آنوقت تا کنون معتقد با کاذبی ساخته است. حقیقت امر همان است که امروز از روی یاد داشتهای سیاسیون اروپا مثل صدراعظم اتریش مترنیخ^(۱) و از روی اسناد دولتی و مطابق تحقیقات عالمانه مورخ مشهور آلبرسورل^(۲) کشف گردیده است، خلاصه اینکه سرهم رفته وقتیکه جنگهای دورهٔ امپراطوری و علل حقیقی آنرا مورد توجه قرار دهیم میبینیم مسئول خونریزیهای آنزمان دول اروپا بوده اند نه ناپلئون و سلاطین اروپا مقدم شده و باب مقاتله را گشوده اند.

از همان اوایل جلوس امپراطور در ۱۸۰۴ که هیچوجه اثری از حرص و جاهنجویی ناپلئون ظاهر نبود انگلستان و روسیه نقشهٔ تغییرات سیاسی را که عاقبت در ۱۸۱۵

(۱) - Metternich

(۲) - Albert Sorel

اجراء شد ترسیم نموده بودند، آلكساندر اول تسار روس با انگلستان قرارداد دائمی بست (۱۸۰۴) که اصول عمده آن عبارت بود از اینکه « مصالح اروپا و فرانسه حکم میکنند که طرز حکومت فرانسه سلطنت استبدادی باشد » در نتیجه این اتحاد دائمی بایستی بنا بر تجارت بکلی مضمحل شده و فرانسه بحدود اولیه خود بازگشته و در اطراف آن دولی تأسیس شود که مراقب بوده و نگذارند یا از کلیم خود بیرون گذارد، قرارداد مودت مذکور در ۱۱ آوریل ۱۸۰۵ بنام آبادی و عمران اروپا با مضاء انگلستان و روسیه رسید و مقرر شد که بلژیک را از فرانسه گرفته به هلاند بدهند و ولایات یسار رود موزل را به پروس و ایالت ساووا را به سوئیس تفویض نمایند، در حقیقت ده سال قبل از تشکیل کنفرانس وین (۱۸۱۵) تمام مقررات آن کنفرانس با مضاء انگلستان و روسیه رسیده بود.

بهترین عبارتی که بطور خلاصه احوال آن عصر را توضیح دهد جمله ای است که در ۱۸۰۶ هنگامیکه پروس بناپلئون اعلان جنگ داد بقلم یکی از مأمورین سیاست خارجی هوت ربو^(۱) نام نوشته شده است: « باید دولت فرانسه یا بکلی مضمحل شود یا چندان از پادشاهان اروپا معدوم و مخلوع کند که دیگر عقد اتحادی میان سلاطین امکان نپذیرد. »

صلحی که در شهر آمین بین فرانسه و انگلستان انعقاد یافت
 در ۱۷ مه ۱۸۰۳ کسبخته شد و مقدم و مسئول آغاز خصومت
 روابط با انگلستان انگلیسها بودند. علاوه بر علل کلیه ای که سبق ذکر یافت^(۲) و
 علاوه بر مسئله بندر آنورس بلژیک که انگلیس مایل نبود در دست فرانسه باشد دو علت
 مخصوص هم در این مورد بود: یکی مسائل تجارتنی و دیگر مسئله جزیره مالت.
 مسائل تجاری ده سال بود که تجارت انگلیس دوچار تحذید و تقلیل فوق العاده
 میشد، در موقع انعقاد صلح آمین انگلیس ها گمان کردند که
 دوره فلاکت سر آمده و بزودی صنایع آنها در تمام اروپا حتی در شهر پاریس درجه

(۱) - Hauteville

(۲) - بصفحه ۴۸۵ و ۵۰۹ رجوع شود

اول را احراز خواهد کرد باینجهت در آنوقت نهایت خوشوقتی را از معاهده آمین ابراز داشتند.

اما این مسرت اساس نداشت، ناپلئون که در آنوقت طالب صلح بود وقشون برّی و بحری خود را نمیخواست بکار بیندازد تمام توجه را بجانب صنعت و تجارت معطوف داشت برای اینکه فرانسه اولین دولت تجاری شود بایستی او را از رقابت خارجی صیانت کرد، بنابر این گمرکات را سخت کرد و تعرفه جدیدی وضع نمود و چون انگلیسها برای تقلیل تعرفه گمرکی فرانسه و رواج تجارت خود تقاضای عقد مقاوله تجارّتی کردند قنصل اول خواش آنها را رد نمود.

مغلوبیت تجارّتی بر انگلیسها گران آمد، درکال وضوح دیدند که نه فقط بازارهای فرانسه بر مال التجاره آنها مسدود است بلکه عنقریب محصولات صنعتی فرانسه در اروپا جانشین محصولات آنها خواهد شد، بنابر این مقدمات صلح هنوز استحقاقی نیافته و بصورت معاهده رسمی درنیامده وکلاء مجالس انگلستان از وخامت آن سخن رانده و آنها بمنزله حکم اعدام ملت انگلیس قلمداد نموده و رسوائی بزرگ پنداشتند و در ۱۸۰۱ جراید انگلیس نوشتند که: « خسارات سه سال جنگ کمتر از این خسارت تجارّتی است » بعد از امضاء قرارداد طرفداران پیت بنای مخالفت گذاشته و گفتند این قرارداد « منافی آسایش ملت و شرافت دولت ماست (آوریل ۱۸۰۲) ». «

چون ناپلئون میخواست تجارت فرانسه را منحصر باروپا نساخته و در عالم بازارهای معتبر برای فرانسه پیدا کند و در واقع عظمت استعماری سابق را تجدید نماید انگلستان بیش از پیش مضطرب شد، در سال ۱۸۰۰ (ماه او) ناپلئون مستعمره لوئیزیان را از اسپانیا پس گرفت و میخواست فلورید را هم از آنها بگیرد (۱)، چون در سال ۱۷۹۱ غلامان سیاه در جزیره سن دومنگ شوریده و آنجزیره را تصرف کرده بودند ناپلئون در سال ۱۸۰۱ (۲۰۰,۰۰۰) نفر ببرداری ژنرال لوکلر (۲) بآنجا گسیل داشت لیکن بد بختانه تب زرد (حمای اصر) آن قشون را اذیت فوق العاده کرد.

ناپلئون به انگلیسها فشار آورد که مستعمرات هندوستان را بفراanse مسترد بدارند، حرص و خودخواهی اقتصادی انگلیسها از مشاهده این خیالات عالی و این فعالیت فوق العاده ناپلئون بهیجان آمد، همان اشخاصی که مصالحه نامه آمین را امضاء کرده بودند در صدد نقض و فسخ آن برآمدند.

مسئله انگلیسها بانه نقض قرارداد را در موضوع جزیره مالت بدست آوردند، بطوری که گفتیم^(۱) انگلیسها متعهد شده بودند که جزیره مالت سه ماه بعد از انعقاد صلح جزیره مذکور را تخلیه نمایند، اما مصمم شدند که این تعهد را انجام ندهند، ناپلئون بعد خود وفا کرد و قشون فرانسه را از مملکت ناپل احضار نمود، اما انگلیسها تا یکسال بعد از امضاء قرارداد هم جزیره مالت را تخلیه نکردند.

ناپلئون بی اندازه مایل و مصر بود که جزیره تخلیه شود، روزی بسفیر انگلیس گفت بر من گوارا تر است که انگلیسها را در مون مارتر^(۲) (خاک فرانسه) ببینم تا در جزیره مالت زیرا که مالت در دست انگلیسها بمثابه جبل الطارق ثانوی بود که در مرکز بحر مدیترانه باشد، ناپلئون عقیده داشت که دریای مذکور دریاچه فرانسه باشد یعنی تمام سواحل آن در قلمرو فرانسه بیفتد و میگفت: « دست یافتن بر تمام مدیترانه هدف عمده و مقصود اصلی سیاست من است » اما اگر انگلیسها در جزیره مالت که در وسط دو قسمت شرقی و غربی بحر مدیترانه جای دارد میماندند حصول آن مقصود اصلی محال مینمود، ناپلئون میخواست طریق بحری تولون به بندر اسکندریه را در اختیار خود داشته باشد زیرا پیش بینی میکرد که عنقریب امپراطوری عثمانی تجزیه میشود و میخواست شامات و مصر را سهم فرانسه قرار دهد لکن جزیره مالت اگر بدست انگلیسها باقی میماند این مقصود بعمل نمیآمد. اگرچه ناپلئون از این اوضاع کاملاً مستحضر بود لیکن اظهار تشویش و شتابی نکرد و صلح جوئی را بدرجه نهائی رسانید، ابدأ تجهیزاتی در قشون نکرد بلکه

(۲) - Montmartre

(۱) - صفحه ۵۱۸ « صلح آمین » رجوع شود

۲۰۰،۰۰۰ نفر از سربازان تحت سلاح را مرخص نمود و عدهٔ قشون را به ۲۴۰،۰۰۰ نفر که معادل قوای عهد لوی شانزدهم بود رسانید، در مارس ۱۸۰۳ که رسیدگی ببحرینهٔ فرانسه کردند دیدند در وضع بسیار بدی است، جز ۵ کشتی جنگی و ۱۵ سفینهٔ کوچک و ۱۰ کرجی چیز دیگر در اختیار خود ندارند، در این اوقات دولت انگلیس قریب ۲۰۰ سفینه داشت.

پس ناپلئون سعی وافر کرد که روابط قطع نشود و بگمان اینکه تسار روسیه بی طرف است او را میانجی قرار داد غافل از اینکه تسار هم در نهان با انگلیس هم‌رأی و شریک است، ناپلئون محض حفظ صلح حاضر شد که تاده سال دیگر جزیرهٔ مالت را بانگلیسها واگذار، اهالی لندن قلباً مایل بجنک بودند و از این سلامت روی و صلح جوئی قنصل اول فرانسه دل خوشی نداشتند، یکی از وزراء انگلیس موسوم به لرد مالس بوری^(۱) در یاد داشت خود نوشته است: «بتاهاوت هنوز هم طالب صلح و از جنک گریزان و بیمناک است، در این ساعت که ساعت ۹ روز ۱۷ مه است هر پیشنهادی را که ما باو بکنیم خواهد پذیرفت، در اینصورت جنک قدری بتأخیر میافتد اما بکلی از دست نمیرود.»

مقارن همین تاریخ انگلیسها محض اینکه روابط کاملاً تیره نشود قطع روابط شروع بعمل قاچاق بحری کردند و وقایع سال ۱۷۵۶ را که موجب جنک هفت ساله معروف شد تجدید کردند^(۲). قبل از اعلان جنک کشتیهای تجارنی فرانسه و هلاند را که در بنادر آنها توقف داشتند توقیف کردند، عدهٔ این جهازات به ۱،۲۰۰ میرسید و قیمت اموال توقیف شده به ۲۰۰ میلیون بالغ میکشت، پس جنک شروع شد و یازده سال تمام سرتاسر اروپا را خراب و مغشوش و مضطرب ساخت.

ناپلئون فوراً ایالت هانور را که ملك شخصی پادشاه انگلیس بود اشغال کرد و بنادر ناپل را از قبیل تارانت و غیره که مشرف

(۱) - Malmesbury

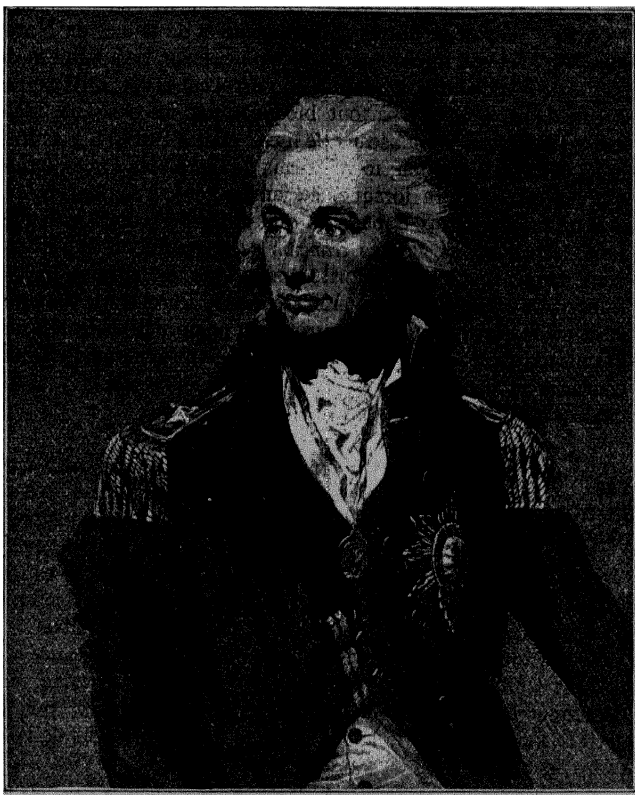
(۲) - صفحه ۲۱۶ رجوع شود

بر طریق جزیره مالت بود بتصرف آورد و ساخلو گذاشت ، دو سال تمام مشغول تدارك قوائى بود که بجزاير انگليس پياده کند ، چون پول نداشت مستعمرات نوول اورلئان و لويزيان را بقيمت ۸۰ ميليون بدول متحده امريکاي شمالي فروخت زيرا که با وجود بحريه انگليس حفظ آن مستملکات محال مينمود ، قريب ۱۵۰،۰۰۰ نفر در حوالی پادوکاله فراهم آورد که قسمت عمده آن در اردوگاه بولونی متمرکز بود . برای عبور از دريا و حمله بجزاير انگلستان در سواحل فرانسه تا هلاند قريب ۲،۳۰۰ کشتی کوچک و بزرگ و قایقهای ماهیگیری و تجارتي مسلح فراهم نمودند ، اما با وجود طول مدت تدارکات و اهميت فوق العاده اين امر معلوم نيست که واقعاً ناپلئون مصمم باین عبور خطرناک بوده است يا نه ، علی الظاهر در آغاز امر مقصود ناپلئون از تجهيزات فوق و تشکيل اردوی بولونی فقط ترسانيدن دولت انگليس بوده که او را حاضر بمذاکرات صلح کند .

اعمال بحری و سفاین جنگی انگلیس
 هر چند جمعی اعتقاد داشتند که عبور از دریای مانش ممکن است ولی ناپلئون میدانست که با بودن جهازات جنگی انگلیس در دریای مزبور گذراندن سفاین فرانسه و ورود قهری بخت انگلیس از محالات است ، بایستی ابتداء بتدبیر و خدعه یا با جنگ رسمی قوای بحری انگلیس را از آن دریا خارج کرد بعد حمله برد و اینهم اگر چه کاملاً محال نبود از کارهای بسیار مشکل بنظر میآمد .

انگلیسها بحریه فوق العاده ای در اختیار خود داشتند ، در سنه ۱۸۰۴ فقط در بحار اروپا قريب ۴۰۲ جهاز کوچک و بزرگ مالک بودند ، امیر البحر نلسون با ۵۶ سفینه جنگی مراقب دریای مدیترانه و معبر جبل الطارق بود ، از دماغه برست تا بلژیک ۲۲۵ کشتی مواظب سواحل بود و در بنادر جنگی هم ۸۹ جهاز مسلح داشتند .

قوای فرانسه
 مجموع قوای فرانسه که در بنادر جنوب و شمال پراکنده بود بزحمت با دو دسته کشتی انگلیس که در دریای مانش و بحر



نلسون امیرالبحر انگلیس
(۱۷۵۸-۱۸۰۵)

شمال جای داشتند مقابلہ میکرد، چون در سنہ ۱۷۹۶ اسپانیولی ها معاهد
ودوست فرانسه شده و کشتیهای فرانسه را در بنادر خود راه داده و مجہز میساختند
انگلیسها در ۱۸۰۵ بآندولت اعلان جنگ دادند بنا براین فرانسه مجبور شد بقوای
بحری خود بیفزاید، لکن از حیث تدارکات جنگی و از حیث ملاحان کار آزموده

فرانسه در مضیقه بود و صاحب‌منصبان بحری او جرئت نمی‌کردند دست بکاری بزنند. بعقیده ناپلئون اگر بیست و چهار ساعت اختیار دریای مانش بدست او می‌افتاد کار تمام بود لیکن فی الحقیقه شش روز برای این مقصود کفایت میکرد، باری ناپلئون برای تصرف مانش، سه تدبیر بزرگ جنگی کرد اما هر سه تدبیر باطل شد چه بعلمت بدی هوا و دریا و چه بسبب فوت ناگهانی صاحب‌منصبان و مأمورین اجراء امر. در آغاز کار دستهٔ جهازات فرانسه در تولون بسر داری لانوش ترویل^(۱) که از مجاهدین داوطلب جنگ استقلال امریکا بود مأموریت یافتند که به بندر روشفور فرانسه رو نهاده و جهازاتی را که آنجا محصور انگلیسها هستند رها کرده و بجانب جزیرهٔ ایرلند رهسپار شوند، البته در اینصورت انگلیسها بمقابلهٔ آنها رفته و کشتیهای فرانسه که در بندر برست محصورند خلاصی می‌یافتند و این دو دسته کشتی فرانسه بالا اتفاق دریای مانش را از وجود دشمن پاک میکردند، لانوش ترویل که سرداری نیرومند و متهوّر بود میتوانست این امر را انجام دهد لیکن شی که فردایش بایستی دست بکار بزند جهاز را وداع گفت (او ۱۸۰۴).

پس ناپلئون نقشهٔ جنگی را تغییر داد، مقرر کرد که سفاین فرانسه و اسپانیا در جزایر انطیل امریکا جمع شده و مستعمرات پر ثروت و معتبر انگلستان را تهدید نمایند، البته در اینصورت انگلیس قوای خود را از بحر مانش بآن صوب میبرد پس از آنکه مقداری دور میشدند بحریهٔ فرانسه بشتاب تمام مراجعت نموده و صاحب اختیار دریای مانش میشد.

امیر البحر فرانسوی موسوم به ویلنو^(۲) با اتفاق سردار اسپانیولی کراوینا^(۳) بحزایر انطیل رسیدند و سفاین بندر روشفور هم بآنها ملحق شد لیکن جهازات بندر برست نتوانستند در وقت مناسب خود را بآنها برسانند، طوفانهای عادی که هر سال در آخر بهار رخ میداد و فرانسویها بامید وقوع آن میخواستند بر جهازات انگلیس ظفر بیاشد از اتفاق در سال ۱۸۰۵ اصلاً رخ نداد، در ظرف دو ماه تمام بکروز

(۱) - Latouche - Tréville

(۲) - Villeneuve

(۳) - Gravina

باد موافق و مساعد بروی جهازات فرانسه نوزید .

تدبیر و نقشه سوم عین نقشه اول بود ، ویل نو را با جهازاتش از آتلیل بفرانسه احضار کردند و مقرر شد که این سردار با قوای بحری اسپانیا بندر برست فرانسه را از محاصره انگلیسها خارج و خلاص کرده و دریای مانش را متصرف شوند (ژوئیه ۱۸۰۵) . ویل نو اگر چه بنیه و مزاج قوی داشت اخلاقاً مردی ضعیف النفس بود ، از جزئی حادثه ای بیمناک میشد و بسیار بدین بود و اعتقاد داشت که با این بحرّیه ضعیف مقابله با جهازات انگلیس محال است ، با این تصورات بنزدیکی سواحل فرانسه رسید ، در آنجا چند کشتی انگلیسی را دریافت که نسبت بقوای او ضعیف بودند لکن نظر بهمان جبن اصلی شجاعی بخرج نداد و نتیجه مهمی حاصل نکرد ، در این وقت باو خبر دادند که تمام قوای انگلیس در برست مجتمع است ، اگر چه این خبر اصل نداشت لکن ویل نو ترسیده و بدون اینکه اوامر ناپلئون را منظور داشته بسمت شمال روی آورد راه جنوب پیش گرفت و به بندر قادس پناه برد (۲۰ او ۱۸۰۵) .

ناپلئون که در اردوگاه بولونی منتظر وصول سفاین ویل نو ببندر برست بود چون از عقب نشینی او آگاه شد بی اندازه خشمناک گردید ، معذک بر فرض ورود ویل نو بدریای مانش گمان نمیرود که ناپلئون اقدامی در عبور از دریای مانش میکرد و تمام این اقدامات ظاهر سازی و تهدید بود زیرا که در ۱۸۰۵ دیگر این اقدام دیر بود ، قشون دول متحده روس و اطیش بمدد انگلیس میآمد و ناپلئون میدانست که اگر از حمله بخاک انگلیس صرف نظر نکرده و قشون خود را بمقابل خصم جدید نکشد فرانسه پایمال دشمنان خواهد شد .

ویل نو برای اینکه رفع تهمت جبن از خود بکند با ۳۳ کشتی بمچنگ امیر البحر نلسون انگلیسی که ۲۷ سفینه داشت عزیمت کرد ، روز ۲۱ اکتبر در مقابل دماغه ترافالگار قریب تنگه جبل الطارق آتش حرب در روی آب مشتعل شد ، ویل نو نتوانست از فوق عددی سفاین خود استفاده کند ، کشتیهای فرانسه و اسپانیا را

بموازات ساحل در خطّ مستقیم جای داد، جهازات انگلیس در دو ستون عمودی بر آن خطّ حمله آوردند و در ظرف شش ساعت کشتیهای فرانسه را از هم جدا ساخته و مرکز و مؤخره الجیش آنها دوچار ضعف نمودند، اگر چه فرانسه ها بوظایف خود عمل کردند و بعضی از آنها فدا کاری و جانفشانی هم نمودند و رئیس قوای اسپانیا هم که گراوینا باشد از بذل کوشش مضایقه ننمود لیکن عاقبت چندین سفینه اسپانیولی خود را بدست باد داده از میدان جنگ دور شدند، و بلنو بعد از مجاهده بسیار تسلیم شد، یکی از جهازاتش غرق شد و ۱۷ کشتی دیگر او بدست دشمن افتاد، پانزده کشتی دیگر خود را به بندر قادس رسانیدند، اما انگلیس ها در مقابل امیر البحر خود را قربانی دادند، نلسون که خود سرداری یکی از ستونها را بعهده داشت وارد میدان شده و با کشتی ردوتابل فرانسوی مقابله نزدیک کرد، تیری از از کشتی فرانسه خارج شده و او را در روی پل سفینه خود از پای در آورد.

نتایج جنگ ترافالگار
در خشکی تأثیر شکست بحری محسوس نشد زیرا که قبل و بعد از آن مغلوبیت دو فتح بزرگ نصیب ناپلئون گردید: اول فتح اولم (۲۰ اکتبر)، دوم فتح اوسترلیتز (۲ دسامبر) لیکن فی حدّ ذاته واقعه بی اهمیتی نبود زیرا که پس از قضیه ترافالگار انگلیسها بطور قطع فرمانفرمای بحر شدند و از بیم حمله مجزایر خود ایمنی حاصل کردند. ناپلئون چون دید که دشمن بدست نیآید و طریقی برای غلبه مستقیم بنظر نمیرسد بر آن شد که من غیر مستقیم خصم را از پا در آورد پس ابواب اروپا را بر انگلیسها بر بست و بسفیر انگلستان چنین گفت: «فراخوانی بحار را زندان قوم انگلیس» خواهم کرد فی الحقیقه شکست بحرّیه فرانسه موجب شد که سیاست خارجی ناپلئون صورت ثابتی بگیرد و میتوان ترافالگار را مقدمه و ریشه قرق و محاصره برّی انگلیس دانست.

جنگ‌هایی که بمعاهده تیل سیت منتهی گردیده‌اند اوسترلیتز، وینا، فریدلند

منشاء اتحاد
ثالث اروپا
در هنگامی که ناپلئون مشغول تهیه مقدمات عبور از بحر مانش بود دول اروپا در پایان سال ۱۸۰۴ اتحاد جدیدی کردند، محرک و رابط فعال این اتحاد الکساندر اوّل تسار روسیه بود، پل اوّل پادشاه روسیه را بعضی صاحبمنصبان ناخشنود او در اطاقش خفه کردند و پسرش الکساندر اوّل را در سن ۲۳ سالگی بجای او بر اریکه تساری نشاندند (۲۳ مارس ۱۸۰۴). الکساندر خیالات و مقاصد عالیه در سر داشت، میخواست در اروپا سمت میانجی و حکم بین الدول داشته باشد و در مشرق زمین خاصه امپراطوری عثمانی امرش نفاذ یابد، این مقصود ثانی را از جدّه خود کاترین دوم ارث میبرد. در این مقاصد با افکار و مرام ناپلئون مصادف و معارض میشد، علاوه بر این مقاصد خاص علت دیگر هم که در آن عهد میان سلاطین مشترک بود وی را بخصوص و کینه ورزی بر میانگیخت و آن حسد و رقابت بود نسبت بعظمت فرانسه.

اعمال ناپلئون هم که قوّت و نیروی او را بیش از پیش جلوه میداد الکساندر اوّل را بیشتر بر سر رقابت و حسادت آورد، منجمله ناپلئون ولایت پیمون را که در تصرف قشون فرانسه بود رسماً بمملکت خود ملحق ساخت که بعدها در صورتیکه انگلیس بمعاضه حاضر شود این ولایت را وسیله تعویض قرار دهد^(۱)، در آغاز سال ۱۸۰۳ نیز جمهوری هلوتیک را بفرانسه منضم ساخت و سوییسی ها راضی شدند که ناپلئون میان آنها حکم واقع شده و مسائل سیاسی کشور آنها را فیصله دهد (فوریه ۱۸۰۳).

مقارن این احوال ناپلئون امور مغشوشه آلمان را تصفیه و تعدیل کرد، چنانکه دیدیم^(۲) بعد از عهد نامه لونویل بعضی شاهزادگان و امراء آلمان تقاضای جبران خسارات

(۱) - بصفحه ۵۱۰ رجوع شود (۲) - بصفحه ۵۱۹ رجوع شود

وارده بر خویش میگرداند و ناپلئون را بحکمیت خواستند، وی نیز تسار روس را در اینکار شرکت داد لکن تمام کارها در پاریس گذشت و نماینده تسار مارکوف نام آلت دست تالیران و وزیر خارجه فرانسه بود و هر چه امضاء کرد عبارت بود از تصمیمات و فرمانهای شخص ناپلئون، این وقایع بر تسار روس بسیار گران آمد.

دستگیری درک دانگین (مارس ۱۸۰۴) بهانه قطع روابط شد، تسار اعتراض کرد که چرا ناپلئون در اراضی آلمان مداخله کرده و ناپلئون جواب داد که چرا روسیه بمهاجرین مدد میفرستد و آنها را پناه میدهد و محض اینکه مستقیماً تسار را متنبه سازد پرسید که آیا اگر تسار میدانست که در قرب سرحدات او جمعی مشغول توطئه برای کشتن پل اول تسار سابق روس هستند در دستگیری آنها تردید و تأخیری جایز میشمرد؟ باری ایلچیان را از دو جانب احضار کردند.

تشکیل
اتحاد دول
از این تاریخ تسار روسیه در عقد معاهدات لازمه بشتاب تمام کوشید، در مه ۱۸۰۴ با پادشاه پروس و در نوامبر ۱۸۰۴ با امپراطور آلمان و در ۱۱ آوریل ۱۸۰۵ با دولت انگلیس پیمان بست و امپراطور آلمان وعده داد که ۲۳۵،۰۰۰ مرد جنگی بمیدان کسپل کند. (۱) انگلیس ها متعهد شدند که مبلغ ۳۱ میلیون هر سال بهر لشکر صد هزار نفری که حاضر میدان جنگ شود تأدیه کنند، و رود انگلیس در اتحاد دول آتش جنگ را یکباره مشتعل ساخت.

مکر و خدعه
اطرایش
فرانسوی دوم امپراطور آلمان در ۹ او ۱۸۰۵ معاهده جنگی روس و انگلیس را امضاء کرد لکن از اواخر ۱۸۰۴ وبعد مصمم اینکار بود و از روی سیاست نیت خود را پنهان میداشت و ابراز خصومتی نمیکرد مگر ناپلئون غره شده و از جانب خشکی اطمینان یافته نقشه حمله بحری بجزایر انگلیس را عملی کند آنگاه بروی بتازد. ناپلئون جمهوری سیزالپین را مبدل بسالطنت ایتالیا کرده و مدتی میخواست پادشاهی آنجا را برادر خود ژوزف بدهد لکن عاقبت بر آن شد که خود تاج سلطنت را بپذیرد، امپراطور

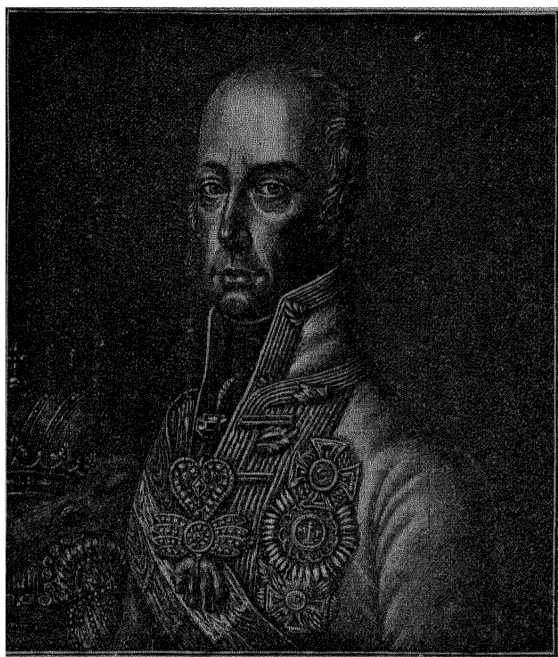
(۱) - بصفحه ۵۷۲ و ۵۷۳ رجوع شود

اینکه کاملاً ناپلئون اغفال شود رسماً سلطنت او را برای ایتالیا شناخته
ود سفیر فوق العاده فرستاد که در جشن تاجگذاری در شهر میلان
شرکت جوید (۲۶ مه ۱۸۰۵) و در ژوئن ۱۸۰۵ الحاق ولایت ژنرا بفرانسه تصدیق
نمود. این روش

مساومت و صلح
جوئی امپراطور
اطریش فقط
برای فریفتن
ناپلئون و بانتظار
ورود قشون مجّهز
روسیه بود،

بمحض مهیاشدن
مقدمات نقاب
مکر و تزویر از
رخسار برداشت،
بدون اعلان
جنگ به تقلید
انگلیس هاروی

براه نهاد و
لشکریان خویش



فرانسوای اول

(۱۷۶۸ - ۱۸۳۵)

را به ایالت باویر که تازه باناپلئون اتحاد بسته بودند راند (۷ سپتامبر ۱۸۰۵).
کوبن بن زیل وزیر اطریش در اینخصوص نوشته است: «بنایارت
سپاه بزرگ نمیتواند بزودی خود را بما برساند، یدش از آنکه او آماده
کارزار شود متحذین ما جمع وبمیدان وارد خواهند شد، اینمسئله بطوری حساب

شده و پیش‌بینی گردیده است که هیچ جای تردید و بیم در آن نیست. اما حساب اطریشی‌ها از دو جهت درست نشد و خطا کرد، یکی 'کندی و تأخیر روسها که کوئی بر مورچه سوارند' (۱)، دیگر سرعت حرکات ناپلئون.

مکرو حیلۀ اطریشیها امپراطور فرانسه را نفریفت، در همان اثنا اینکه در اردوگاه بولونی علی الظاهر منتظر و رود ریل نو و سفاین بحری بود بدقت تمام در احوال اطریشیها مراقبت میکرد و میگفت: «نمیدانند که من با چه سرعتی ۲۰۰،۰۰۰ نفر مردان جنگی خود را پیچ داده و بمیدان آنها خواهم فرستاد» در مدتی کمتر از یکماه (از ۲۷ او تا ۲۴ سپتامبر) ناپلئون لشکر خود را که مشهور بسپاه بزرگ است از ساحل مانش بکنار رود رن سوق داد.

نظر بکثرت عدۀ افراد که تا آنوقت سابقه نداشت (یعنی ۱۸۶،۰۰۰ نفر و ۳۴ توپ) ناپلئون مصلحت دید که سپاه بزرگ خود را بترتیب جدیدی تجزیه کند و چندین لشکر منفصل مهیا سازد، هر لشکر دارای دوالی چهارفوج پیاده نظام بود و مقدار کافی توپخانه و سواره نظام برای حفظ امنیت و طلائیگی قشون بآن منضم میشد، مجموع افراد هر لشکر از ۲۰،۰۰۰ الی ۴۰،۰۰۰ میرسید، این لشکرها سپاه کامل نبودند و فقط هنگامیکه امپراطور وقت را مناسب میدید و عدۀ کافی سواره نظام و توپخانه بهر لشکر ملحق میساخت آنوقت صورت سپاه کاملی بنحود میگرفت، عدد این لشکرها هفت بود که هر يك از روی شمار معین شناخته میشد و سرداران هر يك بترتیب از اینقرار معین گردیدند: سردار لشکر اوّل برنادوت، دوّم مارمون، سوّم داووت، چهارم سوّلت، پنجم لان، ششم نی، هفتم اوژرو. اما افواج سواره نظام سنگین اسلحه زره پوش و تفنگچی و افواج درا کون و چندین دستگاہ توپخانه که مجموع آن به ۲۸،۰۰۰ نفر میرسید در تحت فرماندهی مورا ملقب به 'پادشاه سواره نظام' قرار گرفت، این عدۀ را سواران احتیاطی نام نهادند. قوای احتیاطیۀ عامّه موسوم بگارد امپراطوری مرکب بود از بمب اندازان و

(۱) - در آن زمان تصویری از روی مزاح رسم کردند که روسها را بسوار بر سنگ پشت و خرنجک نشان میداد

شاسورهای پیاده و سوار و ممالیک و توپچیان که جمعاً ۷،۰۰۰ نفر بودند و آنانرا «برگزیده برگزیدگان» میگفتند، در این عده ۲۴ توپ نیز موجود بود.

جنگ دو ماه دوام یافت و بدو قسمت منقسم گردید: اوّل مصاف با اطریش در سمت علیای دانوب در حوالی اولم (ماه اکتبر)، دوّم مصاف با قوای متحدّه روس و اطریش در شمال وین که واقعه عظیمه آن جنگ اوسترلیتز است (نوامبر و دسامبر).

جنگ اولم لشکری از اطریش بعدّه ۸۰،۰۰۰ نفر بخطّ مستقیم خود را بنواحی اولم رسانید، سردار اطریش موسوم به ماك منتظر بود که فرانسویان از طریق جنگل سیاه وارد میدان بشوند لیکن ناپلئون طرز محاربه مارانگو را تجدید کرده قشون خود را از طریق استراسبورگ و کارلسروه و سپیر و من هیم و مایانس^(۱) از شطّ رن عبور داد و بمسافت بعید از خطوط دشمن درپناه سلسله ژوراسواب^(۲) و از درّه های مین و نکاریدشرفت، جناح یمن را در استوتگار ثابت نمود که هنگام لزوم محور جناح چپ و قلب شود، آنگاه میسر را به وورزبورگ^(۳) برده و از راه آئس باخ^(۴) بجانب جنوب نمایل جسته و غفله تمام (سپاه بزرگ) را در مقابل دونو ورت^(۵) بدانوب رسانید، باین ترتیب ناپلئون در میان اولم و وین واقع شد و با اشغال اوکسبورگ و پلهای لنج^(۶) راه معاودت و ارتباط و فرار را بر لشکر اطریش مسدود ساخت، آنگاه لشکریان را دو دسته کرد و از دو سمت رود دانوب تازان تازان رو برآه نهاد، کوئی از اطریش بفرانسه باز میگردد. در عرض راه چند جا دشمن را شکست داد و عاقبت اطریشیها را در اولم بمحاصره افکند، روز یکشنبه ۲۰ اکتبر هماروزیکه واقعه ترافالگار در دریا اتفاق افتاد ماك سردار اطریشی امان خواست، این جنگ ۱۴ روز دوام یافت و ۶۰،۰۰۰ اسیر و ۲۰۰ توپ و ۸۰ رایت بدست فرانسویان افتاد.

(۱) - Carlsruhe, Spire, Manheim, Mayence

(۲) - Jura Souabe

(۳) - Wurzburg

(۴) - Ansbach

(۵) - Donauwörth

(۶) - Lech

جنگ اوستریلیتز ناپلئون از اولم عنان بجانب وین تافت و گفت: « بگذارید روسها را از زحمت طی نیمه مسافت برهانیم » علت شتاب

ناپلئون این بود که میترسید مبادا پروس خیانت ورزیده و در جنگ مداخله کند، با وجود بدی راه ها و باران و برف شدید و جنگ و زد و خورد دائم ناپلئون مسافت اولم تا وین را در ۲۳ روز طی کرد، شهر وین بی مقاومت تسخیر شد (۱۳- نوامبر) و بسبب خدعه متهورانه مورا تمام پل های دانوب بدست فرانسویان افتاد، آنگاه ناپلئون بساحل یسار دانوب رفته و وارد ناحیه موراوی (۱) شد، چون بالاخره قشون روس و اطیش در حوالی اولموتز (۲) بیکدیگر رسیده بودند ناپلئون بسمت شمال توجه کرد که فرانسوای دوم و آلکساندر را دریابد، ناپلئون ده روز قبل از مصاف زمینی را بازدید کرد و بر دقایق آن استحضار یافت آنگاه خدعه ها بکار برد و نمایشهای بسیار از ضعف و ترس خود داد تا اینکه دشمن جری شد و هر دو پادشاه روس و اطیش بمیدان مذکور واقع در ۱۲۰ کیلومتری شمال وین وارد شدند.

در این محل ناپلئون در روز دوشنبه ۲ دسامبر ۱۸۰۵ که مقارن روز جشن تاجگذاری او بود جنگی کرد که نه تنها زیباترین و بهترین جنگهای اوست بلکه بقول مورخ نظامی آلمان روستونام « سرمشق نبرد های عالم » بشمار است و شاید در تاریخ دنیا جنگی بتمامی و زیبایی آن نباشد.

میدان جنگ برگزیده ناپلئون محلی است در جنوب شرقی اوستریلیتز برون در فرجه زاویه ای که از تقاطع جاده وین به برون و برون به اولموتز تشکیل میشود و این مکان واقع است در شش کیلومتری مقابل شهر کوچک اوستریلیتز. این دشتی مرتفع است که سمت شمالش را رشته تپه های پوشیده از درخت کاج محصور داشته و تمام جانب شرقی آنرا رودخانه باتلاقی و فرو رفته گولداخ احاطه نموده و چندین قریه در کنار آن رود واقع گردیده است. جمعه ۲۹ نوامبر ناپلئون از پیش سپاه روس و اطیش گریخته شهر اوستریلیتز را

بخصم وا گذاشته قرای کنار رودخانه را گرفته و ۷۴،۰۰۰ نفری را که داشت قدری در پشت رودخانه در طول جاده‌ای که موازی بارود مزبور است ترتیب داد، طول جبهه لشکرش به ده کیلومتر میرسید، جناح راست قشون بفرماندهی داووت در قریه تل نیتز و سوکول نیتز بود، جناح راست با اتفاق سواره نظام احتیاطی مورا و لشکر لان به تپه‌های مستحکم سانتون تکیه داشت یعنی درست روی جاده اولموتز. ساحل چپ رودخانه گولدباخ چند ذرعی مرتفع تر از ساحل راست است و بر جانب دیگر مشرف است، در طرف جنوب سواحل رود مزبور انخفاض یافته و بطور سر اشیب به قریه تل نیتز میرسید، در اینجا مرداب کوچکی است که در آن فصل طبعه ضحیمی از یخ سطح آن را پوشیده داشت، ناپلئون این اراضی مرتفع را بدشمن گذاشت و در برابر آن لشکری را که تحت فرماندهی سولت بود و قلب سپاه محسوب میشد جای داد، نقشه ناپلئون این بود که چون قوای خصم باراضی مرتفعه رسید حرکاتی کنند که دشمن بخيال قطع ارتباط سپاه فرانسه با شهر وین بیفتد و قوای خود را از جانب یمن سوق داده بقصد سد راه فرار بطرف وین متایل گردند. البته برای انجام این مقصود بایستی دشمن قلب سپاه خود را در پرات زن (۱) سبک کرده و قوای خود را بسمت جناح چپ میل بدهد و در برابر پیل نیتز متمرکز سازد، آنوقت بمحض اینکه خصم مرتکب این خطای نظامی شد ناپلئون اراضی مرتفعه را بتصرف آورده و قلب سپاه خصم را که ضعیف شده مورد حمله سخت قرار داده و باین ترتیب دشمنان را منقسم و مجزئی میساخت، بعد از تجزیه هر جناحی از دشمن را که ضعیف تر دید روی بآن نهاده و آنرا درهم می شکست.

همانطور که ناپلئون خواست شد، دشمن چنان حرکت کرد که گویی شخص ناپلئون باو فرمان میدهد، سپاه اطریش و روس روز ۳۰ نوامبر اراضی مرتفعه را گرفتند، عده این سپاه ۹۰،۰۰۰ تن و عنوان ریاست آن با کوتوسوف روسی بود ولی در نفس الامر اطرافیان تسار نقشه حرکات آنر رسم میکردند و این اشخاص مردمانی

بیمغز و سبکسار بودند و ادعا میکردند که در ظرف چند لحظه بوناپارته و قشون او را مضمحل خواهند ساخت، شب یکشنبه اوّل دسامبر اطریشیها و روسها حرکات استدارای خود را شروع کردند و ناپلئون با کمال مسرّت در آن شب سرد و روشن گوش بیانگ طیل و شیپور آنها داده و تا سه ساعت بعد از نصف شب از حرکات آنها محظوظ و از فرود آمدن دشمن بسمت تل نیتز مسرور بود، دشمن در این مکان قریب سه خمس از قوای خود را بسرداری بوخ هودن^(۱) متمرکز ساخت. روز دوشنبه ۲ دسامبر ساعت هفت صبح بطوری که ناپلئون انتظار داشت بوخ هودن شروع بحمله بر قریه تل نیتز و سوکول نیتز کرد، برای اینکه کاملاً روسها قریب بخورند مارشال داووت فرانسوی با ده هزار نفر در مقابل ۳۵،۰۰۰ نظامیان خصم ایستادگی میکرد و تا سه ساعت تمام در میان خانه دهقانان و در خلال اشجار باغ وزیر درختان انگور جنگی سخت بر پای داشت، سه بار دهات مزبور بدست جانبین افتاد و عاقبت در ساعت یازده بتصرّف روسها درآمد.

در اثناء این جنگ ناپلئون بقلب سپاه روی نهاد که مقرّ کو توسوف و امپراطوران روس و اطریش بود، در ساعت هفت و نیم آفتابی درخشان طالع گشت که درخشندگی آن از نوادر است و در افواه عوام بشهرت تام اختصاص دارد، مه غلیظی اراضی پست را پوشیده و مجرای رود گولداخ و تپه پرات زن را مستور داشت، فقط نقاط مرتفعه از زیر پرده مه برآمده و در نور خورشید خود نمائی میکرد، افواج مارشال سولت مأمور حمله شدند و در ساعت هشت و نیم در پناه حجاب مه غلیظ رهسپار گشته غفله به پهلوی خصم رسیدند و در ساعت نه بیلا ترین نقطه اتلال رسیده و ناپلئون هم با کارد مخصوص بآنها پیوست، آنوقت روسها و اطریشیها از خطای خود مستحضر و از عظمت خطر واقف گشتند، با کمال نو میدی برای تجدید تصرّف پرات زن کوشیدند و تمام یکصد هزار نفر احتیاطی روس را بکار واداشتند، تا چهار ساعت مغلوبه سخت بود، در فاصله سی قدم توپخانه جانبین یکدیگر را بباد آتش و

گلوله گرفتند، یکساعت بعد از ظهر روسها شکست یافته خود را در کودالها افکند و رهسپار جانب اوسترلیتز گشتند.

دراثنائیکه قلب سپاه فرانسه مشغول تسخیر براتزن بود جناح چپ در دامنه تپه سانتون بسر داری مورا و لان بفتح دیگر نایل شد، مورا چهار هزار نفر زره پوش را بجانب سواره نظام اطیش فرستاد که آنها را از دم شمشیر آبدار گذرانیدند، لان پیاده نظام روس را شکسته يك دسته را بسمت اولموتز عقب نشانید و دسته دیگر را بسوی اوسترلیتز گریزاند.

فقط جناح چپ خصم بسر داری بوخ هودن بر جای بود، در يك جنگ کوتاهی آن هم شکسته شد، ساعت دو بعد از ظهر قشون فرانسه جبهه خود را تغییر داده و از همان طریقی که شب پیش دشمن طی کرده بود رو بسمت دهات تل نیتز و سوکول نیتز نهاد، روسها که در میان دو لشکر ناپلئون و داووت افتادند مثل این بود که در دهان گاز گرفتارند، در اندك مدتی ده هزار نفر تلفات دادند و از قریه تل نیتز اخراج شده بسوی مرداب منجمد سابق الد کر روی نهادند، چون بروی یخ رسیدند توپخانه فرانسه بقدری گلوله بارید که یخ در زیر پای خصم شکسته و چندین صد نفر از فراریان با چهل توپ در آب غوطه خوردند، ساعت چهار بعد از ظهر که شب فرارسید کار بکلی تمام شد، بارانی سیل آسا و برفی سهمگین باریدن گرفت، روسها و اطیشی ها ۲۷،۰۰۰ نفر مقتول و مجروح و اسیر بجای گذاشتند و مهمات بسیار با چهل بیرق و ۱۸۰ توپ بفرانسویان سپردند، در واقع تمام مهمات جنگی و قورخانه و توپخانه آنها بدست خصم آمد. یکی از سرداران مهاجر فرانسوی لانژرون^(۱) نام که در سپاه دشمن بود می گفت: «من خیلی شکست ها دیده ام اما هرگز چنین شکستی در حمله من خطوط نمیکرد» در مقابل این فتح نمایان ناپلئون ۸،۰۰۰ نفر تلفات داد که ۱،۳۰۰ تن از آنها بدرود حیات گفتمند. یک دقیقه هم محتاج نشد که ۲۵،۰۰۰ قوای احتیاطی را بمنحک بیندازد، فی الحقیقه برای شکست دادن به

۹۰،۰۰۰ قشون دشمن بیش از ۴۵،۰۰۰ نفر بمیدان نیاورد، فتح اوستریلتز نتیجه کثرت عدد و قوای جنگی نبود بلکه نتیجه تفکر و حساب و پیش بینی دقیق بود. **مصالحه** شب بعد از جنگ فرانسوا امپراطور اطریش در حال فرار از ناپلئون تقاضای ملاقات کرد، دو روز بعد دیدار صورت گرفت و منجر بوقفه جنگ شد و ناپلئون اجازه داد که قشون روس آسوده عقب بنشینند ولی منازل و مراحل آن را قبلاً ناپلئون معین میکرد، اطریشی ها وارد مذاکره آشتی شدند، این مقاولات منتهی بمعاهده پرسبورگ شد (۲۶ دسامبر ۱۸۰۵).

اطریش ایالات ایستری و دالماسی و ونیز را که بموجب معاهده کامپوفورمبو تصرف کرده بود از دست داد، بعلاوه ولایات سواب و تیرول و غیره را که ازاملاک قدیمه او بود رها کرد و باین ترتیب راه آن مملکت بدریای آدریاتیک و ایتالیا و دره رن مسدود و سه میلیون اتباع آن دولت از دست رفت.

ناپلئون ایالات ایستری و ونیز و دالماسی را بمملکت ایتالیا ضمیمه کرد و باین ترتیب با ممالك عثمانی و مشرق زمین مرتبط شد و ایالات سواب و تیرول را میان متحدین آلمانی خود، منتخب وورتمبرگ و منتخب باویر تقسیم کرد.

امپراطور فتح اوستریلتز ناپلئون را موفق کرد که بنا بر خیالات و آمال قدیمه خود کارهای شارلمانی را تجدید کرده (۱) و تاج بخشی و کشوردهی غرب کند، در ششماه اول ۱۸۰۶ چهار پادشاه ساخت، دو نفر در

آلمان یکی ایتالیا و دیگری در هلاند. منتخب وورتمبرگ و منتخب باویر تاج شاهی بر سر نهادند، ناپلئون میگفت: «این پاداش حسن اتحادی است که با امپراطور داشته اند» در ایتالیا حکم داد که ایالات ناپل را از طایفه بوربون منتزع ساختند بجرم اینکه در زمان جنگ با انگلیسها مساعدت کرده اند در واقع مثل این بود که حکومتی را در یکی از ولایات فرانسه معزول میکند (۲۷ دسامبر ۱۸۰۵)، بموجب فرمان دیگر

(۱) - بصفحه ۵۵۲ رجوع شود

سلطنت ایتالیا را برادر ارشد خود ژوزف داد (اوّل فوریه ۱۸۰۸) و جمهوری
 باتاورا سلطنت هلند نام نهاده و پادشاهی آنرا برادر دیگر خود لوی تفویض فرمود
 (۵ ژون ۱۸۰۶). ناپلئون علاوه بر تاج بخشی ولایت بخشی هم میکرد مثلاً امارت
 برگ را به مورا داد که پسر میفروشی بود و چنانکه گفتیم در سوق سواره نظام او را
 عديم التّظير میشمردند، ایالت نوشاتل را به مارشال برتیه عطا کرد که رئیس ارکان
 حرب کل بود و ایالت بنونت را به تالیران وزیر امور خارجه سپرد و قس علی ذلك .
 از طرف دیگر برای جلب پادشاه پروس ولایت هانور را باو تسلیم کرد، در این
 اوقات ناپلئون تشکیلات عتیقه آلمان را برهم زد و حوزه امپراطوری مقدس ژرمانی
 را درهم شکسته اتحاد رن را تشکیل داد و بر سر تا سر ممالك اطراف رن و دانوب
 مسلط شد.

تغییر
 مملکت آلمان
 تغییراتی که در آلمان رخ داد نتیجه مستقیم فتح اوستریتز بود،
 بطوریکه دیدیم (۱) قشون کنوانسیون در زمان انقلاب و قرار
 دادهای بال و لونویل نقشه آنجا را برهم زده و سرحدات غربی
 فرانسه را بشط رن رسانیدند.

فرمان ناپلئون در ۱۸۰۳ عده امارتهای آلمان را بسیار کم کرده و به ۸۲
 امارت رسانید، ناپلئون میخواست باز هم تقلیل داده و تشکیلات آلمان را بنفع خود
 ساده تر کند، در این اقدام جمعی از امراء آلمان خاصه اسقف منتخب مایانس باو
 کمک کردند، اسقف مزبور ناپلئون را دعوت نمود که «هرج و مرج ملت نجیب آلمان
 را، خاتمه داده و قوانین قدیمه ژرمانی را احیاء کرده» و «امپراطوری مغرب
 زمین را چنانکه در عهد شارلمانی بود از نو ایجاد نموده و بازا ایتالیا و فرانسه و آلمان
 را در تحت سلطنت واحد در آورد.»

اتحاد رن
 ناپلئون مسئول اسقف مایانس را بر آورد، دو پادشاه جدید
 باویر و وورتمبرگ را بپانزده تن از امراء جنوب و مغرب آلمان

تحریر نمود که از امپراطوری آلمان گسیخته و تشکیل اتحادی موسوم به امارات متفقہ رن بدهند (۱) (۱۲ ژوئیه ۱۸۰۶) .

این متحدین شهر قدیم فرانکفور سورلو من (۲) را که محل تاجگذاری بود کرسی و مرکز خود قرار دادند، در این شهر دو مجلس تشکیل شد: انجمن سلاطین و انجمن شاهزادگان و امراء که بایستی مراقب امور اتحادی خود باشند، فی الحقیقه مجلسین نفوذی نداشتند، امراء مذکور با ناپلئون قرار اتفاق دائمی بسته و در دفع و حمله بدشمنان همعهد شدند و امپراطور فرانسه را حامی خود خوانده و سیاست خارجی را باو گذاشتند، حق صلح و جنگ و قیادت لشکر متفقین و تعیین عدد سپاه امراء را نیز بوی سپردند، در واقع ناپلئون سلطان متفقین مزبور بود و آنان در ظاهر متحدین او بشمار میآمدند و در باطن دست نشانده و خدمتگزار او محسوب میشدند .

انجام امپراطوری
تشکیل امارات متفقہ رن امپراطوری مقدس رومی ژرمانی
را بهم زد، این امپراطوری ده قرن قبل بوسیله اوتون کبیر
مقدس (۹۶۲) تأسیس یافته بود و در این اوقات قلمرو آن محدود

بخاک اطیش و پروس و ساکس و چند امارت کوچک شده بود و طبعاً موضوعش منتفی گشته و از میان رفت . ناپلئون فرانسوای دوم را مجبور کرد که از عنوان امپراطور آلمان بگذرد، فرانسوا در سنه ۱۸۰۶ (ماه او) از این لقب صرف نظر کرد و بعد از آن خود را فرانسوای اول و امپراطور بالاستحقاق اطیش خواند، این لقب اخیر را مشارالیه در سال ۱۸۰۴ هنگام وصول ناپلئون بمقام امپراطوری اختیار کرده بود .

مذاکرات ناپلئون
باروسها و انگلیسها
در پاریس
علی الظاهر صلح برسبورگ مقدمه و مبشر صلح عمومی محسوب
میکرید و ناپلئون هم شخصاً آرزو مند این صلح بود . تفوق
و برتری ناپلئون چنان ظاهر و بارز بود و اتحادی که بادولت
پروس کرد چنان کار را مستحکم ساخت که هر کس گمان میکرد

(۱) - les États confédérés du Rhin

(۲) - Francfort-sur-le-Main

دیگر در قاره اروپا محالی و موردی برای جنگ باقی نمانده است. تسار روسیه هم بنابراین ظواهر امر وارد گفتگوی صلح شد و نماینده‌ای بیاریس فرستاد، انگلیس‌ها هم با وجود فتحی که در ترافالگار کردند بی میل به آشتی نبودند، پیت صدر اعظم انگلستان در ژانویه ۱۸۰۵ وفات یافت و مشهور شد که غصه اوسترلیتز او را هلاک کرد، بجای او فوکس که از حزب ویک بود و مثل پیت کینه دیرینه فرانسه را در دل نداشت بصدارت نشست، مشارالیه مدتی بود آرزوی صلح داشت پس وزیر مختاری بیاریس روانه کرد لکن نه روسها و نه انگلیسها صمیمانه مایل بصالح حقیقی نبودند، قصد اصلی آنها بهم زدن میانه فرانسه و پروس بود، ناپلئون گاهی باروس و گاهی با انگلیس مشغول مقابله شد و میخواست از طرفین استفاده های کامل ببرد لکن رویهمرفته فریب خورد و دشمن باظاهر آراسته و صلح جویانه‌ای که نشان میداد بین فرانسه و پروس را شکر آب کرد و جنگ را میان آن دو دوست مشتعل ساخت.

سیاست پروس از ۱۷۹۵ تا این زمان که قریب ده سال بود روابط حسنه فرانسه و پروس که بموجب عهد نامه بال تشدید یافت کماکان **فردریک گیوم ثالث** برقرار بود، سیاسيون فرانسه نظر به تبلیغات نیکوئی که ولتر و دوستانش کردند نسبت بآن دولت احساس محبتی در خود مینمودند و جنگ هفت ساله هم نتوانست این محبت را بالمره زایل سازد، اعضاء هیئت مدیره هم که علاوه بر خصومت قدیم با دولت اطریش عداوت خاصی با آن دولت از لحاظ کاتولیک بودنش داشتند میخواستند با پروس عقد مودت بسته و آنها در مقابل اطریش نگاهدارند، ناپلئون هم در عهد قونسولی خود برای جلوگیری از دسایس مفسدین که مبادا از قدرت نظامی پروس استفاده کرده تشکیل اتحادی در دول اروپا بدهند مایل بجلب پروس شد (نوامبر ۱۸۰۳) و چون بامپراطوری رسید عقد اتحاد با پروس بست (او ۱۸۰۵)، اما مساعی ناپلئون با خلق و خوی مخصوص فردریک گیوم ثالث مصادف شده و باطل گردید.

فردریک گیوم ثالث نواده فردریک بزرگ جوانی شرافتمند و ساده و صلح طلب

و مردّد و محبوب بود، تالیران در ۱۸۰۶ اخلاق او را چنین بیان میکند: پادشاه پروس نمیداند، بچه باید معتقد باشد و چه باید بکند، و مثل سایر شاهزادگان خاندان خود جوانی طماع و حریص بود، در نظر او املاک و ولایاتی که بموجب قرارداد ۱۸۰۳ بدولت پروس افزوده شد کفایت نمیکرد^(۱)، طالب ایالت هانور ملک شخصی پادشاه انگلیس بود و چون وسیله برای اینکار نداشت میخواست من غیر مستقیم آن ایالت را بچنگ آورد و بدون جنگ آنجا را بواسطه فرانسه یا بواسطه روس تملک کند اما فردریک گیتوم مردّد بود که از این دوطرف کدام را اختیار کند، بهتر از همه بنظر او بیطرفی بود زیرا که در بیطرفی خطری بصور نمیرفت و مقصود هم حاصل میشد.

ندماء و مشاورین این پادشاه از خود او مردّدتر بودند و هر دسته عقیده خاصی داشتند، ملکه لویز که زنی جمیل و صاحب اراده و با همت و تند خیال و متعصب و طرفدار اتحاد ملل ژرمن و ریاست و قیادت پروس بر آنها بود طبعاً دشمن جانی فرانسه محسوب میگشت، دو وزیر خارجه پروس هوگو و تیزهاردن برک^(۲) مثل پادشاه در میان روس و فرانسه مردّد و نسبت به بیطرفی مشکوک بودند و هیچوقت در یک رأی اتفاق نمیکردند، پس فردریک زمانی متمایل بملکه و زمانی متمایل بوزراء شد و سیاستی ناموزون و مزورانه پیش گرفت، از ۱۸۰۳ تا ۱۸۰۶ شش بار تغییر رأی داد، سه مرتبه باناپلئون گفتگوی صلح کرد و سه عهدنامه مودّت با تسار روس بست.

تردید رأی در ماه سپتامبر ۱۸۰۵ که روسها و پروسها امیدوار بودند که ناپلئون را در اردوگاه بولونی غافلگیر کرده و کار فرانسه را یک رویه کنند ناپلئون مارشال بزرگ تشریفات سلطنتی موسوم به دورک^(۳) را بران فرستاد که با واکذاشتن ایالت هانور پادشاه پروس را با و متمایل سازد، فردریک از این تفویض شادمان و مایل بدوستی امپراطور

(۱) - بصفحه ۲۵۹ « فردریک و تقسیم لهستان » رجوع شود

(۲) - Haugwitz et Hardnberg

(۳) - Duroc

شد، لکن چهار هفته بعد که قشون فرانسه در حمله به اولم از خاک آنسباخ متعلق به پروس گذشت و قبلاً کسب اجازه از پادشاه پروس نکرد فردریک کیوم روی توچه بروسیه آورد و هنگامی که ناپلئون بجانب وین رهسپار بود فردریک با تسار روس در پوتسدام دیدار نمود و باو وعده داد که قوای خود را با تفاق لشکر روس و اطریش وارد میدان کند، این اتحاد تسار روس و پادشاه پروس در دخمه فردریک دوم با حضور ملکه لویز اتفاق افتاد، در این مکان محترم سلاطین مزبور در روشنائی مشعل‌های چند سو کنند اتحاد و دوستی جاودانی یاد کردند، قشون پروس مجهز و وزیر فردریک موسوم به هوگویتز نزد ناپلئون روانه شد که قطع روابط را اعلام کند. و قتیکه هوگویتز بلشکر گاه فرانسه رسید که فتح نمایان اوسترلیتز نصیب ناپلئون شده بود و وزیر پروس کلام را تغییر داد و از ترس دوستی فرانسه را قبول نمود لکن ناپلئون از جزئیات اتحاد پروس و روس خبر داشت، پس عهدنامه‌ای میان دو دولت منعقد شد، هانور پادشاه پروس اختصاص یافت و ولایت کلو و نوشاتل از او منتزع گردید، ناحیه آنسباخ نیز از پروس مجزای وبه باویر ملحق شد، پادشاه پروس تمهید کرد که در هر جنگی با لشکر فرانسه دوش بدوش قدم بعرضه کارزار گذارد، اما همان شبی که ورقه عهدنامه بامضای ناپلئون بدست فردریک رسید رسولی نزد تسار روس فرستاد و پیغام داد که هرگز با روسیه داخل جنگ نخواهد شد و چهار ماه بعد مجدداً فردریک سومین معاهده را با آلکساندر اول تسار روسیه برضد ناپلئون امضاء کرد (اول ژویه ۱۸۰۶).

اتحاد رابع در اینوقت که تسار روس از اتحاد فردریک کیوم اطمینان یافت قرار دادی را که سفیرش در پاریس با امپراطور بسته بود برهمزد (۲۰ ژویه ۱۸۰۶) و انگلیسها هم مذاکرات را قطع کردند.

انگلیسها در طی گفتگو از ناپلئون تقاضای استرداد هانور کرده بودند و ناپلئون هم اصولاً موافقت ابراز داشته و موکول بدادن حقی بدولت پروس کرده بود که جبران این خسران را بنماید، انگلیسها به پادشاه پروس چنین وا نمود کردند که

هانور از او گرفته میشود و سخنی از جبران و ردّ مثل بمیان نیاوردند، در نتیجه فردریک گئوم دیوانه وار امر بتجهیز و آرایش سپاه داد (۱۰ او ۱۸۰۶).

واقعه دیگر رخ داد که موجب اشتعال غضب فردریک شد، ناپلئون هنگام تشکیل امارات متّفقہ درنواحی رن پادشاه پروس را هم دعوت کرده بود که از جانب دیگر تشکیل اتحاد و اتّفاقی با امارات و ایالات آن طرف داده و خود ریاست آنرا عهده دار شود و باو نوشت: «وقت است که عنوان و مقام امپراطوری را درخاندان براندهورک وارد کنید.»

پس فردریک بی تأمل امراء و شاهزادگان شمالی را دعوت کرد که امر اتحاد را سر و صورتی بدهند، یکی از آن امراء که منتخب هس کاسل^(۱) بود و با پادشاه پروس رقابت داشت و نمیخواست تحت ریاست او قرار گیرد جواب داد که ناپلئون در نهان مرا از شرکت در این اتحاد نهی کرده است و این مطلب دروغ محض بود، این دروغ که هنوز هم در فرانسه بچشم راستی در آن مینگرند پادشاه پروس را از ناپلئون بدگمان و از مکر و خدیعت او هراسان ساخت، آنگاه در ظاهر با ناپلئون دم از مهر و وداد زد و در باطن بشتاب تمام مشغول آرایش لشکر و دعوت دول شد، باین ترتیب اتحاد رابع از دول انگلیس و پروس و ساکس و روسیه و سوئد تشکیل یافت.

مقدمه
ناپلئون بعد از صلح پرسیبورگ در ۱۷ او ۱۸۰۶ امر داد که سپاه بزرگ از خاک آلمان غربی بفرانسه باز گردد زیرا که قطع روابط
یقین داشت دیگر موردی و محالی برای جنگ نیست و بوزیر خارجه خود تالیران چنین نوشت: «تصوّر اینکه پروس تنها روزی قدم بجنگ من خواهد نهاد چنان مضحك و غیر عقلائی است که لایق بحث و گفتگو نیست» (۱۲ سپتامبر ۱۸۰۶).

اما زمامداران امور در برلن عقل خود را از دست داده و بقول ناپلئون دوچار صرع و سرگیجه شده بودند، ملکه با لباس نظام فوج مخصوص خود را سان

میدید، صاحبمنصبان گارد محض خود نمائی بیای پلّه سفارت فرانسه آمده و شمشیر های خود را تیز میکردند، تذکر فتوحات فر دریک کبیر مغزها را بجوش میآورد، همه اعتقاد داشتند و جراید پروس مینوشتند که سپاه پروس نخستین لشکر جهان و مرگب از پهلوانان است و همین قشون منجی آلمان و آزاد کننده آن سامان خواهد بود، نسبت بفرانسویان جز اظهار تنفر و تحقیر کاری نمیکردند و میگفتند: « دفع این سکان محتاج تیغ و تفنگ نیست! » و بناپارت را لایق سر جوقیکی در قشون پروس نمیدانستند.

روز ۱۷ اکتبر در بامبرگ^(۱) اولتیماتوم بدست ناپلئون رسید باین مضمون که اگر تا ۸ روز دیگر خاک آلمان از قشون فرانسه خالی نشود جنگ را آماده باشید، ناپلئون چون از مضمون نامه مستحضر شد گفت: « بقید شرافت ما را تا هشت روز دیگر بجنک دعوت میکنند، هرگز فرانسوی از وعده گاه جنگ رو بر نتافته است، » و بعد از آنکه از قرائت مکتوب فارغ شد گفت: « فردا من در ساکس (آلمان) خواهم بود. »

جنگ ساکس جنگ ۱۸۰۶ - ۱۸۰۷ تکرار مضاف ۱۸۰۵ بود و بدو قسمت منقسم شد: یکی جنگ با پروس در ولایت ساکس که وقایع عمده آن فتح یبنا و اورشتات بود و شش روز دوام یافت (از هشتم تا چهاردهم اکتبر ۱۸۰۶) دیگر جنگ با روس در لهستان که ششماه طول کشید و فتوحات آن موسوم به فتح ایلو^(۲) و فریدلند بود (از دسامبر ۱۸۰۶ تا ژون ۱۸۰۷).

جنگ ساکس تکرار جنگ اولم شد، قبل از قطع روابط ناپلئون در اردوگاهی بطول ۵۰ کیلومتر هفت لشکر خود را باگارد و سواران احتیاطی مورا در ساحل رود من متمرکز ساخته بود، جمع لشکریان او به ۱۶۶،۰۰۰ نفر میرسید و از این جمله ۲۸،۰۰۰ نفر سواره نظام و ۲۵۶ توپ بود، پروسی ها ۱۵۰،۰۰۰

(۱) - Bamberg

(۲) - Eylau

قشون داشتند، ۲۵،۰۰۰ درسیلزی بجای مانده و ۲۰،۰۰۰ در ماگدبورگ بود، پادشاه پروس با بقیه سپاه (۱۰۷،۰۰۰ نفر) با توافق سردار بزرگ سالخورده دوک دوبرونسویگ که در جنگ و المی مغلوب شد اردوگاه خویش را در ساحل یسار رود سال (۱) در شمال تورن ژروالد (۲) قرارداد، پروسى ها افواج خود را در طول رودخانه من از گوتا (۳) به ینا بمسافت ۱۴۰ کیلومتر جای دادند، امید داشتند که ناپلئون را غفله دریافته و از جانب گوتا سلسله کوه را طی کرده و از اردوی او تجاوز نمایند.

روز هشتم اکتبر قشون فرانسه بسه ستون از گردنه فرانکن والد (۴) در محاذات کروناخ (۵) عبور کرد و سرعت از جانب یمین رود سال گذشت، روز دهم در محل سالفلد (۶) بسپاه پرنس لوی دوپروس که مثل ملکه لویز از طرفداران بسیار جدی جنگ بود برخورد و قریب سه هزار نفر از آن مقتول و مجروح ساخت، خود پرنس هم بقتل رسید. روز ۱۳ اکتبر سپاه به ینا و اورشتات رسید و جنب و عقب مواقع سپاه پروس را دریافت، در همین روز پادشاه و سردارانش از یمین آنکه مبادا محصور فرانسویان شوند مصمم بیاز گشت بودند و بدو ستون رهسپار ناحیه الب و طریق برلن شدند، یکی از ستونها تحت فرماندهی پادشاه پروس و دیگری تحت قیادت پرنس هوهن لوهه (۷) بود و اتفاقاً این پرنس از همه بیشتر اطمینان داشت که بسهولت ناپلئون را مغلوب خواهد ساخت.

ستون این پرنس مؤخره الجیش بود و بر فراز رشته ارتفاعاتی ینا که در مغرب ینا بصورت کوه بی دامنه جنگل پوش با دره های عمیق و چین و شکنج بسیار واقع است مقام داشت، این مکان مرتفع دارای دهات و قصبات بسیار است و دامنه آن به ویمار (۸) میرسد. شب ۱۳ اکتبر تا روز ۱۴ بی خبر دشمن ناپلئون که میپنداشت تمام قشون پروس در آن مکان مرتفع است با ۳۰،۰۰۰ قشون مرگب از قوای مارشال لان و گارد از طرق کوهستانی باریک

(۱) - Saal	(۲) - Thuringerwald	(۳) - Gotha	(۴) - Frankenwald
(۵) - Kronach	(۶) - Saalfeld	(۷) - Hohenlohe	(۸) - Weimar

که جز بُز از آن صعود نتواند کرد خود را بمرتفعات مشرفه برینا رسانید، اینجا را لاندگرافنبرگ^(۱) گویند، ناپلئون چراغ دردست ایستاده و اشخاصی را که بپرسیدن درختان و وسعت دادن راه توپخانه مشغول بودند روشن میکرد. بامداد چهاردهم اکتبر که سپیده دمید مقارن ساعت شش صبح مه غلیظی میدان را فرو گرفته و به پیشرفت فرانسویان مساعدت میکرد، این جنگ بر خلاف اوسترلتیز نتیجه نقشه و پیش بینی نظامی نبود و میدان هم وسعتی برای اجرای اعمال نظامی نداشت، سر تا سر میدان بچهار کیلو متر میرسید، باصطلاح جنگینا عمیق بود ولی عرضی نداشت، عاقبت میان دو نقطه که پی در پی لشکر یروس مغلوب شد ده کیلو متر فاصله شد، این دو لشکر تفاوتی عظیم با هم داشتند، در طرفی پادشاهی فرمان میداد که معتقد بجنگ نبود و غفلةً گریبانش بجنگ افتاده و قبل از آنکه قوای خود را تمرکز بخشد دوچار دشمن گردیده و ناچار بود که قطعه قطعه قشون خود را بمقابله بفرستد که متوالیاً مغلوب و معدوم شوند. در طرف دیگر سپاهی بود متمرکز و آراسته که در آغاز جنگ در هم فشرده و دوش بدوش در مصافگاه ایستاده بودند و سپس بتدریج انبساط یافته و منتشر گشتند مثل انکشتان دستی که بسته باشد و کم کم کشوده شود.

در نخستین مصادمه لان سردار فرانسوی حمله برد و هشت هزار تن پروس را که در سه قریه سنگر بسته بودند طرد کرد، چون باین طریق میدان جنگ وسعتی یافت لشکر مارشال سولت از دره سال بالا آمد و لشکر مارشال اوژرو از سمت چپینا بدره کوسپدا^(۲) رسید، مارشال لان که مرکز و قلب سپاه را داشت مقدمه الحیش نی^(۳) را هم بیاری خود برد از اینقرار مجموع قوای ناپلئون در این میدان به ۵۰،۰۰۰ نفر بالغ شد.

سخت ترین جنگ که دوّمین مصادمه حساب میشود از ساعت ده تا دو بعد از ظهر (۴ ساعت) دوام یافت، پرنس هوهن لوهه با سی هزار سپاهی بجنگ آمد

(۱) - Landgrafenberg

(۲) - Cospeda

(۳) - Ney

پیاده نظام پروس مثل اوقاتی که نمایش نظامی میدهند با شکوه تمام حمله بیکدی از دهات برد که مارشال نی در آنجا مقام داشت، این پیاده نظام در ۵۰۰ متر فاصله قریه توقف کرد و بدون اینکه جرئت حمله داشته باشد مثل ایامیکه نمایش تیراندازی میدهند مشغول شدند و دود تفنگ و توپ فرانسویان را هدف قرار دادند، اما هیچ اثری نبخشید و بالعکس تیر فرانسویان غالباً بآماج رسید، قشون پروس ملاحظه کردند که ساعت بساعت برقوای خصم افزوده و اصلاً طرز حرکات نظامی آنها موافقتی با اصول جنگی فردریش ندارد، تأثیری از تیرباران آنها دیده نمیشود، بعکس تیر فرانسویان غالباً به هدف رسیده و صفوف آنانرا غربال آسا سوراخ سوراخ میکند و چون در این اثناء سواره نظام مورا هم وارد عرصه کارزار گردید یکبار پای پروسیها از جای رفت و بنا بر قول مارشال فُن در گولتز (۱) در یک لحظه سپاه پروس « بطوفان و گرد بادی از افراد فراری » مبدل شد.

در اینوقت ۱۵،۰۰۰ سپاه پروسی از ویمار بمیدان رسید، سردار این دسته ژنرال روچل (۲) بود، این جنگ که سومین مصادمه آنروز است آخرین هم محسوب میشود، ژنرال روچل با اینکه گروه گروه سپاهیان پروس را در حال فرار میدید دسته خود را چنان بحمله واداشت که چند فوج از فرانسویان را عقب نشانید ولی جنبش او بزودی بسکون مبدل شد، خودش مقتول و در ظرف نیمساعت افواجش متفرق و جزء دریای فراریان براکنده گشتند.

از ۵۵،۰۰۰ نفر پروسی که بجنگ مبادرت جستند ۲۷،۰۰۰ نفر مقتول و اسیر و مجروح شدند و بقیه السیف در روی جاده ویمار ازدحام کردند و از پشت سر سواره نظام زره پوش مو را با شمشیر آخته بر سر آنان تاخته و چون برگ درخت فراریان را بر زمین ریختند، بیش از ۲۰۰ توپ غنیمت فرانسویان شد.

اورشئات در اثناء حرب بیناستون دوم سپاه پروس که ۵۰،۰۰۰ نفر بود
بسر داری فردریش کیوم و دوک دو برونسویک در ظاهر اورشئات

بمارشال داووت مصادف شد، مارشال داووت را ناپلئون با ۲۸،۰۰۰ نفر سوار و پیاده مأمور جلوگیری از دشمن در حال شکست و عبور از پل کوسن^(۱) کرده بود، شب (۱۳) ناپلئون بگمان اینکه تمام قشون پروس با خود او سروکار دارند و کسی در مقابل داووت نیست فرمان داد که بمحل آبولدا^(۲) تاخته و از عقب لشکر پروس را دریابد، داووت برای انجام این دستور در ساعت شش صبح (۱۴) حرکت کرد و در مقابل قریه هاسن هوسن^(۳) بمقدمه الجیش پروس رسید که شب را در اورشتات بروز آورده و در ساعت شش عازم حرکت بودند.

قریه هاسن هوسن عرصه کارزاری شد که در جنگهای امپراطوری بسختی آن کمتر دیده شده است، جمع کشته و اسیر از طرفین به ۲۵،۰۰۰ نفر بالغ گردید.

جنگ تا چهار ساعت دوام داشت، پروسى ها سعی بیفایده کردند که یا قریه را بگیرند یا از خطوط فرانسویان تجاوز کنند، در آغاز کار جز يك قسمت متعلق به ژنرال کودن قوائى در اختیار داووت نبود، افواج داووت در شمال قریه مزبور مریعی تشکیل داده و با حملات سواره نظام بلوخر^(۴) و پیاده نظام مقاومت میورزیبند.

در این مدت قسمت فریان^(۵) فرصت کرده بجناح یمن واصل شد، فوج ۸۵ در قریه ماند و بعد از شکست بلوخر چندان ایستادگی کرد که قسمت موران^(۶) هم بآنها ملحق شد و جبهه چپ قشون فرانسه تشکیل یافت، قسمت موران که ۹،۰۰۰ نفر بود مدت مدیدی با ۱۴،۰۰۰ سوار برادر بادشاه موسوم به پرنس گیوم مقاومت کرد و عاقبت خصم را شکست داد، در حوالی ساعت ۳ مارشال داووت با اینکه بیش از ۱۰،۰۰۰ نفر که نلت عدّه او باشد از دستش رفت حالت حمله گرفت و دو قسمت احتیاطی پروس را درهم شکسته بصوب و بیمار فرار داد، ۱۵،۰۰۰ مقتول و ۳،۰۰۰ اسیر و ۱۱۵ توپ از خصم گرفت در صورتی که خود بیش از ۴۴ توپ نداشت. از جمله مقتولین یکی دوک دوبرونسویک بود که شخصاً سردهسته پیاده نظام شده و قریه حمله میبرد ضربتی مهلك بر سر او رسید و در خون غلطید.

(۱) - Kessen

(۲) - Apoldat

(۳) - Hassenhausen

(۴) - Blücher

(۵) - Friant

(۶) - Morand

هزیمت هزیمتیان - بنا و فراریان اورشتات در ویمار بهم رسیدند و چون از عظمت حادثه واقف شدند شورش و هزاهزی عظیم سپاه پروس در آنها افتاد. نظامیان پروس اسلحه را ریخته و گوش بهیچ فرمانی نداده راه فرار پیش گرفتند و سر در بیابان نهادند، سواران فرانسوی که بدستگیری فراریان مأمور بودند هزاران اسیر گرفته و فردای جنگ - بنا ۱۴۰۰۰ تن را باردوگاه آوردند، سه سواره نظام فرانسوی يك گروهان را اسیر آورد، دو دسته از قشون که بزحمت خود را جمع آورده بودند یکی بسررداری هوهن لوهه بسمت رود اودر میرفت و دیگری بریاست بلوخر بجانب الب میشتافت، مورا و لاسال فرانسوی مأمور تعقیب و تعاقب آنان گشته و چنان بسرعت ناخند که در هر بیست و چهار ساعت ۸۰ کیلومتر قطع مسافت نمودند، هر دو دسته محصور و گرفتار شدند، دسته هوهن لوهه که ۱۶،۰۰۰ نفر داشت در پرنزلو^(۱) (۲۸ اکتبر) و دسته بلوخر که ۲۰،۰۰۰ بودند در لوبک^(۲) (۷ نوامبر). روز هشتم نوامبر درست یکماه بعد از شروع بجنگ از لشکر پروس اثری پیدانمود، تمام قلاع مستحکمه میان الب و اودر بدست اقتاد مثلاً قلعه شتین^(۳) که ۲۰۰ توپ داشت تسلیم سواران لاسال گردید، قلعه ماکدبورگ که ۲۲،۰۰۰ مرد در آن توقف داشت در مقابل ۱۵،۰۰۰ سپاهیان نی امان آورد.

از هیچ طرف مقاومت ملی ظاهر نشد، مملکت پروس عرصه نمایش محو جمیع قوی و اضمحلال کلیه خصال اخلاقی گردید، ناپلئون چون ببرلن رسید استقبالی شایان فاتحین بزرگ از او کردند و مردم سرگرم تیاتر و بازی خود بودند و با احترام تمام بوی سلام میدادند (۲۷ اکتبر). مأمورین وزامداران امور برلن خاصه پنج تن از وزراء سوگند یاد کردند که بدل و جان اوامر مرجوعه را اطاعت کرده و در خدمت لشکر فرانسه بکوشند و با خصم مکاتبه و رابطه نداشته باشند، در واقع با هموطنان خود قطع ارتباط نمایند. بنا بر قول گودفرواکاوی نیاک^(۴)

(۱) - Prenzlau

(۲) - Lübeck

(۳) - Stettin

(۴) - Godefroy Cavaignac

« کوئی هر کسی میخواهد در برابر از اطاعت و اظهار ضعف بر رفیق خود پیشی بجوید » یکی از مشاوران و محارم فردريك گيوم نوشته است که « باید در این وقت نه فقط صلح را تقاضا کرد بلکه باید صلح را گدائی نمود » خود پادشاه پروس فردای شکست یبنا در نامه ای که بنده وار بامپراطور غالب نوشته استدعای متار که نموده است باین ترتیب : « شما از آن بزرگوار تر هستید که به نتایج يك روز فتح سرگرم شده و در من بچشم حقارت و بی لطفی بنگرید » فردريك که در یکی از نواحی پروس متواری بود بوزیری از وزراء خود در برلن چنین نوشته است : « مراقب باشید که از ناپلئون خوب پذيرائی شود و در هر يك از عمارات سلطنتی که مایل است وارد شده و مهمان خزانه پروس باشد » (۷ نوامبر ۱۸۰۶) ، در تاریخ جهان این قسم انحطاطی نادر است .

اما در اثر تحریکات ملکه لویز پادشاه پروس آخر الامر از خواب بیدار شد و هنگامی که ناپلئون تقاضای متار که وی را جواب موافق داد از آنجا که شرایط امپراطور بسیار سخت و ناگوار بود گيوم تن در نداد ، ناپلئون دانست که تاروسها را مغلوب نسازد صلح محال است .

لشکر کشی
به لهستان
ناپلئون به ورشو وارد شد و ملیون و نجباء لهستان را تشویق کرد که در پی تحصیل استقلال از کف شده خود بر آیند و وطن تجزیه گشته خویش را بار دیگر بهم به پیوندند ، سپس از رود ویستول گذشته عنان بصوب شهر کونیگسبرگ که تنها شهر غیر مفتوح پادشاه پروس بود تافت .

جنگ در این سرزمین بکندی و صعوبت پیش میرفت ، مصاف یبنا یکماه دوام کرد و مدت جنگ لهستان هفتمه شد ، در این دشت وسیع که قرای آباد نادر است بسختی غذا و علوفه بدست میآمد ، کمی طرق و کثرت بانلاق و وفور برف و باز شدن ناگهانی یخ و چسبناکی کگل و لای بقدری کار سوق الجیش را مشکل ساخت که قدمی بسرعت نمیتوانستند بردارند ، هر جا بدسته ای از روسها بر میخوردند چنان

مقاومت میکردند که نظامیان فرانسه معتقد بودند «دودفعه باید هر روسی را کشت تا بمیرد» سپاهیان روس بی باکانه از خلال ستونهای لشکر فرانسه گذشته و تن به محاصره نمیدادند.

ایلو در ماه فوریه ناپلئون گمان برد که خصم را بچنگ آورده است اما بالعکس خود غافلگیر شد، روز ۸ فوریه ۱۸۰۷ در برن ودمه سختی که دیده را از دیدار مانع بود ۵۰،۰۰۰ نفر قشون ناپلئون به ۷۰،۰۰۰ تن سپاهیان روس تحت فرماندهی بنینگ سن^(۱) مصادف شد، نزدیک بود کار او ساخته شود، يك لشکر از لشکرهای او بسر داری اوژرو چنان در جنگ مغلوبه راه را گم کرد که تمام مضمحل گردید، در وسط روز روسها بقلب قشون که امپراطور در آن بود نزدیک شدند و خود را بقبرستان ایلو رسانیدند، برای خلاصی از این حمله دهشتناک ناپلئون مجبور شد هشتاد اسکادرون سوار مورا را بکار بیندازد، شب فرا رسید و روسها دست از جنگ برنمیداشتند اما در این گیر و دار مارشال نی از پشت جناح یمن آنها بمیدان وارد شد و آنها را مجبور بعقب نشستن کرد، میدان بدست ناپلئون افتاد ولی چیزی جز ۲۵،۰۰۰ جسد مقتول و مجروح که از طرفین بچاک هلاک افتاده بود در آن دیده نمیشد.

تدارکات نظامی و تدابیر سیاسی بعد از این «قصابی» بیفایده بقول ناپلئون طرفین بسبب خستگی مفرط و سردی هوا دست از کار کشیدند و «سرداران دولشکر بصلح مایل و از جنگ متنفر و سیر گشتند» امپراطور چنان از ایستادگی و سخت جانی روسها متوجش شده بود که مستقیماً پیشنهاد صلح بفردریک کیوم کرد (۱۳ فوریه ۱۸۰۷) اما فردریک بگمان اینکه روسها غالبند از مذاکره خود داری نمود.

ناپلئون دانست که در بهار جنگ بزرگی باید کرد، پس بفکر تقویت سپاه افتاد و عدد آنرا به ۳۰۰،۰۰۰ نفر رسانید، این جمعیت را از امارات متفقۀ نواحی رن

و از مملکت ایتالیا و از دول متحد خود یعنی اسپانیا و هلاند فراهم آورد، در واقع لشکر امپراطوری مبدل بسپاه ملل شد.

در حین تجهیز قشون امپراطور بمذاکره و تدابیر سیاسی نیز مشغول بود، هیچوقت فعالیت او باین درجه نرسید، در اقصای آلمان دور از خاک فرانسه امپراطور بایستی مراقب دولت اسپانیا باشد زیرا که یقین داشت در اولین شکست عهد دوستی او را درهم میشکنند و مواظب اطریش باشد که میدانست متر صد فرصت و گرفتار انتقام است، از روی احتیاط بپادشاه اطریش مذاکراتی میکرد و سلطان عثمانی را هم میخواست از جنوب بجنک روس بفرستد و با پادشاه ایران^(۱) هم مکاتبه میکرد که شاید از سمت بحر خزر بروسیّه حمله کنند.

فریدلند در بهار ناپلئون بسمت کونیگسبرگ که محل قورخانه و جباخانه روس بود توجّه کرد و بنینگ سن سردار روس را واداشت که به پهلوی قشون او حمله کند، سردار روس از رودخانه آل که شعبه‌ای است از پرگل^(۲) گذشت باین تدبیر ناپلئون با روس مواجهه کامل یافت و روز ۱۴ ژون ۱۸۰۷ در میدان فریدلند آن لشکر را پشت برودخانه چنان درهم فشرد که مغلوبش ساخت. فریدلند آنوقت شهر کوچکی بود دارای ۲۰۰۰ نفر جمعیت و واقع بود در زاویه دو رودخانه که در شمال شهر مردابی بزرگ تشکیل میدادند، در روی رودخانه که هشتاد متر عرض داشت چهار پل ساخته بودند و شب و روز قبل ۷۵،۰۰۰ سرباز روسی با ۲۰۰ توب از آن پلها گذشته بودند، سردار روسی قشون خود را بشکل قوس در ظاهر فریدلند گسترده.

در عرض جغرافیائی فریدلند وضع طبیعی چنین است که در ماه ژون روز بسیار دراز است، از سه ساعت بعد از نصف شب تا ساعت ده شب هوا روشن است و در واقع این یکروز جنگ ۱۹ ساعت طول کشید.

لان همان شب بانجا رسید و از ساعت ۳ بعد از نصف شب بجلوگیری سردار



لانی از سرداران معروف ناپلئون

(۱۸۰۹ - ۱۷۶۹)

روس همت گماشت که ناپلئون از قصد خصم مطلع شده و مجال حرکت بیابد، سپس بکمک سواره نظام گروشی^(۱) بساحل دیگر رودخانه تاخته و در صدد قطع طریق روسها بسمت کونیکسبرگ برآمد، در فاصله ساعت هفت صبح تاظهر جنگ سواره نظام در قسمت شمالی جاده دوام داشت، شش هزار سوار فرانسوی مظفرانه با ۱۲،۰۰۰ سوار روسی کوشیدند، قشون لان يك ثلث قشون روس بود زیرا که ده هزار نفر پیش نداشت و خصم دارای سی هزار سرباز بود، بعد از ۶ ساعت لشکر مورتیه فرانسوی بکمک او رسید و روسها هم دائماً در تزیاید بودند چنانکه مقارن ظهر در برابر ۲۷،۰۰۰ نفر فرانسوی ۷۰،۰۰۰ نفر روسی دیده میشد.

کمی از ظهر گذشته ناپلئون تازان تازان از ایلو خود را بمیدان فریدلند رسانید و بسرعت وضع میدان جنگ را نگرینسته گفت: « اگر دشمن بهمین وضع بماند کارش ساخته است » برای اینکه خصم در همین موقع بماند بایستی چهار ساعت تمام او را سرگرم کرد تا بقیه قشون فرانسه بمیدان حاضر بشود، پس حرکات ماهرانه نظامی شروع شد و چون گندم در مزارع بلند بود بخوبی از عهده حملات وزد و خوردها و جنگ و گریزها برآمدند، خستگی جنگجویان هم که ده ساعت بود نفسی براحتی برنیاورده بودند باین ترتیب کمک کرد و کار جنگ بکندی هر چه تمامتر پیش میرفت، درواقع میان دو لشکر متارکه قهری بود و تا ساعت پنج از جانبین تعطیل موقتی پیش آمد.

در ساعت پنج تمام قوای فرانسه بمیدان واصل شد و صفوف قتال آراسته گردید، سرداران و سران سپاه از امپراطور دستور العمل کامل گرفتند و بعضی از افراد که دیر رسیدند قریب یکساعت بیاسودند و رفع خستگی کردند، آنگاه ۲۰ نوپ را یکدفعه شلیک و جنگ واقعی را اعلان نمودند، از هر جانب غریو جنگجویان برخاست و تا شش ساعت جنگی خونین دوام یافت.

نقشه ناپلئون این بود که مورتیه ولان از سمت یسار و قلب دشمن را نگاهدارند

و از جانب یمین نی بجناح چپ و مرکز خصم حمله ببرد و بقول ناپلئون ' بدون نگرستن باطراف و اعتناء به پیش آمدها ' حرکت کند و خود را بشهر فریدلند رسانیده پل ها را خراب نماید ، پس از این اقدام مورتیه و لان حالت حمله گرفته و قلب و یمین لشکر روس را عقب رانده برودخانه بزنند .

نقشه طابق اللعل باللعل بموقع اجراء رسید ، لشکر نی قدری از حمله کارد روسی عقب رفت ولی یکدسته توپ (۳۰ عدد) که متهوران در جبهه صفوف قرار گرفته و صد متر بیش با خصم فاصله نداشت طوفانی از گلوله بر پا کرد و دشمنان را باز پس راند .

در ساعت هشت شهر فریدلند از آتش گلوله مشتعل و از هر جانب قشون فرانسه وارد آنجا شد ، در ساعت ده مورتیه و لان صحرا را از وجود دشمن باك کرده و قشون روس را بسر داری گورچا کف عقب رانده عده ای کثیر را در آب رودخانه غوطه دادند ، در این مصاف ۲۵،۰۰۰ سرباز روسی تلف و ۸۰ توپ غنیمت فرانسویان شد ، امپراطور فرانسه از ۸۰،۰۰۰ نفر قشون خود بیش از ۵۵،۰۰۰ نفر را بجنک نیاورده بود ، بعد از شکست خصم بقیه سپاه تازه نفس را بسر داری داووت و مورا از پی فراریان بصوب نیمن فرستاد ، تسار تقاضای صلح کرد .

صلح تیل سیت دو امپراطور مستقیماً مذاکرات صلح را در تیل سیت انجام داده و در روی قایقی در وسط رودخانه نیمن از یکدیگر دیدار کردند (۲۶ ژون ۱۸۰۷) . پادشاه پروس که جز يك شهر (ممل) در آن طرف رود نیمن برایش باقی نمانده بود در این ملاقات اصلاً پذیرفته نشد و در جریان مقاولات او را مداخله ندادند و تمام خسارت جنگ بکردن او افتاد .

پس از معاهده تیل سیت (۸ ژویه ۱۸۰۷) ایالت هانور و تمام اراضی ساحل چپ رود الب و جمیع ولایاتی که در تقسیم لهستان سهم پروس شده بود از فردريك - کیوم منتزع گردید ، امپراطور چهار ولایت را باو و اکذاشت : براند بورک ، پومرانی ، پروس و سیلزی . ملکه لویز هم که بتقاضای شوهرش به تیل سیت آمد

با وجود تضرع و زاری بسیار نتوانست چیزی بیش از این بدست آورد حتی قلعه ماگدبورگ را هم بر آن چهار ولایت نیفزودند و محض تخفیف و تحقیر فردريك - گيوم در مقدمه عهدنامه قيد شد كه استرداد ولايات اربعه سابق الذكر بپادشاه پروس « بر حسب خواهش اعلیحضرت امپراطور كل روسيه » است مطابق قرارداد ضميمه عهدنامه وقت خروج قشون فرانسه از ولايات چهارگانه مذکور معين شد و در واقع تخليه آنجا موقوف بتأديه غرامات جنگي بود ولي ميزان غرامات معلوم نبود چيست .

اتحاد در اينوقت عهدنامه و داد بين ناپلئون و آلکساندر تسار روس فرانسه و روس باشند (۸ ژويه ۱۸۰۷) . آلکساندر تمام تغييراني را كه ناپلئون در ممالك غربي اروپا داده بود برسميت شناخت خاصه در ايطاليا و آلمان و متعهد شد كه واسطه شده و دولت انگليس را هم با خود در اين شناسائي شريك سازد و اگر انگلستان ميانجی كری او را نپذيرد در دفع آندولت با ناپلئون مساعدت نمايد و در مقابل ناپلئون هم متعهد شد در ميان سلطان عثمانی و دولت روس كه مشغول جنگ بودند ميانجی واقع گردد و اگر سلطان نپذيرد ممالك عثمانی را نجزيه نموده و برای سلطان جز اسلامبول و روملی جائي را باقي نگذارند ، بنا بر اين ناپلئون و تسار روس اروپا را ميان خود تقسيم كردند .

آلمان پس از عهدنامه تيل سیت ناپلئون تغييرات آلمان را بكمال رسانيد ، اراضی منتزعه از پروس واقعه در ميان شطّ الب و شطّ رن **ناپلئون** را با ولايت هانوفر جمع کرده و سلطنت و ستفالی را تشكيل داده و پادشاهی آترا به برادر خود ژرّم (۱) عطا نمود ، حوزه انتخابیه ساكس را بمبدل بسطنت ساكس کرده و منتخب آن ولايت را پادشاهی آنجا بعلاوه دوک نشين بزرگ ورشو منصوب کرد ، اين دوک نشين از اراضی لهستان كه پروس از دست داده بود

تأسیس یافت، ولایات و سلطنتهای مذکور همه جزء متفقین رن قرار گرفتند، در واقع تمام خاک آلمان با استثناء ایالت پروس خاص جزء قلمرو متفقین رن گردید و امپراطوری آلمان را ناپلئون بنحوی تشکیل داد که بیش از پیش متمرکز و متحد و ساده بوده کاملاً مطیع و منقاد امپراطور خود باشند، در زمان قدیم هیچوقت ایالات آلمان بایندرجه اتحاد و یکانگی نداشتند، ناپلئون را حامی و سرپرست خود شناخته و در سیاست خارجی و سوق الجیش قدمی بی فرمان او نمی نهادند، از سال ۱۸۰۹ بعد دول متفقۀ آلمان ۱۶۸،۰۰۰ مرد جنگی در رکاب امپراطور حاضر ساختند.

انتقال از جنگ و خلاف بصلح و صفا مخصوصاً بدوستی ووداد
 صمیمانه البته علل عمده میخواهد، حال به بینیم چه شده که
 تسار روس بعد از صلح تیل سیت و همچنین ناپلئون اینقسم
 با یکدیگر محبت پیدا کردند، علل آن بسیار است منجمله
 آلساندرا تسار روس چون دیگر امید ی بانگلیسها نداشت و دیرزمانی بود مصارف
 جنگ و پول باو نمیدادند و چون قبل از جنگ فرید لند از انگلیسها مبلغی قرض
 خواست و آنها مضایقه کردند بنا براین سخت بخشم آمد و هنگامیکه در روی قایق
 در تیل سیت با ناپلئون ملاقات کرد اول سخنش این بود که: « من همانقدر که
 با شما عداوت دارم با انگلیسها هم دشمن هستم » و روز دیگر در موقع عقد اتحاد
 گفت: « در اقداماتی که برضد انگلیس بکنید من همراه و مدد کار شما خواهم بود »
 علت دیگر این بود که پیشنهاد های عظیم و وسیع ناپلئون راجع بسر نوشت اروپا
 چشم عقل تسار را خیره کرد مخصوصاً نقشه تقسیم امپراطوری عثمانی. اما علت
 اینکه ناپلئون دوستی روس را گرفت و با او عقد دوستی محکم ساخت این بود که
 بعد از نقض معاهده آمین با انگلستان همواره در میان دول معظمۀ اروپا دوست
 و یابوری میجست که دافع تبلیغات و دسایس انگلیس باشد (۱).

پروس امید او را بیاس مبدل
 کردانید ، اطمینانی هم باطریش
 نداشت ، پس جز تسار روس کسی
 باقی نمی ماند .

در سال ۱۸۰۷ مخصوصاً
 بیش از هر موقع ناپلئون محتاج
 بدوستان صمیمی در اروپا بود زیرا
 که اعلان جنگ خاصی با انگلیس داد
 و آن قرق و محاصره بزرگی بود و
 حصول مقصود منوط بداشتن قدرت
 کامل در تمام سواحل و بنادر اروپا
 بود و البته رفاقت و دوستی دولت
 روس در این امر نعمتی عظیم بشمار
 می آمد .



آلکساندر اول تسار روسیه
 (۱۷۷۷ - ۱۸۲۵)

III

قرق و محاصره بری - مقاومتهای ملل : اسپانیا - اطریش

منشاء محاصره
 پس از مغلوب شدن بحرّیه فرانسه در ترافالگار ناپلئون
 اجباراً از خیال حمله مستقیم بانگلستان صرف نظر کرد ، پس
 بر آن شد که اساس عظمت و بنیان ثروت انگلستان را منهدم
 سازد یعنی فعالیت صنعتی و تجارتی آنرا در هم شکند . با منع
 از آن
 مال التجاره انگلیس از دخول بیازارهای اروپا البته محصولات مستعمرات و مصنوعات
 کارخانه های آندولت در انبارها و مخزن ها نا فروخته می ماند ، کثرت مال التجاره
 بی خریدار موجب تقلیل پول و موجود بحران اقتصادی میگردد ، چون تجار در
 دکانها را بستند صنعتگران و پیشه وران هم دست از کار میکشند و عمه و کارگر

هر چه هست بیکار و دوچار فقر میشوند، این حوادث مستلزم بحران اجتماعی خواهد شد، کرسنگی و بیچارگی مردم را بشورش کشانده و دولت انگلیس را مجبور بمصالحه خواهد ساخت، این فکر تازگی نداشت قبل از ناپلئون کمیته نجات عمومی در اکتبر ۱۷۹۳ و هیئت مدیره در نوامبر ۱۷۹۶ این خیال را در دماغ پخته و چاره انگلیس را منحصر باین دانسته بودند و بقول بارتلمی «اولیاء امور فرانسه در سر تا سر خاک خود فروش جمیع امتعه و محصولات ممالک امپراطوری انگلیس را ممنوع داشته و میخواستند آندولت را در زیر بار کثرت امتعه بیخربدار خود مغلوب سازند.»

اقدام در فرق
دولت انگلیس در سنه ۱۸۰۶ خود بهانه شروع جنگ اقتصادی را بدست داد، همانطور که در زمان جنگ با امریکا^(۱) دولت مزبور بخشونت و سختی با تاجار ممالک حتی با تاجار بیطرف رفتار کرده و امتعه آنانرا ضبط کرده تا بجائی که منجر با انعقاد اتحاد دول بیطرف بر ضد انگلیس گردید همانطور هم در اینوقت دست بجلوگیری از تجارت فرانسه زد. اگرچه دولت انگلیس آنقدر بحرّیه نداشت که تمام طرق دریائی فرانسه را مسدود کند و در اکثر بنادر کشتی جنگی انگلیس دیده نمیشد لکن عملاً تمام بندرها را محصور داشت و ورود و خروج مال التجاره را از بنادر فرانسه ممنوع کرد (۱۶ مه ۱۸۰۶). خلاصه ناپلئون دیر زمانی بود که میخواست این محاصره را که جز در اوراق کاغذ وجود خارجی نداشت عملی کند، پس روزی در فوریه ۱۸۰۳ قبل از قطع روابط با انگلستان بسفیر آندولت اخطار نمود «همینطور که شما ما را محصور کرده اید عاقبت من هم شما را در محاصره خواهم افکند، شما با سدّ طرق بحری بسیط زمین را زندان ما کرده اید، من نیز روزی فراخنای بحار را محبس شما خواهم ساخت.»

فرمان برلن
امپراطور در جواب اعلان جنگ اقتصادی انگلیس مورّخ ۱۶ مه ۱۸۰۶ در ۲۱ نوامبر همان سال بموجب فرمان

(۱) - صفحه ۲۴۰ رجوع شود

برلن چنین جواب داد که: « بر حسب حق طبیعی جایز است که همان سلاحی که دشمن بروی شخص میکشد اونیز همان سلاح را بروی او بیازد. » پس مقرر میشود که جزایر بریتانیا از این تاریخ در حال محاصره است. آنگاه تصریح کرد که مردم فرانسه و متحدین فرانسه باید ابواب تجارت و مرابطه را با انگلستان مسدود ساخته و فروش محصول مستعمرات و متاع انگلستان را ممنوع دانسته و هر چه از آن امتعه بدست بیاورند ضایع یا ضبط کنند، باید بنادر فرانسه را بر روی تمام سفایفی که از انگلستان یا مستعمرات آن میآید بر بندند و بهیچ اسم و رسم و بهیچ وجه من الوجوه بکنفر انگلیسی را نگذارند که قدم در خاک اروپا بگذارد، این مقررات را قرق و محاصره بری میگویند. ناپلئون در شرحی که پیرادر خود پادشاه هلانده نوشته گوید: « میخواهم دریا را به نیروی خشکی فتح کنم. »

فرمان میلان انگلیسها چون دیدند که ناپلئون بعد از صلح تیل سیت دستش گشوده تر و قدرتش بیشتر شد آنان هم بر لجاجت و سختگیری افزوده فرمان دادند که هر کشتی متعلق بفرانسه یا دول متحد او باید قبل از دخول به بنادر بوسیلهٔ جهازات انگلیس تفتیش شده و مالیاتی را که پارلمان معین میکند بپردازد (۱۱ اکتبر ۱۸۰۷). ناپلئون هم بموجب فرمان میلان در مقابل مقرر داشت که « جزایر بریتانیا هم در خشکی و هم در دریا محصور است » (۱۷ دسامبر ۱۸۰۷) و هر کشتی که بسمت انگلستان راهسپار شود با تن بتقاضا و اوامر انگلیسها بدهد مستحق و محکوم به توقیف خواهد بود، این حکم انگلستان را نه فقط از اروپا بلکه از تمام عالم مجزا میکرد.

نتایج اقتصادی قرق و محاصره بری نتایج بسیار و عواقب مختلف اقتصادی و سیاسی داشت، اگرچه قرق کاملاً عملی نشد و بقول یکی از وزراء ناپلئون مولین^(۱) نام « قاره اروپا را مانند قلعه نمیتوان ممنوع ورود ساخت » و اگرچه باوجود هزاران مأمور گمرک در سواحل و بنادر

باز قاچاقچیان بسیار در خاک فرانسه و دول متحدۀ اوامتعہ و محصول انگلیس را وارد میکردند لکن باز متاع انگلیسی در اروپا کمیاب شد و دول مجبور شدند که مصنوعات داخلی خود را ترقی داده و صنایع قدیم یا جدید را رونق بدهند که جبران نقصان بشود.

مثلاً قند چون از انگلستان وارد نمیشد و آن قسمتی هم که از مستعمرات میرسید کفایت نمیکرد کارش بجائی کشید که در ولایات دور از بنادر جز در دواخانه‌ها و قوطی عطاران نمیتوانستند حبّهای قند بیابند، پس بنا گذاشتند که از نباتات اقلیم اروپا قند بگیرند مخصوصاً از چغندر. اما با وجود فعالیت و لیاقت صنعتگران و استادان نظر بیدی اسباب کار کاملاً موافق نشدند و در ۱۸۰۹ هر کیلو قند به شش فرانک و بیست سانتیم رسید که سه برابر قیمت کنونی است، این گرانی ارزاق و حوائج زندگانی که موجب تغییر عادت مردم و زحمت و خسارت رعایا بود عموم ملل را ناراضی کرد، مثلاً در آلمان قیمت هر کیلو گرام قهوه به ده فرانک رسید، از طرفی منع صدور شراب و غلات و شاهدانه و غیره که مخرج آن بنادر انگلستان بود بر اضطراب و ناخرسندی مردم افزود، این سختگیری در فرانسه موجب انزجار مردم از امپراطور و در ممالک خارجه که مجبور برد متاع انگلیس بودند باعث تنفر مردم از فرانسویان شد، از اینجا میتوان به نتایج مهمّۀ سیاسیۀ قرق و محاصره بّری پی برد.

نتایج سیاسی محاصره بّری ناپلئون را مجبور کرد که دائم در جنگ باشد و متّصل ممالک اطراف را جزء حکومت فرانسه کند. پس بایستی طوعاً و کرهاً تمام ممالک اروپا از دریافت امتعہ انگلیس خود داری کنند و الاّ هر ولایتی که راهی با انگلیس داشت بامر ناپلئون جزء فرانسه میشد. بیطرفی معنی نداشت یا بایستی مطیع و منقاد ناپلئون باشند یا استقلال خود را ازدست بدهند. ناپلئون بتدریج موافق شد که روسیه و اطریش و پروس و دانمارک را در این عمل با خود یار کنند و چون دولت سوئد در دوستی انگلیس باقی بود امپراطور

تسار روسیه را واداشت که ایالت فنلاند را از وی منتزع سازد و خود قسمتی از یومرانی را که تعلق بسوئد داشت گرفت (ژویه ۱۸۰۷). سپس ناپلئون از ۱۸۰۹ تا ۱۸۱۱ تمام ولایات ساحلی آلمان را از مصب رود راین تا مصب رود الب با بلاد آزاد بریم و هامبورگ جزء امپراطوری فرانسه کرد و سلطنت هلاند را هم که مستقلاً در اختیار برادرش لوی بود چون لوی در اجرای محاصره بّری تعلل داشت و نمیخواست با منع امتعه انگلیس رعایای خود را بخاک سیاه بنشاند بامپراطوری فرانسه ملحق گردانید (ژویه ۱۸۱۰) و بطوری که سابقاً گفتیم (۱) ولایات متعلقه بیپاپ را قسمتی بسلطنت ایتالیا ملحق کرد و قسمتی را بامپراطوری فرانسه پیوست. مملکت پرتغال که از اوایل قرن هیجدهم یکی از مهمترین بازارهای تجارت انگلیس بود چون در اجرای قرق بّری خود داری ورزید ناپلئون با پادشاه اسپانیا شرکت کرده آنجا را میان خود قسمت نمودند و قشونی بسرداری ژونو به لیسبون کسبل کرد (نوامبر ۱۸۰۷) خانواده سلطنتی پرتغال بامریکا رفته و در مستعمره برزیل اقامت ورزیدند، خلاصه جنگ مشنوم اسپانیا هم که در ۱۸۰۸ ناپلئون بآن مبادرت جست فقط محض اجراء کامل محاصره بّری بود.

دولت اسپانیا در اسپانیا شارل چهارم که مردی احمق و ابله بود سلطنت داشت، از پانزده سال قبل زمام امور را بیکی از محارم و دوستان ملکه گودوئی (۲) نام داده بود که وزیري نسبة لایق بشمار میآمد، پسر پادشاه فریبان که بقول ناپلئون «بسیار احمق و بسیار موزی» بود داعیه سلطنت داشت و چون با گودوئی وزیرعناد میورزید در چشم عامّه محبوبیت و وجاهتی احراز کرده بود زیرا که تمام اسپانیولی ها از گودوئی تنقّر داشتند و دشمن او را بجان میخواستند، خصوصت پسر پادشاه با محبوب ملکه منشاء وقایع ناگوار و حوادث ناهنجاری در خاندان سلطنتی شده بود.

(۱) - صفحه ۵۶۲ «اختلاف نظر بیپاپ» رجوع شود

(۲) - Godoi

نایپلئون و اسپانیا

از ۱۷۹۵ تا ۱۸۰۶ دولت اسپانیا پیمان دوستی را که بموجب عهدنامهٔ بال با دولت فرانسه بسته بود حفظ کرد. لکن هنگامیکه دولت پروس بنایپلئون حمله برد تحریکات و دسایس روسیه سیاست اسپانیا را برگردانید، بعد از فتح اوستریلتز روسها تقاضا کردند و نایپلئون پذیرفت که از پادشاه مخلوع ناپل دلوئی کرده و محلی بعوض مملکت از دست رفته باو بدهند، طرفین اتفاق کردند که جمع الجزایر بالثار متعلق با اسپانیا را باو واگذارند و روسیه و فرانسه متفقاً شاه اسپانیا را باین واگذاری راضی کنند، هنگامیکه تسار روس از دوستی فرانسه عدول کرد با بیان مخصوصی پیاد شاه اسپانی خبر داد که نایپلئون چه خیال داشته و چگونه بی اطلاع او قسمتی از مملکتش را بخشیده است، همانطور که دسایس انگلیس در پروس مؤثر شد تحریکات روس در اسپانیا مؤثر افتاد و کودوئی صدراعظم اسپانیا کمی قبل از فتح یبنا مهبئی حمله بفرانسه شد (۵ اکتبر ۱۸۰۶). نایپلئون این مطلب را از روی نوشته‌ها و اسناد سلطنتی پروس در بران بدست آورد، اما چون پروس مغلوب شد شارل چهارم و کودوئی اظهار کمال بندگی بنایپلئون نمودند و او نیز خود را فریفته آنان وانمود کرده دروغ آنها را ظاهراً پذیرفت و در دل کینهٔ خانوادهٔ بوربون را که بر تخت اسپانیا مقام داشتند در سر میپخت و لشکرکشی پرتغال را بهانه قرار داده سپاهی بشبه جزیرهٔ اسپانیا فرستاد و از جنگ خانگی دودمان سلطنتی استفاده نموده دست بکار زد.

واقعهٔ بایون

در شب ۱۷ تا ۱۸ مارس ۱۸۰۸ در ارانژوز (۱) که مقر پادشاه بود شورشی برضد کودوئی برخاست، شاه موافق نبود که صدراعظم را از تمام مناصب و مشاغل خلع کند، روز ۱۹ شارل چهارم چون دید که آتش شورش بالا میگیرد از سلطنت استعفاء و مقام خود را بفزندش فردینان داد، اما در این اثناء مورا سردار فرانسوی وارد شد و شارل چهارم را واداشت



(1810-1871)

که استعفاء و کناره جوئی خود را از سلطنت در نتیجه فشار و جبر وانمود کرده و حمایت ناپلئون را درخواست نماید، از طرف دیگر مورا فردینان را متقاعد ساخت که برای بقاء در مقام سلطنت لازم است باستقبال ناپلئون شتافته و از امپراطور که عازم اسپانیاست شناسائی رسمی خود را استدعا کنی، ناپلئون در این وقت در با یون اقامت داشت، فردینان خود را با آنجا رسانید، شارل چهارم نیز با آنجا شتافت. در این مکان با حضور ناپلئون مجلسی غریب و دهشتناک صورت یافت، پدر چوب دست خود را بروی پسر کشید و مادر فردینان او را خائن و بی غیرت و قسّی القلب و جانی خوانده از امپراطور مستدعی شد که وی را بیای دار مجازات بفرستد، در این حین ویص ناپلئون ساکت و تماشاچی بود عاقبت سر بر آورد و به فردینان امر داد که قبل از نیم شب باید پدرت را بیادشاهی بشناسی و گرنه یاغی و طاغی محسوب خواهی شد، فردینان بو حشت افتاد و فرمان را گردن نهاد، اما چون شارل چهارم از شورش و نهضت آرانژور هنوز بیمناک بود از بازگشت به اسپانیا خود داری نمود و از جانب خویش و تمام فرزندان استعفاده تاج و تخت را «بدوست خود ناپلئون بزرگ» وا گذاشت (۲۰ - ۳۰ آوریل ۱۸۰۸) و ناپلئون قصر کمپیینی (۱) را با ۴۰۰،۰۰۰ فرانک مقرری سالیانه با و بخشید لکن شارل از آن قصر به ماریسی رفت و از آنجا به روم مسافرت کرد.

فردینان را در قلعه والانسی در ولایت اندر که ملک تالیران بود غنماً جای دادند، دو سال بعد فردینان «نظر بعلاقه قلبی و محبت کاملی که بشخص امپراطور داشت استدعا کرد که وی را بفرزندى خود بپذیرد تا با بنو سیله زندگانی او مقرون بخیر و سعادت گردد» بعد از واقعه با یون چند نفر بیادشاهی رسیدند، ژوزف پادشاه ناپل بسلطنت اسپانیا منصوب شد (۶ ژون ۱۸۰۸). مجلس اسپانیا که اعضاء آن بدستور و فرمان ناپلئون انتخاب شده بودند در با یون مجتمع شده ژوزف را بسلطنت شناختند، مورا که قلباً مایل بیادشاهی اسپانیا بود از این پیش آمد رنجیده گشت

اما امپراطور وی را بفرمانفرمائی و سلطنت ناپل برگزید (اوّل او ۱۸۰۸).

جنگ اسپانیا وقایع مذکوره موجب هیجان عموم مردم اسپانیا شد که سلاح جنگ برگرفتند و زد و خوردی شروع شد که پنجسال تمام و اهمیت آن ناپلئون را بنحود مشغول داشت و عاقبت وی را مغلوب ساخت

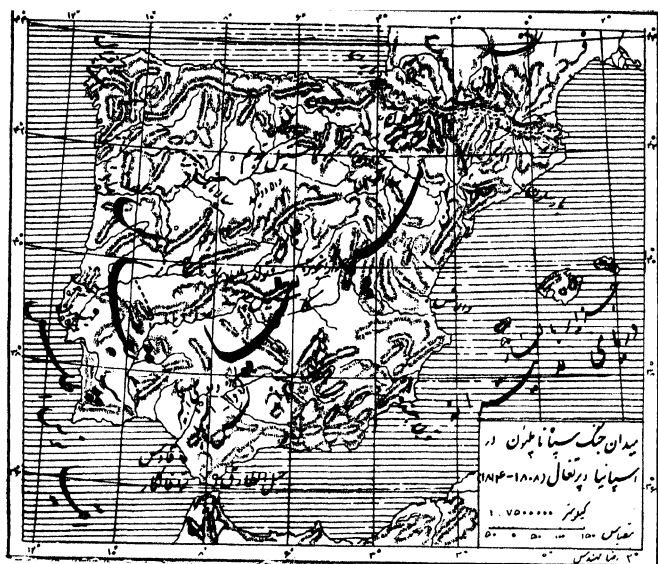
(مه ۱۸۰۸ - دسامبر ۱۸۱۳). این جنگ دراز و بیفایده و تاریک یکی از اعمال اساسی امپراطوری ناپلئون بشمار میآید، مجلس انقلابی اسپانیا در اشیلیه و قادس تشکیل یافته بنام فردینان هفتم انگلیسها را با اسپانیا خواندند، انگلیسها قدم در خشکی نهاده و میدان جنگی ترتیب داده بتدریج بهترین سربازان فرانسه را با آنجا جلب کرده و بجاك هلاك افكندند، امپراطور قریب ۳۰۰،۰۰۰ تن از مردان کار دیده و جنگ آزموده را در این مصاف از دست داد و چون روز سختی رسید و سال ۱۸۱۳ فراز آمد لشکراو از رزم آزمایان مجرب خالی ماند و شد آنچه شد، بنابراین لشکر کشی اسپانیا را باید اولین علت اضمحلال و القراض دولت ناپلئون دانست.

صفات ممتازة این جنگی تازه و از سایر محاربات ناپلئون ممتاز و نخستین جنگ ملی بود که از آن تاریخ از هر مملکتی نایره آن اشتعال یافت. جنگ اسپانیا تا آئزمان سر و کار امپراطور با سلاطین و لشکر سلاطین بود

و پس از غلبه بر لشکر بادشاه مغلوب و مطیع میشد، ملت بیطرف و ناظر میماند. اما در اسپانیا علاوه بر قشون منظم دولتی و سپاهیان انگلیس تمام ملت بمیدان ناپلئون قدم نهاد و چنانکه در ۱۷۹۲ در فرانسه واقع شد ملت اسپانیا برای دفع مهاجم و رفع ظلم ظالم قیام عمومی کرد، از این تاریخ بیعد ناپلئون بهر جا لشکر کشید همین ترتیب یدش آمد مثلاً در سال ۱۸۰۹ ملت اطریش و در ۱۸۱۲ ملت روس و در ۱۸۱۳ ملت آلمان بمقابله او دامن بکمر زدند.

در اسپانیا قیام ملت عام بود و بقول یکی از رؤساء نهضت پالاfox (۱) نام «ملت در برابر مهاجمین با کارد و چاقو بمیدان آمد.» هر دهقانی سربازی شد که مثل

(۱) - Palafox



زمان دفع مسلمانان از اسپانیا تعصب ملی و تعصب دینی را بهم آمیخته داشت، کشیشان اسپانیولی که در آنوقت ۱۹۰،۰۰۰ تن بودند ناپلئون را بسبب توقیف پاپ دشمن داشتند و اعلان جهاد کردند و در کتب درسی مذهبی و رسالات سؤال و جواب مدارس عباراتی از این قبیل درج کردند: «فرزند فرانسویان چه هستند؟ - عیسویان قدیم که اکنون مرتد شده اند - آیا کشتن فرانسوی گناه است؟ - خیر هر کس یکی از این سگان از دین برگشته را بکشد بهشت را خریده است.»

چون اسپانیا مملکتی است کوهستانی پر از درّه های عمیق و گردنه های بلند دسته های دهقانان مسلح در هر قدم کمینی میکشادند و ناگهان بر قشون فرانسه تاخته آذوقه و مهمات جنگی را بغارت برده و اسرا را با انواع شکنجه و عذاب و عاجز کشی هلاک میکردند. لاو (۱) مینویسد: «در طول طریق سربازان مقتول را میدیدیم بعضی نیمسوخته و بعضی منته شده و برخی بر درخت میخکوب گشته و گروهی بیک پای

(۱) - Lavaux

از اشجار بلند آویخته . در مقابل این وحشیگری و قساوت قلب قشون فرانسه هم مأمور تهدیدات سخت بود ، نویسنده فوق که سر جوقه قشون است مینویسد : « ما دستور داشتیم که از هر قریه و قلعه‌ای که تیر بروی ما خالی شود سیل خون جاری کنیم و دود آتش با فلاك رسانیم ، بر کودکان گاهواره نیز رحم نکنیم . . . شش هفته متوالی هر روز کار ما غارت و آتش زدن دهات بود . »

نمونه خونریزی و سفاکی این دوره جنگ را میتوان از محاصره شهر سارگوس دریافت ، لان سردار فرانسوی مأمور فتح شهر و پالافکس مشغول حفظ آن بود ، زنان نیز در کنار مردان بنگاهداری قلاع مشغول بودند ، چون لشکر وارد شهر شد بایستی خانه بخانه پیش رفته و در هر خانه اطاق باطاق و طبقه بطبقه را باک کنند ، چهار ماه تمام این قصابی طول کشید (نوامبر ۱۸۰۸ - فوریه ۱۸۰۹) و قریب ۴۰،۰۰۰ نفر بهلاکت رسید ، لان به ناپلئون چنین نوشته است : « این جنگی است که روح را بد هشت میافکند ، جنگی است بر ضد انسانیت ، مصافی است بر خلاف عقل و انصاف زیرا که برای تحصیل تاجی باید دمار از روزگار ملتی برآورد . »

در اوایل جنگ که قشون فرانسه در طرف شمال در مدینه -
 تسلیم
 قشون فرانسه
 در بیلن (۱)
 در جنوب آندلس شکستی فاحش خورد که نتایج آن وخیم و مشؤم شد .
 دور یوسکو (۲) بفتحی در خشان نایل شد (۴ ژوئیه ۱۸۰۸)

یکی از بهترین سرداران ناپلئون که از قهرمانان جنگ اوسترلیتز و فریدلند محسوب و بژنرال دوپون موسوم بود مأمور فتح اشبیلیه شده و شهر قرطبه را بیک حمله نسخیر کرده بود لیکن در این اثناء تمام ایالت آندلس شورید و چون دوپون قوای خود را کافی ندید فرار را اختیار کرده رو بسمت نوول کاستیل عقب نشست ، در حوالی بیلن اسپانیولی ها او را در تنگه کوهستان محصور ساختند .
 بعد از ده ساعت کشش و کوشش و مجاهدت برای فتح طریق فرار دوفوج سویس

از سپاهیان دوپون پشت دادند و دو هزار نفر از قشون او بجاك هلاك افتادند و بیش از شش هزار نفر سربازان جوان که هیچ طاقت گرمای چهل درجه و تشنگی و کرسنگی فوق العاده نداشتند باقی نماند، توپخانه از کار افتاد و دو مرتبه ژنرال دوپون جراحت یافت، چون دریافت که عنقریب متنقسی باقی نخواهد ماند امان آورد (۱۹ ژویه ۱۸۰۸) و بعد از دو روز مذاکره ورقهای بامضاء طرفین رسید. ژنرال دوپون در این موقع ضعف نفس بخارج داد و دو دسته قشونی را که تازه بمدد او رسیده بود و ابدأ در جنگ مداخله نداشتند جزء نظامیان خود قلمداد کرده و مشمول خلع سلاح قرار داد، مقرر شد که از طریق دریا اسراء فرانسوی را با اسلحه و آذوقه سالماً بجاك فرانسه برسانند و متعرض آنها نشوند ولی انقلابیون اسپانیا آنها را اسیر حربی بشمار آورده گروهی را بقادس و گروهی را بیکی از جزایر بالئار فرستادند که بیش از نصف آنها از جوع و فلاکت شربت هلاك نوشیدند.

نتایج واقعه
تسلیم سربازانی که اروپائیان در آلمان بشکست نایذیری آنان
ایمان داشتند شهرت فوق العاده گرفت و هیجانی عظیم در
اسپانیولی ها تولید کرد، چنانکه ژوزف مجبور بترك مادرید و
بیان

قشون فرانسه مجبور بعقب نشینی و تمرکز در نواحی شمالی گردید. مردم پرتغال نیز عموماً از این خبر قیام کردند، ژونو فرمانده فرانسوی با ۹۰۰۰ نفر در لیسبون محصور ۱۶۰۰۰ سپاهی انگلیسی بود که تحت فرماندهی ولسلی (۱) (که بعد ها دوک ولینگتون^(۲) شد) بجنگ مشغول بودند، پنج هفته بعد از امان آوردن دوپون ژونو نیز تسلیم شد و بموجب قرارداد سنیترا سربازان او را بجاك فرانسه معاودت دادند، پس از این مغلوبیت پرتغال از دست امپراطور خارج گشت (۳۰ و ۱۸۰۸). در تمام اروپا مغلوبین ناپلئون بهیجان آمده و بانقمام امید بستند، شوکت و ابهت امپراطور متزلزل و حفظ اروپا برای او مشکل شد، اشتین (۲) وزیر اعظم پروس به فردريك گیتوم چنین نوشت: «وقت است که با ناپلئون عهد دوستی مستحکم کنیم

(۱) - Wellesley

(۲) - Wellington

(۳) - Stein

و این معاهده را حاجب اعمال خود قرار داده و بتدارك انتقام مبادرت جوئیم و افکار انقلابی و شورش را در اقطار اروپا بسط داده بهر کس یاد بدهیم که طریق ایجاد شورش و تولید همت چیست. (۱۱ و ۱۸۰۸).

فرانسوای اوّل پادشاه اطریش بمحض شنیدن خبر تسلیم دوپون امر بتجهیز سپاه داد.

ملاقات هیدچیک از نتایج شکست و تسلیم دوپون در بیلن از نظر دقیق ناپلئون پوشیده نماند، این حادثه بکلی غیرمنتظره و ناموقع در ارفورت (۱) بود، ناپلئون مقارن این واقعه ۲۰،۰۰۰ سپاهی در کال حسن تجهیز و آمادگی در تارانت تمرکز داده و مهمات جنگی در کورفو (۲) ذخیره کرده بود و میخواست تصرف مصر را که از آمال دیرینه او بود عملی کرده و بنا بر قول وقراری که با روسیه داشت امپراطوری عثمانی را تجزیه کند. پس از این حادثه ناگوار مجبور شد که دیده از مشرق مدیترانه پوشیده و بمغرب آن دریا باز کند و مقاومت اسپانیولی ها را بشکست و اقیاد مبتدل ساخته ابهت و شوکت امپراطوری را از نو مستقر سازد، برای حصول این مقصود جنگی دراز و منظم لازم بود که شخص ناپلئون در آن بقیادت سپاه بپردازد اما اگر میخواست خود را با اسپانیا مشغول کند بایستی قبلاً از پشت سر خود ایمن شده و از دستبرد خائنانه اطریش مصون بماند، این اطمینان را ناپلئون خواست بمدد دوست خود تسار روسیه تحصیل کند و برای حسن ختام از تسار تقاضای ملاقات تن بتن و مکالمه محرمانه کرد.

ملاقات در ارفورت واقع شد (از ۲۷ سپتامبر تا ۱۴ اکتبر ۱۸۰۸) در حضور گروهی از سلاطین و امراء و شاهزادگان دو امپراطور از هم دیدار کردند و علی الظاهر قرارداد دوستی سال گذشته را که در تیلسیت واقع شد تحکیم و تثبیت نمودند و در باطن تسار رخصت یافت که فنلاند و بعضی از ولایات عثمانی را مستخر سازد و ناپلئون نیز با سودگی دست بفتح اسپانیا زده و اگر امپراطور

(۱) - Erfurt

(۲) - Corfou

اطریش اعلان جنگ بدهد از لشکر تسار روس سدّی سدید در مقابل او داشته باشد (۱۲ اکتبر ۱۸۰۸). اما ناپلئون توقع داشت که تسار روس در همان اوقات اطریش را تهدید کرده و مساعدهٔ بخلع سلاح قوای آندولت بپردازد ولی آلکساندر نپذیرفت.

خیانت تالیران نقشهٔ ناپلئون چون نقش بر آب بهم خورد زیرا همان شخص که ناپلئون او را برگزیده بود که تسار روس را با خیالات او موافق کند یعنی تالیران وزیر امور خارجه بوی خیانت ورزید، تالیران که از سیاستیون هوشمند محسوب است دوچار اشتباهی عظیم بود بگمان اینکه دول خارجه الحاق ولایات رن را بفرانسه پذیرفته و در قول خود استوار خواهند ماند، حاجت نمیدید که ولایات دیگر بفرانسه ملحق شود و اعمال نظامی ناپلئون و الحاق ولایات همجوار را بامپراطوری فرانسه عبث و مضرّ میدانست، میگفت حال که سرحدّ فرانسه مطابق آمال دیرین سیاستیون برود رن رسیده است دیگر بس است، بطریق اولی تالیران بانقشهٔ عظیم ناپلئون راجع بمشرق زمین و تجزیه امپراطوری عثمانی مخالفت داشت و میخواست هر طور باشد از اجراء این مقصود ثمانت کند، برای این منظور بایستی اطریش در کمال قوّت و با سلاح کافی باقی باشد و دولت روس هم از اجابت دعوت ناپلئون خودداری نماید یا بقول مشهور آلبر سورل «دوست جدا و دشمن برجا» باشد. تالیران ده ماه قبل از ملاقات امپراطوران در ارفورت دست بخیانت زده و از اوایل ۱۸۰۸ نقشهٔ سرّی ناپلئون را راجع بتجزیهٔ عثمانی به مترنیک سفیر اطریش نموده و اصرار کرده بود که دربار وین در جلوگیری از این مقصود بذل جهد کند، در ارفورت هم هنگامی که تصمیم قطعی دو امپراطور در شرف اتخاذ بود تالیران تسار روس را ملاقات کرده و از او درخواست که «با ناپلئون مخالفت ورزیده و اروپا را نجات بخشد» و «کاری که موجب اضطراب اطریش شود نکند» مطابق این درخواستها و ابرام های تالیران بود که تسار روس از «دندان نمودن» و تهدید کردن به اطریش خودداری کرد، اطریش و روس بعدها

شهریه هنگفتی به تالیران می‌رسانیدند.

نابلئون
در اسپانیا

آنانکه بظاهر امور قناعت میکنند ملاقات ارفورت را دلیل
نهایت وداد دوامیراطور دانستند و نابلئون هم همین ملاقات
را برای ترسانیدن اطیش کافی شمرده خود بفراغت عازم
اسپانیا شد که قائد جنگ باشد. بهترین سربازان خود را با اسپانیا برد، گارد مخصوص
و افواج مجرب قدیم را از ایالات پروس و آلمان خواست و ۱۸۰،۰۰۰ نفر بشبه
جزیره اسپانیا وارد کرد.

بعد از سه هفته جنگ نابلئون وارد مادرید شد، سه فتح در اسپانی نوزا و بورگوس و
تودلا (۱) و اورامالک شمال اسپانیا کرد، عبور قشون از کوهسار گواداراما (۲) که دیواری
سنگین است در حوالی مادرید با حمله سواران لهستانی انجام گرفت، این سواران
نیزه‌دار تازان تازان چهار توپ اسپانیولی را که در گردنه سوموزیرا (۳) استوار کرده
بودند بدست آورده راه را باز کردند (۳۰ نوامبر). در مادرید امیراطور فرمان
الغاء رسوم و عادات قدیمه را صادر کرد و اصلاحاتی در شئون اجتماعی نمود منجمله
الغاء حقوق امراء قدیم و نسخ حقوق کمرکات داخلی و رفع تفتیش مذهبی و ایجاد
مساوات و غیر ذلک، امیراطور گمان میکرد که با این اقدامات قلوب اسپانیولی
ها را بجانب برادر خود معطوف خواهد ساخت ولی هیهات!

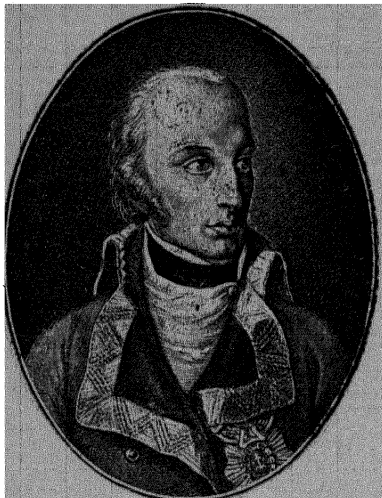
نابلئون باین کارها سرگرم بود که ناگهان خبر دسایس تالیران و فوشه وزیر
نظمیه بگوش او رسید که مقدمات قتل او را فراهم کرده و جانشین او را هم در نظر
گرفته‌اند، مقارن این احوال خبر رسید که دولت اطیش بر تجهیزات خود افزوده است
بنا بر این اقامت خود را در مادرید کوتاه کرد و عنان بجانب فرانسه تافت که از
خطر جلوگیری کند (۱۷ ژویه ۱۸۰۹).

اتحاد خامس
اطیش بعد از جنگ اوسترلیتز بآراستن سپاه پرداخت، فعالیت
آرشیدوک شارل موجب شد که در ظرف سه سال شماره قشون

(۱) - Espinosa, Burgos et Tudela

(۲) - Guadarrama

(۳) - Somosierra



آن دولت به ۴۰۰،۰۰۰ رسید که
چنین عددی در سپاه اطریش بی نظیر
بود اما ملاقات ناپلئون و
آلکساندر اول تسار روس در ارفورت
بطوریکه ناپلئون توقع داشت موجب
گردید که اطریش ترسیده دست از
ادامه تجهیزات بردارد لکن در اینوقت
تالیران با رسوم خیانت ورزید و حقیقت
گفته‌گو و ملاقات دو امیر اطور رادر
ارفورت با اطلاع پادشاه اطریش رسانید
که فریب ظاهر نخورد، باین اقدام
تالیران خود را مسئول و محرک جنگ
جدید کرد، فرانسوای اول پادشاه
اطریش باز هم تردید داشت لکن

آرشیدوک شارل اطریش (۱۷۷۱-۱۸۴۷)

مراسله ای از تسار روس باو رسید و او را اطمینان بخشید که «نسبت باستقلال و
تمامیت دولت اطریش از جانب او اقدامی نخواهد شد.»

پس بمحض دخول ناپلئون ب خاک اسپانیا فرانسوای اول مشغول لشکر آرائی
شد و عدد سپاه را بسیصد هزار مرد جنگی و دویست هزار تن ذخیره رسانید و
بادولت انگلیس هم قراردادی راجع بآذوقه و کمک خرج منعقد ساخت (۲۷ مارس
۱۸۰۹). سایر دول ناراضی مثل اسپانیا و پرتغال هم باطریش و انگلیس ملحق
شده و پنجمین اتحاد دول را تشکیل دادند.

جنگ ۱۸۰۹ مثل ۱۸۰۵ اطریشی ها بی اعلان جنگ وارد میدان شدند
و در یکروز از طرق مختلفه قدم بکارزار نهادند، آرشیدوک شارل
از راه باویر و آرشیدوک ژان از سمت ایتالیا و دوک نشین بزرگ ورشو (۱۰ آوریل

۱۸۰۹) تاختن بردند، تسار روس که بموجب قرار داد و مذاکرات ارفورت مجبور بود قشون بجنګ اطریش بکشد علی الظاهر سپاهی آراست و در باطن فرانسوای اوّل را اطمینان بخشید که قدمی بر ضرر او بر نمیدارد و ضربتی بلسکریان او وارد نمیآورد، این اطمینان بیشتر موجب پیشرفت قوای اطریش گردید.

اطریشی ها بطوری که در ۱۸۰۵ گمان میکردند ناپلئون را غافلگیر خواهند کرد در ۱۸۰۹ نیز باین امید دست بکار زدند ولی همانطور که در آنسال تیرآرزوی آنان بخطا رفت در این سال هم حسابشان غلط شد، ناپلئون دو ماه بود که از اسپانیا بفرانسه وارد شده و مشغول تهیه جنگ بود و در این مدت قلیل چهار صد هزار مرد جنگی آماده رزم کرد، قشونی که ابتداء در دسترس داشت ۷۵۰،۰۰۰ نفر بود، ۲۵۰،۰۰۰ کارد را هم از اسپانیا خواسته بآن ملحق کرد و صد هزار سرباز جدید از فرانسه گرفت که ۸۰،۰۰۰ نفر آن از مشمولین سال ۱۸۱۰ محسوب میشدند، از ایالات متّقه رن و دوک نشین بزرگ ورشو نیز ۱۰۰،۰۰۰ تن مجهز کرد، باری ناپلئون از این قشون چهار صد هزار نفری یکصد هزار را با ایتالیا روانه نمود و ۳۰۰،۰۰۰ نفر را با آلمان فرستاد، فرماندهی این قشون اخیر را خود امپراطور بعهده گرفت. مثل جنگ ۱۸۰۵ این محاربه هم در قسمت درّه دانوب بدو دوره تقسیم میشود: یکی در درّه علیای دانوب و ولایت باویر که مدت آن پنجروز و از سختترین محاربات محسوب و واقعه عمده آن جنگ اکمول است (۲۲ آوریل ۱۸۰۹)، دوره دوم وقایع شمال و مشرق وین در ولایت موراوی که از حروب مشکله و مدت آن دو ماه بود، حوادث معظمه آن نبرد عظیم اسلینک (۲۱-۲۲ مه ۱۸۰۹) و مضاف مشهور و اگرام (۵-۶ ژویه ۱۸۰۹) میباشد.

محاربه اکمول آرشیدوک شارل روز دهم آوریل از رود ین^(۱) گذشته با ۱۸۰،۰۰۰ نفر به باویر داخل شد، در این موقع هنوز قوای فرانسه کاملاً تمرکز نیافته بود، داووت با ۵۰،۰۰۰ نفر از طرف درّه من حرکت

کرده و تازه به راتیسبون در ساحل شطّ دانوب رسیده بود، ماسنا با ۶۰،۰۰۰ نفر از طریق بلفور و اولم پیش آمده و در اوکسبورگ در ساحل رود لخ (۱) اقامت داشت، ۳۵،۰۰۰ نفر قشون از اهالی باویر و وورتمبرگ در فاصله دولشکر سابق الذکر مقام کرده و هنوز از محلّ اینگوّلشتات (۲) در ساحل یمن دانوب تجاوز ننموده بودند، اگر آرشیدوک شارل فرمانده کلّ قوای اطریش قدری عجله کرده و خود را در میان این سه لشکر پراکنده ناپلئون قرار میداد نظر بتفوق عددی سپاه او میتوانست یکان یکان آن لشکرها را از میان بردارد، اما آرشیدوک شتابی نکرد و در کال تائنی روز ۱۶ آوریل از رود ایسار گذشت، روز ۱۷ ناپلئون به دوناورث (۳) در ساحل شطّ دانوب رسید و روز ۱۸ بسرداران خویش امر داد که هر چه زودتر تمرکز بیابند، دستورهای امپراطور باین دو کلمه ختم میشد: «فعالیت و سرعت».

میدان جنگ محلی بود مربع که دو ضلع آنرا رود دانوب تشکیل میداد و مساحت آن از ۲۰ الی ۴۰ کیلومتر بود.

نقشه ناپلئون این بود که از آبنسبرگ (۴) حرکت کرده و از طرف لاندشوت (۵) از ایسار اطریشی ها تجاوز نموده و خطّ آذوقه گیری و ارتباط آنها را باوین منقطع سازد و خصم را عقب رانده بزائویه شمالی مربع فوق که سمت دانوب است برساند. در این زاویه چون برای گذشتن از دانوب جز راتیسبون محلی نیست و آنجا راهم فرانسویان در دست دارند البته آرشیدوک شارل مجبور بتسلیم خواهد شد چنانکه ماک در جنگ اولم در ۱۸۰۵ اهان آورد.

جنگ پنجروز دوام یافت، روز پنجشنبه ۲۰ ناپلئون با مارشالان اطریشها را از آبنسبرگ بطرف روتن برگ ولاندشوت راندند و روز جمعه در مکان اخیر الذکر حمله سخت بردند، در میان گیر و دار ماسنا هم بکمک فرا رسید و قشون فرانسه ۷،۰۰۰ نفر از اطریشی ها را از کار انداختند و ذخیره کثیر بچنگ آورده و دشمن

(۱) - Lech (۲) - Ingolstadt (۳) - Donauwörth (۴) - Abensberg (۵) - Landshut

را از رود ایسار طرد کردند.

ناپلئون پس از خوردن جناح چپ اطریشی‌ها بسمت شمال رهسپار شد که داووت با آرشیدوک شارل مشغول جنگ بود، پس از تلاقی دو قشون امپراطور و داووت به ۷۵،۰۰۰ اطریشی ببرداری آرشیدوک در اکمول حمله برد و پس از جنگی خونین ده هزار از سپاه اطریش را بجاگ افکنده و غلبه کرد.

معدلک قوای آرشیدوک شارل هنوز چشم زخم کامل نیافته بود زیرا که دو روز قبل از جنگ اخیر داووت یک فوج پیاده نظام بی توپ را در راتیسبون گذاشته بود و این فوج پس از مقاومت بسیار تسلیم خصم شده و شهر راتیسبون را به آرشیدوک واگذاشتند، روز یکشنبه ۲۳ آوریل که روز جنگ چهارم محسوب است لان بیک حمله مجدداً راتیسبون را از اطریشی‌ها گرفت.

باری این جنگ عجیب پنجروزه که ناپلئون آنرا «جسورانه تر و عالمانه ترین جنگهای خود میخواند» تمام شد و ۶۰،۰۰۰ نفر و یکصد توپ و مقدار حیرت آوری مهمات جنگی از اطریشی‌ها گرفته شد، ابالت باویر کاملاً از وجود اعداء پاک و راه وین باز شد.

یکماه از شروع جنگ نگذشته ناپلئون بر وین تسلط یافت، اسلینگ
شهر وین در ابتداء شروع بمدافعه کرد لکن پس از گلوله باران تسلیم شد، معدلک اطریشیها این بار موفق شدند که پلهای دانوب را خراب کنند. در آن سمت دانوب آرشیدوک شارل دشت وسیع مارشفلد^(۱) را مضرب خیام خویش ساخت، در اینوقت سپاه بوهیم نیز باردوی او ملحق شده و دارای ۹۰،۰۰۰ مرد جنگی بود، ناپلئون عزم کرد که از شط گذشته و خصم را یکباره معدوم کند. محل عبور را در هفت کیلومتری پائین وین در حوالی قریه ابرسدورف^(۲) معین کردند، در محاذات این قریه جزیره‌ای است موسوم به لوبو که دوشعبه از شط دانوب آنرا احاطه نموده است یکی بعرض ۷۰۰ متر و دیگر بعرض ۱۰۰ الی

۱۲۰ متر، این شعبه بصورت خندق مژدوری است، درواقع جزیره مزبور در قسمت سفلاي دشت مارشفلد شبیه باستیانی مشرف بر اراضی است.

در حضور آرشیدوک شارل که بنظاره ایستاده بود قشون ناپلئون در ظرف دو روز (۲۱ و ۲۲ ماه) از شطّ گذشته گرفت، در این دو روز یکی از سخت ترین محاربات دوره امپراطوری بوقوع پیوست، روز ۲۱ دسته اول افواج فرانسوی از جزیره لوبو گذشته و در آنطرف رودخانه قریه اسپرن^(۱) را از طرف چپ و قریه اسلینگ را از جانب راست مستحضر ساخت، در این اثناء از کثرت ازدحام جبری که از قایق بر روی شعبه کبرای دانوب بسته بودند پاره شد و در این موقع فقط ۲۲،۰۰۰ نفر از آب گذشته بود، این عده قلیل مقارن ظهر مورد حمله ۹۰،۰۰۰ سپاه آرشیدوک و ۳۰۰ توپ لشکر اطریش شدند، لان در اسلینگ و ماسنا در اسپرن محصور گشتند، ماسنا با ۷،۰۰۰ نفر ۳۶،۰۰۰ اطریشی را جلو گرفت و در وسط میدان سواره نظام فرانسه از هر طرف هجوم خصم را دفع نمود و او را از پیشرفت مانع آمد.

شامگاهان که پل مرت یافت تا پاسی از شب قشون فرانسه از شطّ گذشته و بساحل دیگر رسید، فردا (۲۲ ماه) ناپلئون چون خود را دارای ۶۰،۰۰۰ مرد و ۱۵۰ توپ دید در ساعت چهار فرمان حمله داد، در ساعت هشت لان قلب سپاه خصم را متزلزل ساخته و فتح نزدیک بود کاملاً نصیب شود که ناگهان پل شعبه بزرگ دانوب بکلی خراب گردید زیرا که دشمن چندین آسیا را آتش زده و در مجرای شطّ افکنده و پل را باین ترتیب محترق ساخته بود، لان از مشاهده این احوال توقفی کرد و چون دریافت که قایقهای حامل ذخیره جنگی نتوانسته است از شطّ بگذرد و وسیله ای برای جنگ ندارد باز پس نشست، اطریشها از یمن و یسار فشارهای سخت آوردند که فرانسویان را بدانوب بریزند، لکن همه جا تیر مرادشان بخطا رفت، نبرد تا ساعت ۹ شب دوام داشت، در ۱۱ ساعت مدت جنگ.

قریبهٔ اسلینک ۹ مرتبه در دست طرفین محارب گردش کرد، در ساعت شش مارشال لان بضرب کلولهٔ مهلکی از پای درآمد، قریبهٔ آسپرن در دست ماسنا بود و مشارالیه در حفظ آن اعجاز میکرد، گویند در گیر و دار قتال از او پرسیدند تا کی این قریه را در برابر هجوم دشمن نگاه توانی داشت جواب داد: « دو ساعت، شش ساعت، بیست و چهار ساعت و هر قدر که برای نجات قشون فرانسه توقف در اینجا را لازم به بینیم » سواره نظام و گارد پهلوانانه کوشیدند تا اینکه تمام قشون سلامت توانست از شعبهٔ شط گذشته و بجزیرهٔ لوبو پیاده شود، ماسنا آخر کسی بود که از آب گذشت، در این دو جنگ از هر دولشکر ۴۵،۰۰۰ نفر مقتول و مجروح شدند.

اردوگاه ناپلئون قشون را در جزیرهٔ لوبو تمرکز داد و جزیره را اردوگاهی مستحکم و قلعه و خندق‌های حصین و متین ساخت، میان جزیره و ساحل بمین شط پل استوار با پایه‌های فرو رفته در قعر رود خانه ساختند و مهندسین و کارگران فرانسوی که از بولونی آمده بودند اینکار عظیم را انجام دادند، امپراطور در حین تهیهٔ استحکامات در اردوگاه مشغول فراهم آوردن قوای جدید هم بود مخصوصاً از ایتالیا.

قشون ایتالیا که ۵۰،۰۰۰ نفر بود ببرداری اوژن دوبوهارنه^(۱) نایب - السلطنه و مکدونالد در درهٔ های آلپ لشکر آرشیدوک ژان را درهم شکست، آرشیدوک مزبور را آرشیدوک شارل بعد از جنگ اکمول نزد خود خواند لکن پرنس اوژن ویرا تعاقب کرده بجانب هنگری طرد کرده در جنوب جزایر راب^(۲) سپاه او را مغلوب ساخته و خود باردوگاه جزیرهٔ لوبو آمده بحضور ناپلئون رسید، از اینقرار در اوایل ژویه ناپلئون صاحب ۱۵۰،۰۰۰ نفر و ۴۵۰ توپ بود.

چهل روز بعد از جنگ سابق الذکر ناپلئون عزم حمله بخصم را جزم نمود و از طوفان بسیار شدیدی که روز ۵ ژویه در گرفت استفاده کرده فرمان داد که توپها

(۱) - Eugène de Beauharnais

(۲) - Raab

را بسمت قریه آسپرن کشیده و آنجا را گلوله باران کنند، باین طریق خصم را فریب داده و خود در ظرف چند دقیقه چهار پل مهیا را بر شعبه کوچك دانوب افکنده و در محاذات قریه انترس دورف^(۱) از شط عبور کرد، صبح ۵ ژویه در مقابل شهر وین در دشت وسیعی که میان شط و زمین مرتفع موسوم به واگرام واقع است با آرشیدوک شارل پنجه در افکند، واگرام زمینی است که چند متر از سایر نقاط ارتفاعش بیشتر است.

این جنگ دو روز دوام یافت، روز اول را ناپلئون صرف واگرام توزیع افواج لشکر و گستردن افراد نظام کرد و سپاه را بشکل چتر یا قوس آراسته جناح چپ را در قریه آسپرن و جناح راست را در حوالی دم نوزیدل^(۲) قرار داد.

روز دوم که پنجشنبه ششم ژویه بود قشون اطریش رو بسمت جنوب و شرق گسترده شد چنانکه کوئی از طرف فرانسه میآیند، مفصل این قشون قریه واگرام بود، طول جبهه قشون مزبور به ۱۲ کیلومتر میرسید، آرشیدوک دارای ۱۴۰،۰۰۰ سپاهی و ۴۰۰ توپ بود و میخواست فرانسویان را چنان در میان دو ضلع قشون خود بفشارد که کوئی در دهانه گاز گرفتارند و نقشه او این بود که جناح راست خود را از طرف اسلینگ و آسپرن بقدری پیش ببرد که دست ناپلئون از شط دانوب بریده شود.

از طرف دیگر ناپلئون هم میخواست از جانب چپ اطریشها تجاوز کند، محض این مقصود لشکر داووت را در جلو قریه نوزیدل جای داد و لشکر آدینو^(۳) را در دنباله آن گذاشت که درست بمحاذات قریه واگرام برسند، در مرکز لشکر برنادوت^(۴) را قرار داد با افواج ساکسون، میسره سپاه را به ماسنا سپرد و در دهانه زاویه صفوف جنگی یعنی درست در وسط دو ضلع کارد و قشون ایتالیا را جای داد، توزیع قشون بترتیب فوق طوری بود که هر وقت ضعیف و وهنی در یکی

(۱) - Enzersdorf

(۲) - Neusiedel

(۳) - Oudinot

(۴) - Bernadotte

از صفوف مشاهده میشد فوراً امداد میسر بود.

جنگ در ساعت چهار صبح آغاز گشت، ساعت ۱۱ آرشیدوک گمان برد که فتح وظفر با اوست، میسرۀ قشون فرانسه عقب نشست و اطریشی ها بقریه اسپرن تقرّب جستند، در قلب سپاه هم افواج ساکسون فرار کردند، ناپلئون چون این احوال را مشاهده کرد تازان تازان ۱۰۰ قطعه توپ را بمیدان برد و چنان آتش بارانی کرد که حمله اطریشی ها خنثی شد، سپس ناپلئون ۲۰،۰۰۰ پیاده و ۴،۰۰۰ سواره نظام را بسر داری ماگدونالد بصورت مربع روانه کرد، سواره نظام اطریش باین مربع حمله آورد و خورد شد و دهات سوسن برون و آدرکلا^(۱) بدست فرانسویان افتاد، داووت هم از طرف میمنه قریۀ نوزیدل را گرفت و اُدینو بتصرف و اگر ام موقع شد.

ساعت ۴ عصر بعد از ۱۲ ساعت کشت و کوشش آرشیدوک شارل عقب نشینی اختیار کرد اما هر چند ۳۰،۰۰۰ نفر از سپاهیان او از حیّز انتفاع جنگی خارج بودند و ۱۲،۰۰۰ اسیر بدست ناپلئون افتاده بود قشون اطریش ابدأ از نظم و ترتیب نیفتاد و با کمال انتظام بسمت بوهم عقب نشست و با قشونی که سر در پی آنها داشت مقاومت میورزید.

بعد از فتح و اگر ام غلبه و پیدشرفت ناپلئون بطوری روشن بود
صلح وین که آرشیدوک شارل درخواست متار که کرد (۱۱ ژوئیه ۱۸۰۹).

صلح قطعی در بایتخت وین امضاشد (۱۴ اکتبر ۱۸۰۹). قسمتی که اطریش از هستان بدست آورده بود بعلاوه ولایت گالیسی از دست آندولت خارج و بفرمان ناپلئون تنصیف گردید، قسمتی جزء کراندوک نشین ورشو و قسمتی جزء قلمرو تسار روس شد، ولایات سالسبورگ و درۀ اعلاّی رود بنّ بباویر ملحق گردید، تریست و فریول و کارنیول و کرواسی را ناپلئون گرفته و با ایالات دالماسی و ایستری منتزعۀ از مملکت ایتالیا ملحق ساخته و هفت ایالت ایلیری را تشکیل داده مستقیماً جزء امپراطوری خود نمود.

(۱) - Sassenbrunn et Aderklaa

خلاصه فرانسوای اول پادشاه اطریش جمعاً يك ششم جمعیت اطریش را که عبارت از چهار میلیون نفر باشد از دست داد.

صفات مختصه لشکر کشی ۱۸۰۹ آخرین مصافی بود که ناپلئون بر اعداء خود غالب آمد؛ با سایر محاربات او تفاوتهای اصلی و اساسی محاربات ۱۸۰۹ داشت زیرا که ناپلئون بزحمت موفق بفتح شد. سپاهیان خصم نهضت ها بایرداری و استقامت جدیدی که در سالف ایام سابقه نداشت

نشان دادند چه حس وطن پرستی هم در قشون و هم در افراد رعیت ظاهر شده بود، قبل از شروع جنگ یکی از مأمورین فرانسه از وین چنین اطلاع داد: «در ۱۸۰۵ جنگ با دولت بود نه با قشون و نه با ملت، در ۱۸۰۹ هم دولت طالب جنگ است هم قشون و هم ملت.» ناپلئون چون بوین رسید برآی العین این احوال را مشاهده کرد و کار سختگیری مردم نسبت بقشون فرانسه و اظهار لجاج و خصومت بجائی رسید که امپراطور اجباراً احکام سختی برای حفظ نظامیان از تطاول اهالی مغلوب اطریش صادر فرمود.

در تیرول مثلاً شخصی می فروش آندراس هوفر^(۱) نام بانک مخالفت برداشت و کوهستانیهاییکه بعد از ۱۸۰۵ بفرمان امپراطور رعیت باویر شده و رضایت نداشتند با او همدستان شده پادشاه سابق خود یعنی امپراطور اطریش را خواستار کشتند. این شورش چند ماه دوام یافت، شورشیان تیرول قشون امپراطور را شکسته و فوجی از ساکسونها را درهم نوردیدند و کار بجائی رسید که ناپلئون یکی از بهترین سرداران خود را که مارشال نی باشد بآنجا فرستاد و مبلغی گزاف وعده داد که هر کس سر هوفر را بیاورد بدهد، عاقبت هوفر گرفتار و تیرباران شد (فوریه ۱۸۱۰). بعلاوه خود دولت اطریش هم حس ملی مردم را بهمیجان آورد و این امر نازه ای بود، و قتیکه سیاه آرشیدوک شارل وارد باویر شد آرشیدوک اعلان کرد که «این لشکر منجی آلمان و رها کننده ملت از چنگال ظالم غدار است» در شمال آلمان

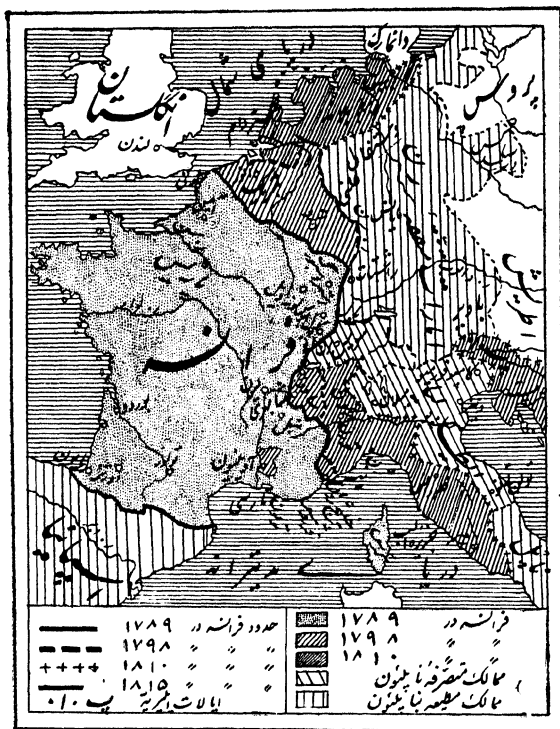
(۱) - Andrés Hofer

هم دو نهضت نظامی حکایت میکرد که هیجانهای موجود است، ده هزار نفر بسرداری یکی از صاحبمنصبان پروس شیل نام دو ماه تمام حکومت وستفالی را از مهاجمات خود بتنگ آورده بود، از این قبیل شورشا در اغلب نقاط رخ میداد.

دو روز قبل از امضاء عهدنامه وین یکنفر محصل ساکسون فردریک اشتاب^(۱) نام در موقع سان سپاه در صدد برآمد که ناپلئون را خنجر بزند، پس از گرفتاری اقرار کرد که عقیده راسخه او این بوده است که با کشتن ناپلئون خدمتی شایان تقدیر بمملکت خود و بتمام اروپا کرده است و چون ناپلئون شخصاً از او سؤالاتی کرد در جواب گفت: «قتل شما جنایت نیست، ادای تکلیف است» امپراطور پرسید: «اگر ترا بیخشم از من ممنون خواهی شد؟» جوابداد: «باز هم از کشتن شما خودداری نخواهم کرد.» این نظیر احوال روحی مردم اسپانیا بود و نشانه بیداری حس ملی آلمان بشمار میآید.

کمال ترقی صلح وین نهایت ترقی و تعالی ناپلئون است، پس از این تاریخ تا دو سال هالک الزقاب مغرب و مرکز اروپا بود، امپراطوری فرانسه از روم به هامبورگ کشیده شد و یک ثلث از خاک ایتالیا و تمام فرانسه و قسمتی از سویس ولو کسامبورگ و بلژیک و هلاند و ولایات پروس مجاور شطرن و ممالک آلمانی در سواحل دریای شمال تا خط سیر رود الب که مجموع آن به ۱۳۰ ایالت منقسم گردید جزء امپراطوری فرانسه محسوب میشد، در ماوراء بحر آدریاتیک نیز هفت ایالت ایلیری مستقیماً در قلمرو امپراطوری واقع بودند، ناپلئون پادشاه ایتالیا - سرپرست ولایات متفقہ سویس - حامی ایالات متحدہ رن بود و بسلاطین این ایالات تاج بخشی میکرد، برادر خود ژوزف را پادشاه اسپانیا و برادر دیگرش ژرژم را پادشاه وستفالی و شوهر خواهر خود مورارا پادشاه ناپل کرد، مستقیماً یا بواسطه سلاطین دست نشاندۀ خود بر ۷۰ میلیون مردم حکومت میراند و این عدد درست نصف جمعیت آنوقت اروپا بود، دوستان و مستخدمینی

که طوعاً و کرهاً خود را باو بسته بودند از این قرارند : تسار روس، امپراطور اطریش، شاه پروس، پادشاه دانمارک. دولت سوئد. این دولت تا دیر زمانی بدوستی انگلستان باقی بود ولی او نیز از قرق بری صدمات بسیار دید و چون سلسله سلاطین



نقشه امپراطوری فرانسه در سنه ۱۸۱۰

آن دولت نزدیک بانقراض بود ناچار سوئدیها یکی از سرداران فرانسوی موسوم به مارشال برنادوت را بولیعهدی اختیار نمودند (ژانویه - او ۱۸۱۰).

در مقابل او امر ناپلئون هر سری باطاعت خم میشد حتی خانواده خود خواه متعصب اطریش هم طوق بندگی ویرا بکردن نهاد، ناپلئون از نقطه نظر سیاسی برای حفظ نسل و ابقای امپراطوری در خانواده خود امپراطریس ژوزفین زن خود را که از او اولادی نداشت طلاق داد (۶ دسامبر ۱۸۰۹) و دختر فرانسوای اوّل موسوم به ماری لویز را خواستگاری کرد، در عروسی این شاهزاده خانم که در

کلیسای نوتردام پاریس اتفاق افتاد (اوّل آوریل ۱۸۱۰) پنج ملکه دامن قبا و بالاپوش امپراطریس را در دست داشتند، از این ازدواج پسری بوجود آمد که ویرا پادشاه روم لقب دادند (۲۰ مارس ۱۸۱۱).

ناپلئون فقط يك دشمن غير مغلوب داشت و آن انگلیس بود، لیکن بسبب طول مدت او نیز نزدیک باضمحلال بود، هر سال مبلغ خطیری کسر بودجه داشت، ربح قروض او سالیانه به ۶۰۰ میلیون بالغ میشد و نتایج قرق بّری نیز بنا بر یدش بینی ناپلئون محصول میپیدوست، انبارها و مخازن تجارتی لندن از محصول مستعمرات لبریز بود، اما نمیتوانستند از اروپا غله بخرند و نظر بتکثیر سکنه انگلستان ارزاق محلی هم کفایت نمیکرد، در آخر سال ۱۸۱۱ بنا بر قول آلبر سورل مورخ: «مردم انگلستان از فرونی ادویه و محصول مستعمرات خفه شده و از کمی نان بجان آمده بودند.» عمله ها و کارگران که غذای کافی بدست نمیآوردند و مثل ایام قحطی بآنها جیره میدادند در اغلب نقاط سر بطغیان برداشته بودند، پارلمان انگلیس مجبور شد که مبالغ هنگفتی بنام قرض و امداد بتجّار و اصحاب حرف و صنایع بدهد تا بکلی از دست نروند، همه چیز دلالت داشت بر اینکه ناپلئون بفتح تام و غلبه مالا کلام نایل آمده و بمقصود و آرزوی خویش رسیده است.



فصل هیجدهم

انجام امپراطوری

اصلاحات پروس - لشکرکشی بروسیه - اتحاد عام

هجوم نخستین - دوره تجدید سلطنت - صد روز - واترلو

معاهدات پاریس و وین - تغییرات ارضی در ممالک اروپا

علل انحطاط جلال و طمطراق قدرت ناپلئون ظاهری بود و در باطن اتقان و استحکامی نداشت، برای تخریب آن اساس بزرگ دو سال بیشتر وقت صرف نشد، امپراطوری عظیم فرانسه بنیانش بر زور و بقایش بازور بود، ملی که آن امپراطوری را تشکیل میدادند مثل فرانسوی و بلژیکی و هلندی و آلمانی و ایتالیائی هیچ ارتباط طبیعی و نجاس ملی با هم نداشتند و یکسان در نفع و ضرر شریک نمیشدند مثلاً قرق بڑی انگلستان بحال فرانسویان و آلمانیان ساحل زن فایده بخشید و برای اهل هامبورگ و مردم هلند خسارت بار آورد، فرانسویان در تمام مدت لشکرکشی های سخت شکیبائی پیشه کرده و تحمل سربازگیری و مالیات میکردند و دلخوش و مغرور بودند که فتوحات نمایان امپراطورشان موجب شهرت و سرافرازی آنان است لکن مردم سایر ممالك ملحقه بفرانسه که از سرچشمه این غرور ملی سیراب نمیشدند تحمل بارهای گران برایشان دشوار بود، پس وفا داری و دوستی این ملل نسبت بامپراطور تا زمانی بود که زور در دست و تاج اقبال بر سر داشت و چون وهنی رسید محو شد مثلاً مردم ایالات متفقہ رن که دائماً بمال و مرد ناپلئون را یاری میکردند در مقابل از فتوحات امپراطوری چیزی که جبران خسارات را بکند حاصل نمیدادند.

اما متحدین امپراطور مثل روس و اطریش و پروس همه از بیم دم از اتحاد میزدند و اندیشه آنها جز بجانب انتقام و کینه کشی تو جبهی نداشت و هر یک بطریقی

اصلاحات پروس

پروس بعد از در هیچ جا تهیه وسایل کینه خواهی از پروس شدیدتر نبود، بعد از عهد نامه تیل سیت دو حزب در پروس تشکیل شد، گروهی تیل سیت سر تسلیم فرود آورده و جمعی در پی جبران شکست دامن بکمر

زدند، دسته اول بر آن بود که راه چاره مسدود است جزا قیاد او امر غالب و حفظ بقیه السیف پروس و تبعیت از سیاست و فرمان و دستور امپراطور راه امیدی باقی نیست، دسته دوم که بوطنخواه موسوم بود میگفت که شکست وقتی قطعی است که انسان از خود بگذرد و باب چاره جوئی را مسدود پندارد و الا بازگشت بسعادت و تعالی ممکن است، فقط باید شخص خود را مهیا و مستعد و لایق کند تا شاهباز سعادت بر سرش نشیند و این منظور بانجدید حیات پروس متلازم است، چون ملکه لویز طرفدار این سیاست بود فرقه وطنخواه نفوذ یافت لکن بیمانع و مخالف نبود، فردریک گیدوم بنا بر فطرت خویش همواره از عقیده ای بعقیده ای منتقل میشد و بر رائی ثبات نمیورزید و وطنخواهان کراراً برای مصمم کردن شاه مجبور بودند آنچه فرقه تسلیم و اطاعت رشته است پنبه کنند و مشقات بسیار تحمل نمایند.

و وطنخواهان مطلبی که قابل ذکر و توجه است این است که رؤساء حزب وطنخواه هیچیک بروسی نژاد نبودند و هر يك را که بنگریم از خارج تابعیت پروس را پذیرفته بودند، مثلاً هاردن برگ و شارن هورست (۱) از مردم هانور محسوب میشدند و اشتین اهل ناسو (۲) بود و گنیزنو (۳) از ساکس میآمد و بلوخر از مردم مکلم بورگ (۴) و شون (۵) از اهالی لیتوانی بود، چون دولت پروس خا صه بعد از عهد فردریک ثانی قویترین دولت پرستان اروپا بود از هر جانب

(۱) - Hardenberg et Scharnhorst (۲) - Nassau (۳) - Gneisenau (۴) - Mecklenbourg

(۵) - Schön

مردمان نیرومند و فعال که مذهب پرستان داشتند بآنجا روی مینهادند چنانکه کاتولیک ها دولت اطیش را ملاذ و ملجاء خود میشناختند ، هنگامی که ناپلئون سرناسر آلمان را باطاعت فرانسویان آورد پرستانهای آلمان روی نیاز بدولت پروس آوردند که اگرچه مغلوب و متلاشی بود لیکن باز صورت استقلال داشت و مرکز امیدواری وطنخواهان آلمانی محسوب میشد و پناهندگان مزبور باندیشه اینکه روزی پروس پیشقدم شده و ملت آلمان را از زنجیر فرانسویان آزاد کند در ترقی و تعالی آن مملکت بجان میکوشیدند .

طرز تجدید حیات پروس
 وطنخواهان آلمانی طریق منحصر بفرد کینه خواهی را تجدید حیات پروس و تغییر کامل اوضاع آن مملکت دانسته دست باصلاحاتی زدند که بشئون اجتماعی و دولتی و اداری و مالی و لشکری علاقه تام داشت و روی همرفته انقلابی تولید کردند که اگرچه بتقلید افکار انقلابی فرانسویان بود لیکن اصولاً و اساساً باشورش فرانسه تفاوت و اختلاف داشت . وطنخواهان و مصلحین شئون نظامی پروس دریافتند که انقلاب کبیر فرانسه با اعلان مساوات « تمام قوای ملت را بیدار کرده و تمام نیروی مردم آنجا را بکار انداخته است » و فرانسه را واجد اسلحه جنگی کرده است که تا آنزمان نظیرش دیده نشده بود ، این قول کنیزنو از مصلحین پروس است .

وطنخواهان از این فکر نتیجه گرفتند که برای دفع قوای فرانسه بایستی درملت پروس و آلمان همان احساسات و هیجاناتی را که موجد تفوق فرانسه است ایجاد کرد و با سلاح خودشان بدفعشان پرداخت ، پس تجدید حیات پروس بتقلید فرانسه بود ، اما فقط بهمین اعتبار ایقاز احساسات نه به اعتبار دیگر .

حال مابه التفاوت انقلاب دوم ملت را باید دید : اولاً منشاء تجدید پروس شاه بود نه ملت و این انقلاب نه محض نشر عدالت و بهبودی حال رعیت بود بلکه مثل اصلاحات سلاطین مستبدۀ منوره قرن هیجدهم برای تکثیر عواید سلطنت و افزایش نیروی دولت بود ، بعلاوه این اصلاحات همه موقت و آبی بود و هیچیک

تا پایان زفت، اغلب آنها از تصور بعمل نیامد و بعضی هم عمداً ملغی شد و بمحض رفع خطر فرانسه در ۱۸۱۵ از قوّت افتاد.

اصلاح اجتماعی مهمترین اصلاحات در اجتماع و در قشون شد، در اصلاح اجتماعی دودرجه باید اعتبار کرد: نخست بارون دو اشتین در سنه ۱۸۰۷ شروع کرد و عاقبت چهار سال بعد در ۱۸۱۱ بدست هاردن، برگ وزیر اعظم بختام انجامید.

پروس مملکتی بود و اجد طبقات ممتازه در جامعه پروس سه طبقه دیده میشد: نجباء، متوسّطین و توانگران و دهاقین. تفاوت این طبقات با طبقات ممتازه فرانسه قبل از ۱۷۸۹ این بود که در فرانسه باصرف مبلغی ممکن بود از طبقه ادنی باعلی تر قیافت، ولی در پروس امکان نداشت. اراضی تمام در دست نجباء بود و کسی جز آنان مالک ملک نمیتوانست شد، طبقه متوسّطه ناچار در شهرها متمرکز شده و اصناف معینّه تشکیل داده امرار حیات میکرد، اما دهقانان رعیت و (SERF) بودند و بیگاری و خدمت شخصی را تن در میدادند.

در تاریخ ۹ اکتبر ۱۸۰۷ اشتین فرمانی صادر کرد که بموجب آن خرید و فروش املاک آزاد شد و نجبا حق فروش و دهقانان رخصت خرید و نگاهداری یافتند، این فرمان رعیت را از خدمات شخصی معاف کرد، اما حق سخره و بیگار را کماکان باقی گذاشت و مسئله اساسی دیگر را که مالکیت دهقان در اراضی مسکونه خود باشد متعرض نشد.

ظاهراً اشتین میخواست بعد ها این مسئله را هم تنظیم کند لکن چنانکه دیدیم (۱) تسلیم عده ای از قشون فرانسه در اسپانیا موجب شد که بمغلوبیت ناپلئون امیدوار شده و چندان ضرورتی در تکمیل اصلاحات پروس ندید، در ماه او ۱۸۰۸ مکتوبی از اشتین بدست پلیس امپراطور افتاد که حکایت از سوء نیت و امیدواری او بشکست ناپلئون میکرد، امپراطور امر داد که او را از زمامداری پروس معزول و

(۱) - صفحه ۶۲۲ * تسلیم قشون فرانسه در بیلن * رجوع شود



جانشین او بارون هاردن. برگ
اصلاحات را تعقیب کرد و دستور-
العمل جدیدی نشر داد (سپتامبر
۱۸۱۱) که بموجب آن بکلی
دهقانان از پرداخت حقوق قدیمه
و مالیاتهای امراء و اربابان معاف
و مالک و وارث دوئل اراضی
مزروعه خود شدند، این دستور
هم نجباء و هم رعیت را رنجانید
اما نجباء برای اینکه از مالیاتها
و عوارض مأخوذه سنواتی محروم
شدند و اما دهقانان محض

اشتین وزیر اعظم پروس
(۱۷۵۷ - ۱۸۳۱)

اینکه متوقع بودند تمام اراضی مزروعی ملک آنها بشود نه دوئل. باینجهت کاملاً
دستور فوق اجراء نشد و در ۱۸۱۶ که خطر ناپلئون دفع گردید دستور العمل هم
ملغی گردید و بعد از سی و پنجسال دیگر در ۱۸۵۰ عاقبت دهقانان پروس از
هر قیدی آزاد شدند، از همین مطلب میتوان بخوبی دریافت که اصلاحات پروس
چقدر موقت و بمقتضای ضرورت زمان بوده است.

اصلاحات
اشکری
اصلاحات نظامی بیشتر نتیجه مساعی شارن هورست بود،
مشارک الیه از مردم هانور و فرزند یکی از دهاقین ساکسون
بود، چندی در توپخانه هانور سمت صاحبمنصبی داشت، سپس
در ۱۸۰۱ بخدمت پروس رفت و تعلیمات نظامی ولیعهد پروس را عهده دار شد و در

۱۸۰۷ با نهایت شجاعت ادای وظیفه نمود، قبل از جنگ - بنا مدتی در علل فتوحات فرانسه تأمل کرد و بدین نتیجه رسید که: « با گروه دهاقینی که نجباء جبراً بمیدان میرانند نمیتوان بفتح و نصرت امید بست، چه دهقانی که در خطر با مالک خود شریک است، اما از نعمت و پاداش خدمت محروم است از جانبازی دریغ دارد. »

پس بایستی در قشون پروس با اصلاحاتی دست زد و مطابق اصلاحات اجتماعی قشون را هم حیات جدید بخشید، اشتین اورا مأمور اجرای منویات خود کرد و یکی از صاحبمنصبان باویری گنیزنو نیز با او معاونت نمود، لیکن کاملاً موفق بانجام مقصود خود نشد و بیش از هر اصلاحی از طرف حزب مخالف نسبت باصلاحات لشکری مخالفت ابراز گردید.

شارن هورست میخواست قشون وملت را متحد سازد و خدمت نظام اجباری را که ۷۰ سال قبل یکی از پادشاهان پروس موسوم به شاه سلحشور پیش بینی کرده و بعمل نگذاشته بود معمول دارد (۱)، پیشنهاد شارن هورست در سنه ۱۸۰۸ موجب هیجان و اعتراض عام شد زیرا که حرفه نظامی بواسطه سوء مقصود و سوء جریان امور از حرف پست و دانی شده و کسی راضی بآن نبود.

یکی از مورخین آلمان موسوم به نی بوهر (۲) گفته است: « تمام عالم را نظامی کردن مخالف اصول تمدن و نتیجه فکر یک صاحبمنصب بی تربیت است » پادشاه پروس هم پیشنهاد را رد کرد.

پس شارن هورست اجباراً باصلاحات کوچکتر اکتفاء کرد، معذک بمشکلات عدید مصادف شد، آن اصلاحات از اینقرار است: تخفیف خشونت نظامی، حذف سیاست بدنی، الغاء چربکی، طرز جدید تعیین صاحبمنصبان یعنی انتخاب صاحبمنصبان از طبقات نجباء و متوسّطین، ایجاد آکادمی نظامی و غیر ذلك.

شارن هورست میکوشید که حتی الامکان بر عده سپاهیان کروم پرها (۳) بیفزاید چه ناپلئون از راه احتیاط قشون پروس را بسیار ضعیف

(۱) - بصفحه ۱۱۸ « لشکر پروس » و صفحات ۱۱۹-۱۲۰ رجوع شود

(۲) - Niebuhr

(۳) - Krumpers

و محدود ساخته بود، بموجب قرار داد منضم بعهد نامه تیل سیت تخلیه ولایات پروس از قشون فرانسه منوط بتأدیه کامل غرامت جنگ بود و از آنجائیکه مبلغ کل غرامات را معین نکرده بودند ناپلئون از ابهام عبارت قرار داد استفاده کرده محض تنبیه فردریک گیوم و انتقام دو روئی و خیانت او بنای سختگیری گذاشت و از مملکت پروس در ظرف یکسال مبالغ و مقادیر هنگفت از نقد و جنس گرفت، اداره ولایتی را که قشون در آنجا مقام داشت بمأمورین فرانسوی وا گذاشت و مستخدمین پروس را از ارتباط باپادشاه و دولت پروس منع کرد، مالیات را مستقیماً وصول نمود و ببهانه های مختلف مقادیر گزاف از محصولات جنسی جمع کرد، بنابر قول خود ناپلئون در این مدت بیش از یک میلیارد از پروس فایده برد، کار سختگیری فرانسویان بجائی رسید که در بعضی نقاط از بیست رأس احشام یکی بیش باقی نماند و آتش قحط و غلا اشتعال یافت. ژنرال کلارک^(۱) حاکم برلن به ناپلئون چنین مینویسد: «بدون اینکه بخواهم نسبت باحوال این سامان اظهار غصه و ابراز ترحمی بکنم عرض مینمایم که بدبختی بدرجه ای است که خودکشی هرروز بیشتر میشود مخصوصاً در طبقات متوسط جامعه بدرجه دهشتناکی رسیده است» همین فشار و تضییق بود که حس وطنخواهی پروس و خصومت با فرانسه را تهییج کرد نه جنگها و شکستها، هنگامیکه جنگ اسپانیا ناپلئون را مجبور بعودت دادن قشون از آلمان نمود این تضییقات هم خاتمه پذیرفت. قراردادی هم در اوایل سپتامبر ۱۸۰۸ در پاریس بامضاء رسید که بموجب یکی از مواد آن دولت پروس تاده سال ممنوع شده بیش از ۴۲۰۰۰ سپاهی در ایام صلح داشته باشد.

اما شارن هورست عبارت را بطور دیگر تعبیر کرد: در هر دسته قشون پنج شش نفر از اهالی بلوکات را وارد کرده و مجبور بآموختن اصول حرکات نظامی ساخت چنانکه بعد از یکماه از مسائل اصلی نظام مستحضر شدند، سپس آنانرا بولایت فرستاده و پنج شش نفر دیگر بجای آنها داخل قشون میکردند، باین ترتیب یک

باتا یون قشون که ظاهراً بیش از ۵۵۰ نفر زیر بیرق نداشت در ظرف سه سال ۲،۵۰۰ نفر مرد جنگی را آماده کرده بود. این طرز تربیت نظام را کرومیر گفته‌اند و کلاً کرومیر اصلاً بمعنی اسب یدکی است که در هر اسکادران قشونی نگاه میدارند. در نتیجه دولت پروس در ۱۸۱۵ موفق شد که ۳۵۰،۰۰۰ مرد رزم آزموده وارد میدان کند و ناپلئون را متحیر سازد.

دارالعلوم برلن علاوه بر اصلاحات اجتماعی و نظامی تغییرات عمده هم در وضع حکومت دادند و بجای وزراء منفرد هیئتی از وزراء برقرار ساختند، در امور مالی هم اصلاحاتی بعمل آمد، اخذ رسوم مشروبات که بشهرها انحصار داشت در دهات هم معمول گردید، بلدیه راهم توسعه داده دارای اختیارات بسیار کردند.

در ۱۸۱۰ بنا بر پیشنهاد گیوم دو هوم بولت^(۱) دارالعلومی در برلن تأسیس یافت تا بقول فردریش گیوم « دولت پروس آنچه را از قوای مادی خود کم کرده است بوسیله تکثیر قوای معنوی جبران نماید » این تأسیسات علمی منحصر به پروس نبود، بنا بر پیشنهاد هوم بولت « چون مملکت آلمان نیمی در زیر سم ستوران خصم خراب شده و نیمی در زیر چنگال دشمن هنوز باقی است پس این دارالعلوم را باید مأمن و مخزن علوم تمام آلمان قرار داد. » بواسطه ایجاد این دارالعلوم شهر برلن مرکز معارف و علوم شد و مهیا گشت که بعد ها پایتخت آلمان باشد، لکن در ابتداء دارالعلوم مرکز تهییج احساسات وطنی بود، معلمین بر خلاف اصول رایج در میان مردم پروس که تسلیم و رضا را پیشه خود ساخته سر اطاعت فرود می‌آوردند بر آن شدند که حس وطن پرستی و بغض دشمنان خارجی را در دلها بیدار کرده و مردم را بر احوال وطن که قطعه قطعه و خراب شده است متأسر سازند، شارن هورست از یکطرف به تجدید حیات قشون مشغول بود و دارالعلوم از طرف دیگر باحیاء همت و تزریق جان تازه‌ای در طبقات متوسطه پروس اشتغال داشت، کار بجائی کشید

(۱) - Guillaume de Humboldt

که در ۱۸۱۳ که زلزله در ارکان امپراطوری فرانسه افتاد پرسی ها کاملاً مهیای تخریب آن اساس بودند و در انهدام امپراطوری پیشقدم گشتند.

II

لشکرکشی به روسیه

قطع رشته اتحاد
میان
فرانسه و روس
دو سال طول نکشید که بعثت پیش آمدن سه جنگ مشموم دولت امپراطوری ناپلئون زیر وزبر شد و خود اونیز از اربکه سلطنت بزیر افتاد. نخستین علت این واقعه هولناک لشکرکشی بروسیه بود که از دیر زمانی تسار روس مقدمات آن را فراهم کرده و مسئول شروع آن شناخته میشود.

آلکساندر تسار روسیه بهمان سرعتی که در ۱۸۰۷ دوستی ناپلئون را پذیرفت در سنه ۱۸۱۰ بهمان شتاب از وی روی برگردانید، علل قطع رشته اتحاد از اینقرار است: خصوصت نجباء روس با فرانسه و خساراتی که در نتیجه قرق بری بطبقه نجباء روس وارد میشد و مخصوصاً اخلاق و حس جاه طلبی آلکساندر.

بعد از قرارداد نیل سیت نجباء روس کینه فرانسویان را در دل گرفتند چه طبقه مزبور بارعایای خود مثل غلام رفتار میکردند و آزادی فرانسه را که نتیجه انقلاب کبیر بود دوست نداشتند، محرک دسته ای که مخالف با اتحاد فرانسه محسوب میشدند مادر آلکساندر یعنی امپراطریس ماری بود. نخستین سفیری که ناپلئون بسن پترزبورگ فرستاد و موسوم به ساواری^(۱) بود خانه نیافت که در آن منزل کند زیرا که مالکین در اجاره دادن عمارات خود مضایقه میکردند، در کلیساها مردم علناً بفرانسویان نفرین میفرستادند و بعض اشخاص میخواستند آلکساندر را بجرم اتحاد با فرانسویان بقتل برسانند، کم کم این ابراز خصوصت متروک شد ولی بکلی از میان نرفت و هنگامی که قرق بری در مملکت روسیه هم بموقع اجراء گذاشته شد کینه و عداوت مردم رو با افزایش نهاد زیرا که در نتیجه این منع تجارنی امتعه و محصولات روسیه مثل

(۱) - Savary

گندم و شاهدانه و غیره که بازاریش در آنکستان بود بفروش نرفت و فواید عمده‌ای که بنجباء روسیه میرسید مقطوع شد.

آلکساندر
علت عمده قطع روابط اخلاق و جاه طلبی مفرط شخص تسار بود. یکی از ندما و محارم آلکساندر موسوم به پرنس سزار توریسکی^(۱) او را چنین وصف میکند «مردی صاحب روح متلون است» مقصودش این بود که افکار آلکساندر ثباتی نداشت، سهولت از صورتی بصورت دیگر انتقال میدیافت، آنچه امروز او را مشغوف میداشت فردا ویرا بخصومت میکشاند و آنچه روز قبل او را ناپسند میآمد روز دیگر مورد توجه او قرار میگرفت.

لکن حقیقت امر این بود که تلون مزاج و بی ثباتی آلکساندر مثل تمام نژاد اسلاو ظاهری بود، افراد این ملت در ظاهر احساسات و تلون و سهولت تغییری ابراز میدارند اما در باطن کاملاً متوجه بمنافع خود بوده و فرصت استفاده را از دست نمیدهند، آلکساندر در آغاز کار خود را شیفته و حیران اعمال درخشان ناپلئون و نمود کرد و بشتاب و حرارت بسیار خود را در آغوش اتحاد وی افکند زیرا که از ناپلئون انتظار منافع عمده داشت و فایده هم برد، بعد از عهدنامه نیل سیت مملکت فنلاند را از سوئد گرفت و پس از ملاقات ارفورت اجازه یافت که ولایات مولداوی و والاشی را از عثمانی منتزع ساخته و حدود مملکت روس را برود دانوب برساند و بعد از فتح وین با اینکه مساعدت شایانی بناپلئون نکرده بود قسمتی از اراضی لهستان نصیب او شد اما حرص او بهمین مقدار اکتفا نمیکرد میخواست که از سمت جنوب اسلامبول را و از جانب مغرب و رشورا بدست آورد و کاملاً امپراطوری عثمانی را تجزیه کرده بمیل و نفع خود دولت لهستان را از نو تشکیل بدهد اما ناپلئون در ۱۸۰۹ صریحاً با این خیالات مخالفت ورزید و روسها را از تصرف اسلامبول منع نمود و در لهستان هم دوک نشین بزرگ و رشو را تشکیل داد که روسها کاملاً از آن مملکت دندان طمع نکنند، از این تاریخ آلکساندر دشمنی ناپلئون را کمر بست

(۱) - Czartoryski

ولی در ظاهر رشته اتحاد را میجنبانید و بقول خودش « ناپلئون را در زیر بار تعارفات و الفاظ محبت آمیز خسته و فرسوده میساخت. » سابقاً گفتیم (۱) که چگونه بعد از ملاقات در ارفورت و در آغاز جنگ و اگر ام الکساندر به ناپلئون خیانت ورزید، قشون روس که بمدد فرانسویان آمد دو دفعه با اطریش جنگ کرد لکن در سخت ترین مصافها فقط دو مجروح و دو مقتول در میدان دیده شد.

از اواسط سال ۱۸۱۰ الکساندر بتهیه جنگ مشغول گردید
قطع روابط و با انگلستان عقد دوستی بست و امیدوار بود که در ۱۸۱۱ به لهستان غفله هجوم آورده و ناپلئون را غافلگیر کند. پس در آخر ۱۸۱۰ (۳۱ دسامبر) علناً ابراز خصومت کرد و بعضی از بنادر روسیه را بروی تجارت انگلستان کشوده و ورود مال التجاره فرانسه را از قبیل مفرغ و چینی آلات و ابریشم و شراب و غیره بحدّ روسیه منع کرد، اتفاقاً در این اوقات صنایع فرانسه هم دوچار بحران عظیم بود (۲)، کارگران شمال فرانسه تعطیل کرده و نیمی از صنایع و حرف شهر لیون دوچار وقفه گردیده بود. در این حین مردم لهستان که با وجود اظهار محبت الکساندر و وعده تجدید استقلال آن مملکت که تسار میداد از روسها بیمناک بودند ناپلئون را مستحضر ساختند که تسار باطناً در خیال تصرف دوک نشین بزرگ ورشو است، ناپلئون بشتاب تمام لشکر لهستانی را براه انداخت و سپاهی از فرانسه بسرداری داووت روانه کرد که حافظ سرحدات لهستان باشند، این اقدام موجب شد که الکساندر قدری دست نگاهدارد.

در این اثناء ناپلئون برای اینکه کاملاً فرق بتری را اجراء کند بلاد هانسه - آتیک (۳) مثل بریم (۴) و هامبورگ و غیره را اشغال کرد و دوک نشین بزرگ الدنبرگ (۵) را که ملک شوهر خواهر الکساندر بود در ۱۸ فوریه ۱۸۱۱ بتصرف آورد و این پیش آمد بیشتر موجب عداوت دو امپراطور شد.

(۱) - صفحه ۶۲۸ رجوع شود (۲) - صفحه ۵۶۶ « ناخرسندی عمومی » و صفحه ۵۶۸

« امور عام المنفعه » رجوع شود

(۳) - Hanséatiques

(۴) - Brème

(۵) - Oldenbourg

معذلك يكسال مذا كره طول كشيد، ناپلئون حاضر شد كه خسارت وارده به دوك-
 الدنبورگ را جبران كند، اما تسار عمداً كار را خاتمه نديداد كه بتفصيل تمام
 تجهيزات قشون را بكمال رساند و اتفاقاً هر قدر برعده لشكر ميفزود مشكلات
 او در تهيه و تدارك مهمات جنگ افزوني ميفافت، عاقبت در اواخر آوريل ۱۸۱۲
 كه آلکساندر خود را آماده کارزار يافت اولتيماتومی به ناپلئون فرستاد، در اينوقت
 ناپلئون مطلع شد كه يکی از صاحبمنصبان آلکساندر كه از ۱۸۱۰ ببعده بعنوان
 اظهار محبت و يگانگی در دربار فرانسه ميزيسته شغل جاسوسی دارد و بدستيابی
 يکی از خائنين اسناد چندی از وزارت جنگ بدست آورده و بر اوضاع لشكر و
 مقدار مهمات سپاه ناپلئون دقيقاً اطلاع يافته است، باری جنگ در ۲۲ ژون
 ۱۸۱۲ اعلان شد.

اتحاد سادس در اينجنگ انگليسها وسويديها با تسار روس همدست شدند،
 برنادوت باميد اينكه تسار روس مملكت نوروژ را باو خواهد
 داد در اين جنگ با او همراهی كرد، امپراطور اتریش و پادشاه پروس با ناپلئون
 متحد بودند، لکن فرانسوای اول درنهان با آلکساندر عقد دوستی محكم کرده و وعده
 داده بود كه از حال سكون خارج نخواهد شد و حمله ای نخواهد برد. فردريك گيوم
 هم تسار روس را بهمين طريق مطمئن ساخته و گفت: « بجان و دل دوستی و اتحاد
 را بپايان خواهم برد. »

لشكر كشی اين لشكر كشی ششماه طول كشيد (۲۴ ژون - ۱۶ دسامبر
 ۱۸۱۲). ناپلئون ۳۵۰،۰۰۰ نفر سپاهيان خود را بترتيب
 بروسيه ذيل توزيع كرد: ۳۰،۰۰۰ پروسى جناح چپ را تشكيل
 قشونها داده از ناحیه بالتیک حمله ببرند و رياست آنها با ژنرال يورك (۱)
 باشد، ۳۰،۰۰۰ نفر اتریشی ب سرداری پرنس دوشوارزن برگ (۲) جناح يمين
 را ترتيب داده بجانب پينسك (۳) رهسپار شوند و بقيه قشون كه ۲۹۰،۰۰۰
 نفر است برياست شخص امپراطور از وسط حركت كنند. از اين عده اخير فقط

(۱) - York

(۲) - prince de Schwarzenberg

(۳) - Pinsk

۱۸۰،۰۰۰ نفر فرانسوی بودند و آنها نه فرانسوی خالص بلکه مردم هلاند و آلمانیهای ساحل یسار شطرن و اهالی سویس و یمنون هم جزء قشون فرانسه بشمار میآمدند، مابقی که ۱۱۰،۰۰۰ نفر باشد از قشون امدادی ولایات متفقۀ رن یعنی ساکنین باویر و ساکس و وورتمبرگ و وستفالی و اهالی لهستان و دانمارک و ایتالیا و کرواسی و دالماسی ترکیب میشد، روسها این قشون را که مزوجی از ملل مرکزی و غربی اروپا بود سپاه بیست ملت خوانده اند و درست گفته اند، تسار صاحب ۳۰۰،۰۰۰ مرد جنگی بود که ۸۰،۰۰۰ نفر آنها قزاق بودند و بدو لشکر عمده تقسیم شده یکی در نواحی دونا^(۱) بسر داری بارکلی دوتولی^(۲)، دیگری در جنوب یعنی ناحیۀ دنیپر تحت ریاست بارکاتیون^(۳).

قشون فرانسه در محل 'کونو'^(۴) از رود نیمن عبور کرد، عبور حله سه روز دوام یافت و روسها هیچ ممانعتی بعمل نیاوردند، تسار نقشۀ جنگی خاصی کشیده و اصول آنرا شخصاً بیکی از سرداران ناپلئون بقرار ذیل بیان کرده بود: جنگی واقع نخواهد شد، قشون ما پیشاپیش ناپلئون عقب خواهد کشید و سکنه دهات و بلاد را «جاروب» کرده بجلو خواهد راند بقسمیکه معابر فرانسویان از همه چیز خالی شود و کم کم پیش آمده و بمیان دشت روسیه برسند آنگاه «زمان و صحرا و هوا طبعاً فرانسویان را دفع خواهند کرد.»

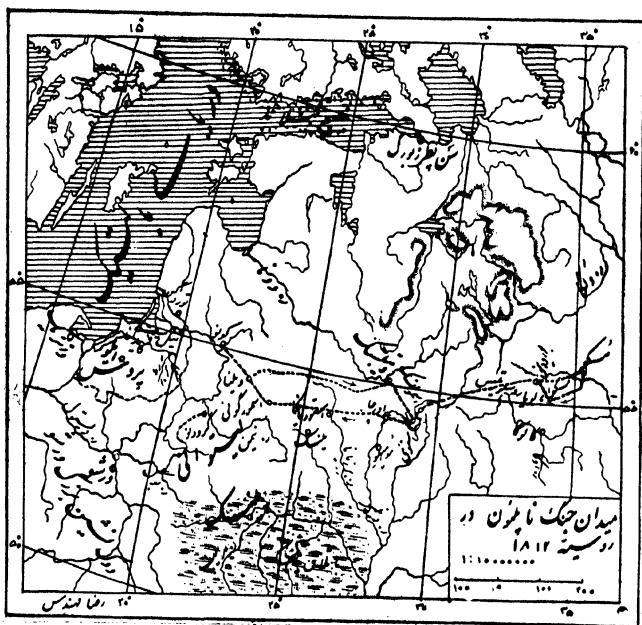
خطر این نقشۀ جنگی از آغاز لشکر کشی بر ناپلئون روشن شد، پنج روز بعد از گذشتن از رود نیمن هنوز قشون صد کیلومتر راه نبریده و کاملاً بشهر ویلنا نرسیده نان کمیاب شد، اسبان از خستگی و گرسنگی چنان بر خاک هلاک میافتادند که فرانسویان میترسیدند بمحور بترك نصف توپخانه خود بشوند، بدون اینکه تیری خالی شود قشون فرانسه يك ششم افراد خود یعنی ۵۰،۰۰۰ نفر را از دست داد چه بعلت هلاک و چه بسبب فرار، با اینحال هنوز لشکر فرانسه از لیتوانی یعنی خاک لهستان تجاوز نکرده بود و لهستانیها هم کاملاً طرفدار ناپلئون و امید وار بتجدید استقلال خود بودند.

(۱) - Duna

(۲) - Barclay de Tolly

(۳) - Bargation

(۴) - Kovno



چون امپراطور قدم بخاک روسیه نهاد جنگ مقدس را که در اسپانیا مشاهده کرده بود بار دیگر معاینه دید، دهقانان بدست خود محصولات را در خاک هفتقه با آتش افکنده و دهات را طعمه حریق ساخته معبر قشون فرانسه را صحرائی لم یزرع میکردند.

ناپلئون میخواست نخست قشون روس را در هم بشکند آنگاه در مسکو صلح مظفرانه کند و امیدوار بود که در میان دو رودخانه دون و دنیپر که بموازات یکدیگر جریان دارند هر دو قشون روس را مغلوب سازد اما روسها بدست نیامدند. امپراطور تصور کرد میتواند بارکلی دوتولی را در شهر وی تپسک (۱) در ساحل دون محاصره کند (۲۸ ژوئیه) اما سردار مشار الیه از دست او رها شده به قشون بارکاتیون در سواحل رود دنیپر ملحق گردید آنگاه ناپلئون بجانب اسمولنسک که یکی از

(۱) - Vitebsk

بلاد عظیمه روس است روی آور شد که هر دو سردار روس را در آنجا حصارى کند لکن روسها پس از جنگى خونین و پس از فدا کردن مؤخره الجیش خود شهر اسمولنسک را آتش زده و میان خود و ناپلئون حصارى آتشین ترتیب دادند (۱۷ او) در اینوقت ناپلئون شش روز راه تا مسکو داشت و دشمن هم هیچ در صدد جلو گیری او بر نیامد و بجنک قطعى تن نمیداد.

مسکوا
اما مردم روسیه تا این پایه حاضر بعقب نشینی نبودند و کاملاً از اهمیت نقشه جنگى تسار استحضار نداشتند مخصوصاً راضی نمیشدند که پایتخت قدیم روسیه یعنی شهر مقدس مسکو بدست دشمن بیفتد، آلكساندر تسلیم افکار عمومى شد و سردار كل قشون کوتوسوف (۱) نام را که با وجود شکست معروف اوسترلیتز باز قبول عامه داشت اجازه جنگ داد.

کوتوسوف سپاه روس را در فاصله ۱۵۰ کیلومتر از مسکو در جنوب بورودینو (۲) و پشت رود کولوچا که یکى از شعب شط مسکوا است صف آرائی کرد، قشونش ۱۴۰،۰۰۰ نفر بود و ۶۴۰ توپ داشت، میدان جنگ را با ساختن سنگر و خندق مستحکم گردانید، در مقابل قریه سمنوسکویه (۳) سه دیوار از خاک و سنگ برافراشت و در برابر قلب سپاه بنای مهمى که عبارت از خندق عمیق و سنگری عظیم باشد ساخت، در این سنگر ۲۷ توپ بزرگ بود و فرانسویان آنرا قلعه بزرگ نام نهادند.

شب پنجم سپتامبر دو لشکر بهم رسیدند لکن روز ششم که یکشنبه بود جنگ نشد زیرا که کوتوسوف سردار روسى مجسمه حضرت مریم را از مسکو بار دوگاه آورده و با مراسم لازمه از مقابل صفوف لشکر میگذرانید و روسها بتقدیس و تعظیم آن اشتغال داشتند.

روز دوشنبه ۷ سپتامبر ۱۸۱۲ ناپلئون به کوتوسوف حمله برد، امپراطور تقریباً دارای ۱۲۷،۰۰۰ نفر سپاهی و ۵۸۰ توپ بود، ساعت پنج صبح جنگ با شلیک عظیمی

(۱) - Koutousof

(۲) - Borodino

(۳) - Semenoskoie

از توپ شروع شد که تا آنوقت گوش هیچ آفریده‌ای نشنیده بود، از صدای ۱۲۰۰ توپ که دفعهٔ شلیک میشد زمین میلرزید، در ساعت یازده برنس اوژن از جانب یسار و قلب پیشرفته بورودینو و سنگر عظیم را بتصرف آورد، نی و مورا سه دیوار مقابل قریهٔ سمنوسکویه را گرفته و از آنجا بر لشکر روس مشرف شدند، اگر ناپلئون بنابر تقاضای دوسردار سابق الذکر قسمتی از قوای احتیاطی را بمدد آنها میفرستاد در حوالی ظهر فتحی نظیر فریدلند نصیب فرانسویان میشد اما چون امپراطور باور نمیکرد که باین زودی و سهولت کار تمام شود از امداد مضایقه نمود.

روسها با جهدی بلیغ حمله آوردند اگر چه در مقابل سه دیوار مذکور مجبور بعقب نشینی شدند ولی سنگر عظیم مرکزی را باز بتصرف آوردند، در اینجا جنگی خونین رخ داد، بنابر قول یکی از جنگجویان « اطراف خندق و میان سنگر در زیر تلی عظیم از اموات و اجساد نیم جان پوشیده شده بود، از شش تا هشت جسد رو به هم ریخته بود » عاقبت پیاده نظام و سواران زره پوش معاً بسنگر مزبور وارد شدند اما باردیگر ناپلئون علی رغم اصرار و ابرام سرداران از روانه کردن قشون احتیاط خود داری کرد چه از جان سختی و استقامت روسها متعجب بود و میترسید که فردا باز بمجنگ بیایند و گارد احتیاطی را برای آن جنگ لازم داشت، پس ناچار بضرب توپ دشمن را فرار دادند. روسها هم مثل اطریشیها دروا گرام گرچه عقب نشستند لیکن از انتظام نیفتادند و آماده بودند که هروقت فرمانی برسد باز بمجنگ بپردازند و اگر چه چهل هزار تن در میدان گذاشتند لیکن سی هزار نفر از قشون فرانسه را هم از کار انداختند و رفتند.

حریق مسکو نتیجهٔ فتح مسکو فقط این شد که ناپلئون شهر مسکو را مستخر ساخت (۱۳ سپتامبر ۱۸۱۲). امیدوار بود که تسخیر آن بابتخت قدیم روسها را مجبور بصلح کند یا اینکه زمستان را در آنجا بسر برده و آذوقهٔ کافی برای سپاهیان فراهم کرده سال آینده بجانب سن پترزبورگ لشکر بکشد. اما وطنخواهی روسها خیال ناپلئون را باطل کرد، تمام مردم روسیه کینه

مهاجمین را در دل گرفته و بقول الیزابت زن تسار « برای هر چیز مهیا بودند جز برای مذاکره صلح ». آلكساندر تقاضای صلح نکرد بلکه نمایندگان ناپلئون را هم نگذاشت باردو وارد شوند، فردای آنروزی که فرانسویان وارد مسکو گشتند روسها شهر را آتش زدند. روستوپ چین^(۱) حاکم مسکو در حین تخلیه شهر امر داد که وسایل اطفاء حریق را دور کرده مغازه های الکل فروشی را خراب نموده و عمارت شخصی او را آتش بزنند، چون در شهری که تمام خانه ها از چوب است اطفاء حریق میسر نمیشود چهارروز تمام آتش بفلک شعله کشید و قریب ۸۰۵۰۰ خانه که معادل سه ربع شهر مسکو است سوخت. ناپلئون در اقامت مسکو ابرام بنجر داد و بیش از یکماه در آنجا ماند چه بیم داشت که خبر بازگشت او تولید آوار ناگوار در اروپا بکند. بنابراین میخواست حتی المقدور مراجعت را عقب بیندازد بعلاوه با مطالعه احصائیه احوال جوئی سی سال اخیر مطمئن بود که هنوز زمستان دور است و باین زودی او را فرو نخواهد گرفت.

اما حساب امپراطور غلط شد « زمستان ۱۸۱۲ پنج هفته پیش از موعد عادی فرا رسید » در اواسط اکتبر بر فی ناگهانی باریدن گرفت و امپراطور بعزیمت مجبور و روز ۱۹ اکتبر از مسکو خارج شد و فرمان داد که قسمتی از حصار قصر کرملن را منهدم سازند.

بازگشت خیال ناپلئون این بود که زمستان را در جنوب مسکو یعنی ناحیه کالوگا که برآز آذوقه و ارزاق است بسر برد اما کویتوسوف در مالویاروسلاوتس^(۲) راه را بروی مسدود ساخت (۲۴ اکتبر). ناپلئون برای احتراز از جنگ عظیمی که موجب ضعف او میشد از عزیمت آنصوب صرف نظر و عقب نشینی اختیار نمود (۲۶ اکتبر) و اجباراً بهمان راه ویران و بی آبادی اسمولنسک افتاد. مدت بازگشت کمی بیش از یکماه و نیم طول کشید و علت تأخیر اوضاع جوئی و شبهای دراز و روزهای پنج الی شش ساعتی بود، سرمای سخت و

(۱) - Rostopchine

(۲) - Maloiaroslavets

بی نظیر آن سال هم در رسید، در اواسط اکتبر میزان الحراره ۱۸ درجه سانتیگراد زیر صفر را نشان میداد و در اوایل دسامبر به ۳۷ درجه زیر صفر رسید، کلاغ‌هایی که در هوا می‌پربندند از سورت سرما بزمین می‌افتادند و خود روسها هم با وجود عادت بسرما عدهٔ کثیری هلاک شدند، چنانکه تقریباً نصف قشون روس از کار افتاد.

اما افراد قشون فرانسه علاوه بر سرما و شبهای دراز از عقب دوچار حملات پی در پی کوتوسوف و از بهلولو گرفتار صدمات گروه قزاق بودند و کم‌کم از انتظام خارج شده جماعتی گرسنه و سرمازده و مختضر بشمار می‌آمدند، هر کس پاسست میکرد و بجواب میرفت دیگر بر نمی‌خواست، جز گوشت قوتی نداشتند آن نیز از شدت سرما از سنگ سخت تر شده بود، خون منجمد اسبان نیز غذای آنها محسوب میشد، یکی از سربازان گارد قدیم گوید: «لشکریان مثل اسیران بی سلاح و بی انبان راهسپار بودند.» این جماعت کثیر که ۱۸ ساعت طول شب را در سرمای هولناک بروز می‌آوردند از طلوع صبح تا غروب راه را با سکوت و افسردگی تمام بریده و در هر قدم جسدی یا سلاحی یا ارابه‌ای یا توپی بجای می‌گذاشتند.

معملاً این قشون که بقول یکی از صاحبمنصبان انگلیس که در خدمت کوتوسوف بود بفوجی از اموات و اشباح شباهت داشت در طول راه بقتحی نابل آمد، و قتیکه سپاه فرانسه بکنار رود برزینا (۱) که ۸۰ متر عرض دارد رسید خود را در میان سه لشکر روس دید که مجموع آنها به ۱۴۰،۰۰۰ نفر بالغ میشد. فرانسویان ۶۵،۰۰۰ نفر بودند که ۲۸،۰۰۰ نفر از آنان فقط اسلحه داشتند و میخواستند از روی یخ رودخانه بگذرند، لکن غفلت یخ بازو عبور ممتنع شد، در این وقت چهار صد نفر از مهندسین یل ساز دسته ژنرال ابله (۲) مردانگی بلکه پهلوانی کرده و خود را فدای سایرین نموده و در محل استودیان کا (۳) دو پل بررود مزبور بستند، در ظرف بیست و چهار ساعت شب و روز این پهلوانان در میان آب یخ که قطعات آن بگوشت بدن می‌چسبید کوشیدند و اغلب جهان را وداع گفتند، در این وقت فرانسویان ۱۰،۰۰۰ نفر

(۱) - Bérésina

(۲) - Eblé

(۳) - Studlanka

روسی را بخاك افكنده و راهی برای ادامهٔ مراجعت باز کردند، فقط ۹،۰۰۰ نفر اشخاص بی دست و پا و بطئی السیر را که با وجود احکام مکررہ از پل نمیخواستند بگذرند به کوئوسوف تسلیم کردند (۱۹ - ۲۵ نوامبر).

در شانزدهم دسامبر بقیة السیف قشون در 'کونو' از رود نیمن گذشت، در این شب که یکی از آخرین لیلی عقب نشینی بود سرما چنان شدت کرد که در یکدسته ۱۵،۰۰۰ نفری ۱۲،۰۰۰ نفر هلاک شدند. خلاصه از ۲۹۰،۰۰۰ نفری که ششماه قبل بر روسیه وارد شدند و ریاست آنها مستقیماً با ناپلئون بود ۲۵۰،۰۰۰ نفر تلف شد چه مجروح و چه مقتول و چه فراری و اگر عده‌ای را هم که از آلمان احضار شد و بقشون پیوست محسوب داریم عدد تلفات به ۳۳۰،۰۰۰ نفر بالغ میگردد.

دسیسہ
ژنرال مالہ

ناپلئون شخصاً در اواخر بازگشت قشون ریاست را بعهده نگرفت، يك هفته بعد از عبور از رود برزینا فرماندهی قشون را به مورا گذاشته خود با اتفاق پنج نفر راه پاریس را معجلاً پیش گرفت و روز ۵ دسامبر وارد پایتخت گردید زیرا که از پاریس اخبار موحشه و غریبه باو میرسید.

صاحبمنصبی بود ژنرال مالہ نام که نظر بعقاید جمهوری طلبی وی را جزء احتیاط قرار داده بودند و از چند سال باینطرف بواسطهٔ طرح دسایس تحت نظر واقع بود، مشارالیه در این موقع از غیبت ناپلئون استفاده کرده میخواست زمام مهام را در دست بگیرد و کودتا کند، پس خبر مرگ ناپلئون را منتشر ساخت و احکام مجموعه از مجلس سنا صادر نمود و يك باتا یون گارد بلدی با خود هم دست نموده وزیر نظمیه را توقیف کرده و در صدد تأسیس حکومت موقت برآمد، لیکن عاقبت حکومت پاریس او را دستگیر و در محکمه محاکمه و تیرباران نمود. در نتیجهٔ استماع اخبار مذکوره ناپلئون باین نکته برخورد که در وقت انتشار خبر وفات او در پاریس کسی نبود که بگوید بسیار خوب ناپلئون بر فرض مردن جانشین و وارث دارد چرا باید حکومت موقتی اعلام شود و بابودن وارث قانونی امپراطور در پاریس یعنی پادشاه روم این اقدامات

چه صورت دارد. ناپلئون از تأمل در این مسائل بسیار پریشان خاطر گشت چه دریافت که کسی دلبسته به سلطنت بازمندگان او نیست و به رژیم امپراطوری علاقه ای ندارد.

III

اتحاد عام - لشکر کشی با آلمان

ناپلئون « آغاز انجام »
محسوب میشود ، از انتشار خبر بازگشت مغلوبانه ناپلئون تمام
ملل مقهوره از شادی و امید بر خود لرزیدند و آتش کینه های
نهانی از نهاد همه زبانه زدند گرفت .

نهضت ملی
در پروس
اتحاد هفتم

شدت هیجان در مملکت پروس بیشتر نمایان شد ، در ۳۰ ماه دسامبر ژنرال یورک
با روسها قرار داد بیطرفی بست ، فرانسویان مجبور به تخلیه نواحی شرقی پروس گشتند .
هنگامی که اشیمن از روسیه بازگشت و آلکساندر او را بمنصب « کمیسر تسار »
منسوب کرد با اتفاق یورک در شهر کونیگسبرگ دعوتی از وجوه نمایندگان ایالات
نمود ، نمایندگان رأی دادند که بعنوان سرباز گیری فوق العاده دو دسته از قشون
ذخیره بخدمت دعوت بشوند ، این دو دسته که یکی لاندوهر و دیگر لاندستورم (۱)
خوانده میشدند کمک قشون دائمی محسوب گشتند باین ترتیب مسئله نظام اجباری
که دو سال قبل شارن هورست زحمتی در آن کشید و موفق نشد عملی گردید .

تمام این حوادث در پروس جنبه انقلابی و ملی داشت ، شخص فردریک گیوم
موافق نبود و در ابتداء ابراز مخالفت هم میکرد زیرا که باور نداشت باین زودی
فرانسه تا ایندرجه رو بضعف بگذارد پس شرحی بمضمون ذیل بکنت دوناربون
نکاشت : « من از مرء این مردم مضحك نیستم که آرزو مند هستند فرانسه بگردن
درافتد » و از ناپلئون درخواست که یورک را از کار انداخته و او را برای محاکمه
بدیوان حرب دعوت کند . اما روز بروز نهضت ملی در توسعه بود ، هر چند دهقانان

(۱) - landwehr et landsturm

در ابتداء آماده نبودند و بایستی مغلولاً آنها را بصف نظام بیاورند لکن نجباء و طبقات آزاد مملکت مثل نویسندگان و علماء و معلمین و محصلین و وکلای دعاوی و عمله‌ها و صنعتگران و مالکین متّحداً حاضر بجنگ شدند، حتّی فلاسفه هم کمر بجنگ بستند مثلاً فیخت^(۱) فیلسوف مشهور دروس خود را تعطیل کرده و تلامذه خود را دعوت بمیدان جنگ نمود و تا موقع صلح بتدریس نپرداخت، فردریک کیّوم عاقبت از هیجان عمومی بهیجان آمد و در برسلو عهد نامه اتحاد با روسیه بست (۲۸ فوریه) و در ۱۷ مارس اعلان پرمیاهوئی بنام «دعوت ملت» صادر نموده آنانرا بجنگ فرانسه خوانده و خدمت نظام اجباری را مقرّر داشت، نتیجه این وقایع این شد که بقایای قشون فرانسه تا ورود الب عقب نشست اما اطیش علی الظاهر بیطرف ماند که تمهیدات ناقصه خود را کامل کند و به ناپلئون پیشنهاد میانجی‌گری کرد ولیکن در باطن مشغول مذاکره با روسیه و انگلستان و پروس بود و میخواست وارد اتحاد هفتم دول بشود.

لشکر کشی
 ناپلئون از همین مملکت فرانسه که گمان میرفت بکلی از پا در آمده و از مردان جنگی خالی مانده است ۳۰۰،۰۰۰ سپاهی جدید آراست، این قشون منحصرأ از افراد ۱۸ ساله و ۱۹

ساله تشکیل شده که در حین حرکت تعلیمات نظامی بآنها میدادند، از حیث حرارت و نشاط جنگی این جوانان با افواج سابق برابری میکردند لکن آن پهلوانان تازه‌کار بنیه و قوه تحمل مشاق جنگ و سفر را نداشتند، اگر ناپلئون لجاجت بخرج نمیداد و جنگ اسپانیا را ترك میگفت در همین حال هم میتوانست بفتحی نظیر اوسترلیتز نایل گردد ولی قریب ۲۵۰،۰۰۰ نفر مردان کار آزموده نبرد دیده را در ماوراء جبال پیرنه در خاک اسپانیا گذاشت و بكمك خود نخواند و مخصوصاً سواره نظام را در این مصاف جدید خیلی لازم داشت و در اولین تصادف با خصم از فقدان آن متأسف گردید، هزاران اسبی که در سفر روسیه تلف شده بود بجای آنها چیزی بدست نیامد و نظر بهمین فقدان سواره نظام فتوحات اولیه ناپلئون نتیجه نابی بخشید.

جنگ ناپلئون در ساکس و براندبورگ و سیلزی واقع گردید و بدو قسمت منقسم شد: در ابتداء فتوحات درخشان ولی مستعجل در لوتزن و بوتزن (۱) (ماه مه) نصیب او گردید و در آخر در لیبزیک مغلوب و به آن سمت رود رن مجبور بعقب نشینی شد (پائیز ۱۸۱۳) در فاصله ایندو قسمت مدتی صرف مذاکرات صلح در شهر پراگ گردید که نتیجه نبخشید.

لوتزن و بوتزن جنگ اول در فصل بهار سه هفته طول کشید، ناپلئون ۹۲،۰۰۰ سپاه پروس و روس را که از همانوقت به «متحدین» موسوم بودند بسرداری بلوخر و ویت گنش تین (۲) در وی سن فلس (۳) و در لوتزن درهم شکست و آنانرا بماوراء رود الب فراری کرد (اول و دوم ماه مه) آنگاه از پی خصم تاخته در بوتزن و ورشن مجدداً اورا منکوب و به پشت رود اودر افکند، اما افراد قشون دشمن در همه جا جانبازی و کوشش فوق العاده میکردند، در میدان لوتزن بعضی دهات مکرر در دست طرفین گردش نمود چنانکه فرانسویان بعد از حمله ششم توانستند قریه را بگیرند، بلوخر سردار پروس علی رغم امر صریح فردریک گيوم و آلکساندر تسار روس در شب شکست حاضر بعقب نشینی نمیشد و میخواست مجدداً حالت حمله بگیرد.

در ظرف سه هفته پروسى ها يك نصف از سپاهیان خود را در خاک میدان گذاشتند، ناپلئون از این واقعه تعجب کنان در شب جنگ لوتزن مینویسد: «قصایى باین سختی و معذلك نه يك توپ، نه يك بیرق، نه يك غنیمت!»

با وجود این پایداری متحدین بکلی بیمناك شده و در یافتند که بدون مدد اطریش کارى از پیش نتوانند برد و از آنجا که سپاه اطریش هنوز آماده نبرد نبود مترنخ صدر اعظم اطریش ترك جنگ و میانجی گری فرانسوا امپراطور اطریش را پیشنهاد کرد مگر باین بهانه چند هفته وقت یافته كاملاً مهیا گردند. ناپلئون هم طالب صلح بود ولی نمیخواست از فتوحات خود چیز را ترك کند و چون در صدد بود

(۱) - Lutzen et Bautzen

(۲) - Blücher et Wittgenstein

(۳) - Weissenfels



بلوخر سردار بزرگ پروس در میدان جنگ واترلو
(۱۷۴۲ - ۱۸۱۹)

که سواره نظام را از اسپانیا باز پس آورد پیشنهاد هتار که را پذیرفت ، در پلس ویتز^(۱) هتار که با مضای طرفین رسید (۴ زون) و مقرر شد که کنگره صاچی در شهر پراگ تشکیل گردد که در آنجا نسبت بصلح عام مذاکرات لازمه بعمل آید .

(۱) - Pleswitz

کنگره پراگ

نمایندگان طرفین در شهر پراگ فراهم آمدند ولی همه کس میدانست که بازی بیش نیست، کنگره هم چند جلسه بیشتر تشکیل نیافت، ناپلئون از تیت باطنی دولت اطریش مستحضر شد زیرا که اطریش بجای بیطرفی و میانجی گری هشت روز قبل از تشکیل کنگره با متحدین پیمانی بسته بود، در طی مذاکرات مترنخ تدبیری کرد که موجب ضعف ناپلئون و تهدید افکار عامه فرانسه بر ضد او میشد، پس ظاهراً به ناپلئون پیشنهاد صلح نمود و اراضی یسار شطرن و تمام ایتالیا را بدولت فرانسه واگذار کرد، متحدین اطمینان داشتند که ناپلئون این مصالحه را رد خواهد کرد، آنگاه همه کس ملتفت خواهد شد که مسبب جنگ حرص و جاه طلبی ناپلئون و مسئول هر پیدش آمدی خود اوست و اگر اتفاقاً امپراطور این مصالحه را میپذیرفت آنگاه متحدین شرایط سخت تری بر آن افزوده و پیشنهاد را تجدید میکردند تا اینکه یا کار منجر بجنبش شود یا فرانسه بقدری فشرده گردد که بسرحدات قبل از انقلاب کبیر برسد، این مسئله رسانیدن فرانسه بسرحدات قبل از انقلاب یکی از مواد سری عهد نامه ۱۸۰۵ روس و انگلیس بود^(۱). در ماه دسامبر ۱۸۱۳ که در فرانکفورت مذاکرات انجام گرفت همین مسئله تجدید گردید و در ۱۸۱۴ هم که قوای متحدین بخاک فرانسه وارد شد باز همین مذاکره بمیان آمد، در نتیجه مردم فرانسه در ۱۸۱۳ و ۱۸۱۴ فریب ظاهر خوش این پیشنهاد را خوردند و برخی از مورخین هم تا امروز دوچار همین اشتباه هستند.

باری ناپلئون بدام افتاد و دخول در مذاکره پیشنهاد متحدین را موکول بختامه مدت متار که نمود، در این فرصت اطریشی ها بحال تکمیل سپاه یافته و ختم کنگره را اعلام داشته جنگ را اعلان کردند، باین طریق در ماه او ۱۸۱۳ اتحاد عظیم روس و اطریش و پروس و انگلیس که از سال ۱۸۰۵ در تدارک آن بودند ولی فتح درخشان اوسترلیتز تا چندی آنرا عقب انداخت صورت گرفت.

(۱) - صفحه ۵۷۲ رجوع شود

درِ سَنَد اِیْنِزِیْک

نایلئون با سه لشکر سروکار داشت : لشکر اطیش برسداری
شوارزن برگ که از سمت بوهم میآمد و ۲۳۰،۰۰۰ نفر
بود ، سپاه پروس که از جانب سیلزی میرسید و عده آن
۱۰۰،۰۰۰ تن برسداری بلوخر بود ، قشون شمال بریاست برنادوت مارشال
سابق فرانسه که ولیعهد سوئد شده و در اینموقع فرماندهی ۱۶۰،۰۰۰ نفر سپاهیان
روس و سوئد را عهده دار گشته بجنگ فرانسیون میآمد ، جمع کل قوای متحدین
۵۰۰،۰۰۰ نفر و سپاه نایلئون ۴۰۰،۰۰۰ نفر بود . متحدین بنا بر مصلحت
مورو و یکنفر سردار سویسی موسوم به ژومی نی^(۱) که سابقاً ریاست ارکان حرب
مارشال نی فرانسی را داشت طریقه جنگی نایلئون را تقلید کرده و قوای خود
را متمرکز ساختند ، اما خود نایلئون این بار بالعکس ۲۰۰،۰۰۰ نفر یعنی
نصف لشکر خویش را متفرق نموده بساخلو دانزیک و هامبورگ و قلاع متعدد دیگر
فرستاد که بکلی از میدان جنگ دور بودند ، نایلئون میخواست این نقاط مهمه را
در دست داشته باشد که هنگام صلح معاوضه نماید .

نایلئون برای منع لشکرهای خصم از تمرکز یافتن در تمام نقاط حالت حمله
گرفت ، اُدنبرو را ببرلن فرستاد که با برنادوت مقابله کند و خود در نواحی سیلزی
بلوخر پروسی را شکست داد اما نتوانست او را کاملاً بجنگ آورد ، در اینوقت
باو خبر دادند که سردار اطیش شوارزن برگ از سمت بوهم یدش میآید ناچار
ماکدونالد را در برابر بلوخر گذاشته خود با ۷۰،۰۰۰ نفر بجانب درسد تاخت ،
در این محل بعد از دو روز جنگ امپراطور ۱۵۰،۰۰۰ نفر لشکر شوارزن برگ
را باآنطرف رود الب راند و مورو هدف گلوله قشون فرانسه شده جراحتی مهلك
برداشت (۲۶-۲۷ او) .

اما سرداران نایلئون در سایر میدانها شکست خوردند .

نایلئون برای تکمیل فتح درسد ژنرال واندام را مأمور کرد که از راه نزدیکی

تاختن برده خط^۲ فرار اطریشی ها را مقطوع سازد، اما چون بعضی از ستونهای خصم راه غلط پیش گرفتند، و اندام بعوض اینکه دشمن را بمحاصره افکند خود محصور شد و در کولم مجبور بتسلیم اسلحه گردید (۳۰ او)، درسیلزی ما کدونالد در حوالی کاتز باخ (۱) شکست خورد و علت آن باران سیل آسائی بود که او را دریافت زیرا که رود خانه چنان طغیان کرد که یکی از افواجش از او بریده شد و درپیش چشم او بدست دشمن خلع سلاح گردید. اُدینو هم در ولایت براندبورگ حمله به برنادوت برد ولی یکی از افواج ساکسون که در خدمت او بود فرار اختیار کرد و قشونش مغلوب گردید و نی هم دوچار نظیر این حادثه شده چند روز بعد شکست خورد (۲۳ او تا ۶ سپتامبر).

نایپلئون محض اینکه محصور نشود بسمت لیپزیک راند و ۴ لیپزیک روز تمام از ۱۶ تا ۱۹ اکتبر با ۱۵۵،۰۰۰ نفر در برابر ۳۰۰،۰۰۰ تن سپاه متحدین ایستادگی کرد. این عظیم ترین جنگ دوره امپراطوری محسوب میشود و آلمان ها آنرا «نبرد ملل» نامیده اند، طرفین بیش از ۲۰۰،۰۰۰ توپ داشتند، با اینکه افواج ساکسون و مردم وورتمبرگ خیانت ورزیده و مکانهای خود را در محبوه جنگ ترك گفته بخضم پیوستند هیچوجه اثر شکست در فرانسویان دیده نمیشد اما در شب ۱۸ ماه آذوقه جنگی کم شد و مجبور بعقب نشینی گردیدند. در شب تاریک و مه غلیظ تمام این سپاه بزرگ بایستی از روی یک پل بگذرند، روز ۱۹ جنگ هنوز دوام داشت که ناگاه شخصی سهواً پل را خراب نمود در حالتیکه هنوز جمعی از سپاهیان نگذشته بودند، ۲۵۰ توپ و ۲۰،۰۰۰ اسیر بچنگ خصم افتاد ولی باطرف هم قریب ۶۰،۰۰۰ نفر تلفات وارد شده بود.

شکست لیپزیک دوره اقتدار ناپلئون را در آلمان ختم و اتفاق هانو (۲) ایالات متفقہ ون را بنفاق و تفرقه مبدل کرد، در آغاز امر نهضت وطنخواهی که از پروس بسایر نقاط آلمان میرسید چندان پیشرفتی نداشت، یکی از معروفترین حکماء آلمان هگل (۳) نام گفته است: «شش نفر فرانسوی از یک خوک

(۱) - Katzbach

(۲) - Hanau

(۳) - Hegel

روسی بهتر و سه روس از يك داوطلب باویری خوبتر است. « اما هر قدر که از قدرت و شوکت ناپلئون کاسته میشد حبّ وطن و عشق استقلال طلبی در مردم افزوده میگردد. چون امپراطور اجباراً بجانب لیپزیک عقب نشست مردم باویر قبل از اهالی ساکس نقض عهد کرده بمتّحدین پیوستند، بعد از شکست لیپزیک بامید اینکه قشون مغلوب و از هم گسیخته امپراطور را کاملاً از بین بردارند طریق هانو را مسدود ساختند (۳۰ اکتبر ۱۸۱۳) اما فرانسویان راه را گشودند و در اوایل نوامبر از شطّرن گذشتند.

از دست رفتن همانوقت که مملکت آلمان از حیطة قدرت ناپلئون خارج شد سرداران او هم اسپانیا را از دست دادند، پنجسال تمام جنگ اسپانیا طول کشید و نظر بتفرقه قشون وعدم وحدت فرماندهی فرانسویان نتوانستند کاملاً بر اهالی مستولی شوند بلکه بعکس حسد و رقابت سرداران خود غالباً مغلوب میشدند.

بعد از فتح مشعشع و اگرام ناپلئون عده قشون اسپانیا را به ۳۰۰،۰۰۰ نفر رسانید و بهترین سرداران خود مثل نی، ماسنا، مارمون و سولت را بآنجا گسیل داشت، دولشکر معظم در آن مملکت تشکیل شد یکی لشکر اندلس تحت قیادت مارشال سولت و دیگر لشکر پرتغال بسر داری ماسنا، سولت بفتح تمام بلاد اندلس مثل قرطبه و اشبیلیه و غیره باستثناء قادس نایل آمد و ماسنا هم قوای متّحده اسپانیا و انگلیس را بقیادت ولینگتون در حوالی سالامانک شکست داد و بجانب لیسبون راند (ژویه ۱۸۱۰). اما در آنجا ولینگتون انگلیسی بقیّة السیف قوی را مجتمع ساخته بمدافعه پرداخت و مشکلی خطیر فراهم آورد.

در فاصله رود تاج و ساحل اقیانوس بمحاذات تورس و دُراس^(۱) شبه جزیره ای واقع است که شهر لیسبون در دماغه آن جای دارد، ولینگتون آنجا را مأمن خود قرار داده و چندین خندق و ۱۵۰ سنگر و برج ساخته و ۷۰۰ توپ در آن نهاد،

(۱) - Torres Vedras صفحه ۶۲۱ « نقشه اسپانیا » رجوع شود

ماسنا بمحاصره این استحکامات پرداخت و مارشال سولت را دعوت کرد که بیاری او بیاید تا اینکه قشون سولت از جانب اندلس بمجنوب پرتغال رسیده از سمت دیگر استحکامات را مورد حمله قرار دهد، چهار ماه ماسنا در این انتظار بسر برد، آذوقه و غذای لشکریانش بآخر رسید و دشمن بالعکس از طرف دریا کاملاً آذوقه میگرفت، ماسنا باشجاعتی نظیر آنچه در ۱۸۰۰ نمایش داده بود در محاصره میکوشید اما ابرام ولجاج او بجائی نرسید، مارشال سولت از راه حسد و رقابت بمسامحه روزگار گذرانید و وقتی بساحل یسار رود تاج رسید که قشون ماسنا از شدت قحطی دست از محاصره برداشته و عقب نشینی اختیار کرده بود (نوامبر ۱۸۱۰). در سنوات ۱۸۱۱ و ۱۸۱۲ هم چون نقشه متحدی در کار نبود فتح و شکست بسیار رخ داد ولی هیچیک نتیجه قطعی نبخشید.

بعد از واقعه شکست قشون ناپلئون در روسیه کارها دیگرگون شد، ولینگتون از پرتغال با ۱۲۰،۰۰۰ نفر حرکت کرده مادرید را تسخیر نمود (۲۸ مه ۱۸۱۳) و فرانسویان را بجانب شمال رانده زوردان را در ویتوریا^(۱) مغلوب کرده و قشون او را بخاک فرانسه انداخت (۲۱ ژون ۱۸۱۳). هنوز ناپلئون در سرحد رن مقابله بامهاجمین نکرده بود که سرحدات پیرنه مورد حمله خصم واقع شد، روز هشتم نوامبر ۱۸۱۳ ولینگتون سیاه خود را از بیداسوا^(۲) گذرانید، ناپلئون مصمم شد که تاج شاهی را بفردینان داده و او را باسپانیا روانه کند (۸ دسامبر ۱۸۱۳) اما وقت گذشته بود.

IV

مهاجمه - تجدید سلطنت بوربون دفعه اول

فرانسه با اینکه ۱۸ سال تمام بود که بر دشمنان خود غلبه
 هجوم میکرد و همه جافانچ میکردید در این موقع هیچ وسیله ای که خصم
 را دفع کند نداشت، لشکر کشی ۱۸۱۳ تمام جبا خانه ها و قور خانه ها و انبارها

(۱) - Vitoria

(۲) - Bidassoa

را از سلاح جنگ و مهمات حرب خالی کرده بود، ناپلئون تصوّر میکرد که متّحدین جرئت اینکه در فصل زمستان بر او بتازند نخواهند داشت و او در فصل مزبور از مملکت فرانسه استفاده نموده و لشکری جدید برای سال ۱۸۱۴ تدارک خواهد دید. متّحدین مصمّم شدند که بی درنگ بچنگ بپیر دازند لیکن مقدّمه بر آن شدند که تدبیر سیاسی سابق را که در پراگ اجراء نمودند در فرانکفورت بکار بیندازند پس در شهر اخیر اجتماع نموده و چون میدانستند که ناپلئون آشتی را نمیپذیرد پیشنهاد صلحی کردند که کاملاً در ظاهر بنفع فرانسه بود ولی متّحدین منتظر ختم گفتگو نشدند، همان روزی که ناپلئون جواب پیشنهاد آنها را داده و اظهار موافقت نمود دول متّحده اعلامیه ای خطاب بملت فرانسه انتشار دادند که چون امپراطور دعوت آنها را نپذیرفته و پیشنهاد را رد کرده است مجبورند بدفع او قیام نمایند و سر و کار آنها با شخص ناپلئون است نه با ملت فرانسه.

سه لشکر متّحدین در ۳۱ دسامبر الی اوّل ژانویه ۱۸۱۴ از شطرن عبور کردند، قشون برنادوت بجانب بلژیک رهسپار شد و دولشکر دیگر یکی بسرداری بلوخر بروسی و دیگر بفرماندهی شوارزن برگ اطربشی از شط گذشتند، لشکر اوّل در کوبلانتز و مایانس عبور کرد و لشکر دوم که تسار روس و امپراطور اتریش و پادشاه پروس هم در آن بودند در سرحدّ سویس مقابل شهر بال از رود گذشت. هر سه لشکر طوری حرکت کردند که در ناحیه رود سن بیکدیگر پیوندند، در آخر ژانویه سپاه بلوخر و شوارزن برگ در ساحل رود اوب^(۱) بهم رسیدند، قوای آنها به ۲۵۰،۰۰۰ نفر بالغ میشد و ناپلئون بیش از ۸۰،۰۰۰ تن برای دفع آنان نداشت، اما هوش و تدبیر نظامی و سرعت عملی که در ناپلئون بود جبران نقص عددی را میکرد و چند برابر بیش از اندازه عادی قوای او را جلوه میداد، امپراطور بقول خودش عزم جزم کرد که «بار دیگر موزه سرداری قشون ایتالیا را پوشیده» و برای نجات باریس همان اعمال جنگی را که در سنه ۱۷۹۶ کرده بود در سال

۱۸۱۴ اجراء کرده و کارهائی را که در لمباردی برای تسخير مانتو کرده بود بار ديگر بمنصّه ظهور رساند.

مخاربه متّحدين بخود نويد ميدادند که در ظرف هشت روز پاریس خواهند رسيد اما دو ماه تمام در اين راه وقت صرف کردند (۲۶ ژانويه - ۳۱ مارس). جنگ فرانسه اگرچه در ظاهر بسيار بيچيده و مبهم است لکن فی الحقیقه بسيار ساده است و ميتوان آنرا بقرار ذيل تقسيم نمود:

در ابتداء متّحدين با ۱۶۰،۰۰۰ نفر که چهار برابر قوای ناپلئون بود در ساحل رود اوب اجتماع کرده و امپراطور را در روتير^(۱) مغلوب ساختند (اوّل فوریه) بعد از اين فتح متّحدين محض آنکه زود تر به پاریس برسند لشکر خود را تقسيم نمودند، بلوخر از ناحیه مارن^(۲) و پتی مورن^(۳) پيش آمد و شوارزن برگ از طريق رود خانه های اوب و سن.

ناپلئون قوای خود را چنان ترتيب داد که هر جناحی در مقابل يك لشکر از دولشکر خصم افتاد، جناح چپ در برابر بلوخر و جناح راست در پيش شوارزن - برگ و خودش با تمام قوای که داشت در قلب جای گرفت و اردوگاه مرکزی را در حوالی سزان^(۴) قرار داد که بيک فاصله از میمنه و میسره است، از اين نقطه مرکزی ناپلئون بيدرتنگ گاهی بجانب چپ ميبرد و زمانی بسمت راست ميدويد که هر دوسپاه دشمن را از پيشرفت باز دارد، ناپلئون در ماه فوریه بمقصد خود نابل شد ولی در ماه مارس مغلوب گردید.

جنگ فوریه در اين ماه امپراطور بلوخر را جلو گرفت و ستونهای قشون او را در شامپویر^(۵) منقطع ساخت (۱۰ فوریه) و روز بعد در محلّ مون میرای^(۶) و شانوتیری^(۷) و وُشان^(۸) دشمن را شکست داد، در اين

(۱) - Rothière	(۲) - Marne	(۳) - Petit Morin	(۴) - Sézanne
(۵) - Champaubert	(۶) - Montmirail	(۷) - Ghâteau - Thierry	(۸) - Vauchamps

چهار جنگ که در چهار روز واقع شد ۴۰،۰۰۰ نفر پروسی با ۱۰۰ توپ کشته و گرفته شد.

آنگاه امپراطور روی بجانب لشکر شوارزن برگ کرد که نزدیک بفونتن بلو میشد و مقدمه الجیش او را در مورمان^(۱) و نان ژی^(۲) شکست داد (۱۶ - ۱۷ فوریه) سپس تمام لشکر او را در مونت رو^(۳) مغلوب و بجانب شهر تروا گریزند و بآنطرف رود اوب انداخت (۱۸ فوریه). ناپلئون از روز دهم تا ۱۸ فوریه دائماً در حرکت سریع بود و قسمتی از پیاده نظام خویش را با ارابه حمل و نقل میکرد، در این هشت روز هفت جنگ کرد و در همه غالب آمد، خلاصه در آخر ماه فوریه خصم را بجائی رسانید که در اوایل لشکر کشی بخاک فرانسه در آنجا بود. این شکستهای بیاپی چندی متحدین را نا امید ساخته و تولید مشاجرات و مناقشات سختی در آنها کرد، بعضی از آنها منجمله اطریشها خواستند خود را کنار بکشند، اما آخر الامر اراده تسار روس چربید و ابرام و لجاجی که در غلبه بر ناپلئون داشت او را وادار کرد که تمام مساعی خود را بکار برد و میانه را بگیرد که قطع روابط نشود و اتحاد بهم نخورد، در اول مارس روسها و انگلیسها و پروسیها و اطریشها مجدداً در شومون^(۴) عهد مودت را تجدید کرده متعهد شدند که هیچیک بصلاح افرادی مبادرت نجسته و هر يك از دول فوق ۱۵۰،۰۰۰ نفر تحت سلاح در برابر خصم نگاهدارند، دولت انگلیس تعهد کرد که سالی ۱۵۰ میلیون بعنوان مصارف و کمک جنگی بسه دولت متحد خود بپردازد.

جنگ در ماه مارس پس از تشدید مبانی اتحاد دول متفق در آغاز ماه مارس حمله را شروع کردند، ایندفعه هم بلوخر بجانب مو^(۵) آمد ولی وقتیکه از نزدیکی ناپلئون خبر یافت بی جنگ بسمت شمال گریخت که بقوای امدادی بر نادات متصل شود، امپراطور از پی سپاه او تاختن برد و نزدیک بود در حوالی رود آسن^(۶) بلوخر را محصور سازد، ولی جین و کم دلی کلنل

(۱) - Mormant

(۲) - Nangls

(۳) - Montereau

(۴) - Chaumont

(۵) - Meaux

(۶) - Aisne

مورو حاکم شهر سواسون بلوخر را نجات داد، مشاراً الیه حتی ۲۴ ساعت هم از خود دفاع نکرد و در نخستین پیشنهاد تسلیم امان آورد، بلوخر باین طریق توانست سالماً از پل سواسون بگذرد (۴ مارس) و بقوای امدادیه شمال پیبوند آما ناپلئون از تعقیب دست برنداشت، در کرائون^(۱) (۷ مارس) باو رسید و شکستی باو داد و بلوخر خود را باراضی مرتفعه صعب العبور لائون^(۲) رسانید، ناپلئون که از حیث عده خیلی کمتر از پروسها بود سه روز در این مکان بجنگ پرداخت و توانست دشمن را از آنجا خارج کند (۷-۸-۹ مارس).

از لائون ناپلئون بشتاب هرچه تمامتر بسمت رود اوب که مسیر لشکر شوارزن-برگ بود فرود آمد، در حین عبور یکدسته از قوای روس و پروس را خورد کرد (۱۳ مارس) و روز ۲۰ مارس با ۲۸'۰۰۰ نفر بیکصد هزار تن لشکریان خصم بر خورد و مجبور شد عقب بنشیند.

در اینوقت امپراطور نقشه بسیار متهورانه‌ای رسم کرد و مصمم شد که بجای برگشتن بسمت پاریس بجانب سن دیزیه^(۳) رانده و در ایالت لورن قوای ساخلوی قلاع سرحدی را هم جزء قشون خود کرده و خط آذوقه و امداد خصم را قطع کند، امیدوار بلکه متیقن بود که متحدین از پی او خواهند آمد زیرا که در آنجا بقول خودش: «همان فاصله که متحدین با پاریس دارند اوبا شهر مونیخ خواهد داشت.» نزدیک شده که نقشه ناپلئون درست شود، متحدین در طریق مارن تمرکز یافته و عازم مراجعت بجانب رمتز بودند که اتفاقاً طلایه لشکر و جاسوسان قاصدی را که از پاریس نزد ناپلئون میرفت دستگیر کردند، در یکی از اخبار پاریس دیدند که به ناپلئون اطلاع میدهند که جمعیت کثیری بطرفداری خانواده بوربون در آنجا تشکیل شده و اگر لشکر دشمن بآنجا برسد بسیار قوت خواهد گرفت، تسار روس بیدرنک متحدین را بسمت پاریس برد (۲۴ مارس).

متحدین در سر راه خود جز دو لشکر کوچک مارمون و مرتیه را که جمعاً

(۱) - Craonne

(۲) - Laon

(۳) - Saint - Dizier

۲۰،۰۰۰ نفر بودند نیاقتند و این خصم ضعیف را عقب نشانند لکن بعد از جنگی بسیار سخت روز سه شنبه ۲۹ مارس قشون متحدین که ۱۱۰،۰۰۰ نفر بود بظاهر شهر پاریس رسید.

پاریس در آنوقت وسعتش کمتر از امروز بود و ابداً استحکامات جنگی نداشت، فقط حصاری که برای تفتیش حمل و نقل و گمرک ساخته بودند آنرا احاطه میکرد، در غیاب ناپلئون مردم پاریس در استحکام آنجا کوشش نکرده بودند، قریب ۴۰،۰۰۰ نفر مرگب از بقية السیف لشکر مارمون و مورتیه و گارد ملی و داوطلبان و شاگردان مدرسه دارالفنون و انوالیدها کمر بدفاع از شهر بر بستند.

در روز چهارشنبه ۳۰ مارس ساعت پنج صبح در سمت شمال شرقی از ون سن تا کلیشی حمله دشمن شروع گردید، جنگ تا آخر روز دوام یافت مخصوصاً در ارتفاعات بل ویل و شارون که مارمون در آنجا بدفاع مشغول بود و در کلیشی که مارشال مونسى بمحافظت آن قیام میکرد، تا ظهر غلبه با اهل پاریس بود لکن در اینوقت بلوخر نقاط مشرفه مون مارتیر را تسخیر کرد و در ساعت چهار بعد از ظهر پاریسی ها بکلی از کثرت دشمن مغلوب شده و ۹،۰۰۰ نفر تلفات داده استعدادای صلح کردند، ساعت ۷ بعد از ظهر متار که صورت گرفت، شبانه قوای نظامی مسلح پاریس را تخلیه نمودند و افواج دشمن که پیشاپیش آنها تسار روس و شاه پروس در حرکت بودند روز ۳۱ مارس بیپاریس وارد شدند.

چندروز قبل از این واقعه شهر لیون هم بدست اطریشیها افتاد زیرا که اوژرو عمداً در دفاع از شهر بذل جهدی نمیکرد (۲۱ مارس). در جنوب فرانسه قشون انگلیس بسرداری ولینگتون قوای سولت را عقب رانده روز ۱۰ آوریل شهر تولوز را مستخر کرد.

یکی از مورخین انگلیس موسوم به ژرنال ولسلی در ۱۸۱۴ راجع بناپلئون چنین مینویسد: «در هیچوقتی از اوقات پیشین هوش و ذكاء و فعالیت حیرت انگیز و پشت کار بی نظیر و قدرت

ملت
و جنگ

تنظیم و تشکیل و برتری بی مانند ناپلئون باین پایه و باین میزان ظاهر نکردید، هیچ آفریده ای از عهده کارهائی که این مرد در آن زمستان مشغوم انجام داد برتواند آمد.

هیچ سرداری هم تا باین حد از لشکر خود همراهی و فداکاری ندیده است، بطوری که مشروحاً خواهیم نوشت^(۱) سربازان پیر قدیم و نظامیان ۱۸ ساله جدید در میدان جانبازی و شجاعت نمائی با یکدیگر رقابت و مسابقه میکردند و ملت و رعیت هم در ایالاتی که مورد هجوم واقع شد بجان و مال امپراطور را مدد میکردند. در اوایل مهاجمه مردم که از کثرت جنگ خسته و از بسیاری سرباز گیری فرسوده بودند بیطرفی و سکوت اختیار کردند اما خشنونت و تعدیات لشکر دشمن خاصه طایفه قزاق و مردمان پروس حس وطنخواهی را مجدداً بیدار کرد، ژنرال یورک سردار پروس میگفت: «من گمان میبردم که بفرماندهی جنگجویان مسلحی مشرف و مفتخر شده ام اکنون میبینم که بر گروهی قطاع الطریق ریاست دارم.» لشکر دشمن هر جا میگذاشت منظماً بتخریب و ویران کردن آبادیها میپرداخت، تاجکستان را از ریشه و درختان میوه دار را از بیخ و بن میبردند، خانه ها را غارت میکردند و سپس طعمه حریق میساختند و فجایع جنگهای سی ساله را تجدید میکردند بیش از ۲۰۰ شهر و قریه بیاد غارت و خرابی داده شد.

آنگاه دهقانان تبرها و داسها و تفنگهای کهن خود را برداشته و مثل مردم اسپانیا دسته دسته مستقیماً بجنگ و دفاع پرداختند، در ایالت لورن بنا بقول تسار روسیه از يك ستون لشکر روس بیش از ۳،۰۰۰ تن بخاك هلاک افتاد و حتی يك نفر سرباز فرانسوی هم دیده نشد، بقدری از افراد خصم تنها در اطراف کشته شد و چندان آذوقه و مهمات بغارت رفت که نظامیان متحدين بکلی دست و پای خود را کم کرده و بیم انقلاب عمومی ملت فرانسه رؤسای دشمن را در تصمیمات خود متزلزل میساخت.

(۱) - بمفحة ۱۹۶ و ۱۹۷ رجوع شود

دسایس سلطنت طلبان

نتیجه ورود متحدین به پاریس انقراض امپراطوری و تجدید
سلطنت خانواده بوربون شد، محرّک و مؤسّس این دو تغییر
عظیم تالیران بود که تسار روس را آلت اجرای مقاصد خود

میداخت.

بعد از قتل دوک دانکین فرقه سلطنت طلب حساب خود را کشیده و دیگر
نفسی برخلاف ناپلئون برنیاوردند اما درهمه جا از این فرقه موجود بود و اکثر
از مهاجرینی بودند که بوطن باز گشتند، در سنوات اخیر امپراطوری عدّه کثیری
از روحانیون خاصّه کاتولیک ها که از تضییقات وارد بر پاپ رنجیده بودند باین
فرقه سلطنت طلب پیوستند، توانگران و مردم طبقات آزاد که از فشار و سلطه
امپراطوری به تنگ آمده بودند همچنین جزء فرقه مزبور شدند (۱).

برادران لوی شانزدهم کنت دو پروانس و کنت دارتوا که از ۱۸۱۱ بعد
در هارت ول (۲) انگلستان مقام داشتند چون دیدند که قشون متحدین قدم بخاک
فرانسه نهاد در صدد رسیدن بتاج و تخت خانوادگی خود برآمدند، کنت دو پروانس
که از ۱۷۹۵ بعد خود را لوی هیجدهم لقب داده بود (۳) در اینوقت اعلامیه
مشروح و کثیرالعددی انتشار داد و بفرانسویان توصیه کرد که «سرداران متحدین
را چون دوستان خود بپذیرید، دروازه شهرهای ما را بر روی آنان بکشایید و
بدانید که مقاومت بیفایده و موجب خسران عظیم و تلفات سنگین و مخالف مصالح
فرانسه است، با مسرت هر چه تمامتر دخول آنانرا بفرانسه استقبال کنید.»
سلطنت طلبان مشغول ایجاد شورش در ایالت واند و در نواحی جنوب بودند و
چون مردم بوردو از محاصره و قرق برّی خسارت دیده و تجارت شراب دوچار وقفه
شده بود دعوت سلطنت طلبان را پذیرفته و انگلیس ها را راه دادند (۱۲ مارس)
در آنجا سلطنت لوی هیجدهم را اعلان نمودند، کنت دو پروانس بارون دوویتول
را بارکان حرب سپاه متحدین فرستاد که از جانب او گفتگو کند.

(۱) - Hartwell - (۲)

(۱) - بصفحه ۵۵۸ و ما بعد رجوع شود

(۲) - بصفحه ۴۵۳ «ترور ایض» رجوع شود

انگلیسها کاملاً با خانواده بوربون موافقت داشتند و از ۱۸۰۷ بعد حقوقی بآنها میدادند و تجدید سلطنت بوربون را بهترین نتیجه فتوحات خود میپنداشتند، اطریشی‌ها و پیروسیها اگرچه قدری تردید داشتند اما اظهار تمایلی هم میکردند، فقط آلکساندر تسار روس با این نظر مخالفت میورزید چه معتقد بود که لوی هجدهم و برادرش نخواهند توانست منصفانه و بدون کینه ورزی طرز حکومت آزاد و تساوی حقوق فرانسویان را قبول کرده و تغییراتی را که انقلاب کبیر برانسه داده تحمل کنند و در این صورت ملت فرانسه هم که دست از افکار و عقاید انقلابی خود برنمیدارد پس سلطنت بوربون بی اساس و بیدوام خواهد شد.

انقرض
امپراطوری
چون آلکساندر به پاریس قدم نهاد پانصد ششصد نفر در معابر اظهار سرور کرده و دستمال بر سر چوب بسته و بیرق سفید علامت سلطنت طلبی آویخته در اطراف موکب او ازدحام نموده فریاد «زنده باد بوربون! پست باد غاصب ظالم» بر داشتند اما این اعمال که در انظار خارجه شرم آور بود تأثیری در تسار روس نکرد، عقاید او را تا ایران تغییر داد و عاقبت ویرا با بازگشت بوربون‌ها موافق ساخت.

تالیران خیانات سابقه را ادامه داده و طالب افزایش قدرت خود بود، برای حصول مقصود امید داشت که ناپلئون را از میان بردارد و پادشاهی بجای او بنشاند که چون خود را دست نشاندۀ وی خواهد دانست البته از او امر او سرپیچی نکرده ویرا بصدارت منصوب خواهد ساخت. پس تسار روس را بخانه خود وارد کرد و بوی ثابت نمود که صلح کردن با ناپلئون بمنزله تعطیل موثقی جنگ است و اگر پادشاهی را به پادشاه روم یعنی پسر سه ساله ناپلئون بدهند و امپراطریس ماری لویز را به نیابت سلطنت نصب کنند باز هم فی الحقیقه سلطنت حقیقی در دست ناپلئون خواهد ماند، پس فقط بوربون‌ها میتوانند صلح اروپا را تأمین کنند و اکثر فرانسویان هم آرزو مند بازگشت آنها هستند، با این بیانات تسار روس متقاعد گشت و سلاطین متحده اعلامیه‌ای انتشار دادند که «دیگر نه با ناپلئون و نه با هیچیک از افراد خانواده

او دم از آشتی نخواهند زد » (۳۱ مارس) .

بامداد که اول آوریل بود تالیران مجلس سنا را که بر خلاف قانون خود او
افرادش را معین کرده بود تشکیل داده و کمتر از نصف نمایندگان که ریاست آنها
با خود تالیران بود و دونفر از جاسوسان لوی هیجدهم دوک دو دالبرگ و آبه دو -
مونتسکیو در آن بودند حکومت موقت را اعلام داشتند ، روز یکشنبه ۳ آوریل
همان اعضاء سنا عزل ناپلئون را رأی داده و علت را چنین بیان کردند که : « سوگند
خود را نقض و بحقوق ملت تجاوز نموده و برخلاف قانون اساسی در اخذ مالیات
و جلب قشون افراط کرده است . » در صورتیکه همین احکام را مجلس سنا سابقاً
بحکم ناپلئون تصویب کرده و همیشه آلت اجرای مقاصد امپراطور بشمار میآمد .

استعفاء در اینوقت ناپلئون در ۵۰ کیلومتری پاریس در فونتن بلو اقامت

و ۶۰،۰۰۰ تن قشون متعصب و فدائی شخص خود همراه

ناپلئون

داشت که بیک اشاره حاضر بجانبازی بودند ، هنگامیکه محقق

گشت که متحدين از تعاقب او صرف نظر کرده و پاریس میروند عنان کشاده
تازان تازان رو به پایتخت نهاد ، در سیام مارس ساعت ۱۱ شب به ژوبزی (۱) دو
فرسنگی پاریس رسید و در طول طریق متصل اسب عوض میکرد ، در این محل
صاحبمنصبی از پاریس رسیده او را از تسلیم شهر و امضاء متارکه مستحضر کرد ،
پس ناپلئون بجانب فونتن بلو رفت .

در آنجا قشون باو رسید و آماده حمله به پاریس گشت لکن سردارانش از جنگ
سیر شده بودند ، آرزود داشتند که هرطور هست صلحی برقرار شود که از نعمتها
و ثروتهای هنگفتی که در سایه ناپلئون جمع کرده اند منعم و مستفید کردند و
خودخواهی آنها بجائی رسید که برای آسایش خود امپراطور را فدا کردند ، پس
از حرکت امتناع ورزیدند ، مخصوصاً مارشال نی از همه بیشتر ابرام کرد و در نهایت
غضب به ناپلئون گفت : « وقت است که بس کنی و وصیتنامه خود را بنویسی . »
این ایستادگی و امتناع سرداران ناپلئون را مجبور کرد که در روز دوشنبه چهارم

آوریل استعفا داده سلطنت را بفرزند خود شاه روم واگذار.

سرداران استعفاء نامه را برداشته بحضور تسار رفتند، تسار اگر چه در ۳۱ مارس اعلان کرده بود که دیگر با ناپلئون وارد مصالحه نمیشود. لکن باطناً از جنگ با او هراسان بود و میخواست ناپلئون دوم را بسلطنت بشناسد، در این گفتگو بودند که صاحبمنصبی از در درآمد و خبر داد که لشکری از فرانسویان که در اسون مقر داشتند استحکامات خود را ترك گفتند، اینواقعه که افکار تسار را تغییر و خاندان امپراطور را بریاد داد نتیجه خیانت تازه‌ای بود، مارشال مارمون دوک دو-راکوز^(۱) که در جوانی از رفقای بناپارت و در ایام امپراطوری صاحبمنصب حضور امپراطور و در نعمت و احسان ناپلئون غرق بود در نهان با شوارزن برگ کنار آمده بود که مقام مستحکم خود را گذاشته لشکریان را بمحلی که از میدان جنگ مسافتی دور باشد برد.

ناپلئون بعد از این خیانت چون دید که دیگر تاب مقاومت ندارد بلاشرط استعفاء داد (چهارشنبه ششم آوریل). پنج روز بعد در فونتن بلو عهدی میان او وسلاطین متحد باضا رسید که بموجب آن لقب امپراطوری وحکومت جزیره الب (میان ایتالیا و جزیره کرس) باو تفویض گردید و دولت فرانسه متعهد گشت که سالی دو میلیون بوی بدهد، شب بعد از امضاء قرار داد ناپلئون سعی کرد که خود را مسموم کند، روز ۲۰ آوریل پس از وداعی مهیج ومؤثر باگارد قدیم از قصر فونتن بلو خارج شد، پنجشنبه ۲۸ آوریل امپراطور در فرژوس سوار يك کشتی انگلیسی شده بجانب محل حکمرانی جدید رهسپار گشت.

همانروزی که ناپلئون مستعفی شد مجلس سنا سلطنت لوی هیجدهم را اعلان کرد.

اولین معاهده پس از خلع ناپلئون بکار مصالحه دست زدند، ابتداء در ۲۳ آوریل قرار دادی نوشته شد، سپس معاهده پاریس در تاریخ پاریس ۳۰ مه منعقد گردید. مملکت فرانسه بمحدود سال ۱۷۹۲ رسید

واز تمام فتوحات انقلاب کبیر جزولایت ساووا و آوینیون و مون بلیار جائی برای

(۱) - Marmont, duc de Raguse

او نماند، متّحدین هم متمهّد شدند که فوراً خاك فرانسه را ترك كنند و دولت فرانسه بدون جنگ ۵۳ قلعه مستحكم خود را با مهمّات و تداركات جنگی در آلمان و ایتالیا و بلژیک به متّحدین واگذار کرد، این حصن های حصین اکثر دارای ساخلو معتبر بودند مثلاً در هامبورگ مارشال داووت ۳۰،۰۰۰ سپاهی داشت که خود لشکری آماده بشمار میآمد فقط قیمت مهمّات و اسلحه ای که تفویض بخضم شد معادل يك میلیار و نیم فرانك بود، ۴۳ سفینه جنگی در بندر آنور و ۱۲،۰۰۰ اسلحه ناریه به متّحدین تقدیم کردید. انگلیس ها هم جزیره مالت و مستعمراتی را که از فرانسه گرفته بودند مثل جزیره موریس نگاهداشتند، بلژیک را بهلاند ملحق کردند و جمعاً دولت واحدی تشکیل دادند، مقرّر گشت که ایالات وینز و مباردی بدولت اطّریش داده شود، برای توزیع و تقسیم سایر اراضی که از لشکر فرانسه تخلیه شده بود بنا گذاشتند که کنگره عامی دو ماه بعد در شهر وین تشکیل گردد.

این قرار داد و مصالحه قلوب فرانسویان را مجروح ساخت،
 صلح
 و افکار عامّه
 مردم مرارت شکست را احساس کردند مخصوصاً تسلیم کردن
 این همه قلاع مستحكمه بدون خالی شدن يك تیر از طرفین
 در انظار خیانتی عظیم محسوب شد زیرا که میگفتند گرفتن این نقاط محکم برای قوای
 خصم ارزان تمام نمیشد. محرّك حقیقی و عامل اصلی تایلیران بود اما چون قراردادها
 را برادر لوی هیجدهم موسوم به کنت دارتوا امضاء کرد مردم گفتند بی این انعام
 و وجه شرابی بود که خانواده بوربون به متّحدین عطا کرد! توده ملت که از دهشت
 هجوم دشمن بجان آمده بود کینه ناپلئون را از خاطر برد، همه کس او را حامی فرانسه
 میگفت و لوی هیجدهم را دست نشانده اجانب میخواند، باصطلاح اهل زمان
 لوی هیجدهم «شاهی بود که در کالسکه بیگانگان بمالکت خود آمده است.»

خطای بوربونها
 بجای اینکه خانواده بوربون در صدد تسکین کینه مردم و رفع
 عداوت و بی اعتمادی ملت برآیند کارهایی کردند که بیش از
 پیدش دلها را ریش و خاطر ها را پریش ساخت، رسوم و اصول استبدادی سابق را

یکان یکان احیاء و تجدید کردند، لوی هیجدهم خود را سلطان من جانب الله خواند و در معنی حکومت حقیقی ملت را منکر شد و قوانین اساسی را که مجلس سنای سنا تهمیه دیده و برای تصویب بحضور او فرستاد رد کرده خود فرمانی مستقیماً صادر فرمود و احکام خویش را بتاريخ نوزدهمین سال سلطنت خود مورخ ساخت، چنانکه گویی نه انقلابی شده است و نه عهد جمهوری و دوره امپراطوری وجود داشته است، بعلاوه در مقدمه فرمان سابق الذکر اشاره بحوادث سالفه کرده و آن اتفاقات را «انحرافات مشنومه» نامید و انقلابی که فرانسویان را متساوی و آزاد ساخته بود مورد توهین قرار داد، مقرر شد که در مدرسه نظامی سن سیر جز اولاد نجباء کسی را نپذیرند و بعنوان صرفه جوئی ۲۲۰۰۰ صاحب منصب را متقاعد و منتظر خدمت کردند و باین ترتیب گروهی عظیم را دوچار فقر و فاقه ساختند، بالعکس صاحبمنصبان مهاجر قدیم را در قشون داخل نمودند، مردم به این صاحبمنصبان بد لباس متکبر و فرسوده و مندرس نخست خندیدند و آنانرا مورد سخریه و استهزاء قرار دادند اما چون دیدند کار شوخی نیست بلکه دولت برای این صاحبمنصبان مقاماتی قائل شده و سنواتی را که در میان اجنبی زیسته و بروی هموطنان خود شمیر کشیده اند جزء سنین خدمت آنها بشمار میآورد غضبناك شدند، در کمتر از یکسال از آوریل ۱۸۱۴ تا مارس ۱۸۱۵ باین ترتیب ۶۰۰ سردار و ۲۰۹ سرتیپ و ۳۶۴ بریگادیه ساختند و موافق تسمیه قشون عهد استبداد درجه و لقب بآنان دادند، مهاجرین و روحانیون در بعض نواحی شروع ببازخواستن املاک و اراضی خود کردند، در صورتیکه بموجب کنکردا (قرار داد ناپلئون با پاپ) و بموجب قوانین امپراطوری کسی حق نداشت از رعیت مطالبه املاکی را بکند که در ایام انقلاب ضبط و فروخته شده بود.

همین مسئله بیشتر کمک کرد که ناپلئون مجدداً قبول عام یافت و ملت فرانسه بقول یکی از سفرای روس ناپلئون را «مرد انقلاب» نامید و آرزو مند بازگشت او شد، یکی از اطبای پاریس چندی بعد نوشته است: «رجعت خاندان بوربون

چنان بانواع و اقسام مارا منزجر و بیچاره ساخت که ناپلئون را مانند منجی آسمانی و فرستادهٔ خدائی شناخته و آرزو داشتیم که باز گردد و انتقام سیلی هائی که اجانب بروی ما زده اند بکشد . »

V

صد روز - واترلو - معاهدهٔ دوم پاریس

بازگشت
از جزیرهٔ الب
در جزیرهٔ الب ناپلئون کاملاً از افکار و عقاید مردم فرانسه استحضار مییافت و میدانست که درکنگرهٔ وین لوی هیجدهم بوسیلهٔ تالیران از سلاطین اروپا تقاضا خواهد کرد که ویرا از جزیرهٔ الب خارج کرده بیکى از جزایر دور دست در اقصای اقیانوس بفرستند پس عزم جزم کرد که تحت سلطنت بوربون را واژگون سازد .

روز ۲۸ فوریهٔ ۱۸۱۵ ناپلئون پس از ده ماه توقف در جزیرهٔ الب با هزار تن از سربازان قدیم بدریا نشست و اوّل مارس در خلیج ژوان قدم بساحل نهاده روز ۲۰ مارس بقصر توپلری وارد شد ، چون هنگام رفتن به الب اهالی سلطنت طلب نواحی رون باو توهین کرده و تهدید بقتل نموده بودند در این سفر از آن ناحیه نگذشت بلکه از کوهستان آلپ براه گرنوبل داخل و طول طریق و صعوبت معابر سرحدّی را بر خود هموار ساخته از نقاطیکه مردمان وطن پرست داشت گذشت ، عبور ناپلئون را مانند سیرفاتیخ بزرگ عالم استقبال و بدرقه کردند ، در طول راه دهقانان از قریه‌ای بقریه‌ای وی را مشایعت مینمودند ، هر فوجی که برای جلوگیری او کسبیل میشد بیدرتنگ بقشون کوچک امپراطوری ملحق میگشت و بشوق و سرور تمام طوق خدمت او را بر گردن مینهاد ، در شهر گرنوبل چون حاکم در صدد بستن قلعه برآمد کارگران قهراً ابواب را بر روی ناپلئون گشادند ، در لیون کنت دارتوا که دعوی مقاومت با ناپلئون داشت چون ویرا نزدیک دید بشتاب تمام فرار اختیار کرد که دستگیر نشود ، مارشال فی که مثل سایر مردمان جنوب شور و ادعائی عجیب در سر داشت لوی هیجدهم را امید داد که « غاصب را در

قفس آهنین^۱ به پیشگاه او خواهد آورد ولی چون بمقابل امپراطور رسید چنان هیجانی در افواج دید که خود نیز دگرگون احوال شده افواج خود را به تهنیت گوئی مقدم ناپلئون فرمان داد و در او کز ز (۱) خود را باغوش ناپلئون افکند.

باری چون شب دوشنبه ۲۰ مارس ساعت نه ناپلئون در دهلیز قصر توپلری که بر از هوا خواهان او بود ظاهر گشت سرور خلایق مبدل به جنون و هذیان شد، حضار امپراطور را در روی دست گرفته بتالار طبقه اول رسانیدند، ژنرال تیه بو که شاهد واقعه بوده گوید: «گمان کردم که رستاخیز فرا رسیده است، هیجان و شور مردم چنان بود که کفقی سقفها منهدم خواهند گشت، سپس چون خروش رعد آسای مردم خاموشی گرفت حضار مانند مصروعان و مجذوبان بودند و چون مستان سخن میگفتند.»

شب قبل که مقارن عید مذهبی و آخرین یکشنبه پرهیز کاتولیکها بود لوی هیجدهم از قصر توپلری رفته بود، مشارالیه در شهر کان بلژیک اقامت گزید و برای تجدید سلطنت خویش چشم نیاز بدست سلاطین بیگانه دوخت و امید بشکست فرانسه بست.

ناپلئون بدون فوت وقت بر آن شد که در داخله مردمی را
متّمم قانون
که از استبداد سابق او رنجیده اند مطمئن و امیدوار سازد
اساسی
و در خارجه سلاطین را که در شهر وین مجتمع بودند آسوده
خاطر کند.

پس بنیامین کنستان (۲) را که یکی از رؤسای طبقه آزادینخواه بود مأمور نگارش متّممی قوانین اساسی دوره امپراطوری کرد و نمایندگان ایالات را در ماه دعوت کرده در مجلسی باشکوه و عظیم موسوم به میدان مه متّمم قانون را بسمع آنان رسانید بموجب این قانون در فرانسه دولت آزادینخواهی تشکیل مییافت، قدرت امپراطور محدود بقدرت دو مجلس میشد: یکی مجلس اعیان که همان سنای سابق باشد که موروثی

(۱) - Auxerre

(۲) - Benjamin Constant

میکردید، دوم مجلس مبعوثان ملت. وزراء مسئول مجلسین میکشند و رأی مجلسین برای وضع مالیات و اخذ نفقات قشونی لازم بود، خلاصه برطبق این متمم واقعاً آزادی افراد مصون از تعرض میگشت.

ناپلئون به پادشاهان اروپا خبر داد که فی الحقیقه و از روی قلب مقررات عهد نامه پاریس را پذیرفته « و جز فواید صلح و سلام و منافع مهر و صفا چیزی طالب نیست، ابواب رقابت را مسدود کرده و سعادت و خیر ملل را خواستار است » اما سلاطین نامه ناپلئون را نگرفتند و در ۱۳ مارس ناپلئون را « دشمن و برهم زننده آسایش ملل عالم » خوانده و بر او از حمایت قانون خارج ساختند چنانکه در ۹ ترمیدور مجلس کنوانسیون نسبت به روسپیر معمول داشت (۱)، بعد از آن سلاطین قرار دادند که ۸۰۰،۰۰۰ نفر سپاهی بمیدان آورده و تا امپراطور را بکلی مضمحل نسازند دست بر ندارند.

جنگ
بلژیک
چون ناپلئون از جنگ گزیری نیافت برای اینکه خصم را بحال لشکر آرائی ندهد طریق حمله پیش گرفت، مقدمه الجیش دشمن دولشکر بود: یکی انگلیسی بسرداری ولینگتون و یکی بروسی فرماندهی بلوخر و هر دو در بلژیک جای داشتند، ناپلئون مصمم شد که باین دولشکر رو نهاده و آنانرا از میان بردارد، مجموع سپاه دشمن در بلژیک ۲۲۰،۰۰۰ نفر بود و ناپلئون ۱۲۴،۰۰۰ سپاهی داشت، تمام این عده از سربازان سابق او بشمار میآمدند که لا اقل دو دفعه میدان جنگ را دیده بودند و بمحض استماع خبر ورود ناپلئون بخاک فرانسه و دخول او بیاریس از زوایا و خبایا بیرون آمده و با فوج خود پیوسته بودند، اگر سلطنت طلبان در ایالت و انده شورش برپا نکرده و ناپلئون را با عزام سی هزار لشکر مجبور نکرده بودند قشون او در بلژیک به ۱۵۴،۰۰۰ نفر بالغ میکردید.

امپراطور نقشه جنگی محاربات ایتالیا و جنگ فرانسه را تجدید کرد که عبارت بود از وارد شدن بمیان دو لشکر خصم بقسمی که محال اتصال و التحاق نیافته و

(۱) - صفحه ۴۵۰ « روز یکشنبه ۹ ترمیدور » رجوع شود

یکان یکان مقهور شوند، برای این مقصود بایستی بشتاب تمام خود را به مقابل بروکسل رسانیده بیک ضربت پروسى ها را بسمت رودرن و انگلیسها را بجانب دریا بیندازد، جنگ بلژیک چهار روز طول کشید (از پنجشنبه ۱۵ تا یکشنبه ۱۸ ژون) و منجر بشکست واترلو^(۱) شد.

لینبی^(۲) پنجشنبه ۱۵ ناپلئون از رودسامبر در شارلوروا^(۳) گذشت، در حین عبور فرمانده مقدمه الجیش که یکی از سلطنت خواهان متعصب بود موسوم به ژنرال کنت دوبورمون و ناپلئون او را باصرار مارشال نی در خدمت خود نگاهداشته بود فرار اختیار کرده و طلابه سپاه پروسى را از نزدیکی لشکر فرانسه مطلع ساخت.

نقشه عمومى ناپلئون این بود که میمنه سپاه خود را بسرمداری گروشى بمقابله لشکر پروس گماشته و میسره را بفرماندهی نی برابری انگلیسها فرستاده خود در قلب قرار گرفته متناوباً بجناحین سپاه مدد بفرستد.

در آغاز کار همراهی گروشى رو به پروسى ها نهاد، روز جمعه درلواخی فلوروس در محل لینبی با آنها نبرد کرد ولی برخلاف انتظار کار عمده ای از پیش نبرد، خطا از جانب مارشال نی بود توضیح آنکه امپراطور باو دستور داده بود که در ساعت اول جنگ محل تقاطع طرق کاتربرا^(۴) را بگیرد که ولینکتون نتواند بمدد بلوخر بیاید سپس قسمتی از قوای خود را بریاست دروه درلون^(۵) روانه کند که از پشت سر پیروسیها حمله آورد، اما نی دیر حرکت کرد و وقتی رسید که انگلیسها محل کاتربرا را گرفته بودند آنگاه برای راندن آنها از محل مزبور دروه درلون را بیازپس خواند، مشارالیه در حین دخول بمیدان جنگ لینبی فرمان مارشال نی را دریافت و مجبور شد پس رفته و تمام روز را بطی طریق و زد و خورد بیهوده صرف کرده و وقتی بکاتربرا رسید که شب شده و قهراً آتش جنگ خاموش گشته بود، این حرکت نا مناسب کار ناپلئون را خراب کرد و حمله قطعی را که میخواست ببرد بتأخیر

(۱) - Waterloo (۲) - Ligny (۳) - Charleroi (۴) - Quatre Bras (۵) - Drouet d'Erlon

انداخت، این حمله خیلی دیر واقع شد، تقریباً ساعت هفت شب قلب سپاه دشمن مترازل گردید اما تاریکی شب پروسیها را نجات بخشید و از اضمحلال رها کرد، بلوخر که مدتی در میان زره پوشان فرانسه دوچار و گرفتار بود بحال یافت سپاه پراکنده خود را گرد آورده در نزدیکی قشون انگلیس اردو زد که هنگام سختی بتوانند از او یاری کنند.

واترلو

ناپلئون کروش را با ۳۰،۰۰۰ نفر از بی بلوخر کسبل کرده خود بکمک مارشال نیشتافت و از سمت میسره بقوای انگلیس پرداخت. انگلیسها عصر شنبه ۱۷ ژوئن در جنوب قریه واترلو مقابل جنگل سوانی (۱) در بالای اراضی مرتفعه مون سن ژان (۲) و در سر راه بروکسل بودند، ناپلئون هم در نزدیکی آنها اراضی مرتفعه دیگر را که موسوم به بل آلیانس است اردوگاه ساخت، از محل انگلیسها تا جایگاه ناپلئون بیش از ۱،۲۰۰ متر فاصله نبود اما میان دو اردو دره ای بعمرق ۲۰ متر با سرازیری خفیفی موجود بود، جاده بزرگ شارل روا به بروکسل از شمال بجنوب این دره را قطع میکند و از مشرق بمغرب راه برن لالو (۳) به اوهن (۴) بطور عمودی جاده فوق را قطع مینماید، این راه از کنار اراضی مرتفعه مون سن ژان بشکل خندق طبیعی میگذرد، در طرف مشرق آن پرچین ضخیمی موجود بود که سنگر طبیعی خوبی محسوب میشد و انگلیسها در پشت آن پنهان بودند. انگلیسها در جلو اردوگاه خود سه بنای محکم را بشکل برج و بارو حایل خود قرار داده و سوراخ ها و کنگره هائی در آن ابنیه تعبیه کرده بودند که نخستین حمله فرانسویان را از آنجا دفع نمایند، این سه بنا عبارت بودند از قلعه و بارک هوکومون در برابر میمنه انگلیسها و قریه سه سنت در مقابل قلب سپاه انگلیس و قریه پاپلوت (۵) در جلو میسره آنها، ولینگتون سردار انگلیس در این مکانهای مستحکم ۶۷،۰۰۰ نفر و ۱۹۶ توپ تمرکز داده بود و مقرر داشتند که در روز جنگ اوّل ۳۰،۰۰۰ سپس ۶۰،۰۰۰ پروسی هم بمدد برسد، در آغاز کار زار ناپلئون قدری

(۱) - Soignes (۲) - Mont-Saint-Jean (۳) - Brain l'Alleud (۴) - Ohain (۵) - Papelotte

از حیث عدد تفوق داشت زیرا که ۷۴،۰۰۰ سپاهی و ۲۴۶ توپ در اختیار او بود، تقریباً معادل قوای که در جنگ اوستریتز داشت با این تفاوت که آنجا ده کیلومتر طول میدان جنگ بود و اینجا در واترلو کمتر از ۴ کیلومتر عرصه تاخت و تاز داشت، این تجمع قوی در مصافکاه تنگ نتایج بسیار مشؤمی حاصل کرد.

از بعد از ظهر ۱۷ تا پاسی از شب گذشته بارانی سیل مانند فروبارید، زمین سخت گل شد، مردان جنگی که آب از لباسشان میچکید بقول یکی از ناظرین میدان «دو سه من گل بکفش آنها چسبیده بود» بعضی از آنان حتی کفش خود را هم در میان گل چسبناک بجای گذاشته بودند، بعد از حرکتی سریع مجبور شدند که در میان مزرعه گندمی که تا گردن اشخاص میرسید پنهان شوند، این گندم چنان تر بود که هر کس در آن وارد میشد مثل آن بود که در حمامی داخل شده است، هیچکس نتوانست آتشی برافروزد، غذا هم دیر رسید و تا پاسی از شب افراد گرسنه بودند.

صبح ۱۸ ژون امپراطور میخواست در ساعت ۹ بدشمن بتازد لکن برای اینکه سپاهیان خسته و فرسوده را قدری بیشتر استراحت بدهد و زمین از اشعه خورشید خشک شود تا توپخانه بسهولت بگذرد جنگ را تا ظهر شروع نکرد.

این تأخیر امپراطور را دوچار خطر عظیم ساخت چه در اینمدت پروسیها فرصت یافته خود را بمیدان رسانیدند و قبل از وصول آنها قوای انگلیس مغلوب نشد. در این روز سه حمله از طرف فرانسویان شد: اول حمله پیاده نظام بمیسره انگلیسها که دفع شد، دوم حمله تمام سواره نظام بقلب سپاه انگلیس که آن نیز دفع گردید، سوم هنگام غروب حمله عام فرانسویان که آنها بواسطه ورود لشکر پروس دفع و منجر بفرار شد.

اولین فکر ناپلئون این بود که میسره انگلیس را در اطراف قریه پاپلوت در هم بشکند چه در اینجا ممکن بود که پروسیها بانگلیسها برسند، افواج درو درلون که مرگب از چند ستون سنگین بود از دره گذشته بجاده او هن داخل شدند اما چون بمرتفعات رسیدند جای انبساط و توسعه نیافتند، بحال اجتماع ماندند

و آتش توپ و تفنگ دشمن چندان از افراد بر روی هم ریخت که ناچار از حرکت باز ایستادند، در اینوقت ولینکتون قسمتی از سواره نظام خود را که معروف بسواران خاکستری اکوس هستند بمیدان فرستاد که تیغ بیدریغ بر فرق پیاده نظام دروه - درلون نهادند و اینان چون قوه دفاع نداشتند پریشان و آشفته شده خود را بمکان اول رسانیدند، در این فرار سواران اکوسی چیره بر خصم خود شده بدره فرود آمدند و توپخانه احتیاطی فرانسویان را که در گیل ولای مانده بود ضایع و باطل ساختند. این شکست ناپلئون را وادار کرد که بقلب بتازد، اما در ساعت ۲ از جانب بمین و از پشت سر جبهه میدان جنگ سی هزار پروسی بسرداری بولو^(۱) از پشت جنگلی که حایل و پناه گاه آنان بود بیرون تاختند، امپراطور مجبور شد که قسمت اعظم ذخیره پیاده نظام خود را که ۱۰،۰۰۰ نفر بود باینجانب متوجه سازد، در واقع در عین جنگ بایستی بمحاربه تازه ای مبادرت کند، هم جلو انگلیس و هم جلو پروس را بگیرد، برای حمله بقلب سپاه انگلیس ناپلئون بغیر از سواره نظام قوه تازه نفسی نداشت، مارشال فی که در این مصاف پنج اسب در زیر بایش بخاک هلاک افتاد اول باینجهزار سوار زره پوش نیزه دار، سپس با تمام ده هزار سواری که در لشکر فرانسه بود بخصم تاختن برد، این دریای آهن و فولاد بجنبش آمده در سمت مغرب جاده بروکسل صفی بعرض ۱،۵۰۰ متر بست، در اینجا هم همان خطای نظامی دروه درلون که عبارت از ضیق میدان جنگ بود تکرار شد، سواران چنان بیکدیگر فشرده شدند که در عین تاختن نمیتوانستند تفنگ خود را پر کنند، مدت سه ساعت بیفایده در میدان بر گرد هم بیچیدند و مربعات پیاده نظام انگلیس از هر طرف آنانرا احاطه کرد چنانکه گوئی «در چهار دیواری از مردان جنگی و صفوفی از سرنیزه های آخته، محصورند. در این هنگامه تمام توپخانه انگلیس بدست فرانسویان افتاد اما چون وسایل انتقال آنها نداشتند و بخیال تخریب آنها نمیتوانستند بحال خود گذاشتند، مقارن ساعت ۷ که مردان خسته و اسبان فرسوده شدند ناچار از آن میدان مرتفع فرود آمدند، نی مکرر به ناپلئون پیغام فرستاد که پیاده نظام

را هم بمدد سواره نظام بفرستد که کار يك رويه شود اما فايده نبخشيد، ناپلئون توانست هيچ از قواي احتياطي خود يعني گارد بکاھد چه قشون پروس تا حوالی قریبه پلان سنوا (۱) آمده و يك كيلومتر در پشت قلب لشکر فرانسه جای گرفته بودند. وقتیکه پروسى ها عقب نشستند مقارن ساعت ۷ ناپلئون در صدد حمله بزرگ برآمد و پنج باتايون بمب انداز و شاسور از افواج گارد را بهمان ميدانی که سابقاً سواره نظام رفته بود روانه کرد، بقيه قشون هم از هر جانب بایستی بمدد اين افواج بروند لکن باران توپخانه انگلیس که کاملاً بهدفع میرسید دو نلک از اين افواج را بھاك افکند، بقيه السيف که مشتی بیش نبود روی بگریز نهاد، در اين اثناء از جانب میمنه فرانسویان صدای توپ اندازی شدیدی بگوش رسید معلوم شد که دسته دیگر از قشون پروس بسر داری زیتن (۲) وارد عرصه کارزار شده و درست در همان مکانی که امپراطور انتظار ورود قشون سردار خود کروش را داشت قدم بمیدان نهاده است.

سپاه ناپلئون که از خستگی شب بیش بجان آمده و هشت ساعت جنگ و کوشش بیفایده در زیر آفتاب سوزان ماه ژون آنان را فرسوده ساخته و شکست گاردا امپراطوری و ظهور دشمن تازه نفس بجای افواج فرانسوی زمام اختیار را از کفها ربوده بود یکباره پای بگریز نهادند، فریاد «خیانت!» و «خود را نجات دهید» از هر سو برخاست، قشون انگلیس در اینوقت حالت حمله گرفته بالتمام از اردوگاه مون سن ژان فرود آمده و بر سر فراریان ناخندند، از پهلو هم قشون پروس بنای حمله نهاد و کار چنان شد که یکسر سپاهیان فرانسه بهم برآمدند و دیوانه وار مثل گله گوسفند روی به گریز گذاشتند، فقط گارد قدیم مربعی تشکیل داده و در وسط فراریان برجای باقی ماند، چهارمرجع از گارد که اعتنائی بدعوت خصم برای تسلیم شدن نمیکردند در مقابل میخانه بل آلیانس از دم تیغ و تفنگ گذشتند و نابود شدند، دوباتايون دیگر که از گارد باقی بود یعنی «برگزیده برگزیدگان» دو طرف جاده



ولینگتون سردار بزرگ انگلیس
در میدان جنگ واترلو
(۱۷۶۹ - ۱۸۵۲)

برو کسل را گرفته و تنها با هر
دولشکر خصم مقابله کردند ،
از هیچ شلیک توپ و تفنگی
پای ثبات آنها از میدان بدر
نرفت ، در اطراف آنها از کشته
مردان و اسبان پشته ها تشکیل
یافت ، عاقبت در ساعت ۹ شب
فرمان عقب نشینی دادند و سواره
نظام پروسى نتوانست يك تیر -
رس تفنگ بآنها نزدیک شود ،
فقط دورا دور از بی آنها
میتاخت .

خلاصه قشون فرانسه
در حال فرار بفرمان بلوخر
تعاقب شد و شمشیر پروسى ها
در آن گریزند گمان افتاد ،
بلوخر امر داد که تا « يك
مرد و يك اسب برپای است
از کشتن فروگذار نکنند »
تا ساعت ۲ بعد از نصف شب
این شکار دوام یافت ، ماهتاب
هم کمک میکرد تا پای بخاک
فرانسه نگذاشتند هیچیک از
افواج موفق بتجمع نگردیدند .

اما کروشى که ناپلئون انتظار ورود او را داشت فريب حرکات خدعه آميز پروسى ها را خورده و آنها را موافق بفرار ساخت و خود با ابرام هرچه تمايز با مؤخره الجيش پروسى ها بجنک مشغول بود، هر قدر سردارانش خاصه ژنرال ژرار^(۱) باو ميگفتند که کوش بسمت مغرب فرا داده و از شليک توپ مستحضر شود و قوائى بانطرف بفرستد بخرج کروشى نميرفت، چون امپراطور باو گفته بود که از اينطرف بايد بروى طابق التعل بالتعل ميخواست فرمان را اجراء کند، خلاصه اگر کروشى قدرى قوه اشکار و ذوق سليم داشت ميتوانست مدد بزرگى بامپراطور بکند و همان اقتخارى که در جنگ مارانگو نضيب دسکس شد بهره او کرد، کارى که کرد اين بود که بعد از اطلاع از فرار فرانسويان مراجعت منظمى نموده افواج خود را بى آسيب بفرانسه داخل نمود.

دومين استعفاء چهار روز بعد از واترلو (۲۲ ژون) ناپلئون پس از دوروز تو قف در پاریس تاج و تخت را ترك گفت، مقدمات افراض او را اين بار فوشه وزير نظميه فراهم آورد، مجلس مبعوثان که برخلاف قانون تشكيل يافته بود ناپلئون را مجبور باستعفاء کرد و او نيز براى احتراز از جنگ داخلى استعفاء داد، بحکم مجلس دولت موقتى تشكيل يافت برباست فوشه که بادشمنان وارد مذاکره شود. تجديد سلطنت فوشه رأساً با لوى هيچدهم و ولينکتون داخل گفتگو شد، اگر چه در اين بار شهر پاریس داراى استحکامات بود و بوربون ۸۰۰۰۰ نفر مرد جنگى بمحارست آن کوشش داشت و اگر چه بار دوم متحدين مرتكب خطاى عظيمى شده و قواى خود را متفرق و

متشت ساخته بودند معذلك فوشه شهر پاریس را بدشمن تسليم نمود، هرگاه بنا بر تقاضاى ناپلئون که ميگفت بکروز فرماندهى سپاه را بمن داده و مرا ژنرال بناپارت بخوانيد سردارى لشکر را باو ميدادند کار متفقين ساخته بود، بارى روز ۷ ژويه مهاجمين بپاریس داخل شده فوراً حکومت موقتى و مجلس را از کار انداختند، روز هشتم لوى هيچدهم که از پي سپاه انگليس طي طريق ميگرد درست يكصد روز بعد از فرار

وارد قصر توپلری شد، دو روز پیش از ورود فوشه را بوزارت نصب کرده بود.

مهاجمه ثانیه
استعفاء ناپلئون و استقرار لوی هیجدهم قشون دول متحده
را از پیش آمدن مانع نشد، قریب يك میلیون سپاهی از تمام
مالك اروپا به فرانسه روی نهاده از کلیه سرحدات گذشته قریب سه ربع خاک فرانسه
یعنی ۶۰ ایالت را فرو گرفتند، اگر چه از طرف مردم فرانسه هیچ مقاومتی نشد
و اگر چه بنا بر تقاضای آنها قبلاً قشون فرانسه متفرق و مرخص شده بود معذلك
انگلیسها و پروسیها و روسها و اطریشیها و هلانندیها و آلمانها و ایتالیا و اسپانیولیها
و غیره با فرانسه مثل ولایات مفتوحه معامله کرده جبراً در خانه اهالی منزل گرفته
غذا و لباس و اسلحه و مهمات را از مردم گرفته و بانقمام مغلوبیت بیست ساله خود
فرانسویان را بزرشکنجه آوردند، بقول هانری هوسی^(۱) «فرانسه مصلوب» مجدداً
تمام مصائب و بلیات مهاجمه سابقه را دید، در نقاط بسیار دهقانان مجبور بترك خانه
خود و منزل گرفتن در جنگلها شدند، پروسیها که بقول یکی از صاحبمنصبان روس
«چنان بشهرهای فرانسه مینگریستند که گفتی بگاوان شیرده مینگرند» علناً
اظهار میداشتند که وقتی از خاک فرانسه خارج خواهند شد که مثل اراضی صاعقه
یافته بشود، در پاریس بلوخر موزه ها را بباد غارت داد و در صدد برآمد که ستون
واندم و پل رینارا منهدم سازد، این اوضاع چهار ماه دوام یافت و منجر بمعاهده
دوم پاریس شد.

معاهده دوم
این معاهده در ۲۰ نوامبر ۱۸۱۵ باامضاء رسید، بعضی از
متحدین مثل آلمانی ها و پروسی ها میخواستند فرانسه تجزیه
پاریس
بشود و ایالات آئراس و لورن و فلاندر نصیب آنها شود، بعضی
از آنها عداوت را بانتهی رسانیده ولایات فرانش کونته^(۲) و قسمتی از بورگونی را
هم مطالبه میکردند، اما تسار روس و ولینگتون انگلیسی مالع این مقصود شدند،
بقای فرانسه را برای حفظ تعادل دول اروپا لازم میدانستند، این میخواست فرانسه

(۱) - Hanry Houssaye

(۲) - Franche - Conté

را از انگلستان ممنون کند و آن میخواست او را از روسیه متشکر سازد.

بموجب معاهدهٔ ثانی پاریس مملکت فرانسه بحدود سال ۱۷۹۰ رسید، فقط ولایت آوینیون برای او ماند، ساووا و ونیس را هم از او جدا کردند، از سمت شمال اراضی درهٔ سار و چند قلعهٔ محکم که از عهد لوی چهاردهم ببعد ملک فرانسه محسوب میشد از وی منتزع گردید، غرامت سنگینی هم بعهدهٔ او قرار گرفت که ۷۰۰ میلیون فرانک باشد و متعهد شد که تا پنج سال ۱۵۰،۰۰۰ سپاه متحدين را در قلاع شمالی و شرقی نگاهداشته و مصارف آنها را بدهد، در نتیجهٔ بازگشت مشغوم ناپلئون از جزیرهٔ الب فرانسه کوچکتر از آن شد که قبل از انقلاب کبیر بود.

انجام کار
نابلئون
یکماه قبل از امضای عهد نامهٔ پاریس ناپلئون بجزیرهٔ سنت - هلن^(۱) که صخرهٔ عظیمی است در بحار حارهٔ میان برافریقا و قارهٔ امریکا یعنی در وسط اقیانوس اطلس وارد شده بود،

ناپلئون بعد از استعفاء به بندر روشفور رفت شاید خود را بامریکا برساند، اما کشتی جنگی انگلیس مراقب سواحل بود و بطوری که ناپلئون گمان میبرد و از حقیقت دور نبود فوشه میخواست ویرا دستگیر کرده به بوربون ها یا بسلاطین متحده تسلیم نماید، ناپلئون بجوانمردی انگلیس که از میان جملهٔ اعداء او فقط مغلوب نشده بود اعتماد داشت، بنا براین از دولت مشارالیه تقاضای اجازهٔ ورود بانگلستان کرد که آزادانه در آن مملکت روزگار بگذراند، روز ۱۵ ژویه به کشتی بلروفون^(۲) نشست اما انگلیسها او را اسیر جنگی محسوب داشته به سنت هلن فرستادند، ناپلئون با چند نفر از خاصان و محارم خود در آن جزیره ساکن شد و سرگذشت و خواطر خود را بآنها میگفت که یاد داشت کنند، اما نظامیان انگلیس همواره او را تحت نظر داشتند و اذیت و آزار فوق العاده میکردند و در عمارت محبس لانک وود^(۳) از طرف حاکم جزیره هودسن لو^(۴) نام از وی مراقبت کامل بعمل میآمد، این حاکم بقول ولینگتون «مردی احمق و در امر محارست محبوسین بی اندازه

(۱) - Sainte - Hélène

(۲) - Bellérophon

(۳) - Longwood

(۴) - Hudson Lowe

سختگیر و بیرحم بود، علاوه بر این شخص نمایندگان دول متحده هم مواظب او بودند، دوره رنج و مشقت و کفاره گناهان شش سال طول کشید، آب و هوای جزیره ناپلئون را رنجور ساخت و انگلیسها نیز عمداً تو جهی بحال او نمیکردند و ضعف او را در اثر صولت مرض و نمود مینمودند، عاقبت امپراطور در سن ۵۲ سالگی در شب پنجم مه ۱۸۲۱ کمی قبل از ساعت شش و پس از حملات شدیدۀ درد جهان را بدرود گفت، مرض او را سرطان معده تشخیص دادند.

VI

سپاه امپراطوری

در عهد امپراطور چندان تغییرات عمیقۀ در امر سپاه رخ نداد، اصول سربازگیری و تجهیز قشون موافق قواعد عهد انقلاب باقی ماند، تنها کار جدیدی که کردند تشکیل واحدهای نظامی قویتر از دیویزیون بود^(۱)، این واحدهای جدید را کردارمه یا لشکر نام نهادند، از امتیازات بزرگ سپاه امپراطوری این را باید شمرد که در آغاز کار مرگب از افراد فرانسوی بود و پس از جنگهای اوسترلیتز و وینا بقدری از ملل متنوعه و عناصر مختلفه بآن منضم شد که در زمان ترقی نهائی امپراطوری ترکیبی از افراد جمیع ملل فرانکستان شد و شخص میتواند آنرا حقیقۀ سپاه اروپا بخواند. سابقاً گفتیم^(۲) که امپراطور در آغاز سلطنت خود چگونه در کار سربازگیری

چگونه بر شدت و سختگیری افزود، سربازان اجباری سنوات ۱۸۱۳ و ۱۸۱۴ بیش از ۱۸ سال نداشتند، مطابق حساب اشخاص مطلع ناپلئون از ۱۸۰۵ تا ۱۸۰۶ از ممالك امپراطوری متجاوز از ۲۰۰۰،۰۰۰ سپاهی فراهم آورد و از قشون او قریب يك ميليون ونیم در میدانهای جنگ یا در مریضخانه ها تلف شد. از ۱۸۰۵ بعد در سپاه امپراطوری افواج خارجه بسیار شد و هر سال روی بافزایش نهاد منجمله افواج سوییسی که در سلطنت استبدادی سابق هم مشغول

(۱) - بصفحه ۵۸۵ رجوع شود (۲) - بصفحه ۶۷ « نظام اجباری » رجوع شود

خدمت بودند و فوج هانوری و فوج ویستولی که از لهستان میآمدند و فوج برتغالی و پیاده نظام کروات و شاسور های ایلیری و افواج آلبانی و یونانی.

علاوه بر افواج خارجی در سپاه امپراطور چریکی های بسیار بود که از ممالك تابعه مثل ایتالیا و ناپل و هالاند و ایالات متفقۀ آلمان میآمدند، در آغاز لشکر کشی بروسیه عدۀ افراد خارجی بیش از فرانسویان شد، باید دانست که این عناصر خارجی کمتر از خود فرانسویان نسبت بامپراطور فداکار نبودند، هیمنه و سلطۀ امپراطور در افراد قشون بحدّی بود که سخت ترین حوادث جنگ و قحط و پریشانی و سرمای روسیه را تحمل میکردند، یکی از صاحبمنصبان گوید: روزی امپراطور از برابر فوج وورتمبرگ آلمان میگذشت «ناگاه همه چشم باو دوخته و با تحسین و تکریم بوی نگریستند، بطوریکه آثار اعتماد و امید واری از چشمان آنها ظاهر بود.»

تشکیلات
تشکیلات سپاه بهمان وضع عهد انقلاب باقی ماند، ناپلئون فقط دسته های موسوم به نیم بریگاد را فوج نام نهاد و علاوه بر تقسیمات بریگاد و دیویزیون یکدسته بندی دیگر نیز کرده آنرا کوردارمه یا لشکر نامید، در هر لشکر دو الی چهار دیویزیون بود، ناپلئون در نصب صاحبمنصبان جزء کمال دقت مرعی داشت تا شخصی را کاملاً کارگشته و جنگ آزموده ننمیدید ویرا بصاحبمنصبی اختیار نمیکرد، هیچیک از افراد قبل از آنکه دو سال خدمت کرده باشد بدرجۀ سر جوقه ن میرسید، برای وصول برتبه و کیلی چهار سال و برای حصول درجۀ معین نایبی هشت سال خدمت لازم بود، برای تهیه صاحبمنصبان ارشد مدرسه ای در سن سیر تشکیل یافت که تعلیمات لازم بصاحبمنصبان داده و آنرا برای ترفیعات نظامی آماده میساخت، ولی ناپلئون شخصاً مایل بود که صاحبمنصبان ارشد او عموماً جوان باشند، سرهنگ ها و سرتیپ های او متوسطاً ۳۷ سال داشتند بلکه اکثر سَنّشان کمتر از این بود، از ۱۶۲ صاحبمنصب بزرگ که بدست دشمن شربت هلاک نوشیدند ۳۳ نفر سَنّشان میان ۲۸ الی ۴۰ سال بود.

اصناف نظامیان

در این باب ناپلئون تغییراتی در قشون داد، علاوه بر پیاده نظام صف گروهی پیاده برگزیده و چالاک و تربیت خاص یافته را اختیار کرده و پیاده نظام سبک نام نهاد.

در سواره نظام هم ناپلئون تغییراتی داد، هیچکس مثل او سواره نظام را بکار نینداخت و از آن استفاده نکرد، سواران عبارت بودند از سواره نظام احتیاط یا سواره نظام سنگین که زره پوش و با کلاه خود بودند و تفنگ قرابینه داشتند، سواره نظام صف با افواج در آگون که تفنگهای سبک برای حمله پیاده در دست داشتند و سواران نیزه دار که از لهستان تقلید شده بود و در فرانسه سابقاً وجود نداشت و سواره نظام سبک که مرگب از هوسار و شاسور بود.

ناپلئون در توپخانه هم بر عده توپهای اسی یا توپخانه طیار که از مخترعات فردریک دوم بود افزود (۱)، توپچی ها را از میان افراد تربیت شده مشق دیده انتخاب کرد، تا ۱۸۰۱ راننده توپخانه مردمان غیر نظامی بودند، چون تدریجاً سربازان کار آزموده از بین رفتند و جوانان خرد سال داخل قشون شدند ناپلئون بیش از پیش بکار توپخانه توجه نمود، در ۱۸۱۳ که لشکر به آلمان کشید عده سپاه او از ۴۰۰،۰۰۰ تن تجاوز نمیکرد ولی ۱۲۰۰ توپ بمیدان کشید و این میزان سه برابر از نسبت عادی توپخانه با قشون بیشتر است.

بالا تر از صفوف نظام گارد امپراطوری بود که لشکری از مردان برگزیده و مجرب بود، در ابتداء عده گارد از ۹،۸۰۰ نفر تجاوز نمیکرد لیکن در آخر سپاهی شد مرگب از ۹۰،۰۰۰ مرد رزم آزموده که به قسمت میشد: گارد قدیم، گارد میانه، گارد جوان. گارد را «برگزیده برگزیدگان» میخواندند و افراد آنها از میان صاحبمنصبان جزء صفی میگرفتند ولی سربازان ساده هم که چندین جنگ کرده و لیاقت و شایستگی کامل ابراز نموده بودند باین افتخار نایل میآمدند. پیاده نظام قشون گارد بعد از ۱۸۱۰ مرگب بود از چهار فوج بمب افکن «گرنادیه»

(۱) - صفحه ۱۷۸ «تجهیزات جنگی در پروس» رجوع شود

دو فوج شاسور پیاده، شش فوج پیاده نظام خفیف و چالاک. سواره نظام گارد مرگب میشد از شاسور ها که موکب خاص امپراطور بودند و مالیک که قسمت اعظم آنها از خاک مصر آمده بودند و بمب افکن سوار که از تمام افراد قشون زیبا تر بودند و در اگونهای ملکه و نیزه داران سرخ پوش و ژاندارمهای منتخب. علاوه بر سوار و پیاده نظام دو فوج توپخانه و ۲۰۰۰ نفر قشون بحریه هم جزء گارد محسوب میشد، تمام اروپا از گارد امپراطور بیم داشت، گارد قشون را احتیاطی شکست ناپذیر می گفتند و همینقدر که در میدان جنگ کلاه های بلند پوستی آنان نمایان میشد در اکثر موارد دشمن از حمله باز میایستاد و فتح و ظفر بجانب فرانسه روی مینهاد.

تجهیزات و تدارکات
 سلاح قشون مانند دوره انقلاب بود، نه در تفنگ اصلاحاتی بعمل آمد و نه در توپ (۱). لباس پیاده نظام قدری تغییر کرد کلاه نمدی آنها که باران آنرا ضایع میکرد و قاب ضرب شمشیر نمیآورد مبدل بکلاه خود چرمی شد، شلوار و مچ پیچ و لباس را برای روز سان و نمایش گذاشتند و از سال ۱۸۱۰ بعد در میدان جنگ شلواری و سدره ای و بالا پوش خاکستری کلاه داری مرسوم گردید که کال شباهت را به البسه پیاده نظام کنونی فرانسه داشت مگر در رنگ پارچه که قدری مختلف است، مالیک شلواری سرخ رنگ و گشاد و قبائی سبز و زربفت و عمامه ای با منگوله بلند و سفید میپوشیدند، شاسورها با نیم تنه سبز ملبله دوزی و تکه های طلائی و جامه کوتاه سرخ با سجاف پوست که از روی دوش آنها آویخته میشد و قالپاقهای سیاه با خطوط سرخ و پرهای سبز حرکت میکردند، نیزه داران سر تا پا سرخ پوش و قراینه داران تمام سفید پوش و دارای کلاه و زره زرین بودند، این نظامیان با جامه های فاخر و اسلحه براق چشم نظار را خیره میکردند.

لکن این تدارکات و البسه مخصوص و منحصر با فواج ممتاز بود، بقیه سپاه بواسطه

(۱) - بصفحه ۵۲۴ رجوع شود

کثرت پیکار و لشکر کشی دائمی مجال تبدیل و اصلاح لباس نمی یافتند، با اینکه ناپلئون کوشش بسیار کرد نتوانست لباس پیاده نظام را آراسته کند و تا آخر با همان وضع ناپسند دوره انقلاب بکبر باقی بود، در جنگ از ذخیره دشمن هر چه بدست می افتاد با افراد میدادند، در آخر دوره امپراطوری کار بجائی رسید که حتی گارد هم لباسی نداشت و در ۱۸۱۵ مثل ۱۷۹۳ که قشون داوطلب گرفته میشد افراد نظام با لباس عادی و کلاه مدور و کفش چوبین دهقانی بمیدان یا بسرباز خانه میآمدند.

سربازان سپاه امپراطوری پیشتر خود را سرباز ناپلئون میدانستند تا سپاهی فرانسه و ابتداء خدمت امپراطور را بر خود فرض پرستش امپراطور میشناختند چه صاحب منصبان و سربازان سالخورده که جنگهای زمان انقلاب را هم بخاطر داشتند و چه کودکان و جوانانی که در ۱۸۱۳ بخدمت آمدند عموماً با عشق تمام طاعت او را کردن نهاده و فرمان او را بر خود واجب میشمردند، بهوش و ذکاوت نظامی ناپلئون که در هیچ جنگی و از هیچ شکستی متزلزل نمیشد ایمان راسخ داشتند و مانند زهاد و صلحائی که تسلیم قضا و قدر الهی میشوند تسلیم اراده امپراطوری بودند و هیچوقت از خود رائی نداشتند که منافی اراده او باشد، و قتیکه مورا سردار فرانسوی بسلطنت رسید سربازان خود گفتند « اورا ترک مکنید، سعادت جز در حضور او نیست، از آنروز که من وی را ترک گفته ام روی نیکبختی ندیده ام » بعد از جنگ یینا لان در ضمن شرحی که از احوال سربازان خود با امپراطور نوشت چنین شرح داد که: « نمیدانم چگونه آن اعلیحضرت را از محبت و عشق نظامیان خود مستحضر سازم، همینقدر میگویم که هیچیک نسبت بزن خود آنقدر فریفته و دلخواخته نبوده اند که بشخص اعلیحضرت مفتون و عاشق هستند » حضور یافتن ناپلئون کافی بود که مشاق سفر و مخاطرات کارزار را از خاطر ها محو سازد، وکیل قشونی بورگونی نام حکایت کرده است که در ساحل برزینا (روسیه) یکی از رفقای او های های میگريست که مبادا « امپراطورش » مجبور شود پیاده طی طریق کند، نظامی دیگر گوید: « در میدان جنگ یینا بعضی از افراد بودند

که هر دو بایشان شکسته و در خاک و خون می غلطیدند اما از ته دل فریاد زنده باد امپراطور بر میآوردند! « خلاصه و نمونه فداکاری و جانبازی و عشق سرشار سپاهیان را باید در تفصیل وداع گارد با امپراطور جستجو کرد چه بعد از جنگ و اثرلو چه پس از دوّمین استعفاء. یکی از افراد گارد که در مالزون از جانب رفقای خود برخاست تا احساسات آنان را ترجمانی کند از شدّت اندوه و طغیان گریه نتوانست سخنی بگوید، فقط در میان ندبه و زاری این جمله را بر زبان راند: « ما می بینیم که دیگر از سعادت مردن در خدمت شما محروم مانده ایم. »

امپراطور هم با پادشاهای بسیار و درجه و رتبه لژیون دونور آتش این عشق را دامن میزد و بر تعصب و هوا داری سربازان میافزود، مخصوصاً با مهربانی و رخصت گستاخی آنها را فریفته خویش میساخت، افراد گارد قدیم او را تو خطاب میکردند و سر جوقه کو چك میگفتند، ناپلئون بهمه اجازه میداد که نزد او بیایند و خود نیز غالباً با آرامگاه سپاهیان میرفت و از غذای آنان میچشید، در زحمات و خستگیهای سفر با نظامیان شریک بود و مخصوصاً نسبت بهمه ابراز اعتماد و اطمینان میکرد، هنگامی که بجانب اولم لشکر میراند افواج را دایره وار گرد کرد و جزئیات نقشه خود را برای حمله بسپاه دشمن بآنان گفت، شبی که بامدادان جنگ اوسترلیتز اشتعال یافت افواج را جمع کرد و طرز حمله فردا را بآنان بیان نمود، هر سربازی کمان میبرد که طرف اعتماد خاص امپراطور است و ناپلئون شخصاً او را میشناسد زیرا که قبل از سان قشون ناپلئون در نهان اسم چند نفر را بمخاطر می سپرد و در میان جمع آنان را باسم و رسم پیش میخواند و احوال میپرسید.

سپاهیان چندان تربیتی نداشتند و مثل اکثر صاحبمنصبان خود مراقب نکات انتظامی نبودند و در راه بقصد چپاول و جمع سورات از فوج خارج و باطراف منتشر میشدند، بعلاوه خود ناپلئون هم چون نمیتوانست آذوقه این عده کثیر را بهمه جا حمل کند غالباً افراد را مجاز میکرد که در خاک دشمن بجمع آوری آذوقه بپردازند، نظامیان غالباً با صاحبمنصبان گستاخی میکردند اما با این همه عیب

خصال پسندیده نیز داشتند مثل خوش خلقی و طاقت و قوّت و سهو و پهلوانی، کلوس ویتز^(۱) پروسی آنان را مردانی «از فولاد آبداده» نامیده است، شب قبل از جنگ اوسترلیتز افرادی را که از وین احضار کردند در ظرف ۴۸ ساعت ۱۲۰ کیلومتر طی مسافت کردند یعنی شبانه روزی ۶۰ کیلومتر، مردان از فرط خستگی و رنج سفر بی اختیار در راه میافتادند اما بمحض شنیدن صدای توپ برخاسته باز برآه میافتادند، بعض از صاحبمنصبان که بازوی آنها را گلوله درهم می شکست بمحض تمام شدن جنگ بر جسته بمحلّ مأموریت خود می شتافتند، در میدان اسلینگ بمب اندازهای گارد ده ساعت تمام از یازده صبح تا نه شب در زیر آتش توپ و تفنگ اطریشی ها ایستاده و یک فشنگ هم آتش نزدند، حرکات آنها عبارت بود از اینکه هر وقت یکی از رفقایشان تیر میخورد و جای او در صف باز می ماند محلّ خالی را پر میکردند.

شجاعت و پهلوانی قشون جوانی که در ۱۸۱۴ بسرعت فراهم آمد کمتر از نظامیان جنگ آزموده سابق نبود، در سال مزبور در فرسامپنواز^(۲) ۴،۰۰۰ نفر از گارد ملی که لباس عادی و کفش چوبی داشتند با مهاجمین جنگیدند، دراول ۵،۰۰۰ نفر و سپس ۱۰،۰۰۰ نفر و عاقبت ۲۰،۰۰۰ سوار با ۴۸ توپ از سپاه متحدین بقلع و قمع آنان مأمور شد، جوانان فرانسوی مربعاتی تشکیل داده و با اینکه چندان مشق نظامی نکرده بودند ده ساعت با خصم کوشیدند و در موقع عقب نشینی بطور جنگ و گریز ۲۸ کیلومتر راه طی کرده ۲،۰۰۰ مقتول و مجروح در راه گذاشتند و با وجود تقاضا بلکه تضرع دشمن تن بتسلیم در ندادند، این یک مشت جوان تازه کار چنان داد مردانگی و پهلوانی دادند که چون تسار روس در آخر کار بآن جا رسید و قتل عام را ملاحظه کرد خود را بمیان آتش سوارم نظام خویش و بقیة السیف قشون فرانسه افکنده و با اینکه شخصاً در خطر بود دست برنداشت و گفت: «من باید این شجعیان را نجات بدهم!»

(۱) - Clausewitz

(۲) - Fère Champenoise

مردان سالخورده و جوانان خردسال سپاه امپراطور چه در روز شکست و چه در ايام فتح چنان ابراز لياقت کردند که قول آن صاحبمنصب پروسى در حق آنها راست آمد که بعد از جنگ رينا گفت : « اينها کوچک و ضعيفند ، يك نفر از آلمانيهاى ما چهارتن از آنان را بزمن تواند زد » اما وقتى که آتش جنگ شعله ور ميشود موجوداتى فوق الطّبيعه ميگردند . »

VII

کنگره وین - تغييرات ارضى در ممالك اروپا

چون فرانسه مغلوب شد سلاطين اروپا در صدد تجديد نقشه جغرافياى سياسى اروپا برآمدند و انجام اين امر از وظائف کنگره وین شد ، کنگره وین (از اکتبر ۱۸۱۴ تا ژون ۱۸۱۵) مهمترين انجمن عامى است که بعد از کنگره وستفالى (۱۶۴۸) تا آترمان در اروپا انعقاد يافته است . چنانکه در کنگره وستفالى سلاطين در صدد تصفيه مشکلات و محاسبات جنگ سى ساله برآمدند در کنگره وین هم مشغول تسويه و تعديل فتوحات فرانسه در زمان انقلاب و در دوره امپراطورى شدند . دول متّحده اروپا اراضى متصرفه فرانسه را ميان خود تقسيم کرده و تشکيلات اروپا را تجديد نمودند . معاهداتى که در اين کنگره بامضاء رسيد موجب رنجش فرانسويان و ملل ديگر خاصه آلمانيها و ايتاليائيها شد ، بنا بر اين اين سه ملت ناراضى قسمت اعظم قرن نوزدهم را صرف تخریب مقررات کنگره وین کردند .

در طى مذاکرات تاليران موفق شد که مجدداً فرانسه را در ردیف دول معظمه داخل کرده و در مورد مملکت لهستان و ايالت ساکس اتحاد دول اروپا را بنفاق و انفصال مبذل سازد ، اما باز کشت ناپلئون از جزيره الب رشته هاى تاليران را پنبه کرد و سلاطين اروپا را مجدداً با اتحاد و يگانگى کامل بر انگيخت و در نتيجه باز فرانسه از مقام عالى خود ساقط شده تا چند سال جزء دول درجه دوم بشمار آمد .

موضوع کنگره وین

مطابق مقررات نخستین معاهده پاریس نمایندگان تمام دول
در وین فراهم آمدند که اراضی مأخوذه از فرانسه را تقسیم
کرده و آنچه در معاهده پاریس معین نشده است معلوم سازند؛

این اراضی عبارت بودند از ولایات آلمان در ساحل یسار رود رن با ترو و مایانس
وسپیر و کلنی و قسمتی از ولایات ایتالیا که جزء امپراطوری فرانسه بشمار میرفت،
تکلیف دیگر کنگره این بود که ممالك خارج از امپراطوری فرانسه را که ناپلئون
در وضع سیاسی آنها تغییراتی داده بود مجدداً بمیل خود تغییر بدهند از قبیل ایالات
متفقۀ رن در آلمان و دوک نشین بزرگ ورشو در لهستان.

این تغییرات و تشکیلات را دول متحده بعد از معاهده پاریس
مقصود متحدین پیش خود پیش بینی کرده و عزم جزم نمودند که قبلاً مسائل

و معضلات را حل کنند؛ پس در تحت ریاست عالیۀ آلكساندر اوّل و فردريك -
گیوم و فرانسوا که در وین بودند نمایندگان مختاری انتخاب و بمذاکره مشغول
شدند از اینقرار: صدر اعظم اطریش مترنیخ و صدر اعظم روس نسل رود (۱)
و وزراء پروس هومبولد (۲) و هاردن برگ. اسامی نمایندگان مختار انگلیس
از اینقرار بود: لرد کاسل ریگ (۳) و ولینکتون و مقرر شد که این نمایندگان قبلاً
در مجمع سرّی معضلات امور را حل کرده و بنفع دول اربعۀ روس و اطریش و
و انگلیس و پروس کار را خاتمه دهند؛ سپس در صورت ظاهر کنگره را مفتوح
ساخته و نمایندگان سایر دول را بقبول مقررات دول چهارگانه مجبور سازند؛ در
واقع کنگره باز بگر خانه ای میشد که بازبهای آن بنفع دول متحده صورت میگرفت.

در این نقشه سرّی متحدین نخست محلی برای فرانسه قائل
متحدین

نشندند لکن بزودی دریافتند که مصالح لوی هیجدهم را هم
و فرانسه که دست نشاندۀ آنهاست باید در نظر بگیرند چه لوی هیجدهم

شخصاً در انظار فرانسویان احترامی نداشت و هرگاه دول معظمه او را بمحافل

(۱) - Neesbrode

(۲) - Humboldt

(۳) - Lord Castlereagh

سیاسی خود راه ندهند و یا نمایندۀ او را در مذاکرات نپذیرند بکلی حیثیت و اعتبارش از میان خواهد رفت و سلطنت فرانسه قوامی نخواهد گرفت. بعلاوه دول متحدۀ کراراً اعلان نموده بودند که جنگ آنها با شخص ناپلئون است و با ملت فرانسه عداوتی ندارند و اگر در این موقع فرانسه را راه نمیدادند پرده از روی میاست و تدابیر آنها برمیکشاست و مقاصد آنها کشف میشد، پس ناکزیر نمایندۀ لوی هیجدهم را هم که تالیران بود بمحافل خود دعوت کردند.

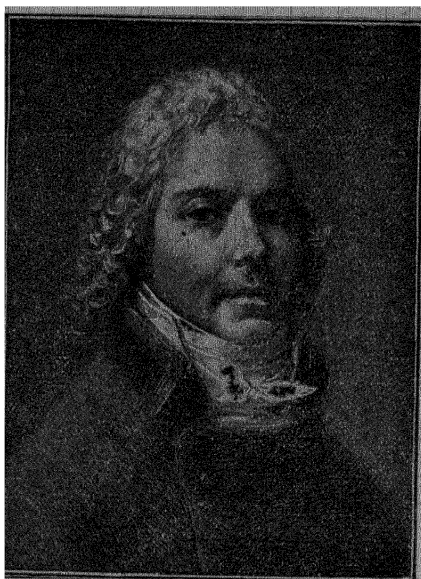
کارهای

تالیران

تالیران فرانسه را که تدرعاً بمجامع دول پذیرفته شده بود در اندک مدتی با مهارت و زبردستی بی نظیری بمقام عالی ترقی داد و نفوذ او را حقاً در اروپا برقرار و جاری ساخت. تالیران در حضور سلاطین بزرگی که برای تقسیم ممالک و توزیع اراضی اجتماع کرده بودند بیطرفی کامل اظهار نمود و نخستین کلام او این بود که « ما چیزی توقع نداریم، مطلقاً هیچ نمیخواهیم حتی يك قریه هم چشم نداریم » تسار روس میگفت « سلاطین اروپا در وین اجتماع کرده اند که هر يك مناسب مقام خویش سهمی ببرند » اما تالیران در مقابل خود را مدافع حقوق ملل ضعیف ساخته میگفت: « اول حقوق آنگاه سهم مناسب مقام » و قتیکه مجمع مقدماتی خطابه افتتاحیۀ کنگره را تنظیم میکرد که در روز شروع قرائت شود تالیران پیشنهاد نمود که عبارت ذیل در آن مندرج گردد: « این تصمیمات مطابق و موافق اصول حقوق عمومی ملل خواهد بود » پیشنهاد تالیران طوفانی عظیم برپا کرد، نمایندگان مختارپروس فریاد برآوردند: « خیر آقا، حقوق عمومی بیفایده است! حقوق عمومی ملل را با این مسائل چه کار است! » تالیران جواب داد « همین حضور شما دلیل وجود حقوق عمومی است » عاقبت پس از دو ساعت جرّ و بحث تالیران پیشنهاد خود را بکرسی نشاند و در ورقۀ افتتاحیۀ وارد ساخت.

بیطرفی و حمایت از حقوق ملل ضعیف که از آغاز کار تالیران شعار خود کرد تمام سلاطین جزء و امراء ممالک اروپا را که از خیالات، مطامع ده، اعظمه ها، اسان.

متوجه ترد و با همین همه حقوق
ملت دول متّحده را مانع شد که
بنا بر نقشه ای که ریخته بودند
منفرداً امور سایر ملل و دول
را تصفیه کنند، چیزی نگذشت
که بنا بر پیش آمد های موافق
تألیران موفق گردید که میان
متّحدین نفاق بیندازد و از این
کدورت نفع فرانسه را تأمین نماید.
مسئله ساکس بقول یکی از
نمایندگان
ولهستان مختار سلاطین



پرنس دو تالیران وزیر خارجه ناپلئون
در سن ۵۵ سالگی
(۱۷۵۴ - ۱۸۳۸)

متّحده در هیچ مسئله قلباً با هم
اتفاق نداشتند « مکر در عداوت
فرانسه » مسائل بسیاری فی مابین

سلاطین محل اختلاف بود منجمله موضوع اراضی که روسیه و پروس بایستی
بتصرّف آورند، آلکساندر و فردریک کیوم این مسئله را بقرار ذیل میان خود
حل کرده بودند که تسار دوک نشین بزرگ ورشو را یعنی قسمتی از لهستان که
سابقاً در تقسیمات آن مملکت نصیب پروس شده بود متصرّف گردد، در مقابل
پادشاه پروس دست بروی ایالت ساکس انداخته و آنجا را از پادشاه جدیدش
منتزع نماید، ببهانه اینکه مشارّ الیه در ۱۸۱۳ تنها پادشاهی بود که با ناپلئون
وفا داری کرد و کفران نعمت ننمود. اما انگلستان و اطریش مایل باین ترتیب
نبودند، انگلیسها نمیخواستند که پای روس در اروپای مرکزی باز شود و ورشو
بآن مملکت تعلق گیرد و اطریشی ها راضی نبودند که پروس ساکس را متصرّف

شده و کاملاً از سمت شمال و شمال غربی ولایت بوم را که جزء اطیش بود
محصور سازد.

از روزیکه معاهده پاریس باامضاء رسید نفاق سلاطین ظاهر شد
گیسیختن و دروین اختلاف شدت گرفت، تسار روس و پادشاه پروس
رشته اتحاد برای اینکه ضرب شستی نشان داده و یکباره کار را خاتمه بدهند
که دیگر جای گفتگوئی برای کنگره باقی نماند لشکر خود را در لهستان و ساکس
متمرکز ساختند: احتمال قوی میرفت که جنگ میان متحدین شروع شود.

تنها مانع وقوع جنگ این بود که قوای پروس و روس از یکطرف و اطیش
و انگلستان از طرف دیگر تقریباً تعادل داشت، بهمین مناسبت فرانسه در آن میان
میانجی و واسطه واقع گردید، غلبه باطرفی بود که دولت فرانسه را باخود همدست
سازد، تسار روس مشغول شد که تالیران را بسوی خود متمایل کند و باو امید داد
که قسمتی از ایالات شمال و شمال شرقی را بفرانسه منضم خواهند کرد، اما تالیران
میدانست که اگر این پیشنهاد را بپذیرد اهمیتی را که فرانسه پیدا کرده و خود
را حامی و مدافع حقوق ملل معرفی نموده است از بین خواهد برد زیرا که خلع
پادشاه ساکس که صاحب سلطنت مشروع محسوب میگردد بهیچ قانونی درست
نمیآید، پس تالیران وعده های تسار را رد کرده بانگلستان و اطیش تمایل اظهار
نمود، در ۳ ژانویه ۱۸۱۵ فرانسه و انگلستان و اطیش پیمان بستند که با
الحاق لهستان بروسیه و ساکس به پروس مخالفت بورزند و برای اجرای این مقصود
هر يك از آنها ۱۵۰،۰۰۰ سپاهی بایستی آماده و مجهز داشته باشد، دول درجه
دوم مثل ممالك آلمان (وورتمبرگ و باویر و غیره) نیز داخل این اتحاد مثلث شدند.
اما چون روس و پروس پس رفتند و هر يك قسمتی از دعاوی خود را ترك
کردند جنگ واقع نگردید، معذلك تالیران موفق شد که اتحاد مستحکم دول را
بر هم بزند و نفعی عظیم بفرانسه برساند و دول کوچک را بفرانسه متمایل ساخته
و نفوذ دولت خویش را در ماوراء شطرن جاری کند، لیکن مراجعت ناپلئون

از جزیرهٔ الب این شاهکار سیاست را که نتیجهٔ فکر توانای تالیران بود بر هم زد و چهار دولت سابق را مجدداً با یکدیگر متحد و دوست نموده کینهٔ ملت آلمان را مجدداً نسبت بفرانسه مشتعل ساخت.

کارهای کنگره کنگره وین هیچ وقت باز نشد یعنی هیچ جلسهٔ عمومی که نمایندگان تمام دول در آن جمع باشند و متفقاً در مباحث معینه وین مربوطه با اروپا بحث کنند تشکیل نیافت، فقط محافل منفرد

بین بعض دول تشکیل شد که معاهدات جدا گانه بستند و چون خبر باز گشت ناپلئون را شنیدند بزودی کنگره را خاتمه دادند، دول معظمه معاهدات دول کوچک را یکن یکان از نظر گذرانیده و پشت آنها را صحنه گذاشتند و همین کار را انجام تکلیف کنگره وین نام نهاده و بهمین مقدار اکتفا کردند (۹ ژون ۱۸۱۵). سایر دول کوچک هم دعوت شدند که با معاهدات مذکوره ابراز موافقت نمایند و کردند.

معاهدات وین بعلاوه عهد نامهٔ دوم پاریس که مکمل آن محسوب میشود نتیجهٔ تمام جنگهای ۲۳ سالهٔ عهد انقلاب و دورهٔ امپراطوری فرانسه را بر باد داد و مجدداً نقشهٔ سیاسی

۱۸۱۵

اروپا بترتیب ذیل رسم شد:

پنج دولت معظمه تشکیل یافت از اینقرار: فرانسه، انگلستان، پروس

اطریش، روسیه.

فرانسه بسرحدّات قبل از انقلاب کبیر رسید و اگر چه از یکطرف ولایت آوینیون باو منضم گردید لکن از جانب شمال و شمال شرقی از وی کاسته شد، در واقع تنها فرانسه بود که وسعت خاکش از سابق کمتر شد.

انگلستان فرمانفرمای بلا معارض دریا ها شد و جزیرهٔ مالت و جزایر ایونین را در بحر مدیترانه و گوئیان و تاباگو و تری نی ته را در امریکا و مستعمرهٔ کاپ را در افریقا و جزیرهٔ سراندیب را در آسیا و جزیرهٔ ایل دوفرانس را در اقیانوس هند مالک شد و فی الواقع تمام مستعمراتی را که از فرانسه و از دولی که در دورهٔ

جمهوریت و امپراطوری بافرانسه دوست بودند مثل هلاند و اسپانیا گرفته بود بطور قطع صاحب گردید.

پروس دارای ۲،۰۰۰،۰۰۰ رعیت اضافی شد و قسمتی از لهستان - دوق - نشین بزرگ پوزن^(۱) - و پومرانی متعلق بسوئد و یک ثلث ایالت ساکس را بچنگ آورد؛ در ساحل یمن رن و استفالی و دوق نشین بزرگ برک را مالک شد و در ساحل یسار یتر و اکس لاشپل و سارلوی^(۲) و قسمت اعظم اراضی مأخوذه از فرانسه را بدست آورد؛ فی الحقیقه مملکت پروس ثانوی تشکیل شد که میتوان آنرا پروس رن نامید؛ سرحدات این پروس بحدود فرانسه پیوسته شد که کاملاً بتواند مراقب این دولت باشد.

اطریش ۴،۰۰۰،۰۰۰ رعیت بدست آورد؛ در آلمان سالزبورگ و در ایتالیا لمباردی و جمهوری سابق وینز و در سواحل شبه جزیره بالکان دالماسی و راگوز را گرفت؛ اما بلژیک و قسمتی از اراضی غربی آلمان را که به باویر ملحق شد از کف داد؛ سلطه اطریش بر لمباردی و وینز (که همان دولت ایتالیای عهد ناپلئون باشد) نفوذ آندولت را در سواحل رود پو بی اندازه راسخ کرد و تصور میرفت روزی تمام ایتالیا بحیطه تصرف او در آید و آرزوی دیرین خانواده اطریش صورت انجام بگیرد.

روسیه صاحب ۴،۰۰۰،۰۰۰ الی ۵،۰۰۰،۰۰۰ جمعیت تازه شد؛ در نواحی بحر بالتیک فنلاند را از سوئد منتزع ساخت و در ساحل دانوب ایالت بسارابی را از عثمانی گرفت و در نواحی رود ویستول دول نشین بزرگ ورشو را بممالک خود ملحق ساخت و سرحدات خود را برود اودر رسانید. آلکساندر بعد از تصرف دوق نشین ورشو محض استمالت لهستانها آنجا را سلطنت مستقلة لهستان نامید و دوست و متصل بروسیه خواند نه جزء آن مملکت.

در اطراف فرانسه سدی از ممالک درجه دوم ترتیب دادند که کاملاً آن مملکت

(۱) - Posen

(۲) - Saarlouis

را از دول دیگر جداسازد از اینقرار : مملکت بلژیک و هلاند موسوم به پئی با (۱) که سلطنت آن بیکی از شاهزادگان خانواده اورانژ تفویض شد ، ایالات متفقۀ سویس مرگب از ۲۲ ولایت بیطرف که تمام دول اروپا عهده دار حفظ بیطرفی آن شدند ، مملکت ساردنی که شامل ساووا و نیس و پیه مون و ژن و اراضی مجاور آن بود . در آلمان امارت‌های عمده‌ای را که ناپلئون تأسیس کرد بهمانحال باقی گذاشتند از اینقرار : مملکت باویر که لاندو و سپیر هم بآن افزوده شد و با توافق پروس موظف بمحارست و مراقبت سرحدات شرقی فرانسه گردید ، مملکت وورتمبرگ و مملکت ساکس که قسمتی از آن را گرفته به پروس ملحق ساختند محض استرضای خاطر پادشاه انگلستان ایالت هانور را هم مملکتی جداگانه کردند . از ممالکی که بواسطۀ انقلاب کبیر فرانسه و ناپلئون در آلمان از میان رفته بود جز هفت ایالت بقیه را احیاء نکردند مخصوصاً ایالات روحانیون را بهیچوجه تجدید و احیاء نمودند . ولایات آلمان که در ۱۸۱۵ عدد آنها به ۳۰ بالغ میشد اتفاق کرده و برای حفظ امنیت و آسایش داخلی آلمان هیئت اتحادیۀ ژرمانیک را تشکیل دادند ، عدد این ولایات در سال ۱۷۹۲ سیصد و شصت و در سال ۱۸۰۵ هشتاد و دو بود ولی چنانکه دیدیم در ۱۸۱۵ شمار آنها به ۳۹ منتهی شد ، کرسی این ولایات متحدۀ در فرانکفور و ریاست عالیۀ آن با اطریش بود لکن ممالک غیر آلمانی متعلقه به اطریش مثل هنگری و ونیز و غیره جزء اتحادیۀ مزبور محسوب نمیشدند ، همچنین پروس خاص و ملحقات آن در خاک لهستان جزء اتحادیۀ فوق نبود ، این هیئت مجمع چندین پادشاه مستقل محسوب میشد نه اتحاد چندین ملت که با یکدیگر مخلوط گشته و ملت واحد تشکیل داده باشند .

در ایتالیا پاپ صاحب ولایات کلیسا شد و پارس و پلزانس بامپراطریس ماری لویز تعلق گرفت ، دوک نشین بزرگ توسکان بیکی از شاهزادگان هابس بورگ داده شد ، شعبۀ خانواده بوربون در سیسیل مجدداً صاحب اختیار مملکت ناپل شده

اطریشیها مورا را از حکومت آنجا خارج نمود (مارس ۱۸۱۵)، دو جمهوری وینز و ژن بکلی از صفحه سیاست محو شدند، در شبه جزیره ایبریک هیچ تغییرات سیاسی رخ نداد، مملکت اسپانیا و مملکت پرتغال مجدداً بدست سلاطین سابق افتاد. در شمال اروپا مملکت نروژ از دانمارک منتزع و به سوئد ملحق گردید و در تمام شبه جزیره اسکاندیناوی مملکتی واحد تشکیل یافت که سلطنت آن به برنادوت رسید، پادشاه دانمارک در مقابل نروژ که از دست او رفته بود مالک دوک نشین سلسویک (۱) و لوئین بورک (۲) و هولس تین (۳) شد و این مسئله پنجاه سال بعد موجب مشکلات بسیار صعب گردید.

ناراضیها اگرچه معاهدات ۱۸۱۵ جمعی از ملل را خرسند و راضی ساخت ولی عده کثیری از ملل مثل فرانسیها و بلژیکیها و آلمانیها و ایتالیائیها را رنجیده خاطر کرد.

علت رنجش فرانسویان این بود که معاهدات ۱۸۱۵ را کاملاً بضرر خود و بقصد ضعیف ساختن خود میدیدند، تمام ممالک اروپا توسعه یافته و قوی شدند مگر فرانسه که پس از تسلط بر سرتاسر اروپا یکباره تنزل کرده و کوچکتر از ایام قبل از انقلاب شد، فقدان سرحدات طبیعی که آمال دیرین فرانسویان متوجه وصول بآنها بود اکثر مردم آن مملکت را آزرده ساخت باین جهات معاهدات ۱۸۱۵ را دلیل خواری و ذلت خود شناختند و هم خویش را مصروف برهم زدن آن کردند. علت رنجش بلژیکیها این بود که بدون جلب نظر آنها مملکتشان را به هالاند ملحق ساختند در صورتیکه از حیث نژاد و زبان فرانسوی و از لحاظ مذهب کاتولیک هستند و هالاندیها ژرمن نژاد و پرتستان مذهبند، از اینجهت پس از پانزده سال در ۱۸۳۰ شوریده و مملکت خود را از هالاند جدا کردند.

علت رنجش آلمانیها و ایتالیائیها آن بود که معاهدات ۱۸۱۵ آرزوی دیرین آنها را که توحید آلمان و توحید ایتالیا باشد برنیآورد و قوانین اساسی آزاد در

(۱) - Slesvig

(۲) - Lauenbourg

(۳) - Holstein

آنجا جاری ساخت، آلمانیها بیشتر آزرد و خشمناك شدند زیرا که در ۱۸۱۳ که سلاطین لشکر کشی میکردند بآنها وعده وضع قوانین اساسی داده بودند و مردم آلمان شعار جنگی خود را عبارت « زنده باد نوتونی! »^(۱) قرار دادند و قصدشان از لفظ نوتونی مزج اقوام مختلفه مملکت آلمان بیک ملت و کشور واحد بود.

چون معاهدات سنه ۱۸۱۵ برخلاف رضای ملل بود علی رغم انتظار امضاء کنندگان اسباب صلح کُل نشد بلکه موقتاً آرامشی بملل بخشید، اگرچه تا چندی از جنگهای بین دول جلوگیری کرد ولی اغتشاشات عمده در داخله ممالك تولید کرد و مقدمات بعیده محاربات نیمه دوم قرن نوزدهم را تدارك دید و در آلمان و ایتالیا انقلابات بسیار برانگیخت.

اهمیت
انقلاب کبیر
و امپراطوری

بعد از آنکه درسنة ۱۸۱۵ اروپا روی صلح و آرامش دید نتیجه انقلاب کبیر روشن شد، انقلاب کبیر فرانسه بعد از رفورم (اصلاح مذهبی) مهمترین واقعه تاریخ عالم محسوب میشود، هم رفورم و هم انقلاب فرانسه جنبه عمومیت داشتند و منحصر بهمان ممالکی که عرصه ظهور آنها شدند بلکه در سراسر اروپا اثرات مذهبی و اجتماعی آنها نفوذ و جریان یافت، انقلاب کبیر و امپراطوری ناپلئون تغییرات بسیار در نقشه جغرافیای سیاسی اروپا وارد کردند چنانکه در این ۲۳ سال نقشه اروپا بیش از دو قرن سابق تغییر و تبدیل یافت. ایتالیا و آلمان بیش از هر کشوری مورد تغییر و تحول واقع شدند، تقسیمات پربپیچ و خم آن دو مملکت ساده و مستقیم گردید و در حقیقت میتوان انقلاب کبیر و ناپلئون هر دو را بانی و مؤسس وحدت آلمان و ایتالیا شناخت، شصت سال از سقوط امپراطوری ناپلئون نگذشت که هر دو ملت بتوحید اقوام مختلفه و تشدید مبانی سلطنت خود کامیاب گشتند.

انقلاب کبیر و امپراطوری موجب تبدلات سیاسی و تحولات اجتماعی اروپا

گشتند و افکار و عقاید جدید را که خلاصه آن در اعلان حقوق بشری مندرج است یعنی حرّیت و مساوات و حکومت ملّی در قاره اروپا انتشار دادند. در کلیّه ممالکی که جزء قلمرو فرانسه و مجرای نفوذ سیاسی او شد مثل بلژیک و هلاند و سواحل رود رن و ایالات آلمان متصله بامپراطوری و در برخی از ایالات متّفقّه رن و در ولایت پیه مون و لمباردی و ونیز بهمتّ فرانسویان امتیازات طبقاتی ملغی و حقوق ملوک الطّوائفی منسوخ و قانون مدنی مجری گردید چنانکه سلاطین اروپا در ۱۸۱۵ نتوانستند رسوم و اصول منسوخه قدیمه را باز گردانند، انقلاب کبیر در هر جا که تأثیر کرد ملل را برای تحدید استبداد سلاطین بیدار و مهیا ساخت و میل شرکت در حکومت و وضع قوانین مربوطه بحقوق و وظایف متقابله حاکم و محکوم و رئیس و مرئوس را در قلوب ملل برانگیخت و بعد از ۱۸۱۵ روز بروز اثرات انقلاب فرانسه در سایر ممالک اروپا بیش از پیش محسوس شد و ثانیم قرن بدو صورت مختلف جریان یافت: یکی نهضت آزادی خواهی برای وضع قوانین در ممالکی که سلطنت مستبده داشتند، دیگر نهضت ملّی در ممالکی که دارای وحدت نبودند و بقصد توحید خویش میکوشیدند مثل ایتالیا و آلمان.

مصحح طبع کتاب مهدی آقبانانی

از خوانندگان محترم تمّنی است غلط های ذیل را اصلاح نمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۱۲	اصراف	اسراف
۲۰۰	۱۲	انکلسیان	انکلیسان
۶۴۸	۱۹	حائب	جانب
۶۹۴	۶	گاردقشون را	گارد راقشون

